من المحراب ... اوابن بود که از روی نیاز قال رب کفت ای پروردکار
... العظم بدرستی که سست شده است استخوانی که ستون
کسر ... منی از من وچون استخوان صلب ترین اجزاست سست شده
من الی ... تولد ... بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من
خانهٔ بدوا ... شدنی وکفته اند تشبیه کرده شیب در روشنی باتش
باشد ... که ... را باشتعال ان روشن ودرخشنده شد سر من از پیری
شیبا ... یابند بوده ام بدعائک رب بخواندن من ترا ای آفریدکار من
وفروکر ... حالتی که بود نا امید یعنی هرکاه دعا کرده ام باجابت رسانیده ومن بران
ولما ... در همسایه وبدرستی که من خفت الموالی ترسم از بنی اعمام
شقیا ... بی خلق نشده جبورة واقامة دین تهاون ورزیده خلاف من
خوکرده ... ایشان ... کنند و ... آکی از پس مرک من پس مرا خلفی میباید
... که ... من بجای ... اورند من ورزمیری ... نا زاینده ودر سن بود
وکانت امرأتی وحالانکه زن من هست عاقرا ... خود ولیا فرزندی
وهب لی ... فهب لی پس بخش مرا من لدنک از نزدیک ...
که متولی ... دین باشد واز روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت و
صورت ... ویرث من آل یعقوب ومیراث کیرد علم وحکمت از آل
یعقوب ... اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر
مریم بود واجعله رب وکردان فرزند مرا ای آفریدکار من رضیا شایسته
وپسندیده که تو از قول وعمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده
تضرع فرمود که نادی کرم ربانی از روی وعده باجابت دعای او کفت
یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام بپسری
اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریدیم مر ورا من قبل سمیا
همنام ... نامی در زاد المسیر اورده که وجه فضیلت نه ازان روست
که ازو کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار ادمی برین وجه یافت شود
... از وسمی او نبوده باشد بلکه فضیلت انست که حق سبحانه بخود تولیت
تسمیه او نمود به پدر ومادر حواله نکرد امام ثعلبی اورده که ذکر قبل

... فرموده که ... بظهور ... امت احمد که او را ...
اختصاص [illegible] اسم همون فرجام خود ...
وشق له [illegible] لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد ای خواجه
[illegible] محمود ازان شده است که نامه محمد است وکویند
اسم [illegible] ایم در آنکه هر کس عصیان ازو بظهور ...
[illegible] کفت ای خداوند من انی یکون چکونه باشد ...
سری وکانت امرأتی وهست زن من عاقرا نازاینده وقد ...
وبدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرک سالی عتیا ...
وضعف اعصاب وقوی این سخن از روی استعلا ...
استبعاد یعنی مارا چون خواهی ساخت ...
خواهی فرزند قال کفت فرشته ...
است که تو کفتی از پیری ... با من خدای که ...
که [illegible] ضعف قال ربک کفت خدای تو ...
... مندلت در این سن ازین ... وشیخی ...
حق آسان است وقد خلقتک وبدرستی که بیافریدم ترا ...
از پیش ولم تک شیئا ونبودی چیزی یعنی معدوم صرف بو ترا موجود
کردانیدیم پس من که از عدم بوجود آورده ام قادرم برای فرزند
از دو پیر زکریا ازین بشارت مسرور کشت اما ندانست که عنقریب وجود
خواهد کرفت یا مدتی دیکر وا بظهور خواهد رسید قال کفت رب اجعل لی
ای پروردکار من کردان برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان ...
وقوع این واقعه معلوم کردد قال کفت خدای مر زکریا را آیتک نشانه
تو الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی کفت با مردمان ثلث لیال سه
شب وروز ان سویا ... یعنی هم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم
حالی که سوی الخلق وتندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان
او در دهان بزرک شد بروجهی که حرکت را مجال نماند فخرج پس بیرون
امد علی قومه بر کروه خود صباح آن روز که در شب آن اشباح حام...

بود من المحراب از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد [illegible] ایشان ان سبحوا
امر کرد ... کذا زید یا تسبیح کوید خداوند خود را بکرة [illegible] وعشیا شبان
کاه القصه سه روز برین منوال بکذشت پس بحال خود امد ویحیی بعد انقضی
مدت حمل متولد شد ودر کودکی پلاس پوشید با احبار در عبادت ...
ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود امد ...
خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا کیر کتاب را یعنی
بجد وجهد یا بقوة دل وآتیناه الحکم ومادادیم یحیی را حکمت ...
صبیا در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده ...
محله روزی کودکی در همسایکی او کفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم کفت ما للعب
ما برای بازی خلق نشده ایم درین پندی عظیمست بازیچکان غفلت را که
عمر عزیز ببازیچه میکذرانند وبدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید و
مشعوف میمانند عمر بازیچه بسر میبری بازی از اندازه بدر میبری به
کف بازیچه جهانی بکذری طفل نه چند ببازی خوشی وحنانا ودیکر دادیم
یحیی را رحمتی ومهربانی ورقت قلبی من لدنا از نزدیک ما وزکوة وطهارتی
از کناه یا بسیار شی نزدیک خلق وکان تقیا وبود ترسکار یا فرمان بردار
یا مجتنب از لوث جرائم واوزار وبرا بوالدیه ونیکوکار بپدر ومادر
یا فرمان برنده وخدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا ونبود سرکش یعنی
عاق ونافرمان مر والدین را عصیا ونبود عاصی مر امر پروردکار خود را
وسلام علیه وسلام از ما بر یحیی یوم ولد روزی که متولد شد ویوم
یموت وروزی که بمیرد ویوم یبعث حیا وروزی که برانکیخته شود
زنده یعنی در آخرت وکویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد
شود از غیر شیطان ووقتی که وفات کرد از عذاب قبر وروز قیامت
از هول رستخیز وقصه خوف وبکاء یحیی در غایت اشتهارست واذکر ویاد کن
فی الکتاب در قرآن مریم قصه مریم را بنت عمران واو پیوسته در
مسجد مقدس بودی وشب بوقت عذر بخانه خاله رفتی وبعد از ظهر

بسيد بازالى وقتى بخانهٔ خاله بود واينجا موضع طلبيد كه غسل
كند حق سبحانه از ان خبر ميدهد اِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مريم و
كرانه كرفت مِنْ اَهْلِهَا از اهل خود يعنى خاله وقوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا
در مكانى بر جانب شرق از بيت المقدس يا از سراى خاله بجهة اغتسال در
زمستان وان موضعى بود افتاب روى فَاتَّخَذَتْ پس فرا كرفت مِنْ
دُونِهِمْ از پيش ايشان يعنى از سوى ايشان حِجَابًا پرده كه مانع باشد
از ديدن وبعد ازان كه غسل فرمود وجامه پوشيد فَاَرْسَلْنَا پس فرستاديم
اِلَيْهَا بسوى او رُوحَنَا روح ما را كه جبرئيلست اضافهٔ روح بخود جهة
تشريف وتخصيص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئيل براى مريم بَشَرًا
سَوِيًّا ادمى تمام خلقت يعنى بصورت ادمى خود را بوى نمود مريم كه
در متغسل خود مرد بيكانه ديد قَالَتْ اِنِّى كفت بدرستى كه من اَعُوذُ
بِالرَّحْمٰنِ پناه ميكيرم بخداى بسيار بخشش مِنْكَ از شر تو اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا
اكر هستى تو پرهيز كار غيبت مبالغه است در عفاف يعنى اكر تو متقى و
متورعى من از تو پرهيز ميكنم وپناه بحق مى برم فكيف كه چنين نباشى
وكفته اند شريرى بود تقى نام دران زمان متعرض نسوان ميشد ومريم
قصهٔ او استماع نموده بود كمان برد كه مكر اوست از و بحق سبحانه پناه برد اما
چون جبرئيل اضطراب مريم مشاهده نمود قَالَ اِنَّمَا اَنَا كفت جز اين نيست كه
من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ خداوند توام كه بدو پناه ميكيرى مرا فرستاده
لِاَهَبَ لَكِ تا بخشم ترا بفرمانا وغُلَامًا زَكِيًّا پسرى پاك وستوده قَالَتْ
كفت مريم اَنّٰى يَكُونُ چكونه بود لِى غُلَامٌ مرا پسرى وَلَمْ يَمْسَسْنِى
ومرا نسوده است بَشَرٌ ادمى يعنى هنوز دست كسى بمباشرهٔ بمن
نرسيده وَلَمْ اَكُ ونبوده ام بَغِيًّا زناكار وجويندهٔ فجور قَالَ كَذٰلِكِ
كفت [illegible] چنيناست كه تو ميكوئى هيچ كس بنكاح وسفاح ترا مس
نكرده قَالَ رَبُّكِ كفت پروردكار تو هو اين كار كه اعطاء ولد است بى پدر
عَلَىَّ هَيِّنٌ بر من اسان است ما ترا پسرى ميدهيم تا استدلال كنى بران بر قدرت ما

وَلِنَجْعَلَهُ اٰيَةً لِلنَّا

وَلِنَجْعَلَهُ وتا كردانيم اورا اٰيَةً لِلنَّاسِ علامتى براى مردمان كه بر [illegible] بر قدرت
توانائى ما دلالت نمايند وَرَحْمَةً مِنَّا وبا كردانيم اورا سبب بخشش از ما براى انانكه
بدو بكروند وَكَانَ وهست خلقت او بى پدر اَمْرًا مَقْضِيًّا كارى محكوم به يعنى مقدر
ومقرر شده ومسطور كشته در لوح محفوظ پس جبرئيل ع نزديك وى امد و
بدميد در استين يا كريبان يا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مريم بار كرفت در همان دم بعيسى ع
فَانْتَبَذَتْ پس بيرون شد ودور كشت بِهٖ بعيسى يعنى وقتى كه در بطن او
بود مَكَانًا قَصِيًّا مكان دور از شهر ايليا كويند كه بكوهى رفت در جانب شرقى
از شهر يا بوادى بيت لحم كه شش ميل دور بود از ايليا وبعد از نه ماه يا هشت ماه
وضع حمل واقع شد وكويند حمل ووضع در يكساعت بوده ودر زاد المسير نه ساعت
فرموده ومقاتل كويد يكساعت خلق بود ويكساعت تصوير ويكساعت وضع وبر هر
تقدير چون وضع حمل نزديك رسيد مريم درخت خرما خشك شده ديد شاخهاى
او بريده وتنه مانده فَاَجَاۤءَهَا الْمَخَاضُ پس درآورد اورا درد زادن اِلٰى جِذْعِ
النَّخْلَةِ بسوى تنهٔ درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ كفت يَا لَيْتَنِى
مِتُّ كاشكى من مردمى قَبْلَ هٰذَا پيش از اين صورت وَكُنْتُ وبودمى نَسْيًا
مَنْسِيًّا چيزى باز كذاشته وفراموش شده يعنى هيچ كس مرا ندانستى واز من حسابى
نداشتندى حالا همه احبار بيت المقدس مرا ميشناسند كه دختر امام ايشانم
ودر كفالت زكرياء ع بوده ام وهنوز بكارت من زائل نشده وشوهرى نكرده
ام اكنون فرزند ميزايم از خجالت اين حال عيدانم چكنم هرچند بروى كار در
مى نكرم محنت زدهٔ چو خود نمى بينم فَنَادٰيهَا پس اواز داد مريم را مِنْ
تَحْتِهَا انكه در زير او يعنى در شكم او بود مراد عيسى است ع كه او سخن كفت وندا
فرمود اَنْ لَا تَحْزَنِى انكه اندوهكين مباش وغناى مرك مكن وحفص مَنْ تَحْتَهَا
ميخواند يعنى عيسى از زير او يا فرشته از زير درخت خرما اواز داد كه غم
مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستى كه بيافريد وروان كرد افريدكار تو تَحْتَكِ
در زير قدم تو سَرِيًّا جوى اب كه ازان بياشامى وبدان طهارت كنى وَهُزِّى
وبجنبان وميل ده اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوى خود تنهٔ درخت خرماء خشك

شده را تساقط تا فرو دریزد در حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند علیک
برتو رطباً جنیاً خرمای تر تازه فکلی پس بخور از آن رطب واشربی و بیاشام
از آب وقری عیناً و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوش دل شو به سبز شدن
درخت و بر دادن او که مناسب با حال تو دارد چه آنکه قادرست بر اظهار
خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر پس
حق سبحانه ملائکه فرستاد تا بکر مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد
اورا فرا گرفته بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند ندا رسید
که فاما ترین پس اگر بینی من البشر احداً از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این
فرزند از کجاست فقولی پس بگو انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام
للرحمن صوماً برای خدا روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فلن
اکلم الیوم پس سخن نخواهی گفت امروز انسیاً با هیچ آدمی تا که با ملائکه سخن
میگوییم و با حق مناجات میکنم و این مقدار سخن جهة اخبار از نذر بوده یا باشارت
ازین خبر داد آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند به
تفحص مشغول شدند از هر کس و هر جا میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت
لحم دیده قوم او بدانجا رفتند مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه
ایشان شد فاتت به پس آورد مریم عیسی را قومها بقوم خود تحمله برداشته
او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت
بدرستی که آوردی شیئاً فریاً چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل
این واقعه نبوده یا اخت هارون ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون
نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیة بدو مثل
زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق پس گفتند ای مثل هارون در زهد
یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرأ سوء پدر تو عمران مردی بد نبود
بلکه [illegible] اتقی واشرف احبار بوده و ما کانت و نبود امک مادر تو حنه
بنت فاقوذ بغیاً ناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی
پدر از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی ع که با او سخن

گویید

گویید و جواب از [illegible] ید ایشان گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان
با آنکه هست فی المهد در گهواره صبیاً کودکی که فهم خطاب و قوت جواب
ندارد گویند عیسی ع پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از
پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده
خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل
بمن دهد تعلبی آورده که تعلیم داده است مرا تورية در شکم مادر وجعلنی
نبیاً و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد
وجعلنی و ساخت مرا مبارکاً با برکة و نفع اینما کنت هر جا باشم واوصانی و اوامر
ونواهی بر من جاری ساخت چنانکه امر کرد بالصلوة باقامة نماز والزکوة و
بایتاء زکوة ما دمت حیاً مادام که باشم زنده وبراً و گردانید مرا نیکوکار
بوالدتی بمادر من و مهربان برو ولم یجعلنی و نگردانید مرا جباراً گردن
کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شقیاً بدبختی که فرمان او نبرم
والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی ع یوم ولدت و یوم روزی که بزادم از مادر
اموت [illegible] روزی که بمیرم و یوم ابعث حیاً و روزی که بر انگیخته شوم زنده
ذلک عیسی بن مریم آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است
نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق میگوییم گفتنی درست و
راست الذی آن گفتنی که جهودان فیه یمترون در وی شک دارند یعنی فصل
علمی که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان در آن جدال نموده جمعی
او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند ما کان نیست و نشاید لله مر خدای را
ان یتخذ من ولد که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه
از جنسیت منزه است سبحانه پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امراً چون حکم کند
و خواهد کاری که بسازد یعنی اراده احداث شیء نماید فانما یقول پس جز این
نیست که گوید له کن مراد شیء را که باش فیکون پس باشد بی درنگ
وان الله و بدرستی که خدای ربی و ربکم کردگار من و شماست فاعبدوه
پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا اینست صراط مستقیم

راهی راست که بجز ا جنت رود فاختلف الاحزاب بین اختلاف کردند جماعتها
من بینهم میان ایشان یعنی یهود و نصاری درباب عیسی عم جهودان طریق تفریط
گرفتند ... ایمان درجانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه
فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه اله خواندند و
ملکانیه ثالث ثلاثة وایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر انانرا که کافر
شدند و استبعاد ... من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ
که قیامتست از مشاهده اهوال ان روز اسمع بهم ... چه شنوا باشند دران
وابصر وچه بینا یوم یاتوننا دران روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا
دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند
انتفاع ندهد وگویند این سخن بر طریق تهدید است یعنی دران روز چه
شنوا باشند مر سخنان موحش را وچه بینا ... باهوال لکن
الظالمون الیوم لکن ستمکاران امروز فی ضلال مبین در گمراهی هویدا
اند و انذرهم وبیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز
حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم وپیکان حسرت خورند که چرا نیکی
بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود وحساب پرداخته
گردد وحکم شود که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر اینچنین روزی
در پیش است وهم فی غفلة وایشان در غفلت وبیخبرید از ان وهم
لا یؤمنون وایشان یعنی کافران نمیگروند باخرت ومتعلقات ان انا
نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث میبریم زمین را ومن علیها
وهر که بر روی زمین است یعنی همه فانی کردند وما باقی باشیم والینا
وبسوی ما یرجعون باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار
اورده که اشارتست ببقاء احدیت وفنای خلقیت یعنی چون سطوت
ازلی از دو ... هیبت لم یزلی اطلال ورسوم کونین اتش بی نیازی
در زند وغبار اغیار از دامن قدرت بیفشانند ولجام اعلام بر سر
مرکب وجود کند ندا کبریا در رسد که لمن الملک الیوم وچون ماسوی

الله معلوم

الله معدوم باشد جلال احدیت وجمال صمدیت عز قدسه وبجلال صبوحی را جواب
دهد که لله الواحد القهار صرصر قهر چون از مکمن عزت وزیدن خیر و
خاشاک تعین همه را باد برد هرچه در عرصه امکان بوجود امده بود
سیل غیرت همه را با عدم اباد برد واذکر ویاد کن برای قوم خود فی
الکتاب ابرهیم در کتاب یعنی در قران قصه ابرهیم را عم که همه اهل ملل
بفضل او مقر ومعترفند ومشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس
از توحید او خبر ده ایشانرا انه بدرستی که او کان صدیقا بود بسیار راست
گوینده مبالغه کننده در ان یا راست کار وراست گفتار نبیا پیغمبری
خبر دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن انرا که گفت مر پدر خود را
آزر بن ناخور یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا میپرستی ما لا یسمع انرا که
نمیشنود دعا ونیاز ترا ولا یبصر ونمی بیند خضوع وخشوع که نسبت بدو
میکنی ولا یغنی عنک ودفع نمیکند از تو شیئا چیزیرا از مکاره یا نفع نمیرساند
ترا در دفع مضار وجذب منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی
که امده است مرا بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک انچه بتو نیامده
فاتبعنی پس پیروی من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست
درست که سالک خود را زود بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای
پدر من مپرست دیو را وفرمان او مبر ان الشیطان کان بدرستی که شیطان
هست للرحمن عصیا مر خدای را فرمان نابرنده واز جمله عصیان او انکه ادم را
سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من میترسم ان یمسک انکه برسد
بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعه تو شیطانرا وچون
عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی تو للشیطان ولیا مر شیطانرا دوست
یعنی قرین در لعنت وهمنشین در عذاب قال گفت پدر ابرهیم مر او را اراغب
انت ایا روی گرداننده تو عن الهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من ای
ابرهیم وترک کننده ایشان لئن لم تنته لارجمنک اگر باز نه ایستی از
مخالفت یا از گفتن عیب ومذمت ایشان هر اینه ترا دشنام دهم یا سنگسار

کنم وَاهْجُرْنِي ودور باش از من مَلِيًّا زمانی دراز تا از مضرت ومعرت
من ایمن باشی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ گفت ابرهیم عم که سلام بر تو یعنی میروم
ووداع میکنم وگفته اند مقابله کرد تهدید وکلام او را بسلام تا شاید
که متاثر کردد وبایمان درآید در اخبار مذکورست که چون ابرهیم عم قصد
مهاجرت کرد بپدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدایی داری ترا
فرد نخواهد کذاشت ابرهیم علی نبینا وعم بایمان او امیدوار شده سلام کرد
وفرمود سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که امرزش خواهم برای تو رَبِّي
از پروردکار خود استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق
سبحانه برایمان ایشان که سبب مغفرت همان میتواند بود إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که خدای من بِي حَفِيًّا بمن مهربانست ومرا باجابت دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ
وکناره میکیرم از شما مراد ازرست وامثال او از بت پرستان میکوید
که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُونَ وازان چیزهم که میخوانید و
میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي ومیخوانم
خداوند خود را ومیپرستم بیکانکی عَسَى أَلَّا أَكُونَ شاید که نباشم
بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن وپرستیدن خدای خود شَقِيًّا ناامید وبی بهره
تنبیه است برانکه شما از خواندن بتان بی بهره وضایعید ومن امید
وارم که از حق سبحانه بهره تمام کیرم؛ حاجت زکیسی خواه که محتاجانرا
بی بهره نکرداند از انعام عمیم؛ ودر بحر المورد فی تفسیر الکتاب المسطور آورده
که ابرهیم عم از بابل بکوهستان فارس آمد وهفت سال در اطراف جبال
سیر میفرمود تا پدرش بمرد وبتخانه تعلق بعشرها از کرفت باز
ببابل آمد ومذمت بتان اغاز کرد ودرین نوبت بتانرا بشکست واتش
نمرودی برو سرد شده وباساره ولوط عم عزیمت شام فرمود وحق
سبحانه از هجره خبر داد فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس انهنکام که دور شد ابرهیم
از بت پرستان وبکذاشت ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ وانرا نیز که میپرستیدند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مرورا از ساره إِسْحَاقَ و

يَعْقُوبَ

وَيَعْقُوبَ فرزند وپسر از وبنیره وَكُلًّا جَعَلْنَا وهمه را کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر
وَوَهَبْنَا لَهُمْ وبخشیدیم مرایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند
مراد از رحمت اموال واولادست که بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا
لَهُمْ وداديم مرایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ سخن کفتنی مشتمل بر صدق یاذکری
نیکو عَلِيًّا بلند وسایر میان مردمان اشارت باجابت دعای ابرهیمست
صلوات الله عم حیث قال واجعل لي لسان صدق في الآخرين وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ وياد
کن در قران مُوسَىٰ قصه موسی را عم إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک
کرده شده از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده شده از نزد حق
نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با انکه
اخص واعلا است ازن کفته اند که خدای اورا فرستاد پس او خلقرا خبر داد
وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ وندا کردیم اورا از طرف کوه
ایمن ونزدیک کردانیدیم اورا بدرکاه قرب نَجِيًّا درحالتی که راز کوینده
بود باما وانکه نجی یعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علی نبینا وعم بالا
بردند از اسمانی باسمانی واز جایی پس جایی دیکر تا بجایی که اواز قلم که
توریة بدان نوشته میشد استماع کرد اما مر ثعلبی اورده که نماند میان حق
سبحانه وموسی مکر یک حجاب صاحب کشف الاسرار کوید حضرت موسی علی
نبینا وعم روش بود وهم کشش اشارت به روش او ولما جاء موسی عبارت
از کشش او وقربناه نجیا تا لك تا در روش است خطر دارد وچون کشش
در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه هست وجذبه محض
جمعیت است؛ تا خود روی بی حاصلی چون او کشیدست واصلی؛ رفتن کجا بیرون
کجا این سیر پاینست این؛ وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر موسی را وعطا کردیم مِنْ
رَحْمَتِنَا از بخشش ومهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ بیاری کردن برادر او هرون
اورا بوزارت وتدبیر مهم نَبِيًّا درحالتی که پیغمبر بود وَاذْكُرْ وياد کن
فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قران قصه اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود
صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده بخلق نَبِيًّا خبر

بمعنی یعنی اسمعیل ط

دهنده از حق اورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیائی سه
شبانروز و بقولی یکسال اقامت کرد تا ان مرد بیامد و درین مدت جز پوست
درخت خوردنی نداشت ؎ هرکه ازین پایه وفا پیش کست ؎ ان نه وفا بلکه
فریب و دم است ؎ نیست بر مردم صاحب نظر ؎ صورتی از صدق و وفا خوبتر
پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید که وکان یامر و بود که میفرمود
اهله کسان خود را وکفته اند همه امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف
عبادات دینیه است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است
وکان عند ربه و بود نزد افریدکار خود مرضیا پسندیده بجهة استقامة
اقوال وافعال واذکر و یاد کن فی الکتاب در قران ادریس قصه
ادریس اکه پسر نبیره شیث وجد پدر نوح است ع و نام او اخنوخ است
وبجهة دراست علوم ملقب بادریس شده و اول کسی که تعلم خط نوشت
واز نجوم سخن کفت وخیاطه کرد وی بود سی صحیفه بروی نازل شد ودر
جامع الاصول اورده که ادریس بصد سال قبل از وفات ادم متولد شد
انه بدرستی که او کان بود صدیقا راست کوینده با خلق نبیا خبر دهنده
از حق ورفعناه و بر داشتیم او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوت
ودرجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در
احدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت ادریس را ع در اسمان چهارم
ملاقات فرمود ودر رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی
فرموده که روزی ادریس را علی نبینا و ع حرارت افتاب دریافت مناجات
کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که درمیان من و افتاب هست از حرارت
افتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار ؎ از تاب افتاب حوادث چه غم خورد
انرا که سایه بان عنایت پناه اوست ؎ حق سبحانه دعای وی مستجاب کردانید
روزی دیکر ان فرشته که حامل افتاب است خود را سبکبار یافت و تاثری
از حرارت او فهم نکرد سبب انرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید
که بنده من ادریس در حق تو دعا فرموده ومن اجابت کردم فرشته استجازه

او باحتراق نزدیک شده تا ان
فرشته که حامل اوست چه حال
باشد خدایا بار افتاب بر وسبک
کردان و او را از تاب حرارت نجات

نموده بن

٧

نموده بزیارت ادریس ع بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بپر خود نشانیده
باسمان برد و نزدیک مطلع افتاب رسانید و باستدعاء ادریس ع کمیت عمر
وکیفیت اجل وی ملائکه از ملک الموت پرسید عزرائیل ع در دیوان اعمار نگاه
کرد فرمود که حکم الهی درباره اینکس که تو میکوئی انست که حالی نزدیک مطلع
افتاب متوفی شود چون فرشته باز امد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل
سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی انست که ملک
الموت از کثرت طاعت ادریس ع مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین
امد وی را دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه
جان بوی داده عزرائیل او را باسمان برد و دوزخ بر وی نمود واز انجا ببهشت
برفت و بیرون نیامد اولئک ان کروه انبیا که مذکور شد از زکریا تا ادریس
علیهم السلام الذین انعم الله انانند که انعام کرد خدای علیهم بر ایشان
بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من
النبیین از پیغمبران بیان موصولست یعنی انان پیغمبرانند من ذریة آدم
از فرزندان ادم که ادریس است و باقی ایشان ومن حملنا واز ذریة انها
که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح ع وانها غیر ادریس اند
ومن ذریة ابرهیم واز ذریة ابرهیم ع واسرائیل واز ذریة یعقوب ع
وممن هدینا واز جمله انها که راه نمودیم ایشانرا بحق واجتبینا و
برکزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شد
بر ایشان ایات الرحمن ایتهای خدای در کتب منزله بر ایشان خروا روی در
افتادند سجدا درحالتی که سجده کنندکان بودند مر خدایرا وبکیا
وکریندکان از خوف وی کریه را باستماع وتلاوت کلام ربانی نسبتی خاص
هست چنانچه در خبر امده که قران خوانید وبکریید واکر نتوانید خود را بتکلیف
برکریند داریه صالح مری ره فرموده که در خواب قران بر حضرت رسول
خواندم فرمود که یا صالح هذه القراة این البکا کلام دوست مهیج شوقست
چون اتش شوق در کانون دل برافروخته کرد از دیده اب خون ریختن

کیرد وَاِذَا [illegible] اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُوْلِ تَرٰی اَعْیُنَهُمْ تَفِیْضُ مِنَ الدَّمْعِ ای دریغا
اشك من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا بدی اشك كان از بهر او بارند خلق
كوهرست و اشك نپندارند خلق این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت
شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت ایات رحمانی وقوع می یابد سجود
[illegible] کرده که متفرع بر دوست اینکه فرح وسرور میدارد چه
رحمت رحمانیه مقتضی لطف ورافت است وموجب بهجت ومسرت پس نتیجهٔ
او طرب است نه اندوه وتعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسید بعد از پس ایشان
خَلْفٌ فرزندان بد که از فرط غفلت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند نماز را
یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی نمودند ارزوهای نفس را از
انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و مانند ان فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ پس زود باشد
که به بینند غَیًّا جزاء گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهیست
در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل ان چاه [illegible] پناه جویند بقول بعضی
وادیست در جهنم اتش او تیزتر و عذاب او سختتر که بی نمازان و متابعان
ارزو را بدانجا کشند اِلَّا مَنْ تَابَ مگر انکه بازگشته باشد از معصیتها وَاٰمَنَ
و ایمان اورده بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کردارهای شایسته فَاُولٰئِكَ
پس ان گروه تایب مومن یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در اورده شوند و حفص فعل معلوم
خوانده یعنی در ایند به بهشت وَلَا یُظْلَمُوْنَ وستم دیده نشوند شَیْئًا در چیزی از
پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند وانچه به بهشت باشد که ایشان در ارند
جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت الَّتِیْ وَعَدَ الرَّحْمٰنُ انها که وعده داده است
خدای بان عِبَادَهٗ بندگان خود را بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی ایشان را وعده داد
به بهشت وان از ایشان غایبست یا ایشان از ان غایبند وجود وعده هست
ازین غیبت باك نیست اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهٗ مَاْتِیًّا وعده خدای
یعنی [illegible] او که بهشتست [illegible] امید نیست و مومن بدان رسیدنی لَا یَسْمَعُوْنَ
نشنوند بهشتیان فِیْهَا در ان بهشتها لَغْوًا سخن بیهوده و تباه اِلَّا سَلٰمًا
لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ و مر ایشان راست رِزْقُهُمْ

روزی ایشان از نعم بهشتی فِیْهَا در جنت بُكْرَةً بامداد وَعَشِیًّا و شبانگاه یعنی
بمقدار طرفین روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست
که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی ان و
در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار
لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی اورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها
و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان
گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز
غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ ان بهشت که ذکر کردیم الَّتِیْ نُوْرِثُ انست که میراث
میدهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِیًّا هر کرا پرهیزکاری باشد اورده اند
که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود
که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست و پنج روز
جبرئیل ع بر وی فرود نیامد حضرت رسول بعد از نزول با او گفت که دیر امدی
و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او در قران اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ
و فرود نمی اییم ما فرشتگان اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار
تو لَهٗ مر او راست مَا بَیْنَ اَیْدِیْنَا انچه در میان ماکان و ماسیکون هست یعنی
در حال یا مر او راست حکم در ابتداء افرینش ما و انتهای اجال ما وَمَا خَلْفَنَا
وانچه در مدت حیوة ماهست وَمَا بَیْنَ ذٰلِكَ وانچه در میان امر دنیا و اخرت
است وَمَا كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ نَسِیًّا پروردگار تو فراموش
کار یعنی انحال کا هست هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
اوست افریدگار اسمان و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا وانچه در میان ایشانست پس
افریننده ارض و سما و پرورنده اهالی ان نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ
پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهٖ مر پرستش او را یعنی
چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عادت خود ثابت باش [illegible]
دلتنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ اَیا میدانی لَهٗ سَمِیًّا مر خدای را مانندی که او را
توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی ان

انچه پیش ماست از امر دنیا
وانچه پس ماست از امر اخرت

اثار سطوت الهي ان بوده که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه
الهه میگفتند مثل اصنام وغیرها الوهیت این اسم سامی از تصرف کفار در ان
وتسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زمان اهل ایمان را بنعت
محبت وسر او فرا تکرار ان نام نامی جاری کردانید الله الله چه طرفه
نامست این حرف زلف دل و جان تمامست این پس بود نزد صاحب معنی حسبی الله
کواه این معنی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میکوید انسان یعنی در میان ایشان میکوید
یا ابی بن خلف استخوانها ریزیده شده بی اورد و بطریق استبعاد میکوید أَإِذَا
مَا مِتُّ ایا چون بمیرم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر اینه زود بیرون اورده شوم
از خاک حَيًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون
اید حق سبحانه در جواب او میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ ایا نمی اندیشد و یاد
نمیکند ان ادمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ انرا که بیافریدیم ما او را مِنْ قَبْلُ از پیش وَلَمْ
يَكُ و نبود شَيْئًا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر کردانی
معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است از جمیع مواد بعد از تفرق و اذ فَوَرَبِّكَ
پس بحق پروردکار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر اینه حشر کنیم
ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی با قرار از شیاطین که
در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ
لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کردانیم ایشان را و بعضی گفته اند همه را در میان احوال
جَهَنَّمَ کرداکرد دوزخ جِثِيًّا بزانو در امده و از هول حساب و احضار
ایشان بر حوالی دوزخ جهت انست که سعدا ببینند که از چه بلیه
خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا ار امکه خود را از دوزخ
به بیتند ملال ایشان زیاده کردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون اریم
نخست مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر کروهی أَيُّهُمْ هر کرا باشد از ایشان أَشَدُّ سخت
و بیشتر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اول از
هر امتی انرا که کافرتر و نافرمان تر بوده جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس
هر اینه ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بانکه ایشان أَوْلَىٰ بِهَا سزاوار ترند

بآتش

9

باتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزاوار که نخست
او را در اتش افکنند وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما هیچ کس إِلَّا
وَارِدُهَا مکر رسنده و کذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بوی رسند اتش
مرده و افسرده کردد چه در حدیث امده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند
که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چونست
که ما اتش را ندیدیم فرشتکان کویند که در وقتی که شما کذر کردید بر دوزخ اما اتش او بسبب نور ایمان شما افسرده بود پیر
رومی قدس سره فرموده مومن فسون چه دانی بر اتشش بخواند دوزخ در او
خاموش گردد چو نور روشن کَانَ هست و بود دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردکار
تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته
واقع خواهد شد و در ان خلاف نیست وجمعی بر انند که ورود بمعنی دخول
است چه جابر بن عبد الله رضی الله عنه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ورود دخول
است و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در ایند اما اتش بر مومنان
برد و سلام باشد چنانچه بر ابرهیم عم و موید این قولست انکه حق سبحانه
میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا انانرا که پرهیز کردند
از شرک یعنی بیرون اریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بکذاریم ستمکاران را
فِيهَا در اتش جِثِيًّا بزانو در امده کان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود
عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا ایتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن معانی
ان یا دلایل یا اعجاز فصاحت قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کویند انانکه بکرویدند از صنادید
قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا انانرا از فقرا که کرویدند یعنی توانکران درویشان را کویند
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو کروه مومن و کافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا از جهت
مکان و موضع یعنی ما را منازل نزه است و همه اسباب معیشت مهیا ظاهر کلام
انکه مشرکان را مومنان میگفته اند که از ما دو کروه کدام خوش حالتریم وَأَحْسَنُ
نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی اراسته تر چه در مجمع ما هست وَكَمْ أَهْلَكْنَا
و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان مِنْ قَرْنٍ کروهی را که مجمع
عرب

صنادید و اشراف عرب بودند و در مجلس شما ...
موذنی و ضعفا ...
و مباهات ایشان ...
فرموده که

بودند رمانی واحد بسبب واقع بود بهم ایشان از کفار عرب احسن
اثاثا بکار از جهت امتعه ببت که از اثر مارک بدان باشد ورئیا ونیکو
ازیشان زهیات ومنظر نه ان مال هلاکت ازیشان دفع کرد ونه ان
جمال عذاب ازیشان باز داشت برمال وجمال خویشتن تکیه مکن کافرانشی
برید ان را به نبی قل بکو مر ایشان اکه بمال ومنال مفتخر ومستظهرند که
غره مشوید زیرا که من کان فی الضلالة هرکه هست در کمراهی ودوری از
راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند
له الرحمن مر ورا خدای وباز میکشد عمر اورا مدا باز کشیدنی یعنی اورا
مهلت میدهد ونعمت بی رنج بلد ومیرساند حتی اذا راوا تا وقتی که به بیند
ما یوعدون انچه بیم کرده شده اند بدان اما العذاب یا عذاب در
دنیا بقتل واسر واما الساعة ویا روز قیامت بمشاهده انواع مرک ونکال
فسیعلمون پس زود باشد که بدانند من هو شر انرا که بدترست ازان
دو کروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشد وماوای
ایشان درجات نیران واضعف وبدانند انرا که ضعیف ترست جندا از جهت
سپاه یعنی دوستان ومددکاران چه اهل ایمان از خدای وملائکه وانبیا
یاری ومددکاری رسد ومشرکان را مطلقا یار وهوادار نباشد وما للظالمین
من انصار ویزید الله ومی افزاید خدای در دینی الذین اهتدوا انانرا که
راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودن یعنی کرویده اند بانچه از قران
نازل شده وحق سبحانه هدایة ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده
میکند والباقیات الصالحات وعملهای شایسته باقی از صلوات خمسه
یا کلمات اربعه وغیر ان مر ایشان را خیر بهترست عند ربک نزدیک پروردکار
تو ثوابا از جهت پاداش وخیر مردا وبهترست از جهت بازکشت یعنی اکر
کافرانرا در دنیا جاه ومالست در اخرت وبال ونکال خواهد بود اما مومن
در دنیا هم هدایت دارد وهم حمایت ودر اخرت هم ثواب دارد وهم حسن المال
بدنیا سرفراز ونامدارند بعقبی کامران وکامکارند اورده اند که خباب بن

الارت را بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی اورا باداء ان تقاضا کرد او کفت
وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رضه کفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت
نه زنده ونه مرده ونه روزی که برانکیخته شوم عاص کفت ان روز که مبعوث
شوی بیا ووام خود را از من بستان که اکر انچه میکویی حق است من انجا از تو
افضل خواهم بود ومال وفرزند من بیشتر حق سبحانه ایة فرستاد که افرایت
الذی کفر ایا دیدی انرا که نکروید بایاتنا بایتهای ما یعنی قران یا دلایل
وحدت وقال وکفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لاوتین
هر اینه داده شوم یعنی بمن دهند مالا وولدا مال وفرزند را اطلع الغیب
ایا مطلع شده بر غیب ولوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن از انجا میکوید
ام اتخذ یا فرا کرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای عهدی وپیمانی
برین صورت کلا نه چنانست که او میکوید سنکتب زود باشد که
بنویسیم یعنی نکاه داریم ما یقول انچه کوید تا بران اورا جزا دهیم یا حفظه را
امر کنیم که بنویسند ونمد له وباز کنیم برای او من العذاب از عذاب مدا
باز کشیدنی یعنی دراز کنیم وپیوسته کردانیم عذاب اورا برین وجه که عذابی
بالای عذابی بدو رسانیم ونرثه ومیراث کیریم یعنی باز ستانیم بمرک او
ما یقول انچه میکوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال وفرزند ویاتینا ویاید
بما وقت مرک یا روز رستخیز فردا تنها نه مال رفیق او ونه فرزند قرین او واتخذوا
وفرا کرفتند مشرکان قریش من دون الله بجز خدای آلهة خدایان چون اصنام
وملائکه لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشان را سبب عزت ولرجمندی
یعنی بشفاعة ایشان معزز کردند نزدیک خدای کلا نه چنانست که عزیز
شوند سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان او
نرا با شند بعبادتهم بپرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامة دانا کردند
کافر شوند بپرستش بتان او ویکونون وباشند علیهم بر معبودان خود ضدا دشمن
الهه ایشان باشند دشمن ایشان الم تر ایا ندیدی وندانستی انا ارسلنا
الشیاطین انرا که ما فرستادیم دیوانرا علی الکافرین بر کافران یعنی بر ایشان

مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تؤزهم میجنبانند ایشانرا
ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی و از جای میبرند بتسویلات
و وساوس فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان
تعجیل منمای انما نعد لهم جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجال ایشانرا
عدا شمردنی که دران غلط نیست چون ایام منقضی گردد بدیشان فرود اید انچه
مقرر شده یوم یاد کن روزی را که نحشر المتقین فراهم اریم پرهیزکارانرا و جمع
کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای بخشاینده وفدا در حالتی که سواران
باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سواره ببهشت برند چنانکه وافدانرا بدرگاه
ملوک میبرند قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند
وقومی بر مراکب همم وسات انانکه بر مراکب طاعة باشند ببهشت جویانند
ایشانرا بروضهٔ جنان برند و انانکه بر نجایب همم باشند خدای طلبانند
ایشانرا بقرب رحمان خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشاف
اورده که ممشاد دینوری در نزع افتاده بود درویشی پیش وی ایستاده
دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت فرمای ممشاد بانگ
بروی زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزف و حور و قصور
بر من جلوه میدهند و من گوشهٔ چشم هم بر وی نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرب
میروم زحمت خود اورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی ع باغ فردوس
از برای دیدنت باید مرا ع بی جمالت روضهٔ جنت چه کار اید مرا ونسوق
المجرمین و برانیم کافرانرا الی جهنم بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند
وردا تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند
و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی الا من اتخذ مگر کسی که فرا
گرفته باشد عند الرحمن عهدا نزدیک خدای وقالوا اتخذ الرحمن و گویند
فرا گرفته است پروردگار خود ولدا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را
بگواهی محمد مرایشانرا گوید لقد جئتم بدرستی که اوردید شما شیئا
ادا چیزی زشت یعنی سخنی زشت و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک باشد

که

که اسمانها یتفطرن شکافته شوند منه از عظمت ان سخن وتنشق الارض
و باز شکافد زمین وتخر الجبال و بیفتند کوهها هدا و بشکنند شکستنی یعنی پاره
پاره گردد ان دعوا از انکه خوانند للرحمن ولدا خدایرا فرزند یعنی بر و اسناد
کردند وما ینبغی و نسزد و لایق نباشد للرحمن مر خدایرا ان یتخذ انکه فرا گیرد ولدا
فرزندی چه اتخاذ فرزند مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس
والد باید وحق سبحانه از جنس و مجانست منزه است یا بقضای ذاتی محتاج نیست
بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان ان کل
نیست من فی السموات والارض هر که در اسمانها و زمین است الا
اتی الرحمن مگر اینده روز قیامة بسوی رحمن عبدا در حالتی که بنده باشد
لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده
بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند وعدهم و شمرده
است اشخاص و افعال ایشانرا عدا شمردنی وکلهم و همهٔ ایشان
اتیه اینده اند بوی یوم القیمة روز رستخیز فردا تنها بی اتباع و
انصار ان الذین امنوا بدرستی که انانکه بگرویدند وعملوا الصالحات
و کردند عملهای پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن
برای ایشان خدای ودا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان
در دلها متمکن بی اسباب و وسایط ان در حدیث امده که چون حق سبحانه
بنده را دوست دارد جبرئیل او را دوست گیرد و منادی ندا کند در میان اهل
اسمان که حق تعالی فلانرا دوست میدارد شما هم دوست دارید پس اسمانیان
او را دوست دارند انگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز
او را دوست گیرند فانما یسرناه پس جز این نیست که اسان گردانیده ایم
قرانرا بانکه منزل ساختیم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن
ان بزبان تو اسان کرده ایم لتبشر به تا مژده دهی بدو المتقین پرهیز
کارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به و بیم کنی بدان قوما
گروهی لدا ستیزه کاران سخت خصومت را وکم اهلکنا و چند هلاک

کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی
از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هل تحس هیچ می یابی و می بینی منهم
ازان هلاک کشته کان من احد یکی را او تسمع یا میشنوی لهم مر ایشانرا
رکزا اوازی پوشیده یعنی چون عذاب ما بدیشان فرود امد و مستاصل
شدند ندا از ایشان شخصی بینی که کسی بیند و نه اوازی بر جایی که کسی
بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را بدست فنا در
دام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا و لم یکونوا ٭ کو اثر از سروران
تاج بخش ٭ کو نشان از خسروان تاج دار ٭ سوخته رسم شهان کام جوی ٭
خاک شد تخت ملوک کامکار ٭ سورة طه مکیة و هی مائة و ثلثون و خمس ایات
بسم الله الرحمن الرحیم
طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورة این مقدار اختلاف
نیست که در طه یعنی این را حروف مقطعه دانند و کویند اسم قرانست یا اسم
سوره یا اسمی از اسما الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و بعضی برانند که اسمی
است از اسماء حضرت رسالت چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد
حرف ندا از و محذوف یا اشارتست بدوام اسم انحضرت که طالبست و
هادی یعنی شفاعة و هادی شریعة یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفة
علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایة او بقرب حق در
حقایق سلمی اورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از
صفحهٔ سر محمد و ها رمزیست ازانکه هدایة یافت بقرب مکون سرمدی
و بقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هریک اشارتست بچیزی در
تبیان اورده که قسم بطول و هدایة الهیست یا بطینت پاک و همة عالی
حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق علیه افضل التحیة
والسلام نقل میکند که طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول کقوله
تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویة که اشارتست بجنة و نار
و در زاد المسیر اورده که طا طیبه است و ها مکه و درین دو حرم محترم

قسم

قسم یاد میکند یا طا طالب غازیانست و ها حرب کافران یا طا طرب اهل
جنانست و ها هوان ارباب نیران قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه
نیست یا انکه موضوعست بازاء ما رجل بلغة عکه یا حبشه ، اسطیه یا سریانیه
کما قیل انا السفاهة طاهانی خلایقکم و دیکری کفته هتفت بطاها فی القتال
فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسول باشد و غالبا انست که ماه را
مرتبهٔ بدریة در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرج
است و منادی حضرت رسول باشد و بدیة اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیة
انحضرت کما لا یخفی علی العرفا ٭ ماه چون کامل شود انور بود ٭ زانکه او مرات
نور خور بود ٭ کاه ماه بدری و که شاه بدر ٭ صدر تو مشروح و کارت شرح صدر ٭
در شب تاریکی کفر و ضلال ٭ از مهت روشن شد انوار جلال ٭ و کویند طاها
در اصل طا ، ها بوده که همزه را حذف کرده اند طا امرست ان وطا یطا و
ها کنایتست از ارض کنایة غیر مذکور در روایة حال که حضرت پیغمبر بتهجد
برخواستی بر یکقدم ایستادی بدین سبب پشت پای مبارکش ورم
کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بسپر بقدمین خود زمین
را یعنی هر دو پای خود برهنه بر زمین نه و کویند روزی ابوجهل و
اضرار او حضرت رسولرا کفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته
یا طعنه میزدند که قران بمحمد فرو نیامده مکر انکه او را در رنج و تعب اندازد
ایه امد که ای مرد هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما انزلنا
نفرستادیم ما علیک القران بر تو قرانرا لتشقی تا در رنج افتی و شب
خواب نکنی و بواسطه قیام در نماز الم و ورم بپای محترم تو رسیده الا
تذکرة لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لمن یخشی مر انکس را
که بترسد تخصیص خاشی با انکه تذکیر عامست جهة انتفاع اوست بان
تنزیلا فرو فرستادنی ممن خلق الارض از انکس که بیافرید زمین را و
السموات العلی و اسمان بلند را الرحمن اوست بسیار بخشش علی العرش
استوی بر عرش مستولی شد امر او و اضافه استیلا بعرش با انکه حق سبحانه

برهمه موجودات مستولیست وغالب در فتوحات اورده که شیخ ما درین
اية برعرش وقوف میکرد ومیکفت استوی له ما في السموات اي ثبت له شیخ
الاسلام فرموده که استوای خداوند برعرش در قرانست وما ایمان اوردیم ب
است تاویل نجوییم که تاویل درین طغیانست بظاهر قبول کنم وبباطن تسلیم
ورزم که این اعتقاد متقیانم الامیدانم که نه محتاج مکانست ونه
عرش بردارندهٔ اوست که اوست نکهدارنده وبردارندهٔ عرش ع بی مکان
نه یافت سوی شر نی زمان ع نی بیان دارد خبر زو نی عیان ع این همه مخلوق
حکم داورست ع خالق عالم ز عالم برترست له ما في السموات مرور است
انچه در اسمانهاست از مبدعات علویه وما في الارض وانچه در زمینهاست
از مخترعات سفلیه وما بینهما وانچه میان هردو باشد از اصناف ملائکه
وطبقات ناری وهوائی وما تحت الثری وانچه در زیر طبقهٔ ترابیست
از زمین ثری طبقهٔ زیر ترست از طبقات ارض وان موضعیست که صخرهٔ
صما بر بالای اوست در تیسیر وغیران از تفاسیر بروایة وهب بن منبه
مذکورست که هفت زمین بر دوش فرشته ایست وقدمین فرشته بر صخره
است وصخره بر شاخ کاویست از فردوس وقوایم کاو بر پشت ماهیست از حوض
کوثر وماهی ثابتست بر بحر وبحر بر جهنم وجهنم بر زمین ریح وریح بر حجابی
از ظلمت وان حجاب بر ثری وعلم اهل اسمان وزمین تا ثری بیش نرسد
وما تحت الثری جز حق تعالی نداند وان تجهر بالقول واکر اشکارا کنی سخن
حق را فانه پس بدرستی که او یعلم السر میداند پوشیده را واخفی
وانچه پوشیده ترست از پوشیده کویند سر انست که میکند ومیپوشد
واخفی انکه نمیداند که دیکر چه خواهد کرد یا سر انست که با کسی کویند و
اخفی انکه در دل خود نهان دارند الله اوست خدای بحق لا اله الا هو
نیست معبودی سزای پرستش مکر او له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای
نیکو یا صفتهای پسندیده وهل اتیک وبدرستی که امده است بتو حدیث
موسی اخبر موسی بن عمران وقصهٔ او ودانسته پس صبر بر مکاره بدو اقتدا کن

اذ رای و یاد کن چون دید موسی نارا اتشی در اخبار امده که چون موسی از
شعیب ع دستوری طلبید که بمصر رود ومادر وپدر خود را به بیند شعیب ع
اجازت داده اهل اورا با او روان کرد شبی که هوا سرد بود وظلم وبرق میبارید
ایشان راه کم کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند وصفورا دختر شعیب را ع
که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل پدید امده باتش محتاج شد موسی ع چندانچه
سعی فرمود از سنک واهن اتش بیرون نیامد ناکاه از دور اتشی دید فقال
پس کفت لاهله امکثوا مر اهل وعیال وخدم خود را که درنک کنید درهمین
موضع که انی انست بدرستی که من دیدم نارا اتشی لعلی اتیکم شاید بیارم
برای شما منها بقبس از ان اتش شعلهٔ در سر چوب یا نی کرفته یا جمرهٔ
خورد از ان یعنی فتیلهٔ یا چوبچه روشن کنم یا اخکر بیارم او اجد یا شاید که
بیابم علی النار بر سر ان اتش هدی راهنمایی که ما را بشارع رساند پس کسان
خود را بکذاشت وتنها بجانب اتش روان شد فلما اتیها پس انهنکام
که بیامد بان اتش دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بوده بر
افروخته ودر حوالی اتش هیچ کس نی متحیر شد واز روشنی اتش وسبزی
درخت متعجب بود که ناکاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی
انا ربک بدرستی که من منم پروردکار تو تکرار ضمیر برای توکید وتحقیق
است یعنی شک مکن ومتیقن شو که من افریدکار توام فاخلع پس بیرون
کن وبیفکن از پای خود نعلیک نعلین خود را کفته اند ان نعلین نجس بوده
از پوست حمار غیر مدبوغ واصح انست که نعلین از پوست بقر بوده وطاهر
اما حق سبحانه بخلع ان فرموده تا قدم موسی ع تراب ارض مقدسه را مس کند
وبرکة ان بپای وی رسد محققان میکویند این تعلیم طریق تواضع وادبست
که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت ولهذا طایفه از سالکان چون بشر حافی
وغیر او پای برهنه سیر میفرموده اند ع کنجی که زمین واسمان طالب اوست ع
چون در نکری برهنه پایان دارند ع وکفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را
از فکر اهل وولد فارغ کن قشیری قدس سره فرموده که فکر دنیی واخرت از دل

بیدکن یعنی در عالم تفرید قدم بردوکون نه اِنَّكَ بدرستی که تو بالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزهٔ مبارك ستوده که طوی نام اوست وَاَنَا اخْتَرْتُكَ
ومن برکزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس کوش فرادار لِمَا يُوحَىٰ الیك مر
انچیز را که وحی کرده میشود بتو وان وحی کدام است اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ بدرستی که
منم خدای لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا نیست خدائی بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش
کن واین وحی مقصور بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است وامر بعبادت
که کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَاَقِمِ
الصَّلٰوةَ وبپای دار نماز را لِذِكْرِي برای انکه مرا یاد کنی دران یا من ترا
بثنا یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعة رستخیز اٰتِيَةٌ اینده است
اَكَادُ اُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت انرا چه تخویف بعذابی که وقت
او معلوم نیست اتم واشد باشد واکر اخفی بمعنی سلب خفا دارند معنی
انست که نزدیك شده که ظاهر کردانم انرا قوله لِتُجْزٰى متعلق است باتیة
یعنی قیامة بیشك اینده است لِتُجْزٰى تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را
بِمَا تَسْعٰى بانچه میشتابید از عملها ومیکنید فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که
ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامة مَنْ لَا يُؤْمِنُ انکس که نمیکرود بها
بوقوع ان وَاتَّبَعَ وپیروی کرده است هَوٰاهُ ارزوی نفس خود را پس مصرود
این کس از راه مرو فَتَرْدٰى که هلاك شوی خطاب باموسی است ع ومراد
امة اوییند علم الهدی وفقیه ابو اللیث رحمهما الله بر انند که از انجا که
وانا اخترتك تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ما است و بر این تقدیر مراد امة
اویند القصه چون موسی علی نبینا وعم نعلین بیرون کرد ودر وادی مقدس
قرار کرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ وان چه چیز است بِيَمِينِكَ بدست راست
تو ای موسی حق سبحانه جهة استیناس موسی ورفع هیبت باوی سخن کفت
وپیغمبر که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجایب بینی قَالَ کفت موسی ع هِيَ عَصَايَ این عصای منست وان عصا
از چوب مورد بهشت بود طول او ده کز وسر او دو شاخه ود زیر او سنانی

یا موسی

نشانه نامش قلیق بود یا المعه از ادم ع میراث به شعیب رسیده بود
وازو بموسی رسید القصه جواب داد وچون تعداد نعم ربانی بران افزود
کفت اَتَوَكَّؤُا تکیه میکنم عَلَيْهَا بر این عصا چون مانده میشوم در راه یا
وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَاَهُشُّ وفرو میریزم برك از درخت
بِهَا بدان عصا عَلٰى غَنَمِي بر کوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا مرا در این عصا
مَآرِبُ اُخْرٰى کارهای دیکر هست اورده اند که در راه با موسی ع سخن کفتی
وا از سباع وهوام او را نکاه داشتی وبا دشمن او حرب کردی وچون در خواب
بودی رمه را محافظة کردی وبسر چاهی که رسیدی تنه او حبل وشعبتین
او دلو شدی وچون بر زمین زدی درخت سایه دار کشتی وهر میوه که مرغوب
موسی ع بودی بر او بدید امدی ودر شبهای تیره چون شمع وچراغ نور دادی
وچون موسی اجمالا کفت که مرا با او کارهاست قَالَ کفت خدای اَلْقِهَا يَا مُوسٰى
بیفکن او را ای موسی حضرت موسی کمان برد که او را نیز همچو نعلین دور میباید
افکند فَاَلْقٰهَا پس افکند انرا از قفای خود فی الحال اوازی عظیم بکوش وی
رسید بانکریست فَاِذَا هِيَ پس انجا ان عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعٰى میشتافت
بهر جانب اورده اند که اول ماری زرد شد به پری عصا بعد از ان بزرك شد
برابر شتر بختی ودراز کشت وبر چار قایمه سطبر کوتاه اغاز رفتن کرد و
میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل زرع بود ودر دهان او دندانهای
بزرك بود ودو چشمش چون برق میدرخشید وچون بسنکهای عظیم رسیدی
بیك لقمه کردی ودرختهای بزرك از بیخ بر کندی وبخوردی چون موسی ع
وی را دید ترسان شده روی بکریز نهاد قَالَ خُذْهَا کفت خدای که بکیر ورا
وَلَا تَخَفْ ومترس ازوی سَنُعِيدُهَا زود باشد که کردانیم وبریم او را
سِيرَتَهَا الْاُولٰى بهیات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون
خطاب الهی بموسی رسید روی باژدها دوان شده دست خود را در دهان
او کرد ولحیین او را بکرفت همان عصا شد ودو شعبه در دست وی دل موسی ع
ارام کرفته دیکر باره ندا امد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن وبر دست خود را

إِلَى جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ
سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد
بلکه سفیدی درخشنده و باشعاع بود مانند برف آيَةً أُخْرَى فراگیر
آیتی وعلامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنمایم ترا مِنْ
آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرگ ما اِذْهَبْ برو بدین دو
معجزه إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون ودعوت کن اورا به پرستش مَنْ إِنَّهُ
طَغَى بدرستی که او از حد درگذشته ودعوی ربوبیت میکند چون
حضرت موسی علی نبینا وعم مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید
که من تنها با فرعون ولشکر او چگونه مقاومه توانم کرد پس از خدای
تقویت طلبیده آغاز کرد واندوی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي
ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در
وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل وبرد بار ساز تا از سخن
تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن از برای من أَمْرِي کار مرا که
تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ وبگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي از زبان
من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون
روزی موسی عم را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست
بریش مرصع او دراز کرد وقدری از آن بگرفت وبرکند فرعون خشم
گرفت بقتل وحکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی کرده فرمود که این
کودک جوهر درخشان دید وبدان متوجه شد اگر جمره آتش بیندهم
دست بدان خواهد رسانید پس طشتی آتش وظرفی پر از یاقوت پیش
موسی آوردند خواست که دست بسوی جواهر برد جبرئیل دست وی گرفته
بسوی جمرات آتش برد وجمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخته
گرهی بران بمانده سخنش نیک مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن
عقده منحل گردد ودیگر گفت وَاجْعَلْ لِي وگردان برای من یعنی مقرر کن
وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي

هرون

دعا

هرون برادر مرا اُشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ
وانباز کن اورا فِي أَمْرِي درکار من یعنی شریک ساز اورا در نبوت با من
كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم كَثِيرًا بسیار وَ
نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعای بسیار إِنَّكَ
بدرستی که تو كُنْتَ هستی بِنَا باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانایی بآنچه
صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای که بتحقیق داده شدی
سُؤْلَكَ يَا مُوسَى مطلوب ومسئول خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی
بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا وبدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو ونعمت
دادیم ترا مَرَّةً أُخْرَى در وقت دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ
بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی اورا الهام
دادیم در وقتی که ترا زاده بود وکسان فرعون در طلب پسران بودند
که بکشند واو بکار تو درمانده شد ما ملهم ساختیم اورا یا بر زبان
ملکی ند بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی را
فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی وسر
آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در
دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امرست و
معنیش خبر یعنی دریا اورا بیفکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فراگیرد
اورا عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ ودشمنی که اوراست یعنی
فرعون تکرار عدو بجهة مبالغه عداوة است آورده اند که مادر موسی بامر
الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند جویی از آن دریا بجانب
فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون درآمد واو با زن خود آسیه
خاتون بر کنار جوی بود چون صندوق بنزد ایشان رسید بگرفتند وسر
باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد ماه زیباست لیکن روی
تو زیباتر از وست چشم نرگس چگنم چشم تو رعناتر از وست قتاده ره فرموده
که در چشمهای موسی علی نبینا وعم ملاحتی بود که هر که اورا دیدی دوست

داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان
بدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ وافکندیم بر تو
مَحَبَّةً دوستی کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتیم
تا بر تو همه مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي بر دیده
من یعنی بعلم و ارادت من در خبرست که فرعون و آسیه او را بفرزندی
برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه
آوردندی موسی ع شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته
بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون
صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت
حال مشاهده کرد که برادرش شیر کس نمیستاند خود را پیش آسیه افکند
إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ
أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که
تکفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم
مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را بر کنار وی نهاد
فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو و بر وعده وفا
کردیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ
و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن
قبطی را که اسرائیلی بتو استغاثه کرد و از فرعونیان دانستند و قصد
قتل تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس ما ترا برهانیدیم مِنَ الْغَمِّ از
غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا
آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه
ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس
درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن مدت یا
بیست و هشت سالست ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ یا واصطنعتك
موسی بر اندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتیم و ترا

برگزیدیم

برگزیدیم و خاص ساختیم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم
اذْهَبْ أَنتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا
و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانید ذکر من بتوحید و عبادت
اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او
در عصیان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس گویید با او قَوْلًا لَّيِّنًا
سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت
مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در
خوردی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی
ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بهر تقدیر عنف مکنید لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ
شاید او پند گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدای تذکر بهره
متحقق است و خشیه حصه متوهم پس موسی ع از این محل متوجه مصر شد
و با سرا و بیت خود نرفت و در تیسیر آورده که کسان موسی شب انتظار
بردند نیامد و روز نیز از وی خبر نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضا را
جمعی از اهل مدین آنجا رسیده صفورا را شناخته پیش پدرش بردند
بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی
بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون که استقبال براه مدین بیرون شو پس
در اثنای طریق ملاقات فرمودند موسی شرح احوال بتمامی باز گفت
و وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن
خبر داد هارون گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه دیده
زیادت شد و با دنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی اندیشه
ناک شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا
نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد
بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم أَوْ أَن يَطْغَىٰ
یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت بتو سخنی بجا د بانه گوید قَالَ
گفت خدای که ای موسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان

او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من باشما یم بحفظ ونصرت أَسْمَعُ میشنوم
دعای شما یا انچه او کوید بنسبت من وَأَرَىٰ ومی بینم انچه کند باشما یعنی
خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نکذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ
پس بروید بدو فَقُولَا پس بکویید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستاده پروردکا
توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست باما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا
بارض مقا ... باز رویم که مسکن اباء ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ وعذاب
مکن ایشانرا بتکالیف اعمال شاقه وکرفتن مقاطعه وقتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ
بِآيَةٍ بدرستی که اورده ایم نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزدیک پروردکار
تو وَالسَّلَامُ وسلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ
بر انکس که پی روی ایمان کند وراه راست رود یا سلام هر دو سرا او راست
إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده اند بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده
أَنَّ الْعَذَابَ بانکه عذاب دنیی واخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر انکس است که
تکذیب کند انرا که اورده ایم وَتَوَلَّىٰ وپشت بران کند وازان اعراض نماید پس
موسی وهارون بحکم الهی بدربارکاه فرعون امدند وبعد از مدتی که ملاقات
او میسر شد کفتند ما رسولان پروردکار توایم وترا بعبادت او میخوانیم
وان کلماتی که حق سبحانه تلقین کرده بود بوجه احسن ادا کردند قَالَ کفت
فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردکار شما ای موسی که مرا
بپرستش او دعوت میکنید نکته درانکه موسی را بندا تخصیص کرد یا انکه
خطاب باهر دو برادر بود انست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده
هست وسخن او نیک مفهوم نمیشود خواست که اورا نزد حضار مجلس
انفعال دهد واز انحلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قَالَ کفت
رَبُّنَا الَّذِي پروردکار ما انکسیست که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ
شَيْءٍ هر چیز را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورت او وشکل موافق حال او
یا داد هر یکرا از خلایق انچه قوام واستقلال او در وجود ومعاش بدانست
ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود اورا یعنی شناسا کردانید بکیفیت انتفاع ازان

یاهر

یاهر حیوانی را از زوجه داد نظیر او در خلق وصورت وراه ازدواج وامتزاج
بدو نمود وکفته اند خلقه مفعول اولست وتقدیر کلام اینکه داد افریدکان
خود را هر چیزی که بدان محتاجند وچون مقصود بیان معطی به است انرا
تقدیم کرده وفرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت
چنین خدای میل کنند سخن بجای دیکر کشانید جهة تعجیز موسی قَالَ کفت
فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم
نوح وعاد وثمود که این خدایرا نه پرستیدند واین زمان در سعادت
ودولتند یا در شقاوت ونکبت قَالَ کفت موسی ع عِلْمُهَا حال ومال ان
کروه عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردکار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته
شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند وفرو نمیکذارد رَبِّي پروردکار من هیچ چیز را وَلَا
يَنْسَى وفراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است ومن بنده ام مثل
شما نمیدانم مکر انچه مرا بدان خبر دهند وکفته اند مراد فرعون استفسار
حال قیامة بود کفت چیست حال کذشتکان که بر انکیخته نمیشوند موسی ع
جواب داد که ازان جز خدای من کسی دیکر نمیداند وباز بر سر سخن اول رفت
که وصف حق سبحانه میکرد وکفت پروردکار من الَّذِي جَعَلَ انست که
کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش کسترده که بران می
نشینید ومسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ وروشن کرد برای شما فِيهَا در
زمین سُبُلًا راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید وبمصالح خود قیام
می نمایید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وفرو فرستاد از اسمان مَاءً ابی که باران
است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون اوردیم بسبب ان اب التفات از غیبت بتکلم
شده است بر کمال قدرت وحکمة یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست یا
بیرون می اریم باب باران أَزْوَاجًا اصناف کونا کون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ
از رستنیهای کونا کون که لون وطعم ورایحه هر یک مخالف دیکریست
باوجود اتحاد اب وزمین كُلُوا پس کفتیم بخورید از انچه بیرون اورده
ایم هر چه خوردنرا شاید از ثمار وحبوب وَارْعَوْا وبچرانید أَنْعَامَكُمْ چهارپایان

خود را در چن[illegible] تا بخود [illegible] که خود [illegible] ایشان را شاید ان في ذلك
بدرستی که درین که مذکور شد لآیات نشانها دلالتهاست بر قدرت ربانی
و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد
از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم افریدیم شما را یعنی
اصل خلقت پدر شما و اول سواد ابدان شما خاک زمین است در بیان
فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد از خاک موضعی که مدفن کسی
خواهد بود قدری بر میدارد و بر نطفهٔ که مادهٔ وجود اوست می ریزد
و انکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد
چنانچه سبحانه فرمود شما را از زمین افریدیم وفیها نعیدکم و در زمین
باز بریم بعد از مرگ ومنها نخرجکم و از زمین بیرون اریم تارة اخری
باری دیگر بجهة حساب و جزا حکیم فردوسی میفرماید بخاکت در ارد خداوند
پاک دگر ره برون ارد از زیر خاک بران حال کابی بخاک اندرون بران
گونه از خاک ائی برون اگر پاک در خاک گیری مقام بر ائی از و پاک و
پاکیزه نام پس فرعون حجتی و معجزه طلبید حضرت موسی عصا
بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بدیشان نمود
و از ایات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و منکر وید چنانچه حق سبحانه
فرمود ولقد اریناه و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را ایاتنا کلها همه
معجزهای ما که بموسی داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت داد موسی را
وابی و سر باز زد از انکه ایمان ارد و فرمان برداری کند و از روی
عناد قال گفت اجئتنا ایا امدهٔ بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من
ارضنا از زمین ما که مصر ست بسحرک یا موسی بجادوئی خود ای موسی
یعنی دانستیم که تو ساحری که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را
متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر اینه بیاریم
ما برای جادوئی تو مثله مانند جادوئی تو و باو با تو معارضه کنیم تا
مردمان بدانند که پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا

وبینک

وبینک میان ما و میان خود موعدا وعده جهت معارضه چنان وعده
که بهیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم انرا نحن ولا انت نه ما و نه تو
و چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در جائی که مساوی باشد
مسافت قوم ما و تو بان یا مکانی مستوی یعنی هموار که در و پستی و بلندی
نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی موعدکم زمان
وعدهٔ شما یوم الزینة روز ارایش قبطیانست و ان روز عیدی بود مر
اهل مصر را که همه اراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی
یا روز معهود بوده یا روز نیروز بوده یا عاشورا وان یحشر الناس
و انکه جمع کرده شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشن تر است از
باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع ادمیانست بوقت چاشت حضرت
موسی انروز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد
است وقوع پذیرد و خبر ان باطراف و اکناف عالم برسد فتولی فرعون
پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در امد و جمع کردن سحره را و
رای زد و کسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد انچیزی را که بان مکر
کنند یعنی سحره و الات سحر ثم اتی پس امد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسی
گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم
ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و بر مبندید علی الله کذبا
بر خدای دروغی که سحر گویند فیسحتکم که مستاصل گرداند و از بیخ
برکند شما را بعذاب بعذابی که نازل گرداند بر شما وقد خاب و بدرستی
که بی بهره و نا امید ماند من افتری هر که افترا کند بر خدای فتنازعوا
پس گفت و شنید کردند جادوان امرهم در کار خود بینهم میان یکدیگر
بعد از استماع کلام موسی و گفتند این سخن بسخن ساحران نمی ماند واسروا
النجوی و پنهان داشتند راز گفتن را از کسان فرعون و برین قرار دادند
که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم اورده اند که فرعون از غرفه دید
که ایشان با یکدیگر سخنی میگفتند و مشاورت میکردند بپرسید که ای سحره چه

میکوییه ایشان از ترس فرعون قالوا کفتند ان هذان بدرستی که
این دو کس ساحران جادوانند بریدان میخواهند ان یخرجاکم انکه
بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود
وملکه مصر در تصرف ارند ویذهبا وببرند بطریقتکم المثلی
مذهب شما را که افضل مذاهب است ودین ومذهب خود را ظاهر
کنند یا ببرند اشراف واکابر شما را یعنی روی دل ایشان از شما بکردانند
وبسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلافست کویند
اسم اشارتست بلغت حثعم تثنیه است در هر سه حال از اعراب بالف
میباشند واین حروف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و
هذان مبتدا چنانچه ان وصاحبها وحفص که ان بتخفیف میخوانند اورا
نافیه میدانند ولام را بمعنی الا میدارند یعنی ما هذان الا ساحران القصه
فرعون از سحره شنود که موسی وهرون ساحرانند وداعیه اخراج
قبطیان دارند از مصر براشفت وکفت فاجمعوا کیدکم پس چون
حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی الات سحر را ثم
ائتوا صفا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما
در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح
الیوم وبدرستی که فیروز یافت وبمطلوب خود رسید امروز من
استعلی هر که برسر امد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی
وسه هزار صف کشیدند وموسی وهرون در برابر ایشان بایستادند
سحره بقولی سیصد خروار حبل ورسن میان تهی کرده وپر زیبق ساخته
بمیدان اوردند وبطریق ادب قالوا یا موسی کفتند ای موسی اما
ان تلقی یا انکه تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون ویا انکه
ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی از روی مقابله
ادب یا از وجه بی اعتباری ان قال بل القوا کفت بلکه شما بیفکنید
ایشان جادویهای خود بیفکندند وبسبب حرارت هوا زیبق در

اضطراب

اضطراب امد فاذا حبالهم وعصیهم پس ناکاه رسنها وعصاهای ایشان
یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادوئی وکید ایشان که
کوئی انها تسعی بدرستی که میرود ومیشتابد فاوجس پس دریافت
فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی از انکه نظارکیان میان
سحر ومعجز فرق نکنند یا انکه متفرق کردند پیش از القای عصا چون
این وهم بر موسی طاری شد قلنا کفتیم لا تخف مترس از انچه ترا در
وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام وخاص ملتبس نخواهد
کشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان وغالب بر ایشان
والق وبیفکن ما فی یمینک انچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند
یعنی از بسیاری عصا ورسن ایشان باک مدار وان چوب که در دست
تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا انچه ساخته اند انما صنعوا
بدرستی که انچه ساخته اند کید ساحر فریب جادوست ولا یفلح الساحر
ورستکاری نیابد ساحر وفیروز نشود حیث اتی هر جا که باشد وهر
جا رود حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد ودهان
خود کشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد مردم از ترس وی روی
بکریز نهادند موسی او را بکرفت همان عصا شد جادوان دانستند
که سحر نیست زیرا که سحر سحر دیکر را باطل نکند بلکه قدرت خدای
ومعجزه موسویست فالقی السحرة پس در افکنده شدند یعنی تامل این
معنی ایشان را در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندکان بودند
مر خدای را از روی صدق قالوا امنا کفتند که کرویدیم برب هرون
وموسی بپروردکار هرون وموسی تقدیم هرون جهت رعایت تواصل
وملاحظه رؤس الای اوست فرعون که این صورت مشاهده کرد
قال امنتم کفت ایا ایمان اوردید ابو حفص امنتم میخواند بر سبیل
اخبار یعنی شما بکروید وتصدیق کردید که مر موسی را قبل ان اذن
پیش از انکه دستوری دهم لکم مر شما را وفرمایم که بدو بکروید

إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هراینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
انکه بیاموخت شمارا جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست شما
با هم ساخته خواهید که ملک مرا ببینداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هراینه ببرم
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدکر
یعنی یکی از راست و یکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و برآویزم شمارا فِي جُذُوعِ
النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس
شمارا ببیند و عبرت کیرد وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما یعنی
من تا خدای موسی که برو کروید أَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب
وَأَبْقَى و پاینده تر از روی عذاب و پاینده تر از جهت عقاب ساحران
چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات
ربانی که بردل ایشان تافته بود از دست شده بودند ۞ خورد یکجرعه از کف
ساقی ۞ هرچه فانیست کرده درباقی ۞ دامن از فکر غیر افشانده ۞ لیس
فی الدار غیره خوانده ۞ لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ کفتند
که ما ترا نکزینیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر انچیز که امد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ
از معجزات واضحات و کویند در حین سجده بهشت و نعیم ان ابدیشان
نموده پس کفتند ما ترا نمیکزینیم بر انچه دیدیم از نشانهای روشن
و سوکند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را افریده فَاقْضِ پس بکن
مَا أَنْتَ قَاضٍ هرچه هستی کننده ان یعنی هرچه خواهی با ما بکن که پروای
ان نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین
زندکانی دنیی یعنی بحکم تو درین جهان که ماهستیم بیش جاری نیست هرچه
میخواهی میکنی در اخرت که بهترست و پاینده تر از حکم معزول بهم خود مشغول
خواهی بود ۞ امروز بجور هرچه خواهی میکن ۞ فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند
إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما کرویدیم بِرَبِّنَا بپروردکار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد
مارا خَطَايَانَا کناهان مارا از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد
انچه اکراه کردی مارا عَلَيْهِ بر انچیز مِنَ السِّحْرِ از اموختن جادوئی اورده

اندکه

در بیان جنون حضرت هی دیگرانیت
جذبهٔ معشوق عاشق را مثل میبرد

اندکه فرعون مردم را بر اموختن سحر اکراه میکرد یا خوانده ایشانرا اکراه
بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت ان اکراه
طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذه بوده اند و این مواخذه از امهٔ
حضرت رسالت ص برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست از روی
پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از روی ثواب تو مارا بر کفر مزد میدهی که انقطاع
بدان راه دارد و خدای بر ایمان اخری عطا میکند که کرد زوال کرد ان نکردد
إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی که هر کس بیاید رَبَّهُ بنزد پروردکار خود مُجْرِمًا مشرک
یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مرورا است دوزخ لَا يَمُوتُ
فِيهَا نمیرد دران تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندکانی که
خوش کذراند وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد
قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس ان کروه مؤمنان
و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای بلند که ان
درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل ان جویها خَالِدِينَ در حالتی که ان
کروه جاویدان باشند فِيهَا دران بوستانها وَذَٰلِكَ و ان ثواب جَزَاءُ مَنْ
تَزَكَّىٰ جزاء انکسی است که پاک شد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر
جود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصهٔ ایشان در سورهٔ
اعراف بشرحی لایق کذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه اورده
بر مضمون ایات اختصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هراینه ما وحی کردیم إِلَىٰ
مُوسَىٰ بموسی ع یعنی وقتی که فرعون از رؤیت معجزات متاثر شد و در تعذیب
بنی اسرائیل افزود ما کفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي انکه بشب ببر بندکان
مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند لشکر فرعون از عقب بیایند باک
مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا کیر برای ایشان طَرِيقًا راهی از زمین عصا فرموده
که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در اب
و لای نبود لَا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان

شمارا در دریا بند وَلَا تَخْشٰی و نترسی از غرقه شدن که شمارا بسلامت بگذرانیم
پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبر
دار شدند مادر غانه هر یک از یشان مصیبتی افتاد که بخود درماندند
روز دیگر لشکرها جمع شدند فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد بنی اسرائیل را
فرعون بِجُنُودِهٖ بالشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود
گذشته بود فرعونیان نیز درآمدند فَغَشِیَهُمْ پس دریافت ایشانرا
مِنَ الْیَمِّ از دریا مَا غَشِیَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند
الیه است یعنی موجی دریافت ایشانرا که کس بکنه آن نرسد تا لفظی
بازای وی وضع تواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهٗ
گروه خود را در دین وَمَا هَدٰی و راه ننمود ایشانرا هدایت فرعون تهکم
است چه اوی گفت وَمَا اَهْدِیکُمْ اِلَّا سَبِیلَ الرَّشَادِ وگفته اند فرعون
قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ ای فرزندان
یعقوب قَدْ اَنْجَیْنَاکُمْ بدرستی که برهانیدیم شمارا مِنْ عَدُوِّکُمْ از
دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاکُمْ و وعده دادیم پیغمبر
شمارا بجهت انزال توریة برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْاَیْمَنِ جانب راست کوه
طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْکُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰی
و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کُلُوا بخورید مِنْ
طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ از پاکیزها و حلالها که شمارا روزی گردانیدیم
وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِیهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک
حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید
که شکر صید نعمت موجود و قید نعمت مفقودست، شکر نعمت واجب آمد
در خرد، ورنه بگشاید در خشم ابد، وگفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت
صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِلَّ پس فرود آید عَلَیْکُمْ غَضَبِی بر شما
خشم من وَمَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ و هر که فرود آید برو غَضَبِی خشم من فَقَدْ
هَوٰی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَاِنِّی لَغَفَّارٌ و بدرستی

که

که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک
وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو یعنی فرضها
ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰی پس راه راست رفت یعنی بر پیغمبر مواظبت کرد یا بر
هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت، راه سنت رو
اگر خواهی صراط مستقیم، کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن، هر مژه
در چشم وی همچون سنانی تیز باد، کو سنان زندگی خواهد زمانی بی سنن،
آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع استدعا کردند
که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی ع
درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی
از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم
موسی ع هرون را بجای خود بگذاشت و با وجود قوم که هفتاد تن بودند
متوجه طور شد قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر باز می آیم و کتاب
می آرم چون بنزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که
بکلام و پیام الهی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید
وَمَا اَعْجَلَکَ چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ
قَوْمِکَ یَا مُوسٰی از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ اُولَاءِ گفت موسی که ایشان
گروه مردان نیک می آیند عَلٰی اَثَرِی بر پی من و ساعت بساعت میرسند وَعَجِلْتُ
و بشتافتم اِلَیْکَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضٰی تا خشنود گردی
از من چه امتثال امر موجب رضای امرست یعنی پیشتر آمدن از قوم نه
بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَاِنَّا گفت خدای
که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ در فتنه می اندازیم قوم ترا و
مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِکَ از پس بیرون آمدن تو از میان
ایشان وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد
سامری و او مردی بوده منسوب بقبیلهٔ سامره از عظمای بنی اسرائیل و
گویند که از کرمان بود یا از باجرما و نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از عجم گوساله

نست
پرستان بود [illegible] موسی [illegible] واصح آنست که او از بنی اسرائیل
[illegible] وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشند او متولد شد و مادر او را
بعد از تولد [illegible] از نیل در جزیره بیفکنند جبرئیل را امر شد که تا او را
پرورش دهد و اکول و مشروب او مهیا کرداند بدین سبب او جبرئیل را
میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه
خاک برداشته [illegible] نموده در وقت که موسی ع بطور رفت سامری
نزد هارون ع آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریت گرفته ایم با ماست
وما را دران تصرف کردن روا نیست و میبینیم که بنی اسرائیل از [illegible] میخرند
و میفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون ع امر فرمود
که تمام پیرایها آوردند و در حفره ریختند آتش دران زدند و سامری
زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود
[illegible] زر گداخته را دران ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد
و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل ع که فرس الحیوة میگفتند در دهن
وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بروی پیدا شد
باواز درآمد و گویند که زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند
آواز کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق
سبحانه موسی را ع خبردار کرد که بعد از خروج تو قوم تو گوساله پرست
شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی ع از مناجات خود بعد از آنکه
چهل روز گذشت و الواح فراگرفته إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ
خشمناک بریشان أَسِفًا اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم
رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند
و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت
ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفرید
کار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد و من
و اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودیم أَفَطَالَ آیا دراز شد

عَلَيْكُمُ

عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده
کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ
عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما
بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده را
که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند گوساله
پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا
بقوت و اختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لکن برداشته بودیم و حفص
حُمِّلْنَا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست
که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ
از پیرایه قوم یعنی گروه قبط که عاریة گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا
پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما
افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند
فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله
جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا
پس گفتند سامری و تابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست
وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدای او را و بطلب
او بکوه طور رفت این قول عبدة عجل است و گویند فَنَسِيَ قول حق
سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان
أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ
آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخنی راست
یعنی هرچند او را میخوانند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند
برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد
بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چیزی که داعی خود را
جواب ندهد و بانتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید
وَلَقَدْ قَالَ و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هارون ع مِنْ

[illegible] یا قوم ای کروه من
انما فتنتم به جز این نیست که مبتلا شدید به یعنی بکوساله یعنی پرستش
او وان ربکم الرحمن و بدرستی که افریدکار شما خدای بسیار
[illegible] است فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا
وکردن نهید امری فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح
کفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش کوساله عاکفین مجاوران
و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز کردد الینا موسی بسوی ما موسی
از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و انچه سامری کفت که
این خدای موسی است راست کفته یا نی پس چون موسی ع باز امد اول
با قوم عتاب کرد چنانچه کذشت انکه روی ببرادر اورد و از غایة
غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی کرفته سوی خودش
کشید و از روی عتاب قال یا هرون کفت ای هرون ما منعک چه چیز
باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا چون دیدی که ایشان کمراه شدند
الا تتبعن از انکه متابعة من کنی در غضب برای خدای و حمایة
دین یا از انکه از پی من در ائی و خود را بمن رسانی افعصیت امری
ایا سر کشیدی از فرمان من قال کفت هارون ع از روی استعطاف یا ابن
ام ای پسر مادر من اکرچه برادر پدر و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای
رقت دل موسی و ملایمة کفت لا تاخذ فرا مکیر بلحیتی محاسن مرا
ولا براسی و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که
اکر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بکذارم و از پی تو ایم ان تقول انکه
تو کوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و
لم ترقب و نکاه نداشتی قولی سخن مرا که کفته بودم و اصلح چه
اصلاح نکاه داشتن جماعتست و مدارا با ایشان موسی ع این عذر را
مسلم داشت و روی بسامری اورده قال فما خطبک یا سامری کفت
چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت

کفت

کفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا به چیزی که بینا نبودند بنی
اسرائیل به بان یعنی جبرئیل را ع دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا
کرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی
جبرئیل ع مراد انست که خاک زیر سم اسب وی کرفتم و با خود داشتم
چون کوساله را از قالب بیرون اوردم فنبذتها پس درافکندم او را
در درون کوساله تا زنده شد و باواز امد و کذلک و همچنین که کفتم
سولت بیاراست لی برای من در نظر من نیکو اورد این کار را نفسی
نفس من در لباب مذکورست که موسی ع قصد قتل سامری کرد از حق سبحانه
وحی امد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و چون از
سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از و باز نتوان داشت واما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود هر نهالی که برک دارد و بر باد
زاب حیات تازه و تر و انچه بی میوه باشد و سایه بر کرد تنور را مایه
قال کفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس
بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبة فی
الحیوة در زندکانی تا ان تقول انکه کوئی هر کرا نزدیک تو اید لا مساس
مساس مکن مرا و دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی
او را و انکس را هر دو تب کیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها
چون وحشیان در صحراها میکشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد
که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین
زمان نیز همان حال دارند القصه موسی علی نبینا و ع سامری را حکم کرد برفتن
و کفتن لا مساس و فرمود که این عقوبة دنیاست و ان لک و بدرستی که
مر عذاب ترا است موعدا وعده در اخرت که هیچ وجه لن تخلفه خلاف
نکنند با تو دران بلکه بوفا رسانند وانظر و نکاه کن الی الهک الذی
بان معبودی که ظلت علیه بودی پیوسته پرستش او عاکفا مقیم
لنحرقنه هر اینه بسوزانیم او را با تش و این بر قول کسی است که کویند کاو را

کوشت و پوست بود یا بسوهان اورا براده سازیم واین بران قولست
که او جسدی بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ پس پراکنده ازیم
خاکستر رایا براده اورا فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند
که چیزی که اورا توان سوخت و مبرود توان ساخت صفت الوهیه
بروا طلاق کردن عین جهالت است و محض ضلالت اِنَّمَا اِلٰهُكُمُ جز این نیست
که معبود شما که مستحق عبادت است اللّٰهُ الَّذِي ان خدایست که لَا اِلٰهَ اِلَّا
هُوَ نیست معبودی فی الحقیقة بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ
بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق انست که علم او محیط
باشد بهمه اشیا نه قالب کوساله اگر زنده نیز باشد مثلست در عبا وه
ونادانی پس موسی ع بفرمود تا ان عجل را بسوختند و خاکستر در دریا
ریختند؛ با دست موسوی چه زند سحر سامری كَذٰلِكَ همچنانکه این قصه
موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ اَنْبَاۤءِ از خبرها
مَا قَدْ سَبَقَ انچه بتحقیق کذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه
ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امة
تو وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا
یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتاب مشتمل بر اقاصص
واخبار مَنْ اَعْرَضَ هرکه روی بکرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت است
یا قران فَاِنَّهُ پس بدرستی که ان معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز وِزْرًا باری بد که کفرست خٰلِدِيْنَ فِيْهِ درحالتی که جاوید
باشند دران وزر یعنی در جزای ان جمع خالدین و توحید اعرض حملست
بر معنی و لفظ وَسَاۤءَ لَهُمْ و بدست مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا روز
قیامة بار ایشان که کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود
فِي الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل ع در صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ و حشر
کنیم ما کنه کاران یعنی انها را که شرک اورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا دران
روزی کبود چشمان در خبرست که زرقه چشم و سواد وجه علامة

دوزخیان خواهد بود و کفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنکان یا کوران چه غالبا
چشم در عما کبود میشود و از غایة تشنکی نیز بزرقة میل میکند و چون حشر کنیم ایشانرا
يَتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ پنهان و اهسته میکویند با یکدیکر اِنْ لَبِثْتُمْ درنک نکردید
در کورها اِلَّا عَشْرًا مکر ده شبانروز یا در دنیا اینمقدار بیش نبودید یعنی
سبب درازی مدت اخرت کوتاه شمرند مدت دنیی را نَحْنُ ما که خداوندیم
اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ دانا تریم با نچه ایشان میکویند اِذْ يَقُوْلُ چون کویند اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً مثل ایشان طریقه
یعنی مهتران کفار بسبب خبرة کویند
اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا يَوْمًا که درنک نکردید
در دنیی مکر یکروز یعنی م م
مدت لبث شما در دنیا یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده کفته اند که هول
قیامة بر دیشان فراموش کرداند زمان بودن ایشانرا در دنیی و قبر یا
بنسبت درازی عمر دنیی را کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالة و ضلالة
صرف شده باشد عمری که بدان انسان کوزد کوتر اورده اند که مشرکان قریش
یا یکی از ثقیف از حضرت رسالت م پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابة
و عظمت در قیامة چکونه خواهد بود وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و می پرسند ترا عَنِ
الْجِبَالِ از کوهها یعنی مال الحال ان فَقُلْ پس بکوی بی تاخیر در جواب ایشان
که بقدرت يَنْسِفُهَا پراکنده سازد انرا رَبِّيْ افریدکار من نَسْفًا پراکنده
ساختنی صاحب لباب اورده که برکند انرا از بیخ پس اجزا انرا ریزه کرداند
چون ریک پس باد دبور را بفرستد تا انرا متفرق سازد در تبیان کفته
که کوهها را ازاماکن ایشان بردارد و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بکذارد
قرارکاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرٰى فِيْهَا
نه بینی در ان عِوَجًا پستی و مغارة وَلَا اَمْتًا و نه بلندی و پشته يَوْمَئِذٍ
دران روز يَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان اواز خواننده را
یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بحشرکاه لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نکند مرورا
یعنی مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان
بسرعة و کافران بدرنک و کفته اند اتبعی بیاید و مشرکان ترا براند با محشر وَخَشَعَتِ
الْاَصْوَاتُ و پست شود اوازها لِلرَّحْمٰنِ برای سخن کفتن خدای یا از عظمة
و مهابة وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو دران روز اِلَّا هَمْسًا مکر اوازی

نرم یعنی صورت اقدام ایشان در رفتن بحشر یومئذٍ ان روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد در خواست کسی را الا من اذن مگر انرا که دستوری دهد که الرحمن مر شفاعت او را خدای و رضی له و بپسندد برای وی قولاً سخن شفیع را یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم انچه بیش او میاست از امور اخرت وما خلفهم وانچه از پس ایشان است از کار دنیا ولا یحیطون و احاطه نتوانند کرد جمیع عالمیان به بذات خدای علماً از جهة دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضی از عدم احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است برو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات وقلب حقایق روا نیست وعدم احاطه علم برو نه از قصور نسبت علمیه ونقصان انست بلکه از کمال ذات متعالی وبی نهایتی اوست؏ کجا دریابد او را عقل چالاک؏ که بیرونست از سرحد ادراک؏ تماشایی کن اسما و صفاتش؏ که اگه نیست کس از کنه ذاتش؏ وعنت الوجوه وخوار و فرو تن شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردان ذلیل وخاضع باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران وگویند مراد مشرکان ومجرمانند وقد خاب وبدرستی که بی بهره ماند ونومید گشت من حمل ظلماً هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک بر گرفته بموقف حشر اورد ومن یعمل وهر که بکند من الصالحات بعضی از کارهای ستوده وهو مؤمن وحال انکه او مؤمن باشد چه در صحت طاعات وقبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند فلا یخاف پس نترسد در ان روز ظلماً از ستم وبیداد که زیادتی سیاتست ولا هضماً ونه کسر وشکست که نقصان حسناتست یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند ونه بر سیات وی افزایند وکذلک وهمچنانکه منزل ساختیم این ایات متضمنه مر وعید را انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قراناً عربیاً قرانی بلغة تازی وصرفنا ومکرر گردانیدیم فیه من الوعید در واز ایات وعید چون ذکر طوفان و رجفه وصیحه وخسف ومسخ لعلهم

یتقون شاید که پرهیز کنند مشرکان وبترسند از انکه مثل انها بدیشان فرود نیاید او یحدث یا تجدید کند قران لهم ذکراً مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند فتعالی الله پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الملک پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات وصفات خود یا سزاوار باوصاف کمال وهو الکبیر المتعال اورده اند که چون جبرئیل؈ بوحی نازل شدی ایتی بر حضرت رسالت؈ خواندی انحضرت قبل از اتمام ان از خوف انکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت میفرمود ایة امد که ولا تعجل وشتاب مکن بالقران بقرائت قران من قبل ان یقضی پیش از انکه ادا کرده شود الیک وحیه بتو وحی ان ما ورودی فرمود که سوال انزال قران مکن پیش از انکه وحی بیاید وگفته اند مجمل قرانرا مرسان بخلق تا وقتی که بیان ان بتو فرود اید ودر زاد المسیر از قول حسن بصری اورده که مردی زن خود را طپانچه زد واو پیش حضرت پیغمبر امده قصاص طلبید انحضرت خواست که بقصاص حکم کند این ایه فرود امد حضرت در ان حکم متوقف شد تا ایة الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی ایة انست که حکم مکن بقران مگر بعد از انزال ان وقل رب وبگوای پروردگار من زدنی علماً بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقران ومعانی ان یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا وع زیاده علم طلبید او را حواله بحضرت خضر؈ کردند وبی طلب پیغمبر ما را دعا و زیادة علم بیاموخت وحواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که انکه در مکتب ادبنی ربی سبق رب زدنی علماً خوانده باشد هر اینه در درسگاه وعلمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والاخرین بگوش هوش مستفید ان حقایق ایشان تواند رسانید؏ علمها انبیا و اولیا؏ در دلش رخشنده چون شمس الضحی؏ عالمی کامروز کارش حق بود؏ علم او پس کامل مطلق بود؏

ولقد عهدنا وبدرستی که ما وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی من
قبل پیش ازین زمان وفرمودیم اورا که گرد شجرهٔ منهیه نگردد واز آن
نخورد فنسی پس فراموش کرد آنرا ولم نجد له ونیافتیم مر اورا عزما
عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از وسمت صدور یافت یا نبود
اورا صبری بر آن منهی واذ قلنا وبیان کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا
مر ملائکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را سجدهٔ تحیه وکرامة فسجدوا پس
سجده کردند الا ابلیس مگر دیو ورمانده از رحمت ابی سر باز زد از
سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا بدرستی که این دیو عدو لک
دشمنست مر ترا ولزوجک ومر زوج ترا که حواست فلا یخرجنکما
پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة
از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی
بکد یمین وعرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد ان لک بدرستی
که تراست در بهشت ان لا تجوع فیها آنکه گرسنه نمیشوی در وی که نعمتها
آماده است ولا تعری وبرهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست
وانک لا تظمأ وبدرستی که تشنه نمیشوی فیها در وی که عیون
وانهار دایم است ولا تضحی ودر آفتاب نمیباشی که ظل بهشت همیشه
ظلیل است ودر بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان
پس انها وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه ببهشت در آمد وحوا را
دید واز مرگ بترسانید وحوا با آدم باز گفت وآدم از مرگ ترسان
شد با بلیس که بر صورت پری خود را بر ایشان نموده بود رجوع کرد و
بطریق تضرع ازوی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج
این مرض خوردن شجرهٔ خلدست هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة
الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وملک لا یبلی
وراه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بر آن نرسد آدم گفت آری
دلالت کن مرا بآن ابلیس راه نمود شد آدم وحوا را علیهما السلام بشجرهٔ

منهیه

منهیه فاکلا منها پس بخوردند از آن درخت فبدت لهما پس آشکارا شد
مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت
وبرهنه شدند وطفقا یخصفان ودر ایستادند ومیچسبانیدند
علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت و
عصی آدم وخلاف کرد آدم ربه امر پروردگار خود را در خوردن
درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که هرجا ودانی بود
بعد از آن بتوبه واستغفار قیام نمود وحضرت رسالت ص را بشفاعة
آورد ثم اجتبیه ربه پس برگزید ویرا خدای او فتاب علیه وقبول
کرد توبهٔ او را وهدی وراه نمود او را بثبات بر توبه قال اهبطا
گفت خدای مر آدم وحوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه
باهم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو مر برخی را دشمن بود
چنانچه حالا واقع است از تخاصم وتجارب واگرچه مخاطب آدم و
ابلیس اند عداوت ذریهٔ هر دو باهم ظاهر است فاما یأتینکم پس
اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه
نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب ورسول فمن اتبع هدای
پس هر که پیروی کند آن هدای مرا فلا یضل پس گمراه نشود در دینی ولا
یشقی وبرنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبة وعذاب مبتلا نشود
ومن اعرض وهر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد
کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق که مر او راست
معیشة ضنکا زیستی تنگ وسخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد
یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند وبدام حرص در ماند و
گفته اند معیشهٔ تنگ عذاب قبرست یا زقوم دوزخ ونحشره و
حشر کنیم آن معرض را یوم القیمة اعمی در روز قیامت نابینا که هیچ
چیز نه بیند مگر جهنم واصناف عقوبتهای آن قال رب گوید ای
پروردگار من لم چرا حشرتنی اعمی حشر کردی مرا نابینا وقد کنت

وبدرستی که بوده مر بصیرا بینا وقتی که سر از قبر بر آورده مر قال کوید
حق سبحانه کذلک کار همچنین است که داشتی اتتک ایاتنا امد بتو
ایتهای کتاب یاد لایل قدرت وعلامات وحدت ما فنسیتها پس تو
چشم برهم نهادی ازان وترک کردی انرا وکذلک وهمچون ترک کردن
تو انرا الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی وبماندی در عذاب و
کذلک وهمچنانکه روی کردانند ه ان کتاب را جزا دادیم نجزی پاداش
میدهیم من اسرف انرا که از حد ودکذشته یعنی شرک اورده ولم
یؤمن وبکرویده بایات ربه بپروردکار خود بلکه تکذیب نمود و
لعذاب الاخرة وهر اینه عذاب ان سرای اشد سختر است از تنک عیشی
این سرای وابقی وپاینده تر جهت انکه انقطاع ندارد افلم یهد لهم
ایا راه ننمود مر مشرکان قریش را وطریق اعتبار بریشان روشن نساخت
کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از یشان من القرون از اصحاب
قرنها کذشته چون قوم عاد وثمود یمشون میروند بوقت تجارت
فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف ودیار حجر وعلامت
هلاک وعذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که دران اهلاک لایات
هر اینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لاولی
النهی مر خداوندان عقول نامیه را یعنی عقلها که نهی کند ارباب خرد را
از تغافل ولولا کلمة واکر نه کلمه ایست سبقت پیش رفته وپیشی کرفته
من ربک از پروردکار تو که عذاب منکرانرا باخرت افکند یا از نسل
ایشان مؤمنان برون ارد لکان هر اینه بودی عذاب ایشان لزاما لازم
مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی واجل
مسمی ووقتی نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اکر وعده تاخیر عذاب
وحکم اجل مسمی نبودی بهم کافران نازل شدی انچه بعاد وثمود نازل
شد فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر انچه میکویند اهل شرک
از تکذیب تو وطعن بر قران تا وقتی که حکم الهی در رسد واین ایة السیف

بانتهای

منسوخت

منسوخت وسبح ونماز کذار بحمد ربک نمازی مقترن بحمد پروردکار
تو یعنی نماز کذار بوقتی که کوئی خدایرا بر توفیق ره ایر قبل طلوع الشمس
پیش از طلوع افتاب یعنی نماز بامداد وقبل غروبها وپیش از فرو رفتن
شمس یعنی نماز دیکر ومن اناء اللیل وبعضی از ساعتهای شب فسبح پس
نماز کذار یعنی مغرب وعشا واطراف النهار ودر طرفهای روز یعنی
ظهر چه وقت او نزدیک زوالست وان طرف اخر نصف اولست از نهار
وطرف اول نصف اخیر روز وجمع او بجهت امن است از التباس یا باعتبار
نصفین پس در ینها اوقات ادا کن نماز را لعلک ترضی شاید والبته
چنین است که خشنود کردانیده شوی وحفص بر بنای فاعل میخواند
یعنی خشنود شدی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای او را عطا دهد
وان شفاعة امتست ونکته ولسوف یعطیک ربک فترضی تقریر این
قول میکند ع امة همه جسمند وتوئی جان همه ع ایشان همه ان تو وتوان هم
خشنود کی تو جهت خدا وتو بخشر ع خشنود نه مکر بغفران همه ع ابو رافع
رضی الله عنه نقل میکند که مسلمانی بنزد پیغمبر امد ودر خانه چیزی که بدان اصلاح
شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد وکفت
او را بکو که محمد رسول الله میکوید که میهمانی بمنزل ما نزول فرموده وچی
یابیم نزدیک خود انچه بدان شرایط ضیافت توان کرد اینقدر ارد بما
فروش ومعامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم من
پیغام بیهودی رسانیدم واو کفت نمیفروشم ومعامله نمیکنم مکر انکه
چیزی در کرو من نهد من با حضرت مراجعت نموده صورت حال باز کفتم
فرمود که انی لامین فی السما امین فی الارض اکر با من معامله کردی هر اینه
حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او کرو نهادم واین ایه
جهة تسلیه دل مبارک انحضرت نازل شد ولا تمدن عینیک وباز مکش
چشمهای خود را یعنی منکر الی ما متعنا به بسوی انچیزی که برخوردار کردانیدیم
بدان چیز ازواجا منهم جفتهارا از کفرجون وثنی وکتابی داده ایم ایشانرا

زهرة الحيوة الدنيا زينت زندکانی دنیی که مال ومنالست لنفتنهم تا بیاز
مايیم ایشان را فیه در ان یا از افتد وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز
قیامة ایشان را بسبب ان ورزق ربك وروزی دادن پروردکار تو ترا
یا انجه روزی داده ترا در نبوت وهدایت خیر بهترست از مالهای فانی
که اعتبار ایشان وابقی وپاینده تر در کشف الاسرار اورده که زهرة در
لغت شکوفه است حق سبحانه دنیی را شکوفه خواند زیرا که تری وتازکی او
دو سه روزه بیش نباشد اندك فرصتی را پژمرده کرد ونیست شود مال
جهان بباغ تنعم شکوفه ایست که اول بجلوه دل برباید ز اهل حال یکهفته
نکذرد که فرو ریزد از درخت بر خاك ره شود چو خس وخار بپای مال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند از انکه دم بدم ز پیاست آفه زوال
وأمر أهلك وامر کن کسان خود را بالصلوة بنماز واصطبر عليها و
صبر کن بران یعنی مداومة نمای لا نسألك نمی خواهم ترا رزقا روزی
دادن یعنی کویم که خود را وکسان خود را روزی ده نحن نرزقك ما
روزی میدهیم ترا وایشانرا پس برای نماز وتهنیه اسباب نیاز فارغ باش
والعاقبة وسرانجام پسندیده للتقوى مر خداوندان تقوی راست در
تبیان از ابن سلام نقل میکند که چون سختی ببعضی از اهالی انحضرت ص
رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی واین ایه خواند وقالوا وکفتند مشرکان
مکه لولا يأتينا بآية چرا نمی ارد برای ما ایتی من ربه از پروردکار
خود یعنی چرا انجه میطلبیم معجزه ظاهر نمیکرداند اولم تأتهم ایا نیامد
بدیشان بينة ما في الصحف الأولى خبر انجه در کتابهای پیشین است
از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا وهلاك قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح
ایات کردند یا نیامد بدیشان نشنودند از اهل کتاب بیان انجه در توریة
وانجیل است از صفت محمد ص وبشارت قدوم او وحقیقت انست که چون
ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرانست و
فرمود که ایا نیامد بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوة وزبده انجه در کتب

سماوية

سماوية بوده واورنده ان امیست که ان صحف را ندیده ونشنیده واز کسی
تعلیم نکرفته وهمه فصحاء عرب از اتیان بمثل سوره از ان عاجزند با وجود
چنین معجزی واضح ایتی دیکر طلبیدن عین عناد وانکارست ولو أنا أهلكناهم
واکر ما هلاك کردمی کفار مکه را بعذاب از نزدیك ما بسبب کفر ایشان
من قبله پیش از بعثت محمد یا قبل از نزول قران لقالوا ربنا هر اینه کفتندی
ای پروردکار ما لولا أرسلت چرا نفرستادی إلينا رسولا بسوی ما فرستاده
تا ما را بطاعة راه نمایدی فنتبع پس پیروی کنیم اياتك ایات ترا من قبل
أن نذل پیش از انکه خوار شویم در دنیی بقتل
وسبی ونخزى ورسوا کردیم در قیامه بدخول در اتش پس ما قطع حجة
ایشانرا بپیغمبر وقران فرستادیم وایشان نکرویدند قل کل بکو هر یك
از ما وشما متربص منتظرست مآل حال دیکری را یعنی شما نکبت ما را چشم
میدارید وما عقوبة شما را فتربصوا پس انتظار برید ومترصد باشید
فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در روز قیامة معلوم کردد
که بحقیقت من أصحاب الصراط السوي کیانند خداوندان راه راست
ومن اهتدى وکیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبرست ص که همراه
یافته بود وهمراه نماینده راه دان وراه بین وراه بر در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الأنبياء مكية وهي مائة واثنى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اقترب نزدیك آمد للناس مردمانرا حسابهم وقت محاسبه اعمال
ایشان یعنی روز قیامة وکفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیك
شد وقت مواخذه وپاداش ایشان که قتل وکرفتاری روز بدرست
وهم في غفلة وایشان در بیخبری اند از حساب یا مواخذه معرضون
اعراض کنندکان اند از تفکر دران یا معرضاند از طریق تنبه وانتباه
ما يأتيهم نیاید بدیشان من ذكر هیچ پندی من ربهم
از افریدکار ایشان محدث نو فرستاده وبتجدید منزل شده إلا
استمعوه مکر بشنوند انرا از پیغمبر وهم يلعبون وحال انکه بازی

[illegible]

کنند بدان و استهزا نمایند با ان که میشنوند ان ذکر را لاهِیَةً
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تأمل
در معنی قران و تفکر در حقایق آن سلمی از ابو بکر وراق نقل میکند
که قلب لاهی ولیست مشغول باموال الدنیا و غافل از احوال عقبی
وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز کفتن خود را الَّذِينَ
ظَلَمُوا کفتند انانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَذَا
ایا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد إِلَّا بَشَرٌ مکر ادمی مِثْلُكُمْ
مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و
رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ ایا میروید شما بجا دوئی
یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار ان بود که هرچه حضرت رسالة
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحرست پس پنهان بایکدیکر مشاورت کردند
و کفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وَ
أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او ادمیست مثل ما و فرشته نیست
پس چه فکر میکنید که مهم او در هم شکنند حق سبحانه پیغمبر خود را از ان
مساره خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قُلْ بکو و حفص قَالَ میخواند
یعنی پیغمبر در جواب کافران کفت رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند
کفتن هر کوینده فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در اسمان و زمین اکر بجهر کویند
و اکر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست کفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست
باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا اضرابست از انچه کفتند که قران سحرست
بلکه کفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانست خواب پریشان یعنی پراکنده
از هر جائی و ان نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا
کرده بر خدای و انچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعرست کلام
شعری میکوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد
حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر متحیر و مضطرب کشته کاهی او را
ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخوانند و

میکفتند

و میکفتند اکر چنین کر ما میکوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد
برای ما معجزی كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنانکه معجزی که فرستاده بودند
بان پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی
فرمود که مَا آمَنَتْ نکرویده بودند بایات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ
پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم
ایشان را یعنی امم کذشته اینها طلبیدند و بعد از ظهور ایات ایمان نیاوردند
و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ ایا صنادید مکه يُؤْمِنُونَ
ایمان اورند اکر ان اینها بیاریم یعنی نیارند بواسطه انکه سخت
دلتر و ستیزنده ترند از مشرکان کذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو به پیغمبری إِلَّا رِجَالًا يُوحِي مکر مردان که وحی فرستاده
شد و حفص نُوحِي میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
یعنی هیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم
بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود کیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید
این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل
کتاب که با خبار انبیا دانایانند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اکر هستید
که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را
چکونه خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبران جَسَدًا
خداوندان جسدی که بان لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا
و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس
راست کردانیدیم وعدهای ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم
از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم
انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در ابقاء
ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم کزاف کاران
و کزاف کویان را لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر اینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای
کروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که دروست ذِكْرُكُمْ شرف و نام و

او از شما یا پند و موعظه افلا تعقلون آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید
تا شما را برات دارد که برو بگروید این آیه اهل قرآن را تشریفی تام و تکریمی
لا کلام است و چه اشراف امتی جمله للکلام مؤید این کلام و مؤکد این
اکرام است ع اهل قرآنند اهل الله بس ع اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس ع
اهل باشد جنس جنس این کلام ع نیست جز مرغی که بر پر زد دام ع هر که اندر
دام نفس است و هوا ع اهل شیطان است نی اهل خدا ع آورده اند که در ولایت
یمن دهی بود که آن را حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت پیغمبری بر ایشان
فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بختنصر را
بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندائی از آسمان یا ثارات
الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم
شدند و مداومه در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک گشتند کما قال
الله تعالی وکم قصمنا و چند در هم شکستیم من قریة کانت ظالمة
از دهی که بودند ستمکاران یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر
و دهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وانشانا و پدید کردیم
بعدها پس از هلاک آن موضع قوما آخرین گروهی از دیگران بجای ایشان
تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از اهلاک پیشینیان
تواناست بر اهلاک پس آمدگان فلما احسوا پس آن هنگام که اهل آن
دیه یعنی حضوریان دریافتند باسنا عذاب ما را مشاهده کردند بحس
لشکر بختنصر گرد ایشان در گرفته اند اذا هم آنجا ایشان منها از آن دیه
یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه
بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای
مگریزید وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم بسوی آنچیزی که منعم
شدید فیه در آنچیز ومساکنکم و باز آیید بمسکنهای خود لعلکم
تسئلون شاید که شما پرسیده شوید از قبل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات
عذاب را دیدند و خلاص را جهتی نیافتند قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما

انا کنا

انا کنا بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل
رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعویهم آن خواندن ایشان
یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را
حصیدا گیاهی درووده یعنی چنانچه گیاه را بداسی درووند ایشان را بشمشیر
درووند و ساختیم ایشان را خامدین مردگان و افسردگان وما خلقنا
السماء والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان
ایشان است لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی
نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم
بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب ع بنگر بچشم فکر کاز
عرش تا بفرش ع در هیچ ذره نیست که سر عجیبی نیست ع لو اردنا اگر میخواستیم
ان نتخذ آنکه فرا گیریم لهوا چیزی را که بآن بازی کنند و بر وزنان مستانس
شوند چون زن و فرزند لاتخذناه هر آینه فرا میگرفتیم من لدنا از جهة
قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم
ان کنا فاعلین اگر میبودیم کننده این کار بل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه
از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بل نقذف بالحق بلکه بیفکنیم
حق را که جد است علی الباطل بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر
مسلط کنیم فیدمغه پس فرو شکند او را فاذا هو پس آنجا او یعنی لهو
یا کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته ولکم الویل و مر شما راست
ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مما تصفون از
آنچه صفت میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند و
له و مر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات
والارض و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین
مخلوق و مملوک ویند ومن عنده و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه
افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که بفرمان
درگاه الوهیت اند و شما ایشان را میپرستید لا یستکبرون سرکشی نمیکنند

عن عبادته از پرستش او و لا یستحسرون وهیچ مانده نمیشوند واز
عبادت انقطاع نمیورزند یسبحون تنزیه میکنند حق را یا آغاز میکذارند
یا ستایش مینمایند اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر
حق میکوشند لا یفترون سست و ضعیف نمیشوند ام اتخذوا
آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی
خدایانی که از اجزای زمین مصنوعند چون زر و نقره و چوب و سنگ
یعنی آیا خدایان فرا گرفته اند که از قدرت هم ینشرون ایشان زنده
کنند کان را بتجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میکویید و از لوازم مردم
الوهیه اقتدارست بر ممکنات و میدانید شما که ایشان را قدرت نیست
و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لو کان فیهما اگر
باشد در آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر امر ایشان کنند الا الله
بجز خدای لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند
چه اگر آلهه در مرادی مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند
پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله نشاید ٭ در دو جهان قادر یکتا بی
تو لی ٭ چون قدم بانگ بر ابلق زند ٭ جز تو که یارد که انا الحق زند جمله ضعیفند و توانا تو
فسبحان الله تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رب العرش که آفریدکار
عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یسئل
پرسیده نشود خدای عما یفعل از آنچه میکند از جهت عظمت و تفرد با لوهیت
یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صوابست وهم یسئلون و ایشان
یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوک را
ناچارست که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام اتخذوا
آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و مامور بودند باتخاذ
آن قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا
ونقلا هذا اینک ذکر من معی یاد کرد کسانی که باشند از امة یعنی
قرآن وذکر من قبلی و اینک ذکر و یاد کرد آنانکه پیشتر از من بودند

یعنی

یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماویه در آنجا نگرید و از آن آگاه شوید که انبیاء را
اندر رسید که شرع همه نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بل اکثرهم
بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان
وی و باطل تمیز نمیتوانند نمود فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند
از ایمان بخدای و متابعت رسول و وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم
پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد بدو و وحی
حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی کردیم بدو انه لا اله الا انا که نیست خدای
بجز الا انا مگر من فاعبدون پس مرا بپرستید وقالوا اتخذ الرحمن
و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشش ولدا فرزندان از ملائکه سبحانه
پاکست و منزه او از این بل عباد بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مکرمون
گرامی داشتگان و نواختگان لا یسبقونه پیشی نگیرند بر خدای تعالی بالقول
بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن قطع طمع
کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند
کرد وهم بامره و ایشان بفرمان خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند
خدای ما بین ایدیهم آنچه پیشتر از این کرده اند وما خلفهم و آنچه
پس از این کنند ولا یشفعون و درخواست نمیکنند الا لمن ارتضی مگر
کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند
ابن عباس رضی الله عنه فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله وهم و فرشتگان من خشیته از ترس
عذاب و عقوبت الهی مشفقون ترسانند یا از نهایت عظمت او ترسانند و
من یقل منهم و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که انی اله بدرستی
که من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس آن قایل نجزیه پاداش دهیم
او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی
الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان اولم یر الذین
کفروا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند ان السموات و

وَالْأَرْضَ انکه اسمانها و زمینها کَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع و اد
انست که حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم ایشانرا از یکدیگر
بدنوع زمین تا اسمانها یکی بود او را بتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم
دیگر زمین را نیز باختلاف کیفیات واحوال الطبقات چندین نوع کردانیدیم
یا زمین و سمای هم بیکدیکر ملتیم بودند یعنی برهم چفسیده و میان ایشان
فرجه نبود هوا را در میان در اوردیم وایشانرا از هم جدا ساختیم در زاد
المسیر کوید که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت شد و از اسمان
شش مرتبه بیرون اوردیم تا هفت طبقه شد وکفته اند اسمان بسته
بود از نزول باران نمی امد وزمین بسته بود وکیاه نمی رست ما انرا باران
واین را بکیاه کشاده کردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از اب كُلَّ شَيْءٍ
حَيٍّ هر چیزیرا که زنده است یعنی حیوانانرا از اب مخلوق ساختیم چه اعظم
مواد ایشان ابست واحتیاج ایشان باب وانتفاع از ان بر همه ظاهر
است یا از نطفه افریدیم یا اب سبب حیوة هر زنده ساختیم وکل برای اغلبست
اینجا نه بجهة عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ایا نمی کروند مشرکان باوجود این ایات
واضحه وعلامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وخلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا بجنبد زمین ونکرداند میانرا وَجَعَلْنَا
فِيهَا و کردانیدیم و پیدا کردیم در زمین در میان کوهها فِجَاجًا راهها سُبُلًا
کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که راه یابید در سفرها بمنازل مقصود
وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و کردانیدیم اسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نکاه داشته از
افتادن یا از اختلال تا وقتی که معلوم یا از استراق سمع یا در هوایی
علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای ما در اسمانها
که دلالتست بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است
مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند وَهُوَ الَّذِي واوست انکسی که بقدرت کامله
خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره تا در و ارام یابید و روز روشن
تا در و بجهت کسب معیشت تصرف نمایید وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید

افتاب

افتاب [illegible] فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [illegible] چرخ آشنا
میکنند [illegible] سطح [illegible] میشود [illegible]
الاسرار [illegible] که نزد اهل اشارت [illegible] شب و روز [illegible] بسط عارفانست
[illegible] قبض کبرى [illegible] سلطان جلال [illegible] یکی
را بساط نشاند [illegible] جمال [illegible]
افتاب نشانه صاحب توحید است [illegible] تمکین [illegible]
نه فزاید ونه کاهد که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وقمر نشانه اهل
تلوینست کاه در کاهش وکاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در
محاق نیستی افتد و [illegible] رموز جامعیة که بمرتبه بدریة رسد
کوییا که در [illegible] حقایق انجام حضرت [illegible] قدس سره اشارتی بدین معنی
هست * زیم سوی [illegible] زمو باریکتر کردم * جو روز وصل یاد آرم شوم
در حال از ان فربه * وحضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید * چون روی
بتابی زمن کردم هلالی ممتحن * ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان
شوم * [illegible] چه مه کرد تو کردم دو روز و شب * که در محاق افتم زنور
که شمع نور افشان شوم * اورده اند که معاندان بارکاه رسالت از روی غوایت
وضلالت میکفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ انتظار ان میبریم که کردش حوادث
برایید و باران محمد را متفرق ساخته در ورطه هلاک انداز حق سبحانه
وتعالی تسلیه انحضرت [illegible] وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ ونداديم مر ادمی را
مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو خلد یعنی پایندکی در دنیی أَفَإِنْ مِتَّ ایا پس
اکر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرک تو پایندکان
خواهند بود و از دام مرک رهایی خواهند یافت نی كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی در دنیی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده موتست شعر که امد بجهان اهل
فنا خواهد بود * وَنَبْلُوكُمْ و مجازات میکنیم بِالشَّرِّ ببدی یعنی ببلاها و
مصیبتها وَالْخَيْرِ و نیکویی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً ازمودنی مصدر است
از غیر لفظ و معنی سخن انکه باشما معامله ازمایندکان میکنیم در سختی و

هر که قدم از دروازه عدم بصحرای وجود
نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید
ولباس ممات وفوات خواهد پوشید

انانی ونکبت ودولت تا بینه هریك در صحت ومحنت وبشکر وکفران
بر عالمیان ظاهر شود والینا وبسوی ما ترجعون باز کردیده خواهید شد
وبحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر ص
از جایی میگذشت ابو جهل لعین از آن میان طرح بجادبی افکنده
بخندید وگفت این نبی بنی عبد منافست آیه آمد که واذا رآك الذين
كفروا و چون ببینند ترا آنانکه نگرویده اند ان يتخذونك نگیرند ترا
الا هزوا مگر مهزوء به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد انست که ایشان
باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذي این آنکس است
که پیوسته يذكر آلهتكم یاد میکند خدایان شما را به بیدی و مذمة
وهم وحال آنکه کافران بذكر الرحمن بیاد کرد خدای و او را یکی
دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هم كافرون ایشان ناگرویده کانند
پس مستحق استهزا ولایق سخریه ایشانند خلق الانسان آفریده شده است
انسان من عجل از شتاب غایة مبالغه است یعنی از فرط استعجال و
قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتابست و از جمله شتاب
کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبة
میکرد حق سبحانه وتعالی فرمود که سأريكم زود باشد که بنمایم شما را
آیاتي نشانهای عقوبة خود در دنیا و قصه بدر و در اخرت دوزخ
فلا تستعجلون پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند که مراد
از انسان آدم است ع و عجله او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد
نگاه کرد آفتاب دید که بغروب نزدیکست گفت یارب تعجیل کن در
اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد ويقولون و میگویند
کافران متى هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامة
که با ما بگویید ان كنتم اگر هستید شما صادقين راست گویان مخاطب
حضرت پیغمبر ص و صحابه او و حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود که
لو يعلم الذين كفروا اگر بدانند آنانکه کافرانند حين لا يكفون

هنگامی

هنگامی که باز نتوانند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از
رویهای خود آتش دوزخ را ولا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود زیرا
که احاطه کرده باشد بدیشان ولا هم ينصرون و نه ایشان یاری
داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد نیابند و جواب شرط
محذوفست تقدیرش چنین چه اگر کافران بدانند چنین حالی را تعجیل نکنند
بوقوع آن تا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بل تأتيهم بلکه
بیاید بدیشان ساعت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت و متحیر گرداند
ایشان را فلا يستطيعون پس نتوانند ردها باز داشتن آن هول از خود
ولا هم ينظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه
یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند
ولقد استهزئ و بدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلك برسولان
پیشتر از تو در سیمان تسلی دل آنحضرت را از حال انبیا گذشته و استهزاء
معاندان که با ایشان استهزا کردند خبر میدهد فحاق پس احاطه کرد بالذين
سخروا بآنانکه سخریه کردند منهم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر
نمودند بدیشان رسید ما كانوا به جزای آنچه بودند که بان يستهزءون
استهزا میکردند پس بکسانی نیز که با تو این سلوك میکنند همان صورت
واقع خواهد شد قل بگوی ای محمد با مستهزیان که من يكلؤكم که نگاه
میدارد شما را بالليل والنهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدای
و انتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذكر ربهم
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه آن معرضون روی
بر گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبة الهی
کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند ام لهم آلهة آیا مر ایشانرا
خدایانند که از راه توانایی تمنعهم باز دارند از ایشان من دوننا
بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند در این آیه تقدیمی و
تاخیری هست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس ایشان

ضعف الهه ایشان میکند ومیفرماید که لَا یَسْتَطِیعُونَ نمیتوانند بنات
که بزعم ایشان الهه اند نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهاء خودرا
یعنی اگر کسی ایشان مکروهی خواهد از کسر وقطع وامثال از
خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خودرا نگاه توانند داشت
وَلَا هُمْ ونیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بعدد دیگری
مِنَّا یُصْحَبُونَ نگاه داشته وزنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما
برخورداری دادیم هٰؤُلَاءِ این گروه مکیان را بسبب عیش وایمنی و
سلامتی وَاٰبَاءَهُمْ وپدران ایشانرا حَتّٰی طَالَ تا دراز شد
عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان بدینی زندگانی وبران مغرور شده پنداشتند
که همیشه چنین خواهد بود وندانستند که دم بدم بناء عیش درهم
خواهد شکست واساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دم
بدم دست اجل برهم زند این بنا که افراشته اَفَلَا یَرَوْنَ
ایا نمی بینند کافران اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ انرا که می ایم یعنی می اید فرمان
ما بزمین نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کوتاه میکنم ان زمین را از اطراف
ان یعنی میگشایم انرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند ومنزلی
بحوصله تصرف در می ارند اَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ایا ایشانند غلبه کنندگان
با پیغمبر ومؤمنان قُلْ اِنَّمَا اُنْذِرُکُمْ بگو بجز این نیست که من بیم
میکنم بِالْوَحْیِ بانچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم
وشما ان بیم دادن مرا نمیشنوید وَلَا یَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ ونمیشنوند
کران خواندن را اِذَا مَا یُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافرانرا
در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند بکران که چیزی
مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ واگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک
چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّکَ از عذاب پروردگار تو یعنی از انچه ایشانرا
بیم میکنی خوار وفروتن شوند واز غایت اضطراب وحیرت لَیَقُولُنَّ
هراینه گویند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما اِنَّا کُنَّا بدرستی که بودیم ظَالِمِیْنَ

ستمکاران

ستمکاران بسبب خود شرک وتکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ ووضع
کنیم ترازوهای ذات العدل را لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ برای جزاء روز رستخیز صاحب
لباب وبعضی مفسران برانند که میزان عبارت از عدالت یعنی وضع موازین
تمثیلست از برای محافظه حساب ومکافات اعمال براستی وجمهور برانند
که مراد میزان است که اورا عمودی ودو کفه باشد چون ترازوئی که بدان
میسنجند ودر تیسیر اورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست
چنانچه یا ایها الرسول کلوا بنسبت با حضرت پیغمبر ص یا انکه اعمال هر یک
از مکلفانرا بدان میسنجند پس برای هر یک میزانی باشد وجمعیه او اضافه
با جمعیت وبعضی برانند که علیحده هر کسرا میزانی خواهد بود که عمل
او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَیْئًا چیزیرا
از خود یعنی از نیکی وبدی هیچ عملیرا ناسنجیده نگذارند وَاِنْ کَانَ واگر باشد
عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبات است
اَتَیْنَا بِهَا بیاریم انرا ونزدیک تراز وحاضر سازیم وَکَفٰی بِنَا حَاسِبِیْنَ
وپسنده ایم با شمار کننده مر اعمال بندگانرا چه کمال علم وجمال عدل
ماراست وَلَقَدْ اٰتَیْنَا وبدرستی که دادیم ما مُوسٰی وَهٰرُونَ الْفُرْقَانَ
موسی وهرونرا کتابی جدا کننده میان حق وباطل یا نصرت بر اعادی
یا شکافتن دریا وَضِیَاءً ودادیم ایشانرا روشنی کتابی روشن که متابعان
او بدان از ظلمات حیرت وجهالت باز رهند وَذِکْرًا لِلْمُتَّقِیْنَ
وپندی مر پرهیزکارانرا اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ انانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب
افریدگار خود بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی خدایرا نادیده از و میترسند و
عذابرا مشاهده نکرده ازان بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه
اظهار خوف میکنند باشکارا ودر موضع از ابن عباس نقل میکند که هر که
ایمان ارد بوحدانیة خدای وبگرود ببهشت ودوزخ وبعث وحساب
ومیزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُمْ وپرهیز
کاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامة مُشْفِقُوْنَ ترسندگانند وَهٰذَا واین

قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد
أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم و اورا از خود بر نبافت أَفَأَنْتُمْ آیا شما
لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآنرا انکار کنندگانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم
إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ ابرهیم را راه یافتن و بصلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی
و هرون یا قبل از محمد یا پیش از نبوت اورا توفیق شناخت دادیم وَ
كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق ان مر عطاها را تا پسر فرا خور استحقاق
او را نوازش فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود
آذر را وَقَوْمِهِ و مر گروه خود یعنی اهل بابل را مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي
چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما بر آن یعنی بر پرستش
ان عَاكِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر
گوید نود بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر
شاهوار در جای چشمهای او ترتیب کرده در بتیان اورده که صورتها
بودند بر هیات سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی تماثیل
بر صورت کل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابرهیم خلیل علی نبینا و ع فرموده
که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم
ما آبَاءَنَا پدران خود لَهَا عَابِدِينَ مر اینها را پرستندگان ما نیز تقلید
ایشان کردیم قَالَ گفت ابرهیم ع لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدای که بودید
شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطای
اشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی
بما این سخن را براستی و جد أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا از بازی کنندگان
که بر سبیل ملاعبه و مطارده و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند
از تضلیل خود و تجهیل اباء خود قَالَ گفت ابرهیم بَلْ که نیستم بازی کننده
رَبُّكُمْ افریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ افریدگار اسمان
و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه او افرید اسمان و زمین یا تماثیل شما
را وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ و من بر انچه او پروردگار من و شماست مِنَ

الشَّاهِدِينَ

الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم اورده
اند که نمرودیان روزی عیدی داشتند که دران بصحرا رفتندی و تا
اخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درامده و بتانرا بیارا
ستندی بزمها بنواختندی انکه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای
اورده بخانهای خود باز گشتندی چون ابرهیم علی و ع با جمعی از ایشان
در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ما بیرون ای تا ببینی
که دین و آیین ما چه زیباست ابرهیم ع بلا و نعم جواب ایشان نگفت
و روز دیگر که برفتند خواستند که او را ببرند بهانهٔ بیماری پیش اورده
فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ایشان دست از و باز داشته برفتند ابرهیم پنهان از ایشان
فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدای سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر اینه تدبیر کنم
و جهد کنم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد
از انکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ
پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتانرا بگذارید و بتماشاگاه خود
روید یکی از ان جمع این سخن را بشنید و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند
حضرت خلیل جلیل تبری نموده تبری برداشته به بتخانه درامد فَجَعَلَهُمْ
پس گردانید بتانرا بر خم تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی
که ان اصنام را بود یعنی بتی بزرگتر انرا نشکست بلکه تبری بر گردن
او نهاده بیرون رفت لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید قوم نمرودیان به بت بزرگتر
يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی از و پرسند که شکنندهٔ بتان کیست چه از شان
معبود ان انست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم ع
شکست قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع ابرهیم است یعنی وی بتانرا
بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتانرا بحجت بر ایشان ثابت
کند القصه چون اخر روز نمرودیان به بتخانه درامدند از وقوع ان
صورت متحیر شده قَالُوا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هَذَا این عمل بِآلِهَتِنَا
با خدایان ما و ایشانرا درهم شکسته است إِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِينَ

هر اینه کار آن است بر آنکه هر چه ایشان را تعظیم میباید کرد او اهانت
کرد یا از ظالمان است بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک
افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را
پیدا سازند اکثر که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع شنیده بود
با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با امراء نمرود رسید قالوا گفتند
با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا شنودیم فتی
از جوانی که بیدی یذکرهم یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم
میگویند مر ورا ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قالوا گفتند نمرود و امراء او
فأتوا به بیارید او را به علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی
بیجان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که
گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش کرده پس ابرهیم را گرفته پیش
نمرود حاضر کردند قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده این
که می بینیم از قلع و کسر بآلهتنا یا ابراهیم بخدایان ما ای ابرهیم قال
گفت ابرهیم من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این کبیرهم هذا
این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را
پرستید فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که شکسته است شما را
ان کانوا اگر هستند ینطقون اگر سخن گویند فرجعوا الی انفسهم
پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی
انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود
و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهای
خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت بدرستی
تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی
که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابرهیم
افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم
آنرا که سود نرساند بشما شیئا چیزی اگر او را پرستید ولا یضرکم و زیان

نکند

نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید افٍ لکم زشتی و ناخوشی مر شما
را و لما تعبدون و مر آنچیزی را که میپرستید من دون الله بجز خدای افلا
تعقلون آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن
بشنیدند از محاجه بمضاره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید او را
که عقوبت آتش با هولت و انصروا آلهتکم و یاری کنید خدایان
خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان
نصرت یعنی یاری و یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره
در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیواران هشت گز و قریب یکماه هیزم جمع
کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در آن زدند
و ابرهیم را صلوات الله ع غل بر گردن و بند بر دست و پای نهاده از بالای
منجنیق با آتش افکندند جبرئیل ع در هوا بوی رسید و گفت هل لک حاجة
هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجة دارم ولی بتو نی
جبرئیل ع گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجة خواستن
نیست چون توکل او بر خدای و انقطاع او از ماسوی درست بود قلنا
یا نار کونی گفتیم ما که ای آتش باش بردا و سلاما علی ابراهیم خداوند
برودت و سلامة بر ابراهیم ابن عباس رضع فرموده که اگر نگفتی سردی با سلامة
شو ممکن بودی که ابرهیم از سرما بیفسردی و ارادوا و خواستند نمرودیان
به کیدا مکری با ابرهیم در سوختن او و جعلناهم الاخسرین ما گردانیدیم ایشان را
زیان کار تر توجه سعی ایشان برهان قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان
فعل ایشان آورده اند که چون خلیل ع بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند
او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بر دمید و چشمهٔ آب شیرین بدید آمد
و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم ع
در بوستان خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن
میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله می زند نمرود آواز داد که ای
ابرهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدائیست

من برای او قربان کنم ابرهیم ع کفت خدای من ان قربان از تو قبول نکند
مادامی که بر کیش خود باشی در اخبار امده که نمرود چهار هزار کاو قربان کرد
و ترک ایذا ابرهیم ع کفت در کشف الاسرار اورده که نزد محققان خطاب
یا نار کونی بردًا با اتش که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ اتش محبت
اتش دارد دل من اتش دارد وان اتش دل دل مرا خوش دارد خلیل
نزدیک اتش نمرودی رسیده خواست که از سوز شهود عشق اه کند و اتش
نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای اتش شهودی سرد شو با اتش نمرودی
وسلامة باش بر ابرهیم چه محکم کرده ایم که دران اتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی
ظاهر کنیم اکر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نابود شود بوستان
بیدا و معجزه هویدا نکردد و اکر ما ابرهیم سلامة نباشی از شعله نار الله الموقدة
بسوزد قاعدهٔ دعوت برافتد و ازینجا معلوم میشود که اتش عشق بر
همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غلبه نتواند کرد عشق ان شعله است کو
چون بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم
ابرهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ او
لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بان زمین که
برکة دادیم و افزونی کردیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ دران مر جهانیان را یعنی ولایت شام
و برکت تمام بعث انبیا بود دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی اورده
اند که ابرهیم علی نبینا و ع بفلسطین نزول فرمود و لوط ع بموتفکات و میان این
دو موضع مسافت یکشبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را از
ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم
او را یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری
بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و
شایستکان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را
يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم
بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکویها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب

نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن
زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا
لَنَا و بودند مارا عَابِدِينَ پرستندکان با خلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و
لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل الخصوم وَعِلْمًا و
دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از ان دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودان که
میکرد یعنی اهل ان میکردند عملهای ناپاک و ان دیه سدوم بود که
اهل ان بلواطه مشغول بودند و راه میزدند تا ایشان را هلاک کردیم
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد فَاسِقِينَ
بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در اوردیم لوط را فِي
رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اصل رحمت داخل کردانیدیم یا در
بهشت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از
ستودکان و شایستکان است و قصهٔ لوط بتفصیل کذشته وَنُوحًا و یاد
کن نوح را ع إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد پروردکار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از
ابرهیم و لوط ع یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت
کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت
او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرک یعنی
محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی
غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا ان انکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا ایتهای
ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح ع كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ
کروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرقه کردیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود بن
ایشا و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ چون حکم کردند
در کشت اورده اند که چون داود ع در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی
و هر که بیرون امدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس

بمحکمه درآمدند یکی دهقان واورا ایلیا گفتندی ویکی گوسفنددار
بود اورا یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا شب
رمهٔ خود را بیچرا اینك بکشت زار من درآمده اند وتمام خورده قولی
انست که ببوستان وی رفته بودند وخوشهای انگور را خورده وتلف کرده
داود ع از یوحنا پرسید جواب داد که اری چنین واقع شده داود ع حکم
کرد که گوسفندان خود را تمام بایلیا ده که شریعت داود حکم برین منوال
بوده چون از محکمه بیرون امدند ومضمون قصه مر سلیمانرا معلوم شد
بمحکمه درآمد در سن سیزده سالگی با پدر گفت که اگر حکمی به ازین بودی
که ایشانرا اصلح نمودی داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان ع گفت که
گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر وروغن وپشم
وموی وباغ یا ذرع را بیوحنا باید داد تا غم خورد وبدان مرتبه رساند
که بوده چون خوشهای انگور بدید اید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند
وگوسفندان خود را بگیرد تا هیچکدام بی بهره نمانند داود ع برین منوال
حکم فرمود حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که قصهٔ داود وسلیمان را علیهما
السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در ذرع یا باغ اذ نفشت
فیه چون بشب رفته بود دران کشت زار یا بوستان غنم القوم
گوسفندان گروهی وکنا وبودیم ما لحکمهم وحکم حاکم را بر متحاکمین
شاهدین داننده یعنی دانستیم که داود وسلیمان علیهما السلام برایلیا
ویوحنا حکم فرمودند ففهمناها سلیمان پس تعلیم حکومة دادیم مر
سلیمانرا وبدو اموختیم وبفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب
باغ دهد تا از ان نفع گیرد وبدان تلافی روزگار خود کند وباغ را صاحب
گوسفند غمخوارگی نماید وبمرتبهٔ نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل
نگردد حقیقت انست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود ع صادر
گشته وخدای وحی کرده بسلیمان ع بنصی که ناسخ ان حکم شده وداود ع بعد
از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکلا اتینا وهریك

ازپدر

پدر وپسر را دادیم حکما حکم کردن یا پیغمبری وعلما ودانش بامور دین
وسخرنا ورام ساختیم مع داود الجبال با داود کوهها را یسبحن
تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او در تبیان اورده که بران منوال
ذکر از داود ع میشنودند از کوهها نیز میشنودند واین معجزات
حضرت بود والطیر ومسخر کردیم مر داود را مرغان تا در تقدیس
با وی موافقت مینمودند وکنا فاعلین وهستیم ما کنندهٔ مر امثال
اینهارا ودر قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیبست صاحب
انوار فرموده که بعضی تسبیح بمعنی سیاحة داشته اند یعنی هرجا داود
رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید اورده که سیر جبال با
داود ع در قران مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر
وجمعی برانند که تسبیح طیر وجبال بلسان الحال بوده وبران تقدیر
چون جملهٔ اشیا بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص
بداود ع چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برینوجه که
کوهها ومرغان بموافقت داود علی نبینا وع بر وجهی تسبیح میگفته اند
که سامعان از ترکیب حروف وکلمات ان مفهوم میشده واین معنی
از قدرت الهی غریب نیست ٭ هر کجا قدرتش علم افراخت ٭ از غرایب هر
انچه خواست بساخت ٭ قدرتی را که نیست نقصانش ٭ کارها جمله هست
اسانش وعلمناه وبیاموختیم مر داود را صنعة لبوس لکم ساختن
زره برای شما لتحصنکم تا نگاه داریم ما وحفص بتا میخواند
یعنی نگاه دارد زره شما را من باسکم از کارزار شما یعنی از قتل وجراحت
در کارزار فهل انتم پس ایا هستید شما شاکرون سپاس گویندگان
برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گویید خدایرا برچنین
لباس ولسلیمان الریح ومسخر کردیم برای سلیمان باد را عاصفة سخت
وتند وزیدن وتندی او ان بود که تخت سلیمانرا برداشتی وبروزی
یکماهه راه ببردی تجری بامره وبود که میرفت بفرمان سلیمان ع یعنی

بمشیت او وَإِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا برای زمینی که برکة کردیم فِيهَا دران
زمین یعنی بولایت شام در تلخیص اورده که در شام شهری بود تدمر نام
که دیوان برای سلیمان ع ساخته بودند صباح از انجا بیرون امدی
و بان نماز شام باد ویرا بدانجا اوردی در مختار القصص اورده که بامداد
از تدمر بیرون امدی و قیلوله زاد در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل
بیرون امدی چاشت در اصطخر بودی و شام را بتدمر باز امدی وَكُنَّا
و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و
مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غوص کنند در
دریاها که له برای او وجهة استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ
ذَلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی و صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم
ما مر دیوان را حَافِظِينَ نگه دارندگان تا از فرمان سلیمان ع بیرون نروند
وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را او پسر معمر بن رازخ بن روم بن عیص بن
اسحق بن ابرهیم است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت
نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاد شب و روز بطاعت گذرانیدی
و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده
با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و سعة عیش است مال
بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا
سازی زود از راه تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش گیرد حق تعالی
فرمود نه چنین است که تو میگوئی او مرا بنده ایست اگر هزار بار در کورهٔ
بلا و ابتلا اش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود ؏ چنان در
عشق بکر و بم که گر تیغم رود بر سر ؏ بر زامتحان باشم چو شمع استاده
پابرجا ؏ در بسیاری از تفاسیر اورده اند که ابلیس درخواست که مرا بر
مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد
حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا با هلاک
ان اشتغال نمایند در احقاف اورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی

نیست

نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند ؏ فی الجمله
که حق سبحانه اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و
امواج دریا عنا متراکم گشت القصه شتران اش بصاعقه هلاک شدند
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف
متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار در امدند و قروح
بر جسد مبارکش ظاهر و متعفن گشته دیدان دران پیدا گشته و مؤمنان
مرتد شده ویرا از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحمة
دختر افراهیم بن یوسف یا ماخر دختر منشا بن یوسف ع در خدمت او بماند
و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت
مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه دل
مبارک حضرت رسالت و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرد و
فرمود یاد کن قصهٔ ایوب را إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را
أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه مس کرد مرا رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشاینده
ترین بخشایندگانی مذکران میگویند حق سبحانه درباره ایوب ع فرموده که
إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا و نکتهٔ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ منافی ان است چه شکایه از رنج نشان
بی صبریست و جواب بر ینوجه تقدیر میکنند که از شماتت شیطانش رنج
رسید چه نزد او امد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون ارم ایوب ع بحق
سبحانه از ضر روی شکایت کرد نه از رنج خویش در عثرات حمیدی اورده
که جمعی از انها که بوی ایمان اورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی
بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت این سخن
بر زبان راند یا چنان ضعیف شده بود که تعرض نماز و عرض نیاز فیما
نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان اهنگ زبان
و دل وی کردند و این دو عضو محل تمجید و توحید بود ان خراب کردن
ایشان بتر سید و این کلمه بگفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را
بفروخت و برای وی قوتی بخرید ایوب بر ین حال مطلع شده او از اِنِّی

مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر الصادق ع منقول میکند که
چهل روز بوی وحی نیامد این شکایة بجهة ان کرد وکفته اند از ان
کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر زمین افتاد بر خاک میطپید ایوب
اورا برداشته بجا او نهاد چون کار باختیار واقع شد چنان بکزید کر
طاقة نیاورد این کلام بر زبانش جاری شد وکویند هر سحر بواسطه ملکی
وبشری از بارکاه کبریا این خطاب بایوب مکروب میرسید که ای بیچاره
چکونه وایوب بذوق وشوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید وبا
ان بیماری خوش میبود ٭ کر بر سر بیمار خود ائی بعیادت ٭ صد سال بامید
تو بیمار توان بود ٭ در سحر ان روز کرم مرهم راحة میرسید بتحفه این خطاب
سرافراز شد فریاد براورد که انی مسنی الضر محققان بر انند کر شکایة با
او بود نه از و در بحر الحقایق اورده که بشریة ایوب از ضرر جسمانی
مینالید اما روحانیتش ناظر جمال ملی شده کمال عنایة در بلا میدید لاجرم
زبان بشریتش مسنی الضر کفت ولسان روحانیتش بندای وانت ارحم
الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه
بروجه اعتراضست بلکه از روی عجز وضعف بشریست چه منقولست
که جبرئیل عم بوی امد وکفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم مکر صبر جبرئیل
کفت بلایا در خزاین حق سبحانه بسیارست تو طاقت نیاری از حق تعالی
عافیة خواه ایوب این سخن کفت فاستجبنا له پس استجابة واجابة کردیم
دعای ویرا فکشفنا پس ببردیم ما مابه من ضر انچه ویرا بود از
رنج یعنی اورا شفا دادیم وشرح او در سورة ص خواهد امد انشاء الله
تعالی واتیناه وعطا کردیم اورا اهله فرزندان وی که باعیان ایشان
زنده کردیم ومثلهم معهم ومانند اینان با ایشان یعنی هفت پسر وسه
دختر دیکر شبیه بیکدیکر ابن عباس رضع فرموده که اموال واولاد و
مواشی ویرا مضاعف بوی داد وابری سرخ یا سفید فرستاد تا بروی
ملخ زرین ببارید در حقایق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی

میارید

للعابدین

میبارید رحمة من عندنا این کارها بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمة ۱۸
وانعامی از نزدیک ما بدو وذکری للعابدین وپندی برای پرستندکان
تا صبر کنند چنانچه او کرد وجزا یابند چنانچه او یافت ٭ هرکه او در راه
حق صابر بود ٭ بر مراد خویشتن قادر بود ٭ صبر باید تا شود یکسو حرج ٭
زانکه کفتند الصبر مفتاح الفرج واسمعیل وادریس ویاد کن اسمعیل وادریس را
وذا الکفل وخداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم
السلام ووجه تسمیه انکه از خدای بهره مند بود وکفته اند کفل بمعنی
ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده وکفل بمعنی
ضمانیت نیز هست در مختار اورده که الیسع از الیاس علیهما السلام
متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از وفات وی بدین جهت ذو الکفل
لقب ماند وامام محی السنة وصاحب تبیان اورده اند که بیکی از بنی اسرائیل
وحی امد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل
عرض کن که هرکه پایندان شود انرا که شب نماز کزارد (کذا) وفتور نورزد وروزه
دارد وافطار نکند ومیان مردم حکم نماید وخشم نکیرد پادشاهی خود
بدو تسلیم کن بعد از انکه این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان
قوم برخواست که انا تکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد واو بوعده
وفا کرد وخلعت پیغمبری یافت حق سبحانه اورا ذا الکفل خواند کل من
پیغمبران که اسمعیل وادریس وذا الکفل اند من الصابرین از صبر کنندکان
بودند بر مشقت تکلیف یا شدائد زمان اسمعیل عم که وادی غیر ذی زرع
بود صبر فرمود وادریس روزکار دراز بر بلای قوم صبر کرد وبدو
ایمان نیاوردند وذا الکفل شکیبایی نمود بر انچه متکفل ان شده بود و
ادخلناهم ودر آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشایش ما که نبوتست
یا نعمت اخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از ستودکان
وفرمان برندکانند وذا النون ویاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب
چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند

جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود چشم کرفت در رفتن چه امر
الهی برفتن او صادر نشده بود کفته اند که ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود
چون میعاد رسید وعذابی بر قوم نیامد پنداشت که او را دروغ کوی
خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فظن پس کمان برد یعنی از
فعل کسی صادر شد که کمان میبرد ان لن نقدر علیه انکه تنک نخواهیم ساخت
بروی راه رفتن را بس ما اورا بیخبر در اوردیم ودر شکم ماهی بزندان
کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمات بحر
وبطن ماهی وتاریکی شب بخواندمرا ان لا اله الا انت بانکه کفت هیچ
معبودی نیست در وجود مکر تو سبحانک پاکی ترا از انکه در چیزی
عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم کاران بر نفس خود که بمهاجرت
مِنَ الظّالِمينَ از ستم
مبادرت کردم در انوار از حضرت سید ابرار نقل میکنند که هیچ مکروبی
خدایرا بدین دعا نخواند الا که اجابت کنند مرورا فاستجبنا له پس اجابت کردیم
مر دعای یونس را ونجیناه ورهانیدیم اورا من الغم از غم دریا والتقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از شکم خود بیرون افکند بر ساحل
دریا وکذلک وهمچنان که اورا از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین
نجات میدهیم ومیرهانیم کرویدکانرا وقصهٔ ماهی ودریا در سورهٔ صافات
بتفصیل می اید ان شاء الله تعالی وزکریا ویاد کن زکریا بن ازر را اذ
نادی ربه چون بخواند پروردکار خود را وکفت رب لا تذرنی
ای افریدکار من مکذار مرا فردا تنها بی فرزندی که از من میراث برد
وانت خیر الوارثین وتو بهترین وارثانی پس اکر مرا وارث ندهی باک
ندارم فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم مر دعای اورا ووهبنا له یحیی
وبخشیدیم مرورا یحیی پسری که بدو زنده شود معالم دین واصلحنا له
وبصلاح اوردیم برای او زوجه ایشاع بنت عمرانرا برای ولادت
بعد از عقر او وکفته اند اورا خوش خوی کردانیدیم برای زکریا بعد از انکه
بد الخلق انهم بدرستی که این پیغمبران که مذکور شد کانوا یسارعون

بوروند

بودند که میشتافتند فی الخیرات در نیکویها ویدعوننا وبخواندند مارا
رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا واز جهت ترس از عقاب وکانوا
لنا وبودند ما را خاشعین فروتنان وفرمان پذیران یا بنیاز مندان محققان
کویند نیاز برای او باید وناز بدو شاید در کشف الاسرار اورده که هر که
نیاز بدو برد توانکرش سازد وهر که ناز بدو کند عزیزش کرداند بیان
نیاز کانوا لنا خاشعین نشان ناز من مثلی ورب العرش معبودی کدای میکده
ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک وحکم بر ستاره کنم والتی احصنت
ویاد کن ان زنی که نکاه داشت فرجها فرج خود را از حلال وحرام مراد مریم
بنت عمرانست که خود را پاکیزه داشت ودست هیچکس بدامن عصمت وی
نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در
پیرهن او یا در درون او من روحنا از روح که او بامر ماست محصل
سخن انکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را وجعلناها وکردانیدیم
قصهٔ وی وابنها وخبر پسر وی عیسی را ایة حجتی وعلامتی للعالمین
مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسر
بی پدر از بتول عذرا بمجرد دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل
ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملة توحید ودین
اسلام که واجبست شما را استقامة است بر ان امة واحدة ملتی یکانه
یعنی اختلافی نیست در ان بلکه همهٔ انبیا بر ان بوده اند ودر اصل
توحید همه متفقند وانا ربکم ومن پروردکار شما ام فاعبدون
پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا وببریدند امم ماضیه امرهم
بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون
یهود ونصاری وهر یک تکفیر دیکر کردند کل همه این فرقها الینا
راجعون بسوی ما باز کردندکانند وما ایشانرا فراخور اعمال ایشان
پاداش خواهیم کرد ومن یعمل وهر که بکند من الصالحات از عملهای
پسندیده وهو مؤمن وحال انکه او کرویده باشد بخدای ورسول

فلا کفران پس ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی
ضایع نسازیم کردار او را وانا له وما مر سعی او را کاتبون نویسندگانیم
یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد انست که کار او بهیچ وجه ضایع
نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین
اجر المحسنین وحرام علی قریة وممتنع است بر اهل دهی که ما اهلکناها
هلاک کردیم ایشانرا انهم لا یرجعون انکه ایشان باز نگردند بدنی
یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیی رجوع کنند جهة تلافی
اعمال وتدارک احوال وبعضی لا را اصلی دانند نه زاید وگویند معنی ایه
انست که ممتنع است بر هالکان ونشاید که رجوع نمایند بمحشر برای حساب
بلکه بیایند ومحاسب شوند وقول اول مشهورست که ایشانرا رجوع
بدین عالم نباشد ودر قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی
که گشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج وماجوج یعنی تا قیام
قیامة که سد یاجوج علامت انست وهم ویاجوج وماجوج من
کل حدب از هر بلندی ینسلون میشتابند ومیدوند تا همه عالم را
فرو گیرند وابهای دریاها بتمام بیاشامند واز خشک وتر هرچه بیابند
بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامة اورده که
بعد از هلاک شدن دجال واتباع او بر دست عیسی علی نبینا وعم خروج
یاجوج وماجوج باشد وگشاده شدن سد ایشان وتحصن عیسی ع
با مؤمنان بکوه طور ودر بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل
الخمر که کوه بیت المقدس است وگویند اهل زمین را کشتیم بیا تا بکشیم هرکه
در اسمانست پس تیرها بطرف اسمان افکنند وخون الود فرود اید کار
بر عیسی واصحاب او دشوار شود دعا کنند حق تعالی همه را بیکدفعه
هلاک کند واقترب الوعد الحق ونزدیک رسید وعده راست
که قیامت است فاذا هی پس اینجا قصه انست که باشد شاخصة
خیره وباز مانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای انانکه

نگرویدند

نگرویدند، وایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که
بودیم ما در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا از این روز واز این حال بل کنا
بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم انکم
بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون وانچه میپرستید من دون الله
بجز خدای از بتان ودیوان حصب جهنم اتش انگیز دوزخند انتم لها
شما با بتان بر دوزخ واردون گذر کنندگانید ودر درایندگان
در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت
پرستانست چه بدانها اتش افروخته تر گردد واحتراق ایشان بفزاید
ودیگر تسفیه ایشانست چه انها را پرستیده اند حالا با ایشان در
اتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان آلهة خدایان
چنانچه گمان میبرند ما وردوها معذبین در نیامدندی بدوزخ
چه خدای معذب باشد نه معذب وکل وهمه ایشان وبت پرستان
فیها در دوزخ خالدون جاوید ماندگان اند که ایشانرا از ان
روی خلاصی نیست لهم مر ایشانراست فیها در دوزخ زفیر
ناله زار وهم فیها وایشان در اتش لا یسمعون نمیشنوند سخنی
که بدان شاد شوند اورده اند که چون ایة انکم وما تعبدون من
دون الله نازل شد غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری
ایشانرا پریشان دیده گفت غم مخورید واضطراب مکنید تا من با محمد
مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة تو میگویی
هرچه ما دون الله میپرستند همه در دوزخ خواهند بود حال انست
که عیسی وعزیر وملائکه معبود یهود ونصاری وبنو مدلج اند هرگاه که
این معبودان حصب جهنم باشند گو در میان ما نیز باشند ایة امد که
ان الذین سبقت بدرستی که انانکه پیشی گرفته است لهم برای ایشان
منا الحسنی از ما سابقه نیکو که سعادت است وتوفیق طاعة یا بشارت
بجنت وان عزیر وعیسی وملائکه اند علیهم السلام اولئک ان گروه که

بنابقه عنایت مخصوص شدند عنها مبعدون از دوزخ دور شدگانند
صاحب بحر فرموده که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در
نهایت هر تخم که در ازل بکنند نهان در مزرعهٔ ابد بروید بعیان
لا یسمعون حسیسها نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز آتش
را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین
است وهم فیما اشتهت انفسهم و ایشان در آنچه آرزو بود دلها
ایشان خالدون جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم مییابند
لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمیکرداند ایشان را فزع
اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند
شنید یکوقتی که گویند وامتازوا الیوم ایها المجرمون ملول نخواهند
بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد وگفته اند فزع
اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند
و این ندا با فرح گذرانند وتتلقیهم الملائکة و پیش آیند ایشان را
فرشتگان بوقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یومکم الذی
این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده
داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این
روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست
نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشق بازان را لقا اندر لقا حصه انها وصال
حور عین بهر اینها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی که
طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب
برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچو طی کردن سجل مر نوشتها را
و سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده و گویند ملکی است که چون کرام
الکاتبین نامهای اعمال بوی میسپارند در هم پیچد کما بدأنا همچنانکه آغاز
کردیم اول خلق نخست بار آفریدن را یعنی ماده و مدتی نعیده و باز گردانیم
آن را که آفریده ایم اعاده مثل بدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت

اسانست وعدا وعده دادیم باعاده وعده دادنی علینا بر ماست
وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که ما کننده ایم بی شبهه
یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگران موجود خواهیم
ساخت برای مکافات ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم ما فی
الزبور در کتاب داود من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد
از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض
آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آن را عبادی الصالحون بندگان
ستودهٔ من یعنی محمد و گفته اند عامهٔ مؤمنان ان فی هذا بدرستی
که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظه و مواعید لبلاغا هر آینه
کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را مراد امة محمد صلی
الله علیه وآله وسلم و موعظهٔ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن
بمطلوب وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مگر بخشایش
للعالمین مر عالمیان را حضرت پیغمبر رحمتست مر مؤمنان را که بدو راه
یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمتست کافران را که بسبب وی از عذاب
استیصال ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار
فرموده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر
در مکه معظمه بود اگر در مدینه طاهره اگر در مسجد مکرمه بود اگر
در حجرهٔ مطهره همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود
که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط
شفاعت گسترده گوید امتی امتی عاصیان برکنند در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند و جان در آستین نا امید از حضرت با نصرتت
نتوان شدن چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگو ای محمد انما
یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم
آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه و یکتاست
فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را

فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند از توحید فَقُلْ آذَنْتُكُمْ پس بگوی آگاه
کردم شما را عَلَى سَوَاءٍ بر سویه یعنی من وشما بانچه اعلام کردم برابریم
شما را از انچه وحی کردند و بر شما روشن شد و مؤمن وکافر بدین علم مساوی
شدند وَإِنْ أَدْرِي ونمیدانم أَقَرِيبٌ که ایا نزدیکست أَمْ بَعِيدٌ یا دور
ست مَا تُوعَدُونَ انچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبهٔ مسلمانان
إِنَّهُ بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند میداند اشکار را مِنَ الْقَوْلِ
از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ومیداند انچه می
پوشید از حسد بر پیغمبر وحقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي ونمیدانم
لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر ان موعود یا دیر رسیدن مکافات
اعمال شما ازمایشی باشد لَكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج
در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ وشاید برخورداری بود شما را إِلَى حِينٍ
تا هنگامی که اجل مقرر است برسد قُلْ رَبِّ احْكُمْ بگوی ای فرید
کار من حکم کن وحفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار
حکم فرمای میان ما واهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ و
پروردگار ما بسیار رحمتست بر افریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری
خواسته شده یعنی یاری ازو خواهند عَلَى مَا تَصِفُونَ بدانچه شما
صفت میگویید عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی اید یا رایت
منصور دم بدم نگون سار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید
وما از خدای بر ردان یاری میخواهیم وامیدواری مغفرت از حضرت
او داریم مراد خویش ز درگاه پادشاهی جوی که هیچ کس نشود نامراد
ازان درگاه سُورَةُ الْحَجِّ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٌ وَسَبْعُونَ آيَاتٍ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب باعامهٔ مکلفانست میگوید اتَّقُوا
رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی
که جنبانیدن قیامة مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ وبی هول است

وتحریک بساعة مجازست واین زلزله از علامات قیامة باشد وقبل
از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد در زاد المسیر اورده که قبل از نفخهٔ
اولی زمین متزلزل شود وندای از اسمان بزمین برسد یا ایها الناس اتی امر
الله فزعی عظیم در خلایق بدید اید در طبقات زمین ارفکندیم زلزلة
الساعة شیء عظیم يَوْمَ تَرَوْنَهَا در روزی که به بینید ان زلزله را تَذْهَلُ
غافل شوید وفراموش کنید از هیبت ان كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده
عَمَّا أَرْضَعَتْ از ان فرزند که ویرا شیر میدهد باوجود مهربانی مرضعه
برضیع وَتَضَعُ وبنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی
بیفکند هر زنی باردار حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ وبه بینی
مردمانرا از غایهٔ دهشت دران روز سُكَارَى مستان یعنی عقل وتمیز
از ایشان زایل شده مانند مستان وَمَا هُمْ بِسُكَارَى ونباشند ایشان
مستان بحقیقت زیراکه زوال العقل از خوف وحیرت سکر نباشد واگر
چه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَ
لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ولکن عذاب خدای سختست از هول ان مدهوش
نمایند وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدل کند
فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر
الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار
مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش ومعرفتی وبی برهانی وحجتی وَ
يَتَّبِعُ وپیروی کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ
هر دیوی سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بران
دیو در لوح محفوظ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ هر کس او را دوست دارد ومتابعه
کند فَأَنَّهُ پس ان دیو يُضِلُّهُ گمراه کند تابع خود را وَيَهْدِيهِ وراه
نماید او را إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب اتش سوزان یعنی دوست
خود را بران کار دارد که مکافات ان دوزخ بود ودر احقاف فرموده
که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی حکم کرده خدای بدان جدل کننده

سعیر ١٨

كه هر كه پي وى رود بدوزخ رسد يا ايها الناس اى مردمان كويند
خطاب با كفارست منكران حشر را ميكويد ان كنتم اكر هستيد شما
في ريب من البعث در شك از بر انكيختن خلق وميكويد اعاده ممكن و
معذور نيست اخر نظر كنيد در اول حال خود فانا پس بدرستي كه ما
خلقناكم افريديم پدر شمارا من تراب ثم من نطفة از خاك
پس از مني ثم من علقة پس از مقداري خون بسته ثم من مضغة
پس از نطفه كوشت بمقدار انكه بخايند مخلقة تمام خلقت كه در وهيچ
عيبي ونقصي نبود وغير مخلقة ونا تمام كه در بعضي اجزاى او نقصاني
باشد يا مصوره ويا غير مصوره در وسيط اورده كه اين معني در سقط
است كه يكي بيفتد بعضي از ومصور ويكي تمام صورت يافته ملخص
كلام انست كه شمارا منتقل ساختيم از حالي بحالى لنبين لكم
تا بيان نمايد براي شما ابتداى افرينش شما تا استدلال كنيد از مبداء
بر معاد وتاويل نماييد كه هرچه قابل تغير وتكوينست باري ديكر قبول
ان ميتوان كرد ونقر وقرار ميدهيم في الارحام در رحمها ما نشاء
انچه ميخواهيم كه قرار دهيم يعني جنين سقط نشود ودر رحم بماند الى
اجل مسمى تا وقتي نام برده كه زمان وضع است ثم نخرجكم طفلا
پس بيرون اريم شمارا از بطون امهات طفلي كه از غايت ضعف بامور خود
قيام نتوانيد نمود ثم لتبلغوا پس ترتيب كنيم شمارا تا برسيد اشدكم
بكمال قوة وكمال فهم وخرد كه ميان سي وچهل سالكيست ومنكم
من يتوفى واز شما كس باشد كه متوفي كردد نزديك بلوغ يا قبل از ان
ومنكم من يرد وبعضي بود كه رد كرده شود الى ارذل العمر بسوى
بدترين زندكاني كه سن خرافتست لكيلا يعلم تا نداند من بعد
علم بعد از دانستن شيئا چيزيرا يعني بحالت كودكي باز كردد وهرچه
دانسته باشد فراموش كند وعود ادمي از نهايت ببدايت اشارتست بانكه
قدرة كامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابداء نداشته پس ديكر باره جهة

استدلال بر بعث ميفرمايد كه وترى الارض وميبيني اي ادمي زمين را
هامدة خشك وبي رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستيم
از ابر عليها الماء بر ان زمين اب باران اهتزت جنبش كند ان زمين بكياه
وربت وبيفزايد وانبتت وبروياند من كل زوج از هر صنفي از
نباتات بهيج تازه وتر ونيكوتر وبهجت افزاي پس قادري كه زمين مرده
را بايك باران زنده سازد تواناست بر انكه اجزاى موتي را جمع ساخته
بهمان حال كه بوده اند باز برد انكه بيدانه نهال فراخت دانه را هم شجر
تواند ساخت كرد نابوده را بقدرت بود چه عجب كرد هد بنوده
وجود ذلك انچه كفته شد از افرينش انسان در اطوار مختلفه وتحويل
ايشان باحوال المتنوعه واحياء زمين بعد از موت بان الله بسبب انست
كه خداى هو الحق اوثابتست در ذات خود ومستحق صفات كمالست
وانه وجهت انست كه او يحيي الموتى زنده ميكرداند مردكانرا واكرنه
نطفه مرده وزمين خشك شده را زنده وتازه نساختي وانه على كل
شيء وبراي انست كه او بر همه چيزها قدير تواناست چه قدرت از
صفات ذاتيه است ونسبت او بهمه مقدورات متساوى پس چون مشاهده
قدرت بر احياء بعضي از اموات دلالت كرد لازم امد بر اقتدار او بر احياء
همه اموات وان الساعة اتية وايراد اين دلايل براى انست تا بدانند
كه قيامة اينده است لا ريب فيها نيست هيچ شك در امدن او وان
الله وبدانند اين نيز كه خداى يبعث برمي انكيزد من في القبور
كسانرا كه در كورها اند بمقتضاي وعدة خود تا ايشانرا حساب كند
وجزا دهد ومن الناس واز مردمان من يجادل كسي هست كه از
روى ستيزه جدال كند في الله در كلام خداى يا قدرت او وتكرار براى
تاكيدست يا مراد از مجادل اول رؤساى كفارند چون نضر وابي واضراب
ايشان واز ثاني نتيجه ومقلدان كه هر يكي از ايشان نيز طرح جدال مي افكند
بغير علم بي دانشي كه بدو داده باشند ولا هدى وبي دليلي كه راه نمايد

بقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و نی کتاب روشن که بدان صواب از خطا متمیز
کرده یعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال
است بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که بپیچیده دامن خود
و این کنایه باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می پیچد پس این
مقلد متحیر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کند مردم را از راه خدای
یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا پس مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی
قتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و گوییم ذَلِكَ این خزی و
عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده يَدَاكَ دستهای
تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه
جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف اسلام
دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد و زن او پسر بزاد و
اسب او کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو دادند گفتی اسلام نیکو
دینی است و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شد
و اگر قضیه بر عکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام بر من میمون نیست این
نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد
خدای را عَلَى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده
و در کار غیر متمکن ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت فَإِنْ
أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ بِهِ آرام
گیرد بدین و ثابت شود بدان بسبب آنچیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر
برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَى وَجْهِهِ بر روی
خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد
و از دین اسلام دست باز دارد قول آنست که یکی از یهود ایمان آورد و
نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت ص گفت که من دین

اسلام را

اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود الا ان الاسلام لا یقال
یهود مرتد شد این آیه فرود آمد که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در
دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد
ذَلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا چه بر همه
عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست ٭ نه حال و نه اعمال و نه دنیا و
نه دین ٭ نه لامعه صدق و نه انوار یقین ٭ در هر دو جهان منفعل و خوار و
حزین ٭ البته زیانی بود بدتر ازین ٭ يَدْعُوا میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیزی را که ضرر بدو نرساند گر نپرستد
او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد وی را اگر پرستش کند ذَلِكَ آن پرستش
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُوا میپرستد لَمَنْ
ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ آنرا که ضرر پرستیدن
که قبل دین او و عذاب آخرتست نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت
است و توسل بحضرت عزت هر اینه بد یاریست بت و بد مصاحبی و آمیز
کاری إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که خدای در می آرد آنانرا که
تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته بجای
آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر اشجار آن جویها و غایت باغ و بوستان آب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی
که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه می خواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند
که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید محمد
از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان
بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان آن
لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء
کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه
و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی
إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و بر خود بندد ثُمَّ

لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن
افکند و مختنق شود و گفته‌اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن
زده قطع مسافه کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از حضرت پیغمبر ص
جهد تمام نماید فلینظر پس در نگرد بتامل که با وجود این کارها هل یذهبن
آیا میبرد کیده فعل حیلت آمیز او ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است
از کار پیغمبر و مظلمه آنکه او شاید منصور نشود وکذلک و همچنانکه بیان
کن و این کار را روشن گردانیم انزلناه فرو فرستیم قرآن را آیات بینات
آیتهای روشن در اخبار تا بر شما هویدا گردد وان الله و برای آنکه خدای
یهدی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایة ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد
ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه گرویدند والذین هادوا و آنانکه یهودی
شدند والصابئین و ستاره پرستان والنصاری و بت پرستان
والمجوس و گبران والذین اشرکوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده
اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان
یوم القیمة روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز
گردد ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء بر همه چیزها شهید گواه است
و از همه حال آگاه الم تر آیا نه می بینی یعنی نمیدانی ان الله آنکه خدای
را یسجد له سجده میکنند من فی السموات هر که در آسمانهاست ملائکه
سجده و باقی سجده تسخیر ومن فی الارض و هر که در زمینهاست مؤمنان
سجده طاعة و دیگران سجده خضوع و ذله والشمس و آفتاب بطلوع
و غروب والقمر و ماه بشروق و افول والنجوم و ستارگان برفتن
و آمدن والجبال و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن والشجر و درختها
بسایه والدواب و چارپایان بعجایب ترکیب وکثیر من الناس و بسیاری
از مردمان سجده کننده او را سجده طاعة وکثیر و بسیاری از ایشان که
ابا کرده اند از سجود حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان بعذاب
در احقاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر

کسی

کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب
سجده نشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع
و غایت تعظیم و تکریمست و همه ذرات مرحله این خاضع و خاشعند بلسان
حال که افصحست از دلالت مقال ٭ در نگر تا بینی از عین شهود ٭ جمله ذرات
جهانرا در سجود ٭ این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی
و در فتوحات اینرا سجده مشاهده و اعتبار گفته فرموده که از همه اشیا
غیر آدمیانرا تبعیض نکرد پس بنده میباید که مبادرت نماید بسجده تا
از کثیر اول باشد که از اهل سجده و اقرار اند نه از کثیر ثانی که مستحق
عذاب و عقاب‌اند ومن یهن الله و هر کرا خوار گرداند خدای بشقاوت
یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فما له پس نیست او را من
مکرم هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت
یا توفیق یا وصول بهشت ان الله یفعل بدرستی که خدای بکند ما
یشاء آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با اصحاب
در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیمست و ما بتحقیق
سزاواریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را
تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر
و کتاب ما را شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف
ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیه فرستاد که هذان خصمان
این دو گروه دشمنان اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم
در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری ره منقولست که سوگند میخورم
بخدائی که این آیه در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند
بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید لعنهم الله و از طرف
مؤمنان حمزه و علی و عبیده و در تبیان از مرتضی علی علیه السلام نقل
میکنند که نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم البدر و در وسیط آورده
که فرقه خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان

یک کروه خصمند ومؤمنان علیحده کروهی خصم واین دو خصم بوده‌اند
در ذات وصفات خدای جنگ میکنند فالذین پس آنانکه نکرویدند کفروا
قطعت لهم ببرند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثیاب من نار
جامها از آتش که جسد ایشانرا فرا کیرد چون احاطهٔ جامه بتن
یصب ریخته میشود من فوق رؤسهم از زبر سرهای ایشان
یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم آبی کرم که از غایة حرارة یصهر
به کداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهای ایشان
باشد از امعا واحشا والجلود وبکداز د پوستهای ایشانرا یعنی
اثر حرارت بظاهر وباطن ایشان برسد ولهم ومر تعذیب ایشانرا
مقامع کرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما
ارادوا هرگاه خواهند کفار ان یخرجوا منها آنکه بیرون آیند از
آتش من غم از جهة غمی که ایشانرا دریافته باشد اعیدوا باز کردانیده
شوند بدان کرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده
بخروج نزدیک شوند زبانیه کرزها بر سر ایشان میزنند وباز
میکردانند بدرکات ومیکویند وذوقوا وبچشید عذاب الحریق
عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای یدخل الذین آمنوا
در آرد آنانرا که کرویدند بخدا ورسول وعملوا الصالحات وکردند
عملهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها
الانهار از زیر مساکن وقصور آن جویها یحلون آراسته کردانند
وپیرایه بندند ایشانرا فیها در بهشت من اساور بدستوانها
من ذهب از زر ولؤلؤا وبیارایندشان بمروارید ولباسهم
فیها حریر ولباسها که پوشند شان در بهشت ابریسم خالص
است در حدیث آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا بنپوشند از آن در
آخرت مراد مردان امتند که لبس حریر بر ایشان حرامست وهدوا وراه
نموده شده‌اند مؤمنان الی الطیب من القول بپاکیزه از قول یعنی بسخن

پاک

پاک راه نمایندشان در آخرت والی ان باشد که چون نظر ایشان
بر بهشت افتد کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وچون ببهشت
درآیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وچون
در منازل خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول
پاکیزه آن بود که در بهشت لعن وفحش وباطل نکویند ونشنوند لا
یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما واکثر مفسران برآنند که ایشان راه
یافته‌اند بقول طیب که کفتن کلمهٔ شهادتست یا قرآن یا استغفار
سلمی آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان وکفته‌
اند ارشاد مریدانست یا دعای مؤمنان یا امر معروف ونهی منکر در
لطایف قشیری مذکورست قول طیب آنست که صادر شود از دل
خالص وسر صافی ومقترن بود برضای حضرت الهی در کشف الاسرار
آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد واز عجب دور وبه
نیاز نزدیک سهل تستری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ کار
وراه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ روش صعبتر از دعوی نیافتم
ایمن آبادست این راه نیاز ترک ناز وکبر وبا این ره بساز رو ترک
دعوی دعوت بکو راه خفا نکبر واز نخوت مجو وهدوا وراه یافته
شده‌اند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که این دین
اسلامست ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه نکرویده‌اند بخدای و
رسول ویصدون وباز میدارند عن سبیل الله از راه خدای یعنی
مردم از طاعة منع میکنند والمسجد الحرام واز طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر واصحاب اورا از طواف خانه
ومسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجد که ساختیم اورا للناس
برای مردمان ومخصوص نیست ببعضی دون بعضی سواء یکسانست
العاکف فیه مقیم درو والباد وآینده یعنی غریب وشهری در قضاء
مناسک حج واداء لوازم خانه مساوی‌اند یا در ایمن بودن درو

وبر بني ... امراد از مسجد ... باشد، واين مذهب فيدست وبقول ابو
وكد مراد از مسجد همه حرمست ودر سكني مكه ونزول در منازل ان
مسافر ومجاور يكسانند يعني حاج ومعمر در موسم بهر منزل كه خواهند
نزول نمايند اما سكون بيوتزا اخراج نكنند واز عمر منقولست كه در موسم
منادي فرمود كه درهاي مكه نه بندند كه تا ايندكان هرجا خواهند
فرود ايند ومن يرد فيه وهركه خواهد درحرم بالحاد ميل كردن
از حق يعني هركه در حرم اراده كند كرديدن از راه راست بظلم بستم
كاري نذقه بچشانيم اورا من عذاب اليم از عذاب دردناك والحاد
درحرم بقولي استحلال حرام است وكفته اند انچه منهي عنه است
حتي دشنام دادن خادم ودر تفسير كويد احتكار طعام واكثر علما
برانند كه اراده كناه در حرم موجب استحقاق عذابست هركه قصد
كناه كند درغير حرم اكر بفعل ارد سيئه بدو نويسند واكرني ني الا در
حرم كه اكر انديشه كناهي كند بي انكه بفعل ارد خطيئه بروي نويسند
ابن مسعود فرموده كه اكر كسي در عدن قصد قتل كسي كند بمكه يعني انديشه
نمايد كه كسيرا درمكه بكشد از عذاب اليم خواهد چشيد علم الهدى ره
فرموده كه چون مكه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازي
دران باچندين نماز درغير برابرست پس جزا در وكلي ترست از ساير مواضع
جزا ازان كه دراول ايه كفت محذوفست تقديرش انكه ان كسان
هلاك شدند وزيان كار كشتند واذ بوانا وياد كن چون معين وميين
كردانيديم لابرهيم براي ابرهيم خليل ع مكان البيت جاي خانه كعبه را
در وقت ساختن بانكه ابري فرستاديم تا سايه كرد باعتقادي كه زمين
خانه بود يا باد برانكيختيم تا بدان اندازه زمين رابرفت وانخانه بنا كرد
ووحي فرستاديم بسوي وي ان لا تشرك بي شيا انكه شرك ميا ور
وانباز مكير بمن خبر بر اكه من از شرك منزه ومقدسم وطهر بيتي وپاك دار
خانه مرا از بتان وچيزها ناشايست للطائفين براي طواف كنندكان

كرداكرد

كرداكرد وي از والقائمين واي ايستادكان در نماز والركع
السجود ورکوع وسجود کنندکان یعنی خانه کعبه را از قذار وانجاس
پاك ساز تا ویرا طواف کنند ودران نماز کذارند این قول بلسان اهل حال
اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملك کبریاست
از همه چیز پاك کن وغیر را درو راه مده که او پیمانه شراب محبت است
القلوب اولی الله فی الارضین فاحب الاذانی الی الله اصفاها وحی امد
بداود ع که برای من خانه پاك ساز که نظر عظمت من بوي فرود اید
کفت خدایا کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که ان
دل بنده مؤمن است داود فرمود که انرا چکونه پاك کردانم کفت اتش
عشق در وی زن تا هرچه غیر ماست همه بسوزد خوش ان اتش که در
وی برفروزد بجز حق هرچه پیش اید بسوزد چون ابرهیم صلوات الله
الرحمن خانه کعبه را تمام کرد وحی امد که مردمانرا بزیارت خانه اواز
ده ابرهیم ع فرمود که اواز من بکجا رسد خطاب امد که از تو ندا کردن
وازما شنوانیدن پس خلیل بفرمان رب جلیل روی در مقام یا بر کوه
ابو قبیس نهاده برخواست که ای مردمان خدای حج خانه خود را بشما نوشت
وشمارا بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه اواز اورا بر ذریات در زمان
رساند وهمه را صدای دعوت او شنوانید وهرکه در علم الله بود که حج
کذارد بجواب لبیك اللهم لبیك مبادرت فرمود وقصه بادین
خلیل انست که حق سبحانه وتعالی فرمود که واذن وندا در ده ای
ابرهیم فی الناس درمیان مردمان وبخوان ایشانرا بالحج بحج خانه خدای
در عین المعانی اورده که امر متوجه حضرت رسالت است که میفرماید
خبر ده مردمانرا از وجوب حج یاتوك تا بیایند بتو رجالا پیادکان و
علی کل ضامر وسواران بر هر شتری لاغر شده نزار کشته که بجد تمام
یاتین می ایند شتران من کل فج عمیق از هر راهی عمیق ودور یعنی
برو دعوت کن که سواره وپیاده بحج خواهند امد لیشهدوا تا حاضر شوند

مَنَافِعَ لَهُمْ زینت منفعتها که مر ایشانراست یعنی منافع دینی و دنیوی
برسند وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ و یاد کنند نام خدایرا یعنی لبیک گویند
فِي أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی
حجة و نزد فقها انست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ
مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح انچه روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ
از بسته زبانان یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام
خدای کشند که کفار بنام بتان قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند
حق سبحانه فرمود که بنام من قربان کنید فَکُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت
ان این امر است از اباحت در قربانی تطوع واقع شده چه اگر قربانی نذر
کفارتی یا جبر نقصان نیست صاحب قربانرا خوردن ان جایز نبود وَ
أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ و بخورانید از قربانی درمانده محنت کشیده
تنکدست را ثُمَّ لْیَقْضُوا پس تا بکذارند تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا
بجا ارند مناسک حج را یا زایل کردانند وسخ و لوث از خود بکرفتن
موی لب و چیدن ناخن و موی ابط و مانند وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ
و تا وفا کنند در نذرهای خود در نیکوییها وَلْیَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند
طواف زیارت که رکنیست یا طواف وداع بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ بخانه ازاد
از تهلک مردمان و از تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول اوست
مراد خانه کعبه است ذَٰلِکَ انچه کفته شد از اعمال و احکام دین خداست
وَمَنْ یُعَظِّمْ و هر که بزرک دارد حُرُمَاتِ اللّٰهِ احکام خدایرا که هتک
حرمة او روا نیست فَهُوَ پس ان بزرک داشت خَیْرٌ لَهُ بهترست اورا
عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردکار او از جهة پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد
لَکُمُ الْأَنْعَامُ مر شمارا چهارپایان إِلَّا مَا یُتْلَىٰ مکر انکه خوانده شده
است عَلَیْکُمْ بر شما مثل مردار و کوشت خوک و جز ان فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
پس بیکسو روید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجسند وَاجْتَنِبُوا
قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا کواهی دروغ

یا قولی

یا قولی که بزبان اید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلّٰهِ در حالتی که مخلص
باشید مر خدایرا و مایل بدین او که اسلام است غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ نه شرک
ارندکان بوی وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ و هر که شرک ارد بخدا فَکَأَنَّمَا خَرَّ
پس همچنانست که کوییا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از اسمان بزمین و هلاک شد
فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ پس در میربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین
و اجزا و اعضای او را متفرق و متمیز میسازند أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ یا بر زمین
افکند او را باد از موضع مرتفع فِي مَکَانٍ سَحِیقٍ در جایی دور از فریاد
رسی و دستکیری این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج
ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه
شیطانی او را در وادی ضلالة افکند و نابود شود ملخص کلام هلاکت
مشرکانست ذَٰلِکَ انست کار که فرمود از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ
وَمَنْ یُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللّٰهِ نشانهای خدایرا که مناسک
حج است یا هدایا و تعظیم هدایا انست که فربه باشد و بی عیب و کران
بها فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرک داشت ان مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از
تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترس
کاری از موجبات غضب حضرت الهی لَکُمْ فِیهَا مر شماراست در انعام مَنَافِعُ
سودها از شیر و پشم و موی و بار کردن و زه دادن إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت
نام برده که زمان نحرست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح با وجوب نحر ان منتهی
شود إِلَى الْبَیْتِ الْعَتِیقِ بخانه ازاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانه
بزرکوار وَلِکُلِّ أُمَّةٍ و مر هر کروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا
مَنْسَکًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا یاد کنند
نام خدایرا عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح انچه داد مر ایشانرا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ
از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام
خدای فَإِلَٰهُکُمْ پس خدای شما و ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خداست فَلَهُ أَسْلِمُوا
پس مرورا کردن نهید و قربانرا بشرک امیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ

وبشارة ده ای محمد فروتنانرا بیزرکیان سرا یا رستکارانرا بدرختی منتهی
سلمی فرموده که مژده ده مشتاقانرا بسعادة لقا که هیچ مژده این فرح افزا
ترنیست پس در صفت مخبتین میکوید الذین انانکه اذا ذکر الله چون
یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای
ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی وطلوع انوار عظمت جاودانی
وخواهند که خودرا پروانهوار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند ودیدهٔ همت
از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بدوزند ٭ دیده از غیر تماشای رخت
دوخته باد ٭ ز اتش عشق توجان ودل ما سوخته باد ٭ پس با نجاح مطلوب
مژده ده اینانرا والصابرین و دیگر صبر کنندکانرا علی ما اصابهم
بانچه رسیده ومیرسد از تکالیف ومحن والمقیمی الصلوة وبپای دارندکان
نمازرا وادا کنندکان دراوقات ومما رزقناهم واز انچه عطا داده ایم
ایشانرا ینفقون نفقه میکنند ودر وجوه خیر صرف مینمایند بمصارف
پسندیده والبدن وشتران وکاوان که برای هدی رانده اید جعلناها
لکم ساختیم انهارا یعنی کشتن انها مرشمارا من شعائر الله از نشانها
دین خدای لکم فیها مرشمارا درانها خیر نیکوییست از منافع دینیه
ودنیویه فاذکروا اسم الله علیها پس یاد کنید نام خدایرا بر کشتن ان
صواف درحالتی که برپای ایستاده باشند وشتررا ایستاده ذبح کردن
سنتاست وبعضی در وقت نحر کویند الله اکبر الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله اکبر اللهم منک الیک فاذا وجبت پس چون بیفتد
بر زمین جنوبها پهلوهای مذبوحان وروح ازیشان بیرون رود فکلوا
منها پس بخورید از کوشتهای ایشان واین خوردن سنت است واطعموا
القانع والمعتر وبخورانید درویش قناعة کنندهٔ ناخواهنده را در زاد
المسیر اورده که قانع فقیر مکه است ومعتر درویش افاقی کذلک
همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سخرناها رام کردیم مرایشانرا
با وجود قوت وعظم جثه لکم برای شما تا میکیرید ومی بندید ومیکشید

لعلکم

لعلکم تشکرون شاید شما سپاسداری کنید خدایرا بر نعمتها
او اورده اند که اهل جاهلیه خون قربانهای خودرا بر دیوار کعبه
میمالیدند وانرا سبب قرب پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان
نیز بهمان قاعدهٔ سابقه الودکی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند
حق تعالی ازان نهی فرمود که لن ینال الله نمیرسد بخدا لحومها
کوشتهای قربانی که صدقه میدهید ولا دماؤها ونه خونهای که ایشان بوقت قربان میریزند
ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم
انچه مصاحبست باان پرهیزکاری از شما که ان تعظیم امر خداوند
ست وتقرب بدو وقربان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شد
سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله تا
تکبیر کویید نزدیک ذبح یا ببزرکی یاد کنید خدایرا علی ما هدیکم
بر انچه راه نمود شمارا بطریق نحر ضحایا وکیفیت تقرب بدان وبشر
المحسنین وبشارت ده نیکوکارانرا ببهشت یا بقبول طاعات ان
الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد بدی مشرکان وفتنه ایشانرا
عن الذین امنوا ازانانکه کرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی
ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت
کننده را که در امانت دین خاینست کفور ناسپاس بر نعمت او وانعام
انعام بدیشان میدهد وبتان ایشان قربان میکنند در اسباب نزول
اورده که کفار مکه بدست وزبان در ازار مؤمنان میکوشیدند وهر
ساعة یکی از صحابه سر شکسته ودست بر بسته بحضرت نبوت ماب امده
شکایة مینمودند حضرت پیغمبر میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان
مامور نیستم چون هجرة بمدینه واذن قتال در رسید اول ایتی که دران
باب نازل شده این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن
للذین یقاتلون مرانانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا
بسبب انکه ستم رسیده شده اند وجفای دشمنان بسیار کشیده حفظ

بفتح یا میخوانند یعنی انانرا که کافران ایشان مقاتله میکنند دستوری
دادیم که قتال کنند وَاِنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ بر
یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند هر اینه تواناست اَلَّذِیْنَ
اُخْرِجُوْا انانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای خود که
بمکه داشتند بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت
وچیزی ازیشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی اِلَّا
اَنْ یَقُوْلُوْا مگر انکه میگفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خداست و
بیکانکی او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ واگرنه دفع کردن
خدای بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی بغلبه مومنان بر کافران
لَهُدِّمَتْ هر اینه ویران کرده شدی براستیلای کافران بر اهل
عمل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِیَعٌ وکلیسای ترسایان وَصَلَوٰاتٌ
وکنشهای جهودان وَمَسَاجِدُ ومساجدهای مسلمان
که هموان یُذْکَرُ فِیْهَا یاد کرده میشود دران مساجد وکنشها
اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللّٰهِ کَثِیْرًا نام خدای بسیار است
وَلَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ وبدرستی که یاری دهد خدای مَنْ یَّنْصُرُهٗ
کسی را که دین او را یاری میدهد اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیٌّ بتحقیق که خدای
تواناست بر نصرت مومنان عَزِیْزٌ غالبست بر همه کس وهمه چیز
هر کرا خواهد غلبه دهد خدای درین ایه وعده داد مظلومان
صحابه را بنصرة وبدان وفا کرد که اموال ودیار قیاصره واکاسره
بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال
میفرماید اَلَّذِیْنَ ایشان انانند که برحمت شامله اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ
اگر جای دهیم ایشانرا فِی الْاَرْضِ در زمین اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای
دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ وبدهند زکوة مال را بجهة مساعدة
بندکان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وبفرمایند به نیکویی یعنی انچه
شرعًا وعرفًا انرا احسن کویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وباز دارند از

زشتی

زشتی یعنی انچه اهل علم وعقل انرا هیچ شمرند وَلِلّٰهِ ومر خدایراست
عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ نهایة کارها یعنی سر انجام همه امور ان باشد که او
خواهد این دولت ومالها و هو میخواهد وان کلشن وباغ حوض وجوی
میخواهد از حق همه کس حال نیکو میخواهد انست سر انجام که او میخواهد
وَاِنْ یُّکَذِّبُوْکَ واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ کَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کردند
قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح نوح را وَعَادٌ وگروه عاد
هود را وَثَمُوْدُ وگروه ثمود صالح را وَقَوْمُ اِبْرٰهِیْمَ وگروه ابرهیم مر
ابرهیم را وَقَوْمُ لُوْطٍ وگروه لوط مر لوط را وَاَصْحٰبُ مَدْیَنَ واصحاب
مدین شعیب را وَکُذِّبَ مُوْسٰی وتکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان
او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَیْتُ پس مهلت
دادم لِلْکٰفِرِیْنَ مر ناگرویدگانرا یعنی تا وقتی که اجال مقدره در
اید ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفت ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر
وصیحه وخسف ومحاده وعذاب یوم الظلة وغرقه شدن فَکَیْفَ
کَانَ پس چگونه بود نَکِیْرِ ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم
برکار ایشان ونعمت را بدل ساختم بمحنت وزندگی را بهلاک وعمارترا
بخرابی فَکَاَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ پس چند ده وشهر که اَهْلَکْنٰهَا هلاک کردیم
ما انرا یا اهلاک اهل ان وَهِیَ وحال انکه اهل ان ده ظَالِمَةٌ ستمکار
بودند یعنی اهل ان ظالم ومشرک بودند فَهِیَ پس ان ده خَاوِیَةٌ افتاده
است عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای ان بیفتاد
پس دیوارها بران فرود امد وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وچند چاهی دست باز
داشته که اهل ان هلاک شده اند وکسی نیست که بعمارت ان پردازد
وَقَصْرٍ مَّشِیْدٍ وچندان کوشک کچ کاری کرده که انرا از مساکن خودش
خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده
بحضرموت وقصری بر قله ان کوه در لباب اورده که باقی ان قصر پس

عاد ثانیست که انرا منذر کویند واصح انست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار عن امده ودر بعضی از منازل ان ولایة موت بدو حاضر شد واورا حضر موت نام نهادند واصحاب ان جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند ووزارة او بسخاریب سواده دادند وبر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدوست قرار کرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی اغاز نهاده از دین ابا بر کشتند وخدای ایشانرا هلاک کرد وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی ماند در تیسیر اورده که پادشاه کافری بر دین مسلمان غضب کرد میخواست که اورا بکشند ودین بکر بحث با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان کوه حضر موت که هوای خوش داشت منزل ساخت هرچند چاه میکندند اب تلخ بیرون می امد یکی از رجال الغیب بدیشان موضعی جهة چاه نشان کرد چون بکندند ابی درغایة لطافت وصفا ونهایة رقت وعذوبة بیرون امد در مزه چون شیرهٔ شاخ نبات وزخوشی چون شیرهٔ اب حیات ایشان انچاه را کشاده کرده از پایان تا بالا بخشتهای زر ونقره براوردند وبه پرستش پروردکار مشغول کشتند بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه بر امد وزنانرا دلالة کرد بر انکه بوقت غیبت مردان بسحق اشتغال کنند وبار دیگر بصورت پیری زاهد بریشان ظاهر شده مردانرا بوقت دوری از ازواج باتیان بهایم فرمود چون این دو عمل قبیح درمیان ایشان پدید امد حق سبحانه حنظله یا قحامة بن صفوانرا به پیغمبری بدیشان فرستاد بدو نکرویدند اب ازیشان غایب شد وبعد از وعدهٔ ایمان ان پیغمبر دعا فرمود اب باز امد وهم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال وهفت روز وهفت ساعة عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر ونقره ویواقیت وجواهر مرصع ساختند وبعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصرها کرده

درها

درها امیر بستند جبرئیل عم بر وی بانک زد ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد وچاه ایشان مانده است ودود سیاه ازانجا بیرون می اید ودران حوالی بالله هلاک شدکان میشنوید أَفَلَمْ يَسِيرُوا ایا نرفتند وسیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام تا ایات عذاب در منکرانرا مشاهده کنند وعبرت کیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِهَا به ان چیزهای که سبب استبصار دلها میکردانیم أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشانرا کوشها که بشنوند بان چیزهای امم ماضیه ووقایع ایشانرا فَإِنَّهَا پس قضیه انست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای چشم یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیز میبینند وَلَٰكِن تَعْمَى ولیکن نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي ان دلهائی که فِي الصُّدُورِ در سینهایعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال کذشتکان لاجرم ازان عبرت نکیرند

چشم دل بکشا به بین بی انتظار
هر طرف ایات عبرت اشکار

چشم سر جز پوست خود چیزی ندید
چشم سر در مغز هر چیزی رسید

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وبشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث واضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وخلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را در انزال عذاب که بدیشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا وبدرستی که روزی از روزهای ایشان عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردکار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست مِّمَّا تَعُدُّونَ ازانچه میشمرید یعنی نزدیک خدای یکروز وهزار سال برابرست زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود وعدم وقلت وکثرت ان نزد او یکسانست هرکاه خواهد عذاب فرستد وبر استعجال زمان عقوبة هیچ اثری مترتب نکردد تا در رسد وعده هر کار که هست

هرچند کنی سعی بجائی نرسد دست

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ وچندین از دیهها یعنی اهالی ان که من بمحض رحمت وحمایة أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم

انزل ازانرا تأخیر عذاب و هِيَ ظَالِمَةٌ وحال انکه ان قریه یعنی مردم ان
ستمکار بودند و مهلت بجهة ان بود که توبه کنند وبحق باز کردند
ثُمَّ أَخَذْتُهَا ابس بکرفتیم ایشانرا یعنی چون توبه نکردند بعذاب سخت
در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ وبسوی منست بازکشت در اخرت وا بنجا نیز
بجز اهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بکو ای ادمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ
جزین نیست که من شمارا نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا یا اشکارا کننده
انچه بدان بیم میکنیم فَالَّذِينَ آمَنُوا بس انانکه کرویده اند بهانچه کرویدن
بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند طاعتها ونیکوئیها لَهُمْ
مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ امرزش کناهان کذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
و روزی در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در اخرت وَالَّذِينَ
سَعَوْا وانانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در ابطال ایتهاء ما یعنی قران
مُعَاجِزِينَ در حالیکه پیشی کیرندکان اند برما بکمان خود یعنی خواهند
که از ما درکذرند وپیشی کیرند وعذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ
ان کروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان درکه جهنم اند در بعضی کتب قصهٔ
القاء شیطان بر امنیت پیغمبر بر وجهی اورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست
وما از تاویلات علم الهدی وتیسیر ودیکر کتب معتبره چون معتمد
فی المعتقد وروضة الاحباب مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب
انرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است اورده اند که
سورة النجم نازل شد حضرت رسالت صم انرا در مسجد الحرام در مجمع
قریش میخواند ودر میان ایتها توقف مینمود تا مردم تمنی نموده یاد کیرند
پس بطریق مذکور بعد از تلاوت ایة أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ
الْأُخْرَى متوقف شد شیطان دران میان مجال یافته بکوش مشرکان
رسانید که ملکنا الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی
انکه بزرکان قوم مرغان بلند پروازند وامید بشفاعت ایشان میتوان
داشت کفار باستماع این کلام خوشدل شده پنداشتند که حضرت

رسالت

رسالت صم بتان ایشانرا ستایش کرد لاجرم در اخر سوره که حضرت صم
با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک باتفاق نمودند جبرئیل عم فرود امد
وصورت حال بعرض انحضرت رسانید دل مبارک پیغمبر از ان بسیار
اندوهناک شد حق تعالی جهة تسلی خاطر سید عالم صم فرستاد که وَمَا
أَرْسَلْنَا ونفرستادیم مَا مِنْ قَبْلِكَ بیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ ونه نبی فرق رسول ونبی انکه رسول صاحب
شریعة ونبی تابع ان در ان شرع چون لوط که بشریعت ابرهیم علی نبینا
وعم دعوت میکرد وهمچنین یوشع وشمعون وعیسی یا رسول داعی است
بشریعة خاص ونبی عام است وشامل هر دورا ودیکر یرا که مقید شرع
سابق باشد پس نبی عامترست از رسول ورسول انست که جمع کند
معجزه یا کتابی که منزل باشد برو ونبی که غیر رسول باشد انست که
کتابی باو منزل نبود وکویند رسول ان بود که فرشته بوحی بدان
فرود اید ونبی انکه اوازی شنود یا ملهم کردد یا خواب بیند وبهر تقدیر
میفرماید که هیچ رسول ونبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى مکر چون تلاوة
کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک تلاوت از انچه
خواست چنانچه بوقت تلاوة پیغمبر ما صم شیاطین که او را ابیض کویند
بهنجار اواز انحضرت این کلمات برخواند جمعی کمان بردند که ان تلاوة
پیغمبرست صم فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس باطل وزائل کرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
انچه در افکنده بود شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت
کند خدای آيَاتِهِ ایتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بجو بد ایشان لِيَجْعَلَ والقا
کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای تعالی مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
انچیزیرا که القا میکند شیطان فِتْنَةً ازمایش وابتلای لِلَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ مر انرا که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک وتردد است
یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ومر انانرا که سخت است

دلهای ایشان یعنی کافران مراد انست که مناص مشرک که القاء شیطان در شک و حیرت افتاد ان الظالمین بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر حکم بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر اینه در خلاف دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایان اند و لیعلم الذین و دیگر القا برای انست که تا بدانند انانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند انه الحق آنکه قران حق است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف دران نیست فیؤمنوا به پس ایمان اورند بقران فتخبت پس نرم شود له بران قران قلوبهم دلهای ایشان و احکام او را قبول کنند و ان الله و بتحقیق خدای لهادی الذین امنوا راه نماینده است انان را که گرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند و لا یزال الذین کفروا و همیشه باشند انان که نگرویده اند فی مریة منه در شک از قران یا از رسول یا از القاء شیطان چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند حتی تاتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامة یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بایشان ساعة بغتة ناگهان او یاتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب روزی که نسل ایشان بر افتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامتست که بعد از ان روزی نخواهد بود الملک یومئذ لله پادشاهی و فرمان دهی ان روز مر خدا راست بی منازعی و مدعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملکداری هست دران روز که کمر تکبر از میان متجبران بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها منقطع و کمانها مرتفع گردد مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم فکند و رسوم و توهمات و تفکرات سلاطین را

بصدمهٔ لمن الملک الیوم درهم شکند و در اختراط ربوبیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد ان سرکه پی افسر رتبت از چرخ برگذشته بود روزی بر استانه او خاک در شود چون ملک ملک حقیقی ظاهر شود یحکم حکم کند بیشرکت کسی بینهم میان بندگان از مومن و کافر فالذین امنوا پس انانکه گرویدند و عملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی جنات النعیم در بوستانهای ناز و نعمت اند بی رنج و محنت و الذین کفروا و انانکه نگرویدند و کذبوا بایاتنا و تکذیب کردند مر ایتهای ما را فاولئک لهم پس مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و الذین هاجروا و انانکه هجرت کردند و از دیار خود میروند فی سبیل الله در طاعت خدای و از برای طلب رضاء وی ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا بمیرند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله هر اینه روزی دهد خدای ایشان را رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد در تحصیل ان و نه علتی بود در تناول ان و نه دغدغه انقطاع باشد دران اورده اند که بعضی از صحابه رضعم گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دین بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم شهید نشویم حال ما چون باشد این ایه امد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق احسن خواهیم داد و ان الله بدرستی که خدای لهو خیر الرازقین هر اینه اوست بهترین روزی دهندگان که بیحساب میدهد لیدخلنهم هر اینه در ارد ایشان را به بهشت مدخلا یرضونه در اوردنی که پسندند انرا یعنی ملایکه را باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم تمام در بهشت در اورد و بدهد ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و ان الله لعلیم و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حلیم بردبار است در عقوبة اعدا تعجیل نکند در تبیان اورده که قومی از مشرکان در اخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان جنگ کنند و اهل اسلام از قتال در ماه

محرم اجتناب نموده نعمتة ..ركنيد تا ماه حرم بكذرد كافران راضی نشدند
و مسلمانان با ایشان كارزار كرده مظفر و منصور شدند این ایه از ان خبر
میدهد ذٰلِكَ است حكم الله كه كفته شد در باب مؤمن و كافر وَمَنْ عَاقَبَ
و هر كه عقوبة كند یعنی با مشركان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند
انكه با او عقوبة كند یعنی قتال كرده اند جز از برای ازدواج عقوبة
میكوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم كرده شود عَلَيْهِ برو یعنی معاودت كنند یا
عقوبة معاقب تالی كه مجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هرآینه
نصرت دهد خدای او را اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق كه خدای لَعَفُوٌّ عفو كننده است
غَفُورٌ امرزنده است مر منتقم را تعریضست با انكه عفو از انتقام
بهترست وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ صاحب موضح
میفرماید كه حكم ایه در بیان جراحاتست یعنی كسی را مجروح ساختند
و او در برابر جارح خود را مجروح كرداند دیكر باره بازاء این جرح
بر مجروح اول اعاده كردند حق سبحانه او را یاری میكند ذٰلِكَ ان نصرت
مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب انست كه خدای قادرست بر انكه جبر را
برجبری كرداند و از انجمله يُولِجُ اللَّيْلَ در می ارد شب را فِي النَّهَارِ
در روز و ساعات او را می افزاید تا ظلمت شب را بجای روشنی
روز مینهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می ارد روز را فِي اللَّيْلِ در شب و
ساعتهای او را زیاده میسازد تا ضوء نهار را بجا ظلمت شب می
ارد وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب انست كه خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب
را بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذٰلِكَ ان وصف كه حق را بكمال
قدرت كرده شد بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب انست كه خدای هُوَ الْحَقُّ اوست
ثابت در نفس خود واجب بذات خود وَاَنَّمَا تَدْعُونَ و بجهت انكه
شما میپرستید و حفص بیا میخوانند یعنی انچه میتوانند میپرستند كافران
مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات
خود در احقاف اورده كه اوست موجود بذات خود و دیكران اكرچه

موجودند

موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چون
باطل انست كه موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب سید
عالم صلی الله علیه و اله و سلم فرموده كه اصدق بیت قالته العرب قول
لبید الا كل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی فرموده این دو بی اوصاف
دیدا حول است رو نا قل اخر اخر اولست كل شیء ما خلا الله باطل ان
فضل الله عنهم ماطل ملك ملك او ست او خود ما الداست غیر ذاتش
كل شیء هالك است وَاَنَّ اللّٰهَ [illegible] بسبب انكه خدای هُوَ الْعَلِيُّ
اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ بزركترست از نسبت شریك و همتا
اَلَمْ تَرَ ایا ندیدی استفهام از برای تقریرست یعنی دانسته اَنَّ
اللّٰهَ انزا كه خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر از جانب اسمان
مَاءً ابی فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس كشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع
افادهٔ بقای مطر میكند مدت متمادی یعنی پیوسته هست زمین
بسبب ان اب مُخْضَرَّةً سبز شده بكیاه بعد از پژمردكی و خشكی
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی كه خدای لَطِيفٌ كننده است با بندكان برویانیدن لفظ صح
كیاه تا ایشان را از ان روزی دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق و مرزوق
لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ مر او راست انچه در اسمانها بود وَمَا فِي الْاَرْضِ
انچه در زمینها بود خالق و مالك همه اوست وَاِنَّ اللّٰهَ بدرستی
كه خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ
ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود اَلَمْ تَرَ
اَنَّ اللّٰهَ ایا ندانستی انكه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام كرد برای شما مَا
فِي الْاَرْضِ انچه در زمین است از حیوانات و غیر ان یعنی هرچه منتفع
شود به او انسان وَالْفُلْكَ و مسخر كردانید مر شما را كشتی تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ تا برود در دریا بِاَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نكاه میدارد
خدای اسمان را اَنْ تَقَعَ از انكه بیفتد عَلَى الْاَرْضِ بر زمین اِلَّا بِاِذْنِهِ
مكر باذن او یعنی هركاه حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ

بالناس بدرستی که خدای بر مردمان لرؤوف رحیم مهربان و بخشاینده
است که ابواب منافع بر ایشان کشوده وانواع مضار از ایشان دفع
فرموده وهو الذی احیاکم و اوست انکسی که زنده کرد شما را بعد
از انکه نطفه بود بد مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در قیامة
ثم یحییکم پس از ان زنده کرداند شما را ان الانسان بدرستی
که ادمی لکفور هر اینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم
پرستش منعم مرو ومیکذارد لکل امة مر هر کروهی را از اهل
ملل جعلنا کردانیدیم منسکا هم ومعین ساختیم دینی و شریعتی
که بامر ما ایشان ناسکوه بدینه ان دین برند فلا ینازعنک
پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان باتو فی الامر در کار دین
چه امر تو از ان ظاهرترست که تصور نزاع در ان توان کرد و در نوع
او باب چه جای تامل است وادع وبخوان مردمانرا الی ربک بتوحید
وعبادت پروردکار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم
هر اینه براه راستی وان جادلوک واکر خصومت ورزند با تو
بجدال کنند وحال انکه حق ظاهر شده وحجت لازم کشته فقل الله
پس بکوی خدای اعلم داناترست بما تعملون بدانچه میکنند از
عناد وجدال وبران شما را جزا خواهد داد و درزاد المسیر اورده
که این ایه بایة السیف منسوخست الله یحکم خدای حکم میکند
بینکم میان مومنان از شما را جزا خواهد داد و کافران یوم
القیامة روز رستخیز فیما کنتم فیه در انچه هستید شما که در ان
تختلفون اختلاف میکنید در امر دین وحکم چنان باشد که مومن
را بدرجات ثواب براورد ومشرک را در درکات عقاب افکند الم
تعلم ایا ندانسته یعنی دانستی ان الله انکه خدای یعلم ما
فی السماء میداند انچه در اسمان است از عجایب علویات والارض
وانچه در زمین است از غرایب سفلیات وهیچ چیز برو پوشیده نیست

ان ذلک

ان ذلک بدرستی که انچه در اسمان و زمین باشد نوشته شده فی
کتاب در لوح محفوظ وان نزدیک اوست ان ذلک علی الله بدرستی
که علم بهمه اشیا یسیر برخدای اسانست چه تعلق علم او بهمه
معلومات یکسانست ویعبدون ومیپرستند کفار مکه من دون الله
بجز خدای ما لم ینزل انچیزیرا که نفرستاده به به پرستش او سلطانا
حجتی وبرهانی وما لیس لهم وعبادت میکنند چیزیرا که نیست مر
ایشانرا به علم باینچیز دانشی یعنی علم استدلال ندارند بر پرستش
ایشان بلکه از محض جهل وتقلید میپرستند وما للظالمین ونیست
مر مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی
وچون خوانده شود علیهم بر کافران ایاتنا ایتهای ما یعنی قران
بینات در حالتی که ان ایتها روشن وهویداست بی تناقض واختلاف
واخلال تعرف میشناسد فی وجوه الذین کفروا در رویهای انانکه
نکرویدند المنکر انکار وناشناخت را یعنی قران بر کافران خوانی اثر
کراهیت ونفرت در روی ایشان بینی از فرط لجاج وعناد که با حق
دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بکیرند از غایت خشم یا بکشایند
دستها را بالذین بر انانکه یتلون علیهم میخوانند بر ایشان ایاتنا
ایتهای ما را قل افانبئکم بکو ایا شما را خبر کنم بشر من ذلکم
ببدتر از انکه میخواهند تا ایشان قران النار ان اتش دوزخ است که
سخت تر و مکروهتر از حشمت و سطوت وعدها الله وعده داده است خدا
بان اتش الذین کفروا انانکه نکرویدند ووعده بدان توجه داده است
که ایشانرا در ان جای دهد وبئس المصیر وبد موضع بازکشتی است
اتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای
عبادت کفار مر اصنام را وبیان کرده شد در سوره عنکبوت بر ینوجه
که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا
فاستمعوا له پس بشنوید ان مثل را بکوش هوش و در ان کنید ان الذین تدعون

بدرستی که انانرا که میخوانند از بتان وان سیصد وشصت بت بودند
بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید من دون
الله بجز خدای لن یخلقوا نیافرینند ذبابا مکسی را با وجود ضعف جثه و
لو اجتمعوا و اگر اجتماع کنند واتفاق نمایند که برای افریدن او وان
یسلبهم الذباب واگر برباید مکس از ایشان شیئا چیزی را از طیب
وعسل که بدان الوده اند لا یستنقذوه نتوانند رهانیدن یعنی
ازو نمیتوانند ستد انچیز را منه از مکس رسم ایشان بود که بتانرا
بعسل وحلوی می اندودند و درهای بتخانه رامی بستند مکسان
از روزن در امده انهارا میخوردند وبعد از چند روز که اثر طیب و
عسل بران بتان نبود شادی مینمودند که الهه ما انرا خورده حق سبحانه
از عجز وضعف بتان خبر داد که بر افریدن مکسی قادر نه اند ونیز بر
دفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شد طالب یعنی بت که
نتواند ستد انچه مکس ازو ربوده والمطلوب وسست شده مطلوب
یعنی مکس که خواهند ازو استرداد کنند یا سست وعاجزند پرستنده
وپرستیده یعنی مشرک وصنم عاجز انکه عاجز انرا بنده اند چون
قند کاری زهم شرمنده اند عجز وامکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان
زهم عاجزترند قوت از حقاست وقوه حق اوست ان او مغزاست و
ان خلق پوست اورده اند که مالک بن صیف وکعب بن اشرف با جمعی
دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز افریده مانده شد
پس روز شنبه برای استراحت در بست حق سبحانه ایه فرو فرستاد که
ما قدروا الله نشناختند یهود خدا را حق قدره سزای شناختن
او یا تعظیم ننمودند ورا حق تعظیم که رنج وتعب را بدو نسبت دادند
وقول انست که ایه در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدا را
چنانچه میباید ندانستند که بدو شرک اوردند وجمادانرا الهه
نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفه اورا

لایستنقذوه

نشناختند

نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه بمعرفه او راه نبردند زیرا که دور باشل
ولا یحیطون به علما در حوالی بارگاه کبریا نگذارد وتعینت هویه خود هیچ
راه برو راه نما راغبید شیخ ابوبکر واسطی فرمود که لا یعرف حق قدره
الا هو حق قدر او جز او نداند وپس معرفه او جز او راه نبرد میان او ومیان
ماسوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع تواند
کرد ومعرفه بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للظالمین ورب العالمین
چه نسبت خاکرا با عالم پاک ان الله بدرستی که خدای لقوی هر اینه
تواناست بر خلق اشیا عزیز غالبست بر همه چیزها الله یصطفی خدای
بر میگزیند من الملائکة از فرشتگان رسلا فرستادگان که
واسطه باشند میان وی ومیان پیغمبران وی برسانیدن وحی ومن الناس
ومیگزیند از ادمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی ان الله سمیع
بدرستی که خدای شنواست مقاله پیغمبران را در وقت تبلیغ بصیر بینا بحال
ایشانست در رد وقبول دعوت یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم
انچه در پیش ادمیانست یعنی عملها که کرده اند وما خلفهم وانچه
از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد والی الله وبسوی خدای ترجع
الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده
اید ارکعوا واسجدوا رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام
در نماز همین قعود وقیام بود بدین ایه رکوع وسجود داخل شد وگویند
معنی ایه انست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود باهم که
دو رکن اعظمست ازان ولهذا ابو حنیفه در ین ایه سجده نمیکنند چه ذکر
رکوع وسجود باهم ایما میکند بر انکه مراد نمازست وشافعی وغیره سجده میکنند
ومیگویند ظاهر امر بسجود هست ودر حدیث نیز امده که این سجده مختلف
فیه است وبمذهب شافعی سجده هفتم باشد از سجدات قرانی حضرت شیخ
قدس سره این را سجدة الفلاح گفته ومعلوم میشود که بعد ازین مذکور
میگردد حمل میکنند بر مبادرت بسجود واعبدوا وبپرستید ربکم پروردگار

خودرا وَافْعَلُوا الْخَيْرَ وبكنيد نيكوئي يعني عملي كه پسنديده باشد در شرع
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شايد كه شما رستكار شويد يا بمقصود ومطلوب
رسيد وَجَاهِدُوا وجهاد كنيد فِي اللهِ در راه خداى وبراى خداى حَقَّ
جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد يعنى بدل صافي ونيت خالص و
جهاد دوستي يا دشمنان ظاهر چون اهل شرك وبغي وديگر اعادي
باطن چون نفس وهوا چنانچه حضرت رسالت پناه صه بعد از رجوع بغزوه
تبوك فرمود رجعنا من جهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر ؏ اى شهان كشتيم
ما خصم برون ؏ ماند خصمي زو بتر در اندرون ؏ كشتن زن كار عقل و
هوش نيست ؏ شير باطن سخرهٔ خركوش نيست ؏ وازينست كه امام قشيري
قدس سره فرموده كه حق جهاد اينست كه يك چشم از مشاهدهٔ نفس باز
نه ايستد زيراكه از واعين نمي توان بود وبر واعتماد نميتوان كرد و
اَعْدَا عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ اشارت بدانست هُوَ اجْتَبٰيكُمْ
اوخداوندست كه بركزيد شمارا براى نصرت دين خود وَمَا جَعَلَ ونساخت
ومقرر نكرده عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دين هيچ تنكي يعني
بر شما تنك فرا نكرفت ودر احكام دين تكليف ما لا يطاق نكرد وبوقت
ضرورت رخصتها داد چون قصر وتيمم وافطار در مرض وسفر پيروي
كنيد مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرٰهِيمَ كيش پدر خود ابرهيم را چون اكثر عرب ذريهٔ
ابرهيم على نبينا وعم بودند تغليب كرد ايشانرا بر همه امة يا انكه او پدر
پيغمبر است صه وانحضرت پدر امتست وپدر پدر حكم پدر دارد هُوَ خداى
سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شمارا مسلمانان مِنْ قَبْلُ پيش از قران
در كتاب منزله وَفِي هٰذَا ودر قران نيز وما ابرهيم نام كرديم شمارا مسلمان
در زمان خود درين زمان نيز شمارا باسلام ياد فرمود چنانچه در قران
مذكورست وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ پس ملازم دين او باشيد
لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پيغمبر يعني محمد صه روز قيامة شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
كواه براي شما بقبول دعوت ومتابعهٔ ملت خليل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ

وتباشيد

وتا باشيد كواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانيدن انبيا دعوت حق
را بديشان فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ پس بكذاريد نماز را بتعظيم امر خدا
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وبدهيد زكوة را براي شفقت بر خلق خداي وَاعْتَصِمُوا
بِاللهِ وچنك در زنيد بفضل خداى يعني در جميع امور خود اعتماد
بر وكنيد وياري ازو طلبيد يا بكتاب وسنت متمسك شويد سلمي فرموده
كه اعتصام بحبل الله امر عوامست وبالله كار خواص واعتصام بحبل
الله وقوفست بر سر خدا واوامر ونواهي واعتصام بالله خلوت ولست
از ما سوى حضرت الهي هُوَ مَوْلٰيكُمْ اوست ياري ده بندكان ومتولي
كار درماندكان فَنِعْمَ الْمَوْلٰى پس نيكو ياريست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ ونيكو مدد
كاريست بياري عيبها بپوشاند وبمددكاري كناهان ببخشد ياري از و
جوى كه ازياري در نماند مددكاري از وطلب كه از مددكاري عاجز نشود ؏
از ياري خلق بكذر اى مرد خدا ؏ ياري طلب از چنانكه اندروي وفا ؏ كار تو تواندكه بسازد همه وقت
سُورَةُ الْمُؤْمِنِ مَكِّيَّةٌ دست تواندكه بكيرد همه جا ؏ وَهِيَ مِائَةٌ وَثَمَانَ عَشَرَ اٰيَةً
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستي كه رستكار شدند وبمقصود رسيدند مؤمنان
الَّذِينَ هُمْ انانكه ايشان فِي صَلٰوتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسكارانند
چشم بر سجده كاه خود نهاده ودردل بدركاه مناجات حاضر شده اورده اند
كه حضرت رسالت صه بوقت اداء نماز بجانب اسمان نظر ميفرمود وچون
اين اية نازل شد نظر بموضع سجود كماشت در لباب فرموده كه در حالت
قيام ديده بر سجده كاه بايد نهاد مكر بمكه معظمه كه در خانهٔ مكرمه بايد
نكريست وكفته اند خشوع انست كه مصلي نداندكه در راست وچپ
او كيست واسطي فرموده خشوع اداء نمازست لله في الله بي ملاحظهٔ اعتراض
در بحر الحقايق مذكورست كه خشوع اداء نمازست لله في الله بي ملاحظهٔ
اعتراض واعراض ودر بحر الحقايق مذكورست كه خشوع در ظاهر انست
كه به پيش افكند وديده را از التفات بچپ وراست منع كند وقرابت

اوان روی حضور بود وباطن انکه خاطر وحواس را منع کند وبسر
مراقب حق باشد ودر بحر شهود مستغرق کشته از شعله انوار ظهور
انوار جلال وجمال بکدازد محققی فرموده که اول از خود بیزار باید شد
پس طالب وصول تقرب یار باید کشت ع یار بیزارست از تو تا تویی ع
اول از خود خویشرا بیزار کن ع خویش بیزار که هردو عالم کیر ورو ذرّه مندیش و
چون عطار کو ع وَالَّذِینَ هُمْ وانان که ایشان عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ از سخن
باطل وکردار ناشایست اعراض کنندکانند قشیری فرموده که
هرچه برای خدای نیست حشو است وانچه از خدا باز دارد سهو است
وانچه بنده را دران حظّی باشد لهو است وانچه از خدای نبود لغو است
وحقیقت انست که لغو چیزی باشد که بهیچ کار نیاید از اقوال وافعال
وَالَّذِینَ هُمْ وان کسانکه ایشان لِلزَّکوٰةِ مر زکوة واجب را از مال خود
فَاعِلُونَ ادا کنند وکفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع وَالَّذِینَ هُمْ
لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ وانانکه مر فرجهای خود را از حرام نکاه دارند
کانند اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ مکر بر شوهران وزنان خود اَوْ مَا مَلَکَتْ یا از
انانکه مالک شده اند ایشانرا اَیْمَانُهُمْ دستهای ایشان فَاِنَّهُمْ
پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غَیْرُ مَلُومِینَ ملامت کرده شده
نیستند بشرط انکه در حیض ونفاس وروزه واحرام نباشند فَمَنِ
ابْتَغٰی وَرَآءَ پس هر که جوید برای مباشرت ذٰلِکَ غیر زنان وکنیزکان
خود فَاُولٰئِکَ پس ان کروه جویندکان هُمُ الْعَادُونَ ایشان در کذرند
کانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری وانکه استمتاع بدید کند
هم این کروه است وَالَّذِینَ هُمْ وانانکه ایشان لِاَمَانَاتِهِمْ مر امانتها
خود را یعنی انچه ایشانرا بران امین ساخته باشد از امانات وودایع خلق
وانچه امانت حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت وَعَهْدِهِمْ ومر عهدها
خود را که با حق وخلق بندند رَاعُونَ رعایت کنندکانند یعنی نکاه داشت
ان قیام مینمایند وَالَّذِینَ هُمْ وانکسان که ایشان عَلٰی صَلَوٰتِهِمْ بر نمازهای خود

یحافظون

یُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نمودن بشرط واداء
در وقت ادا میفرمایند ذکر صلاة در مبدا ومنتهای این اوصاف که
موجب فلاح مؤمنانست اشارتست بر تعظیم شان نماز اُولٰئِکَ
ان کروه مؤمنان که جامع این شش صفتند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند
که وارثانند یعنی سزاوار انکه این اسم بر ایشان اطلاق توان کرد اَلَّذِینَ
انانکه از روی استحقاق یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را
که بلندترین درجات بهشت است وکویند منازل کفار را از بهشت میراث
کیرند چه هریک از مؤمنان وکافران را در بهشت ودوزخ منزلیست
منازل مؤمنان را از دوزخ اضافه منازل کفار کنند ومنازل ایشان از
از بهشت بر منزلهای مؤمنان افزایند در زاد المسیر اورده که بهشت را
بنظر کفار در ارند ومقامهای ایشانرا که اکر ایمان اوردندی از ایشان
بودی تا حسرت ایشان زیاده کردد ع نظر از دور در جانان بدان ماند که
کافر را ع بهشت از دور بنمایند کان سوزی دیکر باشد هُمْ ایشان که
وارثان فردوسند فِیهَا در بهشت خَالِدُونَ جاوید ماندکانند وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وبدرستی که ما افریدیم ادمی را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه
ونقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِینٍ از کل بیافریدیم ادمی را ثُمَّ جَعَلْنَاهُ
نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل ورا یعنی افریدیم از نطفه وبر تفسیر ثانی
ساختیم جوهر بیرون امده را نطفه جای کرفته فِی قَرَارٍ مَکِینٍ در قرار
کاهی استوار یعنی رحم وچهل روز اورا سفید نکاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ پس کردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته
چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم ان خون را مُضْغَةً بمقدار
کوشت که یکبار بخایند کوشت بی استخوان چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا
الْمُضْغَةَ پس ساختیم ان کوشت را عِظَامًا استخوان بانکه محکم کردانیدیم
اورا بعد از سه اربعین فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشیدیم استخوانرا لَحْمًا
کوشتی یعنی برویانیدیم کوشت بعد از رستن عروق واعصاب واوتار

وَعضلات بو وثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم اورا خَلْقًا اٰخَرَ افرینش
دیکر در بطن ام یعنی روح درو دمیدیم تا زنده شد بعد از انکه
مرده بود یا بعد از خروج او راه دندان وموی دادیم وراه بستان
بر وبکشادیم واز مقام بطعام رسانیده بغذاهای کوناکون تربیت
فرمودیم وچون قدم در حد بلوغ نهاد وبر مراتب شباب وکهول
وشیخوخت بکذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللّٰهُ پس بزرکست خدای اَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ نکو نکارنده تر نکارندکانست ای عزیز حق سبحانه عرش
وکرسی ولوح وقلم ونجوم وسماوات وارضین بیافرید وذات مقدس
را بدین نوع ثنا که بعد از افرینش انسان فرموده نفرمود واین دلیل
تفضیل وتکریم انسانست، بر رو روی تو لطف خدای، این حسن
که تحرین کرد، وفی المثنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی، ای کدای
روی تو کلکونها، تاج کرمناست بر فرق سرت، طوق فضلنا ست
اوبز برت، هیچ کرمنا شنید این اسمان، که شنید این ادمی خود بر عیان
احسن التقویم در والتین بخوان، کی کدامین کوهرست از جرجان، کر
بکویم همت ان ممتنع، من بسوزم هم بسوزد مستمع، بعضی از اهل
تفسیر کویند که چون درین ایه احوال بنی ادم وترقی از مقامی بمقامی
بیان فرمود ودانست که او راز بادی که باداء حمد وثنائی که مستحق
بارکاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او بنا
نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ اِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ
ذٰلِكَ بعد از انچه ذکر کردیم از افرینش شما لَمَيِّتُونَ هر اینه مردکانید
یعنی مال شما بمرک خواهد کشید وعاقبت شربت مرک از دست ساقی
اجل خواهید چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانکیخته شوید برای محاسبه ومجازات
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ وبدرستی که افریدیم بر زبر سر شما سَبْعَ
طَرَائِقَ هفت اسمان طبقه بالای هفت طبقه یا هر طبقه از ان راهی

در افرینش هیج اشیا

بس بدرستی کر

از راهها

از راهها فرشتکان وَمَا كُنَّا ونیستیم عَنِ الْخَلْقِ ازین مخلوقات که
اسمانست غَافِلِينَ بیخبر که او را مهمل کذاریم بلکه او را تا وقت معلوم
از خلل نکاه میداریم یا از جمیع افریدکان غافل نیستیم وبر خیر وشر وکفر
وشکر ایشان مطلعیم وَاَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از اسمان ابی
بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندکان دران دانستیم فَاَسْكَنَّاهُ
فِي الْاَرْضِ پس ساکن کردانیدیم ان اب را در زمین ... زیان از ابن
عباس رضع نقل میکند که پنج جوی از یک چشمه از چشمهای بهشت
بر بال جبرئیل نهاده از اسمان فرو فرستادیم سیحون که شهر هندست وجیحون
که شهر بلخ است ونیل که نهر مصرست وانهاری که ودیعه در جبال نهاده
یکی از ان فراتست که منبع ان کوه قافست ودیکری شط که هر دو در عراق
عربند وبقدرت مصلحت جهة منافع خلق جاری میکرداند واینست که
میفرماید که اب در زمین ثابت وساکن ساختیم وَاِنَّا وبدرستی عَلٰى ذَهَابٍ
بِهٖ ببردن اب وزایل ساختن لَقَادِرُونَ هر اینه توانائیم چنانچه بر
انزال ان قادر بودیم وکفته اند که بعد از خروج یاجوج وماجوج جبرئیل
فرود اید وقران وحجر الاسود ومقام ابرهیم وتابوت سکینه وانهار خمسه
را باسمان برد از ان بر روی زمین هیچ خیر وبرکه نماند فَاَنْشَاْنَا پس
بیافریدیم لَكُمْ بِهٖ برای شما بسبب این اب جَنّٰتٍ مِّنْ نَّخِيْلٍ بوستانها
از خرما بنان وَّاَعْنَابٍ وتاک بنان تخصیص این هر دو درخت بجهة اختصاص
اهل مدینه بخرما واهل طایف بانکورست ونخل وعنب در زمین حجاز
از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيْهَا فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ مر شما راست
درین بوستانها میوهای بسیار غیر تمر وعنب وَّمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ واز ان
بوستانها یعنی از ثمار وزروع ان میخورند یا مالابد معیشت از ان
حاصل میکنند وَشَجَرَةً تَخْرُجُ ودیکر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون
می اید مِنْ طُوْرِ سَيْنَاءَ از کوه زیتا که جبل موسی است ع میان مصر وایله
وکویند اول درختی که بعد از طوفان تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ بر ستاین

شجره ۱۲

درخت بود یعنی زیتون که جامع است بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ
وصبغ را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم ازان نان خورش
توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ وبدرستی که مر شمار است فِي الْأَنْعَامِ
در چهار پایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار
گیرند و بر قدرت الهی استدلال نمایند نُسْقِيكُمْ می آشامانیم
شمارا مِمَّا فِي بُطُونِهَا آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ
فِيهَا و مر شمار است دریشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که
بعضی را سوار میشوید و بر خیرا بار میکنید و از بعضی نتاج میستانید
و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از یشان
میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمایید یا از یشان و
بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بریشان یعنی بر شتران
از یشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها بر تری تُحْمَلُونَ برداشته
میشوید یعنی شتر و کشتی شمارا برمیدارند و از موضع بموضعی میبرند
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح
را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
ای گروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شمارا معبودی
که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید
از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویده اند مِنْ قَوْمِهِ از
گروه وی مر دو یشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر اصاغر را بدین
و دعوت نوح بینا و عم مایل دیدند ایشانرا تقصیر نموده گفتند مَا
هَٰذَا نیست این کس که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند
شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه افزونی یزید میخواهد
جوید بر شما و مهتر گردد و شمارا محکوم و متبوع خود گرداند وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ و اگر خواستی رسول به بنی آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه
خدای

فرو فرستادی

فرو فرستادی فرشتگان را تا امر رسالت الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا
بِهَٰذَا نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا
الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که نخست بودند و این سخن را از فرط عناد
میگفتند تا میان ادریس علی نبینا و عم و میان ایشان مدت مدید
گذشته بود و نشنیده بودند که از اولاد آدم عم پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست
نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون
نداشتی دانستی بشریت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید
و چشم دارید و یرا حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که زمان آن در آید یعنی صبر کنید
که اندک وقت را هر دو از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک
گفتن این سخنان نموده بکار خود گیرد قَالَ گفت نوح عم بعد از آنکه
نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي
ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه
مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح عم أَنِ اصْنَعِ
الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما وَوَحْيِنَا و بوحی
ما بتو در ساختن آن فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن
در کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی
که زن تو نان میپزد از میان آتش آب بر آید فَاسْلُكْ فِيهَا پس در شو
تو در آن کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت
یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید که کشتی در
نیاورد آنها را که میزایند و بیضه مینهند وَأَهْلَكَ و در آور در کشتی
کسان خود را از اهل البیت مؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر و قول ازلی یعنی هلاک او و نوشته شده در لوح
محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مراد یکی زن و یکی پسر او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب
مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که
ستم کردند بخود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرقه شدگانند

بینك فاذا استویت انت پس چون برتنت نهی وزن وباب براندی
تو ومن معك وانکس که با تست علی الفلك بر کشتی ودران بنشینی
فقل الحمد لله پس بکو همه ستایشها مر خدایرا است الذی نجینا
انکه نجات داد مارا من القوم الظالمین از جفای ستمکاران یعنی
مشرکان وقل وبکو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای
پروردکار من فرود امرا منزلا مبارکا منزلی با برکت که سبب
سلامت ونجات ومنان است وحفص منزلا میخواند ومصدر میمی میداند
یعنی فرود ارمارا فرود اوردنی وانت خیر المنزلین وتو بهترین فرود
ارندکانی درمنازل مبارکه قرلی انست که امر بدین دعا در وقت
خروج از کشتی بوده واشهر انست که در وقت دخول وخروج
از کشتی بوده این دعا فرمود سلمی از عطا نقل میکند که منازل مبارکه
ان منزلیست که دران از حواس نفسانی ووساوس شیطانی ایمن باشد
واثار قرب ان محال انس بدان نازل باشد هر کجا پرتو جمال انوار پیشتر
برکة ان منزل از همه منازل افزونتر • درمنزلی که روزی یاری رسیده
باشد • با ذرّه های خاکش داریم مرحبائی • ان فی ذلك بدرستی که
قصه نوح وانچه با قوم او کرده شد لایات هر اینه نشانهاست مراهل
عبرترا وان کنا وبدرستی که بودیم ما لمبتلین ازماینده مران
قوم را وابتلا دهنده ببلای بزرک یا امتحان کننده همه بندکانرا
بدین ایات تا حال مصدقان ومکذبان ظاهر کردد ثم انشانا پس
بیافریدیم من بعدهم قرنا اخرین از پس قوم نوح کروه دیکر یعنی
قوم عاد وکویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم درمیان ایشان
رسولا منهم پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح ع وکفتیم مران قومرا
بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله انکه بپرستید خدایرا ما لکم
نیست شما من اله غیره هیچ خدائی که استحقاق پرستش داشته
باشد مکر وی افلا تتقون ایا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید

از عقوبة

از عقوبت او وبعبادت غیر او اشتغال منمائید وقال الملا وکفتند
بزرکان من قومه از قوم او الذین کفروا انانکه نکرویدند وکذبوا
بلقاء الاخرة ودروغ شمردند دیدن قیامترا یعنی بعث وحشر ایمان
نیاوردند واترفناهم ونعمت داده بودیم ایشانرا فی الحیوة الدنیا
در زندکانی دنیا بکثرت اموال واولاد یعنی کفتند کافران نازپرورده
که در فراخی عیش وناز وتنعم کذرانیده بودند یعنی ما هذا که نیست
این رسول که بحق دعوت میکند الا بشر مثلکم مکر ادمی مثل
شما در صفات واحوال بشریة یاکل مما تاکلون منه میخورد
از انچه شما میخورید ویشرب مما تشربون ومیاشامد از انچه شما می
اشامید یعنی پیغمبر محتاج است مانند شما اکر نبی بودی بایستی که
متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی ونیاشامیدی ولئن اطعتم
واکر فرمان برید شما اوامر ونواهی بشرا مثلکم ادمی که مانند
شماست انکم بدرستی که شما انکاه اذا لخاسرون زیان زدکانند
که خود را مامور ومتبوع مثل خود میسازد ایعدکم ایا وعده میدهد
شمارا این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که چون شما بمیرید وکهنه شوید
وکنتم ترابا وباشید شما خاك وعظاما واستخوان چند مجرد از
کوشت وپوست ورك وپی انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون
اورده شدکانید از کورها زندکان هیهات هیهات لما توعدون چه
دورست ودورست هر انچه وعده داده میشوید از بعث وجزا یعنی
هرکز نباشد ان هی نیست این زندکی الا حیاتنا الدنیا مکر
زندکی ما در دنیا نموت میمیریم ونحیی وزنده میشویم یعنی یکی از ما
میزاید ویکی میمیرد وما نحن ونیستیم ما بمبعوثین برانکیخته شدکان
وزنده شدکان بعد از مرك ان هو نیست هود یا صالح الا رجل افتری
مکر مردی که برمی بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی ومیکوید مرا
فرستاده اند بشما وشمارا بعد از مرك زنده خواهند کرد وما نحن

که وَنیستیم ما مر این مرد را بِمُؤمِنِینَ گرویدگان در آنچه خبر میدهد
قالَ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یا مراد از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِی
ای خداوند من مرا یاری کن بغالب تر و ایشانرا مغلوب کردان بعذاب
بِما کَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قالَ گفت خدای عَمّا قَلِیلٍ
از زمان قلیل یعنی وقت اندکی لَیُصْبِحُنَّ گردند کافران و مکذبان نادِمِینَ
پشیمان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس بگرفت ایشانرا صیحه
جبرئیل فریاد عظیم کرد دلهای ایشان شکافت و بمردند و جمعی که ایشانرا
قوم ثمود گفتند دلیل ایشان این بود که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و
آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد
از قصهٔ نوح ع قصهٔ عاد آورده و اینجا نیز بهمان قرینه عاد مینماید و بر
قولی هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت
ایشانرا صیحه بِالْحَقِّ بحکم قضا یا وعدهٔ صادق یا باستحقاق ایشان مر
عذابرا فَجَعَلْناهُمْ پس گردانیدیم ایشانرا غُثاءً چون خاشاک آب آورده
یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل با اطراف
افکند سیاه و کهنه گردد فَبُعْداً پس دوری لِلْقَوْمِ الظّالِمِینَ مر گروهی
ستمکارانرا ثُمَّ أَنْشَأْنا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان قُرُوناً
آخَرِینَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهلی را چون قوم لوط و شعیب ع
ما تَسْبِقُ پیشی نتوانستند گرفت مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَها وقت عذابی
را که جهت ایشان مقرر کرده بودیم وَما یَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس
مانده از آن ثُمَّ أَرْسَلْنا پس فرستادیم ما رُسُلَنا فرستادگان خود را
تَتْرا پی در پی یعنی یکی در عقب یکی کُلَّما جاءَ أُمَّةً هر گاه که آید بگروهی
رَسُولُها پیغمبران گروه کَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید
و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و رسوم
عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ
بَعْضاً پس از پی در آوردیم بعضی را به بعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام

را مهلت ندادیم وآخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وَجَعَلْناهُمْ
و ساختیم ایشانرا أَحادِیثَ سخنان یعنی عبرت گردانیدیم عذاب ایشانرا
تا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصهٔ سخن آنکه از ایشان جز حکایتی باقی
نماند که مردم افسانه وار میگویند و اگر سخنی نیکو از ایشان ماندی به
بودی بنزدیک گفته ؛ تفنی و تبقی عنک حدوثه ؛ فاجهد ان تحسن حدوثنا ؛ و
در ترجمه آن فرموده اند ؛ پس از تو این جهان چون فسانه خواهد ماند ؛؛
در آن بکوش که نیکو بماند افسانه ؛ فَبُعْداً پس دوری باد از رحمت حق
لِقَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ مر گروهیرا که نمیگروند و تصدیق ایشان نمیکنند
ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی پس فرستادیم ما موسی را وَأَخاهُ هارُونَ و برادر
او را هارون بِآیاتِنا بمعجزها و پیغامهای ما وَسُلْطانٍ مُبِینٍ و حجتی
آشکارا یعنی تخصیص کرد او را بجهة آنکه اول معجزات موسی ع آن بود
و چند معجزهٔ دیگر چون فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا و روان
شدن آب از سنگ که تعلق بوی داشت پس موسی و برادرش هارون را
بمعجزات تسع فرستادیم إِلی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بسوی فرعون و قوم او و
ایشان پیغام ما را رسانیدند فَاسْتَکْبَرُوا پس سر کشیدند قوم قبط
از ایمان و متابعهٔ پیغمبران وَکانُوا قَوْماً عالِینَ و بودند گروهی گردن کش
بر مردمان بقهر و غلبه فَقالُوا أَنُؤْمِنُ پس گفتند ما ایمان آوریم یعنی
نیاوریم و تصدیق نکنیم لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا مر آدمیرا که مثل ما اند در
صفتهای بشریه وَقَوْمُهُما و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لَنا
عابِدُونَ مارا پرستندگانند یعنی در فرمان ما چون بندگان مر خواجگانرا
و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون میپرستیدند یا گوساله
فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فَکانُوا
پس گشتند بسبب آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَکِینَ از هلاک شدگان یعنی
غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَیْنا و بدرستی که ما دادیم مُوسَی الْکِتابَ
موسی را کتاب یعنی توریة بعد از هلاک فرعون و قوم لَعَلَّهُمْ شاید که

بنی اسرائیل بو که ان یهتدون راه یابند باحکام شریعة وجعلنا
ابن مریم ساختیم قصه پسر مریم عیسی را وامه و مادر او را آیة
حجتی بر قدرت ما هر یکی را ایتی ساختیم بر استدلال بسر بی آنکه در
مهد سخن گفت و مادر را آنکه لی مساس بشری چنان بزاد وآویناهما پسری ح
وجایگاه دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم
الی ربوة بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین
یا مصر و ربوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقر که برو
آرام توان گرفت ومعین وخداوند آب ظاهر از کشاف از ابو هریره نقل
میکند که ملازم گیرید این مله فلسطین را آن ربوه است که خدای تعالی
در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف
بن ماثان دوازده سال دران موضع بسر بردند و طعام عیسی ع از
بهای ریسمانی بود که مادر میرشت و میفروخت یا ایها الرسل خطاب
است با عیسی ع بر سبیل تعظیم میفرماید کلوا من الطیبات بخورید از
طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحا کنید کارهای ستوده در قوة
القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشته زیرا که ان
نتیجه انست وحضرت شیخ الاسلام فرموده که لقمه تخم است و
عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذایی
که شرع ازرا حلال داشته حکم عدالة واستقامة شرع که میزان
وحدتست دران سرایت کرده پس هر که ازرا تناول نماید اثر عدالتی که
از حکم شرع بان غذا همراهست در نفس و همه اعضا پیدا آید وان هنگام
در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله
اشارت بدین است و هرچه شرع ازرا حرام کرده یا وجه علیه ان شبهه و پوشیده
است حکم انحراف و مخالفه شرع باان غذاست واگر همه یك لقمه بود همراه
باشد و حکم انحراف ان غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار عصیان وطغیان
وارتکاب مناهی و مباشره اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که

ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده است که بیت
دست و دل از زمزم و کوثر بشوی آب ز سرچشمه تقوی بجوی لقمه
که در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد مگر در ضلال قطره باران
تو چون صاف نیست گوهر دریا تو شفاف نیست وگفته اند یا ایها
الرسل خطاب است با جمیع انبیا نه در یك دفعه چه ایشان در ازمنه
مختلفه اند بلکه بدان معنی که هر یك از ایشان در زمان خود مخاطب
بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و
بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است ص و او را بنا همه پیغمبران
خوانند زیرا که سید همه اوست و ذات مولای او جامع فضایل و
کمالات که با همه بوده وقد جمع الرحمن فیك المفاخرا آنچه خوبان همه
دارند تو تنها داری در موضح آورده که خطاب با حضرت میفرماید که
امه عالی همت را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که
من بما تعملون با آنچه شما میکنید علیم دانا ام وان هذه امتکم
و بدرستی که اینست ملة شما ای رسل امة واحدة ملت یگانه در
عقاید و اصول شرایع با جماعة شما ای محمد متحد و متفق بر ایمان و توحید
وانا ربکم فاتقون منم پروردگار شما پس بترسید فتقطعوا
پس ببریدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را
در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند
کل حزب هر گروه از ایشان بما لدیهم آنچه نزدیك ایشانست
فرحون شادمان و نازانند و اعتقاد کرده که حق است فذرهم
پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و
ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون
آیا پندارند مشرکان مکه انما نمدهم آنکه آنچه عطا میدهیم ایشان را
و مدد میکنیم به بآن چیز من مال وبنین از مال و پسران نسارع
لهم میشتابیم برای ایشان بآن چیز فی الخیرات در نیکوییها یعنی

كمان ميبرند كه امداد ما ايشانرا بمال وفرزند مسارعتست از ما براى
ايشان در نيكوئي واعمال ايشانرا استحقاق انست كه ما پاداش ان
بايشان نيكوئي كنيم بل نه چنين است كه ميپندارند بلكه لا يشعرون
نميدانند كه امداد استدراجست نه مسارعة خيرات إِنَّ الَّذِينَ هُمْ بدرستي
كه آنانكه ايشان مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از عذاب آفريدكار خود مُشْفِقُونَ
ترسانند عذابرا خشيه كفت چه ان سبب اينست وَالَّذِينَ هُمْ وآنانكه
ايشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآيتهاى پروردكار خود كه قرآن است يا دلايل
قدرت يُؤْمِنُونَ ميكروند وَالَّذِينَ هُمْ وآنانكه ايشان بِرَبِّهِمْ
بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ شرك نمى آرند نه شرك جلى ونه شرك
خفى وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ وآنانكه ميدهند مَا آتَوْا آنچه ميدهند از
صدقات وخيرات وتوسل مينمايند بحضرت حق بانواع خيرات و
ميرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ ودلهاى ايشان ترسانست
كه ناكاه خيرات ايشان مردود نكردد وميدانند آنكه دل ايشان
إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بپروردكار خود باز كردند كانند أُولَٰئِكَ ان
كروه كه بدين صفتها موصوفند يُسَارِعُونَ ميشتابند فِي الْخَيْرَاتِ
در طاعتها يا در نيل خيرات دبينيد كه اعمال صالحه متفرعست كما
قال الله تعالى فآتيهم الله ثواب الدنيا وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ و
ايشان بسوى آخرت پيشى كيرند كانند يا سابقان اند بر همه مردم
بوفور طاعت يا بحصول ثواب يا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا
وتكليف نميكنيم هيچ تنى را إِلَّا وُسْعَهَا مكر كنجايش او يعنى بقدر طاقت
وَلَدَيْنَا كِتَابٌ ونزديك ما كتابيست يعنى از لوح محفوظ كه
يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن كويد براستى يعنى مخالف واقع دران نوشته
نيست يا نزد ماست نامه اعمال هر كسى كه كواهى دهد بر كردار هر كس
وَهُمْ وايشان عاملانند لَا يُظْلَمُونَ ستمديده نخواهند شد بافزونى
عقاب يا نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلكه دلهاى كفره فِي غَمْرَةٍ در

غفلة وحيرت است مِنْ هَٰذَا ازين سخن كه كفته شد يا از كتاب يا از
قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ ومر ايشانراست عملهاى ناپاك وخطاها مِنْ
دُونِ ذَٰلِكَ بجز اين خطاى عظيم كه بر آنند يعنى شرك مراد انست كه
غير از شرك كناهان ديكر هست كه هُمْ لَهَا ايشان مر آنرا عَامِلُونَ
كنند كانند بحسب قضا الارادة لقضائه وايشان در غفلت ومعصيت
باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتى كه بكيريم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان
ايشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب جوع يا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ناكاه ايشان
فرياد دركيرند واستغاثه كنند وما كوييم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فرياد
مكنيد امروز وطمع فريادرسى منماييد إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستى كه شما
از جهة ما لَا تُنْصَرُونَ يارى كرده نخواهيد شد يعنى از عذاب يا ممنوع
نخواهيد كشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستى كه هست آيتهاى من يعنى
قرآن كه در هر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده ميشود بر شما فَكُنْتُمْ
پس هستيد شما از شنيدن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاى خود تَنْكِصُونَ
باز ميكرديد يعنى رجوع ميكنيد وكلام نميشنويد مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ
در حالتى كه طلب رفعت داريد بر مردمان وتعظيم مينماييد بحرم
مكه ميكوييد ما اهل حرميم يا مستكبريد به تكذيب قرآن سَامِرًا
حديث كنندكان در شب تَهْجُرُونَ هذيان ميكوييد يا ميكذاريد
قرآنرا يا پيغمبررا يا خانه كه در حوالى ان فسانه ميكوييد بدان مينازيد
طواف نميكنيد أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آيا تفكر نميكنند در قرآن يا باعجاز
لفظ ووضوح معنى تا بدانند كه كلام حق است أَمْ جَاءَهُمْ يا آمد
بديشان از كتاب ورسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نيامده بود آبَاءَهُمُ
الْأَوَّلِينَ بپدران پيشين ايشان تا عذر كويند كه ما از كتاب وپيغمبر
خبر نداريم يعنى همچنانچه نوح ع وابرهيم ع بپدران ايشان فرستاديم همچنين
محمدرا نيز براى ايشان برانكيختيم تا عذر نيارند قال الله تعالى لِتُنْذِرَ
قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آيا نشناختند رَسُولَهُمْ پيغمبر خودرا

بامانت وراستی ووفا وحلم ووقار وکرم ومروت ونیکوخوئی وکمال
علم باوجود عدم تعلم فهم که پس ایشان مر ورا منکرون
منکرانند وناشناسندگان یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت
پیغمبر را تا انکار کنند وگویند بیگانه است ما حقیقة حال او را نمیدانیم
ام یقولون یا میگویند به جنة در وی دیوانگیست که از سخن او حساب
ندارند بل جاءهم نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد
بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرانست
واکثرهم وبیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهندگانند
که مخالف طبع وارزوی ایشانست اکثر برای آنست که بعضی کفار
از ننگ توبیخ مردم نمیگردند نه از کراهة حق ولو اتبع الحق واگر
پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافرانرا در وجود الهه
نسبتی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات و
الارض هر آینه تباه وناچیز شدندی آسمان وزمین ومن فیهن
وهرکه در آسمان وزمین است از ملائکه وانس وجن وجز آنکه
چنانکه در آیة کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی بشرکت منقلب شدی
حق سبحانه قیامت ظاهر کردی واسمان وزمین واهالی آن تباه وهلاک
شدی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ
ایشانست یا دبدبه عزت وصیت شرف ایشان در آنست فهم
عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی
خود در دنیی واخرتست معرضون روی گردانندہ ام تسالهم
یا آنکه تو میخواهی که برداری رسالت خرجا مزدی تا سبب طمع
در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فخراج ربک پس فرمود ثواب
پروردگار تو که روزی دنیی وثواب عقبی است خیر بهترست از مزد
ایشان وهو وخدای خیر الرازقین بهترین روزی رسانندگانست
وانک لتدعوهم وبدرستی که تو بخوانی ایشانرا الی صراط مستقیم

بر راه

بر راه راست که دین واسلام است وان الذین لا یؤمنون
وبدرستی که آنانکه نمیگروند بالاخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات
ان عن الصراط از راه راست لناکبون کردندکانند ومیل کنندگان
به بیابان گمراهی ولو رحمناهم واگر ببخشائیم بریشان وکشفنا وبر
داریم ما بهم آنچه بریشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط اگر بریشان
غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود
یعمهون سرگشته میروند وتردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع
کنیم همچنان از روی ستیزه وعناد برکفر وتکذیب خواهند بود ستیزندگی
کار دیو ودد است ستیزنده را دشمنی با خود است آورده اند که چون
ضرر قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده ومردار مبتلا شدند
ابو سفیان علیه اللعنة بمدینه آمده باحضرت رسالت ص گفت نه تو گمان
میبری که رحمت عالمیانی اهل مکه بر رحمت دعای تو در مانده اند پدران
ایشانرا بشمشیر بکشتی وفرزندانرا بآتش گرسنگی حق سبحانه آیه فرستاد
ولقد اخذناهم وبدرستی که فرا گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب
قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار
خود را وما یتضرعون وتضرع وزاری ننمودند بلکه همچنان بر سر
کشی ونافرمانی به ایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم
بریشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوع
است وشدت آن از قتل واسیری بیشترست اذا هم آنجا ایشان
فیه در آن عذاب مبلسون ناامیدان وفرو ماندگان وسرگردانانند
تا حدی که اغنیاء ایشان از تو طلب عافیت وعاطفت ومرحمت مینمایند
وهو الذی انشا واوست آنکه بیافرید وپیدا کرد لکم السمع برای
شما گوش را تا میشنوید آن شنودنیها والابصار ودیدها تا می بینید
بدان دیدنیها والافئدة ودلها تا تفکر میکنید بآن واستدلال می
نمائید وشما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میگذارید چه عهد

در شکر کزاری انست که استعمال کنید این الات در ادراک انچه موجب
بشناخت خالق ان باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ واوست انکه
بیافرید شما را ومنتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
وبسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامة بعد از تفرق اجزا اعضا وَهُوَ
الَّذِي يُحْيِي واوست انکه زنده میکرداند وَيُمِيتُ ومیمیراند وَلَهُ اخْتِلَافُ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر وراست یعنی به امر اوست مخالفت شب و روز
در ازدیاد وانتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیکر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا تعقل
نمیکنند که قدرت با همه کاینات را از عدم بوجود اورده نیز از انجمله است
جمع را بعد از مرض زنده خواهیم کرد پس چرا انکار ان میکنند کفار مکه تعقل
نکردند بَلْ قَالُوا بلکه کفتند بی تفکر وتدبر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ
مانند انان که کفته بودند از کفار نخستین قَالُوا کفتند أَإِذَا مِتْنَا
ایا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وباشیم خاک وَعِظَامًا واستخوان خالی کهنه
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ایا ما برانکیخته کان شویم استفهام بر سبیل انکار است وتکرار
از برای تاکید ان یعنی چون خاک کردیم حشر وبعث چکونه راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا
نَحْنُ هر اینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا وپدران ما هَذَا این سخن را
مِنْ قَبْلُ پیش از امدن محمد یعنی ما را وپدران ما را بوعده حشر ونشر تخویف
کردند وان وعده راست نشد إِنْ هَذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مکر افسانه پیشینیان واکاذیب ایشان که در صحایف نوشته
اند وکذاشته قُلْ بکو ای محمد صم مرین منکران که بکوی لِمَنِ الْأَرْضُ
مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا وانچه در ویست از مخلوقات یعنی
مالک وخالق زمین واهل زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اکر هستید شما که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بکویند در جواب
تو که زمین وانچه در وست لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف
بودند بانکه افریدکار زمین واهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب
دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بکو ایا پند نمیکیرید ودر نمی یابید که کسی

کراولا

کراولا قادر باشد بر افریدن اهل زمین ثانیا از ایجاد واعاده ایشان
عاجز نخواهد بود قُلْ بکوی دیکر باره که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست
اوزین کار اسمانها هفت با عظمت ورفعت وشکل وهیبت عزیز وَ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وکیست پروردکار عرش بزرک که اعظم مخلوقات
است سَيَقُولُونَ زود باشد که کویند اسمانهای رفیع وعرش عظیم لِلَّهِ
مر خدایراست ورب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بکوی ایا پرهیز نمیکنید
از شرک بنسبت چنین خالقی وان مخلوقات او را شریک میسازید قُلْ مَنْ
بِيَدِهِ بکو کیست انکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ
كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها ودر موضح کوید منفعت ومضرت همه
چیزها یا سر این وَهُوَ يُجِيرُ واو زنهار دهد وبفریاد رسد ونکاه دارد
وایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وزنهار داده نشود
یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند ودر پناه دارد وزنهار
کیرد جواب إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود بود
که کویند این صفتها که کفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک الملوک ومجیر
بندکان است قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بکو پس از کجا فریب یافته میشوید
وچکونه از راه حق برمیکردید وبا وجود ظهور نور توحید وبظاهر
دلایل بر وحدة ملک مجید طریق حق را کذاشته کجا میروید ای که بی
نفس وهوا میروی راه نه اینست خطا میروی منزل مقصود در انجانیست
پس تو ازین سوی کجا میروی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه اوردیم بدیشان
راستی را از توحید ووعده حشر ونشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وبدرستی که
ایشان دروغ کویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ
ولد وشریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نکرفت خدای هیچ فرزندی
وَمَا كَانَ مَعَهُ ونیست با او مِنْ إِلَهٍ هیچ خدائی که در الوهیة شریک او
بود چه اکر او را شریک باشد هر اینه شریک او را مخلوق چند باشند
إِذًا آن هنکام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد مر خدائی را که افریده بود

ودران مستقبل باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد
مخلوق واین ... است دیگر ومشاهده میرود که میان جمع مخلوقات
علامة تمیز نیست پس ثابت باشد که با او هیچ خدائی نیست وحده لا شریک
له ودیگر با او خدائی بودی وچنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی
وملک او از ملک این ممتاز شدی هر اینه طرح نزاع وحرب میان ایشان
بدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلومست وَلَعَلَا وهر اینه برتری
میجستندی وغلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ برخی از الهه بر برخی
وباجماع واستقرا معلوم شد که تحارب ونزاع واقع نیست پس
اورا شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه صفت میکنند اورا بدان یعنی اتخاذ فرزند عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
اوست دانا پوشیده واشکارا فَتَعَالَى پس بزرگست وبرترست عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میگیرند برای او پس بدلخوشی حضرت رسالت
از انزال عذاب بر مشرکان خبر میدهد ومیفرماید که قُلْ بگوای محمد بطریق
دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار ما اگر بنمائی مرا وبی شبهه بنمائی
مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و
آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع
وشکست نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که بنیکان
هم برسد مراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيَكَ وبدرستی که ما
که خداوندیم بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشانرا
از عقوبت لَقَادِرُونَ هر اینه توانائیم اما تاخیری که دران میرود به
سبب آنست که بما اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي
دفع کن بخصلتی که بهر سال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدیرا
حضرت عزت جلا جلاله حبیب خود را امر از مکارم اخلاق به اتم واکمل
واشرف واجمل آن میفرماید ومیگوید دفع کن آنچه نیکوترست بدیرا

یعنی

یعنی بعفو ومرحمت ... از سر گناه مجرمان درگذر بروجهی که وهنی در دین
نبود یا دور کن جهل سفیهانرا از ایشان بحکم [illegible] یا باز دار مردم را از معاصی
یا فرمودن بطاعات یا دفع کن شرک مشرکانرا بکلمه توحید یا محو ساز منکر را
بامر معروف قشیری فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را
ببشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق
خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم چو طی
گشت تیه حوادث از انجا بملک قدم ران بیکجمله محل یکی خوان یکی دان یکی گو
یکی جوی فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل سوی الله والله ما فی الوجود
هیئست لله در القائل نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف
میکنند ترا از سحر وشعر یا بآنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد و
شرکا وَقُلْ رَبِّ وبگوای پروردگار من أَعُوذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت ومعصیت
است یا از روی در انداختن مردمانرا بفریب وغرور در مهالک ومهاوی
وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ وپناه میگیرم بتوای آفریدگار من أَنْ يَحْضُرُونِ
از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوة یا آنکه گرد
من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتَّى إِذَا جَاءَ متعلق
بیصفون یعنی کفار مرا وترا پیوسته ببدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید
أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرگ وبگمراهی خود دانا گردد ومرگ را معاینه
بیند وآثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ
ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطبست امام
ثعلبی آورده با جمع مفسران که خطاب با ملک الموت واعوان اوست اول بکلمه
رب استغاثه مینماید باخدای وبکلمه ارجعون رجوع مینماید بملائکه که
باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید که من بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ
در آنچیزی که بگذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آرم ودران عمل صالح
کنم كَلَّا ردست از طلب رجعت یعنی حاشا که اورا باز گردانند إِنَّهَا

بدبختی که درخواست کلمةٌ سخنی است که بواسطهٔ غلبهٔ حسرت بدو
هُوَ قَائِلُهَا و اوکوینده انست دیه وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس مشرکان بَرْزَخٌ
مانعیست میان رجعت وایشان یعنی قبر که دران خواهند بود إِلَىٰ
يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا وقتی که برانگیخته شوند ازان فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس
چون دمیده شود در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست
وقیامة قایم کردد فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان
يَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقهٔ نسبت منقطع کردد وهیچ دلیدا برکس
خود رحمی و شفقتی نباشد يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ یا نسبی که
امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع شود چه دران روز نسبت
صحیح باید نه نسبت صریح إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
ونپرسند یکدیکر را از نسبت یا کسی کسی را نپرسد از مشغولی بحال خود و
این قبل از محاسبه باشد و بعد ازان از حال یکدیکر پرسند قال الله تعالی
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که کران امد مَوَازِينُهُ
ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فَأُولَٰئِكَ پس ان کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستکاران از درکات ورسیدن بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که
سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانهای او بجهة انکه عمل صالح نکرده باشد
چون مشرکان ومنافقان فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس ان کروه انانند که
زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بردادند
واستعداد حصول کمال را بطلب ارزوهای نفس ومتابعهٔ شهوات ضایع
ساختند وهم ~~وایشان~~ فِي جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ جاوید ماندکانند
تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان آتش وَهُمْ فِيهَا
وایشان دران اتش كَالِحُونَ ترش رویان یا از شرارت احتراق زشت
رویانند ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم در تفسیر این ایة روایة میکند
که بیان کند رویهای کافران را از اتش دوزخ پس برجهد لب زیرین او
تا میان سر و فرو افتد لب زیرین او و برسد بناف و در موضع اورده که

مسافة میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه کوید ایشانرا أَلَمْ
تَكُنْ آيَاتِي یا نبود ایتهای من یعنی قران در دنیا تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد
بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید تا مستحق
این عقوبة شدید قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد
بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ
وبدان حکم کرده یا غالب شد کناهان ما که موجب شقاوت است بر ما وَكُنَّا
قَوْمًا و بودیم ما کروهی ضَالِّينَ کمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای افریدکار
ما بیرون ار ما را مِنْهَا از اتش دوزخ تا تدارک حال وتلافی کار خود کنیم
فَإِنْ عُدْنَا پس اکر باز کردیم بکفر وتکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما
ستمکاران باشیم اخر سخنی که در جنان کویند این باشد قَالَ کوید خدای
اخْسَئُوا خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مکویید
با من در خروج از دوزخ یا رفع عذاب که شما را بیرون برم یا عذاب از
شما بر کیرد ار ما إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند کروهی مِنْ عِبَادِي از
بندکان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال وخباب وامثال ایشان
که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میکفتند ای پروردکار ما آمَنَّا کرویده ایم بتو
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز مارا وَارْحَمْنَا و ببخش مارا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
وتو بهترین بخشایندکانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا کرفتید شما ان درویشان را
سِخْرِيًّا مهزوء به یعنی کسی که با او سخریه کنند وافسوس دارند بسر ادا انت
که با ایشان استهزا میکردند حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش کردانیدند
ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریهٔ ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي
یاد کرد من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید
از روی تکبر وتعظم خود وتحقیر وتذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا دهم ایشانرا امروز بِمَا صَبَرُوا با نچه صبر کردند
بایذا وازار وسخریهٔ شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ انکه بدرستی که ایشانند
رسیدکان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان بمطلوب رسیدنست قَالَ کوید خدای

با فرشته بامر او مر کافرانرا که شما کم لبثتم چند درنک کردید في
الارض در زمین کافران از روی غفلة وطول امل میکفتند ما همیشه
خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان
پرسند که چند درنک داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند
سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قالوا لبثنا
یوما کویند درنک کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز کوتاه
شمردند مدت لبث خود را یا خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش
کرده باشند کویند مدت بودن ما در دنی مقدار روزی یا بعضی از
روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فسئل العادین پس بپرس ای
پرسنده لبث ما را از شمار کنان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال
و انفاس بوده اند قال کوید خدای ان لبثتم درنک نکردید در
دنی الا قلیلا مکر اندکی باضافه با ایام اخرت لو انکم و بدرستی
که شما کنتم تعلمون هستید که بدانید تمام دنی در جنب اخرت
اندکست افحسبتم ایا می پنداشتید شما از فرط غفلة انما خلقناکم
انکه شما را افریده ایم عبثا ببازی یا از برای بازی و انکم الینا و
کمان بردید انکه بسوی ما لا ترجعون باز نکردید برای مجازات
اعمال یعنی شما را برای عبادت افریدیم و مکافات کردار شما مقرر کرده
ایم در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی
که از حق باز دارد و خدای ما را بدان نیافریده و امر بفرموده شیخ ابو بکر
واسطی روزی این ایه میخواند فرمود لی لی خلق را بعبث نیافریده
بلکه خواست که هستی وی اشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات
کمالیه او راه برند و کفته شما را ببازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور
محمدی صجه در ازل مقرر شده بود که ان کوهر تابان از صدف پیرون
اید پس او اصل است و شما همه فرعید هفت و نه و چار که برداختند
خاص پی پیرویش ساختند اوست شه و ادمیان جمله خیل اصل وی

جمله عالم طفیل ٭ در بحر الحقایق اورده که شما را برای ان افریده ام تا از
من سود کنید نه بجهة انکه من از شما سود کنم و کویند ملایکه را افرید
تا مظهر قدرت باشند و ادمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت
باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند ادم همه چیز را برای
شما افریدم و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد
کما اشار الیه المولوی قدس سره ٭ ای ظهور تو تجلی نور نور ٭ کنج مخفی از
تو امد در ظهور ٭ کنج مخفی بد ز پری چاک کرد ٭ خاک را تابان تر از افلاک
کرد ٭ کنج مخفی بد ز پری جوش کرد ٭ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ٭ خویش را
نشناخت مسکین ادمی ٭ از فزونی امد و شد در کمی ٭ خویشتن را ادمی
ارزان فروخت ٭ بود اطلس خویش را در دلق دوخت ٭ ای غلامت عقل و
تدبیرات و هوش ٭ تو چرایی خویش را ارزان فروش ٭ فتعالی الله
پس برترست خدای و بزرکتر از انکه بعبث بیافریند الملک الحق
پادشاه بسزا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مکر او
رب العرش الکریم افریدکار عرش بزرک یا عرشی که کریست
خیرات و برکات او نازل میشود و من یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد
آخر مع الله با خدای بحق الها خدای دیکر لا برهان له به نه هیچ حجتی
نیست مر پرستنده را بپرستیدن ان اله فانما حسابه پس جز این
نیست که حساب عمل انکس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردکار
اوست و بعد از استحقاق او پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون
بدرستی که فلاح نیابند و رستکار نشوند ناکرویدکان و قل رب
اغفر و بکوای افریدکار من بیامرز مرا و امت مرا و ارحم و ببخشای بر
من و ایشان برحمت واسعه خود و انت خیر الراحمین و تو بهترین
رحمت کنندکانی و در خبر امده که اول سوره قد افلح و اخر ان سوره
سورة النور مدنیة کنجی است از کنجهای عرش الهی والله اعلم وهي اربع وستون اية
بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم قدس أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم
ازا بوساطه جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا وفرض کردیم بر شما احکامی که در وی است — بوساطه
وَأَنزَلْنَا فِيهَا وفرو فرستادیم در وی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که پند پذیرید
از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي
زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا ایس بزنید
ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا هر یکی از ان هر دو را مِائَةَ جَلْدَةٍ
صد تازیانه این حکم خاص است بانانکه محصن نباشند چه حد
محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است و
بلوغ و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول و نفی شرط نمیکند
و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا میفرماید
و ک در نفی بکر با نفی متفقند چه حدیث درین باب وارد
شده که مائة جلد و تعذیب عام و صاحب کشاف فرموده که تعذیب
عام نزد ابو حنیفه بهمین آیه منسوخست وَلَا تَأْخُذْكُم و فرا نگیرد
شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان
برداری خدای یعنی بنخشاید بریشان و بتعطیل حد جلد مکنید
و در ضرب مسامحه منمائید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید
گرویده بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت چه ایمان
بخدای اقتضاء جد و جهد میکند در اقامت حدود وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا
و باید که حاضر شوند در وقت عذاب ان دو تن یعنی زمان اقامت
جلد بریشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر
ایشان حاصل شود و ان تفضیح مانع گردد از معاودت با مثل ان
عمل بقول نخعی و ک از چهار کس کمتر نباید و بقول فقهاء دیگر یک
کس کفایت است و قتاده گفت سه کس گفته اند در اسباب نزول آورده از
ابن عمر که ام مهزول که یکی از صاحب رایات بود در خرابات نشسته

تقبل

تقبل میکرد که او را بخواهد مؤنت او را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست
که باین طمع خامر نام خود بخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت
عزت بجهة آنکه مؤمنی بدنام نشود آیه فرستاد که الزَّانِي مرد زنا
کننده لَا يَنكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً
یا شرک آرنده چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد
بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنكِحُهَا در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ
مگر مرد پلید کار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده هر کس مناسب گهر خود
گرفت بار بلبل بباغ رفت زغن سوی خارزار در تبیان آورده که
بقایا از یهود با مشرکان مدینه در بیوت مواجر نشسته هر یک بر در
خانه یکی نصب کردند و مردرا بخود دعوت نمودندی و اجره گرفتندی
طایفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی پریشان حال
میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفس از
ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیه معاش گذرانند حق سبحانه منع کرد
و فرمود وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَٰلِكَ تزویج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و آیه وأنکحوا الأيامى
وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا
مرد محصن نیز درین داخل است و احصان اینجا حریه است و بلوغ و
عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که جمیع این پنج صفه
موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارند نزدیک
حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار بالغ آزاد مسلمان
نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشانرا
ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که غیر زنا باشد یا قذف بزنا
که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب
اخفست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و حد شرب بقول
صحابه است و سبب قذف محتمل است مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً

وقبول مکنید از یشان که قذف کردند وکواه نیاوردند وتازیانه خوردند
کواهی درهیچ حکمی اَبَدًا همیشه تا اخر عمر وکفته اند تا بوقت توبه وَ
اُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وان کروه قاذفان فاسقانند یعنی بفسق
ایشان حکم کرده است اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر انانکه توبه کنند مِنْ
بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این قذف ودیکر قذف نکنند وَاَصْلَحُوا وبصلاح
اورند نیت خود را در ترك قذف مسلمانان که اسم فسق از یشان
برخیزد اما ردّ شهادت بمذهب ابو ومالك موبد باشد ونزد فعی
ولی ردّ شهادت وتفسیق هردو باطل فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ رَحِيمٌ امرزنده کناه بندکانست ومهربان بر کروه توبه کنند
کان اورده اند که بعد از نزول این ایه عاصم بن عدی کفت یا رسول
الله شاید که مردی بیکانه را با زن خود بیند اکر بطلب کواه مشغول میکردد
تا جمع شدن شهود انکس از حاجت خود فارغ شده رفته است اکر
بیکواه سخن میکوید هشتاد تازیانه میزنند وردت شهادت بر
سر این حال چکونه باشد حضرت رسالت فرمود که ای عاصم خدای چنین
حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون امده ابن عم او با ورسیده کفت ای
عاصم شریك سمعان را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم کفت واویلاه
مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز کشته بعرض حضرت رسالت
رسانید حضرت خوله را طلبیده از و پرسید انکار کرد ایه امدا مان نازل
شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ انانکه رمی کنند بزنا اَزْوَاجَهُمْ زنان خود را
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ ونباشد ایشانرا کواهان اِلَّا اَنْفُسُهُمْ
مکر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ پس واجب است کواهی دادن
یکی از یشان اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ چهار کواهی بخدای مضمون انکه
اِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویانست از نسبت
زنا بدان زن وهر کواهی مؤکد بسوکند بجای یکی از شهود ست وَالْخَامِسَةُ
وکواهی پنجم اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ انکه لعنت خدای بدو اِنْ كَانَ مِنَ

الْكَاذِبِينَ

الْكَاذِبِينَ اکر باشد از دروغ کویان در ان رمی لعان مرد بدینکونه است
که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که از راست کویانم در انچه رمی
کرده ام این زنرا بدان ونوبت پنجم کوید لعنت خدای بر من اکر کویم در انچه
رمی کردم مرین زنرا وهر نوبت اشارت بدان زن کند وحکم این لعان
انست که حد قذف از مرد ساقط شود ومیان مرد وزن تفریق کنند فرقه
طلاق بقول ابو وفرقه فرق بقول فعی وحد زنا برین زن ثابت کردد
بقول فعی اکر نکول کند از لعان وبمذهب ابو اورا حبس کنند وَيَدْرَؤُا
ودفع کند وباز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از و حبس یا حد را اَنْ تَشْهَدَ
انکه کواهی دهد شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ چهار کواهی بخدای مضمون انکه اِنَّهُ
بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویانست در انچه رمی کرده
مرا بان وَالْخَامِسَةُ وکواهی پنجم اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ انکه خشم
خدای عَلَيْهَا بران زن اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اکر باشد مرد از
راست کویان در روی لعان زن انست که چهار نوبت بکوید که کواهی
میدهم بخدای که این مرد دروغ کویست در انچه مرا بدان رمی کرد
ونوبت پنجم کوید خشم خدای بر من اکر راست باشد این مرد در رمی و
هر بار اشارت بمرد کند در موضح اورده که حضرت رسالت بعد از نماز
عویم وخویله را طلبید وبدین نوع مذکور مرد وزن هردو کواهی دادند
ونزدیك ذکر لعنت وغضب حضرت رسالت امین کفت وقوم در ان
اتفاق کردند وجمعی از مفسران بجای عویم هلال بن امیه را ذکر کرده اند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واکر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و
بخشایش او وَاَنَّ اللّٰهَ وانکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ
حکم کننده است در حدود واحکام هر اینه شما را فضیحه کردی ودروغ
کویرا بعذاب الیم مبتلا ساختی وکویند اکر نه فضل خدای ورحمت او
بودی بتاخیر عقوبة شما هلاك میشدید اکر نه فضل فرمودی با قامة زواج
ونهی از فواحش هر اینه نسل منقطع شدی ومردم یکدیکر را هلاك کردندی

دروغ

اَرْبَعٌ

انّ مثقله من المخففه

یا اکرنه خدای بخشودی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ نومیدی سرکردان
میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید کر
توبه مددکار کنه کار نبودی کس را بسر حد کرم راه نبودی ور
توبه نبودی که در فیض کشودی زنک غم از اینه عاصی کر زدودی
بعد ازین ابتداء قصهٔ افکست و برائة ذمهٔ عایشه و ان حکایة
دور و دراز است و رعایة ادب اقتضای ان میکند که بساط اطناب
در ایراد جزئیات ان مطوی باشد و تفصیل ان بر سبیل اجمال انست که
سال پنجم از هجرة که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد عایشه دران سفر همراه
بود و در بعضی منازل بجهت ضرورتی از هودج بیرون امده عقدی از
جزع ظفار کم کرد و بطلب ان از منزلکاه دور شد زمانی مکث افتاد
دران حین خادمان هودج را بار کرده کوچ فرمودند عایشه باز امده منزل
خالی دید همان جا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت
از عقب لشکر امدی برسید عایشه بر شتر او سوار شده بعسکر
همیون ملحق شد ابن ابی اورا بر شتر صفوان دید سخنی که نه لایق
حرم محترم سید عالم صلعم باشد بر زبان خباثت نشان ظاهر شد چون
بمدینه رسیدند این خبر بحضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین
معنی خبر نداشت اما از انحضرت عدم التفات در میافت اجازه طلبیده
بخانه پدر امد و از انجا بر صورت حال خبر یافته مرضش روی بازدیاد
نهاد و شب و روز بکریه و زاری اشتغال مینمود چشمم بکریه بر
سر آبست روز و شب جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب حضرت
رسالت بر تفحص احوال عایشه توجه فرموده از امهات مؤمنات
و اکابر صحابه تفتیش مینمود همه بطهارة ذیل او اقامة شهادت نمودند
روزی انحضرت بخانه ابوبکر در امد عایشه را کریان و نالان دید
فرمود که ای عایشه اکر کناهی کرده بخدای تعالی باز کرد و امرزش
طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب ان حضرت کویند ایشان درا

صدد نیامدند عایشه از غایة دهشت فرمود که دشمنان خبری در
افکنده اند و من هرچه میکویم کسی باور نمیکند من همان میکویم که پدر
یوسف کفت فصبر جمیل والله المستعان صبری کنم تا کرم او چه میکند
با این دل شکسته غم او چه میکند مقارن این حال اثر وحی بر ان حضرت
ظاهر شده ایات براءة ظاهر کشت اِنَّ الَّذِینَ جاؤُا بِالْاِفْكِ بدرستی
که انانکه اورده اند دروغی بزرک در شان عایشه عُصْبَةٌ مِنْکُمْ
کروهی شما و ان پنج تن بودند عبد الله بن عبید و زید بن رفاعه و حسان
بن ثابت و مسطح بن اسامه پسر خاله صدیق بنت جحش لا تَحْسَبُوهُ
مپندارید دران دروغ را شَرًّا لَکُمْ بدی از برای شما مخاطب
حضرت رسالت و عایشه و صفوان اند میفرماید که ان دروغ را به
نسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ بلکه ان بهتر است
مر شما را بجهة انکه ثواب عظیم یافتید و در براءة شما ایتها نازل شد
و کرامة و تعظیم شما بر همه کس ظاهر کشت و وعید کلی درباره دروغ
کویان وقوع یافت لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را ازین متکلمان ما
اکْتَسَبَ جزای انچیزیست که کسب کرده اند مِنَ الْاِثْمِ از کناه بقدر
انکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش تر
کفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِی تَوَلّی و انکس که فرا کرفت
کِبْرَهُ معظم این سخن و تشنیع انرا مِنْهُمْ از ان جماعة مراد ازین ابن
ابی است لَهُ عَذابٌ مر او راست عذابٌ عَظِیمٌ بزرک در اخرت یا در
دنیا یا انکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول کشت و کویند حسان
بوده که باخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای ان شل کشته کو
لَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا نه انکاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِناتُ کمان بردند مؤمنان و زنان کرویده بِاَنْفُسِهِمْ بهم
دینان خویش خَیْرًا نیکوئی چنانچه بانفسهای خود بودند عدول
از خطاب به غیبت و از مضمر به مظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار

بانکه ایمان مقتضی کمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان
بعد از استماع این سخن دروغ کمان نیك بردی بعایشه وصفوان
وَقَالُوا وکفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حال او مطلع باشد کوید
هٰذَا این سخن اِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشنست حق سبحانه ازواج
پیغمبر انگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم وتکریم ایشان لَوْلَا جَاؤُا
چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار کواه که کواهی
دهند بر انچه ایشان قذف میکنند بدان فَاِذْ لَمْ يَاْتُوا بِالشُّهَدَاءِ
پس اکنون که نیاوردند کواهان چهارکانه فَاُولٰئِكَ پس ان کروه عِنْدَ
اللّٰهِ نزدیك خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ
کویان در ظاهر و باطن نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واکرنه افزونی
کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ برشما وَرَحْمَتُهُ ومهربانی او فِي الدُّنْيَا
در دنیا بتوفیق توبه وَالْاٰخِرَةِ ودر اخرت بعفو ومغفرت لَمَسَّكُمْ
هر اینه برسیدی شمارا فِيمَا اَفَضْتُمْ بِهِ در انچه که خوض کردید در ان
از دروغ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرکست که قذف وملامة مردم
در جنب ان حقیر بودی وشمارا ازان عذابی رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهُ
انکاه که فرا میکرفتند این سخن را بِاَلْسِنَتِكُمْ بر زبان های خود که بعضی
از بعضی میپرسیدید وَتَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ ومیکفتید بدهنهای
خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ انچیزی را که بدان علم نداشته اید
یعنی سخن از روی جهل میکفتند وَتَحْسَبُونَهُ ومیپنداریند انچیز را
که کفته اند هَيِّنًا سهل واسان که هیچ تبعه بدان متفرع نباشد وَهُوَ
وحال انکه ان سخن عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ نزدیك خدای بزرکست وعقوبة
بسیار مترتب چه الحاق عادات باهل بیت نبوت وتکذیب قران
واستخفاف بمنصب رسالت است در احقاف مذکورست که ام ایوب
زوجه ابو ایوب انصاری با او کفت که شنیدی که مردم در باب
عایشه چه میکویند ابو ایوب کفت شنیده ام وان دروغست چه تو نسبت

من این فعل روا میداری ام ایوب کفت والله که عایشه بهتر از تست بنسبت
پیغمبر این کید وا دارد این بهتان عظیمست حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ
چرا انشنیدید این سخن را قُلْتُمْ میکفتید یعنی چون این سخن استماع کردید
چرا نکفتید چون ایوب مَا يَكُونُ لَنَا نمیسزد مارا ونمیرسد اَنْ نَتَكَلَّمَ
بِهٰذَا انکه سخن کوییم بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای از انکه در حرم
پیغمبر او قدح توان کرد هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترای بزرکست وبربافته
منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شمارا خدای اَنْ تَعُودُوا از انکه باز
نکردید لِمِثْلِهِ اَبَدًا بمثل این سخن هرکز یعنی مادامی که زنده باشید اِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اکر هستید کرویدکان چه ایمان مانع است درباره مسلمانان
خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ وبیان میکند وروشن میکرداند
خدای لَكُمُ الْاٰيَاتِ برای شما ایتها که دلالت دارند بر محاسن اداب
یا پند کیرید وان طریقه اداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست حَكِيمٌ حکم کننده است ببراءة ذمة او از عیب وعار تا کریبان
دامنش پاکست از لوث خطا و زمذمت عیب جوالوده از سر تا پا وچه
زیبا کفته است کرا رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برک
کل چکد پاکی اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی که انانکه دوست دارند اَنْ
تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ انکه فاش کردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشة
فِي الَّذِينَ اٰمَنُوا در شان انانکه ایمان اورده اند وخواهند که مردم
انرا در زبان کیرند لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانرا عذاب دردناک فِي
الدُّنْيَا بحد قذف در دنیا وبدنامی وَالْاٰخِرَةِ ودر ان سرای باداش
دهد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند از انچه خوض کرده اند در ان وَ
اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما انرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واکرنه فضل
خدای بودی ببردباری عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ برشما وبخشایش او ومهربانی
وپرورده کاری وَاَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ وانکه خدای مهربانست براءة ذمه را
ظاهر کرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جزا قاذفرا در کذارند واکرنه

الیم

هر اینه عقوبت کلی بشما فرو داندی یا ایها الذین امنوا ای کسانی که
گرویده اید لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس یعنی ابد
راهها او را بمعصیت یا وسوسهای او در قذف ومن یتبع خطوات
الشیطان وهر که بر پی او روی آورد وآثار او را متابعة کند فانه
یأمر پس بدرستی که میفرماید دیو او را بالفحشاء بکاری که زشت است
در عرف وعقل والمنکر وبعملی که ناپسنده است در حکم شرع
ولولا فضل الله واگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه
یا تعیین حدی که کفارة گناه است ورحمته وبخشایش او بتطهیر شما
ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد ابدا هیچ یکی تا آخر دهر از آلایش
این عیب جوئی وبدگوئی ولکن الله یزکی ولیکن خدای پاک سازد
بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع وخدای داناست
وشنوا بمقالات مردمان علیم دانا بنهانیها نیتهای ایشان گویند که
سوگند خورده بود که پسر خاله او که یکی از متکلمان بافک بود نفقه
نکند ومطلقا بدو نیکوئی ننماید حق سبحانه آیة فرستاد که ولا یأتل
وباید که سوگند نخورید اولوا الفضل خداوندان فضل در دین منکم
از شما والسعة وخداوندان دستگاه توانائی وفراخی در مال مراد ابوبکر
ست حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین سوگند نخورید ان یؤتوا
برانکه ندهند نفقه اولی القربی خویشاوندان را والمساکین ودرویشان
ومحتاجانرا والمهاجرین فی سبیل الله ومهاجران را در راه خدای و
مسطح هم خویش است وهم مسکین وهم مهاجر ولیعفوا وباید که عفو کنند
جریمه را که از ایشان صادر شده ولیصفحوا وروی بگردانند از انتقام
واغماض فرمایند الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم
آنکه بیامرزد خدای شما را پس شما از سر گناه دیگران درگذرید والله
غفور وخدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر
اصحاب جرایم وآثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیة استدلال

بر فضل امیر

بر فضل امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده اند ان الذین یرمون
المحصنات بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را الغافلات
بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات گرویدگان
بخدا ورسول مراد ازواج پیغمبرانند در وسیط گوید که خاصه عایشه
مرادست وگفته اند در شان مهاجرانست بعضی عام میدارند وبر
هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده شده اند
فی الدنیا والآخرة در دنیا وآخرت در دنیا از نام نیک ودر آخرت
از رحمت یعنی درین عالم ملعون ومردودند ودران سرای مقبوحند
ومربوط ولهم عذاب عظیم ومر ایشانراست عذاب بزرگ بجهت گناه
بزرگ وآن عذاب ایشان بود یوم تشهد علیهم روزی که گواهی دهد
بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان بد افک وبهتان یعنی بزبان
خود اعتراف کنند وایدیهم وگواهی دهد دستهای ایشان و
ارجلهم وپایهای ایشان بما کانوا یعملون بدانچه بودند که
کسب میکردند از جرایم وآثام یومئذ آنروز یوفیهم الله
تمام بدهد خدای تعالی ایشانرا دینهم الحق جزای که سزاست
بدیشان ویعلمون ومیدانند دران روز ان الله آنکه خدای
هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود وبیداینده الوهیة و
قدرت وتوانا بر عقاب وثواب الخبیثات سخنان ناشایسته
وناپاک للخبیثین مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد بدان
تکلم کردند والخبیثون للخبیثات وپلیدان نیز شایسته اند
مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است از خبیثه خباث
والطیبات وکلمات پاکیزه للطیبین مر مردان پاکراست یعنی از
ایشان سرایه کند والطیبون للطیبات وپاکیزگان نیز درخورند
سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان برون تراود که دروست
وگفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاکند ومردان ناپاک راغب

بدیشان وزنان پاک برای مردان پاکند ومردان پاک مایل بدیشان
ملخص سخن انکه در حرم محترم حضرت رسالت ص که پاکیزه ترین موجودات
است محرم پاکیزه چون عایشه سزد چه نسبت بسبب الفت و
صحبتست والیه الاشارة فی المثنوی ⁘ ذره کاندر همه ارض وسماست ⁘
جنس خود را همچو کاه وکهرباست ⁘ ناریان مر ناریان را جاذبند ⁘ نوریان
مر نوریانرا طالبند ⁘ اهل باطل باطلانرا میکشند ⁘ اهل حق مر اهل
حق را ناظرند ⁘ طیبات امد ز بهر طیبین ⁘ للخبیثات الخبیثات است
مبین ⁘ ذکر فضایل وخصایص عایشه مرتضه در رساله مرآة الصفا
بر سبیل تفصیل ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه ایات اختصار نمود اولئک
ان کروه یعنی حضرت پیغمبر ص وعایشه علیها ما علیها وصفوان مبرؤن
بیزار کردکان یعنی منزه ومبرا مما یقولون ازانچه میکویند درباب
انکه منصب رسالت ازان عالی ترست که ذیل عصمة زوجه طاهره
او بلوثی چنین شبهتی الوده کردد وصفوان مردی پاکیزه واولیاء
صحابه اورا نیز بدین تهمت متهم نتوان کرد لهم مغفرة مریشانراست
امرزشی از خدای ورزق کریم وروزی نیکو یعنی بی رنج و
بسیار وپایدار مراد نعیم بهشت است یا ایها الذین امنوا ای
کسانی که کرویده اید بخدا ورسول او لا تدخلوا در میایید سرزده
بیوتا بخانها غیر بیوتکم بجز خانهای خود که در وساکنید یعنی
بهیچ وجه بخانه دیکران در میایید حتی تستانسوا تا وقتی که
خبر کیرید ودستوری طلبید وتسلموا وسلام کنید علی اهلها
بر اهل خانه ودر روایة امده که بکویید السلام علیکم ادخلوها
تغلبی اورده که زن انصاریه بجناب نبوت ماب امده بموقف عرض
رسانید که در خانهای خود بصفتی میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس
مارا بدان حال بیند وناکاه از کسان ما بخانه در می اید ومارا نه
بر وجهی که شاید می بیند حق سبحانه ایه فرستاد وحکم شد که بخانه

کسان

کسان بی دستوری درمیایید ذلکم این استعلام واستیذان خیر
لکم بهترست مر شمارا ازانکه بی اجازه درایید وکفته اند کسی که بر عیال
خود درمی اید باید که کلمه یا اوازی یا تنحنحی کند تا اهل خانه بستر عورت
ودفع مکروهات اقدام نمایند واین حکم کردیم لعلکم تذکرون
تا شاید شما پند کیرید فان لم تجدوا پس اکر نیابید فیها در خانهای
غیر خود احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها پس در
میایید دران حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند
شمارا یعنی کسی پیدا شود وشمارا اجازه دهد چه دخول در خانه
خالی بی اذن کسی مخل وزرست وان قیل لکم ارجعوا واکر کویند
شمارا بعد ازانکه باز کردید فارجعوا پس باز کردید بی توقف والحاح
مکنید وبر در خانه منشینید که ان مضرتست صاحب خانه را هو ازکی
لکم ان باز کشتن پاکیزه وپسندیده ترست مر شمارا والله بما تعملون
وانچه خدای بشما میکنید از استجازه وابرام علیم داناست وبران
مکافات خواهد داد بعد از نزول این ایه ابو بکر بعرض رسانید
که یا رسول الله در راه شام وعراق اهل تجارترا اتفاق می افتد که
در کاروان سرا ورباط بساط استقامت بکسترانند وچون کسی دران
مقام مقیم نیست از کسی چکونه دستوری طلبد این ایه فرود امد که
لیس علیکم نیست بر شما جناح کناهی ان تدخلوا ازانکه درایید
بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانهایی که کسی دران اقامت
نمیکنند بلکه می ایند ومیروند چون کاروان سرا ورباط فیها دران
خانهایی غیر مسکونه متاع برخورداری ونفع است لکم مر شمارا که
از سرما وکرما بدان پناه میکیرید ورخوت وانعام شما دران محفوظ
میماند والله یعلم وخدای میداند ما تبدون انچه اشکارا میکنید
از استیذان وما تکتمون وانچه میپوشید از نیت دخول در خانها
بفساد قل بکوای محمد للمؤمنین یغضوا مر مردان کرویده را که فرا کیرید و

بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب
فتنه است در ذخیرة الملوك آورده که تیزروترین پیکی شیطان از در
وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند
تا چیزی بایشان نمیرسد به استدراك آن مشغول نمیتوانند شد
اما دیده خاسه ایست که از دور و نزدیك ابتلا و اثام را صید میکند
* این همه آفه که بتن میرسد * از نظر تو به شکن میرسد * دیده فرو پوش
چو دُر در صدف * تا نشوی تیر بلا را هدف * در نفحات الانس از شبلی
قدس سره نقل میکند که بکو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ
دل را از ماسوی الله وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ونگاه دارند فرجهای
خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از ستر تارکبه ذَلِكَ
آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَى پاکیزه ترست و سودمندتر
لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای
داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و اثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ وبکو مر زنان گرویده
را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای
خود را و ننکرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ونگاه دارند
فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر مسازند زِينَتَهُنَّ آرایش
خود را از پیرایها و جامها و رنکها و جزان إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مکر انچه
ظاهر شود از زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف
ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و کفته اند مراد از زینت
موضع انست وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو کذارند بِخُمُرِهِنَّ بمقنعهای خود
عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر کریبانهای خویش یعنی کردن خود را بمقنعه بپوشند
تا موی و بناکوش و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و اشکارا
نکنند مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع
تاج و دستوانه و خلخال و کردن بندست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مکر برای

زينتهن

شوهران

شوهران خود که تزیین از برای ایشانست أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش
و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران که ایشان
نیز حکم پدر دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش یا پسر پسر هرچند باشد
درین داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران چه ایشان در حکم
پسرانند مر زنرا أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران
برادر خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران واین
جماعة اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و از محارم رضاع نیز همین حکم
ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند
در انوار فرموده که احوط انست که موضع زینت بعم و خال ننمایند شاید
که ایشان نزدیك پسران تعریف کنند و موجب فتنه کردد أَوْ نِسَائِهِنَّ
یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت ننمایند و در تبیان آورده
که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و ثنیه حکم مردان بیکانه دارند و مسلمرا
اظهار زینت برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام
و کفر رسم آشنائی بر انداخته وعفایف را نیز از مطاقات فواسق اجتناب
باید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز باید کرد
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا انچه مالك شده است ان را دستهای ایشان
یعنی پرهیز نکنند زنان از انانکه ملك یمین باشند از کنیزکان خواه مؤمنه
و خواه کافره یا انچه ایشان در نساء داخلند ایجاذ کرد تا معلوم شود
که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و کویند مراد همه مؤمنانند
از اما و عبید و قول انست که غلام اکر عفیف باشد نظر او بزن شاید و
الا فلا و در احقاف آورده که ابن المسیب فرموده است که مغرور نکرداند
شما را الفاظ و ما ملکت ایمانهن ان در باب اماست نه عبید و عبد زن حکم
مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر وی بموی مولات و نه بعضی از مواضع
زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا پی رونده غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوندان
حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی انها که بطلب خوردنی بخانها

میشوند وبزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشانرا
چون پیر سالخورده یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری ندارند وهمیشه
ایشان جز مقصود بر طعام غرضی نیست واکثر ائمهٔ حنفی بر انند که خصی
ومجبوب وعنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا ارزوی
مباشرت هست غایتش انکه توانائی بدان نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان
انانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی
بالغ نانشده وبحد شهوت نرسیده وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ ونزنند زنان
پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود
مَا يُخْفِينَ انچه پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخال است
یعنی باید که اواز خلخال خود را بمردم نرسانند که موجب میل مردم بدیشان
نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ وباز کردید بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
ای کرویدکان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید بتوبه همه
را بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطره وجریمه خالی نیستند قشیری قدس
سره فرموده که محتاج تر بتوبه انکس است که خود را محتاج توبه نداند
در کشف الاسرار اورده که همه را از مطیع وعاصی بتوبه فرمود تا عاصی
خجل زده نشود واکر فرمودی که ای کناه کاران شما توبه کنید موجب رسوائی
ایشان شدی چون در دنیا ایشانرا رسوا نمیخواهد امید هست که در اخرت
نیز رسوا نکرداند ؛ چو رسوا نکردی بچندین جفا ؛ درین عالم پیش شاه وکدا ؛
دران عالم نیز بر خاص وعام ؛ بیامرز ورسوا مکن والسلام وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ
ودر نکاح در ارید بی زنان وبی شوهران مِنْكُمْ از شما یعنی مردی که
زنی ندارد کدخدا سازید وزنیرا که بی شوهر است بعقد کسی در ارید
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ ودیکر نکاح کنید نیکان وشایستکانرا از بندکان
خود وَإِمَائِكُمْ وکنیزکان خود را تخصیص صالحان جهة اهتمام است
بشان ایشان وانکه بسبب تزویج وتزوج در پردهٔ عیب نمانند إِنْ
يَكُونُوا اکر باشند ایامی وصلحا از عباد واما فُقَرَاءَ درویشان وتنکدستان

یُغْنِهِمُ

يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود وقناعت
یا باجتماع دو روزی بیکمنزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وخدای فراخ بخشایش
است وسعت معیشت او دهنده ودانا است استحقاق فقرا وبسط بساط
روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ وباید که باز ایستند از حرام وعفت
ورزند انانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر ونفقه حَتَّىٰ
يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانکر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ
از افزونی کرم خود وبیابند انچه بدان کدخدا توان شد وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ وانانکه طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از انکه
مالک است ایشانرا یمینهای شما یعنی از بندکان شما مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ
پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست ومکاتب ان باشد که خواجه
بندهٔ خود را کوید ترا مکاتب کردانیدم باین مقدار مال چون ان مال ادا کند ازاد
شود اورده اند که جویح غلام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید
که او را مکاتب سازد این ایه نازل شد حق سبحانه فرمود که اکر غلام یا
کنیزک شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اکر دانسته اید
فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی وصلاحیت وامانت یا قوت اکتساب وقدرت
بر ادای مال یا انکه بحم کتابت از مردم سوال نکند چه ان پس مکروه است که
بنده بکدائی مال کتابت باز دهد بنده از ان سلمان رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان
کفت مال داری کفت نی کفت قوت کسبی هست کفت نی کفت میخواهی که
از اوساخ مردم بخورانی من هرکز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ وبدهید
بندکان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ یعنی مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ از ان مالی
که بشما داده حویطب مر جویح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از
استماع این ایه بیست دینار بدو بخشید فعی ورح میکویند واتوهم
خطابست به اقوال وواجبست در مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن ربع
ربع مال مقرر میکند فعی بقولی تفویض برای خواجه میکند وبقول ائمه علیهم
السلام ایتا واجب نمیدانند ومیفرماید که خطاب واتوهم راجع بعامه

مسلمانان است که اعانت کنند مکاتبرا و زکوة بدو دهند تا بدل کتابت ادا
کند و کردن خود را از طوق بندکی خلق بیرون ارد و بدین سبب انجنرا
افك رقبه میکویند و از عقبه عقوبة بدان میتوان کذشت ﴿ بشنو از
من نکتۀ ای زنده دل ﴿ وز پس مرکم به نیکی یاد کن ﴿ کر بلطف ازاده رابنده
ساز ﴿ که باحسان بندۀ ازاد کن ﴿ اورده اند که عبد الله بن ابی شش
کنیزك جمیله داشت و ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه جیزی
میکرفت معاده و مسکه ازان با یکدیکر کفتند که اکر این کار که ما میکنیم
خیرست بسیار کرده ایم و اکر شرست وقت امد که ترك کنیم پس بجناب نبوت
ماب امده صورت حال بعرض رسانیدند ایه امد که وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ
و اکراه مکنید کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بزنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ
تَحَصُّنًا اکر ان زنان باز ایستادن و پرهیزکاری خواهند و اکر نه خواهند
ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و اکرا بهمه حال ممنوع است پس
حق سبحانه میکوید شما اکراه مکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا کیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مال زندکانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان دربیان
اورده که زنی بود که صد شتر برای فرزند که مزنی بها داشتی بدادی
وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکانرا بزنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجکان مر ایشانرا
غَفُورٌ رَحِيمٌ امرزندۀ کناهان ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه را ان
وزر و وبال نیست مکر در کردن اکراه کنندکان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق
فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ ایتهای روشن
و توضیح یافته حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندۀ حلال و حرام
و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثل مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال
انانکه کذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصۀ عجیب مانند قصۀ
ایشان و ان قصۀ عایشه است که مانند دارد بقصۀ مریم در وقوع تهمت
و قصۀ یوسف درباره ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پند درین ایتها

لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاعست بمواعظ و
نصایح اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای نور اسمانها و زمینهاست
نور نامیست از نامهای حق سبحانه امام زاهدی فرموده که خدایرا نور
توان کفت ولی بپارسی روشن نتوان کفت چه روشن ضد تاریکست
و خدای افریدکار این هردو ضدست و بباید دانست که نور متعارف
کیفیت است که باصره انرا دریابد و بواسطۀ ان ثانیا مبصراترا ادراک
کند چون کیفیتی که فایض کردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که
محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و
چون خود را بدین نام خواند از تقریر ان چاره نباشد و ازینست که صاحب
کشاف میفرماید که دو نور السموات و الارض اوست خداوند نور اسمان
و زمین یا نورهای انهرچه ازان اجزای عالم هستی در مناظر بلند و
مغاو پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عظمة اوست ﴿ در ظلمت عدم
همه بودیم بیخبر ﴿ نور وجود بر شهود از تو یافتیم ﴿ یا بخوان مصدررا
بمعنی فاعل باید کرفت چون عدل پس مضمون این کلام این بود که منور
السماء و الارض روشن کنندۀ سماست بملائکه مقربین و نور دهندۀ
زمین بانبیاء مرسلین یا روشنی بخش دلهاء ساکنان ارض و سما بانوار معرفت
و توحید در تیسیر اورده که ارایندۀ اسمان و زمینست و انکه یعقوب
جرخی قدس سره در اسماء الله معنی بر بنوجه اورده که جهان ارائی و دلکشا
مؤید این قولست انکه لنفی در بیان ارایش ارض میکوید بیار است سما را بصوامع
قدس که اماکن طاعات ملائکه کرامست و زمین را بمساجد انس که
موضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارکان و زمین
را بانبیاء و علماء و مؤمنان یا اسمانرا بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان
و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین
را بکعبه مشهور و کفته اند مدبر السموات و الارض امور اهالی اسمان و
زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته تدبیر اوست مدبر امور را که برای

او کار کنند وبتدبیر او مهم سازند نور القوم ونور البلد، کویند کما قال
الشاعر نور القلب وبرین تقدیر اوست که کار آسمانیان وزمینیان
میسازد ومجموع ابعطیه کل حزب بالدیهم فرحون مینوازد ع از نهانخانهٔ
احسان تو هر جا همه کس ع کل حزب فرحون زهی لطف عمیم ع در بیان اورده
که مدبر السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت وبدایع حکمت
در دوایر سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود
قدرت وعلم وحکمت ففی کل شئ له اية دليل على انه واحد وجود جملهٔ
اشیاء دلیل قدرت اوست از ابن عباس رضع منقولست که هادی اهل
السموات والارض رهنمای اهل آسمان وزمین است که بهدایت او بهشتی
خود راه برند وبارشاد او مصالح دین ودنیی بشناسند در لطایف هیضمی
از ابو سهل ابناری روح روحه نقل میکند که سرور اهل السموات
والارض تاریکی موجب ملال غم وظلمت وسبب حزن ووحشت است
وچون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح وبهجت ونشاط
ومسرت او بیفزاید بیفزاید بنجا بنزا ثار انوار تجلیات جمال الهی بیفزاید
سبب سرور وابتهاج نامتناهی است ع چون تو پنهان شوی از من همه تاریکی وکفر ع
چون تو پیدا شوی ای نور بر من همه نور ع بعضی علما کویند روشن کردانند
چیزهارا تا باصره ادراک کند وبدان راه یابد پس حق سبحانه بیان کرده آنچه
از برای ما اینجه در معاش ومعاد بکار اید وما بدان باو راه برده ایم
پس اورا نور توان کفت صاحب احقاف اورده که در زمان ظلمت
هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد علوی را از سفلی تمیز نکند وقبیح از
صبح باز نداند وچون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام
ارند ووجودات وکیفیات ظاهر کردد واز جواهر متمیز شود مدرکی انسانی
داند که استفاده این دانش وتمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر
باشد چه داند که عالم از نور مملوست واز مخفی بدلالات ظاهر وباطن
بالذات سزاوار آن باشد که او را نور کویند ونزد محقق حقیقی هستی
حق است

حق است که همهٔ موجودات بدو ظاهرند واو از همه مخفی وحضرت ولایت
رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول
هستی مدرک شود اکرچه از ادراک این ادراک غافل باشی واز غایت
ظهور مخفی نماید چنانکه ادراک الوان واشکال وواسطه ضیا نماید که محیط
است بانها وشرطست در رؤیت وبا وجود این بیننده در ادراک
انها از ادراک غافل میشود وبغیبت ضیا معلوم میکردد که ورای
انها امر دیکر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط
است بضیا والوان واشکال وجمیع موجودات ذهنیه وخارجیه نیز
همه است وادراک شئ بی ادراک او محالست اکرچه از ادراک او غافل
باشی وان غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست که اکر این نیز چو ضیا غایب
شدی ظاهر کشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیکر که نور وجود
حق است سبحانه نیز مدرک بوده ع هستی که بذات خود هویداست چه نور ع
ذرات مکونات از وی یافت ظهور ع هرچیز که از فروغ او افتد دور ع
در ظلمت نیستی بماند مستور ع در رسالهٔ حق الیقین اورده که هستی حق
تعالی پیداتر از هستیهاست زیرا که بخود پیداست وپیدائی سایر هستیها
بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا پیش هستی او عدم محضند
وپیدا ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک وهم از جانب مدرک
وهرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود واکرچه از ادراک غافل
باشی واز شدت ظهور مخفی ماند ع همه عالم بنور اوست پیدا ع کجا او
کردد از عالم هویدا ع زهی نادان که او خورشید تابان ع بنور شمع جوید
در بیابان ع مثل نوره صفت نوری که بدو منسوبست کمشكوة فيها درو
چون مانند روزنه ایست در دیواری که نهایهٔ او بخارج راه ندارد
چون طاق مصباح دران طاق چراغها افروخته بنک روشن وکویند
مشکوة انبوبه است از اهن که در وسط قندیل باشد وبرین قول مصباح
فتیله انبوبه است المصباح ان چراغ افروخته في زجاجة در قندیلی از

آبگینه الزُّجاجَةُ آن آبگینه از غایة صفا و لطافت کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ
کویا ستاره ایست دُرِّیٌّ درخشنده چون زهره و مشتری وان آبگینه
یعنی ان چراغی که در وست یُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِن
شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ از روغن درخت با برکة بسیار نفع زَیْتُونَةٍ که ان
زیتون است در زمین مقدسه و هفتاد پیغمبر بر و دعای برکة خوانده
اند انا بجمله ابرهیم علی نبینا و ع لَا شَرْقِیَّةٍ نه در جانب شرقست از معموره
چون کنار و دیار چین و ختا وَلَا غَرْبِیَّةٍ و نه در طرف غرب از ان
چون طنجه و طرسوس و ولایة قیروان بلکه مبت ان اراضی جبال از
ولایة شام است نه پیوسته در افتابست تا محترق کردد و نه مدام در
سایه تا میوه او خام باشد بلکه هم از افتاب بهره مندست و هم از حمایة
وقایة سایه محفوظ حسن بصری فرموده که اصل این شجره از بهشتست
بدنیا اورده اند پس اشجار این عالم هست که صفت شرقی و غربی بدو
اطلاق نوان کرد یَکَادُ زَیْتُهَا نزدیکست که روغن ان درخت
یُضِیءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ اگرچه نرسیده
باشد بوی آتش یعنی درخشندگی و براقی بمنزله ایست که بی آتش
روشنی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفات
زیت یار شد با نور چراغ و رجاجة طاقت افزوده در مشکوة که ضابط
اشعه و جامع انوارست یَهْدِی اللّٰهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفة
خود مَنْ یَشَاءُ هرکرا میخواهد وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و مینهد خدای
مثلها را یعنی معقولاترا در صور محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای
مردم تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا کردد وَاللّٰهُ
بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق
جلیات و خفیات عَلِیمٌ داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیارست
علامة العلما فخر الدین رازی در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور
ایمانست که حق سبحانه تشبیه کرد سینهٔ مومن را بمشکوة و دل او در سینه

بقندیل و ایمانرا بچراغی افروخته در قندیل و قندیلرا بکوکبی درخشنده
وکلمه اخلاص بشجرهٔ مبارکه از تاب افتاب خوف و ظلال زوال رجاهٔ
دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی انکه بزبان مومن کذرد عالم منور
کند چون اقرار بان بزبان جاری شد و تصدیق دل بان بازکشت
نور از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات اوست روح الله روحه
که نور ایمانرا بچراغ تشبیه کرد بجهة انکه در هر خانه که چراغ بود دزد
پیرامن ان نکردد و همچنین در هر دلی که ایمان باشد شیطان را بدان
راه نبود با انکه بچراغ داخل روشن شود و از روزنها پرتو بخارج افتد خارج
و انرا نیز روشن سازد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن کرداند
و از انجا شعاع معرفة بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا
و جوارح بدید آید سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ سیما هرکس از دل او میدهد
خبر و تشبیه میکند دل مومن را بابکینه تا انرا بسنک ظلم و جفا
بشکنند که ابکینه شکسته هرچار سد ببرد زخمی که بر دل شکسته زنند
مرهم نپذیرد چون ابکینه این دل مجروح نازکست هرچند بیشتر شکنی
تیزتر شود و کفته اند نور نور نور معرفة الهیست یعنی چراغ معرفة در
زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکة زیت
تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمد که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکی است
و مکه سره عالمست و از فرا کرفتن عارف ان اسرار تلقین و تعلیم سید
ابرار نور علی نور معلوم توان کرد قولی انست که قلب مومن زجاجه
و زبان او مشکوة و قران مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوقست و نه
مختلف نزدیکست که هنوز قران ناخوانده دلایل و حجج او بر ممکنات
واضح کردد پس چون بدان قراءة کنند نور علی نور باشد در روح الارواح
اورده که ان نور محمد و مشکوة ادم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابرهیم
که نه بیهودیه ماننده است چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیه
چه نصاری روی بشرق اورده اند و مصباح حضرت رسالت است

شجرهٔ شجرهٔ نبوت که نه کذبست ونه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح ان
حضرتست ص وزجاجه دل صافی مصفا او ومصباح علم کامل او وشجرهٔ خلق
شامل او که نه درجانب غلو وافراطست ونه در تصرف تقصیر وتفریط بلکه
بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده وصراط سوی عبارت
ازانست ودر عین المعانی فرموده که نور محمد با نور خلت خلیل نور علی
نور رسته بدن نور وسرت نوریست مشهوره از ینجا فهم کن نور علی
نوره برانی نکات متعلقه بایة النور در جواهر التفسیر اورده ببسطی لایق
فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ تسبیح کویند خدایرا در خانهائی که دستوری داد
خدای وامر کرد أَنْ تُرْفَعَ انکه برداشته شود قدر او وبتعظیم یعنی اورا
رفیع قدر وبزرگ مرتبه دانند یا بردارند دران او زها برداشته شود
بحق سبحانه حاجتها دران بیوت وَيُذْكَرَ ویاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ
دران خانها نام او ومراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن
وارفع مساکنست که دران بذکر ونماز اشتغال باید نمود واز سخن
دنیی وکلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء یا بیوت مدینه
یا حجرات طاهره وبعضی رفعرا حمل کنند بر ساختن وافراشتن بیت چنانچه
واذ یرفع ابرهیم القواعد وکویند بیوت عبارت از چهار خانه است
که بامر الهی متصدی عمارت ان پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظمه بسعی خلیل
ومدد اسمعیل تمام شده وبیت المقدس که رفع قواعد ان در ایام خلافت
داود بوده واتمام ان بدست سلیمان اتفاق افتاده ومسجد مدینه
ومسجد قبا که هردو باشارت مصطفی بوده يُسَبِّحُ تسبیح کفته شد
لَهُ مر خدایرا فِيهَا دران بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بامداد وشبانگاه
رِجَالٌ مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود
لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد وباز نمیدارد ایشانرا تِجَارَةٌ بازرکانی
یعنی خریدن وفروختن متاعی کرا ان توقع باشد وَلَا بَيْعٌ ونه فروختن
انها یعنی داد وستد وخرید وفروخت ایشانرا مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ

وائمه علیهم السلم برانند که مراد از
مشکوة محمدست ص ومصباح فاطمه ع و
زجاجه علی ع وکواکب ائمه معصومین ع
وشجرهٔ مبارکه علم ایشانست شرقیه
وغربیه یهود ونصاری مفتی تاویل
این ایات شرقیه دلالت تمام دارد
بر نامه که علی ابن ابی طالب ع بمعاویه
ملعون نوشته مسطور است منا
المشکوة والزیتونة ومنکم الشجرة
الملعونة

ازیاد خدای

ازیاد خدای وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ واز بپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكٰوةِ واز
دادن زکوة محققان برانند که چون بیع وشری که اعظم اشتغال دنیوی
است ایشانرا از ذکر مانع نبود بانی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف
الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است وباطن ایشان در شهود اسما
وصفات حق وبحقیقت این روش خواجکان ما وراء النهر است اورده
اند که ملک که والهراة بوده از حضرت قطب الاقطاب بهاء الحق والدین نقشبند
پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر وخلوت وسماع میباشد فرمود که نمی باشد
پس کفت بناء طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر
با خلق وبباطن با حق ه از درون شو اشنا وز برون بیگانه وش ه ه ه
اینچنین زیبا روش کم او فتد اندر جهان ه انچه حق سبحانه میفرماید
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اشارت بدین مقام است وحضرت
حقایق پناهی در بیان این طریقه فرموده اند ه سر رشتهٔ عمر ای برادر بکف ار ه
وین عمر کرامی بخسارت مکذار ه دایم همه جا با همه کس در همه کار ه میدار
نهفته چشم ودل جانب یار ه يَخَافُونَ میترسند هر دمان با وجود چنین
توجه واستغراق يَوْمًا تَتَقَلَّبُ از روزی که بکردد فِيهِ الْقُلُوبُ دران
روز دلها یعنی از هول متحیر کردد وصف ارامش باضطراب متغیر شود وَ
الْأَبْصَارُ وبکردد دیدها واز هر طرف میکردد تا به بیند که نامهٔ او از کجا
بدو میاید لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ متعلق است بیخافون یعنی میترسند تا جزا
دهد خدای ایشانرا بسبب ان ترس أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین جزائی انچه
کرده یعنی بهشت وَيَزِيدَهُمْ وزیاده کند در پاداش ایشان مِنْ فَضْلِهِ
از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشانرا عطاها کرامت فرماید که هرگز
در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَاللّٰهُ يَرْزُقُ وخدای روزی میدهد
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بحساب یعنی بران روزی حساب نکند
یا زیاده از ان دهد که بحیز شمار در اید وَالَّذِينَ كَفَرُوا وانانکه بپوشیدند
حق را ونکرویدند بدان أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که در صورت نیکو

نماید چون صلهٔ رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند
سرابست بقیعة بزمین از سراب انست که شعاع افتاب در نیمروز محوّج
بر زمین مستوی افتد لمعان او رخشنده در نظر اید چون اب مواج
یحسبه الظمان ماء بندارد او را تشنه اب صافی روی بوی آورده
حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که دران توهم اب کرده لم یجده
شیئا نیابد ان ظموی منصور خود را چیزی ووجد الله عنده و یابد
خدایرا نزدیک کردار خویش یا خدایرا حساب کنندهٔ خویش یابد فوفیه
پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب
اقتضا کرده باشد والله سریع الحساب و خدای زود حسابست حساب
یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر از ابسراب و ایشان
بتشنه جگری سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده تشنگی
زیاده میشود کافر از امید بپاداش اعمال خود چون نیابد حسرت افزون
میگردد او کظلمات یا کردارهای ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم
فی بحر لجی در دریای عمیق که دمبدم یغشیه موج میپوشد ان دریا را
موجی من فوقه موج از بالای ان موج موجی دیگر من فوقه سحاب
از زبر موج ثانی ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست
بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت
موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر را اذا اخرج چون بیرون ارد
کسی یده دست خود را که اقرب اعضای موجبه است لم یکد یریها
نزدیک نیست که به بیند ومن لم یجعل الله و هر کرا نداد خدای
و مقرر و مقدر نکرد که نورا مر و را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له
من نور پس نیست مر و را هیچ نوری این تمثیل دیگرست مر عملهای کفار را
ظلمات میته اوست و بحر لجی دل او و موج انچه دل او را میپوشد ان
جهل و شرک و سحاب خذلان برا[illegible] بهر کردار و گفتار ظلمتست و مخرج و
مدخلش ظلمت و رجوع او بظلمت پس عکس او مومن که او را اعلی نورست و این را

ظلمات

ظلمات بعضها فوق بعض مومنان از تیرگی دور بند لاجرم نور علی نور آمدند
کافر تاریک دل را ظلمات اندر ظلمت الم تر ایا ندیدی و ندانستی ان الله انکه
خدای یسبح له تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت
حال من فی السموات والارض هرکه در اسمانها و زمینهاست والطیر
صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند
در هوا صف کشیده تخصیص طیر به انست که در میان زمین و اسمان است
یا دلایل صنع در و ظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند
اعطای قوت میل محیط داد و قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت
صف کشیدن با انکه در جناح صفت قبض نیز هست قاطع بر کمال قدرت
صانع کل هر یک از اهل اسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی
که دانسته است صلاته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یا
دعای خدایرا یا خدای داند نماز و نیاز همه را والله علیم [illegible] خدای دانا
بما یفعلون بانچه همه میکنند از طاعات و عبادات ولله ملک السموات
والارض و مر خدایراست پادشاهی اسمانها و زمینها چه خالق و فاطر انها اوست
والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله ایا نمی بینی
انکه خدای یزجی سحابا میراند ابر را و برمی انگیزاند قطعه قطعه ثم یولف
بینه پس تالیف میکند درمیان ان یعنی انضمام میدهد انرا با بعضی ثم یجعله
رکاما پس میگرداند انرا درهم فتری الودق پس می بینی باران را یخرج
من خلاله بیرون می اید از میان ان وینزل من السماء و فرو میفرستد
از ابر من جبال فیها از کوهها که درو ست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مثال
کوهها اند در عظمة من برد از تگرگی که کاینست دران مفعول محذوفست
تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگرا و گفته اند اینجا سما
اسمانست نه ابر و در اسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست
از سنگ و حق تعالی از ان تگرگ نازل کرداند فیصیب به پس میرساند
ان تگرگ من یشاء بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد ویصرفه و باز میدارد

ابر اعمن یشاء از میوه و محصول هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست
که روشنی برق ان ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی
و این قویتر دلیلی بر کمال قدرتست که اتش از میان ابر ابدار بیرون می اورد
یقلب الله میکرداند خدای اللیل و النهار شب و روز را برفتن و امدن
از پی یکدیکر یا متغیر میسازد احوال ایشانرا بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
ان فی ذلک لعبرة بدرستی که در انچه مذکور شد هر اینه دلالتی و
اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بصیرترا والله خلق و خدای بیافرید
کل دابة هر جنبنده را که در زمین است من ماء از ابی که جزو ماده اوست
یا از اب مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از
نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه جوهری افرید
و نظر هیبت بر و افکند بکداخت و اب کشت تغلیب فرمود به اتش و از ان
جن افرید پس بر خیر اتغلیب کرد بباد و از ان ملایکه افرید پس تغلیب
نمود مقداری را بخاک و از ان ادمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل همه
ابست فمنهم پس از ین جنبندکان من یمشی هست انچه میرود علی
بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام و منهم من یمشی و از ایشان
هست که مشی میکند علی رجلین بر دو پای خود و منهم من یمشی و از
ایشان هست میرود علی اربع بر چهار پای چون وحش و سبع تقدیم
کرد انرا که در قدرت ابلغ است و ان ماشی باشد بی الة مشی پس انکه بدو
پای رود پس انکه چهار قایمه دارد و از حیوانات انکه زیاده از چهار پای
دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیشتر نیست یخلق الله می افریند خدای
ما یشاء هر چه میخواهد در انچه ذکر کرده و از انچه یاد نفرمود باختلاف
صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر
صاحب حدیقه فرموده اوست قادر بر هر چه خواهد خواست هر چیز خواهد
کند که حکم او راست ٭ نقشبند برون ظلها اوست ٭ نقشبند اندرون
دلها اوست ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء به افریدن همه

چیزها قدیر تواناست بر هر چه خواهد بیافرید لقد انزلنا بخدای که فرو
فرستادیم ایات مبینات ایتهای روشن کرده و هویدا والله یهدی و
خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر الی صراط مستقیم براه
راست و درست که طریق بهشتست اورده اند که میان بشر منافق و
یهودی خصومتی افتاد یهودی کفت بیا تا بمحاکمه بمجلس محمد رویم منافق
میکفت محاکمه بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه ایة فرستاد که و یقولون
و میکویند منافقان که امنا بالله کرویده ایم بخدا و بالرسول و برسول وی
و اطعنا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی پس بر میکردند
فریق منهم کروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم من بعد
ذلک از پس اقرار او بایمان و اطاعة وما اولئک و نیستند ان کروه
بالمؤمنین کرویدکان مخلص یا ثابت بایمان و کویند میان مرتضی علی ع و
مغیره بن وایل مخاصمه بود در اب و زمینی چنانچه مرتضی علی ع خواست
که او را پیش پیغمبر برد مغیره نشد و کفت او برای تو حکم که تو عم زاده اوئی
خواهد کرد ع
حق سبحانه ایه فرستاد که اقرار و فرمان برداری بایمان میکنند و از حکم خدای
و رسول سر میپیچند و روی میتابند و اذا دعوا و چون خوانده شوند الی
الله بکتاب خدای و رسوله و بحکم رسول لیحکم تا حکم کند پیغمبر
براستی بینهم میان ایشان اذا فریق انکاه کروهی منهم از ایشان
که بشر است یا مغیره معرضون اعراض کنندکان اند از محاکمه علیه نبویه و
ان یکن و اکر باشد لهم الحق مر ایشانرا حکم یعنی برای ایشان
بود یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان برندکان و انقیاد
کنندکان یعنی اکر دانند برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده
اند و اکر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند افی
قلوبهم ایا در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی کفر و میل بظلم ام
ارتابوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر و از و تهمتی مشاهده کرده اند
که باو اعتماد در راستی نمانده ام یخافون یا میترسند ان یحیف الله اکر

حیف کند خدای در نزول حکم وجور فرماید عَلَیْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ
ومیل کند رسول او در حکومت بَلْ بچنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا
ورسول او حیف کند بلکه اُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ آن گروه ایشانند ستمکاران
برخصوم یا بر نفسهای خود یا با متناع از حکم خدا ورسول اِنَّما كانَ جز
نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ گفتار گرویدگان اِذا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ
چون خوانده شوند بکتاب خدای وَرَسُولِهِ وبسوی پیغمبر او لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ
تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات اَنْ یَقُولُوا آنکه گویند سَمِعْنا
شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنا وفرمان بردیم امر ترا بهرچه حکم کنی در میان ما
وَاُولٰئِكَ وگروهی که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
از درکات سخط ربانی ورسیدن بدرجات رضای سبحانی وَمَنْ یُطِعِ
اللّٰهَ وهرکه فرمان برد خدایرا در فرایض وَرَسُولَهُ وفرستاده اورا در
سنن یا بهرچه فرماید وَیَخْشَ اللّٰهَ وبترسد از عقاب خدای بر گناهان
گذشته وَیَتَّقْهِ وبپرهیزد از خشم او وقصد معصیت نکند در زمان
آینده فَاُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفائِزُونَ ایشانند فوز یافتگان
بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک آیتی طلب کرد که عمل بدان کافی
باشد واحتیاج بآیات دیگر نشود علماء زمان بدین آیه اتفاق کرده اند
چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان برداری وخشیت وتقوی متصور
نیست ؎ اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ؎ وینک عمل ار رضای مولا طلبی
وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ وسوگند خوردند منافقان بخدای جَهْدَ اَیْمانِهِمْ
سخت‌ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی
شبهه لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ پس اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار
واموال خود لَیَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند ولحظه توقف ننمایند قُلْ
لا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید وسوگند بدروغ مخورید طاعَةٌ مطلوب
از شما فرمان برداریست مَعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص وصدق
نیت نه بسوگند دروغ وطاعت نفاقی اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای

داناست

داناست بِما تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از نفاق وجز آن قُلْ اَطِیعُوا
اللّٰهَ بگو فرمان برید خدایرا بطوع ورغبت وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ واطاعت
کنید رسول را بصفای طویت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای مردمان
فَاِنَّما عَلَیْهِ جز این نیست که بر پیغمبر ما حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از
تبلیغ احکام وَعَلَیْكُمْ وبر شماست ما حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده
شده اید از انقیاد وامتثال وَاِنْ تُطِیعُوهُ واگر فرمان برید رسول را
در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَما عَلَی الرَّسُولِ ونیست بر فرستاده
اِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ مگر رسانیدن آشکارا ودعوت واضح پیغمبر و آنچه
بر او بوده بجای آورده وآنچه کار وبار شماست مانده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ
آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا
الصّالِحاتِ وبکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقراء صحابه
مهاجرین اند که بعد از هجرة در منازل انصار جای گرفتند با اکثر قبایل
عرب که در مکه ویثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نمودند و
شب وروز پیغامهای تهدید آمیز وسخنان فتنه انگیز میفرستادند
مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود میداشتند وروزگار بهول
وهراس بگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی با ما در آید
که خود را ایمن ومطمئن بینیم وبفراغت بر بساط سلامت وعافیت نشینیم
این آیه نازل گشت وحق سبحانه وعده داد وسوگند خورد که لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فِی الْاَرْضِ در زمین کفار از عرب وعجم
کما قال كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ همچنانکه خلیفه گردانیده شدند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که در زمین مصر وشام
بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک
خود میکنند و اندک فرصتی را بوعده مؤمنان وفا نموده جزائر عرب
وبلاد هند ودیار شام بدیشان ارزانی داشت وامید جمیع اطراف
مشارق ومغارب بحکم لیظهر الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان سده نبوی

و متابعان احکام مصطفوی ص درآمد شاه باز همتش چون بر کشاید
بال قدر از ثریا تا ثرى در زیر پر خواهد کرفت این آیه دلیل اعجاز
قرانست و حجة صحة نبوت و برهان خلافة و دیگر فرمود وَلَیُمَکِّنَنَّ
لَهُمْ دِینَهُمُ و هر آینه تا متمکن سازد برای ایشان دین ایشانرا الَّذِی
ارْتَضَی لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد
انست که انرا بر همه ادیان غالب کرداند وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد
ایشانرا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی
از ایشان یَعْبُدُونَنِی تا بپرستند مرا در زمان خلافة وَلَا یُشْرِکُونَ
بِی شَیْئًا شریک نسازند با من چیزیرا یعنی اختیار و جاه ایشانرا از
عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ کَفَرَ و هر که کفران ورزد این
نعمت بَعْدَ ذَلِکَ بعد از اندا ست شدن وعده فَأُولَئِکَ پس آن کروه کافر
نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند ثعلبی آورده که تعلم اول
جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ و بپای
دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّکَوٰةَ و بدهید زکوة واجب را وَ
أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهرچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که شما رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِینَ کَفَرُوا
انانکه نکرویدند مُعْجِزِینَ عاجز کنندکان باشند مر خدایرا از عذاب
کردن فِی الْأَرْضِ در زمین یا پیشی کیرندکان بوی یعنی نتوانند که بر حق
پیشی کیرند و عذاب اورا از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و باز کشت
ایشان دوزخست وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد باز کشتی است آتش دوزخ در
اسباب نزول امده که حضرت رسالت ص انصاریرا که مدلج بن عمر نام داشت
در نیمروز بطلب یکی از صحابه فرستاد مدلج بن احاوه درامد انکس
خفته بود و جامه از بعضی اعضا او دور شده بود بقولی بیدار بود و
با زوجه ملاعبه میکرد از امدن غلام کراهیتی داشت بزبان وی جاری
شد که چه بودی حق سبحانه نهی فرمودی که ابا و ابنا و حشم و خدم ما

درمثل

درمثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیامدندی تا بر سر امور مخصه
مطلع نشدندی بعد از آنکه بخدمت حضرت پیغمبر امد این آیه نازل شده بود که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان لِیَسْتَأْذِنْکُمُ باید که دستوری
طلبند از شما الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ آنانکه مالک شده دستهای شما ایشانرا
یعنی بندکان ذکور یا همه از ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا
الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که ببلوغ نرسیده اند مِنْکُمْ از قوم شما
یعنی بندکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای امدن بخانهای
شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبة در شبان روزی قَبْلِ صَلَوٰةِ الْفَجْرِ یکبار پیش
از نماز بامداد که آدمی بر میخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد
که لباس صحبت پوشد وَحِینَ تَضَعُونَ و یکبار هنکامی که می نهید ثِیَابَکُمْ
جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت نیمروزست
وَمِنْ بَعْدِ صَلَوٰةِ الْعِشَاءِ و بعد نماز خفتن که وقت تجردست از لباس
و در امدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ نکاه دارید این سه وقت
عورت که مر شما راست لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه
بر بندکان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ کناهی و بزه در ترک استیذان
بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت طَوَّافُونَ بندکان طواف کنندکانند یعنی
در ایندکانند عَلَیْکُمْ بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری
طلبند بَعْضُکُمْ در می آیند بعضی از شما عَلَی بَعْضٍ بر بعضی یعنی مالک بر
حوالی کَذَلِکَ مانند این روشن کردن یُبَیِّنُ اللَّهُ روشن میسازد
و بیان میکند خدای لَکُمُ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ الآیات
عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَکِیمٌ حکم کننده است برعایة مراسم
اداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن جبیر را
رحمه اه پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میکویند جواب داد
که بخدای منسوخ نیست اما مردم درین تهاون مینمودند وَإِذَا بَلَغَ
الْأَطْفَالُ پس چون برسند طفلان مِنْکُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی

محتلم شوند مراد انست که بالغ کردند واحتلام روشنتر دلیلی است
بر بلوغ فَلْیَسْتَأذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
کَمَا اسْتَأذَنَ الَّذِینَ همچنانکه دستوری میطلبیدند انانکه بالغ شدند
مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی حکم سایر مردمان دارند در استیذان کَذَلِکَ همچنانکه
بیان کرد این حکم را یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ تبیین میکرداند خدای برای
شما ایتهای خود را وَاللّٰهُ عَلِیمٌ وخدای داناست باحوال شما حَکِیمٌ حکم
کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعة تکرار این دو اسم در اخر دو ایه
متعاقب جهة مبالغه وتاکیدست وَالْقَوَاعِدُ ونشستکان در
خانها باز ماندکان مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ از زنان انانکه امید
ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهة
پیری وعجز فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ کناهی وباکی اَنْ
یَضَعْنَ ازانکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر وسر
انداز که بر بالای مقنعه میپوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ در حالتی
که ظاهر کنندکان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر
اظهار سر وکردن وکوش وموی وامثال ان نباشد وَاَنْ یَسْتَعْفِفْنَ
وانانکه طلب عفت کنند وبپوشند خود را خَیْرٌ لَهُنَّ بهترست ایشانرا
ودورازتهمت وَاللّٰهُ سَمِیعٌ وخدای شنواست مقالات ایشانرا با
مردان عَلِیمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان واحدی رحمه الله آورده
که تندرستان صحابه با مریض واعمی مواکله نکردندی با این جماعة
ان همسایکی ارباب صحبت محترز بودندی از بیم انکه مباد اطباع سلیمه
را از ایشان نفرت اید یا انکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلیدهای خانه وانبار بدست کسان خود دادندی تا بوقت حاجت ازان
تصرف نمایند وصحابه ازان پرهیز مینمودند بتوهم عدم رضا یا اکر کسی
ایشانرا با مائده که پدر ومادر یا اقارب قریبه وی تربیت کرده بودند
دعوت نمودندی اجابت نمیکردندی حق سبحانه ایه فرستاد که لَیْسَ عَلَی

الاعمی

الاعمی حَرَجٌ نیست بر نابینا حرجی یعنی بزه وتنکی وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ
ونه بر لنک وبالی وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار کناهی وَلَا
عَلَی اَنْفُسِکُمْ ونه بر نفسهای شما وزری اَنْ تَأکُلُوا انکه بخورید شما واهل
ابتلا مِنْ بُیُوتِکُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل وعیال شما درانند وخانهای
فرزندان نیز درین داخل است که انت ومالک لابیک وخبر صحیح انست که
با کتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست وکسب ولد او اَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ یا
خانهای پدران خود اَوْ بُیُوتِ اُمَّهَاتِکُمْ یا خانهای مادران خود اَوْ بُیُوتِ
اِخْوَانِکُمْ یا خوانهای برادران خود اَوْ بُیُوتِ اَخَوَاتِکُمْ یا خوانهای
خواهران خود اَوْ بُیُوتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران پدران خود
اَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ یا خانهای خواهران پدران خود اَوْ بُیُوتِ اَخْوَالِکُمْ
یا خانهای برادران مادران خود اَوْ بُیُوتِ خَالَاتِکُمْ یا خانهای خواهران
مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهایی که مالک شدید شما
خزاین انرا از نقود وامتعه واین خطاب با وکلا وخازنانست وکویند مراد
خانه بندکانست وخزانه خانه اولاد وعبید رضای صاحب بیت در
اکل طعام شرط نیست اَوْ صَدِیقِکُمْ یا خانهای دوستان خود را نیز رضای
دوست باید حقیقت انست که اکر دوست حقیقی بود انبساط ازین صورت
بیفزاید فتح موصلی بدر خانه دوستی امد او حاضر نبود کیسه او از جاریه
او طلبید ودو درم برداشت وباقی بکنیزک داد چون خواجه بخانه رسید
وصورت حال از جاریه بشنید بشکرانه ان انبساط کنیزک را بنواخت
وازاد کرد در نکارستان اورده که شبی کفتم جهان فرسوده را که
بود اسوده در کنج رباطی ز لذتها چه خوشتر در جهان کفت میان دوستداران انبساطی
در عوارف المعانی فرموده که چون کسی یار خود را کوید اعطنی من مالک او
در جواب کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان
ارد وان استفسار چند وچون بکذرد چه دوست جانی بهتر از مال فانی
ودرین باب کفته اند ای دوست برو بهرچه داری یاری بخر وبهیچ مفروش

وتله در من قایل یاران بجان مضایقه باهم نکنند اخر کسی بال جرائی
چرا کند بسیار جد وجهد بباید که تا کسی خودرا بادمی صفتی اشنا کند
شرطست بعید نتن یار اشنا کز بعدا و بعهد محبت وفا کند وبر قول اول که
سبب نزول ایه تنفر صحابه بود از مواکله اهل علل علی را یعنی نی باید کرد
یعنی در مواکله با هر یك از ینها حرجی نیست اورده اند که درویشان بنی
لیث بن عمر کنانه که تنها طعام خوردن حرام دانستندی واز صبح تا شام
طلب مهمان کردندی چون ثلث از شب کذشتی ومهمان نرسیدی انکاه چیزی
خوردندی یا درباره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان
طعام نخوردندی این ایه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما کناهی
أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام جَمِيعًا باهم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده
فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون درائید بُيُوتًا بخانهائی که مذکور شد یا بخانهای
خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام کویید
بر همدینان خود المؤمنين كنفس واحدة ودر خانهای خود بر اهالی خود
ودر مساجد نیز سلام کنید وکفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود کویید
السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وبهر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً
سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت ومشروع از نزدیك خدای مُبَارَكَةً
بسیار خیر وبا برکة طَيِّبَةً پاك که نفس مستمع بران خوش شود كَذَٰلِكَ
همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای اینهای حکمت خودرا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما تعقل کنید دران
وحق وصواب او را بیابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که کرویدکان
کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ انانند که کرویدند بخدا وَرَسُولِهِ ورسول او
از ضمیم دل وَإِذَا كَانُوا وچون باشند مَعَهُ با رسول وی ص عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ
بر امری وکاری جمع ارنده یعنی مهمی که بشرع ایشانرا مجتمع باید شد چون جهاد
واعیاد ومشاورات ونماز استسقا لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیك وی
حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند از وی وتشریف اذن

ارزانی

ارزانی فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی که انانکه دستوری
طلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ان کروه انانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ
میکروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا ورسول او وتصدیق مینمایند تعریض
جمع منافقانست که در غزوه تبوك بتخلف از جهاد دستوری میجستند
ودرباره ایشان نازل شد که إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخاطر از تو لِبَعْضِ
شَأْنِهِمْ برای اصلاح واتمام بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ
پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مر هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح
دارند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ وبا وجود اجازت طلب امرزش کن برای
ایشان از خدا چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی
از خللی نیست وکوئیا که بخروج از جماعت اثم اند پس برای ایشان
استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده تقصیرات
بندکانست رَحِيمٌ مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوا مدارید
ومدانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شمارا بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ
بَعْضِكُمْ بَعْضًا همچو خواندن بعضی از شما بعضیرا یعنی قیاس مکنید خواندن
رسولرا بر خواندن یکدیکر که اعراض توانید کرد ویا در جواب مسامحه توانید
نمود چه مبادرت بامر او واجب ولازم ومراجعت بغیر اذن او
حرام وناروا یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیکر مدانید
که ان دعا بیشك مستجاب شود ومقبول رب الارباب کردد یا ندا کردن
شما وخواندن مر رسولرا باید که چون سادات یکدیکر نباشد که بمجرد نام
خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله
چه حضرت عزت همه انبیا بندا علامة خطاب کرد وحبیب خودرا بنداء
کرامة یا ادم ست با پدر انبیا خطاب يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خطاب محمد است
اورده اند که چون انحضرت ص خطبه خواندی منافقان بر تنك امده یکدیکررا
پناه شدندی واز مسجد بیرون رفتندی ایه امد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ

خود ع

بتحقیق که میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون میروند
اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالتی که پناه جستند بیکدیگر
ویوشیدند هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون
مخالفت میکنند واعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم
از آنکه برسد بایشان فتنة آزمایشی از حق کمراهی یا محنتی در نفس
ومال وولد یا تسلط سلطان جایر یا مهر غفلت بر دل یا رو توبه چند
فرموده که سختی بادل ومتاثر ناشدن او از معرفة الهی او یصیبهم یا برسد
ایشانرا عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت الا ان لله بدرستی که
بدانید که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینها
است یعنی ملک او بیند و مالک همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند
ما انتم علیه آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و اخلاص
و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزیرا که کردانیده شوند
منافقان الیه بسوی جزاء او فینبئهم پس خبر می دهد ایشانرا
بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد وبدان مکافات کند والله بکل شیء
وخدای بهمه چیزها علیم داناست وهیچ چیز برو مخفی نماند انکس که بیافرید
پیدا ونهان چون نشناسد نهان وپیدای جهان

سورة الفرقان مکیة وهی سبع وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی ومفسران مر تبارک را گفته اند
و سه معنی اختیار فرموده اند اول آنکه برکة از وست واین اشارت بکار
سازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرکوار و برتر و بیان صفت
سرمدی ونشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دایم ثابتست واین
عبارت از دوام ذات اوست لم یزل ولا یزال الذی آنکه نزل الفرقان
فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق وباطل وحلال وحرام
علی عبده بر بنده خود یعنی محمد مصطفی لیکون تا باشد [illegible] للعالمین

مر عالمیان و آدمیان و پریانرا نذیرا بیم کننده است از عذاب الهی قرآن اهل
هر قرنیرا در هر زمانی ترساننده است از موجبات سخط ربانی الذی له آنکه
مرو راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی
منفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن ولم یتخذ ولدا
و فرا نگرفت خدای فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است ولم یکن له و نبود
مرو را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه کویند یعنی
او راست پادشاهی فرزندی که قایم او تواند بود یا شریکی که با او مقاومه
تواند کرد وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزرا از مواد مخصوصه
بهیئات مختلفه واشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیزرا
تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص وافعالی که از و
میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقت معلوم واتخذوا و فرا گرفتند
کافران من دونه بجز خدای آلهة لا یخلقون خدایان که نیافرینند شیئا
چیزیرا و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز محتاج خدایی را نشاید پس
بتانی که عبده ایشان میتراشند و بهر وجه تصور میکنند چگونه سزاء
پرستش باشند وهم یخلقون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت
ندارند ولا یملکون لانفسهم ضرا و مالک نیستند برای خود باز داشتن
ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی نه سود بخود میتوانند رسانید و
نه زیانی از خود باز میتوانند داشت وحال آنکه خدای ضار و نافع باید
ولا یملکون و نمیتوانند الهه باطله و قادر نیستند موتا ولا
حیوة بر میرانیدن کسی و نه بر زنده کردن کسی اولی یا بر ابقای
حیات او ولا نشورا و نه بعث وحشر او ثانیا وخدای محیی و ممیت
و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا
نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی
که خود بر بافته است اینرا واعانه و یاری داده اند و را علیه بر ساختن
آن [illegible] قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا

لانفسهم

فكهه رومي يعني ايشان اخبار سابقه برو ميخوانند واو بعبارت
عربي برما القا ميكند فَقَدْ جَاؤُا پس بدرستي كه امده اند اين قوم
ظُلْمًا وَزُورًا بستم ودروغ يعني ياري دهندكان وي وبدين
تقدير اين بقيه كلام كفار باشد واصح انست كه اين كلام حضرت
خداوندست ميفرمايد كه كفار درين كه ميكويند قران دروغ
است وبهم دوقومي بربافته ميشود امدند بشرك وستم وبهتان
وَقَالُوا وديكر كفته اند كلام وي أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهاى
پيشنيانست كه در كتابها نوشته اكْتَتَبَهَا مينويساند انرا چه
خود نميتواند نوشت فَهِيَ پس ان نوشتها تُمْلَى عَلَيْهِ املا كرده ميشود
برو بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد وشبانكاه يعني در دو طرف روز
انها را برو ميخوانند تا يا ميكيرد چه خود نميتواند خواند وچون
حفظ كرد و برما ميخواند وميكويد اين وحيست قُلْ بكو در جواب
سخن ايشان كه أَنْزَلَهُ الَّذِي فرستاده است قران را انكسي كه
يَعْلَمُ السِّرَّ ميداند پوشيده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در
اسمان و زمين بران دليل كه كلام مشتمل است بر اخبار از مغيبات
وعلم غيب خاصه حق تعالى است ديكر انكه همه فصحا از شما از اتيان
بمثل ان عاجزند وچنين كلامي جز از ملك علام نسزد إِنَّهُ بدرستي
كه او كَانَ غَفُورًا هست امرزنده كه پرده كرم بر جراحت وجرايم
بندكان ميپوشد رَحِيمًا مهربان كه در عقوبت عاصيان تعجيل نميكند
وَقَالُوا وكفتند صناديد قريش چون ابوجهل وعتبه وشيبه واميه
وعاص وامثال ايشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چه بوده است اين كس را كه
دعوي رسالت ميكند كه مثل مردم ديكر يَأْكُلُ الطَّعَامَ ميخورد خوردني
وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وميرود براى طلب معيشت چون ديكران در
بازارها اكر دعوى او درستست بايد كه حال او مخالف حال ديكران
باشد ايشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از جمال [illegible]

نستند
شده پنداشتند كه تميز رسل از غير ايشان بامور جسماني باشد وندا
كه نبوت منافي بشريت نيست بلكه مقتضي انست تا تناسب افاده و
استفاده بحصول پيوندد و جنس بايد تا در اميزد بجنس و الجنس الى الجنس يميل
چون ما جنس انس و القصه مشركان كفتند بايستي كه او ملك بودي واكر
ملك نيست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوى او فرشته
فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد با وي نَذِيرًا بيم كنند وياري دهنده در انذار او
أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ يا افكنده شود بدو كَنْزٌ كنجي از اسمان كه بدان مستظهر
كشته از تردد در تحصيل معاش مستغني كردد أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يا باشد
مراورا بستاني يَأْكُلُ مِنْهَا كه بخورد از ميوه ومحصول ان وبدان معاش
بكذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ وكفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حكم
بر ظلم ايشانست يعني ستمكاريست اين سخن كه مؤمنان را كفتند إِنْ
تَتَّبِعُونَ پيروى نميكنند شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مكر مردي سحر كرده
شده را يعني كسي كه او را سحر كرده اند وعقلش پوشيده ودر تفسير ماوردي
سحر را بمعنى ساحر ميدارد يعني متابعت جادوئي ميكنند شما را سخن
ميفريبد انْظُرْ بنكر اى محمد بديده بصيرت تا به بيني كه معاندان كَيْفَ
ضَرَبُوا چكونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ براى تو مثلها را يعني كفتند سخنهاى
ناخوش وتشبيه كردند ترا بمسحور وبصفت مفترى ومملى عليه بستودند
فَضَلُّوا پس كمراه شدند از طريقي كه موصل است بمعرفت انبيا وتميز
ايشان از ماسوى فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس توانائي ندارند ونميابند
سَبِيلًا راهي بحجت وبرهان بر انچه ميكويند تَبَارَكَ الَّذِي بزركوارست
انكس كه بمحض فضل إِنْ شَاءَ اكر خواهد جَعَلَ لَكَ بسازد وبخشد ترا در
دين خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ بهتر از كنج وبستان كه ايشان ميكويند وان چيست
باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بستانهائي كه ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير
ان درختان جويها وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا وبدهد ترا در بستانها كوشكها
[illegible] كوشكهاى رفيع در اسباب نزول مذكورست كه چون مالداران

قریش حضرت رسالت صرا بفقر و فاقه سرزنش کردند که ارایند
روضات جنانست این ایه امد و دودرج از نور پیش انحضرت نهاده
فرمود که پروردکار تو میکوید مفاتیح خزائن دنیا در ینجاست انرا
بدست تصرف تو میدهم بی انکه از نعمت وکرامتی که مزد تو کرده
ایم در اخرت مقدار پر پشه کم نکردد حضرت فرمود که ای
رضوان مرا باینها حاجة نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم
که بنده شکور و صبور باشم رضوان کفت اصبت اصابك الله
نشانه علو همت انحضرت نه همین است که با وجود تنکدستی و
احتیاج کوشه چشم بر خزائن روی زمین نیفکند انرا ملاحظه
باید نمود که مطلقا در شب معراج نظر بما سوی الله نکشود و بهیچ چیزی
از بدایع ملکوت و غرایب التفات نفرمود تا عبارت ازین امده که
ما زاغ البصر و ما طغی و زنک امیزی ریحانان باغ نهاده چشم
خود را بمهر ما زاغ نظر چون برکرفت از نقش کونین قدم زد در حریم
قاب قوسین بل نه فقر و احتیاج مانع کفرست از ایمان بتو بلکه کذبوا
بالساعة تکذیب میکنند قیامة را و دواعی ایشان بانکار نبوت
تکذیب ساعة است واعتدنا و اماده کرده ایم لمن کذب بالساعة
برای کسی که تکذیب ساعة کند سعیرا اتش افروخته وکویند سعیر
نامیست از نامهای دوزخ واذا راتهم و چون به بیند ایشانرا
یعنی منکران قیامة را اتش دوزخ من مکان بعید از جای دور
که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان و اتش
سمعوا لها شنوند مر اتش را تغیظا اواز جوشیدنی از خشم وزفیرا
و بانکی چنانکه از درون خشمناکان اید یعنی غریدن بعضی برانند
که این غریدن و دیدن زبانیه را بود صاحب انوار فرموده که چون
نزدیک ما مشروط بزبانیه نیست ممکن است که حق سبحانه در اتش
زندکی بدید اید که به بیند و خشم کیرد و بغرد واذا القوا و چون

در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جائی تنک
که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر اورده که جهنم بر کافران
چنان تنک باشد که اهن بن نیزه و ایشانرا در زمین مکانی تنک افکنند
مقرنین مقترن کرده دستهای ایشان بر کردن ایشان بزنجیر یا هریك
را با قرینا و ازجن بسلسلة اتشین بهم دیکر باز بسته دعوا بخوانند
بر خود هنالك در ان مقام ثبورا هلاکه یعنی نفرین کنند بر خود و با
بهلاکه یا کویند یا ثبوراه و این کلمه کسی کوید که ارزومند هلاك
خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیکر از تفاسیر مذکورست که اول
کسی را از اهل قیامة که جامه بپوشانند ابلیس باشد که حله اتش در وی بپوشانند
و اولاد او را در پیشانی نهند و از پی میکشند و ذریه از عقب او
فریاد یا ثبوراه کشیده میروند حق سبحانه می فرماید که لا تدعوا
الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یکثبور وادعوا ثبورا کثیرا و بخوانید
ثبور بسیار یعنی یکبار بر خود نفرین مکنید نفرین بسیار کنید زیرا که شما
را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعرا بواسطه شدت ثبوری واقع
خواهد شد قل بکو انانرا که بفقر سرزنش تو میکنند اذلك ایا انکنج و
بوستان دنیوی خیر بهترست ام جنة الخلد التی یا ان بهشت جاویدی
که وعد المتقون وعده کرده شده اند پرهیزکاران بدخول در ان
کانت لهم هست در علم خدای مر متقیانرا ان بهشت جزاء پاداش
اعمال ایشان ومصیرا و باز کشتی که رجوع بدو نمایند در اخرت لهم
فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن انچه خواهند از نعیم
بهشت فراخور استحقاق ایشان از مرتبه کار نصیب خواهد بود بلکه
مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خالدین فیها در حالتی که جاوید
باشند در بهشت کان هست دخول ایشان در جنت علی ربك بر پروردکار
تو وعدا مسئولا وعده خواسته یعنی سزاوار انکه از خدای درخواهند
یا خواستنی چنانچه خواسته اند که ربنا واتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان

درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم
ويوم يحشرهم وياد کن روزیرا که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی خدای
حشر کند مشرکانرا وما يعبدون وانرا اینرا که میپرستند من دون الله بجز
خدای عام است همه معبودانرا از ذوی العقول وغیر ان وگفته اند مراد
اصنامند که ایشانرا خدای بسخن در ارد ومخاطب سازد فيقول پس گوید
ءانتم اضللتم آیا شما گمراه کردید عبادي هؤلاء بندگان مرا این
گروه ام هم یا ایشان ضلوا السبيل گم کردند راه را باخلال در نظر
صحیح واعراض از قول مرشد نصیح قالوا گویند بتان سبحانك پاکی تو وما
ترا بپاکی یاد میکنیم ومنزه میدانیم از شبه وشرکا ما كان ينبغي لنا نیست ما
را ونسزد وروا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی را که مارا پرستند
من دونك بجز تو یعنی ترا نپرستند ملخص سخن آنکه ایشان که عبادت ترا
از دست دادند ومارا پرستند نرسد مارا که بگیریم ایشانرا من اولياء
از دوستان ولكن متعتهم تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وآباءهم
وپدران ایشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحة بدن وسایر نعمتها
حتى نسوا الذكر تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا بدان دعوت
میفرمودند وكانوا وبودند در حکم ازلی قوما بورا گروه هلاک شده یا
تباه گشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فقد
كذبوكم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا بما تقولون
بآنچه میگویید که ایشان شریکان خدااند وایشان مرا از شریک منزه داشتند
فما يستطيعون پس نمیتوانند معبودان شما صرفا بگردانیدن عذاب از شما
ولا نصرا ونه یاری کردن شمارا بنجات وحفص بتا میخواند یعنی شما مردکاید
نتوانید عذاب را از خود دفع کردن ویکدیگر را یاری دادن واز عقوبت
برهانیدن ومن يظلم وهر که ستم کند یعنی شرک آرد منكم از شما ای
مکلفان نذقه بچشانیم اورا عذابا كبيرا عذابی بزرگ که آتش دوزخ
است وخلود دران وما ارسلنا ونفرستادیم قبلك پیش از تو کسی را

من

الجزء التاسع عشر من اجزاء الثلثين

من المرسلين پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانی که ایشان لياكلون الطعام
هر آینه میخوردند طعام را ويمشون في الاسواق ومیروند در بازارها بجهة
کفایة مهمات خود وجعلنا وگردانیدیم بعضكم برخی از شمارا لبعض
برای برخی دیگر فتنة آزمایشی همچون فقرا به اغنیا وبیماران یا مریض بصحیح
واعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا وامتحانست وازین مخالفه احوال
مردمان دران چاره نباشد وما بدان محک زنیم ایشانرا تا از اهل صبر وشکر
از ارباب جزع وکفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل وولید وامثال
ایشان چون بلال وصهیب وخباب وسایر درویشان صحابه را میدیدند با کبر
میگفتند ما اسلام آریم تا همچو ایشان بی چیز باشیم حق سبحانه وتعالی
آیه فرستاد ودرویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که چون ما ایم شریفرا
بوضیع ووضیعرا بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمایید و
كان ربك وهست پروردگار تو بصيرا بینا بصبر کننده وجزع کننده
وقال الذين وگفتند آنانکه لا يرجون لقاءنا امید نداشتند دیدار
مارا یعنی منکر بعث وحشرند یا نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل
مکه اند که میگفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علينا الملائكة
بر ما فرشتگان برسالة یا باخبار از صدق محمد ص او نرى ربنا تا چرا نمی بینیم
آشکارا پروردگار خودرا تا با ما سخن گوید وبتصدیق واتباع [illegible] فرماید
لقد استكبروا بخدایی که بزرگی کردند في انفسهم در نفسهای خود یعنی
تعظیم ورزیدند وجرات نمودند درین تحکم وعتوا ودرگذشتند از اندازه
عتوا كبيرا درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رؤیة ملائکه
ولقای خدای تعالی کردند وایشان اندوهگین شوند يوم يرون الملائكة
آن روز که ببینند فرشتگانرا وآن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشرى
هیچ مژده نیست يومئذ آنروز للمجرمين مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند
لقاء ملائکه را ببینند ووعید لا بشرى شنوند ويقولون وگویند ملائکه
مر ایشانرا که لقاء خدای بر شما حجرا محجورا حرام وباز داشته شده است

وکویند این قول کفارست چون ملائکه بریشان ظاهر شوند بدین کلمه
پناه جویند بخدای از لقای ایشان و در زاد المسیر اورده که چون
کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی کفتند حجرا محجورا
تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز خیال بستند که بدین کلمه از شدت
مرک یا هول قیامة خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا و قصد کنیم
اِلَى مَا عَمِلُوا بسوی انچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت
نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام کرسنکان و اکرام یتیمان
و فریادرسی مظلومان و امثال ان فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم ان عمل را
هَبَاءً مَنْثُورًا پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا کستر بباد برداده
یعنی حبط سازیم عملهای ایشانرا زیرا که شرط در قبول این اعمال
ایمانست و ایشان را نبوده اَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ
ان روز یعنی قیامة خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهترست از روی قرارکاه یعنی
مساکن ایشان در اخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشته
اند وَاَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوترست از جهة مکان استراحة زیرا که
در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که دران
تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد اسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید که سفید
که بالای طبقه هفت اسمانست و غلظ او برابر همه سمواتست و او
کرانترست از همه اسمانها حق سبحانه امروز اورا بقدرت نکاه داشته
روز قیامة او را بر اسمانها افکند و بهر اسمانی که رسد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ
و فرو فرستاده شوند فرشتکان ازانجا بزمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی
تا روی زمین از فرشته مملو کردد در موضح اورده که ملائکه هفت
اسمان بکرد عالم برایند و کویند با بعضی عن است یعنی اسمان بشکافد
از غمام و دور شود تا غمام فرود اید و این غمامست که حق سبحانه
فرموده فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ و در عین اورده که این غمامیست که ظلهٔ
بنی اسرائیل بوده در تیه اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ پادشاهی دران روز اَلْحَقُّ

ثابتست لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشاینده را ... مدعیان زبان دعوی از مالکیت
بربسته باشند وَكَانَ و باشد ان روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی
بر کافران عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از
فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ میخاید ظالم عَلٰى يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی
بدندان میکزد دست را چنانچه متحیران میکنند و مراد جنس ظالمست
و کفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز امده مردمانرا ضیافت میکرد
و بسبب جوار حضرت سید الابرار صلعم طلبیده بود انحضرت فرمود که تا
کلمهٔ شهادت نکوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند این سخن
به ابی بن خلف که با او دوستی داشت رسید که او کلمه کفته است نزد
او امد و کفت مکر از دین بر کشته که سخن محمد میشنوی و کلمه میکوئی
کفت نی عادت داشتم که نکذارم مهمان طعام من ناخورده از خانه
بیرون رود ابی کفت از تو راضی نشوم تا اب دهن بر روی وی بیندازی
عقبه بنزد حضرت رسالت صلعم امد و انحضرت در دار الندوه در سجده بود
اب دهن حواله روی دلارای وی کرد در ترجمهٔ اسباب نزول مذکورست
که اب دهن ان لعین شعلهٔ اتش جانسوز کشت و بانحضرت نرسیده
بروی وی باز کردید هر دو کونه روی وی بسوخت و تا زنده بود ان
داغها مینمود القصه حضرت فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم
که سر ترا بشمشیر بر دارم در غزوه بدر بحکم حضرت رسالت پناه صلعم قتل
ان مطرود صادر کشت و بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته شد
و واصل فی نار جهنم شد ایه امد در شان وی که در روز قیامة بسیار
بخاید سر انکشت ندامة صاحب احقاف اورده که چهار هزار بار بخاید
اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه و تعالی دیکر باره دست او را برویاند
و دیکر میخاید و خبر ندارد يَقُولُ میکوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میکرفتم
مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا راهی که وی فرا کرفته که راه نجات انست يَا وَيْلَتٰى
لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیکرفتم فُلَانًا فلان یعنی ابی بن خلف

خليلًا دوست واورا عينشنا ختم لقد اضلّني بدرستي كه كمراه كردمرا او
بان داشت عن الذّكر از ياد كرد خداى يعنى كلمه شهادت يا مواعظ بغير
بعد اذ جاءني پس ازانكه امده بود بمن وكان الشّيطان وهست ديو
دور از رحمت يعني كمراه كننده كه شياطين الانس است للانسان مر
ادمي را خذولًا فرو كذارنده يا ابليس كه وسوسه ميكند ادميانرا بمخالفت
رسول وخدا وچون در دام هلاك افتد فرو ميكذارد ونفع نميرساند
بلكه ازو تبرّا ميكند وقال الرّسول وكفت رسول يعني محمّد در دنيا
يا كويد در اخرت يا ربّ اى افريدكار من انّ قومي اتّخذوا بدرستي
كه قوم من كرفتند وساختند هذا القران اين قرانرا مهجورًا منسوب
بهذيان يا فرو كذاشته كه بدو ايمان نمي ارند واز استماع ان اعراض ميكنند
وكذلك وهمچنين كه اين كفره را دشمن تو كردانيديم جعلنا لكلّ نبيّ
كردانيديم ومقرر ساختيم مر هر پيغمبريرا عدوًّا من المجرمين دشمني از
كفره چون نمرود مر ابرهيم وفرعون موسى را وايشان صبر كردند تو نيز
صبر فرماى وكفى بربّك وپسنده است پروردكار تو هاديًا ونصيرًا
راه نماينده ترا بطريق شكيبائي وياري دهنده بر دشمنان وقال الّذين
كفروا وكفتند انانكه كافر شدند از يهود ونصارى يا مشركان عرب
لولا نزّل چرا فرو فرستاده نميشود عليه القران بر محمّد قران جملةً
واحدةً جمله يكبار يعني يكبار چنانچه توريه وانجيل كذلك همچنين
فرستاديم پراكنده لنثبّت تا ثابت كردانيم وقوت دهيم به باتصال
وحي دهر وقتي فؤادك دل ترا تا بتفريق وحي بر حفظ ان متمكن
سازيم ورتّلناه وبر تو خوانديم قرانرا ترتيلًا خواندن بمهلت
وتاني بي انقطاع بعيد اين اعتراض مشركان هيچ حاصلي نداشت چه اعجاز
قران بانكه پراكنده يا مجموع نازل شود مختلف نميشود وتفريق فوايد
هست يكى سهولة حفظ چه موسى وداود وعيسى على نبينا وعم كه كتاب
ايشان بيكبار فرود امد ايشان خواند ونويسنده بودند وانحضرت

ابي بود اكر كتاب او بيكبار نازل شدى حفظ ان مشكل بودي وديكر
نزول قران بحسب وقايع موجب مزيد بصيرت وسبب زيادتي حفظ
در معني ان ميبود وديكر هر نجمى كه فرو مي امد بتحرى مي نمود واعجاز قران
وعجز ايشان ظاهر ميكشف وديكر نزول جبرئيل عم آنًا فآنًا موجب تسلى
خاطر انحضرت ميشد وديكر در قران ناسخ ومنسوخ هست وهر اينه
ناسخ متاخر از منسوخ بايد واجتماع هر دو در آن واحد نشايد و
ديكر انكه قران مشتمل است بر اسؤله واجوبه وجواب در عقب
سوال ايد ولا ياتونك بمثلٍ ونمي ارند مشركان براى تو مثل يعني
در بيان قدح بنبوت وطعن كتاب تو سخني نميكويند الّا جئناك
بالحقّ مكر مي اريم براي تو جواب راستي ودرست كه ساطع قول
ايشان را رد كند واحسن تفسيرًا ومي اريم انچيز را كه نيكو ترست
از روي بيان الّذين يحشرون مشركان انانند كه حشر كرده شوند
على وجوههم بر رويهاى خود يعني روي بر زمين نهاده مي
روند الى جهنّم بسوى دوزخ اولئك ان كروه شرّ مكانًا بدترند
از روى مكان يعني مكان ايشان بدترست از منازل مومنان
كه داشتند وايشان طعنه ميزدند كه اىّ الفريقين خيرٌ مقامًا
واحسن نديًّا واضلّ سبيلًا وكج تر وناصوابتر از جهت راه ايشان
مفضى باتش دوزخ است ولقد اتينا وهر اينه ما داديم با موسى الكتاب
موسى را توريه بعد از غرقه شدن فرعون وجعلنا وكردانيديم
پيش ازان معه با او اخاه هرون برادر او هارونرا وزيرًا يار ومدد
كار در دعوة واعلاء كلمه فقلنا اذهبا پس كفتيم برويد الى القوم
بسوى كروه قبط يعني فرعون واهل او الّذين كذّبوا باياتنا انانكه
تكذيب كردند ايتهاى مارا وانانكه بحكم مار فتند وان قوم را دعوة
كردند وايشان اباء واستكبار نمودند فدمّرناهم پس هلاك كرديم
ايشانرا ونيست كردانيديم تدميرًا هلاك كردني ونيست كردانيدني

اغراق در دریای قلزم و ایشانرا نیست کردانیدیم وَقَوْمَ نُوحٍ و
گروه نوح را هم لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب کردند یعنی
نوح و آنان که پیش از وی بودند چون شیث و ادریس ع با همین
تکذیب نوح کردند و تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعثت رسل
را انکار کردند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ما ایشانرا بطوفان عذاب
وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصهٔ ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً
نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای
ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک کردانیدیم
قوم عاد را که تکذیب هود کردند وَثَمُودَ و گروه ثمود را بتکذیب صالح ع
وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس چاهیست بیمامه یا باذربایجان
یا انطاکیه که صاحب خود را در وی کشتند یا حبشه و آن نخلستانی
بود از آن بنی سعد یا همان اخدودست که در سورة البروج مذکور
خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب
رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را
بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند
و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که بشعیب ع مشغول
بودند که ناگاه آن چاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی
بزمین فرو رفتند یا خود میبودند که نسل یهودا ابن یعقوب مبعوث
شد او را تکذیب کرده بکشتند و در چاهی افکندند ابر سیاهی بدیشان
سایه افکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر
معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان گذشت و اصح آنست که اصحاب
حنظله بن صفوان اند چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا
مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحهٔ آن بهمه الوان ملون بود و
بجهة طول عنق او را عنقا میگفتند و بر کوهی که آنرا رمح یا فتح گفتندی
مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد ایشانرا در ربودی

یکی پیغمبر تکذیب

و فرو بردی

فرو بردی بدین جهت او را مغرب لقب کردند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده
روزی دختری نزدیک ببلوغ رسیده از میان ایشان بربود پیش پیغمبر آمده
شکایت کردند مشروط بر آنکه شر او مکفی کرد ایمان آرند پیغمبر دعا کرد که خدایا
آن مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعا پیغمبر باجابت رسید آن مرغ
غایب شد که دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشان نماند و در
خبرهای نایاب بدان مثل میزدند کما قیل منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و زهر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ؛ صاحب لمعات از پی نشانی عشق بدینگونه
خبر میدهد ؛ عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ؛ عنقای مغربم که
نشانم پدید نیست ؛ القصه این قوم که بعد از غیبت عنقا عناد افزوده
حنظله را شهید کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم
وَقُرُونًا و اهل قرنهای که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ درمیان قبایل عاد و ثمود
و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای کسی ایشانرا نداند وَ
كُلًّا و هر یک از ین امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم ایشانرا مثلها و حجت
گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار
کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست
کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند عَلَى
الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دهی که باران آمده شد بدو مَطَرَ السَّوْءِ باران
بدی سنگ باران مراد از ین ده سدوم است که شهری بزرگ بوده
از مؤتفکات و لوط علی نبینا و ع در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن
حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بدان دیار میگذشتند
أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندانرا بدیدهای
خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند
بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید ندارند نُشُورًا برانگیختن
را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ
فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند

واز روی تحکم کویند اهذا الذی ایا این کس انکس است که اورا بعث
الله رسولا برانکیخت خدای و فرستاد بیغمبر ان کاد بدرستی که نزدیک
بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد که در دعوت و اظهار
دلایل بر مدعی خود لیضلنا کمراه کند وبان دارد ما را عن آلهتنا از
پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اکرنه ان بودی که ما صبر کردیم علیها
بر عبادت انها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وسوف یعلمون
وزود باشد که بدانند حین یرون العذاب انهنکام که بینند عذابرا
که از اهل ایمان و ایشان من اضل سبیلا کیست کمراه تر ضلال سبیل
محمول بر ضلال اهل انست اورده اند که مشرکان سنکی یا کلوخی یا چوبی
رامیپرستیدند چون سنکی نیکوتر یا کلوخی یا چوبی زیبا تر دیدندی معبود
خود را کذاشته بعبادت او بر داختندی حق سبحانه فرمود ارایت
من اتخذ ایا کسی را که فرا کرفت الهه هواه هوای خود را خدای
خود یعنی ارزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت
اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی
دوست دارد وبدو بازماند واورا پرستد در حقیقت هوای خود را
میپرستد زیرا که هوای او اورا بر محبت غیر خدای میدارد و سید
حسینی در طرب المجالس اورده که چون حوا را با ادم صفی عقد بستند
ابلیس و دنیی نیز بهم پیوستند وهمچنانکه از ازدواج انان بیکدیکر وجود
کرفت از وصلت ایشان باهم هوا متولد شد در مهد طبیعت از جوشش
اخلاط اربعه ترتیب یافت جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج
و رونق از ایشانست از هوا مددی یابند رسوم وعادات مردوده
و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد ٭ غباری که خیزد میان
ره اوست ٭ چه کوییم که هر یو سفیر اچه اوست ٭ قوة غلبه ان تا حدیست
که الهوی اواله عبد فی الارض در شان اوست که وارده و زبان قران
در بیان او چنین فرموده که ارایت من اتخذ الهه هواه کوئی که اصل

هواست و آلهه باطله همه فرع اویند و از ینجاست که مخالفة هوا وصول
بجنة الماویست ٭ سر ز هوا تافتن از سروریست ٭ ترک هوا قوت بیغمبریست ٭
افانت تکون علیه ایا میباشی تو بر انکس که هوا را خدای خود ساخته
وکیلا نکهبانی که اورا از ان منع کنی این کلمه منسوخست بایة قتال ام
تحسب بلکه کمان میبری ان اکثرهم انکه بسیاری از مشرکان
یسمعون میشنوند بکوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل و دلایل
توحید را ببینند اکثر عاقل و انها که ایمان خواستند او رد خارجند ان هم
نیستند ایشان الا کالانعام مکر مانند چهار پایان در عدم انتفاع
بسماع کلام و عدم تدبر بر قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل
سبیلا کمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد خود میکنند وانها از عبادت
پروردکار خود ابا مینمایند و دیکر چهار پایان طالب انچیزند که ایشان
را سود دارد و مجتنبند از انچه ایشانرا ضرر رساند و مشرکان از ثواب
که اعظم منافع است میکریزند و در سیاة که اشد مضارست می اویزند
الم تر ایا نه می بینی و نظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردکار خود که از
محض قدرت کیف مد الظل چکونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهر
صبح تا بر امدن افتاب و زمان ان ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت
خالص سبب نفرت طبع را مقارن نور بصرست و شعاع شمس مسخر هوا و
مفرق نور باصره است و در ان محل هر دو منتفی است ولهذا یکی از نعیم منتهی ظل
ممدود خواهد بود ولو شاء لجعله و اکر خواستی خدای هر اینه کردانیدی
ان سایه را ساکنا ثابت وارام کرفته بر یکنوال ثم جعلنا الشمس
پس کردانیدیم افتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا راه نمای چه سایه
جز بافتاب شناخته نشود ثم قبضناه پس کرفتیم سایه را الینا
بسوی خود قبضا یسیرا فرا کرفتن اسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را
بجسب ارتفاع او بجای سایه اوردیم واورا فرا کرفتیم چه اکر یکبار
مقبوض شدی مهمات مردم که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نیز

بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل
است و معنی انست که خدای در شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک
ساخت وانرا دوامی ندارد بلکه افتاب را طالع ساخته دلیل شناخت
او کرد ابنکه یتبین الاشیا باضدادها و اوقات روز را بنز دایم
نساخت بلکه ان دلایل را که شمس قبضنا کرد با فول تا باز شب در امد
واین هر دو را جهت ارامش و ارایش خلق معین کردانید در عیون المعانی
اورده که مد ظل اشارت بزمان نظرست که مردم در ظلمت حیرت
بودند که شمس نور اسلام بطلوع جمال سید عالم از افق کرم طالع کشت
واکران سایه دایم بودی در عالم تاریکی غفلت مانده بروشنی اکاهی نرسیدندی
کرنه خورشید جمال یار کشتی رهنمون ؛ از شب تاریک غفلت کس نبردی
ره برون ؛ صاحب کشف الاسرار کوید این ایه از روی ظاهر معجز حضرت
مصطفی است ص و بفهم اهل حقیقه اشارت است بقرب و کرامه وی اما بیان
معجزه انست که حضرت رسالت ص در سفری بوقت خواب قیلوله در زیر
درختی فرود امد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک حق سبحانه
بقدرت کامله سایه ان درخت را ممدود کردانید چنانکه همه لشکر
اسلام دران سایه بیاسودند واین ایه نازل شد و نشان خصوصیه
و قربت انست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علی نبینا و ع بوقت طلب
ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد واین حضرت ابی طلب فرمود که نه مرا می
بینی و در من منکری دیکر چه میخواهی ؛ فرقست میان انکه با رشن دربر ؛
یا انکه دو چشم انتظارش بر در ؛ و از حقایق سلمی مفهوم میشود که مد
ظل بسط ظلال نوال عصمت بر حضرت رسالت ص وان افتاب معرفت که ازل
منورش طالع شد دلیل انست که بسط اشارت بسقوط رسوم و وسایط
و بلمعات مذکورست که چون افتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب
سرا پردهٔ سایهٔ خود بر صحرای ظهور کشید انکاه محب را کفت اخر نظری
بسوی ما نمیکنی الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد امر او نمی

قل کل

قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اکر حرکت شخص نباشد سایه متحرک
نشود ولو شاء لجعله ساکنا واکر افتاب احدیه ما از مطلع عزت نتابد
از سایه اثر نماند چه سایه که همسایهٔ افتاب شود افتابش بحکم ثم قبضناه
الینا قبضا یسیرا در بر کیرد ؛ روی صحرا چه همه پر تو خورشید کرفت ؛ نتواند
نفسی سایه بدان صحرا شد ؛ دقایق حقایق این ایه بسیارست مطالعه بعضی
ازان بجواهر التفسیر میشود و من الله المدد والمعونة وهو الذی جعل و
او انکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوششی تا
در وی ارام میکیرید والنوم سباتا و خواب را راحتی تا بدان اسایشی می
یابید وجعل النهار و کردانید روز را نشورا برای برخواستن و در
طلب معیشت پراکنده شدن و کفته اند نوم مشابه موتست و نشور
که برانکیخته شدن از خواب مماثل بعث اموانست بعد از مرک و در حکم
لقمانست کما تنام فتوقظ کذلک یموت و تنشر وهو الذی ارسل الریاح
و او انکس است که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندکان بین یدی
رحمته پیش از نزول رحمة که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا
دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان او وانزلنا و فرو فرستادیم من
السماء از این اسمان ماء طهورا ابی پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بان
اب بلدة میتا شهر مرده را یعنی موضعی که دران خشک سالی بوده
یا مکانی که در زمستان خشک وافسرده بوده ونسقیه و بیاشامانیم
ان ابرا مما خلقنا انعاما از انچه افریده ایم چهار پایانرا واناسی
کثیرا و مردمان فراوانرا از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را
انهار هست که بدان از اشامیدن اب باران مستغنی اند ولقد صرفناه
و بدرستی که مکرر کردانیدیم بارانرا بینهم میان مردمان در اوقات
متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرک قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم
سخن ابر و بارانرا در قران لیذکروا تا یاد کنند قدرت مرا و
تفکر کنند دران نعمت و شکر ان بجا ارند فابی اکثر الناس پس سر باز

زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند اِلَّا کُفُورًا مکر نا سپاسی وکفران
نعمت را وَلَوْ شِئْنَا واکر میخواستیم لَبَعَثْنَا هرآینه بر می انکیختیم
فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی وجمعی نَذِيرًا پیغمبر بیم کنند اما بجهة تعظیم
شان وعلو مکان نو بوت ترا بر تو ختم کردیم وترا بر کافه مردمان تا
روز قیامة مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافرانرا
که ترا بر دین ابا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُم بِهِ وجهاد کن با ایشان
بقران یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعة ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد
کردن بزرک یعنی سخت وبسیار وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه بحکمة
شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاحق
هم ساخت بی آنکه بهم امیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک اب شیرین تشنکی
نشانند وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وان دیکر شور تلخی زنند یعنی یم فارس
وروم وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا وبساخت میان این
هر دو دریا حاجزی ومانعی از قدرت خود وحدی مقرری یا کردانید
حرام ونا روا که یکی بر دیکری غلبه کند در لباب اورده که عذب فرات
جویهای بزرکست چون نیل وجیحون وسیحون ودجله وملح اجاج
سائر دریاها وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقع است
محققان برانند که بحرین خوف ورجاست که در دل مؤمنان هیچ یک بر
دیکری غلبه ندارد که یوزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا وبرزخ
حمایة الهی وعتاب نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ واو انکسیت که بیافرید
مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از اب ادم را یعنی ابی که طینت او را بدان تخمیر
کرد وان جزویست از ماده یا خلق کرد ادمی را از اب منی فَجَعَلَهُ
نَسَبًا پس کردانید او را صاحب نسب وَصِهْرًا وخداوند نژاد و
پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که بدیشان بود واناث که مصاهرت
با ایشان وجود کیرد کویند نسب انست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه
مناکحه او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست افرید کار تو قَدِيرًا

توانا بر افریدن بنی وبنات وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند مشرکان مِن دُونِ
اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند
وَلَا يَضُرُّهُمْ وزیان نرساند اکر او را نپرستند مراد بتانند یا هر
معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ وهست ناکرویده عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی
پروردکار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان ومعاون وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و
نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا مکر مژده دهنده مؤمنان
وبیم کننده کافران قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بکو نمیخواهیم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالة
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَن شَاءَ مکر ایمان کسی که خواهد أَن يَتَّخِذَ آنکه
فرا کیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضای قرب پروردکار خود سَبِيلًا راهی یعنی
اجری جز ایمان وطاعة مؤمنان نیست زیرا که مرا بدان عند الله اجور
مقررست وثابت شده که هر پیغمبر را برابر عباد وصلحاء امة او ثواب
خواهد بود وَتَوَكَّلْ وتوکل کن در استیفاء اجرة خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي
لَا يَمُوتُ بران زنده که هرکز نمیرد وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وبپاکی یاد کن خدایرا از
صفات نقصان در حالتی که ثنا کوینده باشی بر وبه اوصاف کمال وَكَفَىٰ
بِهِ وبسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بکناهان پوشیده وانکارا بندکان
خود خَبِيرًا داناست ومطلع بر انها الَّذِي آن خداوندی که بتوانائی
بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید اسمانها وزمینها را وَمَا
بَيْنَهُمَا وانچه در میان ایشانست از ارکان وموالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر
او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست الرَّحْمَٰنُ اوست
بزرک بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات وصفات او خَبِيرًا دانای
را یا سوال کن از خلق واستوی کسی را که دانا بود بان وَإِذَا قِيلَ وچون
کفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده
را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ کویند کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمای او را
نمیشناسیم چه کافران قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند

الکافر

پس چون بسجده مامور کشتند کفتند ما رحمن را نمیشناسیم أَنَسْجُدُ ایا سجده کنیم
یعنی نمیکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر انچیزیرا که میفرمایی ما را بسجده وَزَادَهُمْ نُفُورًا
وزیاده میکند ذکر رحمن یا ان سجده او مر کافرانرا رمیدن از ایمان و دور
شدن از راه حق این سجده هفتم است بمذهب ائمه وهشتم بقول نعمی و در فتوحات
این را سجده نفور و انکار میکوید ومیفرکه چون مؤمن در تلاوت این ایه
سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار ونفور پس اینرا سجده امتیاز نیز کویند
تَبَارَكَ الَّذِي بزرکستان خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ
بیافرید در اسمان بُرُوجًا برجهای دوازده کانه یا قصرهائی که حقیقة
انرا جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در اسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی
را که افتابست وَقَمَرًا مُنِيرًا وماه روشن یا روشنی بخشنده وَهُوَ
الَّذِي واوست انکس که بحکمة تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ کردانید شب
و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالفت یکدیکر در صفات
واحوال یا خلفا از یکدیکر در ذهاب ومجی واین کردانیدن دلیلست لِمَنْ
أَرَادَ مر انکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ انکه یاد کند بدایع قدرت
وصنایع او را در ایجاد لیل ونهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد
سپاسداری وشکر کذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب
و روز از انجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ وبندکان یا پرستندکان خدای
بزرک رحمت اضافه برای تخصیص وتفضیلست ذر فصول اورده
که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص
بارکاه خدایند واین بندکان الَّذِينَ يَمْشُونَ انانند که میروند عَلَى
الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه ووقار یا
میروند بردباران ونیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ
وچون خطاب کنند مر یشانرا نادانان وسخن بی ادبانه در
افکنند قَالُوا کویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامة یعنی
سخنی کویند که دران سالم باشند از ماثم مراد ترک تعرض سفهاست

واعراض

واعراض از مجادله ومکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی ع اکر کویند زراقی
وسالوس ع بکوهستم دو چندان ومیرو ع چون از وی خبر میدهد که وَ
الَّذِينَ يَبِيتُونَ وانانکه شب بروز می ارند لِرَبِّهِمْ برای پروردکار
خود سُجَّدًا سجده کنندکان وَقِيَامًا وبر پای ایستادکان در وقت
دیکر مراد قیام نمازست وَالَّذِينَ وایشان انانند که با وجود اجتهاد
در طاعت واتصاف بخشوع روز وخضوع شب يَقُولُونَ میکویند
از روی ترسکاری که رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردکار ما بکردان
از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخرا إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب
دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم ولازم یعنی جاویدست إِنَّهَا بدرستی
که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد ارامکاهیست وَمُقَامًا وبد جای
بودنی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا ایشان انانند که چون نفقه کردند
لَمْ يُسْرِفُوا اسراف ننمودند واز حد نبردند یعنی در محرمات معاصی
نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا وتنک فرانکرفتند وبخل نورزیدند یعنی
حق الله را از مستحق باز نداشتند وَكَانَ وبود ایشانرا بَيْنَ ذَٰلِكَ میان
اسراف واقتار قَوَامًا راست ایستادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی
داشتند واز طرفین که مذموم است احتراز نمودند ع وسط ملکن هرکز
از کف رها ع که خیر الامور ست اوساطها اورده اند که بعضی از مشرکان
بجناب رسالت پناه امده کفتند ای محمد ما شرک اورده ایم وخون بناحق
بسیار کرده ایم وزنا وفجور از ما صدور یافته اکر این خدای که ما را
بپرستش او میخوانی از سر این کناهان در میکذرد ما میتوانیم که ایمان اریم
ایه امد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ وانانکه نپرستیدند ونخواندند
مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي
ونکشتند ان نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل انرا
یعنی نفس مؤمن وموحد ومعاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بحق یعنی بموجبات قتل
که ان رده است وزنا وقتل بناحق وسعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ

وزنا نکنند که امهات معاصی این سه کار کبیره است ودر صحیحین
از ابن مسعود اورده اند که از رسول پرسیدم که یا رسول الله کدام
کناه بزرکترست کفت انکه انکار کنی خدای را وحال انکه او ترا بیافریده
کفتم پس دیکر فرمود انکه فرزند خود را بکشی از ترس انکه با تو طعام
نخورد کفتم پس دیکر کناه فرمود که زنا کنی با زن همسایهٔ خود پس
قول پیغمبر را این ایه امد که بندکان پسندیده شرک نیارند وقتل
بناحق وزنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ وهر که بکند ذَٰلِكَ انچه مذکور
شد از کبایر يَلْقَ بِه بیند أَثَامًا جزای بزه کاری خود کفته اند
أَثَام وادی است در دوزخ که زناکارانرا در وعقوبه خواهند
کرد یا چیزی که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون
وریم یا آثام وعی دوچاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر
يُضَاعَفْ دو تو کرده شود یعنی دو عذاب لَهُ الْعَذَابُ مرکننده
این کارها را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ وجاوید ماند
فِيهِ مُهَانًا در عذاب در حالتی که خوار وبی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ
مکر انکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ وبکرود بخدا ورسول
وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند کردار شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید
فَأُولَٰئِكَ پس ان کروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ کناهان ایشانرا بنیکویها یعنی سوابق معاصی را بتوبه
محو کند وطاعات بجای او ثبت نماید یا بدل کند ملایکه معصیة
بملایکه طاعة وتوحید اورا باضداد اعمال ماسلف در دنیا
بدل کند کفر اورا بایمان ودر اخرت مبدل سازد سیئه اورا
بحسنه وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا امرزنده کناهان بتوبه
رَحِيمًا مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ وهر که
توبه کند در معاصی مراد غیر از شرک وقتل وزنا یعنی هر که از معاصی
دیکر بجز غیر از اینها توبه کند ودست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل

ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او بازمیکردد
إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب خدای مَتَابًا بازکشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده
وَالَّذِينَ وبندکان حق انانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند
بعیدکاه مشرکان ویهود ونصاری یا بازیکاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت
مبتدعان یا کواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا وچون بکذرند بِاللَّغْوِ بچیزی
ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بکذرند بردباران وپرهیزکاران ازو وَالَّذِينَ
إِذَا ذُكِّرُوا وانانکه چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بایتهای
پروردکار ایشان یعنی مواعظ قران لَمْ يَخِرُّوا بروی در نیفتادند
عَلَيْهَا بران یعنی بایستادند نزدیک استماع ان صُمًّا کران کوش که
نشنوند اسرار انرا وَعُمْيَانًا ونه کوران که نه بینند انوار انرا بلکه بکوش
هوش شنیدند وبدیدهٔ بصیرت خلوات جمال انرا دیدند حاصل انکه از ایات
الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ وانانکه میکویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا
ای پروردکار ما ببخش مارا مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا وفرزندان
ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالحه
چون مؤمن اهل وولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل او شاد
وچشم او روشن کردد وَاجْعَلْنَا وکردان لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا مارا برای پرهیز
کاران پیشوا یعنی مارا چندان پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان
شویم أُولَٰئِكَ ان کروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش
داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلندتر موضعی دران وکفته اند غرفه
اسمی از اسماء بهشت است در فصول عبد الوهاب اورده که کوشکهاست
بر چهار قایمه نهاده از زر ونقره ولؤلؤ ومرجان واینچنین منازل
بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا با نچه صبر کردند بر مشقت دنیا وایذاء
کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر اداء غازی وَيُلَقَّوْنَ
وبدیشان بینند یعنی یابند وحفص يَلْقَوْنَ بتشدید میخواند وبصیغهٔ مجهول
یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندکانی باقی وَسَلَامًا

وسلامتي از افات ومنافات دعاي زندكي وسلامة شنوند يا ملائكة
بريشان تحيت وسلام خدا شنوانند خالدين درحالتي كه جاويدان
باشند فيها در غرفة بهشت حسنت مستقرا نيكو قرارگاهيست
بهشت ومقاما وجاي بودني قل بكواي محمد مر كيانرا ما يعبؤا بكم
ربي چه وزن نهد خداي تعالى شما را يعني چه قدر شمارا نزد خداي
تعالى لولا دعاؤكم اكرنه خواندن وپرستيدن شما باشد مر ورا
چه شرف ايشان بشناختن وعبادت فقد كذبتم پس بدرستيكه
شما تكذيب كرديد مراد تقصير نموديد در عبادت حق فسوف يكون
پس زود باشد تكذيب شما لزاما ملازم شما كه ترك نكنيد و
يا باشد عقوبة تكذيب لازم شما تا وقتي كه شمارا بدوزخ رساند
وانجا نيز ملازم شما بود وكويند لزام قتل روز بدرست

سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم در معالم اورده از قتاده كه حروف مقطعه اسامي قرانند
ولهذا در اغلب بعد ازين حروف ذكر قران مي ايد وكويند اسميست
در اسماء الهي يا بهر حرفي اشارتيست باسمي چنانچه طسم بطاهر و
ساتر ومجيد وكفته اند منسوبست بطوبي وسدره ومحمد مصطفى
ودر بحر اورده كه طا اشارتست بطيران مرغان هوا كه طايرند بالله
وسين عبارتست از سير روندكان طريقة معرفة كه سايرند الى
الله وميم ايمائي ميكند بمشي سالكان سبيل عبوديت كه ميروند لله
في الله يا اشارتست بطلب مبتديان وسرور متوسطان ومشاهده
منتهيان صاحب كشف الاسرار فرموده كه حق سبحانه قسم ياد ميكند
جواب قسم انكه تلك اين سوره ايات الكتاب المبين ايتهاي كتاب
هويداست يعني قران كه روشنست احكام حلال وحرام ان ومبين
يعني پيدا كننده نيز هست يعني حق وباطل را ظاهر ميكرداند ومقدمات

هداية ونتايج ضلالت را اشكارا ميسازد وچون قريش اينچنين كتابي
را تكذيب كرده ايمان نياوردند حضرت رسالت بر ايمان ايشان بغاية
حريص بود اين صورت بخاطر مبارك وي شاق امد حق سبحانه جهة تسليه
دل مقدس وي فرستاد كه لعلك مكر تو باخع نفسك هلاك كننده
نفس خودرا الا يكونوا بر انكه نميشوند ايشان مؤمنين كرويدكان ان
نشاء اكر ما خواهيم ننزل عليهم فرو فرستيم بريشان من السماء اية
از اسمان نشانه از ايات قيامة يا بليه از بلاهاي قاهره فظلت اعناقهم
پس كردد در كردنهاي ايشان يعني كردن كشان وبزركان ازيشان شوند
لها مر ان ايه را خاضعين فروتنان وانقياد كنندكان وما ياتيهم
ونمي ايد بديشان من ذكر هيچ موعظه من الرحمن از خداي
بخشاينده محدث نو فرستاده يوحي يعني هيچ سوره از قران فرو
نيايد بعد از ديكري الا كانوا مكر انكه باشند عنها معرضين ازان
روي كردانندكان فقد كذبوا پس تكذيب كردند مر قرانرا وبر تكذيب
خود مصرند فسياتيهم پس زود باشد كه بيايد بديشان نزديك
مرك يا بوقت بعث يا روز بدر انبؤا ما كانوا به خبرها انچه بودند
كه بدان يستهزءون استهزا ميكردند وباور نميداشتند وبعد از اتيان
ان اخبار پشيماني نفع ندهد امروز بدان مصلحت خويش كه فردا داني
وپشيمان شوي وسود ندارد او لم يروا ايا نمينكرند مكذبان ونكاه
نميكنند الى الارض بسوى زمين كه بمحض قدرت كم انبتنا چند برويانيديم
فيها دران زمين بعد از مردكي وافسردكي او من كل زوج از هر صنفي
كياه كريم نيكو وپسنديده وبسيار نفع ان في ذلك بدرستي كه ازين
رويانيدن لاية هراينه دلالتيست بر كمال قدرت وحكمة وما كان
اكثرهم ونيستند بيشتر ايشان در علم ازلي مؤمنين كرويدكان
با وجود مشاهده چنين علامتها وان ربك وبدرستي كه پروردكار
تو لهو العزيز الرحيم اوست غالب وتوانا به انزال عذاب بر كافران

مهربان ببسط بساط عطا برای مؤمنان وَإِذْ نَادَى ویاد کن انرا که ندا
کرد رَبُّكَ پروردکار تو مُوسَى موسیرا أَنِ ائْتِ به انکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بکروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی کروه فرعون که بر خود ستم کردند بکفر
وبر بنی اسرائیل بجور دیکر ایشانرا أَلَا يَتَّقُونَ ایا نمی ترسند از عذاب
الهی که دست از کفر بدارند وبنی اسرائیلرا بکذارند قَالَ رَبِّ کفت موسی ای
پروردکار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از انکه مرا
تکذیب کنند ورسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي وتنک شود دل
من از افعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي ونکشاید زبان من وعقده که دارد
زیاده کردد این سخن قبل از زوال الحبسه بوده ودعا در ازاله ان فَأَرْسِلْ
پس بفرست جبرئیل را إِلَى هَارُونَ بسوی هارون برادر من واورا شریک من
کردان در رسالت تا به اعانة او نزد فرعون وفرعونیان روم وَلَهُمْ
عَلَيَّ ومر ایشانرا بر من ذَنْبٌ کناهیست وقتل قبطی است وبزعم ایشان
کناه میکویند فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از انکه مرا بکشند بعوض
قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ کفت خدای كَلَّا باز ایست ازین
کمان که ایشان بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید تو وبرادر تو بِآيَاتِنَا
بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرة ما وحجت نبوت تو باشد
إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما باشماییم مُسْتَمِعُونَ شنونده ان شنونده
ان چیزیرا که میان شما وفرعونیان رود یعنی هرچه شما وایشان کنید
وکویید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا پس بروید نزد فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا
پس بکویید رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که ما فرستاده پروردکار
عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ وسخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ باما
بنی اسرائیلرا یعنی دست از ایشان بدار تا باما بزمین شام روند که مسکن
ابای ایشان بود پس موسی علی نبینا وعم بفرمان ملک علام با برادر بدرکاه
فرعون امدند وبعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد وچون فرعون
اورا دید بشناخت وبر سبیل امتنان قَالَ کفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ

نه ترا پروردیم فِينَا درمیان خویش وَلِيدًا درحالتی که طفل بودی
نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ ودرنک کردی فِينَا درمیان ما مِنْ عُمُرِكَ
سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی بیست سال باما کذرانیدی وَفَعَلْتَ وکردی
فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ ان کردنی که کردی یعنی قبطیرا که خباز من بود
بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ وتو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از
خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا کفت موسی ع که کردم ان کردنی إِذًا ان
هنکام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ومن بودم از غافلان یعنی اکاه نبودم که
بمشت زدن من کسی کشته کردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس من بکریختم از شما
لَمَّا خِفْتُكُمْ ان هنکام که ترسیدم که مرا بکشید وبمدین رفتم فَوَهَبَ لِي
پس ببخشید مرا رَبِّي پروردکار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم وفهم
یا نبوت وَجَعَلَنِي وکردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادکان خود یعنی
داخل کردانید در زمره فرستادکانی که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ
وان نعمتی که تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت مینهی بران بر من أَنْ عَبَّدْتَ انست که بنده
کرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوبرا ومرا بفرزندی برداشتی و
کفته اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام انکه ایا نعمتی که بدان
بر من منت مینهی انست که بنی اسرائیلرا به بندکی کرفتی یعنی تو اکر
ایشانرا تعییر نکردی مادر مرا در دریا نمی افکند وقوم من مرا تربیت
میکردند وبتو محتاج نمیشدم وچون فرعون شنیده بود که موسی کفته
أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اسلوب سخن را بکردانید وازروی امتحان قَالَ
فِرْعَوْنُ کفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ وچیست پروردکار عالمیان
وچه چیزست سوال از ماهیت کرد قَالَ کفت موسی در جواب او
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردکار اسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا
وانچه میان انست إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما مُوقِنِينَ بیکمان در
تحقیق صفات حق موسی علی نبینا وعم اعراض نمود از جواب ماهیة وتعریف
کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت وانار قدرت او قَالَ کفت فرعون

لِمَنْ حَوْلَهُ مرانانرا که کرد اکرد او بودند از اشراف قبط وایشان یانصد تن
بودندی زیورها بسته وبر کرسیهای زرین نشستندی اَلَا تَسْتَمِعُونَ
ایا نمیشنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردکار او میپرسم
واو از افعال خبر میدهد قَالَ کفت موسی دیکرباره رَبُّكُمْ امریدکار
شماست وَرَبُّ اٰبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ و پروردکار پدران پیشین
شما عدول کرد از اظهار ایات باقرب ایات بناظر واوضح ان بر متامل
قَالَ کفت فرعون اِنَّ رَسُولَكُمْ که فرستاد شمارا بر سبیل سخریه اورا
رسول خواند اَلَّذِي اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ انکسی که فرستاده اند بشما
لَمَجْنُونٌ هر اینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قَالَ
کفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردکار مشرق ومغربست
وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان مشارق ومغارب باشد اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
اکر هستید شما که دریابید که جواب سوال شما جز بدینوجه نمیتواند
بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه اکاهی ممکن نیست هرچه در
عقل وفهم ووهم وحواس وقیاس کنجد ذات حق سبحانه وتعالی از ان منزه
ومقدس چه این محدثانند ومحدث جز ادراک محدث نتواند نمود
انکه او از حدث برارد دم چه شناسد که چیست سر قدم
علم را سوی حضرتت ره نیست عقل را نیز از کمالت اکه نیست قَالَ کفت فرعون
بعد از انکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اکر فرا کیری ای موسی
اِلٰهًا غَيْرِي معبودی بجز من لَاَجْعَلَنَّكَ هر اینه کردانم ترا مِنَ
الْمَسْجُونِينَ از زندانیان اورده اند که سجن فرعون بدتر از قتل
بود زیرا که زندانرا میفرمود تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که دران
جا هیچ نمیدید ونمیشنید وبیرون نمی اورد مکر مرده موسی چون ذکر
سجن شنید قَالَ کفت اَوَلَوْ جِئْتُكَ ایا این کنی با من وبیاریم ترا
بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزهٔ هویدا قَالَ فَاْتِ بِهِ کفت
فرعون که بیار انچیز را اِنْ كُنْتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست

کویان
دردعوی خود فَاَلْقٰى عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَاِذَا هِيَ
پس انجا عصا بعد از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی بود اشکارا یعنی ثعبانیت
او را ظاهر بود وفرعون از مشاهدهٔ ان بترسید ومردمان که حاضر بودند
هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست وپنجهزار کس کشته شدند وَ
نَزَعَ يَدَهُ وبیرون اورد دست خود را از کریبان بعد از انکه کندم
کون بفرعون نموده بود وبکریبان در اورده فَاِذَا هِيَ پس انجا دست
او بَيْضَاءُ سفید درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندکانرا کفته اند که شعاع
دست مبارک موسی علی نبینا وعم بمثابه نور افتاب دیدها را خیره ساختی
قَالَ کفت فرعون لِلْمَلَاِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که کرد اکرد او بودند
اِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوییست دانا فرعون
بترسید که کسان وی بوی ایمان ارند حیلهٔ انکیخت وکفت این جادوییست
که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون
کند شما را مِنْ اَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادوئی
خود فَمَاذَا تَاْمُرُونَ پس چه میفرمائید مرا در کار او معجزهٔ او را
از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند یا از رتبهٔ
اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى تنزل نموده از پرستندکان در کار موسی مدد
طلبید قَالُوا اَرْجِهْ کفتند حبس کن او را وَاَخَاهُ وبرادر او را یا
در توقف افکن ودر قتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در کمان نیفتند وَابْعَثْ وبرانکیز وبفرست فِي الْمَدَائِنِ
در شهرها مملکت خود حَاشِرِينَ جمع کنندکان یعنی ایلچیان روان
کن بهر شهری يَاْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر کجا یکی جادوییست عَلِيمٍ
دانا وبر سرامده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد
فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنکام روزی
مَعْلُومٍ دانسته شده ووعده داده شده که یوم زینت بود وَقِيلَ
وکفته شد یعنی فرعون کفت لِلنَّاسِ مر مردمانرا یعنی اهل مصر را

هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ فراهم ایندکان یعنی فراهم اییدو جمع
شوید لَعَلَّنَا شاید ماهم باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ بیرون کنیم جادو
یانرا یعنی متابعة غایم دردفع موسی ومدد ایشان باشیم یاپیروی
ایشان کنیم اِنْ کَانُوا اکر باشند هُمُ الْغَالِبِینَ ایشان غلبه کنندکان
بر موسی وهرون ع فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس ان هنکام کر امدند
جادویان بنزدیک فرعون ایشانرا بار داد ودلنوازی بسیار کرد
ایشان کستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ کفتند مر فرعونرا اَئِنَّ لَنَا
ایا مارا باشد لَأَجْرًا مزدی نزدیک تو اِنْ کُنَّا اکر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِینَ
ما غلبه کنندکان سحر بر خصمان تو قَالَ کفت فرعون نَعَمْ اری
مزد باشد شمارا وَاِنَّکُمْ وبدرستی که باشید شما ان وقت اِذًا
لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ از جمله نزدیک شدکان یعنی اول کسی که بر من
درایید واخر کسی کر بیرون رود ایشان باشند بدین وعده مستظهر
کشته جادو بیهای خودرا بمیدان معین اوردند وبوقت معلوم
در برابر حضرت موسی علی نبینا وع کفتند ای موسی اول تو می افکنی
جادوئی خودرا یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَی کفت موسی مر ایشانرا
اَلْقُوا بیفکنید مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ انچه شما افکندکانید مرانرا
فَاَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ رسنها وعصاهای مجوف
بر سیماب ساخته خودرا که هفتاد رسن وهفتاد هزار عصا بود
وَقَالُوا وکفتند بعد از انکه رسنهای وعصاها بحرارت افتاب
بحرکة امده واز مردمان غریو برخواست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بعزت فرعون
وقوة وغلبهٔ فرعون لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که غلبه کنندکانیم
بموسی وهارون فَاَلْقَی مُوسَی پس بیفکند موسی بامر الهی عَصَاهُ
عصای خودرا فی الحال کشت فَاِذَا هِیَ پس انجا عصا اژدها شده تَلْقَفُ
فرو میبرد مَا یَاْفِکُونَ انچه تزویر میکردند وبصورت مار بخلق
مینمودند فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس بروی در افکنده شدند ساحران
ساجِدِینَ

ساجِدِینَ سجده کنندکان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه
از قبیل سحرست واز روی صدق قَالُوا آمَنَّا کفتند کرویدیم ما بِرَبِّ
الْعَالَمِینَ بپروردکار عالمیان پس توضیح کردند رَبِّ مُوسَی وَ
هَارُونَ افریدکار موسی وهارون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند
وچون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا طلبید قَالَ ءَامَنْتُمْ
کفت ایا تصدیق کردید وحفص امنتم بطریق خبر میخواند یعنی
کرویدید که مر موسی را قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَکُمْ پیش از انکه دستوری
دهم شمارا در ایمان بوی اِنَّهُ لَکَبِیرُکُمْ بدرستی که او مهتر شماست
الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ انکه بیاموخت شمارا جادوئی وبا یکدیکر اتفاق
کردید در هلاک من وفساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود
بدانید که چه عقوبة خواهم کرد شمارا لَاُقَطِّعَنَّ هر اینه ببرم اَیْدِیَکُمْ
وَاَرْجُلَکُمْ دستها وپایهای شمارا مِنْ خِلَافٍ یعنی بخلاف یکدیکر
هر یکی از طرفی یا قطع دستها وپایهای شما کنم از جهة خلافی که بامن
کردید وَلَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِینَ وهر اینه بردار کنم همهٔ شمارا
تا عبرت بیند وهمهٔ مخالفان عبرت کیرند قَالُوا کفتند جادوان ایمان اورده
که لَا ضَیْرَ هیچ ضرری ورنجی نیست بر ما از تهدید تو وما از مرک
غیتر سیم اِنَّا اِلَی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ بدرستی که ما بسوی پروردکار
خود باز کردندکانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم اَنْ یَغْفِرَ
انکه بیخشد لَنَا رَبُّنَا برای ما پروردکار عفو کند خَطَایَانَا کناهان
مارا اَنْ کُنَّا برای انکه ما بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ اول
کرویدکان بخدا آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست وپای
چپ ان مؤمنانرا ببریدند وایشانرا از دارهای بلند در اویختند حضرت
موسی علی نبینا وع برای ایشان میکریست حق تعالی حجابها برداشته
منازل قرب ومقامات انس ایشانرا بنظر در اورد تا تسلی یافتند
جادوان کان دست وپا در باختند درفضای قرب مولی تاختند کو

برفتان دست و پا برجای ان ، رستا زحق بالهای جاودان ، تا انان
برها پروان امدند ، درهوای عشق شهباز امدند ، پس موسی ع بعد ان
چند سال دیکر درمیان فرعونیان دعوی میکرد و معجزات برایشان
مینمود روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون
رود واوحينا وحی کردیم ما الی موسی بسوی موسی ع ان اسر بعبادی
انکه ببر بشب بندکان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجاة شما و هلاک
کفره درانست انكم متبعون بدرستی که شما از پی درامده شوید یعنی
فرعون و قوم او از پی شما درایند و شما را از بحر بکذرانیم و ایشانرا
غرقه سازیم در مختار القصص اورده که موسی علی نبینا وعلی بنی اسرائیل
را فرمود که پیرایها و زیورهای قبطیانرا ببهانه انکه عید ما نزدیک
است و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارایم عاریه بکیرید و وعده فرمود
که فلان شب تهیه فرموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند
ایشان بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل درامد دروازه
بدیشان مشتبه کشت معلوم کردند که یوسف صدیق دعا فرموده
بود که بنی اسرائیل تابوت اورا بیرون نبرند با خود بیرون نتوانند
رفت از ان قوم پس موسی ع ندا کرد که هرکه مدفن یوسف را بمن نماید
هر مرادی که خواهد بدهم از همان قوم عجوزه ستد بشرط انکه در بهشت
زن موسی ع باشد او را خبر داد که ان صندوق در قعر دریای نیلست
پس باخراج اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السما رسید همه ساخته شدند
روی براه نهادند اخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه بندا
که بنی اسرائیل بجهة تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامة نموده
اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه قبطی یکی از
اعزه قوم بمرد و بتعزیه او مشغول شدند درین روز فرعون امر کرد
بجمع کردن لشکر فارسل فرعون پس فرستاد فرعون فی المدائن در

شهرستانها

شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حاشرين جمع کنندکان لشکر را کفت
ان هؤلاء بدرستی که این کروه بنی اسرائیل لشرذمة قليلون
حال انکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن بیست کذشته و بشصت
نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا
و صبیان و کهول و شباب هزار هزار و دویست و کسری اما فرعون ایشانرا
بنسبت لشکر خود اندک شمرد وانهم لنا و ایشان مارا لغائظون
بخشم ارندکانند چه از ما کریختکانند یا پیرایهای ما برده وانا لجميع وما
همه یعنی لشکر ما حاذرون سلاح دارانیم و دانندکان مراسم حرب تعریض
است بانکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه علم حرب میدانند فاخرجناهم
پس بیرون اوردیم یعنی داعیه خروج در ایشان بدید اوردیم تا بیرون
امدند من جنات وعيون از بوستانها و از چشمه سارها وكنوز و از
کنجهای زر و نقره ومقام كريم و از منزلهای نیکو كذلك همچنین
کردیم با ایشان واورثناها و میراث دادیم باغها و بوستانها و کنجها
و جایهای ایشان بني اسرائيل مر فرزندان یعقوبرا چه قول انست
که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون و فرعونیان بمصر امده و همه اموال
قبطرا بحیطه تصرف دراوردند ناصح انست که در زمان دولت داود
و سلیمان علی نبینا ع بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان
شدند القصه ششصد هزار در میانه مقرر کرد و خود با خلق بسیار
در قلب قرار کرد ، یکی لشکر سراپا غرق جوشن ، شده در موج خون دریا
اهن ، چه چشم دلبران پرکین و خونریز ، بقصد خون مردم تیغها تیز ،
فاتبعوهم پس از پی درامدند بنی اسرائیل مشرقين قصد کنندکان بجهة
مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدکان
در وقت طلوع افتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان موسی
بکنار دریای قلزم رسیده بود و تدبیر مرور و عبور میکردند که ناکاه
اثر فرعونیان بدید امد فلما تراءى الجمعان پس ان هنکام که دیدند

هر دو کروه یکدیکر را قال اصحاب موسی کفتند یاران موسی انا لمدرکون
هر اینه ما در یافته شدکانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت
وبدست ایشان کرفتار خواهیم شد قال کفت موسی ع کلا چنین نیست
که ایشان شما را در یابند ان معی ربی بدرستی که با منست یاری
ومددکاری پروردکار من سیهدین زود راه نماید مرا درین حیرت
وطریق نجات پدید ارد محققان کفته اند که موسی ع در کلام خود
معیت را مقدم داشت که ان معی ربی وحضرت رسول الله در قول
خود ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن کردد
که کلیم از خود بحق نکریست واین مقام مریدست وحبیب از خود بجود
نظر کرد واین مرتبه مرادست مرید را هرچه کویند از ان کند ومراد را
هرچه کوید چنان کند ان یکی را روی او بار وی دوست وان دیکر
روی او خود اوست اورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی روی ع
اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین بدید اورد
چنانچه یکدیکر را نمی دیدند فرعون قوم خود را کفت فرود ائید تا
افتاب ارتفاع یابد وبخار از میان برخیزد ما بر سر ایشان رویم که راه
مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش ولشکر از پس ایشان بیجا
نتوانند کریخت کجا روی که زهر سو کریزکاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب
را بمرتبه رسانیدند که موسی علی نبینا ع بنالید وحی امد که ما
دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان وبرو حکم فرمای چنانچه
فرمود فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اضرب انکه
بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی ع بر لب دریا
آمد عصا بر وی زد وکفت یا با خالد مارا راه ده فانفلق پس شکافت
دریا ودوازده راه بدید امد فکان کل فرق پس بود هر پاره جدا شده
ازهم کالطود العظیم همچو کوه عظیم وفی الحال بادی بر تک دریا وزید
وکل او خشک شد وهر سبطی از راهی بدریا امدند وازلفنا وجمع کردیم

ثمّ

ثمّ الآخرین اینجا دیکران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریا،
قلزم کرد اوردیم بر حوالی فرعون وچون فرعون بکنار دریا رسید وان
مشاهده کرد وخواست که سفهای قوم را فریب دهد کفت ای قوم چون
می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان باوی کفت تو خود
میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار بدریا در نروی که
هلاک شوی فرعون خواست که عنان بر تابد جبرئیل ع بر مادیانی نشسته
خود را پیش از فرعون بدریا در افکند وفرعون بر ایغری سوار بود ایغر بوی
مادیان شنید عنان مالک از دست فرعون ربوده روی بدریا نهاد وهر
فوجی از لشکریان از راهی بدریا در امدند میکائیل بر عقب لشکری امد
وایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا در امدند وحکم الهی در رسید که
دریا بحال خود باز رود بیکبار ابها بهم پیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند
وبنی اسرائیل را بسلامت کذر کرده بر کنار دریا قرار کرفتند کما قال الله تبارک
وتعالی وانجینا موسی ونجات دادیم موسی را ومن معه وهر که
با او بود اجمعین همه ایشان را ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردانیدیم
دیکران را ان فی ذلک بدرستی که درانجا، موسی وقوم او واهلاک
فرعون وجدت لآیة هر آینه علامتیست روشن ودلالتی هویدا بر قدرت
الهی وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین کرویدکان
چه از تمامی قبط خربیل که مؤمن ال فرعون عبارت ازوست کویند
کسی ایمان نیاورد واو با حضرت موسی علی نبینا ع بیرون امده بود
وان ربک وبدرستی که افریدکار تو لهو العزیز اوست غالب وکس
را قوة غلبه بر وی نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند مکر بعد از الزام
حجت واتل وبخوان علیهم بر مشرکان عرب نبا ابرهیم خبر ابرهیم را
که ایشان بدو نسبت درست میکنند وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند
اذ قال یاد کن انرا که ابرهیم کفت لابیه مر پدر خود را ازر وقومه
وقوم خود را یعنی اهل بابل وازیشان پرسید که ما تعبدون چیست انچه

نعبد

مي پرستيد قالوا اصناما كفتند مي پرستيم بتانرا فنظل پس هميشه
ميباشيم لها مر انرا عاكفين مجاور وملازم بر عبادت مراد تمثالهاست
كه ساخته بودند از انواع فلزات بر صورت مختلفه وبر عبادت ان
مداومة ميكردند قال كفت ابرهيم كه بتان هل يسمعونكم ايا ميشنوند
خواندن شمارا اذ تدعون وقتي كه بخوانيد ايشانرا وخواندهٔ را اجابة
ميكنند او ينفعونكم يا سود ميرسانند شمارا كه پرستش ايشان ميكنيد
او يضرون يا زيان ميرسانند بشما اكر اعراض كنيد از عبادت ايشان
وايشانرا نكوهش نمائيد قوم ابرهيم نتوانستند كه اورا بنعم جواب
دهند بهانهٔ تقليد پيش اورده قالوا بل وجدنا كفتند از ايشان
هيچ در نيافته ايم اما انچه يافته ايم اينست كه آباءنا پدران خودرا
كه ايشان كذلك يفعلون همچنين ميكردند يعني ايشانرا پرستش مينمودند
وبدان مقيم بودند قال كفت ابرهيم ع أفرأيتم ايا ديديد ودانستيد
يعني برانيد كه بهر حال ما كنتم تعبدون انچه هستيد كه پرستيد
انتم شما وآباؤكم الاقدمون پدران ديرينهٔ شما نيز پرستيده
اند فانهم پس بدرستي كه ان معبودان عدو لي دشمنانند
مرا يعني شمارا كه پرستندكان ايشانيد تصوير امر كرد در نفس خود بر سبيل
تعريض ايشان چه ان در نصيحت از تصريح انفع است ودشمني مر عبدهٔ
خودرا ظاهرست چه ضرري كه از عبادت ايشان رسد از هيچ دشمني
متصور نيست يا معني انست كه من دشمنم مر ايشانرا چه هر كرا دشمن
دارند او نيز دشمن است پس دشمني خود را در لباس دشمني ايشان
ظاهر كرد يعني مخالف ومعادي ايشانم الا رب العالمين ليكن
دوست من پروردكار عالميانست الذي خلقني انكه بيافريد مرا و
از عدم بوجود اورد فهو يهدين پس اوراه مينمايد مرا در راستي بقول
وفعل يا بيافريد مرا براي اقامة حق وراه مينمايد بدعوت خلق والذي
هو وانكه او يطعمني ميخوراند مرا غذائي كه قوام اجزاء بدن من به

انت

انت ويسقين وميآشامد مرا شرابي كه موجب تسكين عطش وسبب
ترتيب اعضاي منست در عين المعاني اورده كه مراد طعام الفت
وشراب محبت صاحب بحر فرموده كه طعام عبوديتست كه دل بدان زنده
بود وشراب طهور تجلي وصفت ربوبيت كه ارواح بدان تازه باشد و
در كشف الاسرار اورده ان ذو النون مصري قدس سره كه طعام الفت
وشراب محبت واين بيت خوانده اند ؛ شراب المحبة خير الشراب ؛ وكل شراب
سواه سراب ؛ واز فحوي كلمات محققان شمهٔ از اسرار كلام حق نظام
ابيت عند ربي يطعمني ويسقين فيض ميتوان برد ؛ ترا نواله دمادم
زخوان يطعمني ؛ مرا پياله مدام از شراب يسقيني ؛ مرا تو قبلهٔ ديني
ازين سبب كفتم ؛ بمردمان كه لكم دينكم ولي ديني ؛ واذا مرضت
وچون بيمار شوم فهو يشفين پس او مرا شفا دهد از امام ناطق
جعفر الصادق ع منقولست كه چون بيمار شوم بكناه مرا شفا دهد
بتوبه وسلمي قدس سره فرموده كه مرض برؤية اغيارست وشفا بمشاهدهٔ
انوار واحد قهار ودر بحر اورده كه بيماري بتعلقات كونين است وشفا
بقطع تعلق ان وان وابسته بجذبهٔ عنايتست كه چون در رسد
سالكرا از همه منقطع ساخته بيكي پيوند دهد يعني بتربيهٔ تجريد از مرض
تعلقش باز رهاند ؛ چه كويمت كرچه خوب امدي مسيح صفت ؛ بيك نفس
همه درد مرا دوا كرده ؛ والذي يميتني وانكس كه بميراند در دنيي مرا
بوقت انقضاي اجل ثم يحيين پس زنده كند مرا در اخرت براي
محاسبه ومجازات ثعلبي كفته كه بميراند بعدل وزنده كند بفضل
وكفته اند كه اماتت بمعصيت است واحيا بطاعت يا اماتت بجهلست
واحيا بعقل يا اماتت بطمع است واحيا بورع يا اماته بفراقست واحيا
بطلاق در حقايق سلمي اورده كه بميراند مرا از نفس من وزنده كرداند
بخود ونزد محققان اماتة واحيا بخوف ورجاست يا بغفلت وذكر يا
باستفاده وتجلي صاحب بحر فرموده كه بميراند مرا از اوصاف بشريه

وزنده سازد باخلاق روحانیت وبازمیراندازشماتة وحاینت
وزنده کرداند بصفات ربانیت وحقیقت انست که بمیراند مرا از
انانیت وزنده کرداند بهویت که حیوة حقیقی عبارت ازانست بخویم
عمر فاینی اتو لی عمر عزیز من بخواهم جان بر غمر اتو لی جانم بجات
تو وَالَّذِي أَطْمَعُ وانکس که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي انکه بیامرزد
خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ کناه مرا روز جزا اسناد کنا بخود با وجود عصمت
نبوت جهة کسر نفس است وتعلیم امة در تلخیص اورده که مراد خطایا
امة محمدست ص که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران نموده
رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش مرا وعطا کن حُكْمًا کمال در علم
تا بان مستعد خلافة وریاست خلق کردم وَأَلْحِقْنِي ودر رسان
مرا بسبب توفیق کمال علم بِالصَّالِحِينَ بشایستکان وَاجْعَلْ لِي و
کردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبانی راست یعنی ثنایی نیکو فِي
الْآخِرِينَ درمیان بس امدکان یعنی جاری کن ثنا ونیکنامی واوازه
من بزبان کسانی که بعد من ایند واین دعا بعز اجابة رسیده جمیع امم
از مجوس ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن صلوات الله
علیه میکویند وکفته اند مراد از لسان صدق مرد صادقست ومعنی این
این که ظاهر کن برای تجدید اهل دین من راست کویی در اخرین امتان
ومراد حضرت رسالتست وَاجْعَلْنِي وکردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ
النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از انها دار که در منازل
بهشت نزول کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی
کن تا امرزنده شود إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ هست
از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که بر
انکیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا بنیز تعلیمست امتانرا
وانبیا را خواری ورسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ روزی که سود نکند
وبکار نیاید خواسته وَلَا بَنُونَ وپسران هیچ احدیرا إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ

مکر انکسی

مکر انکسی که بیاید بخدای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص وپاک از کفر ومعصیة
چه او مال خود را در راه حق نفقة کرده باشد وفرزند را براه حق
ارشاد نموده هراینه اورا از مال وفرزند نفع رساند وکفته اند که
سلامتی قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله ومحمد رسول
الله وعلی ولی الله قولی انست که دل سلیم از حب دنیا بر خواسته
وکویند از حسد وخیانة در تیسیر کوید از بعضی اهل بیت وازواج
پیغمبر ص قشیری کوید که قلب سلیم انست که خالی باشد از غیر خدا سلمی
فرموده که درونه افات دینی نبجد ونه مطاع عقبی یا خالی باشد
از بدعة ومطمئن بسنت واز سید الطائفه منقولست که سلیم
مار کزیده بود ومار کزیده را پیوسته قلق واضطراب [illegible] زبان
معنی بیان [illegible] که دل سلیم انست که مدام در مقام جزع وتضرع
وزاری از خوف قطیعه یا از شوق وصلة بود زشوق وصل بینالم
که کر دستم دهد روزی زبیم هجر میکریم که ناکه در کمین باشد
مبادا مرا از کریه خونین وسوز دل مکر چندین ندانستی که حال عشق
بازان اینچنین باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ وروزی که نزدیک کردانیده
شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا از موقف انرا به بینند و
بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر ساخته
شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای کمرهان تا در ان نکرند ومقامات خود را
به بینند وغم والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وکویند مر ایشان
را یعنی فرشتکان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَمَا كُنْتُمْ
کجایید انچه بودید که بپرستید تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میپرستیدید
بجز خدای یعنی خدایان شما که بدان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ
هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نکاه
میدارند خود را از حلول عقوبة بدیشان فَكُبْكِبُوا بر روی در
افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ وکمراهان

یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ اِبْلِیسَ وبدوزخ افکنده شوند ابلیس
ومتابعان او از جن وانس اَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا کویند کافران
وَهُمْ فِیهَا وحال انکه ایشان در دوزخ یَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند
بایکدیکر یعنی عبدهٔ اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان بایشان
میکویند تَاللّٰهِ اِنْ کُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در
کمراهی هویدا وپیدا اِذْ نُسَوِّیکُمْ وقتی که برابر میکردیم شمارا بِرَبِّ
الْعَالَمِینَ بپروردکار عالمیان وَمَا اَضَلَّنَا وکمراه نکردند مارا وندا
شتند اِلَّا الْمُجْرِمُونَ مکر بدان وبدکاران فَمَا لَنَا پس نیست مارا
اکنون مِنْ شَافِعِینَ هیچ کس از شفاعة کنندکان چنانکه مومنانرا
هست وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ ونه دوستی مهربان وباشفقت در قوة
القلوب اورده که حمیم در اصل همیم بوده که ها را بجا بدل کردند از
جهت قرب مخرج وهمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاران که در آن
روز اهتمام کند در مهم کافران وشرط دوستی بجای اورد نخواهد بود
اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ انکه کافران از روی
تحیر کویند فَلَوْ اَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی مارا کَرَّةً بازکشتی بدنیا
فَنَکُونَ تا میبودیم مَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از باوردارندکان وکرویدکان
اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در خبر ابرهیم واحتجاج او با قوم لَاٰیَةً هر
اینه علامتی است که عاقلان بدان عبرت کیرند وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ
ونبودند بیشتر قوم ابرهیم مُؤْمِنِینَ کرویدکان چه از شهر بابل جز
دختر نمرود کسی ایمان بیاورده وَاِنَّ رَبَّکَ وبدرستی که افریدکار تو
لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود
نکردد وبخشاینده که توبه بندکان رد نکند وبی احتجاج بدیشان
عذاب نفرستد کَذَّبَتْ تکذیب کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ کروه
نوح فرستادکان را نوح علی نبینا وعم از رسل کذشته خبر داد وقوم
او باور نکردند اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون کفت مریشانرا اَخُوهُمْ نُوحٌ

برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است اَلَا تَتَّقُونَ ایا نمی ترسید از
خدای که ترک عبادت او میکنید اِنِّی لَکُمْ بدرستی که من مر شمارا
رَسُولٌ اَمِینٌ فرستاده ام بامانة فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای
وبت میرستید وَاَطِیعُونِ وفرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا اَسْئَلُکُمْ
ونمیخواهم شمارا عَلَیْهِ بر اداء رسالة مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی اِنْ اَجْرِیَ نیست
اجرة رسالة من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِینَ مکر بر پروردکار عالمیان فَاتَّقُوا
اللّٰهَ پس بترسید از عقوبة خدای وَاَطِیعُونِ وفرمان برداری کنید
تکریر امر بتقوی واطاعة جهة تاکید است چه قوم نوح بغایة سخت
دل وبی ازرم بودند قَالُوا کفتند در جواب نوح ع اَنُؤْمِنُ لَکَ ایا
ایمان اریم وتصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُونَ وحال انکه پیروی
تو کرده اند سفلکان وفقیران وایشان بظاهر ترا متابعند وبباطن
مخالف قَالَ کفت نوح ع وَمَا عِلْمِی ونیست دانش من رسنده بِمَا کَانُوا
یَعْمَلُونَ بانچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است وایشان عمل
مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق اِنْ
حِسَابُهُمْ نیست حساب ایشان اِلَّا عَلٰی رَبِّی مکر بر پروردکار من که
مطلع است بدان لَوْ تَشْعُرُونَ اکر دانید که عالم الغیب اوست وپس
ودانید که من راست میکویم پس قوم کفتند این اراذل را از مجلس خود
بران تا ما بیائیم وسخن تو بشنویم نوح ع کفت وَمَا اَنَا ونیستم من
بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِینَ راننده مومنان اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ
مکر بیم کننده اشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه
اغنیا وخواه فقیر قَالُوا کفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا نُوحُ اکر باز
نه ایستی ای نوح از انچه میکوئی یعنی از دعوت وانذار لَتَکُونَنَّ
هر اینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِینَ از راندکان یا کشتکان بسنک قَالَ
کفت نوح ع بعد از استماع این سخن وناامیدی از قوم رَبِّ ای پروردکار
من اِنَّ قَوْمِی بدرستی که کروه من کَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا وبدروغ

نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ میان من و ایشان
فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِی و برهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِیَ و
هرکه با منست مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان فَأَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم
ما نوح را وَمَنْ مَعَهُ وهرکه با او بود فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از
ادمیان وحیوانات وامتعه وماکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِینَ
پس غرقه ساختیم بعد از رهانید او دیگرانرا از قوم اِنَّ فِی ذَلِکَ
وبدرستی که صبر برازار قوم لَآیَةً هراینه دلالتیست بر انکه صبر
موجب ظفرست کار تو از صبر نکوتر شود وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ ونبودند
اکثر قوم نوح ع مُؤْمِنِینَ گرویدگان بخدای وپیغمبر او بلکه از امة
او هفتاد ودو تن ایمان اورده باوی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّکَ
وبدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِیزُ اوست توانا بر عقوبت کافران
الرَّحِیمُ مهربانست بر تاخیر عذاب ازیشان با توفیق از در حلم و
بردباری واحتجاج برایشان کَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِینَ
قوم عاد فرستادگانرا وهرکه یک پیغمبر را انکار کند همه را منکر باشد
إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن انگه گفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی
ایشان هود ع أَلَا تَتَّقُونَ ایا پرهیز نمیکنید از شرک واز عقاب الهی
خایف نمیشوید إِنِّی لَکُمْ بدرستی که من شمارا رَسُولٌ أَمِینٌ
فرستاده امینم بر وحی ورسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
وترک مخالفت او کنید وَأَطِیعُونِ وفرمان برید مرا بدانچه شمارا دعوت
میکنم وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ ونمیطلبم از شما بر خواندن مِنْ أَجْرٍ
مزدی از مال ومطاع دنیوی إِنْ أَجْرِیَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَى رَبِّ
الْعَالَمِینَ مگر بر افریدگار عالمیان أَتَبْنُونَ ایا بنا میکنند بِکُلِّ رِیعٍ
بهر موضع بلند آیَةً علامتی برای تماشای اینده ورونده تَعْبَثُونَ
بازی میکنید بان بنا یعنی بنا بر میسازید ودر ان ساکن نمیشوید گویا
عبث است وگویند بر سر راهها خانه میساختند ودر انجا نشسته

هرکه

هرکه بدیشان بگذشت بدان بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وَ
تَتَّخِذُونَ وفرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای اب یا کوشکهای محکم یا اینه
رنیع لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ گوییا که جاوید خواهید بود دران وَإِذَا
بَطَشْتُمْ وچون سخت میگیرید وحمله میزنید بَطَشْتُمْ میگیرید سختی
جَبَّارِینَ درحالتی که متکبرانید وسرکشان یعنی بی شفقت ونامهربان
یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکاران میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای واز سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید وَ
أَطِیعُونِ ومرا در انچه میفرمایم فرمان برید که سود شما دران است
وَاتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُمْ وبترسید ازان خدای که مددکاری کرد
شمارا بِمَا تَعْلَمُونَ بانچه میشناسید از انواع نعمتهای أَمَدَّکُمْ
بِأَنْعَامٍ مدد کرد شمارا با نعام چون شتر وگاو وگوسفند تا ازیشان
اخذ فواید میکنید وَبَنِینَ وبه پسران تا در همه حال یار ومددکار
شما اند وَجَنَّاتٍ وبوستانها که از میوه ان منتفع میشوید وَعُیُونٍ
وبچشمهای اب که بهم سقی ونشو ونما زرع بدان باتمام رسد
إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ بدرستی که من میترسم بر شما اگر بر شرک ثابت
باشید عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ از عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصرست
تا روز قیامة قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود ع سَوَاءٌ عَلَیْنَا
یکسانست برما أَوَعَظْتَ یا پند دهی مارا أَمْ لَمْ تَکُنْ یا نباشی مِنَ
الْوَاعِظِینَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ننهیم
إِنْ هَذَا نیست این کارکه ما برانیم از بت پرستی وتجبر وعمارتهای
بناهای بزرگ إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا
نَحْنُ ونیستیم ما بِمُعَذَّبِینَ بعذاب کرده شدگان بدین عادات
فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را ع فَأَهْلَکْنَاهُمْ پس هلاک
کردیم ما ایشانرا بباد صرصر إِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستی هلاک قوم
عاد لَآیَةً نشانه ایست دلالت کننده بر انکه عاقبة اهل تکذیب

بعقوبت کشد وما کان ونبودند اکثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنین
کرویدکان چه اندکی از ان قبیله با هود ع در حفظ بودند و باقی در
معرض سخط وان ربك وبتحقیق که پروردکار تو لهو العزیز اوست
غالب که بعد از تعذیب کفار باك ندارد الرحیم مهربانست که مؤمنانرا
از مهلکه عقوبت بیرون ارد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود
المرسلین قبیله ثمود فرستادکان خدای یعنی صالح وانبیاء سابقرا
برو علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون کفت مر ایشانرا اخوهم
برادران ایشان به حیثیت قرابت صالح صالح ع الا تتقون ایا نمی
ترسید از عذاب خدای که بدو شرك میارید انی لکم رسول امین
بدرستی که من برای شما فرستاده شده ام امین مشهور بامانت وراستی
فاتقوا الله پس بترسید وحذر کنید از عذاب خدای واطیعون وفرمان برید
مرا در امر و نهی وما اسئلکم و نمیطلبیم شما را علیه بر نصیحتی که میکنم
من اجر هیچ مزدی که بمن دهید ومن بدان متهم شوم ان اجری نیست
مکافات من الا علی رب العالمین مکر بر خداوند عالمیان اتترکون
ایا کذاشته خواهید شد یعنی شما را نخواهند کذاشت فیما ههنا
در انچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل ومساکن امنین ایمن
از افات وسالم از فوات فی جنات در بوستانها وعیون وچاهها
چه قوم ثمود را چشمه ونهر نبود وزروع ونخل ومزروعات وخرما
استانهائی که طلعها شکوفه ان در ان هضیم نازك ونرم ولطیف
وتنحتون ومیتراشید برای مساکن خود من الجبال بیوتا از کوهها
خانها فارهین در حالتی که تراشید ندسنکها فاتقوا الله پس بترسید
از خدای واطیعون وفرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا امر
المسرفین واطاعت نکنید فرمان کافرانرا که اسراف کرده اند در نفس
خود بکفر الذین یفسدون انانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین
حجر ولا یصلحون وبصلاح نمی ارند کار خود را مر انه بینند که قصد

هلاك

هلاك صالح کردند وقصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد
انشاء الله قالوا کفتند ثمودیان در جواب صالح ع انما انت جز این نیست
که تو من المسحرین از جادویی کرده شدکانی یعنی ترا بسیار جادویی کرده
اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مکر ادمی
بصورت ما صالح از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان
که ورای صورت چیزی دیکرست ؎ چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنیاست هر صورت که هست ؎ در کذر از صورت ومعنی نکر
زانکه مقصود از صدف باشد کهر ؎ چون قوم ثمود وابسته صورت
بودند وصالح را ع بصورت خود دیدند بهانه جویان کفتند تو مثل ما بشری
دعوی رسالت میکنی وچون ترك میکنی ودرین دعوی مصری فأت بآیة
پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اکر هستی من الصادقین
از راست کویان در دعوی خویش صالح ع فرمود که شما چه میطلبید ایشان
اقتراح کردند که ازین سنك معین ناقه بدین هیات بیرون اید چون
دعای ایشان حاصل شد قال کفت صالح هذه ناقة این ناقه ایست که
شما میطلبید لها شرب مر انرا نصیب است از اب ولکم ومر شما را
شرب یوم معلوم اخور روز دانسته شده یعنی یکروز اب ازان اوست
ویکروز ازان شما ودر نوبت وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها
بسوء ومس مکنید ویرا ببدی یعنی قصد زدن وکشتن وی مکنید
که اکر چنان کنید فیأخذکم پس بکیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب
روز بزرك بزرکی ان روز جهة بزرکی ثواب وعذاب در ان روز
فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس کشتند
پشیمان نزدیك نزول بلا فأخذهم العذاب پس بکرفت ایشانرا عذاب
موعود یعنی صیحة ان فی ذلك بدرستی که در انچه نازل شد بثمود
لآیة دلالتیست بر اینکه کفر را بعد از ظهور ایات مقترحه موجب
نزول عذاب است وما کان ونبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر

قوم ثمود کرویدکان اورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان اوردند
ویس وَإِنَّ رَبَّكَ بدرستی که افریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست
غالب که مغلوب نشود مهربانی که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ
تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل موتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبرانرا چون
ابرهیم ولوط علیهما السّلام إِذْ قَالَ چون کفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ لُوطٌ
برادر ایشان لوط علی بینّا و ع اینجا مراد از اخوت شفقتست أَلَا
تَتَّقُونَ نمی ترسند در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي لَكُمْ بتحقیق
که من برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ رسولی ام امین در نصیحت یا نیکخواه
شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من وَأَطِيعُونِ
وفرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم شما
را بر پندی که میدهم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما کران اید إِنْ أَجْرِيَ نیست
ثواب من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر پروردکار عالمیان تربیت کننده أَتَأْتُونَ
الذُّكْرَانَ ایا می ایید بمرد ان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما عدای خود مراد
غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ و میکذارید و دست
باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ انرا که افریده است برای شما
پروردکار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ
عَادُونَ کروهی از حد کذشتکانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال
میل دارید قَالُوا کفتند قوم لوط در جواب او لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اکر باز
نه ایستی يَا لُوطُ ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی از ان لَتَكُونَنَّ هر اینه باشی
مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدکان از میان ما و اهل موتفکه به بدترین
حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ إِنِّي کفت لوط که
بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایة دشمنم پس روی
از قوم بکردانید و اغاز مناجات کرد وکفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردکار
من باز رهان مرا وَأَهْلِي واهل مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت انچه میکنند
فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ واهل او را أَجْمَعِينَ همه ایشان

لهم

اهل لوط علی بینّا و ع زن و دو دختر و دو داماد بودند همه رهانی
یافتند إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ مکر پیره زنی که داخل بود در باقی ماندکان
در عذاب اورده اند که لوط ع بیرون نیامد وکفت واضیم که بمن رسد
انچه بقوم میرسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم ایشانرا
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا و بارانیدیم بر ایشان بارانی که سنک بوده
با کبریت واتش فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ پس بد ست باران بیم کرده
شدکان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که اهل موتفکه
لَآيَةً نشانه است بر عقوبة نافرمانان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ و نبودند اکثر ان قوم کرویدکان که جز دو دختر لوط و
دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط نکرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ
وبدرستی که افریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست عزیزی که
هرکز خوار نشود مهربانی که قبل از تنبیه وارشاد عذاب نکند
كَذَّبَ بدروغ داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران
ایکه پیغمبران را وایکه بیشه بود نزدیک مدین دران بیشه اشجار
واثمار بسیار اورده اند که اصحاب ایکه قوم جزام بودند وچهار ده
داشتند شعب وبدا وعرف وفالکر حق سبحانه شعیب را علی بینا و ع
بر ایشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن
چون کفت لَهُمْ شُعَيْبٌ مر ایشانرا شعیب ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ ایا نمی
ترسید از عذاب الهی که بدو شرک میارید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که
مر شمارا رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با مانت که جز صلاح حال شما
نمیخواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمیخواهم شمارا عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست
جزای من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر افریننده عالمیان أَوْفُوا
الْكَيْلَ تمام پیمایید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ

از کاهندکان وزیان کنندکان بحقوق مردمان وَزِنُوا وبسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید
مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا وغایت
تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بقتل وغارت وقطع طریق
مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِي وحذر کنید
از عقوبت انکسی که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شمارا وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ
وکروه پیشینیان قَالُوا کفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
جز این نیست که تو از جادو لی کردکانی تا حدی که عقل از تو محو
شده یا از افریدکانی که ایشانرا سحر باشد یعنی میان تهی اند و
محتاج بطعام وشراب وَمَا أَنْتَ ونیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مکر
مانند ما در صفات بشریة پس بچه بر ما تفضیل میکنی ودعوت رسالت
از کجا اورده وَإِنْ نَظُنُّكَ وبدرستی که ما کمان می بریم تر الَمِنَ
الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود ار
وبیفکن یعنی خدای خودرا بکو تا بیفکند بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از اسمان که در وعذاب باشد إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اکر هستی از راست کویان که بر ما عذابی فرود خواهد امد قَالَ کفت
شعیب رَبِّي أَعْلَمُ پروردکار من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ باچه
میکنید از عبادت اصنام واحتکار طعام وکم فروشی وسایر
معاصی وعذاب که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید
واکر امهال باشد اهمال نخواهد بود اول حالش همه عیشت وناز
واخر کارش همه سوز وکداز اورده اند که قوم شعیب در انکار
واستکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه وتعالی شبانروز حرارتی
سخت بر ایشان کماشت بمثابه که اب چاه وچشمه ایشان بجوش امد
ونفسهای ایشان فرو کرفت بدرون خانها در امدند حرارت زیادت
شد روی به بیشها نهادند وهریک در پای درختی از کرما بجنه

عَلَيْنَا برما

میشدند ناکاه ابری سیاه بدید آمد ونسیمی خنک ازان وزیدن کرفت
اصحاب ایکه ازان خوشدل شده یکدیکررا اواز دادند که بیایید
تا در زیر سایه ابر اسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر
ان مجتمع شدند اتشی از وی بیرون امد وهمه را بسوخت
چنانچه حق تعالی فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را
فَأَخَذَهُمْ پس فرا کرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز
ظله وظله در لغة عرب سایه بانست وان ابر سیاه بر شکل
سایبان بر زبر سر ایشان نمود کفته اند چون حرارت ایشان بغایت
رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخواست
وچون سایه بانی در هوا بایستاد ودر زیر ان ابهای خنک
بدید امد ایشان پناه بزیر ان کوه اوردند ان کوه بر ایشان فرود امده
هلاک کردانید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که عذاب روز ظله بود عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرک إِنَّ فِي ذَلِكَ بتحقیق که درین عذاب
که از ابر ابدار اتش سوزان بیرون لَآيَةً هر اینه بود نشانه بر
کمال منتقم حقیقی وَمَا كَانَ ونبود أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب
ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه مردی نیست که از اهل
ایکه کسی بشعیب کرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از
ایشان ایمان اوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردکار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست غالب کننده انبیا بر اعدای ایشان
ومهربان است به انبیا ومتابعان ایشان اخر قصص هفت پیغمبر
که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار درین
سوره مذکور شد وتهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم
کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند وایشانرا
نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد بود وَإِنَّهُ وبدرستی که قران
لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردکار عالمیانست نزل

فرو فرستاد خدای بِهِ بقران الرُّوحُ الأَمِينُ جبرئیل را عَلَىٰ قَلْبِكَ
بر دل تو یعنی جبرئیل ع تلقین کرد ترا و تو فرا کرفتی از وی و در دل
خود نکاه داشتی و حفص بتخفیف میخواند نزل و رفع روح الامین
یعنی فرود آمد جبرئیل ع یا قران بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ مِنَ
الْمُنْذِرِينَ تا باشی از بیم کنندکان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان
عربی هویدا و منذران بلسان عربی هود و صالح و شعیب و اسمعیل
بوده اند وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قران یا نعت پیغمبر ع لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ
در کتب پیشینیان در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب بعضی
امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی أَوَلَمْ
يَكُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قران
یا نبوت محمد ص أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قران را بصفت یا پیغمبر را
بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سابقه
کذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق است
وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اکر ما میفرستادیم قران را عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی
از آنها که عجمند بلغه عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قران را عَلَيْهِمْ
بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قران بودی
که اعجمی کلام عربی در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند
مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بدان قران منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورند
کان چه کفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اکر قران اعجمی
بغیر لغت عربی منزل میساختیم کافران نمیکرویدندی که ما فهم نمیکنیم
معنی آنرا كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ درآوردیم عناد و انکار را فِي
قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیکروند
بقران حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا وقتی که ببینند عذاب
دردناک را در دنیا چنانچه امم کذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ
بَغْتَةً پس بیاید آن عذاب ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند

وقت

وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس کویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم ما
درنک داده شدکان یعنی آیا مهلت دهند تا بکرویم و تصدیق
کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند و میکویند
أَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً وَ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ و حال
آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی
و بدانستی که إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اکر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ
و سالها زندکانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان مَا كَانُوا
يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شده اند از عذاب مَا أَغْنَىٰ
عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که
بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیی و نعیم آن دافع عذاب
و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران
آرزومند لقای شیخ حسن بصری بود و علی روزی اورا در طرف
خانه کعبه دریافت و کفت مرا پندی ده شیخ این آیه برخواند مَا
أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ میمون کفت لقد وعظت و ابلغت پندادی
و سخن تمام کردی ؛ جهان بی وفاییست مردم فریب ؛ که از دل رباید قرار و
شکیب ؛ نکرتا بجاهش نکردی اسیر ؛ نیفتی پی مالش اندر زحیر ؛ که
آندم که مرک اندر آید ز راه ؛ نه مالت کند دستکیری نه جاه ؛ وَمَا أَهْلَكْنَا
و هلاک نکردیم ما مِنْ قَرْيَةٍ اهل هیچ دهی إِلَّا لَهَا مکر آنکه اهالی
آنرا مُنْذِرُونَ بیم کنندکان بودند ذِكْرَىٰ از پند دادن یعنی اول پیغمبر
فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانید و چون
تصدیق نمودند و در عناد و جحد افزودند مستحق عقوبت کشتند وَمَا كُنَّا
و نیستیم ما ظَالِمِينَ ستمکار بکسی قبل از بیم کردن کسی را که هلاک کنیم
در موضح آورده که قریش میکفتند که دیوی الی نام دارد نزد محمد می آید
و قران برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرموده که وَمَا تَنَزَّلَتْ
و فرو نیایند بِهِ الشَّيَاطِينُ بقران دیوان وَمَا يَنْبَغِي و نشاید و روا

نبود لهم مر ایشانرا فرود اوردن قران وما یستطیعون ونتوانند
وقادر نباشند برانچه شهب وملایکه ایشانرا از رفتن اسمان
مانعند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه
لمعزولون دور شدکانند وباکناره رفتکان فلا تدع پس مخوان
مخاطب انحضرتست ومراد غیر او وهریک از امتانرا میکوید مخوان
ومپرست مع الله با خدای تعالی الها اخر خدای دیکر فتکون پس باشی
من المعذبین از عذاب کرده شدکان وانذر وبیم کن خطاب خاصست
با انحضرت صه میفرماید که بترسان از عذاب خدای تعالی عشیرتک الاقربین
خویشاوندان نزدیک خود را بعد از نزول این ایه بکوه صفا برامده یکیک
از یارانرا ندا کرد وچون جمع شدند فرمود که اکر کویم شما را که در
زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق میکنید کفتند اری فرمود که
من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع
این سخن متغیر شده متفرق کشتند ابولهب باز اروی برخواست و
اخفض جناحک وفرا کیر بال خود را یعنی مهربانی ورز واکرام کن لمن
اتبعک مر انرا که پیروی تو کرده است من المومنین از کرویدکان
فان عصوک پس اکر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو فقل انی بری پس بکو که من
بیزارم مما تعملون از انچه شما میکنید مرا به ان مواخذه نخواهند کرد
وتوکل وتوکل کن در کفایهٔ مهمات خود علی العزیز بر خداوند غالب
که قادرست بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تواناست بر نصرت اولیا
الذی یراک انکه می بیند ترا حین تقوم ان هنکام که برمیخیزی
بنماز تهجد وتقلبک ومی بیند کشتن ترا یعنی تصرف نمودن فی
الساجدین در میان نماز کذارندکان بقیام ورکوع وسجود وقعود
وقتی که امامه میکنی انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا
بقول تو العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم ایا خبر کنم
شما را که هواره علی من بر هر که از مردمان تنزل الشیاطین فرود

امدند

امدند دیوان قبل ازین ذکر کرد که روا نباشد فرود امدن شیاطین
بر محمد بجهت عدم تناسب وتجانس اینجا بیان میفرماید که تنزل فرود
می ایند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ کویی اثیم بزه کاری
مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میدارند کوش را بسخن
شیاطین وفرا میکیرند از ایشان اخبار دروغ ودیکر دروغها بان
اضافه میکنند واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغ کویانند
در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان
بصفت کذب موصوفند والشعراء وشاعران مشرک چون ابن زبعری
وهبیره ومانع وامیه ثقفی یتبعهم الغاوون پی روی ایشان میکنند
سفهای عرب یعنی رواهٔ ایشان در تیسیر از علم الهدی نقل کرده که
شاعران در باب حضرت رسالت صه ومذمت اسلام شعر میکفتند ومشرکان
یاد کرفته میخواندند این ایه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم
ایا نه نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام
یهیمون سرکردان شوند چون بتشبیب ونسیب وهزل ومطایبه
وطعن در انساب مدح نامستحق وهجو نالایق وافراط در مدح وذم
وامثال ان وانهم وانکه ایشان یقولون میکویند ما لا یفعلون
انچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود کواهی میدهند وپیغامهای ناداده
بکسی در سلک نظم میکشند واکر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیه کند بر
بسیاری ازین مقوله مطلع شود ودر تفسیر کواشی اورده که بعد از نزول
این ایه حسان وابن رواحه وجمعی از شعرای صحابه بجناب نبوت پناه امده
بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که شاعریم وابن رواحه
کفت می ترسم که بدین وصف بیرم حضرت پیغمبر صه فرمود که مومن جهاد
میکند بشمشیر وبزبان وشعری که شما در شان کفار میکویید بدیشان
سخت تر است از تیر این ایه نازل شد که الا الذین امنوا مکر انها که
ایمان اورده اند وعملوا الصالحات وعمل صالح میکنند پیغمبر را ستایش

فرمودند و بهجو و مذمّت کفار اشتغال نمودند وَذَکَرُوا اللهَ و یاد کردند
خدایرا در اشعار خود کَثِیرًا بسیاری یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید
و توحید و ترغیب در طاعت و تنبیه بر غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام
کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده بودند بهجا یعنی
هجو ایشان را رد کردند حضرت رسالت حسان را گفت اهج المشرکین
فان جبرئیل معک و حق جل ذکره در گرید وَالشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را
که سیاحان بحر شعر بد جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته
گاه دغرقاب بیحد و غایة می اندازد و گاه تشنه لب در بوادی حیرت
و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح و عمل
و صدق ایمان در زورق امان اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشسته
و بواسطهٔ بادبان وَذَکَرُوا اللهَ کَثِیرًا بساحل خلاص و ناصیهٔ نجات
پیوسته و یکی از افاضل گفته است شاعران اگرچه غاوی خوانده
قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنا وَسَیَعْلَمُ
الَّذِینَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و
نسبت پیغمبر بشعر کردند بعد از موت أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ بدان مکان
باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله
سُورَةُ النَّمْلِ مَکِّیَّةٌ اعلم بالصواب وَهِیَ ثَلَاثٌ وَتِسْعُونَ آیَةً
بسم الله الرحمن الرحیم
طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه
برای ابتداء کلام و انتهاء کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام
سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح نمل است یا طا
اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسپاس عز نامتناهی یا بطلب
روندگان راه و بسلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْکَ آیَاتُ
الْقُرْآنِ این سورها آیتهای قرآنست وَکِتَابٍ مُبِینٍ و آیتهای کتاب
روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن

عطف احد الضدین است مر دیگریرا قرآن بجهت آن گفت که میخوانند
و کتاب باعتبار آنکه مینویسند و این کتاب هُدًی راه نمای
بنده است وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ و مژده دهنده مر گرویدگان را الَّذِینَ
آنانکه یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان وَیُؤْتُونَ
الزَّکَاةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال
آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ یُوقِنُونَ ایشان بیگمان میشوند تکریر
ضمیر اشارت به اختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِینَ
بدرستی که آنانکه لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَیَّنَّا
لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشانرا یعنی
مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده
که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب
بینند فَهُمْ یَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود
أُولَئِکَ آن گروه الَّذِینَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست سُوءُ الْعَذَابِ
بدی عذاب یعنی بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر
بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّکَ بدرستی که تو لَتُلَقَّی
الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآنرا یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که
می آید بتو مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ از نزدیک خداوند راستکار عَلِیمٍ دانا إِذْ قَالَ
یاد کن چون گفت مُوسَی لِأَهْلِهِ موسی ابن عمران مر کسانی را که با او
بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را درد زه
بدید آمده و سرما دریافته إِنِّی آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی
افروخته سَآتِیکُمْ زود باشد که بیارم مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری
یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم أَوْ آتِیکُمْ یا بیارم
برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ بشعلهٔ آتش فرا گرفته لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ شاید
که شما گرم شوید بدان فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام که آمد موسی ع و نزدیک

اتش نوری دید لجا حراق افروخته از درخت سبز وکویند اتش چون
سایر اتشها بر هر تقدیر چون موسی ع انجا رسید نُودِیَ اَنْ بُورِکَ
ندا کرده شد بانکه برکت داده باد مَنْ فِی النَّارِ هر که در مکان آتش
است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی ع وَمَنْ
حَوْلَهَا و هر که کرد اکرد اتش است یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللّٰهِ و بکوی پاکست
خدای رَبِّ الْعَالَمِینَ پروردکار عالمیان از تشبیه اورده اند که چون
موسی ع این ندا شنید کفت ندا کننده کیست بان ندا امد که یَا مُوسَی
اِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا کننده اَنَا اللّٰهُ الْعَزِیزُ منم خدای غالب الْحَکِیمُ
حکم کننده بصواب وَاَلْقِ عَصَاکَ و بیفکن عصای خود را موسی ع
عصا بیفکند فی الحال ماری شد و اغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَاٰهَا تَهْتَزُّ
پس چون دید موسی عصا را که حرکت میکند باضطراب و هر طرف میدوید
کَاَنَّهَا جَانٌّ کوییا ماریست باریک تیز رو در اول حال چون ماران
خوردی بودند و در اخر اژدها میشده اند و در تفسیر ابو اللیث
اورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعونیان ثعبان
شده بر هر وجه چون موسی ع ان صورت مشاهده نمود وَلّٰی روی
بکردانید مُدْبِرًا در حالتی که کریزان بود از خوف ان وَلَمْ یُعَقِّبْ
و باز نکشت بار دیکر ندا رسید که یَا مُوسٰی لَا تَخَفْ ای موسی مترس
از غیر من اِنِّی لَا یَخَافُ بدرستی که منم که نترسند لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ
نزدیک من فرستاده شدکان یعنی ایشان از نزد من بدی عاقبت نیست
تا از ان بترسند و بپایند اِلَّا مَنْ ظَلَمَ مکر کسی ستم کند ثُمَّ
بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای ارد نیکویی بَعْدَ سُوْءٍ بعد از بدی
یعنی توبه کند پس ان کناه فَاِنِّی غَفُورٌ پس بدرستی که من امرزنده
ام تائبان را رَحِیمٌ مهربانم بر ایشان وَاَدْخِلْ یَدَکَ و در ارد دست
خود را فِی جَیْبِکَ در کریبان خود موسی ع استین نداشته پس حکم
شد که دست در کریبان کن تَخْرُجْ تا بیرون اید بَیْضَاءَ سفید و

درخشنده

درخشنده مِنْ غَیْرِ سُوْءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از افت برص مبرا باشد
پس موسی ع دست در کریبان کرد و درخشان و نورانی بیرون اورد
ندا رسید که این دو ایه ظاهر کن فِی تِسْعِ اٰیَاتٍ در جملهٔ نه ایه که معجزات
و برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و کروه او اِنَّهُمْ
کَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِینَ کروهی بیرون
رفتکان از دایره فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون
و قوم او اٰیَاتُنَا دلالت قدرة ما و براهین رسالت موسی مُبْصِرَةً
روشن و هویدا قَالُوا کفتند فرعونیان هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ این جادوئی
روشن است یعنی همه کردانند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر
شدند مران معجزها را وَاسْتَیْقَنَتْهَا و بیکمان بودند بدان اَنْفُسُهُمْ
دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که اینها از نزدیک خداوند
است و سحر نیست انکار میکردند ظُلْمًا از روی ستمکاری وَعُلُوًّا
و بزرکی و سرکشی فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس به بین که چه کونه بود عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِینَ اخر تباه کاران که در دنیا باب غرقه شدند و در عقبی
با تش خواهند سوخت همه حال مفسدان ناخوش است سرانجام
اهل فساد اتش است وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستی که دادیم دَاوُدَ داود پیغمبر
ایشا وَسُلَیْمَانَ و پسر او سلیمان را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع ما و ردی
کفت علم کیمیا وَقَالَا و کفتند بعد از عطاء علم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی ثنا و
ستایش انخدایرا که فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلٰی کَثِیرٍ بر بسیاری
مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ از بندکان کرویدهٔ خود وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ و
میراث کرفت سلیمان دَاوُدَ از داود نبوت یا علم را و کفته اند ملک را
بانکه قایم مقام او باشد دون پسران دیکر کویند که داود را علی نبینا
و علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه
نامه مهر کرده از اسمان فرستاد و در ان چند مسئله یاد فرمود که هر که
از اولاد تو این مسایل را جواب کوید بعد از تو وارث ملک باشد داود

فرزندانرا جمع کرد واحبار واشراف را حاضر کرد این مسئلها را بر
فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیکترین چیزها چیست ودورترین
اشیا کدامست وچیست آنکه انس بدان بیشتر وکدامست آنکه وحشت
ازان افزون ترست وکدامست دو قایم ودو مختلف ودو دشمن
وچیست وکدام کارست که اخر ان ستوده است وکدام امرست
که اخر نکوهیده است اولاد داود ع از جواب عاجز امدند سلیمان فرمود
که اگر اجازت باشد من جواب گویم داود ع اورا دستوری داد
سلیمان گفت اقرب اشیا بادمی اخرتست وابعد اشیا انچه میگذرد
از دنیا وانسترین اشیا جسد ایشانست با روح واوحش اشیا بدن
خالی از روح اما قایمان ارض وسما اند ومختلفان لیل ونهار
ومتباغضان موت وحیات وکاری که اخرش محمودست حلم در وقت
خشم وانچه عاقبتش مذمومست حدت در وقت غضب وچون
مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بر تفضیل وکمال
سلیمان معترف شدند داود ع ملک بدو تسلیم کرد ودیگر روز
وفات یافت سلیمان ع بر تخت نشست وَقَالَ وگفت یَا أَيُّهَا النَّاس
ای مردمان عُلِّمْنَا دانسته شدیم مَنطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغانرا هرچه معنی
ان طیور اوازیست که بنی نوع انسان ازان فهم معانی واعراض میکنند
وانچه سلیمانرا اموختند ان بود که فهم کنند اواز مرغان بود از یکدیگر
اورده اند که روزی سلیمان ع بلبلی را دید بر شاخی نشسته سر ودم
میجنبانید وصدا میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل
چه میگوید گفتند الله ورسوله اعلم سلیمان گفت که میگوید امروز
نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا باد فاخته اواز کرد گفت میگوید
کاشکی خلایق مخلوق نشدندی وهم از سلیمان ع منقولست که ورشان
میگوید بزائید برای مردن وبنا کنید برای خراب شدن وطاوس
میگوید هرچه کنی مکافات بیابی هدهد میگوید هرکه رحم نکند بر وی رحم

نکنند

نکنند خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزد خدا بیابید حمامه
میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه وارضه ووطا میگوید هرکه خاموش
باشد بسلامت ماند وطوطی میگوید وای بر کسی که مقصود ومطلب
وی دنیا باشد وباز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده وحیر میگوید
استغفار کنید ای گناهکاران وجدلی میگوید کل شیء هالک الا وجهه و
هزاردستان میگوید سبحان الله الخالق الدایم وغراب نفرین میکند
بر عشار ودر وسیط باسناد خود نقل میکند از عبد الله بن عمر که از
حضرت رسالت ص پرسیدند که خروس در فریاد چه میگوید فرمود که
میگوید اذکروا الله ایها الغافلون وهم در وسیط از ابن عباس نقل
میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید که بار خدایا لعنت کن بر دشمن
محمد ص ودشمن ال محمد ص وسار میگوید بار خدایا از تو قوت روز بروز
میخواهم یا رزاق ودراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه
دانستن زبان مرغان معجزه حضرت سلیمان بوده ع ازین سبب فرمود که
منطق الطیر بما در اموختند وَأُوتِينَا ودانسته شدیم یعنی ما را عطا
دادند مِن كُلِّ شَيْءٍ از هرچیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ افزونیست اشکارا که بر
هیچ کس پوشیده نیست اورده اند که سلیمان علی نبینا وع بر تختی
بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده در موضح اورده که بر یمین تخت
او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس وبر یسار او دویست
هزار دیگر برای اشراف جن وبر دست راست سلیمان سی وپنج منبر
نهادندی واحبار بران نشستندی وبر جانب دست چپ همین عدد
منبر نهادندی که دانایان جن بران قرار گرفتندی ومرغان بر زبر
وی پر در پر بافتندی وجن وانس بر کرسیها استماع کردی وسلیمان
بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ وجمع کرده شد برای سلیمان
جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنسِ وادمیان وَالطَّيْرِ

ومرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس این لشکر رانده شدندی بوقت سیر او
یا باز داشته شده بودندی تا در هم پیوندد امام راغب در تفسیر
خود اورده که با وجود کثرت عدد مهمل وپریشان نبودند بلکه ضبط
وربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود بیش
وپس نتوانستندی رفت در کشاف واکثر تفاسیر هست که لشکر
او صد فرسخ بود بیست وپنج فرسخ برای لشکر جن ومثل ان برای
طیر وموازی ان برای وحش وبهیمه وی بساطی بافته بودند
یک فرسخ از ابریشم وتخت او را در میان بساط نهادندی واشراف
واکابر بر کرسیهائی کبر حوالی تخت بود نشستندی وباد ان
بساط را برداشتی ویکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف
یمن توجه نموده میرفت حَتَّى إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَى وَادِ
النَّمْلِ بر وادی یعنی از زبران وادی که از جنوبی طایف است در
امدند قَالَتْ نَمْلَةٌ کفت مورچه لنک که اورا منذره یا طاخیه
یا ملاخمه یا خرمی نام بود وبال داشت وثعلبی کفته که برابر خروسی
بود در بزرکی ودر زاد المسیر اورده که بعظمه نخجه بود ودر اختفاء
مساوی کرکی میکوید واو مهتر مورچکان ان وادی بود چون سلیمان را
دید بلندی برامد وکفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچکان ادْخُلُوا در
ایید مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ تا
درهم نشکنند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان ولشکرهای او ومراد
از نهی لشکر حطم مورچکانست از توقف بحیثیتی که عرصه تلف
نشوند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ولشکریان سلیمان ندانند شما را پایمال
میسازند اورده اند که باد این سخن را سه میل راه بسمع سلیمان ع
رسانید فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا پس تبسم کرد در حالتی که متعجب بود مِنْ
قَوْلِهَا از کفتار ان مورچه وکفته اند شادمان وخرم بود یا درک
مقال نمل اورده اند که اورا طلبید وکفت ای مورچه ندانستی که لشکر
من ستم نکنند او کفت دانستم اما من مهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان
چاره نیست کفت لشکر من

۱۲۰

من در هوا بودند چکونه قوم ترا پایمال کردندی جوابی داد که غرض
من ان نبود که مجروح شوند مراد من ان بود که بدبدبه وکوکبه تو و
نظاره لشکر مشغول شده از ذکر خدا باز مانند ودر میدان غفلت پایمال
خذلان کردند یا مملکت تو به بینند وارزوی دنیا در دل ایشان
بدید اید ودنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار اورده که سلیمان
ع از ان مور پرسید که لشکر تو چندست کفت چهار هزار سرهنک
دارم زبر دست هر یکی چهل هزار نقیب وزیر دست هر نقیبی چهل
هزار مور کفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوری جواب که ما را روی — داده
زمین دادند اختیار نکردیم وبن بر زمین جای کرفتیم تا کسی بجز خدای
حال ما را نداند انکاه کفت ای پیغمبر خدای از عطاهائی که الله تعالی ترا داده
چیزی بکوی کفت باد را مرکب ما ساخته عذوها شهر ورواحها شهر
کفت دانی این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا داده اند از مملکت دنیی
چون باد ست که در اید وبباد چنانچه کفته اند نه بر باد رفتی
سحرکاه وشام سریر سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام باخر ندیدی که بر باد رفت
خنک انکه با دانش وداد رفت سلیمان ع بعد از استماع این کلام
روی بمناجات ملک علام اورد وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي وکفت ای
پروردکار من الهام ده مرا أَنْ أَشْكُرَ بانکه شکر کویم نِعْمَتَكَ
الَّتِي نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ که انعام کردی بر من وَعَلَى
وَالِدَيَّ وبکرم محض انعام فرمودی بر مادر وپدر ما چه نفع ان
نعم راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا وبانکه کرده کرداری
شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندیدی انرا وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ
ودر ار مرا ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندکان
ستوده خود ببهشت در بحر الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بهوای
بهوای نفس حریص بر دنیی ونمله منزله را بنفس لوامه وسلیمان را بقلب
ومسکن را بحواس خمس واز تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن

دان که زبان مرغان هوای عشق را میشناسد ظاهرست چون ندید
دمی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را آورده اند که درین سفر
بوادی بی آب رسیدند ووقت نماز درامد سلیمان خواست که وضا
سازد آب نبود ودلیل لشکر بر آب هدهد بود اورا طلب کردند نیافتند
وکفته اند سلیمان ع بر تخت بود ناکاه فرجه در مظلمه طیور پدید
امد آفتاب بروی افتاد ناکاه موضع هدهد را خالی دید بتفحص درامد و
تفقد الطیر وباز جست مرغان را هدهد درمیان ایشان نبود فقال پس کفت
مالی چیست مرا که در خیل طیور لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را یا چشم
من بروی نمی افتد ام کان من الغائبین یا هست از غایب شدکان
از ینجهة لاعذبنه هر آینه عذاب کنم اورا برای تادیب ومصلحت
عذابا شدیدا عذابی سخت که پرهای اورا برکنم واورا در آفتاب افکنم
یا میان او وجفت بجدائی حکم کنم یا اورا با ضداد او در قفس محبوس
کردانم یا از خدمه خودش برانم او لاذبحنه یا بکشم اورا برای عبرت
دیکر مرغان او لیاتینی یا بیاید بمن بسلطان مبین بحجت روشن که
سبب غیبت او چه بود فمکث پس مکث ودرنک کرد هدهد غیر بعید زمانی
نه دیر ودور وباز آمد سلیمان ع با او معاتبه اغاز کرد فقال پس کفت
هدهد احطت مشاهده کردم ورسیدم بما لم تحط به با نچیزی که
تو مشاهده نکرده ونداسته وجئتک وامدم من سبأ از شهر سبا
که مارب کویند بنبأ یقین بخبر محقق یعنی از شهر سبا خبری بتو آورده
ام وخبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود وبامن
عظمت پادشاه خود وخوبی هوای ان دیار تقریر کرد هوس مشاهده
ان نموده رفتم ودیدم سلیمان پرسید که پادشاه ایشان کیست ودین
ایشان چیست کفت انی وجدت امراة بدرستی که من یافتم زنی را
بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل
سبارا واوتیت وداده شده است آن زن را من کل شیء از

هر

هر چیزی که پادشاهان را بکار اید ولها عرش عظیم ومر ان زن را تختی عظیم است
بنسبت با او یا تختهای سلاطین دیکر اورده اند که سی کز در سی کز یا هشتاد
کز در هشتاد کز طول وعرض ان تخت بود از زر ونقره ساخته مکلل
بجواهر وجدتها یافتم ان زن را وقومها وکروه او را که از روی جهل
یسجدون للشمس سجده میکنند مر افتاب را ومیپرستند من دون الله
بجز خدای وزین وبیاراست لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم
کردارهای ایشان را از عبادت شمس وسایر اعمال قبیحه فصدهم پس باز
داشته است ایشان را دیو سرکش عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون
پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق وشیطان ایشان را از راه راست باز میدارد
الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدای را الذی انخدائی که بتوانائی
یخرج الخبأ بیرون میارد پوشیده را فی السموات والارض در اسمانها
وزمینها یعنی قطرات امطار را از اسمان ظاهر میکرداند ونبات را از زمین
اخراج میکند ویعلم ومیداند ما یخفون انچه نهان دارند وفرو کذارند
در دلهای خود وما یعلنون وانچه اشکارا میسازند بر زبانهای خویش
وحفص در هر دو فعل بخطاب میخواند یعنی انچه پنهان واشکارا کنید الله
خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبود سزا نیست مکر او رب العرش العظیم
افریدکار عرش عظیم است ان عرشی که محیطست بکرسی وکرسی احاطه کرده
مر اسمانها وزمینها را پس عظیمست عرش بلقیس یا عظیمست این عرش چه
تواند بود چه نسبت سها را با فتاب درخشان این سجده هشتم است
بقول ائمه ونهم بقول نعی ودر فتوحات این سجده راس وخفی کفته ودر
موضع سجود مختلف فیها است بعضی بعد از قراءة وما یعلنون سجده میکنند
وبعضی پس از تلاوت رب العرش العظیم اورده اند که چون هدهد سخن
خویش باتمام رسانید قال کفت سلیمان ع سننظر زود باشد که نظر
کنیم وتامل نمایم که درین سخن اصدقت ایا راست کفتی ام کنت یا بود
من الکاذبین از دروغ کویان پس سلیمان ع نامه نوشت وکفت اذهب

بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان
ثم تول پس روی بکردان عنهم از ایشان و بیک کوشه رو و تجسس کن فانظر
پس به بین که ایشان ماذا یرجعون بچه نوع با یکدیکر رجوع میکنند و
سخن را بچه نوع قرار میدهند ارباب قصص بر انند که بلقیس دختر
شراحیل بود که در ملک یمن پادشاهی کرده بود و اورا با جن وصلت
افتاد و فارعه جنیه و در عین المعانی کفته که بلقه بنت شیصبان
بخواست بلقیس ازو متولد شد بعد از پدر ملک را فرو کرفت و خویشان
مادری او از جن مدد کاری کردند و برای او تخت بزرک ساختند
و او با قوم خود افتاب پرستندندی چون هدهد خبر او بسلیمان
رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بایشان برد
هدهد نامه در منقار کرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و
ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز امده مردمان بوی
می نکریستند نامه را بر تخت انداخت و قول اشهر انست که بلقیس در
خلوتکاه خود بر پشت تکیه کرده بود و درها فرو بسته هدهد از روزن
در امد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس برجست و نامه برداشته
مطالعه نمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت حاضر شدند و نامه در دست دادهٔ
بیرون امد و متوجه ایشان شده قالت کفت یا ایها الملأ ای
کروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده شده است بسوی من
کتاب کریم نوشته بزرک نامه بزرک کفت باعتبار فرستنده
او که پیغمبر بزرکوار بود یا بسبب انکه اورنده او مرغی بود و این امر
عزیب الشان است یا بجهت انکه مهر داشت امام قشیری قدس سره
فرموده که بزرکی بران واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه دعوت
بالله الملک بود و کفته اند چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده
بران نامه بزرکترین همه نامها باشد ای نام تو بهترین سراغاز نبی
نام تو نامه کی کنم باز ارایش نامهاست نامت و اسایش سینهاست

بلقیس

بلقیس کفت نامه بمن اورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که اورده اند
فرمود که انه این کتاب من سلیمان از نزد سلیمانست و انه و بدرستی
که مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
الا تعلوا علی بنام خدای بخشنده مهربان بر من بزرکی مکنید و کردن
کشی منمائید و أتونی و بیائید بمن مسلمین کردن نهادکان و فرمان برن بزرگان
قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ
دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بکردید و مضطرب و سراسیم
کشتند قالت کفت بلقیس یا ایها الملأ ای کروه بزرکان و ایشان
سیصد و سیزده نفر بودند از ارکان دولت هر یکی برده هزار کس حکم
میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده بفرمود که افتونی فتوی دهید مرا
فی امری در کار من و انچه صواب و صلاح باشد با من بکوئید ما
کنت نبستم من قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری را حتی
تشهدون تا شما نزد من حاضر نکردید یعنی بحضور و مشورت شما
کاری نمیکنم قالوا کفتند ان کروه نحن اولوا قوة ما خداوندان
قوتیم و اولوا باس شدید و خداوندان کارزار سخت یعنی هم
قوة داریم و هم لشکر و هم شجاعة و الامر الیک و کار مفوض
بتست و رای تو فانظری پس در نکر و به بین ماذا تامرین
تا چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه اکر جنک خواهی نبرد اوریم
دل دشمنان را بدرد اوریم و کر صلح جوئی ترا بنده ایم بتسلیم
حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله
دارند نپسندید و کفت مارا مصلحت جنک نیست چه کار حرب
دوری دارد اکر ایشان غالب ایند دیار و اموال ما عرضه تلف شود
کما قال الله تعالی قالت کفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان
اذا دخلوا قریة چون درایند بدهی و شهری که بقهر بکیرند افسدوها
تباه سازند اورا یعنی خراب کنند و جعلوا و کردانند اعزة اهلها

عزیز اهل آن دیه را أَذِلَّةً خار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند
وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید قول اولست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
و بدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ
بهدیه که مقدمه صلح باشد فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که از انجا بِمَ
يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ بچه چیز باز میگردند فرستادگان
من اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده
که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید و پانصد جاریه را بزینت
غلامان براراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر
و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره
کج جزع سفته فرستاد و منذر بن عمرو را یکی از اشراف قوم برفتن
مقرر کرد و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو
نگرد نترسی که او پادشاهست و اگر بتازه روئی و خوش خوئی با تو
سخن گوید بدانکه پیغمبرست و دلیل دیگر بر نبوت او انست که میان
غلمان و جواری تمییز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره کج
سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند
و هدهد کیفیت عرض کرد سلیمان ع بفرمود تا دیوان خشتهای
زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ بود طولا و بدانها
فرش ساختند و در روز رسیدن منذر مراکب بری و بحری
بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و دیوان و پریان و سباع
و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان در روی هوا پر
در پر بافتند ع با صد هزار قرن دیده فلک در هزار قرن ع مجلس بدان
تکلف و خوبی ندیده بود ع منذر بکنار میدان رسید و ان فرش و اساس
و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون بپیش تخت سلیمان ع
رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده وی را پرسش کرد و فرمود
که حقه را بیاور که در وی دری ناسفته و مهره کج سفته است

پس

پس عرضه را بفرمود تا در ناسفته را سوراخ کرد و دوده را حکم فرمود
که تار رشته در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در و
کشید و آب طلبیده غلمان و جواری را فرمود که از غبار راه روی بشویند
مردان برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی
بر دستی دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود هدیه ایشان را
رد کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس آن هنگام
که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ گفت یا مدد
میدهید مرا بِمَالٍ بخواسته و حال آنکه مال من از همه بیشتر است فَمَا آتَانِيَ
اللَّهُ پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ
بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیی بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ
تَفْرَحُونَ بهدیه خود شاد میشوید و مینازید زیرا که جز حیوة دنیی
مطمح نظر همه شما نیست ع آنکه پرواز کند جانب علوی چه همای ع
دنیا اندر نظر همت او مرداریست ارْجِعْ ای رسول باز گرد إِلَيْهِمْ
بسوی بلقیس و قوم او و بگوی تا بیاید فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ هر آینه
بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ طاقت
مقاومه نباشد ایشان را بِهَا بان لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر آینه بیرون
کنیم ایشان را مِنْهَا از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتی که بی عزت و بی حرمت باشند
وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز
گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه نمود و تخت خود را در
خانه مضبوط ساخت و نگاهبانان بران گماشت و در خانه قفل کرده
کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد دیوان خبر
یافتند اندیشیدند که چون سلیمان ع بلقیس را بیند با کمال حسن و جمال
و عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر سرایر جن اطلاع دهد
و کار بر ما به تنگ آید صلاح آنست که طعنه بر جمال و کمال او زنیم تا
تاعیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف

جن پیش تخت امده بموقف عرض رسانید که عقل بلقیس قصوری تمام دارد
وکلامش از نهج صواب منحرف میکرد وپای اومانند سم حارست وانکشت او
ندارد سلیمان عم در اندیشه افتاد واول خواست که عقل اورا ازما پیش
کند قال یا ایها الملاء ای کروه بزرکان ایکم کدام شما یاتینی
بعرشها می ارد تخت بلقیس را قبل ان یاتونی پیش از انکه بیایند
بمن مسلمین مسلمان شدکان چه هرکاه مسلمان شدند کرفتن تخت
او روا نیست مکر برضای او وغرض او ان بود که اورا تغییر دهد
وازو بپرسد که سریر توهست یانه وبجواب ان بر عقل وی وقوع
یابد قال عفریت کفت دیوی پلید ناخوش من الجن از قوم جن
نام او ذکوان یا صخرا انا اتیک به من بیارم انرا بتو قبل ان
تقوم پیش از انکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی مجلس
حکومة وسلیمان ع تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وانی
علیه وبدرستی که من برحمل ان تخت لقوی توانایم امین وامینم
برجواهر یعنی دران خیانت نکنم وبتو رسانم سلیمان عم فرمود زود
تر ازین خواهم قال الذی عنده کفت انکسی که نزدیک او بود علم
دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و
اسم اعظم دانسته وانکس خضر بود عم یا ضبطه که ابو القبیله
است ودر تیسیر اورده که بنو ضبه این ادعا دارند که عنده علم
الکتاب پدر ماست وکفته اند حضرت سلیمان بود یا مرد مستجاب
الدعوة که اورا میخا کفتندی یا ذا النون یا اسطوع یا ملکی که موید
سلیمان بوده یا ملکی که مقادیر بدست اوست یا جبرئیل عم وبران
تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد لوح محفوظ است واشهر انست اصف
برخیا که وزیر سلیمان بود کفت انا اتیک به من بیارم تخت بلقیس را
بتو قبل ان یرتد پیش از انکه باز کردد الیک بسوی تو طرفک
چشم تو یعنی چون در چیزی درنکری تا چشم برداری من تخت

ویرا

ویرا حاضر کنم سلیمان دستوری داد در سجده درافتاد وکفت یا
قیوم که بعبری اهیا شراهیا باشد وبقول بعضی کفت یا ذا الجلال
والاکرام وبرهر تقدیر چون دعا کرد تخت بموضع خود فرو رفت وطرفة
العینی را پیش تخت سلیمان از زمین برامد ودر تیسیر اورده که حق
سبحانه اورا انجا معدوم کرد ونزد سلیمان ایجاد فرمود فلما راه پس
ان هنکام که سلیمان دید ان تخت را مستقرا عنده قرار کرفته نزد
او قال هذا کفت این کرامة من فضل ربی از فضل افزید کار منست
لیبلونی تا بیازماید مرا ءاشکر ایا شکر میکذارم ام اکفر
یا ناسپاسی پیش می ارم ومن شکر وهرکه سپاس داری کند خدایرا
فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس
خود چه شکر موجب دوام نعمت وسبب مزید انست ومن کفر
وهرکه کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردکار من
غنی بی نیازست از شکر کذاری وناسپاسی مردمان کریم
کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا کفت سلیمان که
بکردانید لها برای بلقیس عرشها تخت اورا یعنی هیات وشکل اورا
تغییر دهید بر انوجه که اعلا را باسفل ارید ومقدم را موخر سازید
یا جواهر را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر وابیض در موضع اصفر
وضع کنید ننظر تا بنکریم ما که بعد از سوال او اتهتدی ایا راه
میبرد ومیشناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون
از انانکه راه نمی یابند بچیزها ونمیشناسند فلما جاءت پس چون
هنکامی که امد بلقیس نزد سلیمان عم وتخت او سلیمان نهاده بود پیش تخت
قیل کفتند اورا اهکذا ایا اینچنین است عرشک تخت تو قالت
کفت کانه هو کوییا که این انست جزم نکفت که هو هو از جهت انکه
احتمال داشت تختی باشد مثل تخت او واین از کمال عقل بود پس کفت
واوتینا العلم وداده اند مارا علم بر قدرت الهی وصحت نبوت

سليمان من قبلها پيش ازين معجزه وكنا مسلمين وهستيم ما كردن
نهادكان حكم وي را وصدها وباز داشت خداي بلقيس را بعد توفيق
ما كانت تعبد از انچيزي كه ميبود كه ميپرستيد انرا من دون
الله بجز خداي يعني افتاب را انها كانت بدرستي كه بلقيس بود من
قوم كافرين از قوم ناگرويدگان اورده اند كه سليمان عم جهت
امتحان پاي وي فرمود تا قصري بنا كرده بودند و زمين اورا از ابگينه
صافي ساختند و در زير ان اب دراورده و ماهيان دران جا افكنده
چنانچه ان خانه همه اب مينمود پس سرير سليمان را در قصر نهادند
و بلقيس را طلبيدند چون بدر كوشك رسيد قيل لها گفتند مر ورا
ادخلي الصرح دراي در ساحت اين قصر فلما رأته پس چون بديد
زمين قصر را حسبته لجة پنداشت انرا اب بسيار وكشفت و
بر كشيد دامن جامه عن ساقيها از هر دو ساق خود تا پاي در اب
نهد سليمان عم ديد كه پاي او بپاي ادميان مي ماند قال گفت اي
بلقيس جامه بر مكش انه بدرستي كه تو انچه اب ميپنداري صرح ممرد
عرصه ايست ساده و هموار من قوارير از ابگينه قالت رب گفت
بلقيس اي افريدگار من اني ظلمت بدرستي كه من ستم كردم نفسي بر نفس
خود بپرستش افتاب واسلمت واسلام اوردم مع سليمان بر سليمان
يعني بر دست او و تسليم شدم لله مر خداي را رب العالمين و پرورد
كار عالميان را و در تزويج سليمان عم وي را و در مآل كار او سخن بسيار
گفته اند و در جواهر تفصيل انها مذكورست صاحب تاويلات
فرموده كه چه مانندست هدهد بقوه مفكره و سبا بمدينه جسد و سليمان
بدل و بلقيس بنفس و من عنده علم الكتاب بعقل فعال و عرش بلقيس
بطبيعة بدنيه و تطبيق حكايه بفهم درستست ؛ انكس كه زشهر آشنائيست
داند كه متاع ما كجائيست ؛ ولقد ارسلنا و هرانينه فرستاديم الى ثمود
بسوي قبيله ثمود اخاهم صالحا برادر ايشان صالح را ان اعبدوا

الله

الله بانكه بپرستيد خداي را فاذا هم پس انگاه ايشان فريقان دو گروه
شدند مؤمن و كافر يختصمون و بجنگ و خصومت در امدند با يكديگر
و مخاصمه ايشان در سوره اعراف ذكر يافته و چون كافران بوقت
خصومت ملزم شدند گفتند بيار اي صالح انچه مارا وعيد ميكردي از عقوبات
قال يا قوم گفت صالح كه اي گروه من لم تستعجلون بالسيئة چرا شتاب
ميكنيد بنزول عذاب قبل الحسنة پيش از توبه يعني تاخير ميكنيد در آن
اورده اند كه ثمود ميگفتند چون عذاب به بينيم انگاه توبه كنيم صالح
فرمود كه لولا تستغفرون الله چرا استغفار نميكنيد و بتوبه و ايمان
از خداي امرزش نميطلبيد لعلكم ترحمون شايد كه شما رحمت كرده
شويد و عذاب فرود نيايد قالوا اطيرنا بك گفتند فال بد گرفتيم
بتو و بمن معك و هر كه با تست از مومنان كه تا تو اغاز دعوت كرده
شده ايد و محن روي بما اورده و جدائي در ميان ما افتاده قال طائركم
گفت صالح كه فال شما در خير و شر عند الله نزديك خداست يعني سبب
محنت شما مكتوبست نزديك خداي بحكم ازلي و بحث من متبدل
نگردد قلم بنيك و بد خلق در ازل رفتست بگفت و گوي خلائق
دگر نخواهد شد بل انتم بلكه شما قوم تفتنون گروهي ازموده شده
ايد يعني شمارا مي ازمايند متعاقب دولت و نكبت و سختي و اساني
وكان في المدينة و بودند در شهر كه صالح عم ميبود از زمين حجر
تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اشرار ايشان از جمله قدار بن
سالف و مصدع بن دهر و گويند نام او مهرج بوده مباشر عقر ناقه
بودند يفسدون تباهي ميكردند بكفر و معاصي في الارض در زمين
ولا يصلحون و بصلاح نمي اوردند كار خود را يعني افسادي داشتند
خالي از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعيد عذاب شنيدند قالوا
گفتند با يكديگر تقاسموا بالله سوگند خورده بودند بخداي يعني بعد
از سوگند گفتند لنبيتنه هر اينه شبيخون ميكنيم بر صالح واهله

وبرکسان وی ومیکشیم ویرا ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس میکوییم لِوَلِیِّهٖ ولی خون
اورا یعنی اگر ما پرسند که صالح راکه کشته است کوییم مَا شَهِدۡنَا حاضر
نبودیم مَهۡلِکَ اَهۡلِهٖ هلاک کردند کسان او اورا وحفص بکسر لام
خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبوده ایم پس از اهلاک ایشان
چه خبر داشته باشیم وَاِنَّا لَصَادِقُوۡنَ وبدرستی که ما راست کویانیم وَ
مَکَرُوۡا مَکۡرًا ومکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را
بکشیم وولی دم اورا بکوییم ما نکرده ایم وخبر نداریم وَمَکَرۡنَا مَکۡرًا ومکر
کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم بانکه مکر ایشان را
سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمۡ لَا یَشۡعُرُوۡنَ وایشان اگاه نبودند و
شعور نداشتند بان آورده اند که صالح عم مسجدی داشت در غاری
وشبها انجا نماز کذاردی ایشان نه تن کفتند که وعدهٔ عذاب ما سه روز
دیگرست ما پیش از ان کار صالح بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده
در کمین نشستند تا چون صالح در اید بکشندش ناکاه سنگی بر ایشان
فرود امد وهمه را در زیر کرفت ودر غار را بپوشید ایشان در انجا هلاک
شدند وباقی کفار بصیحهٔ جبرئیل هلاک شدند فَانۡظُرۡ کَیۡفَ کَانَ پس
بنکر که چکونه بود عَاقِبَةُ مَکۡرِهِمۡ سرانجام مکر ایشان اَنَّا دَمَّرۡنَاهُمۡ
وبنکر که ما هلاک کردیم ایشانرا در غار وَقَوۡمَهُمۡ وباقی قوم ایشانرا
اَجۡمَعِیۡنَ همه بصیحه فَتِلۡکَ بُیُوۡتُهُمۡ پس انست خانهای ایشان در زمین
حجر بنکر یدانرا خَاوِیَةً درحالتی که خالی وخرابست بِمَا ظَلَمُوۡا بسبب انکه
ستم کردند یعنی شرک اوردند اِنَّ فِیۡ ذٰلِکَ بدرستی که انچه با ثمود
کردیم لَاٰیَةً هر اینه عبرتیست لِقَوۡمٍ یَّعۡلَمُوۡنَ مر کروهی را که دانند وبدان
متعظ شوند وَاَنۡجَیۡنَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا وبرهانیدیم انانرا که کرویدند
بصالح وَکَانُوۡا یَتَّقُوۡنَ وبودند که پرهیز میکردند از کفر ومعاصی وبدان
سبب نجاة یافتند وَلُوۡطًا ویاد کن لوط را ع اِذۡ قَالَ چون کفت لِقَوۡمِهٖ
مر قوم خود را اَتَاۡتُوۡنَ الۡفَاحِشَةَ ایا می ایید بعملی زشت یعنی لواطه

وَاَنۡتُمۡ

الجزء العشرون من اجزاء الثلثین

وَاَنۡتُمۡ وحال انکه شما تُبۡصِرُوۡنَ میدانید زشتی انرا یعنی بطریق اعلان
میکنید وان فحش است ءَ اَئِنَّکُمۡ ایا شما لَتَاۡتُوۡنَ الرِّجَالَ می ایید
بمردان شَهۡوَةً از روی شهوت مِّنۡ دُوۡنِ النِّسَآءِ بجز زنان که برای
شهوت مخلوقند بَلۡ اَنۡتُمۡ بلکه شما قَوۡمٌ تَجۡهَلُوۡنَ کروهی مردمید که
نمیدانید عاقبة فعل خود را فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوۡمِهٖ جواب قوم
لوط اِلَّاۤ اَنۡ قَالُوۡۤا مکر انکه کفتند بایکدیکر اَخۡرِجُوۡۤا اٰلَ لُوۡطٍ بیرون
کنید کسان لوط را یا لوط را مِّنۡ قَرۡیَتِکُمۡ از دیه خود که سدوم است اِنَّهُمۡ
بدرستی که ایشان اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوۡنَ مردمانند که پاکیزکی میکنند
وما را پلید میخوانند فَاَنۡجَیۡنٰهُ پس نجاة دادیم لوط را وَاَهۡلَهٗ وکسان
او را یعنی دختران او را اِلَّا امۡرَاَتَهٗ مکر زن او را قَدَّرۡنٰهَا قضا کردیم بودن
او را مِنَ الۡغٰبِرِیۡنَ از باقی ماندکان در عذاب وَاَمۡطَرۡنَا وببارانیدیم
عَلَیۡهِمۡ بر ایشان بعد از بر وزبر شدن موتفکات مَّطَرًا بارانی از
سنک فَسَآءَ پس بدبارانیست مَطَرُ الۡمُنۡذَرِیۡنَ بارانی بیم کرده شدکان
که تصدیق بیم کنندکان نکردند قُلِ الۡحَمۡدُ لِلّٰهِ کفتیم لوط را ع که بکو
ستایش مر خدا یرا است بهلاک کفره وَسَلٰمٌ عَلٰی عِبَادِهِ وسلام بر
بندکان او الَّذِیۡنَ اصۡطَفٰی انانکه بر کزیده است ایشانرا بعصمت ونکا
داشته از فواحش ونجاة داده از عقوبت وقول اصح انست که مامور
بحمد حضرت پیغمبر ماست که چون حق سبحانه درین سوره قصصهایی که
دالست بر هلاک اعدا ونصرت اولیا چون قصهٔ صالح ولوط عم بوی
فرستاد وقوف بران نعمت بزرکست وبس ویرا بحمد الهی امر کرد وسلام
بر بندکان کزیده که انبیا اند یا صحابهٔ کبار انحضرت صلعم یا اهل قران یا عامه
مومنان وکفته اند اهل اسلام انانند که دل ایشان سالمست از لوث
علایق وسر ایشان خالیست از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند
وفردا سلام بیواسطه خواهند شنید سَلٰمٌ قَوۡلًا مِّنۡ رَّبٍّ رَّحِیۡمٍ هر بنده
که او کشت مشرف بسلام البته شود خاص بتشریف سلام لطفی کن

٢ الجزو العشرون من اجزاء الثلثين

السماء

بنواز دلم را باسلام ۴ زیرا که سلامة همه لطفست و کرامت آللهُ
ایا خدای بحق خیرٌ بهترست اَمّا یُشرِکُونَ ۵ یا انکه انباز میکیرند مشرکان
ایا شریکان عاجز که ﴿ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ ایا انکسی که
بقدرت بیافرید اسمان و زمین را که عالم کون و فساد ند وَاَنْزَلَ
لَکُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ از اسمان یا از ابر مَاءً ابی فَاَنْبَتْنَا
پس برویانیدیم بِهِ بدان اب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص
فعلست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بان باران حَدَآئِقَ
بوستانهای دیواربست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی اراسته
و زیبا مَا کَانَ لَکُمْ نیست و نرسد شمارا اَنْ تُنْبِتُوا انکه برویانید
شَجَرَهَا درختان ان بوستانها را ءَاِلٰهٌ ایا هست یعنی نیست معبودی
مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متعذرست
بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ یَعْدِلُونَ گروهی اند که میل
میکنند از راه توحید یا شرک می ارند بخدای و او را عدیل اثبات
میکنند اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ ایا عدیل ایشان بهترست یا کسی که
گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه ادمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا
و پیدا کرد در میانهای زمین اَنْهَارًا جویهای اب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید
برای استحکام زمین رَوَاسِیَ کوهها بلند که درو معادن متکون گردد
و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ و کرد بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ میان دو
دریای عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیکر
مختلط نشوند ءَاِلٰهٌ ایا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللّٰهِ با الله
که در افرینش اشیا ممد او باشد بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک
لَا یَعْلَمُونَ ۵ نمیدانند قدرت حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایلند
و ایا شریک ناتوان ایشان بهترست اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ و یا کسی که اجابت
کند فرو مانده را اِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را
هیچ حیله و وسیله نباشد مگر خدای تعالی و گفته اند مضطر کیست

کردل

که دل از هستی خود بر داشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی
پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته
بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن از برای شفاء من شیخ گفت تو دعا کن که
مضطری و اجابة بدعای مضطر بان بسته است زیرا که نیاز او بیشتر
باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست دارد ۴ ان نیاز مرهمی بود
درد ۴ کاین چنان طفلی سخن اغاز کرد ۴ هر کجا دردی دوا انجا بود ۴ هر کجا
فقری نوا انجا بود ۴ پیش حق یک ناله از روی نیاز ۴ به که عمری بی نیاز
اندر نماز ۴ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابة فرماید وَ
یَکْشِفُ السُّوءَ و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از و انچه او را بد اید
وَیَجْعَلُکُمْ ایا بت بهترست یا ان خدای که گردانند شما خُلَفَاءَ
الْاَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین
را از پس ایشان بتصرف شما در ارد ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ایا خدای دیگرست با
خدای که درین کارها اعانة او کند یعنی نیست و نشاید قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ ۵
اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندکی یاد میکنید و گفته اند مراد بقلة عدم
است یعنی یاد نمیکنید خدای را و پرستش بتان میکنید ایا ایشان بهترند اَمَّنْ
یَهْدِیکُمْ یا کسی که راه نماید شما را فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان
و دریا وَمَنْ یُرْسِلُ الرِّیَاحَ و کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان
بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت که بارانست ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ایا باشد
دیگری با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعَالَی اللّٰهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا
یُشْرِکُونَ از انچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکة
عاجز مخلوق و ایا چنان شریکی بهترست باشد اَمَّنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ یا انکه
بیافریند خلق را و از عدم بوجود ارد ثُمَّ یُعِیدُهُ پس باز ارد او را بعد
از انکه بعدم رفته باشد یعنی بر انگیزد در قیامة وَمَنْ یَرْزُقُکُمْ و
انکه روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از اسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین
بنبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد ءَاِلٰهٌ ایا خدائی

هست مَعَ اللّٰهِ شریک باخدای که این کارها تواند کرد قُلْ هٰاتُوا بکو بیارید
بُرْهٰانَکُمْ حجت خود را برانکه کسی غیر الله برینها قدرت دارد اِنْ کُنْتُمْ
اکر هستید شما صٰادِقِینَ راست کویان در انکه اله دیکر هست چه کمال قدرت
از لوازم الوهیت است وان غیر حق را ثابت نیست قُلْ بکوای محمد لاٰ یَعْلَمُ
نمیداند مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ هر که در اسمان و زمین است اَلْغَیْبَ
نا امده و پوشیده اِلاَّ اللّٰهُ لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله
مخصوص اوست علم شامله نیز بدو اختصاص دارد وَمٰا یَشْعُرُونَ و
نمیدانند مشرکان اَیّٰانَ یُبْعَثُونَ که کدام وقت بر انکیخته خواهند شد
بَلِ ادّٰارَکَ بل بمعنی هل است و در لباب میکوید بمعنی ام و بر هر تقدیر
استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش
ایشان فِی الْاٰخِرَةِ در وقوع اخرة یعنی ندانستند اخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ
بلکه ایشان فِی شَکٍّ در کمانند مِنْهٰا از وقوع ان بَلْ هُمْ مِنْهٰا بلکه
ایشان از اخرت عَمُونَ نابینا باشند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ
دلایل بعث و حشر [illegible] پوشیده است وَقٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و
کفتند انانکه کافر شدند بسبب مشاهدهٔ ناکردن دلایل بعث و حشر
نابینائی دیدهٔ بصیرت اَئِذٰا کُنّٰا ایا چون کردیم ما تُرٰاباً با خاک وَ
اٰبٰاؤُنٰا و پدران ما نیز خاک شوند اَئِنّٰا لَمُخْرَجُونَ ایا ما بیرون اورندکانیم
از کورها یا بدر امدکان از مضیق فنا و در امدکان بسعهٔ حیات لَقَدْ
وُعِدْنٰا بدرستی که وعده داده شده ایم هٰذٰا این بعث و نشر را نَحْنُ
وَاٰبٰاؤُنٰا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعدهٔ محمد صلعم همه انبیا این وعده
داده اند و بتحقیق بوفا انجامیده اِنْ هٰذٰا نیست این وعده اِلاّٰ اَسٰاطِیرُ
الْاَوَّلِینَ مکر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخنیست
بی حقیقة قُلْ سِیرُوا بکو بروید فِی الْاَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون
دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ بنکرید که چکونه
بود عٰاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ سر انجام کار کناه کاران وَلاٰ تَحْزَنْ و اندوهناک

مباش ای محمد عَلَیْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلاٰ تَکُنْ و مباش فِی ضَیْقٍ
در تنکدلی مِمّٰا یَمْکُرُونَ از انچه ایشان مکر کنند که در پناه عصمة
منی و متکفل نکاه داشت منم ع غم مخور از انرو که غمخوارت منم ع و زهمه
بدها نکه دارت منم ع از تو کر اغیار برتابند روی ع این جهان و انجهان
یارت منم ع وَیَقُولُونَ و میکویند کافران مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی
خواهد بود این عذاب موعود اِنْ کُنْتُمْ اکر هستید شما صٰادِقِینَ
راست کویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اویند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند
قُلْ عَسیٰ اَنْ یَکُونَ بکو شاید انکه باشد بحکم الهی رَدِفَ لَکُمْ پیوندد
بشما و از پی در اید بَعْضُ الَّذِی برخی از انچه یَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند
نزول و حلول انرا و ان عذاب روز بدر بود یا قحط وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی
که پروردکار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت است عَلَی النّٰاسِ بر مردمان
که تعجیل نمیکند بر عقوبت ایشان بر معاصی وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و بیشتر
مردمان لاٰ یَشْکُرُونَ سپاس داری نمیکنند و حق نعمت را بتاخیر عذاب
نمیشناسند وَاِنَّ رَبَّکَ و بتحقیق پروردکار تو لَیَعْلَمُ هر اینه میداند
مٰا تُکِنُّ انچه بپوشد صُدُورُهُمْ دلهای کفار از حقد و حسد بر تو
وَمٰا یُعْلِنُونَ و انچه اشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَمٰا مِنْ
غٰائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فِی السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ
در اسمان و زمین اِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ مکر نوشته است در کتابی
روشن یعنی لوح محفوظ اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ بدرستی که این قران یَقُصُّ
عَلیٰ بَنِی اِسْرٰائِیلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان
اَکْثَرَ الَّذِی بیشتر انچیزی که از جهالت هُمْ فِیهِ ایشان در ان چیز
یَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیکر سخن میکویند چون
تشبیه یهود و تفویه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و
حقیقت بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و عیسی عم وَاِنَّهُ و بدرستی
که قران لَهُدیً راه نمونیست وَرَحْمَةٌ و بخشایش لِلْمُؤْمِنِینَ مر کرویدکان را

چه ایشان متفقند بران إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خداوند تو يَقْضِي داوری
کند بَيْنَهُمْ میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست درست
خود وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب که حکم اورا رد نتوان کرد الْعَلِيمُ
واوست دانا بحقیقت انچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ بر
خدای واز دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ
الْمُبِينِ بر راستی روشن یعنی راه تو راست وکار تو درست است إِنَّكَ
بتحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى سخن نمیتوانی شنوانید مردکانرا یعنی
مرده دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ
ونمیتوانی شنوانید کرانرا اواز خواندن إِذَا وَلَّوْا چون بر کردند مُدْبِرِينَ
پشت بر کرد اندکان یعنی ایشانرا کوش دل کرانست واز استماع قران
اعراض میکنند وروی میکنند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن
خصوصًا کسی که بر کردد و پشت بر داعی خود دران محل استماع او مشکل
تراست ورمز واشارت را نیز نمی بیند که فهم کنند وَمَا أَنْتَ
ونیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی
ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الابیصر ببصیرت وایشان ندارند
إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مکر کسی را که بکرود بِآيَاتِنَا بسخنان
ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا کرویدکان فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان
کردن نهادکان فرمانند ومخصصان ومتخصصا عالم ایقانند کوش
باطن نهاده بر فرمان دیده دل کشاده بر عرفان زنده از نفحهای کل
شن قدس معتکف در فضای مهد انس برده ره از مضایق لاشی
بقل الله ثم ذرهم بجا وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود قول یعنی
واجب کردد عذاب وسخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر ادمیان وقتیکه دست
از امر معروف ونهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً اوريم صح
مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن کوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ
انکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد ووعید وخبر

ونشر

ونشر بایات قدرت ودلائل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی ارند یعنی
متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست
از علامات قیامة صاحب معتمد اورده که چون زوال دین نزدیک
رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون ارد چنانچه ناقه صالح
راعم از سنک بیرون اورد وان دابه کویا باشد ودر حدیث امده
که خروج دابه وطلوع افتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام
پیش بود ان دیکر بر عقبش ظاهر بود واز کتب بعضی ائمه چنان معلوم
میشود که از اشراط ساعات اول ایات سماوی طلوع شمس بود از
مغرب واول ایه ارضی خروج دابه است واو جانوریست طول او
شصت کز وچهار قائمه دارد واو رعب باشد ودو بال دارد و
در تیتین روی هیچ هاربی از وفوت نشود وهیچ طالب اورا در نیابد
روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی ودرخشنده کی
ودر تیسیر از ابن الزبیر نقل کرده که سر او شبیه سر کاو باشد
ودر عین المعانی اورده که چشم او چون چشم خوک بود وکوشها چون
کوش فیل وشاخ او مانند شاخ کاو کوهی ولون او مثل لون پلنک
وکردنش چون کردن شترمرغ وسینه اش چون سینه شیر وپهلویش
چون پهلوی یوز ودمش چون دنبه قوچ وقوایمش چون قوایم شتر
بیرون اید از کوه صفا یا میان صفا ومروه یا کوه اجیاد یا وادی تهامه
یا بحر سدوم ودر حدیث امده که اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام
بیرون اید ودر کتاب علامة الساعة اورده که از رکن خانه کعبه
بدر اید ومردم می نکرند واو مانند افتاب سیر میکند چه بلند میشود
بعد از سه روز ثلث او بیرون اید بعضی بر انند که جز سر وکردن او
بیرون نیاید واشهر وانست که تمام او بیرون اید وعصای موسی
وخاتم سلیمان همراه باشد عصا را بر میان دو چشم کافران مالد
روی ایشان سیاه شود وروی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید

کردد ومردم یکدیکررا بنام ولقب نخوانند بلکه سفید رویرا میکویند
ای بهشتی وسیاه رویرا میکویند ای دوزخی وآن بینست که بعضی معنی
ایه برینوجه کفته که چون واقع شود قول ما متمیز مومنان از کافران
بیرون اریم دابة الارض را وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ ویادکن روزیرا
که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا کروهی که روسا واشراف
باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از انها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بایات
کلام یا بدلایل قدرتها فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته
میشوند تا اراذل واسافل قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون
بیایند بحشرکاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي کوید خدای ایا بدروغ داشتید
ایتهای مرا در اول وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نکردند بِهَا بان ایتها
عِلْمًا از جهة دانش یعنی دران تامل نکردید وبکنه ان نرسیدید
أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا انچه چیز بود که شما میبودید که میکردید
یعنی چه کار کردید بعد از انکه بخدا ورسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ
الْقَوْلُ وچون واقع شود قول یعنی فرود اید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان
بِمَا ظَلَمُوا بسبب انچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ
لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نکویند بعذرخواهی جهة مشغولی بعقوبات
نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا ایا ندیدند وندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا
اللَّيْلَ انکه ما کردانیدیم شب را لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا ارام کیرند
دران بخواب واستراحة وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن
تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در بین تعاقب
نور وظلمت بروجهی مخصوص لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر بعث
ونشر لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر کروهیرا که تصدیق کنند یعنی انکه قادر
ست بر ابدال روز وشب ان یکدیکر هر اینه قدرت دارد بر ابدال موت
و [illegible] مواد بدنی موتی وبخواب وبیداری که در روز وشب
واقع است استدلال میتوان کرد بر مردکی وزندکی وَيَوْمَ

يُنْفَخُ

يُنْفَخُ ویادکن روزیرا که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ
پس بترسند از هول وهیبت ان مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در اسمانهاست
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهة
تحقق ووقوعست یعنی البته بوقت نفخه صور ترسناک خواهند شد
اهل اسمان وزمین إِلَّا مَنْ شَاءَ مکر انکس که خواهد خدای یعنی اللَّهُ
خزنه بهشت ودوزخ باشند یا اسرافیل که نافخست یا چهار ملک
مقرب که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیلند علیهم السلام
یا موسی که او را در طور صعقه بوده در تیسیر کوید که ان ادریسست
وَكُلٌّ وهمه مردمان أَتَوْهُ این کار کنند بموقف وحفص أَتَوْهُ خواند
بصیغه جمع ومعنی مستقبل خواند یعنی همه بیایند بعرصکاه دَاخِرِينَ
خوار شدکان وَتَرَى الْجِبَالَ وبینی کوههارا دران روز تَحْسَبُهَا پنداری
انرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ وحال انکه ان جبال تَمُرُّ میرود
ومیکذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعة وان حرکة مدرک
نمیشود زیرا که اجرام بر شئ واحد حرکة کنند حرکة ایشان بیک
ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود ومحققی فرموده
که اولیا درمیان خلق برحد رسوم واقفند وخلق از حرکات
بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند ؎ تو مبینی
ان پایهارا بر زمین ؎ زانکه بر دل میرود عاشق یقین ؎ از ره منزل
زکوتاه دراز ؎ دل چه داند کوست مست دلنواز ؎ ان دراز کوته
اوصاف منست ؎ دیدن ارواح دیکر دیدنست ؎ دست نی وپای
نی رو تا قدم ؎ انچنانکه تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای
الَّذِي أَتْقَنَ انخدایی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ افریدن همه چیزها
را وبیاراست بروجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست
بِمَا تَفْعَلُونَ بانچه شما میکنید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هرکه بیاید [illegible] نیکویی
فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزائیست بهتر مِنْهَا ازان زیرا که فانی دهد

وباقي ستاند ویکی را هفتصد عوض یابد واکر حسنه را کلمه شهادة
دارند پس مرورا چیزی حاصلست ازان کلمه وَهُمْ وایشان نیکویی کنندکان
مِنْ فَزَعٍ از ترس وهول یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامة آمِنُونَ ایمنند
وَمَنْ جَاءَ وهرکه بیاید بِالسَّیِّئَةِ ببدی که آن شرکست فَکُبَّتْ پس
نکون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی
ایشانرا نکونسار در آتش دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ وکویند آیا جزا
داده شدید یعنی جزا نداده اند شمارا اِلَّا مَا کُنْتُمْ مکر آنچه بودید
که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید اِنَّمَا اُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده
ام مِنْ اَنْ اَعْبُدَ یا آنکه پرستش کنم رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند آن
شهررا که مکه است اَلَّذِي آن خداوندی که بجهة حرمة حَرَّمَهَا حرام کرد
این بلده را تا خارهای اورا نمیبرند وحشیش اورا نمیدروند وصید
اورا نمیرمانند وَلَهُ ومر خداوند این بلده راست کُلُّ شَيْءٍ همه
چیزها یعنی همه مخلوق ومملوک ویند وَاُمِرْتُ ومامور شده ام اَنْ
اَکُونَ بانکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِینَ از ایستادکان بر ملة اسلام وَاَنْ
اَتْلُوَ الْقُرْاٰنَ وبانکه تلاوت کنم قرانرا وبر قراءة او مواظبت
نمایم تا حقائق آن بر من منکشف کردد فَمَنِ اهْتَدٰی پس هرکه راه یابد
بسبب متابعة درین اوامر فَاِنَّمَا یَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می
یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میکردد وَمَنْ ضَلَّ
وهرکه کمراه شود بجهة مخالفة درین امور فَقُلْ پس بکو ای محمد
اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِینَ از بیم کنندکانم وبر من
جز بلاغ نیست ووبال ضلال دیکری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و
بکو ثنا وستایش مر خدایرا بنعمت نبوت یا برانکه عطا کرده از علم
نافع وعمل صالح سَیُرِیکُمْ زود باشد که بنماید خدای شمارا اٰیَاتِهِ
نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض وغیر آن یا آیات
قاهره در دنیی که واقعه بدرست ودر آخرت که عذاب ابدست

فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتهارا ولیکن آن شناختن در آن محل
شمارا نفع نکند وَمَا رَبُّكَ ونیست آفریدکار تو بِغَافِلٍ بی خبر عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند مشرکان وحفص بخطاب خواند یعنی از آنچه
شما میکنید پس تاخیر عذاب از ایشان یا شما بنا بر حکمتی است که سر
آن او داند وبس هرچه اوردی وبردی بپیش وپس حکمة ان داند جز تو کس
سُورَةُ الْقَصَصِ مَکِّیَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٍ وَثَمَانُونَ اٰیَةً
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
طٰسٓمٓ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروفرا
سبب محافظت قران کردانیده از طرق سمات زیاده ونقصان وسیر
مشار الیه درایه وانا له لحافظون این حروفست قشیری قدس سره
اورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار
وطهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار وطهارت ارواح محبان
از محبت ماسوی وطهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سکمی ره
کوید سین رمزیست از سر الهی با عاصیان بنجات وبا مطیعان بدرجات
وبا محبان بدوام مناجات در بحر الحقایق کفته که میم ایماییست بمنت
خالق بر کافه خلائق در قیام بکفایة مهمات بر قدر حاجات ومرامات
وکفته اند حروف ثلاثه قسم است بطور سینا وسکندریه ومکه
جوابش اینکه تِلْكَ این سوره یا این آیات اٰیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ
اینهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُو میخوانیم
یعنی بفرمان ما جبرئیل عَلَیْكَ بر تو مِنْ نَبَاِ مُوسٰی وَفِرْعَوْنَ بعضی
از خبر موسی وفرعونست بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای کروهی
که تصدیق میکنند اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری
جست وتکبر وتجبر کرد فِي الْاَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ وکردانید
اَهْلَهَا اهل مصررا از سبطیان وقبطیان شِیَعًا کروه کروه وهر کروهی
را بکاری نامزد کرد یَسْتَضْعِفُ وبود که زبون کرفت ومقهور ساخت

طایفةً منهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ أبناءهم
میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی
اسرائیل بزاید که مملکت تو بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده
که نود هزار را پسران بنی اسرائیل بکشتند وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ و زنده
میگذاشت زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبطانیه کان
بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِینَ از تباه کاران که جرأت می
نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد ازاده را به بندگی میگرفت وَنُرِیدُ و
میخواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه
زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِی الْأَرْضِ در زمین مصر
و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل که برهانیدیم ایشان را از بلا و شدت
فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امور
دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ و گردانیم
ایشان را وارثان از اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَکِّنَ
و جای دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِی الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَ
نُرِیَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُودَهُمَا
و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ آنچه
بودند که حذر کردند از آن چون زوال ملک و هلاک دشمنان
بر دست ایشان و دیدند این صورت را وقتی که در دریا علامة
غرقه کردن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بساحل
دریا بنظر درآوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب
و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و سر
افراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم من یوم الظالم علی المظلوم
آشکارا شد ای ستمکار براندیش از آن روز سیاه که ترا شوی ظلم
افکند از چاه بچاه آنکه اکنون بحقارت نگری جانب او بشماتت کند
از روز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت

برحوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل گردانید که
هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی موکل
بود در حین که وضع حمل ظاهر شد و موسی را فرا گرفت و در روی وی
نگریست واله جمال وی گشت و محبت عظیم از آن مولود در دل آن پدید وی ۴
آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم
که آن حمل دختری بود مرده و او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند
ترا هیچ کس از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر
او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان
خود را در آن خانه انداختند خواهر موسی او را برداشته بسر تنوری
که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند آن گروه بچه نادیده از آن
خانه بیرون رفتند مادر بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان
شده و موسی با آن بازی میکند القصه او را مخفی پرورش میداد و
پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان بیشتر بتفحص و تجسس
مشغول شدند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه فرمود وَ
أَوْحَیْنَا و وحی کردیم ما یعنی الهام دادیم علم الهدی قدس سره فرموده
که شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و عیان إِلَی أُمِّ
مُوسَی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود ع نام او
یوحابد بنون در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی یوحاید گفته بیا
در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِیهِ آنکه شیر ده و
به پرور او را فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ پس چون بترسی بر وی و وهم کردی که
مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِیهِ پس بیفکن او را
فِی الْیَمِّ در دریا مراد آب نیلست یعنی بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی در آب نیل افکنی وَلَا تَخَافِی و مترسی که او ضایع نخواهد
ماند وَلَا تَحْزَنِی و اندوه مبر در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدرستی که ما
باز گردانندۀ اوییم إِلَیْکِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که

دکان

دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ وکرداننده ایم اورا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستا
یعنی اورا شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت چون مادر موسی دریافت
که فرعونیان در تفحص وتجسس ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند بنجار را
فرمود که اشنای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بسازد
وان بنجار حزبیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام
کرد وبمادر موسی تسلیم کرد بخاطرش کذشت که او کودکی دارد
ومیخواهد که در صندوق کرده از موکلان بکریزاند نزد کماشته
فرعون امده خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد
بخانه خود امد وخواست که نزد فرعون رود وغمازی کند چشمش
نابینا شد دانست که ان مولودی که کاهنان نشان داده اند این
است فی الحال نادیده بدو ایمان اورد ومؤمن ال فرعون اوست چشمش
وزبانش نیک شد مادر موسی صندوق را بقیر بیندود وموسی را
در وی خوابانید وسر صندوق را بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند
فرعون را دختری خورد سال بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانه
کفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خورد سال یافته
شود این علت باب دهن او زائل کردد دران روز فرعون
ودختر ومحرمان وی بر کنار نیل امده انتظار انسان موعود می
بردند که ناکاه ان صندوق بر روی اب نمودار شد فرعون ملازمان
را فرمود که اورا بکیرید وبیارید فَالْتَقَطَهُ پس فرا کرفتند موسی را
آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا کردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را
عَدُوًّا دشمن که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا واندوه بزرک
مر زنان را که ایشان را برده کیرد یعنی عدو حزن کردد ایشان را اِنَّ فِرْعَوْنَ
بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا وهامان ولشکر ایشان
هردو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در همه چیز اورده اند که
چون سر تابوت کشادند موسی را دیدند محبت او در دل حاضران

وناظران بدید آمد وفرعون دغدغه کرد که این مولود چکونه
از قتل جسته مبادا که ان مولود که میکویند این باشد زن فرعون
کفت که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از انچه بر فرعون
میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدار وبکذار که دختر
خود را بوی علاج کنیم پس قدری از اب دهان وی بر موضع برص ان
دختر مالیدند فی الحال زایل کشت امد طبیب درد بکلی علاج یافت
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ وکفت زن فرعون اسیه بنت مزاحم واو
عمه از قوم بنی اسرائیل بوده از سبط نبوت ودر عین المعانی اورده که موسی
بود وبر هر تقدیر کفت با فرعون که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی
چشمست لِي وَلَكَ مرا وترا که بسبب او فرزندما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ
مکشید اورا لفظ جمع برای تعظیمست عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند
مارا که امارات یمن وعلامات برکة بر جبین مبین او لایحست أَوْ نَتَّخِذَهُ
یا فرا کیریم اورا وَلَدًا فرزندی که او اهلیت ان دارد فرعون اورا
باسیه بخشید واسیه بتربیت او مشغول کشت وَهُمْ وایشان
یعنی فرعون وقوم او لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک ایشان
در دست اوست وَأَصْبَحَ وکشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى دل مادر موسی
فَارِغًا خالی از صبر وعقل یعنی چون شنید که ان صندوق بدست
فرعون افتاد بی صبر وقرار شد إِنْ كَادَتْ نزدیک بشد
که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ اشکارا کند قصه موسی را وکوید این
فرزند منست مکشید وقولی انست که چون شنید که اورا بفرزندی
برداشته اند دل او فارغ شد از غم واندوه ونزدیک شد که از
فرط شادی ظاهر کند که این فرزند منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اکر نه
ان بود که ما بند بر نهادیم عَلَى قَلْبِهَا بر دل او یعنی بستیم ومحکم کردیم
دل اورا بصبر وثبات ولطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد ان زن مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندکان مر وعده مارا هر اینه ظاهر کردی سر پسر

خود را وَقَالَتْ وکفت مادر موسی ع لِأُخْتِهِ مر خواهر خود را مریم واصح
انست که نام او کلیم بوده وشوهر اورا غالب بن یوشا کفتندی مادر موسی
اورا کفت قُصِّيهِ برپی برادر خود رو واز وحنبر کیر کلیم بدر بارکاه
فرعون امد و فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از
دور در کنار اسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانستند که خواهر
ویست وَحَرَّمْنَا وحرام کردیم مَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایکان
را مِنْ قَبْلُ پیش از امدن خواهر او اورده اند که هشت شبانروز
موسی شیر کس نکرفت تا اسیه وقوم او بیچاره شدند اما موسی
انکشت مسبحه خود را می مکید وشیر پاک بیرون امده میخورد وچون
کلیم دانست که اسیه برای دایه مضطر ست فَقَالَتْ پس کفت هَلْ
أَدُلُّكُمْ ایا دلالت کنم ترا عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانهٔ که از
روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرندهٔ باشد این کودک را لَكُمْ برای شما
وَهُمْ وان اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر ورا نیکخواهان باشند در
ارضاع وتربیت او تقصیر ننمایند اورده اند که چون هامان این
کلمه بشنید کفت این زن را بکیرید که او میداند که این از کدام
خانواده است کلیم دریافت کفت من بدین معنی کفتم که وهم للملک
ناصحون یعنی نیکخواه فرعونند نه از ان کودک پس ویرا دل داری
دادند وکفتند برو وانکس را بیار که کفتی برفت ومادر موسی را
بیاورد ودران وقت موسی در کنار فرعون بود وهرچند دایه می
اوردند وموسی را بر میداشت موسی روی از وی میتافت وشیر
اورا نمیستد چون اورا در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی
رسید بوی متوجه کشت وپستان در کرفت ؏ بوی خوش تو هر که زباد
صبا شنید ؏ از یار اشنا سخن اشنا شنید ؏ فرعون کفت تو کیستی که این
رضیع به پستان تو میل کرد کفت من زن خوش بوی وپاکیزه تن وشیر
من بغایت پاک وشیرینست وهیچ طفل نزدیک من بیاوردند الا که

شیر من

۱۲۴

شیر من قبول کند پس فرعون فرمود که تا اجرة او مقرر کردند و
موسی را بدو سپرد وکفت بخانه خود برو ودر هفته یکروز پیش ما ار
مادر موسی اورا بر کرفت شادمان وخوشدل روی بخانه خود نهاد
ووعده الهی جل وعلا راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز
کردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود
عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ واندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ
وتا بداند بعلم ومشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ انکه وعدهٔ خدای
راست است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانستند
وَلَمَّا بَلَغَ وان هنکام که رسید موسی ع أَشُدَّهُ بغایة قوة وکمال
جوانی که سی سالکی است تا چهل سالکی وَاسْتَوَىٰ وراست شد
وبکمال رسید عقل او ودران سن مراد اینجا چهل سالکی است یعنی
چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم اورا حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا ودانش
وَكَذَٰلِكَ وهمانند این که بموسی ومادر او اکرام کردیم از لطف نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را وذکر ابناء نبوت در اثناء این
قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه اورا بمادر رسانیدیم
نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ ودر امد موسی بشهر مصر یا بشهر منف
که از ولایت مصر بود یا بر بلده حابین برد وفی سنی مصر یا بعین الشمس
از نواحی مصر ودر تفسیر نقل [illegible] کفته که باسکندریه قول اول
اشهرست که بمصر در امد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بهنکام غفلتی که واقع
بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام وخفتن است که دران
وقت هر کس بمهم خود مشغول اند وکفته اند وقت قیلوله در امد
فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا دران شهر رَجُلَيْنِ دو مرد يَقْتَتِلَانِ خصومت
میکردند هَٰذَا ان یکی مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان موسی بود یعنی از بنی
اسرائیل نام سامری وکفته اند میخا وَهَٰذَا وان یکی دیکر مِنْ
عَدُوِّهِ از دشمنان یعنی از قبط ونام او فاتون یا فلیقون واو خباز

فرعون بود وبنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی اینجا
رسید فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من شیعته انکسی
که از گروه او بود علی الذی بر انکسی که او من عدوه از دشمنان او بود
یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی ع قبطی را گفت دست
از وبدار قبطی سخن موسی را رد کرد فوکزه موسی پس مشت
زد اورا موسی ع فقضی علیه پس بکشت اورا و گفته اند حکم کرد
خدای بروی بمرگ پس بمرد و موسی ع بعد از کشتن او قال گفت
هذا این کار من عمل الشیطان از کیسی است که شیطان اورا اغوا
کند نه عمل مثل من انه بدرستی که شیطان عدو دشمنی است
مضل گمراه مبین هویدا دشمنی و چون پیغمبران از نافرمانی خدای
تعالی بقصد معصومند و زلة ایشان نباشد الا از طریق سهو
این نیست رتبة ایشان و نیز نباشد پس حضرت موسی بطریق
مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی
بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان
فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای وی را
باستغفار انه هو الغفور بدرستی که خدای امرزنده است
مر بندگان را الرحیم مهربانست بر ایشان قال رب گفت ای
پروردگار من سوگند میخورم بما انعمت علی با نچه انعام کرده
بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فلن اکون پس نباشم
هرگز ظهیرا هم پشت و یار للمجرمین مر بدکاران را یعنی مظاهرت
کس نکنم که مودی باشد بجرمی و خیانتی همچو معاونت سبطی
که مودی شد بقتل قبطی فاصبح پس بامداد کرد فی المدینة دران
شهر خائفا ترسان و هراسان یترقب انتظار میبرد و مترصد می
بود که دم بدم کسی اورا طلب کند و قصاص جوید فاذا پس ناگاه
الذی استنصره انکسی که طلب یاری میکرد ازو بالامس دی روز

یستصرخه

یستصرخه باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قال له
موسی گفت موسی مر آن اسرائیلی را انک بدرستی که تو لغوی مرد
گمراهی مبین پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی
فلما ان اراد پس آن هنگام که خواست موسی ان یبطش بالذی
هو آنکه بگیرد انکس را که او عدو لهما دشمنست مر موسی و
اسرائیلی را و از سر او رفع کند قبطی گمان برد که بر سر او میرود
تا اورا بزند قال یا موسی گفت ای موسی اترید ایا میخواهی
ان تقتلنی آنکه بکشی مرا کما قتلت همچنانکه بکشتی نفسا بالامس
نفسی را دی روز ان ترید میخواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی
جبارا گردن کشی نامهربانی بی عاقبتی خون ریزی فی الارض
در زمین مصر وما ترید ان تکون و نمیخواهی آنکه باشی من
المصلحین از اصلاح آرندگان در میان قوم قبطی که این سخن
بشنید دانست که قاتل خباز را موسی کشته خبر بفرعون
برد و او با رکان دولت مشورت کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت
وجاء رجل و آمد مردی من اقصی المدینة از دورتر جای
از شهر و آن خربیل بود مومن آل فرعون آل فرعون بر یکناره
شهر یسعی میشتافت تا بموسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی
ان الملاء بدرستی که اشراف یاتمرون بک مشورت میکنند
و تدبیر می انگیزند بسبب قتل تو لیقتلوک تا بکشند ترا بسبب
و عوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو انی لک من الناصحین
بدرستی که من ترا از ناصحانم فخرج منها پس بیرون آمد
موسی ع یعنی از آن شهر و بی زاد و راحله و رفیق خائفا در حالتی
که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار میبرد که کسی از پی او
در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده و باز
رهان مرا من القوم الظالمین از گروه فرعون و کسان وی در

موضح اورده که جبرئیل ع امد وکفت ای موسی متوجه شهر مدین
شو واورا بسر راه اورد موسی قدم دران صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ
وان هنکام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین واو مدینه
بود مسمی باسم بانی اوکه مدین بن ابرهیم خلیل بود واز مصر تا
انجا هشت روزه راهست موسی ع راه نمیدانست قَالَ عَسَى رَبِّي
کفت شاید پروردکار من أَنْ يَهْدِيَنِي انکه راه نماید مرا سَوَاءَ
السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی ع هشت شبانروز راه میرفت
وجز کیاه خوردنی نداشت سلمی ره فرموده که روی بناحیه مدین
داشت اما دلش متوجه بحضرت ذوالمنن بود وسالک بیدا یمن
را بهمراهی شوق لقایی بیمود عمت تا یار من شد روی بر راه عدم
کردم خوشست اوارکی انراکه همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ
وانهنکام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ باب مدین وان چاهی بود برکناره
شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت برسران چاه أُمَّةً مِنَ النَّاسِ کروهی را
از مردمان که انجا جمع شده يَسْقُونَ اب میدهند مواشی خودرا
وَوَجَدَ ویافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی درمکان
اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو زن تَذُودَانِ که میراندند رمه خودرا
تا با رمه دیکران مختلط نشوند ازانجا که شفقه ذاتی انبیا میباشد
فرا پیش رفت وبطریق تلطف قَالَ کفت مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما
وکار شما که کوسفندان را از اب خوردن واختلاط کردن با دیکر
کوسفندان باز میدارید قَالَتَا کفتند لَا نَسْقِي ما اب نمیدهیم
کوسفندان خودرا حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز کردانند شبانان
رمهای خودرا از اب وفضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام
خود دهیم زیراکه ما مددکاری نداریم وَأَبُونَا وپدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ
پیری کهن سالی بزرک حالت نمیتواند که بیاید ومارا مدد دهد
کفته اند ایشان دختران برادر شعیب بودند بزرکتر صفورا نام

داشت

داشت وخوردتر صفیرا یا صفرا چون موسی ع برحال ایشان مطلع
شد نزدیک شبانان امد کفت این عجوز کان زجر انتظار میدهید
اوّل اغنام ایشانرا سیراب کنید تا زود بخانهای خود باز روند
ایشان از روی تحکم کفتند ما ایشانرا اب نمیدهیم اکر تو میتوانی بیا
اب ده موسی ع پیشتر رفته انهارا نظر برمیان دو ابروی وی افتاده
بترسیدند وبرطرفی رفته بنظاره بایستادند موسی ع بیامد ودلوی
که ده تن میکشیدند او تنها با انکه هشت شبانروز طعام نخورده
بود بکشید وکوسفندان ایشانرا سیراب کرد وکفته اند که بسر
چاهی دیکر رفت وسنکی که چهل تن برکرفتندی از سر چاه تنها
برداشت وبدلوی که چهل تن کشیدندی تنها اب کشید فَسَقَى لَهُمَا
پس اب داد برای ایشان مواشی ایشانرا وایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّى
پس بازکشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه درختی یا دیواری فَقَالَ
رَبِّ پس کفت ای خداوند من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ بر
انچیزی که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی
کم وبیش هرچه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من برانچه فرستادی بمن
از نیکویها که مرد کمال دین باشد فقیر شدهم در دنیی وسعت عیش
وتوانکری که نزد فرعون داشتم بکذاشتم یا فقر بسازم که مرا
فقر خوشست که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما چون دختران
شعیب درین روز زودتر بخانه امدند وپدر از روی معاودت
پرسید قصه بتمامی عرض کردند دختر خوردرا بفرمود تا برود واورا
بیارد فَجَاءَتْهُ پس برامد بسوی موسی إِحْدَاهُمَا یکی از ان دو زن وان
صفورا بود تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ برطریق شرم داشتن چنانچه
ابکار میروند قَالَتْ إِنَّ أَبِي کفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ
میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد
انکه اب دادی اغنام مارا برای ما موسی بجهت زیارت شعیب وتقرب

اشنائی باوی اجابت فرمود نه برای طمع مزد ودر راه که میرفتند بادی
امد وجامهٔ صفورا را از بعضی اجزای او بر داشته میشد موسی ع
فرمود که تو از عقب من بیای ومرا بسخن دلالت براه میکن فَلَمَّا
جَاءَهُ پس ان هنکام که امد موسی بنزد شعیب ع وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و
خواند وباز کفت قصهٔ خود را شعیب ع دانست که او از اهل نبوت
است قَالَ لَا تَخَفْ کفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از کروه ستمکاران یعنی از فرعون وقوم او چه ایشانرا بدین
ولایت دست نیست پس فرمود که طعامی حاضر کردند موسی از خوردن
ان طعام امتناع نمود وکفت ما کار اخرت را بدنیا نمیفروشیم یعنی سقی
انعام برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب ع فرمود این نه مزد کار
تست بلکه عادت ما انست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافة
او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی وما حضری رسیده مروت اقتضای
ان میکند که رد نکنی که میهمان سخن میزبان قبول کند موسی ع
ازان طعام تناول فرمود در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا کفت
یکی ازان دو زن وان صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من
بمزد کیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که
بهترین کسی که بمزد کیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدور توانا وامین
است تعریض است بانکه موسی را قوت وامانت هست اورده اند که
پدر از وی پرسید که توانائی وقوت وی از کجا معلوم کردی
صفورا قصهٔ کشیدن دلو وصورت مرافعه وامر کردن بانکه از
عقب وی رود باز کفت شعیب بران اطلاع یافته قَالَ کفت
إِنِّي أُرِيدُ بدرستی که میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ انکه بزنی بتو دهم إِحْدَى
ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلَى أَنْ
تَأْجُرَنِي بانکه اجارت دهی نفس خود را بمن تا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ
حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی اورده که در شرایع متقدمه مهر

دختران مر پدر را نامی بوده وایشان میکرفته اند ودر شریعت ما
منسوخ شده بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً وانکه جز
منافع مهر تواند بود ممنوعست نزد ابو حنیفه بخلاف شافعی وکفته اند
معنی ایه اینست که مزد انکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق
دختر من انست که هشت سال شبانی من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اکر
تمام کنی هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس ان از نزدیک
تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی وشرط کرم بجای اورده
وَمَا أُرِيدُ ونمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ انکه رنج نهم بر تو بالزام
اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات واستیفای اعمال یعنی
ترا کاری میفرمایم بر وجهی که اسان باشد ودر رنج نیفتی سَتَجِدُنِي
زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ
از ستودکان وشایستکان در حسن معامله ووفا بعهد والتزام
اداب صحبت قَالَ ذَلِكَ کفت موسی که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من
ومیان تو قایمست که هیچ یک خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام
ازین دو مدت که هشت سال وده سالست قَضَيْتُ بکذارم وبه
پایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی وافزونی جستن نیست ترا عَلَيَّ
بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ
وخدای بر انچه میکوییم وشرط میکنیم وَكِيلٌ کواه است یا بر انچه کفت
وشنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا
بتوفیق وی از عهدهٔ عهد بیرون اییم ع کر لطف تو یاری ننماید نخست
هم عهد شکسته است وهم پیمان سست ع فَلَمَّا قَضَى پس ان هنکام که
بکذارد مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر است که اقصى الاجلین
باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد وده سال دیکر مصاحبت
شعیب کرد ودر چهل سالکی باجازت شعیب ع متوجه مصر شد پس چون
قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ وببرد کسان خود را در شب سرد

وتاریك كه راه كم كرده بود و زنش را وضع حمل نزدیك رسیده و
اغنام ان برف وباد ودمه متفرق كشت وان مقدمه اتش یتیجه انس
بدید من جانب الطور از طرف كوه طور نارًا اتش قال كفت موسی
لاهله امكثوا مر كسان خود را كه درنك كنید درهمین مكان كه
انی بدرستی كه من انست نارًا دیدم اتشی را لعلی اتیكم شاید كه
بیارم برای شما منها بخبر ازان اتش یعنی از نزد كسانی كه بر سر ان
اتشند خبری كه راه ان كدام طرفست او جذوة من النار یا پاره
بیارم ازان اتش لعلكم تصطلون شاید كه شما كرم سازید خود را
بدان فلما اتیها پس چون امد بدان اتش نودی ندا كرده شد یعنی
موسی را ندا كردند من شاطئ الواد الایمن از كناره رود ان كناره
كه بر راست موسی بود وان ندا رسید فی البقعة المباركة در جای
كاهی بركه داده شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب
ان یا موسی انكه ای موسی انی انا الله بدرستی كه منم خدای رب
العالمین پروردكار عالمیان موسی ع در درخت نكاه كرد اتشی سفید
بی دود دید بدل فروزنكریست اتش لقای معبود مشاهده نمود
این دو اتش نزدیك بود كه شمع وجودش بتمام سوخته كردد هست
درمن اتشی روشن نمیدانم كه چیست ایقدر دانم كه همچون شمع
میكاهم دكر موسی ع از ندای ان یا موسی سوخته عشق وكداخته شوق
شده در پیش درخت بایستاد وان ندا دو مضمون داشت یكی انكه ای
موسی انا الله رب العالمین ودیكر وان الق عصاك وانكه بیفكن عصای
خود را موسی عصا بیفكند ماری شد فلما راها پس ان هنكام كه دید
عصا را بسرعه تهتز حركه میكند كانها جان كوییا كه ان ماریست
جهنده كه انرا در عرف تیرمار كویند ولی بر كشت مدبرا هزیمه كنان
ان خوف ولم یعقب وباز نكشت بوادی للملك روی بجانب اهل
خود نهاده روان شد ندا رسید كه یا موسی اقبل ای موسی پیش ای

ولا تخف

١٣٦

ولا تخف ومترس ازین مار انك بدرستی كه تو من الامنین از مان
یافتكانی اسلك یدك درار دست خود را فی جیبك در كریبان جامه
خود تخرج بیضاء تا بیرون اید سفید درخشنده من غیر سوء بی
عیبی یعنی سفیدی و منفذ و مكروه نكردد چون بیاض برص واضمم الیك
وجمع كن بسوی خویش جناحك بال خود را یعنی بر سینه نه بال خود را
من الرهب از ترس تا تسكین یابی یا دست راست در زیر بغل چپ
درار چنانكه مردم ترسناك كنند فذانك پس این دو یعنی عصا
وبیضا برهانان دو حجت وعلامتند من ربك از پروردكار تو
برسالة تو بر وبدین دو معجزه الی فرعون وملائه بسوی فرعون
وكروه او انهم بدرستی كه ایشان كانوا قوما هستند قومی فاسقین
بیرون رفتكان از دایره ایمان وفرمان قال رب كفت موسی ای
پروردكار من انی قتلت بدرستی كه من كشته ام منهم نفسا از قبطیان
كسی را فاخاف پس من میترسم ان یقتلون انكه بكشند مرا بقصاص ان
واخی هارون وبرادر من هارون هو افصح منی لسانا وفصیح ترست از من
لسانا از جهت زبان اوری وسخن كزاری فارسله پس بفرست
او را معی با من ردءا یار ومددكار یصدقنی تا مرا تصدیق كند
در تقریر حجتها وتزییف شبهتها یا تعیین كند ان كلام من مرا انی
اخاف ان یكذبون بدرستی كه من میترسم انكه مرا تكذیب كنند فرعونیان
وزبان من بوقت مناظره با من یاری نكند قال كفت خدای سنشد
عضدك زود باشد كه سخت كنیم بازوی ترا یعنی بیفزاییم نیروی
تو باخیك ببرادر تو ونجعل لكما وبدهیم شما را سلطانا غلبه
وتسلطی بر اعادی فلا یصلون پس بدلایل قدرت ما یا انكه بسبب
ایات ما انتما شما هر دو ومن اتبعكما الغالبون وهر كه پیروی شما
كند غلبه كنند كا بید نه مغلوب شوندكان زیرا كه رایات ایات ما
عالیست وامداد ومعونت ما مر انبیا را متواتر ومتوالی فلما جاءهم

دست بدر

نرسند ایشان الیكما بایاتنا
یعنی بسبب استیلا اینا بند و دست
تعلل ایشان بشما نرسد بروید بعو
بایاتنا

موسی بایاتنا پس ان هنگام که اورد بریشان موسی ایتهای ما یعنی
معجزها بیّنات روشن وهویدا قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست
این الا سحر مگر جادوئی مفتری بربافته وساخته او که دیگری مثل
این نکرده وما ندیده ایم وما سمعنا ونشنیده ایم بهذا مثل این
سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی اباءنا الاولین در روز
کار پدران ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان
واباء ایشان ساحر بسیار بودند وقال موسی وگفت موسی ربّی
اعلم پروردگار من داناترست بمن جاء بالهدی بکسی که امد برای
راه نمودن از انبیاء من عنده از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده
وی داند که من محقم وشما مبطلید ومن تکون له ودانا است بکسی
که باشد مرورا عاقبة الدار سرانجام سرای دنیی یعنی ختم بر
ایمان یا در اخرت یعنی نجات از نیران ودخول در جنان انه بتحقیق
کار انست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون فیروزی نشوند ستمکاران
بحسن عاقبت وقال فرعون وگفت فرعون یا ایها الملأ ای
گروه بزرگان ما علمت لکم ندانسته ام من مر شما را من اله
هیچ الهی وخدائی که او را پرستید وتعظیم کنید غیری جز من وموسی
میگوید خدای دیگر هست که افریدگار اسمانهاست فاوقد لی پس
برافروز اتشی از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا تافته
شود ودر بنا او را استحکامی بود اورده اند که اول کسی که بپختن خشت
فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت بپخته کن فاجعل
لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که او را پایها باشد چون
نردبان تا بر سطح ان روم لعلّی اطّلع شاید که دیده ور شوم الی اله
موسی بسوی خدای موسی یعنی بران مطلع گردم وببینم که چنان
هست که موسی میگوید وانّی وبدرستی لاظنّه گمان میبرم موسی را
من الکاذبین از دروغ گویان فرعون گمان برده بود وتصور کرده

سبحانه جسم وجسمانیست وبر اسمان مکان دارد وترقی سوی
وی ممکن است وبدین معنی دانا نشده بود که با مکان افرین مکان چکند
اسمان گر باسمان چه کند نه مکان ره برد برو نه زمان نه بیان ره دهد
حین نه عیان صاحب کشاف اورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد
ورای مزدوران وبطبخ اجر وپختگی گچ واهک وتراشیدن چوب ورفع
بنا امر فرمود وبنای براورد رفیع ومحکم که هیچ کس پیش از ان بدان طریق
صرحی نساخته چنان بلند بنائی که عقل نتوانست کمند فکر فکندن
بکوشه بامش در زاد المسیر اورده که چون بنا با تمام رسید فرعون
ببالای او بر امد ودر خیال او ان بود که بفلک نزدیک رسیده باشد
چون در نگریست اسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین
میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف اسمان انداختند تیر خون
الوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق سبحانه وتعالی جبرئیل
را بفرستاد پر خود را بدان صرح زد سه پاره ساخته یکقطعه بر لشکر
گاه فرعون امد وهزار هزار قبطی کشته شد وقطعه دیگر در دریا
افتاد ودیگری بجانب مغرب افتاد وهیچ کس از استادان ومزدوران
زنده نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت وغروران مغرور
روی باز دیاد نهاد واستکبر وگردنکشی کرد هو وجنوده فرعون
ولشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق
وسزاواری وظنوا وگمان بردند انّهم انکه ایشان الینا بسوی
مکافات ما لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد ببعث ونشور فاخذناه
پس گرفتیم او را وجنوده وسپاه او را فنبذناهم پس در افکندیم
ایشان را فی الیم در دریای طریه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس
در نگر که چه گونه بود عاقبة الظالمین سرانجام کاران مشرکان یعنی
مشرکان مجرم وقوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم
وگردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال

خود مردمانرا يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ ميخوانند بسوي اتش يعني بعملهاى كه
موجب دخول اتش باشد چون كفر و معصيت وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز
رستخيز لَا يُنْصَرُونَ هيچ يارى ازيشان عذاب بر نخواهد داشت وَاَتْبَعْنَاهُمْ
وازپى در اورديم ايشانرا يعني پيروى داديم فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا درين سراى
لَعْنَةً لعنت را تا ملائكه و مؤمنان بريشان لعن ميكنند وَيَوْمَ
الْقِيٰمَةِ و روز قيامة هُمْ ايشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ از زشت رويان
يا رانده كانند وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستي كه داديم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسى
را توريه مِنْ بَعْدِ از پس انكه اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْاُولىٰ هلاك كرديم
قوم نخستين را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط عليهم السلام بَصَائِرَ
در حالتي كه دران كتاب حكمهاى پيغامهاى روشن بود يا نورها كه
ديدهٔ بصيرت بكشايد لِلنَّاسِ مر بني اسرائيلرا وَهُدًى و راه نماينده باحكام
شرع وَرَحْمَةً و بخشش براى متابعان و عاملان لَعَلَّهُمْ شايد ايشان
يَتَذَكَّرُونَ پند پذير كردند وَمَا كُنْتَ و نبودى تو اى محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ
بطرف وادى غربي ان ناحيت طور در جهت غرب بوده از مقام موسى
يعني تو بر كوه طور حاضر نبودى اِذْ قَضَيْنَا چون كذارديم اِلىٰ مُوسَى الْاَمْرَ
بسوى موسى وحي را وَمَا كُنْتَ و نبودى تو مِنَ الشَّاهِدِينَ از كواهان
بر امر رسالت او بسوى فرعونيان وَلٰكِنَّا وليكن ما وحي كرده ايم ان قصه را
بتو براى انكه اَنْشَأْنَا پيدا فريديم پس از موسى قُرُونًا قرنهاى مختلف
كروهى بعد از كروهى فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بريشان زندگانيها
يعني مدتهاى مديد بر اهل اين قرنها كذاشت و خبرها از صوب صواب
منحرف شد و علوم روى باندراس نهاد و پس ما ترا براى تجديد اين
اخبار فرستاديم و همه عقلا دانند كه اخبار از مثل اين اخبار جز
بامر كردكار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودى تو مقيم فِي اَهْلِ
مَدْيَنَ درميان اهل مدين كه پيوسته بجهت تعلم تَتْلُو عَلَيْهِمْ بخوانى
برايشان اٰيَاتِنَا اينهاى ما را در قصهٔ موسى و شعيب چنانچه شاكردان

براستادان

براستادان خوانند يعني در مدين نبودى كه تا اين قصها را تعليم كيري
وَلٰكِنَّا كُنَّا وليكن هستيم ما مُرْسِلِينَ فرستندهٔ تو و خبر كننده ترا
ازين قصها وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودى حاضر بطرف طور سينا
اِذْ نَادَيْنَا چون ندا كرديم موسى را و توريه بدو داديم در زاد المسير از
ابو هريره نقل ميكند كه ندا كرد امت محمد را م و بنواخت و در كشف الاسرار
فرموده كه موسى ع فرمود الهى در توريه ميخوانم صفتى و سيرتي كه خصال
حميد و خلال ستوده موصوف و مزين اند ايشان امة كدام پيغمبر خواهند
بود خطاب رسيد كه ايشان امة حبيب من احمد اند موسى ع ارزو برد كه
ايشانرا به بيند حق سبحانه فرمود كه اكنون زمان ظهور ايشان نيست
اكر خواهى اواز ايشان بتو بشنوانيم پس خطاب كرد كه يا امة احمد همه از اصلاب
پدران لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ جواب دادند و چون موسى را ع اواز ايشان
بشنوانيد نخواست كي تحفه باز كردند فرمود كه عطا دادم شما را پيش
از انكه از من بخواهيد و بيامرزيدم قبل از انكه امرزش طلبيد زهي
رتبت اين امة عالى همت كه با وجود اختصاص ايشان بحضرت رسالت ص
و قران بر بيوجه مژده يافته اند ؏ حق لطف كرد و داد بما هرچه خوش
تر ست ؏ وين بهتر از همه است كه او نيز زان ماست ؏ و چون اينجمله
تشريفات مر امة را بواسطه حضرت رسالت منقبت است لاجرم با او
ميكويد كه در طور حاضر نبودى در وقتي كه امة ترا خواندم وَلٰكِنْ
وليكن ترا خبر داديم رَحْمَةً از جهة بخششي كه واقع است بر تو مِنْ رَبِّكَ
از افريدكار تو و ترا اين قصها در اموختيم لِتُنْذِرَ تا بيم كني قَوْمًا
مَا اَتٰيهُمْ كروهي را كه نيامده است بريشان مِنْ نَذِيرٍ هيچ بيم
كننده مِنْ قَبْلِكَ بيش از تو يعني در ايام فترت كه ما بين عيسى و ان
حضرت ع بوده و اكرچه اسمعيل را ع بعرب فرستاده بودند و مدت
متمادى كذشته درين زمان انحضرت را فرستاده لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
شايد كه ايشان پند پذيرند وَلَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ و اكر نه ان بودي كه

بدیشان رسیدی مُصِیبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب انچه فرستاده
است أَیْدِیهِمْ دستهای ایشان یعنی بعملهای ایشان از شرك وظلم
ومعصیت فَیَقُولُوا پس کفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردکار ما
لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَیْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که
پیغام تو بما اوردی فَنَتَّبِعَ آیَاتِكَ پس ما متابعت کردیم ایتهای ترا
وتصدیق رسول تو نمودیم وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وبودیم از کرویدکان
بتو ورسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اکرنه انست که
بوقت نزول عذاب حجة اوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق
دعوت نکرد ما اینه عذاب بدیشان فرستاد اورده اند که رهط
قریش درباب پیغمبر از یهود سوال کردند وایشان بنبوت وی اقرار
کرده نعت وصفت انحضرت از توریة خواندند مشرکان انکار نبوت
نیز نمودند وکفتند اکر او پیغمبرست چرا ان معجزها که موسی داشت
وی ندارد ایة امد که فَلَمَّا پس ان هنکام جَاءَهُمُ الْحَقُّ امد بدیشان
حق یعنی بکفتار عرب فرستاده راست کوی یعنی محمد یا پیغامی
درست یعنی قران مِنْ عِنْدِنَا از نزدیك ما قَالُوا کفتند لَوْلَا
أُوتِیَ چرا داده نشد بمحمد مِثْلَ مَا أُوتِیَ مُوسَى مانند انچه داده
شد بموسی از معجزات یعنی چرا محمد را ید بیضا وعصا ندادند أَوَلَمْ
یَكْفُرُوا ایا کافر نشدند یعنی شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان
قبط بِمَا أُوتِیَ مُوسَى بانچه دادند موسی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین ایات
تسع قَالُوا کفتند قبطیان سِحْرَانِ دو خداوند سحر یعنی موسی
وهارون تَظَاهَرَا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا
کفتند مشرکان عرب که در سحر معاون یکدیکرند یعنی توریة وقران
وَقَالُوا وکفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ بدرستی
که ما بهریك ازین دو سحر یا جمیع پیغمبران وکتب ناکرویدکانیم قُلْ فَأْتُوا
بکو بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیك خدای که باشد

هو

هُوَ ان کتاب أَهْدَى راه نمای تر مِنْهُمَا ازین دو کتاب که بر من وموسی
نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم انرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید
شما راست کویان که قران وتوریة سحرست فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَكَ
پس اکر اجابت نکنند ترا وکتاب نیاورند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدرستی
بدانکه جزین نیست که ایشان یَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ
ارزوهای خود را بی دانشی وحجتی وَمَنْ أَضَلُّ وکیست کمراه تر
مِمَّنِ اتَّبَعَ از انکس که پیروی کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَیْرِ هُدًى
بی راه نمونی وبصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیك خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای لَا یَهْدِی راه نمی نماید وبمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ کروه
ستمکاران را که متابع نفس خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا بدرستی وتحقیق که
پیوند دادیم ودرهم بستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی
از پی دراوردیم دعوت را بحجت ومواعظ را بمواعید وقصص را
بامثال ونصایح را بعبرت یا قران را پیوسته فرستادیم یعنی ایتی بعد
از ایتی وسورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان
پندپذیر کردند ودران تامل کرده بدان بکروند الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ
الْكِتَابَ انانرا که داده ایم کتاب یعنی توریة مِنْ قَبْلِهِ پیش از قران
هُمْ بِهِ ایشان بقران یُؤْمِنُونَ میکروند بقول جمعی مراد مؤمنان
از یهود چون ابن سلام واصحاب او که در مدینه ایمان اورده اند مکر
کویند ایة مدنی نیست وَإِذَا یُتْلَى وچون خوانده شود قران عَلَیْهِمْ
بریشان قَالُوا کویند آمَنَّا بِهِ ایمان اورده ایم بوی ودانسته
که کلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که راست ودرستست وفرود
امده مِنْ رَبِّنَا از نزد پروردکار ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما مِنْ افریدکار ما
قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِینَ کردن نهادکان مخلصان بجهت
انکه در کتب متقدمه ذکر انرا یافته بودیم وحقیقت انرا شناخته
أُولَئِكَ ان کروه از اهل کتابند یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شدند

مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب انچه صبر کردند وثابت بودند بر ایمان
بتوریة یا انجیل یا قران وَيَدْرَؤُنَ ودفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن
نیکو السَّيِّئَةَ بقول قبیح را درموضح اورده که بعد از ایمان ترسان
ابوجهل واضراب او لعنه الله ایشانرا دشنام میدادند وایشان
درجواب میکفتند که خدای شمارا توفیق دهد وراه نماید یا منافقان
مدینه یا یهود طعن میکردند بر ابن سلام واصحاب او وانان نیز این
جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع میکنند
بنیکو سخنی قول سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز انچه روزی داده ایم
ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ وچون
میشنوند سخنان بیهوده را یعنی ستم وتعریض منافقان وکفار را
أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از ان وخاموش میشوند از تعرض وَقَالُوا
وکویند مرا فعه کنندکان را لَنَا أَعْمَالُنَا ماراست کردارهای ما
از حلم وصفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ومر شماراست اعمال شما از سفاهت
ولغو یا مراد دین ما وشما دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتیست شما
را از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نمیکنیم وکفته اند سلام تودیع و
متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیجوییم
صحبت جاهلان ومتخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار
موجب بدنامی دینی وبد فرجامی عقبی است ؏ از بدان بکریز وبا نیکان
نشین ؏ یار بد زهری بود در انکبین ؏ اورده اند که انحضرت بر ایمان
ابوجهل بغایة حریص بود بوقت وفات بر بالینش امده کفت ای ابوجهل
مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجة ارم بران نزد یک خدای ان
برای تو ابوجهل کفت ای برادر زاده میدانم که تو راست میکویی
اکر سرزنش پیران عرب نبودی که ابوجهل از مرک بترسید کلمه
بکفت من بدین کلمه دل ترا شاد میساختم ایة امد که إِنَّكَ بدرستی
که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمایی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ

انراکه

انراکه دوست میداری بهدایة وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ راه مینماید بایمان هرکرا میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ واو داناترست
بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتکان یعنی انانکه مستعد هدایتند یا انانکه در ازل
حکم بهدایة ایشان صادر کشته چه اصل در هدایه حکم ازلیست و
هدایه لم یزلیست ؏ هدایة هرکرا داد از بدایة ؏ برو همراه باشد تا نهایة ؏
اورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت ماب امده کفت ای محمد
ما میدانیم که قول تو راستست وسخن تو حق وانچه میکویی سبب دولت
ماست در حیات ووسیله سعادت مابعد از وفات اما متابعة تو موجب
مخالفت تمام عرب است میترسیم که اکر پیروی تو کنیم عرب مارا از زمین
حرم بیرون کنند ومارا با قلت انصار طاقت مقاومة ایشان نیست
این ایة نازل شد که وَقَالُوا وکفتند بعضی از کفار إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى اکر پیروی
کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان اوریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم
مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب مارا ازین دیار بربایند وبیرون کنند
أَوَلَمْ نُمَكِّنْ ایا ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی
که کسی بران دست ندارد يُجْبَى کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی وغرایب از هر ناحیه
بر انجا می اورند وروزی دادیم ایشانرا درین وادی غیرذی زرع رِزْقًا
روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما یعنی مستغنی پس چون با وجود
بت پرستی ایشانرا مطمئن وایمن میداریم اکر ایمان ارند چکونه ایشانرا
تخطف وتعطف ایمن نداریم وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند این نکته را ودر نمییابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا وبسی که هلاک کردیم
مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در
زندکانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی وباغی شدند چنانچه اهل مکه وما
ان طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس انست که مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای
ایشان خالی وخراب لَمْ تُسْكَنْ ننشستند دران مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک

ایشان اِلّا قَلیلاً مکر اندکی اندر که کذریان که روزی یا بعضی از روز
انجا باشند بروند و باز خالی بکذارند در خانهٔ دنیی چه نشینی بر خیز
کین خانه بدان خوشست کاینده روند وَکُنّا نَحنُ الوارِثینَ و هستیم
ما وارث ان مساکن بعد از اهالی ان یعنی ما ییم باقی بعد ان فنای ان وَما
کانَ رَبُّکَ و نیست پروردکار تو مُهلِکَ القُریٰ هلاک کنندهٔ اهالی دیها
حَتّیٰ یَبعَثَ تا وقتی که بر انکیزد فی اُمِّها در معاظم ان دیار و اصل ان
بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشد لاجرم انجا بر انکیزد
رَسُولاً فرستادهٔ که بحکم الهی یَتلُوا عَلَیهِم بخواند بر ایشان ایاتِنا
اینهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَما کُنّا مُهلِکِی القُریٰ
و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازندهٔ دیهها بعقوبت اِلّا وَاَهلُها
مکر که اهالی ان ظالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق
وَما اُوتیتُم و انچه داده شوید شما مِن شَیءٍ از چیزهائی که اسباب
دنیوی باشد فَمَتاعُ الحَیوٰةِ پس ان برخورداریست در زندکانی این جهان
وَزینَتُها و ارایش این سرای که در مدت بی اعتبار بدان مباهات و افتخار
کنید وَما عِندَ اللهِ و انچه نزدیک خدای است از ثواب ان جهان و نعمتهای
جاودانی خَیرٌ بهترست فی نفس الامر چه لذت ان خالص است از کدورات
محنت و مشقت وَاَبقیٰ و پاینده تر اَفَلا تَعقِلُونَ ایا در نمی یابید
و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب حیف
باشد لعل و زر دادن زجنک پس کرفتن در برابر خاک و سنک
در خبرست که حضرت علی بن ابی طالب ع و حمزه رض با ابو جهل معارضه بسیار
کردند در باب دین و کفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله فرمودند
این ایة نازل شد که اَفَمَن وَعَدناهُ ایا کسی که وعده کرده ایم او را بجنت
در اخرت و بنصرت در دنیی وَعداً حَسَناً وعدهٔ نیکو که در ان خلف
متصور نیست فَهُوَ لاقیهِ پس انکس دریابندهٔ ان موعودست بی شبهه
یعنی علی ع و حمزه رض یا عمار یاسر چنین کسی باشد کَمَن مَتَّعناهُ مانند کسی که

الدُّنیا

برخورداری

برخورداری دادیم مَتاعَ الحَیوٰةِ الدُّنیا از متاع زندکانی دنیی که محنتش
امیختهٔ محنتاست و دولتش مؤدی بنکبت و مالش درصدد زوال و
جاهش بر سر پر انتقال ثُمَّ هُوَ پس انکس یَومَ القِیٰمَةِ روز رستخیز
مِنَ المُحضَرینَ از حاضر شدکان باشد برای عذاب یا برای حساب
مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید مغیره وَیَومَ یُنادیهِم و یاد کن
روزی را که بخواند خدای کافرانرا فَیَقُولُ پس کوید اَینَ شُرَکائِیَ
کجایند شریکان من اَلَّذینَ انانکه کُنتُم تَزعُمُونَ بودید که کمان
میبردید که شریک منند قالَ الَّذینَ حَقَّ کویند انانکه واجب شد
عَلَیهِمُ القَولُ بر ایشان سخنان خدای تعالی یعنی ایات وعید یا کلمه
لَاَملَاَنَّ جهنّم و انان رؤسای ضلالات باشند یا دیوان که کویند
رَبَّنا ای افریدکار ما هٰؤُلاءِ الَّذینَ این کروه با ضعفا و اتباع انانند
که اَغوَینا کمراه کردند ما را اَغوَیناهُم و ما ایشانرا بکفر خواندیم
و کمراه کردیم اجابت کردند کَما غَوَینا چنانکه خود کمراه بودیم تَبَرَّأنا
اکنون بیزاری کردیم اِلَیکَ بسوی تو از ایشان و از ایشان و از انچه
ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانُوا نبودند ایشان که فی الواقع
اِیّانا یَعبُدُونَ ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود
میکردند وَقیلَ ادعُوا و کویند کافران را که بخوانید شُرَکاءَکُم
انباز ان خود را یعنی انانرا که شریک ما میساختید از بتان تا عذاب
از شما دفع کنند فَدَعَوهُم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت وَرَاَوُا
العَذابَ و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان لَو اَنَّهُم و تمنا
برند که کاشکی ایشان کانُوا یَهتَدُونَ بودندی که راه یافتندی
بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از
عذاب ایمن شدندی وَیَومَ یُنادیهِم و یاد اور روزی را که ندا کند
حق سبحانه اهل تکذیب را فَیَقُولُ پس کوید ماذا اَجَبتُمُ المُرسَلینَ
بچه جواب دادید فرستادکانرا چون شما را دعوت کردند بحق فَعَمِیَت

فَلَم یَستَجیبُوا لَهُم
پس اجابت ننمایند مر ایشانرا

پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها یعنی انچه با پیغمبران کفته
باشند یا فراموش کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ دران روز ندانند که چه کویند
فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیکر که چه جواب کوییم
بجهة انکه سایل ومسئول همه فرومانده باشند یا از غایة دهشت
وحیرت پروای پرسش نکند فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما انکس که توبه کند
از شرک وَآمَنَ وبکرود بخدای ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عملی شایسته
فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستکاران
وبوقت سوال از جواب فرو نماند ورستکاری باجابة حضرت رسالت
پناه بازبسته است مزن بی رضای محمد نفس ره رستکاری هیست وبس
اورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای
نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی ببزرکترین اهل مکه وطایف
رسیدی لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ حق سبحانه
درجواب ایشان فرمود وَرَبُّكَ وپروردکار تو يَخْلُقُ می افریند مَا
يَشَاءُ انچه میخواهد بموجب ومانعی وَيَخْتَارُ وبرمیکزیند هرکرا میخواهد
برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را برکزید مَا كَانَ نیست ونباشد
لَهُمُ الْخِيَرَةُ مرکافرانرا چون ولید مغیره وسایر طاغیان را باختیاری
دران یعنی ایشانرا نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را برکزینند چه
زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار ملک مختارست هرکه خواهد برکزیند
هرکه خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مرخدایراست از انکه کسی را
بالای اختیار او اختیاری باشد وَتَعَالَى وبرترست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ
از انچه شرک میارند بت پرستان وشریک میکیرند وَرَبُّكَ وافریدکار
تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ انچه میپوشد صُدُورُهُمْ سینهای
ایشان یعنی انچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر وکینهٔ مؤمنان
وَمَا يُعْلِنُونَ وانچه اشکارا میسازند از طعن در نبوت وتکذیب قران
وَهُوَ اللَّهُ واوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَهَ نیست هیچ معبودی

بسزا إِلَّا هُوَ مکر او لَهُ الْحَمْدُ مرو راست ستایش فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ
درین سرای ودران سرای چه مولی نعم دنیوی واخروی اوست وَلَهُ
الْحُكْمُ ومرو راست کارکذاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وباز کردیده خواهید شد
در روز نشور قُلْ بکوای محمد أَرَأَيْتُمْ چون می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اکر
کرداند خدای عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز قیامة بانکه افتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی
افق غایب حرکة دهد مَنْ إِلَهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ جز خدای بحق که از
روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی که دران بطلب
معاش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ ایا نمیشنوید موعظه را بکوش
تدبر واعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو چه بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اکر سازد خدای
عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی وپاینده إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز قیامة بر انکه افتاب را بر وسط السماء بدارد تا بر مدار فوق
الارض حرکة دهد مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز الله که از رحمت
يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که ارام کیرید فِيهِ دران
وان متابعة اشغال واعمال استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ ایا نمی بینید
اثار قدرت را بدیدهٔ تملک واستبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ واز بخشایش خود
جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب وروز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ
تا ارام کیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا وتا بجویید در روز مِنْ فَضْلِهِ از
روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وتا شاید
که شما سپاسداری کنید خدایرا بر نعمت روز وشب چرخ اد ورشبان
روزی دهد شب برد روز ا ورد روزی دهد خلوت شب بهران تا
جان ریش را از دل کوید بر جانان خویش روزها از بهر غوغای عوام تا
بر پشان کار تن کیر نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ویاد کن روزی را که ندا کند
خدای بت پرستانرا تکرار این ندا تقریع بعد از تقریعست فَيَقُولُ پس کوید
أَيْنَ کجایند شُرَكَائِيَ شریکان من الَّذِينَ انانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید

که کمان میبردید که شریکان منند ودروغ میکفتید وَنَزَعْنَا وبیرون
اریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ ازهر کروهی شَهِيدًا کواهی بر کفتار وکردار ایشان
یعنی پیغمبرانرا بکواهی اوریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس کوییم امتانرا که بیارید
بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک وتکذیب فَعَلِمُوا پس بدانندان هنکام
أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ انکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مرخدایراست
وَضَلَّ عَنْهُمْ وکم کردد از یشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ از انچه بودند که
بر میبافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند
إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی
ثعلبی کوید عم موسی بود وکفته اند وی خواهر زادهٔ موسی بود واصح انست
که عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهثاست وپدر موسی عمران
بن قاهثاست وقاهثا از اولاد لاوی بن یعقوب است ع وقارونرا
از غایة خوبی صورت وزیبائی طلعت منور خواندندی ودر قرائت
توریة اقرا بنی اسرائیل بوده ویکی از سبعین مختارست ودر زمان فقر
واحتیاج مردی متواضع ومتخلق بود همین که توانکری روی بوی اورد
حالش متغیر کشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد وافزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم
موسی وخواست که همه در تحت فرمان وی وحکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ
وعطا کردیم ما اورا مِنَ الْكُنُوزِ ان کنجهای یعنی مالها کرد کرده مَا إِنَّ
مَفَاتِحَهُ انچه کلیدهای ان یعنی برداشتن لَتَنُوءُ هراینه کرانی میکرد
بِالْعُصْبَةِ بکروهی مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبة
جماعتی باشند از ده تا چهل وامام فراکرفته که مراد این چهل تن
اند که کلیدهای کنوز وی میکشیدند هر خزینه رامفتاحی بود وهیچ مفتاح
از اصبع زیاده نبودی واز پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک
باشد ثعلبی میکوید که مراد از مفاتیح اوعیه مالست وان چهارصد
هزار هزار انبان بوده پر از زر ونقره إِذْ قَالَ لَهُ وچون کفتند مرقارونرا
قَوْمُهُ کروه او یعنی مؤمنان از یشان بطریق نصیحت کفتند ای قارون

لَا تَفْرَحْ

لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ
دوست نمیدارد فرح کنندکانرا بدنیی که مغبوض ضد خواست دنیی دنی
چیست سرای سمی افکنده هزار کشته در هر قدمی کر دست دهد کری
شادی نکند ور فوت شود نیرزد بغمی وَابْتَغِ وطلب کن تتمهٔ
کلام ناصحانست که قارونرا کفتند بجوی وبدست ار فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ
درانچه عطا کرده است تراخدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیکررا یعنی
صرف کن اموال خود را در راه خدای ووسیله ساز انرا در حصول ثواب
انجهانی بدینی توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری وَلَا
تَنْسَ نَصِيبَكَ وفراموش مکن بهرهٔ خودرا مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیی یعنی
نصیب تو در وقت رحلة ازین جهان چند کز کفن خواهد بود کر ملک
تو تا شام وختن خواهد بود ور سرحد روم تا یمن خواهد بود ان
روز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند کز کفن خواهد بود وکفته
اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بامقدار مال که ترا بسنده باشد کفایت
کن وَأَحْسِنْ ونیکوئی نمای با بندکان خدای كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ همچنانکه نیکوئی
کرده است خدای ونعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و
مجوی تباه کاری به بیدادی وفساد وتکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد فساد کنندکانرا که
بدنیی تعظم وتفاخر کنند کفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ
جز این نیست داده شده ام این مالرا یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ بدانشی عِنْدِي
که نزدیک منست یعنی علم توریة چه من اعلم علمای بنی اسرائیلم بدان
یا علم تجارت ودهقنت یا سایر مکاسب یا دانا بود بکنجهای یوسف صدیق
وانرا برداشته وکفته اند مراد علم کیمیاست که موسی ع بخواهر خود اموخته
بود واو قارونرا تعلیم کرده أَوَلَمْ يَعْلَمْ ایا ندانست قارون یعنی
دانسته بود ودر توریة خوانده واز مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ انکه خدا
قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ

صه
قال

الفرُونِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً از روی توانائی وَاَکْثَرُ جَمْعًا وبیشتر
از روی جمع مال ملخص سخن انکه چرا قارون بشدّة وبطشت وکثرت
مال مغرور کردد وبا وجود انکه میداند که ازوی قویتر وغنی تر را
هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَلَا یُسْاَلُ وپرسیده
نخواهند شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از کناه کاران را یعنی مشرکان
چه ایشانرا بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم
یا ایشانرا سوال استعلام نخواهید بود چه حق تعالی مطلعست بران
یا سوال ومعاینه نباشد زیراکه بی حساب بدوزخ خواهد رفت فَخَرَجَ
عَلیٰ قَوْمِهِ فِي زِیْنَتِهِ پس بیرون امد قارون روز شنبه وجامهٔ
ارغوانی پوشیده وچهار هزار کس باوی بهمین صفت سوار شدند ودر
کشاف اورده که نود هزار تن که همه جامهٔ معصفر داشتند باوی
برنشستند ومردم بیشتر ازان رنک معصفر بدیده بودند درموضح
اورده که هزار جاریه باوی بودند با استران سفید بازین زرین
وجامهٔ ارغوانی وموزهای سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان
قوم درامد قَالَ الَّذِینَ کفتند انانکه یُرِیدُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا میخواستند
زندکانی دنیی را وبدان راغب بودند یَا لَیْتَ لَنَا ای کاشکی بودی
مارا از مال مِثْلَ مَا اُوتِیَ قَارُونُ مانند انچه داده اند قارونرا
اِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِیْمٍ خداوند بهرهٔ بزرکست از دنیی
وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْعِلْمَ وکفتند انانکه داده شده بودند ایشانرا
علم یا دانا بودند باحوال الاخرة وببرکهٔ قناعة وعفة توکل چون یوشع
واصحاب او وَیْلَکُمْ وای برشما ای طالبان دنیی ثَوَابُ اللّٰهِ خَیْرٌ
مکافات ثواب خدای بهترست ازان نعمت ناپایدار پنج روزه لِمَنْ اٰمَنَ
مرکسی را که بکروید بخدای وپیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند کردار ستوده
وَلَا یُلَقّٰهَا وتلقین نخواهند کرد این کلمه که علما کفته بودند یعنی در
دل وزبان نخواهند داد اِلَّا الصَّابِرُوْنَ مکر صبر کنندکان راکه بر

طاعة از معصیت شکیبا باشند وکفته اند توفیق ندهد مباشرت
اعمال صالحه مکر صابرانرا اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج
کردون بکذرند هرکه کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش
جاودان اورده اند که قارونرا بر موسی ع حسدی وحقدی تمام بود
چنانچه روزی بموسی ع کفت رسالت بردی ومذبح بهارون ع رسید
من بی منصبی چند صبر کنم القصه دایم در بند ایذای موسی ع بودی
تا وقتی که حکم زکوة نازل شد وبا انکه ربعی یا عشری مال میبایست
داد موسی ع بفرمان الهی باوی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار
زکوة دهد قارون حساب کرد مال عظیم برامد از حشت سرراه
بدو کرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید وکفت هرچه موسی کفت فرمان
بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند کفتند تو مهتر مائی
چه میفرمائی کفت میخواهم که اورا درمیان قوم رسوا کنم تا دیکر کسی سخن
وی نشنود پس زنی فاجره که در تیسیر می ارد که نام او سبزا بود
طلبید دو همیان زر داد ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص وعام
اقرار کند که موسی باوی زنا کرده روزی دیکر که موسی ع در اثنای
اوامر ونواهی فرمود که هرکه دزدی کند دستش ببریم وهرکه زنا
کند اکر غیر محصنه باشد تازیانه زنیم ومحصن را سنکسار کنیم قارون
برخواست وکفت اکر همه تو باشی کفت اکر همه من باشم قارون کفت
بنی اسرائیل کمان میبرند که تو با فلانه زنا کردهٔ موسی فرمود معاذ
الله اورا حاضر کنید سبزا بمحفل امد موسی کفت ای زن ترا سوکند
دهم بخدای تعالی که دریا را شکافته وتوریه فرو فرستاده راست
بکوی زن هیبت الهی دریافت کفت یا کلیم الله قارون دو خریطه
زر رشوه بمن داده تا در بارهٔ تو افترا کنم ومن باوجود کنه کاری های
چکونه پسندم که بر نبی تهمت کنم واینک ان دو همیان بمهر قارونست
که با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند مکر وی بر همه روشن شد

موسی روی بر خاک نهاده از قارون شکایة کرد خطاب رسید که
زمین را در فرمان تو کردم هرچه میخواهی بفرمای موسی ع گفت ای قوم من
بقارون مبعوثم چنانکه بر فرعون بودم هرکه با قارونست کو برجای
قرار گیرد و هرکه با منست کو بر کناره رو کافه بنی اسرائیل از ان محفل
کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند موسی ع با زمین خطاب کرد
که بگیر ایشانرا زمین تا بکعبین فرو برد و ایشان تضرع نموده امان
طلبیدند بجائی نرسید موسی ع گفت خذیهم القصه تا زانو و میان
و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل
موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و در اکثر تفاسیر هست
که حضرت عزت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران
او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال
من که اگر یکنوبة مرا بخواندندی اجابة میکردم القصه بعد از خسف
قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون
بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی ع درخواست
تا حق سبحانه سرای و گنج خانه او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید
فَخَسَفْنَا بِهِ پس فرو بردیم وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ و فرو بردیم زمین قارون
و سرای او را صاحب لباب فرموده که هر روز قارون بمقدار قامت
خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور را بارض سفلی خواهند
رسید و گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از
عزت درویشانست فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ
هیچ گروهی از یاران که در ان وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردند ایشان او را
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع
کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز داشت و نه
خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند
انانکه ارزو میکردند مَكَانَهُ منزلت و جاه او را بِالْأَمْسِ دی

روز یعنی ارزو برندگان گفتند بعد از خسف وی کر ایندگان بصلاح
يَقُولُونَ میگفتند هریک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک بمعنی ویلک باشد
و اعلم مضمرست یعنی وای بر تو بدان انکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده
میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود نه بکرامتی که مقتضای بسط بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ
میسازد بر هرکه میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای
مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه ان بودی که خدای منت نهادی عَلَيْنَا
بر ما و بما نداد از دنیوی انچه مقتضای ما بود لَخَسَفَ بِنَا پس هر اینه
بزمین فرو برده بودی ما را و حفص فعل معلوم میخواند یعنی خدای
ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی کلمه تندیست و کان برای تشبیه
و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع وَيْكَأَنَّ الم تعلم و الم تر
است یعنی عیدانی و نمی بینی انکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی
یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ ان سرای دیگر که دانسته و شنیده مراد بهشتست
نَجْعَلُهَا ساخته ایم انرا لِلَّذِينَ برای انانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ
نمیخواهند عُلُوًّا برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین نا اهلان وَلَا
فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست صاحب
بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک
نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند
و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا بملکیت
و مالکیت از تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشانرا بدان
زبان اعتراض نبود هرچه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفت بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص
فَلَهُ پس مر وراست خَيْرٌ نیکوئی مِنْهَا از ان خصلت یا طاعة یا معرفة

پاک شده انادنا س صفات نفسانیه
در زمین بنیه طلب علو نباشند
چون نفس فنا عنه و جابه و
فساد بجو بند یعنی

هرکه بیارد نیکی در دین اورا باشد بهتر ازان در اخرت وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ وهرکه بیارد بدی چون شرک وتکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ
پس جزا داده نشوند انانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مکر مثل انچیزی که بودند در دینی که عمل میکردند ظاهر ایه
دلیلست برانکه ثواب حسنه بهتر ازان خواهد بود وپاداش سیئه
بمثل ان ووضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست بتکرار
اسناد سیئه بدیشان وفایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب
سیئات هرچه در شرع وعقل بد باشد نکند هرکه باخرد باشد اورده
اند که چون حضرت رسالت در زمان هجرة بجحفه رسید شوق حرم کعبه
وارزوی مولد در موطن وباطن مبارکش ظاهر کشت جبرئیل بدین
ایه فرود امد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
بر تو تبلیغ قران یا عمل بدان لَرَادُّكَ هراینه باز کردانندهٔ تست
إِلَىٰ مَعَادٍ بجای بازکشت یعنی مکه وکویند این وعده فتح مکه بود ونزد
بعضی معاد جنتست ودر تاویلات کاشی اورده که معاد فنا، فی الله
است در احدیه ذات وبقاء بالله در مقام تحقق بجمیع صفات وبر
سالک مستبصر اینجا سرّ مِنْهُ بَدَأَ وَإِلَيْهِ يَعُودُ روشن میکردد چون ازو
بد این وان را ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نو رهائی راکه کرد از
حق طلوع جمله راهم سوی او باشد رجوع قُلْ بکوای محمد رَبِّي پروردکار
من أَعْلَمُ داناترست مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که اورده راه راست یانو حید
یا قران وان منم وَمَنْ هُوَ وبانکسی که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی هویدا
ست چون منکران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو ونبودی تو که امید داشته
باشی أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ انکه فرستاده شود بتو قران پس ما
نفرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مکر بجهة بخشایشی مِنْ رَبِّكَ
از افریدکار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت ویار
لِلْكَافِرِينَ مر ناکرویدکانرا یعنی مدارا مکن با ایشان وملتمس ایشانرا

اجابة مفرمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ وباید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ
از خواندن اینهای خدای وعمل کردن بران بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس
ازانکه فرود امده است بتو وَادْعُ وبخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت
پروردکار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ومباش از شرک ارندکان
وَلَا تَدْعُ ومخوان مَعَ اللَّهِ باخدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر را زیراکه
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدائی سزاوار خواندن مکر او مخاطب درین
ایه حضرت رسالتست ومراد امتند وفایدهٔ خطاب باانحضرت
قطع طمع مشرکانست از موافقه وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها هَالِكٌ
فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مکر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطلست مکر
انکه بان وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مرور است فرمان وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ وبسوی او باز کردیده خواهید شد برای مکافات نزد بعضی
محققان انست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی
حقیقت ماسوی او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این ایه
از کلمات شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو ونه از تو بکسی
همه از تو بتو پس همه تو ئی ولیس الا کل شئ ما خلا الله باطل علایق
منقطعست وعوایق مرتفع رسوم باطلست واسباب مضمحل حدود متلاشی
وخلایق فانی وحق یکتا وبجود باقی در شرح معارف مذکورست که
نکفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز
هالکست وحواله مشاهدهٔ این حال بفردا در حق محجوبانست يَوْمَ يَرَوْنَهُ
بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا با وجود زمن او ان نیامد که مسم

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَسِتُّونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم حروف مقطعه جهة تاخیر خلقست تا دانند که کسی را بحقایق
این کتاب راه نیست وعقل هیچ کامله از کنه معرفت این کلام اکاهی
خود عاجز وکنه فهم در وی کمست ودر حروف اول این سوره کفته اند الف

اشارت باسم الله است ولام بلطف ومیم بمجید میفرماید که منم
الله روی بطاعت من ار لطیف منم اخلاص در عبادات فرو مگذار مجیدم
بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ ایا پنداشتند مردمان أَنْ
يُتْرَكُوا انکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا بانکه گویند آمَنَّا
ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند
وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وحال آنکه ایشان ازموده نشوند باوامر ونواهی
یا مبتلا نگردند در نفس ومالی یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرة وجهاد و
امثال این آیه در شان جمعی مسلمانان است که در مکه بودند و
ایشانرا هجرت از دار ودیار فرار دشوار می آمد ومهاجران از مدینه
بدیشان پیغام میدادند ومشرکان اگاه شده ایشانرا از راه برگردانیدند
حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان فرمود که تصور نتوان کرد بی کشاکش
بلا کشیدن بار بلا درست نبود عاشقانرا درد دل بسیار میباید کشید
جور یار وطعنهٔ اغیار میباید کشید واصح انست که مهجع مولی عمر بن
الخطاب روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد وبر لفظ مبارک
حضرت رسالت گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد
بود مادر وپدران فوات مهجع بسیار جزع وفزع مینمودند تا حق
سبحانه ایه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی بلا وامتحان کار از پیش
نمیرود وَلَقَدْ فَتَنَّا وبدرستی که ما امتحان کردیم ودر فتنه انداختیم
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ انانرا که پیش ازین مؤمنان بودند یعنی این صورت
در همه امم واقع بوده ونقد دعوی هر یکرا بر محک بلا ازموده اند
فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میگرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا انانرا که راست
گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ وممتاز میسازد دروغ
گویانرا در دین یا مینماید هر دو گروهرا بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بدانچه
میدانند از صدق وکذب ایشان در محبت هرکه او دعوی کند صد هزاران
امتحان بروی زنند گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد

از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند انانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند
بدیها چون کفر ومعاصی أَنْ يَسْبِقُونَا انکه پیشی گیرند برما ومارا عاجز
سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست انکه میکنند
در فتوحات مذکورست که ایا می پندارند کنندگان که سیات خود بر
مغفرت وشمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که
رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد
گر گناه تو از عدد بیشست سبقت رحمتی ازان بیشترست مَنْ كَانَ يَرْجُوا
هرکه باشد که امید داشته باشد لِقَاءَ اللَّهِ لقاء خدای در بهشت با وصول
بثواب الهی وگفته اند هرکه ترسید از رستخیز وعرض او بر خدای گو آماده
باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقاء
یا جزا لَآتٍ هر اینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنوا مر گفتار
بندگانرا الْعَلِيمُ دانا بضمایر واسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ وهرکه جهاد کند
بکفار یا بهوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند
لِنَفْسِهِ برای نفس خود چه ثواب ان عاید بدوست إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ بدرستی
که خدای هر اینه بی نیازست عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات ومجاهدات عالمیان
وتکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه
بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هر اینه محو
کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ وهر اینه پاداش
دهیم ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوترین عملی را انکه كَانُوا يَعْمَلُونَ
بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم
وباقی اعمال دیگررا یکی ده وزیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند
ومن بی نیاز رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون
سعد بن وقاص بدولت اسلام رسید حمنه بنت ابو سفیان سوگند خورد
که از افتاب بسایه نروم واز هرچه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول
نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نگردی سعد صورت حال را بعرض

حضرت رسالت رسانید این ایه نازل شد که وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ وامر
کرده ایم ادمیرا بِوَالِدَیْهِ بپدر ومادر او حُسْنًا به نیکویی یعنی فعلی که
محض خوبی باشد وَاِنْ جَاهَدَاكَ واگر کوشش نمایند والدین وجنگ وجدال
نمایند با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شرکت اری بمن وانباز گیری مَا لَيْسَ لَكَ انچیزیرا
که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بالوهیة او دانشی تغییر کرد از نفی الوهیة بنفی علم
بان یعنی اگر مادر وپدر ترا تکلیف کنند بانکه انباز گیری بمن چیزیرا که
الوهیه او ندانی وفی الواقع الوهیه ثابت نیست جزمرا فَلَا تُطِعْهُمَا پس
فرمان ایشان مبر که اطاعة مخلوق در معصیت خالق روا نیست اِلَيَّ
بسوی من بمجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما از مومن ومشرك وبار
وعاق فَاُنَبِّئُكُمْ پس بیاگاهانم شمارا وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بانچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وانانکه ایمان اوردند
بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهای شایسته بعد از فساد
لَنُدْخِلَنَّهُمْ هراینه داخل کردانیدیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ در زمره ستودکان
مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَاِذَا اُوذِيَ
پس چون ایذا کرده شود فِي اللّٰهِ در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره
اورا عذاب کنند جَعَلَ گردانند یعنی دارد وشمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و
عذاب مردمانرا كَعَذَابِ اللّٰهِ مانند عذاب خدای یعنی ترك ایمان کند از
خوف عذاب خلق چنانکه ترك کفر میبایدکرد از خوف عذاب خدای وَ
لَئِنْ جَاءَ واگر بیاید نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یاری از نزدیك پروردگار تو یعنی
فتحی وغنیمتی لَيَقُولُنَّ هراینه گویند اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما
هستیم با شما در دین وملت پس مارا در غنیمت شریك سازید اَوَلَيْسَ
اللّٰهُ ایا نیست خدای بِاَعْلَمَ دانا تر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ
بانچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص وکدورت نفاق وَ
لَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ وهراینه میداند خدای الَّذِينَ اٰمَنُوا انانکه گرویده اند بدل
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ومیداند منافقانرا وایشانرا در دینی متحیر خواهد

یا دراییم در مدخل ایشان که بهشتست وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يَقُولُ وکسی هست که میگوید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای ح

ساخت

ساخت بابتلا وامتحان در بلاچه بمحنت وبلیت جوهر مردان شناخته
میشود چنانچه باتش عیار زر ونقره معلوم گردد بشکل وهیات انسان
زره مروز نهاد نتوان بصبر وتحمل شناخت جوهر مرد اگر زر پاك بود
ان بلا نخواهد جست وگرد راصل بود پاك صبر خواهد کرد در لباب
اورده که ابو سفیان وامیه بن خلف عمر بن الخطاب وخبابرا گفتند که از
دین محمد روی بتابید وطریقه قدیم پدران فرو مگذارید واگر باقامت
در دین ابا گناهی باشد ما انرا برداریم وشمارا درین بار گناه نگذاریم
حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند انانکه نگرویدند
لِلَّذِينَ اٰمَنُوا مر انانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پی روی کنید
راه مارا یعنی بمتابعة کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ وباید که برداریم
خَطَايَاكُمْ گناهان شمارا امریست در تاویل جزا یعنی اگر متابعة ما کنید
ما خطاهای شمارا برداریم وَمَا هُمْ وحال انکه نیستند کافران بِحَامِلِينَ
بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُمْ از گناهان مؤمنان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ هراینه دروغ گویانند در سخن
خود که میگویند بار خطای مؤمنان برداریم وایشان حمل ان از بسیار
واندك قادر نخواهند بود جهة گرانی بار گناه خود وبار گناه اتباع
نیز که سبب ایشان گمراه شده اند کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ وهراینه
برخواهند داشت در قیامة اَثْقَالَهُمْ بارهای گران خود یعنی وزر
ووبال انانرا که گمراه ساخته اند اضافه اثام وجرایم ایشان خواهند
ساخت بی انکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَلَيُسْاَلُنَّ وهراینه
سوال کرده خواهند شد تابعان ومتبوعان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از انچه هستند که برمیبافند از اباطیل وحیل که
سبب اضلال خلق میشود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وبدرستی که ما فرستادیم
نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيهِمْ
درمیان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار

وَاَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ برجایگان بارگران با بارهای گران اتباع باشد

سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مكر پنجاه سال روايةٔ اشهر انست كه نوح ع چهل
ساله مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال خلقرا بخدا دعوت كرد و
بعد از طوفان شصت سال بزيست ودر احقاف از وهب نقل ميكند
كه عمر نوح ع هزار وچهارصد سال بوده صاحب عين المعاني فرموده كه
هزار وسيصد وپنجاه سال بزيست ملك الموت بوقت قبض روح از وي پرسيد
كه اى عمر درازترين پيغمبران از جهة عمر دنيى را چون يافتى فرمود كه
يافتم مانند خانهٔ كه دو در داشته باشد از يكى در ايند وبديكرى
بيرون روند كر عمر تو عمر نوح لقمان باشد اخر بروى چنانكه فرمان باشد
در بودن دنيى وبرون رفتن او يكروز وهزار سال يكسان باشد
ايراد قصهٔ نوح م جهة تسليهٔ سيد انامست عليه الصلوة والسلام
وتنبيه بر كشيدن ايذا وانار قوم وتهديد مكذبان بذكر طوفان يعنى
نوح نهصد وپنجاه سال جفاى قوم كشيد وهمچنان دعوت ميفرمود و
كس نميكرويد فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بكرفت قوم اورا طوفان عذاب
وَهُمْ ظَالِمُونَ وايشان ستمكاران بكفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات داديم
نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وياران كشتى را هركه باوى بود از مؤمنان
وهرچه در سفينه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا وكردانيديم
كشتى را يا واقعهٔ قوم نوح را آيَةً دلالتى وعبرتى لِلْعَالَمِينَ براى عالميان
تا بران استدلال يابند كيرند وَإِبْرَاهِيمَ وياد كن ابرهيم را إِذْ قَالَ چون
كفت لِقَوْمِهِ مر كروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستيد خدارا
وَاتَّقُوهُ وبترسيد از عقاب او ذَٰلِكُمْ اين عبادت وترس خَيْرٌ
لَكُمْ بهترست مر شمارا از دين وايينى كه داريد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اكر هستيد كه دانيد خير را از شر ونفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ
جز اين نيست كه ميپرستيد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى أَوْثَانًا بتانرا
وَتَخْلُقُونَ وميافرينيد إِفْكًا افترا را إِنَّ الَّذِينَ كسانى كه تَعْبُدُونَ
پرستش ميكنند مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدا ازا لَا يَمْلِكُونَ نميتوانند

وقدرت

وقدرت ندارند كه روزي دهند لَكُمْ مر شمارا رِزْقًا روزي
دادني فَابْتَغُوا پس بجوييد عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزديك خداى روزيرا
كه ان توانايست بر ايصال ان بمرزوقات وَاعْبُدُوهُ واورا پرستيد
بيكانكى وَاشْكُرُوا لَهُ وشكر كوييد مر وراكه شكر قيد نعمت عاجله وصيد
نعمت اجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوى او باز كردنيده خواهيد شد
تا اينجا سخن ابرهيم بود ع انكه حق سبحانه تهديد ميكند قريشرا وميفرمايد
وَإِنْ تُكَذِّبُوا واكر تكذيب كنيد اى اهل مكه پيغمبر را فَقَدْ
كَذَّبَ پس بدرستى كه تكذيب كرده اند رسل خود را أُمَمٌ مِنْ
قَبْلِكُمْ جماعتها پيش از شما چون قوم نوح وهود وصالح ع واز
تكذيب ايشان مر پيغمبر را ضررى نرسيد بلكه مضرت ان بديشان
لاحق شد مستحق عقوبت دنيى واخروى شده اند پس از تكذيب شما نيز
حبيب مرا چه زيان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ ونيست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ مكر پيغام رسانيدن اشكارا وپيغام رسانيده وبديم واخذ
شمارا دعوت كرد واز عقوبت اخرت بترسانيد وشما بعث وحشر را منكر
شديد أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ ايا نمي بينيد وحفص بغيبت ميخواند يعنى ايا
نمي بينند منكران بعث كه چكونه يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ اشكارا ميكند خداى
افريدكانرا وانچه نيست هست ميكند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بازانرا ايشانرا بعد
از موت باز ميكرداند بحيات إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستى كه ابدا واعاده
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خداى اسانست قُلْ بكواى محمد مر منكرانرا كه از راه
تفكر واستدلال سِيرُوا برويد فِي الْأَرْضِ در زمين فَانْظُرُوا كَيْفَ
پس بنكريد كه چكونه بَدَأَ الْخَلْقَ بيافريده است خداى خلق را بر اختلاف
اشكال وافعال واحوال ثُمَّ اللَّهُ پس خداى يُنْشِئُ ظاهر كرداند النَّشْأَةَ
الْآخِرَةَ افرينش دكر را ملخص سخن انست كه چون بديد وبدانستيد كه خالق
همه در ابتدا الله است حجة لازم شود بر شما در اعادت وبضرورت
دانيد انكه مبدأ خلايقست ميتواند كه بعد ايشان باشد إِنَّ اللَّهَ بر كل شى

که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بدو و اعادت قَدِيرٌ تواناست
جهه انکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او بهمه ممکنات یکسانست
پس چون بر نشاء اولی قادرست هر اینه از نشاء اخری عاجز نخواهد بود
يُعَذِّبُ عذاب میکند مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ
و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بسوی او باز کردیده
خواهید شد در روز جزا و کفته عذاب کند بخذلان و ببخشد بتوفیق ایمان
در کشف الاسرار اورده که عذابش از روی عدلست و رحمتش از راه فضل
هر کرا خواهد باوی عدل کند و از پیش براند و انرا که خواهد باوی فضل
نماید و بلطف خویش بخواند اگر رانی ز راه عدل رانی ٭ و کر خوانی ز راه فضل
خوانی ٭ مرا با راندن و خواندن چکارست ٭ اگر خوانی و کر رانی تو دانی ٭
در زاد المسیر اورده که عذاب بزنت خویست و رحمت بخوش خلقی و نزد
بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و ترک ان یا بحرص و قناعت یا بمتابعة
بدعة و ملازمة سنت یا بتفرقهٔ خاطر و جمعیت دل قشیری قدس سره
فرموده که عذاب انست که بنده را با او کذارد و رحمت بانکه خود متولی
کار او شود ٭ تا تو باشی یار ما و تو نکیرد کار ما وَمَا أَنتُم و نیستید شما
ای مؤمنان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندکان مر پروردکار خود را از عذاب خود فِي
الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بکریزید و بر زمین متواری
شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در اسمان یعنی اگر در اسمان باشید
همه عاجز کننده نیستید و کفته اند مراد انست که نه هر که در اسمانست
قادر بود بر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ و نیست مر شما را
از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که نکاه دارد وَلَا نَصِيرٍ و نه
یاری که بسبب دفع ان در اید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه نکرویدند بِآيَاتِ
اللَّهِ باینهای خدای یعنی بکتب او یا بدلالات وحدت وَلِقَائِهِ و بلقاء
او یعنی بسرای اخرت أُولَٰئِكَ ان کروه يَئِسُوا نا امید شدند مِن رَّحْمَتِي
از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامة و تعبیر بماضی

جهة تحقق وقوع اوست وَأُولَٰئِكَ و ان کروه لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان بعد ازین باز
ذکر قصهٔ ابرهیم ع میکند و میفرماید فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود
جواب قوم ابرهیم بعد از منع ایشان از بت پرستی و کسر بتان إِلَّا أَن
قَالُوا مکر انکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقْتُلُوهُ بکشید او را
أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید و اتفاق نمودند بسوختن و او را در اتش
انداختند فَأَنجَاهُ اللَّهُ پس برهانید او را خدای مِنَ النَّارِ از ضرر
اتش و او را برد و سلامة کردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین
رهانید لَآيَاتٍ هر اینه نشانهای قدرتست از خمود اتش و ترک احراق
و رستن کل و ریحان از ان لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که می کروند
چه ایشان بتفحص از ان و تامل دران نفع میکیرند وَقَالَ و کفت ابرهیم
إِنَّمَا اتَّخَذْتُم جزین نیست که فرا کرفتید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْثَانًا بتان را بخدائی مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی
تا شما و بتان یکدیکر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندکانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید ان دوستی باقیست
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامة يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر
کردد بَعْضُكُم بعضی از شما که متبوع اید بِبَعْضٍ مر بعضی را که تابع اند
وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم و لعنت کند برخی از شما یعنی پی روان و ارا ذل
بَعْضًا مر برخی را که پیشروان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و باز
کشت همه شما دوزخست وَمَا لَكُم و نیست مر شما را دران روز مِّن
نَّاصِرِينَ یاران و مددکان که خلاص یابید بمدد ایشان از اتش و چون
حضرت ابرهیم ع بسلامة از اتش بیرون امد فَآمَنَ پس بکروید و تصدیق
کرد لَهُ لُوطٌ مر ورا لوط ع که خواهر زاده و بقولی برادر زاده او بود
وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ و کفت ابرهیم مر ورا و ساره را که دختر عم او بود و
بوی ایمان اورده بود بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم إِلَىٰ رَبِّي

باینجا که امر پروردکار منست إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ بدرستی که او غالبست مرا
مغلوب دشمنان نسازد الْحَکِیمُ داناست وبحکمت کار من بپردازد
پس لوط وساره باوی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران
رفتند وازانجا بولایة شام درامد ابرهیم ع بفلسطین نزول نمود و
لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف اورده که ابرهیم بوقت هجرة هفتاد
و پنج ساله بود ودرهمین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر
که کنیزک ساره خاتون بود وچون سن مبارک انحضرت بصد ودوازده
یا صد وبیست رسید حق سبحانه ویرا ازساره فرزندی بخشید چنانچه
فرمود وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم ما مر ورا در سن پیری إِسْحٰقَ فرزندی
اسحق وَیَعْقُوبَ ونبیره یعقوب وَجَعَلْنَا ونهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ
در فرزندان او نبوترا یعنی در بنی اسرائیل وبنی اسمعیل وَالْکِتَابَ
وکتابها را یعنی توریة وانجیل وزبور وفرقان وَآتَیْنَاهُ أَجْرَهُ
ودادیم اورا مزد هجرة او فِی الدُّنْیَا درین سرای بانکه فرزند دادیم
اورا که در کبرسن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و
پیغمبری وکتب بدیشان عطا کردیم یا اورا محبوب خلق ومقبول دلها
ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بدو درست میکنند یا حکم کردیم
بصلوات بروی تا اخر دهرها وردی کوید مزد او دردنی بقای
ضیافت اوست یعنی همچنانچه درحال حیات درمهمان خانه وی
بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست وخاص وعام ازان مائده
برفایده بهره مندند وَإِنَّهُ وبدرستی که او فِی الْآخِرَةِ دران سرای
لَمِنَ الصَّالِحِینَ از شایستکان وپسندیدکانست وَلُوطًا ویاد کن لوط
راع إِذْ قَالَ چون کفت لِقَوْمِهِ مرکروه خودرا از اهل مؤتفکات
أَئِنَّکُمْ ایا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می ایید برانکار زشت وحفص
إِنَّکُمْ میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می ایید یعنی میکنید کاری که
بغایة زشتست وبسبب قباحة ان مَا سَبَقَکُمْ بِهَا نکرفت برشما بها

بان فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعَالَمِینَ از عالمیان جهة انکه طباع
سلیمه ازین عمل متنفرست ونفوس پاکیزه این کار را کاره أَئِنَّکُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ ایا شما می ایید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ
السَّبِیلَ ومی برید راه را بر رهکذریان یعنی مال ایشان را میکیرید وایشانرا
میکشید یا غریبانرا ازین عمل اکراه میکنید وبدین سبب مردمان امد
شد دربا قی کرده اند وراه بند شده وَتَأْتُونَ ومی ایید فِی نَادِیکُمُ
الْمُنْکَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارهایی کنید که نزد
خدای وعقلا وعرفا نیکو نیست چون دشنام دادن ومزاح کردن بفحش
وصفیر زدن وسنک ریزه بانکشت بریکدیکر افکندن ومهرها از کمان
کره برراه کذریان انداختن وبشرب وضرب اوتار ومزامیر وسخریه
با مسافران وامثال ان فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی
إِلَّا أَنْ قَالُوا مکر انکه کفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدایرا
برما إِنْ کُنْتَ اکر هستی تو مِنَ الصَّادِقِینَ از راست کویان
درانکه این فعلها قبیحست وبسبب ان عذاب برشما نازل خواهد
شد یعنی ما ترک این عمل نخواهیم کرد تو اکر راست میکویی که خدای
هست وتو پیغمبر اویی بکو عذاب فرستد بما چون لوط ع نا امید شد
قَالَ کفت از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِی خدایا یاری ده مرا بانزال
عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ برکروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ وان
هنکام که امدند رُسُلُنَا فرستادکان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَى
بشری ابرهیم جهة بشارت فرزند قَالُوا کفتند إِنَّا مُهْلِکُو بدرستی که
ما هلاک کنندکانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب
برادرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل ان دیه کَانُوا ظَالِمِینَ
هستند ستمکاران بکفر وانواع منکرات قَالَ کفت ابرهیم إِنَّ فِیهَا
لُوطًا بدرستی که دران دیه لوط است واو از ظالمان نیست قَالُوا
کفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَنْ فِیهَا بهرکس که درویست

از مؤمن وکافر وما از حال لوط غافل نیستیم لننجینّه هر آینه او را رهائی
خواهیم داد واهله وکسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت
باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهم
گفت تا لوط ع از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان او بیرون
روند مگر زن او که در میان قوم بماند وبا ایشان هلاک شود ولما
ان جاءت وان هنگام که امدند رسلنا لوطا فرستادگان ما سوی
لوط ع سیء بهم اندوهناک شد بدیشان وضاق بهم وتنگ شد بسبب
ایشان ذرعا از جهة دل یعنی دل تنگ گشت که مبادا از قوم او بدیشان
جهة انکه متعرض عزبا میشدند اسیبی رسد فرشتگان اثر ملال بر جبین
مبین مبارک لوط ع مشاهده کرده او را تسلی دادند وقالوا لا تخف
وگفتند مترس ولا تحزن واندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما
رهانندهایم ترا واهلک وکسان ترا الا امراتک مگر زن ترا که
کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان وهلاک شدگان انا
منزلون بدرستی که ما فرو ارندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این
دیه رجزا عذاب من السماء از اسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب
انکه بودند که پیوسته یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای
لوط ع با اهالی خود خلاص یافت وکفار مؤتفکه هلاک شدند و
شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید ولقد
ترکنا وبدرستی که بگذاشتیم منها از ان دیه ایة بینة نشانه
روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند واعتبار گیرند و
ان نشانه اثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در ان
زمین توان یافت یا ابهای سیاه که هنوز هست والی مدین وفرستاده
بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان در نسب شعیب را فقال پس گفت
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را وارجوا الیوم وامید
دارید ثواب روز الاخر باز پسین را یعنی عمل کنید که بدان امید

ثواب

ثواب داشته باشید یا بترسید از شدت روز قیامة ولا تعثوا وغایة
تباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی
که قاصد فساد باشد فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را واز فساد
منتفع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت
یا صیحه جبرئیل ع که بدان دلها در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند
فی دارهم در سراهای خود جاثمین بزانو در امدگان ومردگان
وعادا وثمود ویاد کن قوم عاد وثمود وهلاکت ایشانرا وقد تبین
لکم وبدرستی که روشن شده است هلاک ایشان مر شما را
من مساکنهم از منزلهای ایشان بحجاز ویمن که بران میگذرید
واثار عذاب معاینه می بینید وزین وبیاراست لهم الشیطان
برای ایشان شیطان یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا از
کفر وتکذیب فصدهم پس باز داشت ایشانرا عن السبیل از
راه راست که انبیا ایشانرا بدان میخواندند وکانوا مستبصرین وبودند
بینایان یعنی متمکن بودند از نظر وفکر وملاحظه بدیده بصیرت اما
بدان اشتغال نکردند وزیرک بین بودند بگمان خود وسخنان پیغمبران
را معقول نپنداشتند وقارون ویاد کن قارونرا وفرعون و
هامان وفرعون وهامانرا ولقد جاءهم موسی وبدرستی که امد
بدیشان موسی بالبینات بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا
فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر وتعظم و
رزیدند وما کانوا ونبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای
بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا پس همه ایشان که یاد کرده
شد اخذنا گرفتیم وعقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس
بعضی از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا برو
بادی سخت که در ان سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ومنهم وبعضی
از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه

چون قوم ثمود و اصحاب مدین و مِنهُم و از ایشان مَن خَسَفنا کسی
بود که فرو بردیم بِهِ الأرضَ او را بزمین چون قارون و مِنهُم و از ایشان
مَن اَغرَقنا کسی بود که غرقه ساختیم ایشانرا در اب چون قوم نوح
و فرعونیان وَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظلِمَهُم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان
یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند وَلَكِن كَانُوا و لیکن بودند ایشان
که بجهل اَنفُسَهُم يَظلِمُونَ و نفسهای خود ستم می کردند و خودرا
بمعصیت هدف تیر عذاب میساختند ای که حکم شرع ارد میکنی
راه باطل میروی بد میکنی چون تو کردی بر بدی یابی جزا پس بدیها
جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل انانکه فرا گرفتند مِن
دُونِ اللّهِ بجز خدای اَولِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ العَنكَبُوتِ
مانند عنکبوتانست که برای خود اتَّخَذَت بَيتًا فرا گیرد خانه وَ
اِنَّ اَوهَنَ البُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانه لَبَيتُ العَنكَبُوتِ
خانه عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد
و نه سرما لَو كَانُوا يَعلَمُونَ اگر باشند که دانند کافران چیزیرا هر اینه
بدانند که این مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت
سست و بی اعتبارست و هیچ چیزرا نشاید دین ایشان نیز خوار
و بی مقدارست و ازان هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده
که عنکبوت هرچند بر خود می تنند زندانی برای نفس خود میسازد
و قیدی بر دست و پای خود مینهد پس خانه او محبس اوست
انها نیز که بدون خدای اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا
و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید
گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد
و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هواهای نفس را در
بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند از هوا بگذر که پس بی اعتبار
افتاده است رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت اِنَّ اللّهَ يَعلَمُ

بدرستی که خدای میداند مَا تَدعُونَ انچه میخوانید یعنی میپرستید
مِن دُونِهِ بجز خدای مِن شَيءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و ادمی و
کوکب وَهُوَ العَزِيزُ و او غالبست و در ملک خود شریک ندارد الحَكِيمُ
محکم کارست بحکمت عقوبت مشرکانرا تاخیر میکند وَتِلكَ الأَمثَالُ
و این مثلها نَضرِبُهَا لِلنَّاسِ میزنیم و بیان میکنیم برای مردمان وَمَا
يَعقِلُهَا و در نمیابند فایده و ثمره انرا اِلَّا العَالِمُونَ مگر دانایان که
تدبیر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللّهُ بیافرید خدای السَّمٰوٰتِ
وَالأَرضَ اسمانها و زمینرا بِالحَقِّ برای اظهار حق نه ببازی و باطل
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که درین افریدن لَآيَةً نشانه ایست روشن
یا در ضمن اعمال عبرتیست لِلمُؤمِنِينَ مر گرویدگانرا اُتلُ بخوان مَا
اُوحِيَ اِلَيكَ انچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الكِتَابِ از قران وَأَقِمِ
الصَّلٰوةَ و بپای دار نمازرا اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز تَنهىٰ باز میدارد
عَنِ الفَحشَاءِ از کار بد که نزد عقل زشت بود وَالمُنكَرِ و از عملی که
بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن باشد از معاصی چه
مداومت بدو موجب دوام ذکر و مروت کمال خشیه است و بخاصیت
بنده را از گناه باز دارد اورده اند که جوانی انصاری ملازمت جماعت
نموده با حضرت رسالت صلعم نماز میگذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که
مرتکب ان نمیشد چون حکایت حال بموقف عرض رسانیدند انحضرت
فرمود ان صلوته ستنهاه یعنی زود باشد که نماز او را ازان باز دارد
اندک زمانی را توبه کرد و از زهاد صحابه شد در وسیط از اسناد خود
از انس مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که باز ندارد
او را نماز از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه
الا دوری صاحب تاویلات اورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و
سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و
ملاهی و صلوة نفس ناهیست از رذایل و علایق و اخلاق مردیه و هیئه

مطلّه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و وفور غفلت را و صلوة سر
منع غاید التفات بما سوی حضرت را و صلوة روح نهي کند از استقرار
بملاحظهٔ اغیار و صلوة خفی بگذراند سالکرا از شهود اثنینیت و
ظهور انانیة یعنی برو ظاهر کردد که از روی حقیقت جز یکی نیست
نقد این عالم باز بین و بعالم مفروش وَلَذِكْرُ اللّٰهِ و هر اینه ذکر
خدای أَكْبَرُ بزرکست از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او و طاعت است
و ذکر غیر او و طاعة نیست یا بزرکترست از انکه کسی قدر او شناسد
یا بزرکترست از انکه ذکر دیکر با او معارضه کند و بقول صحیح بعضی
کویند مراد ذکر نمازست یعنی این باشد که نماز بزرکترست از سایر
طاعات یا ازان بزرکترست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر
باقی کذارد محققان برانند که ذکر خدای بنده را بزرکترست از ذکر
بنده خدایرا چه ذکر بنده امیخته است باعراض و ذکر و ذکر خدای
صافیست زوال بدو راه نیابد ذا النون قدس سره فرموده که ذکر
او در ازل بهترست شمارا از ذکر شما درین وقت اورا در نفحات
از شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرک
ترست نه چنانکه تو اورا یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرکترست ذکر تو
پیدا بود تا کجا بود تو یاد کنی خدایرا در خور خود او یاد کند ترا ولیکن در خور
خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای داناست مَا تَصْنَعُونَ انچه میکنید از نماز
و غیر ان و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید و
جدال منمایید أَهْلَ الْكِتَابِ ای اهل کتاب یعنی باکسانی که در عهد
شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مکر بخصلتی که ان نیکو
ترست یعنی خشونهٔ ایشانرا بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشانرا
بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مکر انانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد شکستند
و جزیه باز کرفتند و کفتند ظالمان از اهل کتاب انها اند که اثبات ولد میکنند
مر خدایرا سبحانه وَقُولُوا و بکویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان

اورده ام

الجزء الحادي والعشرون من اجزاء الثلثين

١٥٦

اورده ایم بِالَّذِي أُنْزِلَ بانچیزی که فرستاده شده إِلَيْنَا بسوی ما یعنی
قران وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و انچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور
و انجیل وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست
وَنَحْنُ لَهُ و ما مر ورا مُسْلِمُونَ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان
و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ و همچنان که فرو
فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بسوی تو قرانرا کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ
پس انانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشانرا علم کتاب متقدم
چون ابن سلام و اصحاب او يُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند بقران یا مراد انها اند
که پیش از بعث به حضرت رسالت صلعم و قران کرویده بودند چون قیس بن
ساعده و بحیرا و سطورا و ورقه و احزاب ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و
ازین کروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میکرود بقران یا بمحمد
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نمیشوند اینهای کتابرا إِلَّا الْكَافِرُونَ
مکر ناکرویدکان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون
ابو جهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ و نبودی تو که تَتْلُو بخوانی مِنْ
قَبْلِهِ پیش از قران مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ
و نمینویسی کتابیرا بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکیدست در نفی
کتابت یعنی هرکز نخوانده و مطلقا ننوشته خطرا که اکر چنانچه تو نویسند
و خواننده میبودی إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ان هنکام در شک افتادندی
تباه کاران و کجروان یعنی مشرکان عرب میکفتند که چون میخواند و
مینویسد قرانرا از کتب پیشینیان انتقال کرده و بر ما میخواند یا جهودان
در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر اخر الزمان امی باشد
و این کس قاری و کاتبست و در تفسیر اورده است که خط و قراة فضیلت
بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم ان فضل معجز انحضرت بوده و چون معجز
ظاهر شد در ابتدا او شک و شبهه نماند حق سبحانه در اخر عمر این فضیلت

ببر بوی ارزانی فرموده تا معجزهٔ دیگر باشد وابن ابی شیبه در مصنف خویش
از طریق عون بن عبدالله نقل میکند که ما مات رسول الله صلعم حتی کتب وقرا
واین صورت منافی قران نیست زیرا که در ایهٔ نفی کتابت مقرر ساخته
بزمان قبل از نزول قران ومذهب انان که وی را امی دانند از اول عمر
تا باخر بصواب اقربست؛ بقلم کر ننوشت انکشتش؛ بود لوح و
قلم اندر مشتش؛ از سواد خط اکر دیده ببست؛ بکمالش نرسد هیچ
شکست؛ بود او نور وخط تیره ظلم؛ نشود نور وظلم جمع بهم؛
بَلْ هُوَ بلکه قران آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ اینهای روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ
در سینهٔ انانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را یعنی مؤمنان اهل
کتاب یا صحابه که انرا یاد میکیرند تا هیچ کس تغییر نتواند کرد وخواندن
از ظهر القلب خاصهٔ امهٔ مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق
میخوانده اند قولی انست که هو راجع است بحضرت رسالت یعنی محمد
وکارهای وی وعلم بانکه او امیست اینهای روشنست مرانانرا که دانا
اند بکتب الهی وواقف بر صفات وسمات حضرت رسالت پناهی وَمَا
يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا ومنکر نشوید مر اینهای ما را که محمد است وقران إِلَّا الظَّالِمُونَ
مکر ظالمان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح ودلایل اعجاز
وَقَالُوا وکفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد
آيَاتٌ نشانه مِنْ رَبِّهِ از پیش پروردکار او یعنی معجزه چون ناقهٔ
صالح وعصای موسی ومایدهٔ عیسی علیهم السلم قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بکو جز
این نیست که اینها ومعجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست هرکاه که خواهد
فرو فرستد واظهار ان جز بقبضهٔ اقتدار اقتدار واختیار من نیست
وَإِنَّمَا أَنَا وجز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا
یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما در یابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ ایا بسنده نیست
ایشانرا حجتی هویدا ومعجزی واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا انکه ما فرستادیم عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بر تو قرانرا وپیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان

ایشان

ایشان که افصح مردمند واسرار بلاغة واطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست
وتو تحدی کردهٔ وکوتاه ترین سورهٔ در برابر قران از ایشان طلبیده وایشان
لشکر میکشند ومال وجان در میبازند وبمعارضهٔ ان نمی پردازند معجزی ازینها
روشنتر کجا باشد وکفته اند جمعی بحضرت رسالت مآب صلعم امدند وبعضی
از سخنان یهود نوشته با خود اوردند ومدعا انکه می خواهیم علم خود را
افزون سازیم حضرت فرمود که همین کمراهی بس قومیرا که از انچه نبی
ایشان بدیشان اورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان اورده واین آیه
نازل شد که ایا کفایت نیست ایشانرا قران که بدیشان میخوانند إِنَّ
فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر اینه بخشایشی است ونعمتی
بزرک که هر کسی را که متابعت او کنند وَذِكْرَى وپندی ونصیحتی
است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر کروهیرا که تصدیق میکنند قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بکو
بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما شَهِيدًا کواه بر سخن من
چه مرا تصدیق میکنند بمعجزات يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
انچه در اسمانها وزمین است پس حال من وشما برو مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ
آمَنُوا وانانکه کرویدند بِالْبَاطِلِ بنا حق چون یهودیه ونصرانیه یا ایمان
اوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ وکافر شدند بخدای بحق أُولَئِكَ
ان کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وشتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون
نضر بن حارث وامثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى واکر نه موقتی بودی نام برده
ومعین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر اینه بیامدی بمستعجلان
عذابی موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ وبیشک خواهد امد ان عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناکهان در دنیا یا بوقت مرک در اخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
وایشان ندانند امدن انرا يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ تعجیل میکنند ترا
بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ وحال انکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو
کرفته است واحاطه کرده بنا کرویدن یعنی موجبات جهنم چون کفر و

معاصی محیطست بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد
کرد بدیشان یَوْمَ یَغْشٰیهُمُ الْعَذَابُ روزی که در اید عذاب بدیشان
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای
ایشان وَیَقُولُ و گوید خدای یا فرشته یا مردی مر دوزخیان را که ذُوقُوا
بچشید مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای انچه بودید که میکردید دنیی دار عمل
بود و عقبی دار جزاست هرچه انجا کاشته اید اینجا میدروید نو تخمی
بیفشان که چون بدروی بمحصول خود شاد و خرم شوی آورده اند
که جمعی مؤمنان در مکه اقامة کرده از جهة قلت زاد و کمی استعداد یا
بسبب محبت اوطان یا بصحبت اخوان هجرت نمیکردند و بترس و هراس
پرستش خدای میکردند حق سبحانه این ایه فرستاد که یَا عِبَادِیَ ای
بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا انانکه گرویده اند از اهل شرک بیکسو روید و
صحبت مؤمنان طلبید و اگر ببلدی اشکاری عبادت نمیتوانید کرد اِنَّ
اَرْضِی بدرستی که زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرة کنید از منزل خوف
بموضع امن فَاِیَّایَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پس پرستش من نمائید خالص
و اینجا گفته اند سفر کن چو جاییت ناخوش بود که زین جای رفتن
بدان تنگ نیست و اگر پابستهٔ اهل و ولد شده اید روزی مفارقت
ضروری خواهد بود که کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ
است و بمرگ از همه جا و همه کس جدا خواهد شد ثُمَّ اِلَیْنَا پس بسوی ما
تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز
گردانیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک اقامة نباید کرد و روی
بکعبهٔ امان یعنی پیغمبر اخر الزمان باید اورد وَالَّذِینَ آمَنُوا و انانکه گرویدند
بخدای و پیغمبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض
نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه فرود اریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت
غُرَفًا غرفهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهَارُ از زیر ان غرفها جویها خَالِدِینَ در حالتی که جاویدان باشند

فِیهَا

فِیهَا دران غرفها یا بهشت نِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ نیکو مزد عمل کنندگان خیر را
بهشت الَّذِینَ صَبَرُوا انانکه شکیبائی ورزیدند بر ازار مشرکان و هجرت
اوطان وَعَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه غیر او یَتَوَکَّلُونَ توکل میکنند
و کار بدو میسپارند مؤمنان مکه این ایتها شنیده عزیمة هجرة بمدینه نمودند
و دغدغه دگر دست داد که ببلدی که ما را اسباب معیشت دران مهیا نباشد
چگونه توان رفت ایه امد که وَکَاَیِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که هیچ
وجه لَا تَحْمِلُ بر نمیدارد رِزْقَهَا روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن
ندارد یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران ادمیست و موش و مور
و گفته اند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل
میکند که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بال خود نهان میکرد القصه
جانوران بسیارند و وحوش و طیور و سباع و هوام و حیواناتی که ذخیره
ننهند و حامل رزق خود نشوند اَللّٰهُ یَرْزُقُهَا خدای روزی میدهد ایشانرا
وَاِیَّاکُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد عرب اندیشه
مکنید هست ز فیض کرم ذو الجلال مشرب ارزاق در اب زلال
شاه و گدا روزی از ان میخورند مور و ملخ قسمت از و میبرند وَهُوَ السَّمِیعُ و
اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِیمُ دانا بانکه شما
را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر پرسی اهل مکه را مَنْ
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید اسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و مسخر کرد افتاب و ماه را لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه گویند خدای
چه این مسئله در عقول قرار گرفته و اجبست انتهای ممکنات بیکی که
واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست
فَاَنّٰی یُؤْفَکُونَ پس کجا بر گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی
از راه حق بر میتابید و بسلوک سبیل باطل میشتابید اَللّٰهُ یَبْسُطُ
الرِّزْقَ خدای میگستراند و فراخ میکند روزی لِمَنْ یَشَاءُ برای هر کس
که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَیَقْدِرُ لَهُ و تنگ میسازد مر او را

که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دالست بران وکفته اند
موسع که ومضیق علیه یکیست یعنی بر بنده که خواهد کاهی فراخ کرداند
وکاهی تنک سازد اِنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای بِکُلِّ شَیْءٍ بهر چیزی از
قبض وبسط عَلِیْمٌ داناست ومصلحت بندکان برو مخفی نیست وَلَئِنْ
سَاَلْتَهُمْ واکر برسی از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا اسمان مَاءً ابی فَاَحْیَا پس زنده کردانید بِهِ الْاَرْضَ
بدان اب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردکی وافسردکی ان لَیَقُوْلُنَّ
اللّٰهُ هر اینه میکویند این معنی ومعترفند بانکه موجد ممکنات اوست با وجود
این بعضی مخلوقات اورا در عین با عبادت او شریک میسازند قُلِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بکو حمد وسپاس مر خدایرا که از بن ضلالات مرا ومتابعان
مرا اکاه دانسته بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا یَعْقِلُوْنَ در
نمییابند وسخنی متناقض میکویند چه اقرار دارند بخالقیت ومخلوقات
اورا شریک او میدانند مَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا ونیست این زندکانی دنیا
اِلَّا لَهْوٌ مکر مشغولی وبیکاری وَلَعِبٌ وبازی یعنی در سرعة انقضا
وزوال ببازی کودکان میماند که بیکجا جمع ایند وبساعتی بدان متبهج
کردند واندک زمانی را ملول وماندهٔ کشته متفرق شوند وچه
نیکو کفته اند بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بیعقل مردمان
که بد ومبتلا شوند وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وبدرستی که سرای دیکر لَهِیَ
الْحَیَوَانُ اوست سرای جاودانی یعنی زندکانی دایم در و خواهد بود
لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اکر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنی فانی
را بر سرای جاودانی فَاِذَا رَکِبُوْا پس چون نشینند کافران فِی الْفُلْکِ
در کشتی وبسبب موج در کرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند
خدایرا مُخْلِصِیْنَ در حالتی که خالص کنندکان باشند لَهُ الدِّیْنَ برای
خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت انها که مخلصانند یاد نکنند
مکر خدایرا ودر کشف ان شدت پناه بوی برند وبس فَلَمَّا نَجّٰهُمْ

پس ان هنکام که نجات دهد خدای ایشانرا از بحر وبیرون ارد بسلامة
اِلَی الْبَرِّ اِذَا هُمْ بسوی دشت انکاه ایشان یُشْرِکُوْنَ شرک ارند یعنی باز
کردند بعادت خویش لِیَکْفُرُوْا تا کافر اشوند بِمَا اٰتَیْنٰهُمْ بانچه دادیم
ایشانرا از نعمت نجات وَلِیَتَمَتَّعُوْا وتا برخوردار شوند باجتماع بر
عبادت اصنام یا برخوردار زندکانی این جهان فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ پس
زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبة اَوَلَمْ یَرَوْا ایا ندیدند
اهل مکه وندانستند اَنَّا جَعَلْنَا انکه ما کردانیده ایم شهر ایشانرا حَرَمًا
اٰمِنًا حرمی با ایمنی یعنی اهل ان ایمنند از قتل وغارت وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ
وحال انکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از کرداکرد بلد ایشان
یعنی مردمانرا میکشند واسیر میکنند در حوالی مکه وکسی بعرض ایشان
نمیکردد اَفَبِالْبَاطِلِ ایا بباطل که بتانند یا شیاطین یُؤْمِنُوْنَ میکروند
وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ وبنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکنست در حرم و
ایمنی از خوف یَکْفُرُوْنَ کافر میشوند ودلیل کفران نعمت ایشان شرک
است وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که بر بندد و
بسازد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی وکمان برد که اورا شریک هست
اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرانرا یا رسول لَمَّا جَاءَهُ یا ان هنکام
که بیاید بوی اَلَیْسَ ایا نیست یعنی هست فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًی
جایکاه اقامة لِلْکٰفِرِیْنَ برای ناکرویدکان وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا وانانکه کوشش
غایند فِیْنَا در کار ما واقامة دین ما لَنَهْدِیَنَّهُمْ هر اینه راه غاییم ایشانرا
سُبُلَنَا براههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ هر اینه
با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت وامانت ایراد مجاهده کرد بطریق
اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر وباطن را پس انانکه جهاد کنند در راه
ما با دشمنان دین وبا نفس وهوا بنماییم ایشانرا راه وصول بدولت لقا
سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامة سنت
بنماییم اورا سبیل جنت قشیری قدس سره کفته انانکه بیارایند ظاهر خودرا

بمجاهدات ارایش دهیم ایشانرا بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
میفرماید که هرکه جهد کند برای ما راه دهیم اورا بسوی خود در بحر اورده
که هرکه کوشش کند بطلب ما بنمائیم او را راه دریافت ما الا ما طلبنی وجدنی
هرکه ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور اورده اند انا
المطلوب فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اگر در جست وجوی
من شتابی سورة الروم مکیة وهی ستون ایة مراد خود بزودی باز یابی
بسم الله الرحمن الرحیم
الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس نقل کرده که حروف مقطعه تنبیه
ربانی اند هر حرفی اشارتیست بصفتی که حق را بدو ثنا گویند چنانچه
الف ازین کلمات کنایتیست از الوهیت ولام از لطف ومیم از ملك وگفته
اند الف اشارت باسم الله است ولام بجبریل ومیم باسم محمد یعنی بواسطه
جبریل وحی فرستادیم بمحمد غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و
فارسیان بریشان غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکترین زمینی که
عرب را باشد نسبت بزمین روم وان اردن وفلسطین بوده بالشکر
عامیان اذرعات وبصری واچنان بود که خسرو پرویز شهریان وفرخان را
که ایشان دو امیر وی بودند بالشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت
روم بگرفتند ومردم روم منهزم گشتند ودر سال نهم بقول اصح از
بعثت پیغمبر این خبر بمکه رسیده کافران شادمان شده از روی شماتت
با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید وما وفارسیان امیانیم
بعد از غلبه فارس بروم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق
سبحانه ایه فرستاد وبیان کرد وهم ورومیان من بعد غلبهم
از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند فی
بضع سنین در اندک سالی که میان سه ونه باشد عمر بعد ازین ایه
مشرکانرا گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس
غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است وما با تو

کرو میبندیم بر ده شتر جوان ومدت سه سال گرو بستند عمر صورت
حال بعرض حضرت رسالت پناه رسانید فرمود که بضع ثلاثه ونسعه است
برو در مال ومدت بیفزای عمر بازگشت وتا نه سال بر صد اشتر مراهنه کردند
وضمان از یکدیگر بستدند ودر روز بدر که مسلمانان بر کفار قریش غالب
گشتند خبر غلبه رومیان بفارسیان رسید وگویند این خبر روز حدیبیه
محقق شد عمر صد اشتر از ابی بقول اول واز ضمان بقول ثانی بستد چه ابی
در حرب احد کشته شده بود وحضرت فرمود که صدقه ده القصه
این ایه خبریست از امور کاینه در مستقبل وان از جمله اقسام اعجاز
قرانیست لله الامر مر خدایراست حکم وفرمان من قبل پیش از غلبه
فارس بر روم ومن بعد وپس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در هر
وقت قضای او نافذست وهمه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف
الاسرار گفته که قبل از لست وبعد ابد یعنی امر ازلی وابدی اوراست که خداوند
ازلی وابدیست ویومئذ وان روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند
یفرح المؤمنون شاد خواهند شد مؤمنان بنصر الله بیاری کردن خدا
مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه در بینصورت انقلاب تفال
است وظهور صدق اخبار مؤمنان وبر گرفتن گرو وهرده وبر صورت حال
واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند ودین ترسائی
اختیار نموده سپهدار لشکر روم شدند وفارسیان را مغلوب ساخته
بعضی از بلاد ایشانرا بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر را
میخواهد وهو العزیز واوست غالب انتقام کشنده الرحیم مهربان
است غلبه دهد چیره راییمی وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم را
وفتح مؤمنان را وعده کردنی لا یخلف الله خلاف نمیکند خدای وعده
وعده خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد ولکن اکثر
الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند صحت وعده اورا یعلمون
میدانند ظاهرا چیزهای اشکارا من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال

ومتاع وجاه ودولت اورا با اسباب معاش و تجارات در نيسين ميكويد
مراد بنا نهادن و زراعت كردن و اجراء قنواة و انهارست كه اكثر اهل
دنيا قواعد ان اميد اند وَهُمْ و ايشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور اخرت كه غايه
مقصود انست هُمْ غَافِلُونَ ايشان غافلان و بيخبرانند تكرير ضمير جهة
تاكيدست أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ايا تفكر نميكنند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهاى خويش
كه مرايای ممكناتست يعنى هرچه در افاق هست نمودار ان در انفس هست چرا
در كار نفس خود تفكر نمينمايند تا از ابداء خود بر اعاده استدلال كنند مَا
خَلَقَ اللَّهُ نيافريد خداى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اسمانها و زمينها را وَمَا بَيْنَهُمَا
وانچه ميان اسمان و زمين است إِلَّا بِالْحَقِّ مكر براى حق يعنى ثواب و عقاب
يا بحق يعنى بحكمت ملخص سخن انكه ارض و سما نه براى بازيست بلكه از بهر
براى استدلال بر توحيدست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و براى وقتى نام برده شده
كه چون ان زمان برسد بنهايه برسند مراد روز قيامتست وَإِنَّ كَثِيرًا
و بدرستى كه بسيارى مِنَ النَّاسِ از مردمان يعنى كفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
بديدار پروردكار ايشان يعنى بروز رستخيز كه وقت لقاست لَكَافِرُونَ
ناكرويدكان و منكرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا ايا سير نميكنند فِي الْأَرْضِ در زمين
يعنى بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا به
بينند كه چكونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت انانكه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پيش از ايشان از امم كذشته كَانُوا بودند ان كروه أَشَدَّ مِنْهُمْ
سختر از اهل مكه قُوَّةً از روى قوة و توانائى چون عاديان و ثموديان
و امثال ايشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بكردانيدند زمين را جهة حبوب
و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط ان وَعَمَرُوهَا و عمارت كردند
ان مكيان كه اهل وادى غير ذى زرعند أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا يا انكه عمر
يافتند در دنيا بيشتر از اعمار اهل مكه وَجَاءَتْهُمْ و امدند بر ايشان
رُسُلُهُمْ پيغمبران بِالْبَيِّنَاتِ باينهاى روشن يا معجزهاى هويدا و
ايشان بدو نكرويدند خ سبحانه دمار از روزكار و ديار ايشان بر اورد

فما كان

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نيست خداى كه ظلم كند بديشان يعنى بى
ارسال رسل و بكفر و تكذيب وَلَكِنْ كَانُوا و ليكن بودند أَنْفُسَهُمْ نفسهاى
خود را يَظْلِمُونَ ستم ميكردند ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ
سر انجام انانكه أَسَاءُوا بد كردند يعنى كافر شدند السُّوأَى نتيجه بد كه
عقوبه و عذابست و كفته سوأى اسم دوزخست چنانچه حسنى اسم
بهشت است يعنى دوزخ عاقبت مشركان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب انكه
تكذيب كردند بِآيَاتِ اللَّهِ باينهاى خداى يعنى باور نداشتند قرانرا
يا عبرت نكرفتند بدلايل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند بدان اينها
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا ميكردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ و خداى مى افريند
خلقرا از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس ديكر باره زنده ميكرداند و بر مى انكيزد
بعد از مرك ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوى جزا و حكم او تُرْجَعُونَ باز كردانيده
ميشويد و حفص بنا ميخواند بر طريق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و در روزى كه قيام شود قيامة يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند
مشركان خاموشى كسى كه منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد
مر ايشانرا مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ايشان يعنى از خدايانى كه شركا نام
نهاده بودند چون ملائكه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست كنندكان يعنى
ايشان در دنيا ميكفتند كه الهه ما شفيع ما خواهند بود دران روز از
شفاعة ايشان محروم و نا اميد مانند وَكَانُوا و باشند كه كافران
بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان كَافِرِينَ ناكرويدكان يعنى چون از مطلوب نا اميد
كردند و از ايشان بيزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزى كه قائم كردد روز
رستخيز يَوْمَئِذٍ انهنكام يَتَفَرَّقُونَ پراكنده كردند مردمان و از هم جدا
شوند كروهى را باعلى عليين ارند و جمعى باسفل السافلين افتند يكى بر درجه
وصلت يكى در دركه فرقت ان بر سرير بخت اين در حضيض محنت ان را
انواع ثواب اين را اصناف عذاب فرقه از تلاق نازان و برخى در اتش
فراق كدازان يكى خندان بصد عزت يكى نالان بصد عبرت يكى در راحة وصلت

یکی در شدت هجران فَاَمَّا الَّذِیْنَ اما انکه آمَنُوا کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وعملهای پسندیده کرده فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ پس ایشانرا در مرغزاری مشتمل
بر ازهار وانوار وانهار یُحْبَرُوْنَ شادمان کردانیده باشند چنان شادمانی
که اثر ان بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا
بحلی وحلل بیارایند در احقاف کفته که متوج سازند شان و در عین المعانی
اورده که اواز خوش بشنوانند ایشانرا وهیچ لذت برابر ان سماع نباشد
در خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند باصوایی که خلاق مثل ان نشنیده باشند
واین افضل نعیم بهشت باشد از ابو الدردا پرسیدند که مغنیات بچه چیز
تغنی کنند فرمود که بتسبیح یحیی معاذ رازی را قدس سره پرسیدند که اواز
ما کدام دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید
فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات
بهشت و ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر فرمان اید بر داود که بدان نغمهٔ دلپذیر و صوت شور انکیز که ترا
داده ام زبور بخوان ای موسی توریه تلاوت کن ای عیسی بقراة انجیل اشتغال
نمای ای درخت طوبی اواز دلارای بتسبیح ما بکشای ای اسرافیل تو قران اغاز
کن تعلبی از ضاعی نقل میکند که هیچ کس خوش اوازتر از اسرافیل نیست چون اغاز
تغنی کند همه فرشتکان بهشت از اواز او از ذکر خود باز مانند حاصل سخن
انکه شریفترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی بهشت در سماع قران خواهد
بود واز ینجا کفته است ان عزیز در شرح مثنوی که سماع قران منادیست که درماندکان
بیابان بشر کی افزای دینی را عشرت اباد بهشت نورانی یاد میدهد ۞ مومنان
کویند کاثار بهشت ۞ نغز کرداینده هر اواز زشت ۞ ما همه اجزای ادم بوده ام ۞
در بهشت ان لحنها بشنوده ایم ۞ کرچه بر ما ریخته کلی شکی ۞ یاد مان اید ازانها
اندکی ۞ پس نی و چنک و رباب و سازها ۞ چیزکی ماند بدان اوازها ۞ عاشقان
کین نغمها را بشنوند ۞ جز بکذارند و سوی کل روند ۞ وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوا و
اما انها که نکرویده باشند وَکَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا و تکذیب کرده مر ایتهای مارا

یعنی قرانرا با دلایل قدرترا وَلِقَآءِ الاٰخِرَةِ و لقاء ان سرای یعنی حشر و نشور
فَاُولٰئِکَ پس ان کروه فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ در عذاب حاضر شدکانند
فَسُبْحَانَ اللّٰهِ مصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح کویید خدایرا و بپاکی یاد
نمایید یا نماز کذارید حِیْنَ تُمْسُوْنَ هنکامی که شبانکاه در ایید مراد نماز
شام و خفتن است وَحِیْنَ تُصْبِحُوْنَ و در هنکامی که بامداد در ایید مراد نماز
صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مرور است ستایش فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در
اسمانها و زمینها یعنی هر که در اسمان و زمینست حمد او میکوید وَعَشِیًّا
و دیکر نماز کذارید در اخر روز یعنی نماز عصر وَحِیْنَ تُظْهِرُوْنَ و هنکامی که
در می ایید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع
صوت پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از سنتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع
صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفاییه مناسب می نماید یُخْرِجُ الْحَیَّ
بیرون می ارد خدای زنده را مِنَ الْمَیِّتِ از مرده چون نخله از نواة و سنبله
از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر
و عالم از جاهل وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ و بیرون می ارد مرده را مِنَ الْحَیِّ از زنده بعکس
انها که مذکور شد وَیُحْیِی الْاَرْضَ و زنده میکرداند زمین را بکیاه بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مردکی و افسردکی ان وَکَذٰلِکَ و مانند این اخراج تُخْرَجُوْنَ
بیرون اورده خواهید شد از قبور وَمِنْ اٰیَاتِهٖ و از نشانهای قدرت
خدای اَنْ خَلَقَکُمْ انست که بیافرید اصل شما یعنی ادم را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُوْنَ
میروید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ اٰیَاتِهٖ و از
علامات توانایی او اَنْ خَلَقَ لَکُمْ انست که بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ
از شما یعنی از جنس شما اَزْوَاجًا زنان لِتَسْکُنُوْا اِلَیْهَا تا میل کنید بجهت
جنسیت بدیشان و ارام کیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت
است و مخالفه واسطهٔ مفارقت ۞ بجنس خود کند هر جنس اهنک ۞ ندارد
هیچ کس از جنس خود ننک ۞ بجنس خویش دارد میل هر جنس ۞ فرشته با فرشته

علی التحریک والدین

انس بالانس وَجَعَلَ بَيْنَكُم وكردانيد وبديد اورد ميان شما وازواج شما
مَوَدَّةً دوستي وَرَحْمَةً ومهرباني در موضح اورده كه مودت بجهة
تزوج ورحمة سبب زادن فرزند يا مودت برخورد سالان ورحمة
بر پيرزالان اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در افريدن ازواج مشاكل و
مشابه مردان در بشريه لَآيَاتٍ هر اينه دلالتهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر كروهي را كه تفكر كنند وبر حكمت اين صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ
واز دلايلهاى قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ افريدن اسمانها
وزمينهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ ومخالف زبانهاى شما چه باواز
پست وبلند وانچه بفصاحة كنند يا اختلاف لغتهاى شما از عربي
وتركي وفارسي وهندي وامثال ان در لباب اورده كه اصول تمام
زبانهاى مختلف هفتاد دوست نوزده در اولاد سام است وهفده
در فرزندان حام وسي وشش در يافث وَأَلْوَانِكُمْ ودكر اختلاف
رنكهاى شما در سفيدي وسرخي وسياهي وزردي در تخليطات اعضا
وهياة واشكال ان كه مطلقا هيچ ادمي در همه چيز مشابه ادمي ديكر
نيست حتي توامين كه با وجود توافق مواد واسباب ايشان البته در
بعضي چيزها مخالف خواهند بود اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در مخالفت
السنه والوان با انكه از يك مادر و پدر زاده اند لَآيَاتٍ هر اينه نشانهاى
قدرت وحكمتاست لِلْعَالِمِينَ مر عالميانرا يعني بر هيچ عاقلي از ملك
وانس وجن پوشيده نيست كه درين اختلاف حكمة كلي مندرجست چه
اكر برين وجه نبودي امتيازي بين الاشخاص مشكل بودي وبسياري از مهمات
معطل ماندي وحفص بكسر لام خواند يعني اين دلالة مر دانايانراست
كه دران نظر كنند وبغور ان برسند وَمِنْ آيَاتِهِ واز علامات قدرت
كامله اوست مَنَامُكُمْ خواب كردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ شب وروز
جهة استراحة قوي نفساني وقوت قوي طبيعي وَابْتِغَاؤُكُمْ وجستن
شما روزيرا مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او يعني طلب معاش بروز وشب وكفته اند

منام

منام مخصوص بشبست وابتغا بروز ودر اية تقديم وتاخيري هست بحسب
معني اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در خواب شب ومعيشت روز لَآيَاتٍ دلالتها
وعبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ براى كروهي كه بشنوند بكوش هوش وَ
مِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاى حكمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ انست كه مينمايد
بشما برق را خَوْفًا براى ترس مسافر از صاعقه وَطَمَعًا وبراى طمع
افكندن مقيم از براى باران وَيُنَزِّلُ واو ميفرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهة
اسمان يا از ابر ابي را فَيُحْيِي پس زنده ميكرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان اب زمين
را تا انكياه تر و تازه ميرويانند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از پژمردكيها وافسردكي
ان اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در برق وباران لَآيَاتٍ علامتهاست بقدرة
الهي لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر كروهي را كه تعقل كنند در تكوين حادثات تا بر ايشان
ظاهر كردد در كمال قدرت صنع هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاى توانائي
او اَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ انست كه بايستد اسمان بي ستوني وَالْأَرْضُ وزمين
بر روي اب بِأَمْرِهِ بفرمان او يعني بنكاه داشت او مر ايشانرا ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
پس چون بخواند شما را اسرافيل بنفخه اخيره دَعْوَةً خواندني بدين نوع كه
يا ايتها الموتى اخرجوا اى مردكان بيرون اييد مِنَ الْأَرْضِ از زمين إِذَا أَنْتُمْ
انكاه شما تَخْرُجُونَ بيرون اييد از قبرهاى خود وخروج خلق از قبور نيز
يكي از ايات قدرت اوست وَلَهُ ومر اوراست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر كه در اسمانها وزمينهاست همه مخلوقات ومربوب وبند كُلٌّ لَهُ
همه مر اورا قَانِتُونَ فرمان بردارانند در موت ودر حيات وبعث و نشور
ودرين احوال از حكم او تمرد نميتوانند ورزيد وَهُوَ واوست الَّذِي يَبْدَأُ
الْخَلْقَ انكه اول بار بيافريد خلق را انكه بيرا يند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده
كردانيد اورا وَهُوَ وباز آوردن أَهْوَنُ اسانست عَلَيْهِ بر خداي هم
چنانچه نخست افريد يا اعاده باعتقاد شما اسانتر ست از ابتدا پس چون
اعاده را اقرار داريد ابدا چرا انكار ميكنيد واعاده نزد قدرت او يك
سانست، خود قدرت او منزه از نقصانست، اوردن خلق وبردن نيز يكسانست

نسبت بمن و تو هرچه دشوار بود ❊ در قدرت با کمال او اسانست وَلَهُ الْمَثَلُ
الْأَعْلَى و مر او راست صفت برتر و بزرکتر چون قدرت کامله و حکمت شامله
بر ارادت ذات و قدرت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اسمانها و زمینها
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيمُ ۝
دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند
خدای برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا کرفته از احوال نفسهای شما هَلْ
لَكُمْ ایا هست شما را ای ازادان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک
شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در انچه داده
ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ سَوَاءٌ در ان چیز
یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان
نیز میتوانند تَخَافُونَهُمْ بترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند مثل
ترسیدن شما ازادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان ازاد ملخص
سخن انست که ایا ای خواجکان شما بندکان را در مال و ملک خود شریک
میسازید تا در تصرف دران و تسلط بران متساوی باشند و از استبداد
و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی دیکر از تفاسیر
هست که چون حضرت رسالت ص این ایه برصنادید قریش خواند کفتند
كَلَّا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حاشا که این هرکز تواند بود انحضرت فرمود
که شما بندکان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چکونه بندکانرا که افریده
خدا اند در ملک او شریک میسازید ❊ خلق چون بندکان سر در پیش ❊ مانده
در بند حکم خالق خویش ❊ جمله هم بند بند و هم بندی ❊ نرسد بنده را خداوندی ❊
كَذَلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم
دلایل وحدت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای کروهی که عقل خود را در تدبر امثال
بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبرند بَلِ اتَّبَعَ
الَّذِينَ بلکه پی روی میکنند انانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک أَهْوَاءَهُمْ
ارزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست انکه راه نماید

کخیفتکم

من

مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ انرا که خدای فرو کذاشته است و بسبب خذلان کمراه شود وَمَا
لَهُمْ و نیست مشرکان کمراه را مِنْ نَاصِرِينَ ۝ یاران و هواداران که از عذاب
دوزخشان خلاص دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را
لِلدِّينِ برای عبادت خدای یا خالص کردان عمل خویش را حَنِيفًا در حالتی
که مایل باشی از هر دینی بدین اسلام و امة خود را بکو که برین وجه اقامة کنند
و پیروی کنند همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدای را الَّتِي فَطَرَ انچنان فطرتی را که بحکمت فطر
النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا بران و کویند مراد از فطرت شناختن
صانعست و ان در روز الست همه ادمیان را حاصل شده پس میفرماید که
ملازم ان عهد باشید که بران منظور شده اید لَا تَبْدِيلَ نفی است در صورت
نهی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای
خلق را بران افرید و میثاق از ایشان فرا کرفت ذَلِكَ انست الدِّينُ الْقَيِّمُ
کیش راست و راه مستقیم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند استقامة دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر
اعوجاج
مُنِيبِينَ حالست از ضمیر أَقِمْ یعنی ای محمد روی بدین ار یا امة خود را در
حالتی که باز کردایند کانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز
قدس سره فرمود که انابت رجوعست از حق بحق و منیب او را کویند که
جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد ❊ تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ❊ کرم
تو در نپذیری کجا روم چکنم ❊ وَاتَّقُوهُ و بترسید از و وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا
دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ از شرکت ارندکان بترک
نماز متعمدا خطاب با امتست در تیسیر از محمد ابن اسلم طوسی نقل میکند که
حدیثی بمن رسید که هرچه از من روایة کنند عرض کنید بر کتاب خدای
اکر موافق بود قبول کنید مرا این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد
کفر خواستم که بایتی از قران موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این ایه
یافتم که اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ و مباشید از انانکه
فَرَّقُوا جدا کردند و پراکنده ساختند دِينَهُمْ دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا

وکشتند کروه کروه مراد مشرکانند که دین اشکال اکذاشته یکی بت برستید
ویکی ملك ویکی ستاره یا یهود ونصاری که هریک چندین فرقه شدند یا خوارج
وابو امامه رضعه دران باب خبر مرفوعست با اهل بدعة كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
هرکدام بانچه نزدیك ایشانست ازدین فَرِحُونَ شادمانند وکمان ایشان انکه
حق با ایشانست هرکسی را درخور مقدار خویش هست نوعی دلخوشی اندر
کار خویش میکند اثبات خویش ونفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر
وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ وچون برسد ادمیانرا یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا بیماری
یا فقر وکفته اند عامست مر همه ادمیانرا که چون بشدتی درمانند دَعَوْا
بخوانند رَبَّهُمْ پروردکار خودرا مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازکشتکان بسوی حق ثُمَّ
إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند وبدهد ایشانرا خدای مِنْهُ از نزدیك خود
رَحْمَةً اسانی یا صحة وتوانکری وازان شدت بازرهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
انکاه کروهی ازیشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بپروردکار خویش شرك ارند یعنی در
مقابل نجات از بلا چنین عملی کنند لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ
بانچه عطا کردیم ایشانرا فَتَمَتَّعُوا امر تهدیدیست یعنی ای کافران پس برخوردار
دو سه روزه ازین نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید
سرانجام کار خود که عقوبة اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا یا فرستاده ایم عَلَيْهِمْ
برکافران سُلْطَانًا کتابی وحجتی یا رسولی الله ذو سلطان یا فرشته که با
او حجتی یا برهانی باشد فَهُوَ يَتَكَلَّمُ پس ان رسول یا ملك سخن کوید بان
کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بدانچه
که هستند بان شرك میارند یعنی دلیل بود بر اشتراك ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا
النَّاسَ وچون بچشانیم مشرکانرا رَحْمَةً نعمتی از صحت وسعة ومانند ان
فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند بان وَإِنْ تُصِبْهُمْ واکر برسد بدیشان شامت کردارها
بد که کرده اند سَيِّئَةٌ زحمتی از مرض وقحط وامثال ان بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا رسد بشامت کردارها
بد که کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ انکاه ایشان ناامید میشوند وجزع میکنند

یعنی

یعنی نه شکر میکذارند در نعمت ونه صبر دارند در محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نه
دانسته اند أَنَّ اللَّهَ انکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده می کرداند روزی لِمَنْ
يَشَاءُ بهرکه میخواهد وَيَقْدِرُ وتنك میکرداند بر هرکه میخواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که درین قبض وبسط لَآيَاتٍ هرآینه دلائل عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای کروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض وبسط وشکر کویند در
سرا وضرا که بنای کار مؤمن واساس ایمان برین دو صفت است فَآتِ پس بده
ای محمد ذَا الْقُرْبَىٰ خداوندان قربة را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت وفی
وکفته اند درین صورت خطاب راجع باحضرت رسالتست وهمه ایمان اهل
درین داخلند میفرماید که بدهید حق ایشانرا یعنی صله رحم کنید باحسان
وانعام وتوقیر واکرام وابو ح بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین ایه
استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ وبدهید حق مسکین ومحتاج وبیچاره را وَ
ابْنَ السَّبِيلِ وراه کذریان را از انچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذَٰلِكَ
این ایتان حقوق خَيْرٌ بهترست از امساك لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای کسانی
که میخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقای خدایرا یا رضای او میجویند یا مراد ایشان
وجه تقربست بحق سبحانه جهة دیکران اغراض واعواض وَأُولَٰئِكَ وان
کروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران وفیروزی یافتکان وَمَا
آتَيْتُمْ وانچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه وعطیه بتوقع مکافات لِيَرْبُوَا
تا بیفزاید مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید
وزیاده ازان ان توقع میکنید تا مال شما افزون کردد فَلَا يَرْبُو پس زیاده
نمیشود ان مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای وبرکت ازان برمیخیزد یا انچه
میدهید از زیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال
سودخوارکان بدید اید چنان نمیشود وبرکة دران نمی ماند مَا آتَيْتُمْ مِنْ وَ
زَكَاةٍ وانچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که دران دادن تُرِيدُونَ
وَجْهَ اللَّهِ میخواهید ثواب خدای فَأُولَٰئِكَ پس ان کروه که صدقه وزکوة
بوجه الله دهند نه برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند خداوندان

افزونی که یکی را ده یا زیاده باشد اللّه خدای بحق الذی خلقکم انست که
بیافرید شمارا و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی دهد شمارا و زنده
کرداند و برانگیزد در روز قیامة ثم یمیتکم پس بمیراند شمارا بوقت انقضا
اجال شما ثم یحییکم پس زنده کرداند شمارا در روز قیامة هل من
شرکائکم ایا هست از انبازان شما یعنی ایا از بتان که بزعم شما شریکان خدا
اند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و
اماتت و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب اورا پرستش توان کرد پس
چون از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشانرا شریک کفتن نشاید سبحانه
پاکست خدای و تعالی و برترست عما یشرکون از انچه شرکت می ارند بوی
ظهر الفساد اشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن
دواب و طواعین و البحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن
سفن بما کسبت بسبب انچه کرده است ایدی الناس دستهای ادمیان
یعنی بشومی ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد نا امدن بارانست چه
وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر
منعقد نشود صاحب کشاف اورده که چون باران منقطع کردد جانوران
ابی نابینا شوند و کفته اند فساد بران بود که قابیل هابیل را کشت و فساد
بحر انکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد ست
یعنی نتیجه ان ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق
ال نوح و ال فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی
مردمان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشانرا بعض الذی عملوا جزای
برخی از انچه کرده اند چه تمام ان در اخرت خواهد بود لعلهم شاید
ایشان بچشیدن این بعضی یرجعون باز کردند از شرک بتوحید و از
معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب شیخ ابو
بکر واسطی قدس سره اورده که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد کردد
و ظاهر شود فساد در بر نفس او قشیری ره اورده که فساد بر نفس ارتکاب

محظور است

محظور است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات
در حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علمای ظاهرست چنانچه زبان اهل
تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی
باطله ع راه نادیده نشانها میدهد ع روشنائی را بدان کج مینهد ع از برای
مشتری دو وصف ماه ع صد نشان نادیده کوید بهر جاه قل سیروا بکو مشرکانرا
که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنکرید
که چکونه بود عاقبة الذین سرانجام انان که من قبل پیش از ایشان بودند
کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین
شرک ارندکان فاقم پس راست کن وجهک همکی خود را للدین القیم
برای کیش راست یا روی از جهة دین درست من قبل ان یاتی پیش از
انکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست باز کردیدن مر ورا من الله
از نزدیک خدای یعنی که خدای انرا باز نکرداند یومئذ یصدعون
روزی که جدا شوند مردم بر سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
من کفر هر که کافر شود فعلیه پس بر وست کفره جزای کفر او که اتش
جاویدست و من عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس
برای نفسهای خویش یمهدون میکسترانند یعنی جایکاه راست میکنند
در بهشت و تفرق بندکان روز قیامة واقع است لیجزی [illegible] تا خدای
جزا دهد الذین امنوا انانکه کرویده اند و عملوا الصالحات و کرده
اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود ذکر جزای کافران نکرد
بجهة انکه مقصود بالذات مومنانند انه بدرستی که خدای لا یحب
الکافرین دوست ندارد ناکرویدکانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا
جدا ساخته بدوزخ فرستد و من ایاته و از نشانهای قدرت حق تعالی
ان یرسل الریاح انست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب
مبشرات مژده دهندکان بباران یا بفریاد شما رسد و لیذیقکم و تا بچشانند
شمارا من رحمته از رحمتی که بارانست یعنی خصب و رفاهیة و لتجری

الفُلْكُ بِهِ وبراى ان بابست بادها برود كشتي در دريا بِاَمْرِهِ بفرمان خداى
وَلِتَبْتَغُوا وتا بجوييد در تجارت درياها مِنْ فَضْلِهِ روزيى كه خداى
بمحض فضل ميدهد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وتا شايد كه شما شكر كنيد برين
نعمتها وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وهر اينه ما فرستاديم مِنْ قَبْلِكَ بيش از تو اى محمّد
رُسُلًا فرستادكانرا از ميان اِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوى كروه ايشان فَجَآؤُهُمْ
پس امدند رسولان ما با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاى روشن يا احكام
هويدا از حلال وحرام بعضى از قوم ايشان بدانها كرويدند وبرخى كافر
شدند فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ اَجْرَمُوا پس انتقام كشيديم از انانكه كناه كردند
وايشانرا هلاك كرديم وياري داديم اناتراكه كرويده بودند وَكَانَ حَقًّا
عَلَيْنَا وهست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ياري دادن مؤمنان
چه ايشان مستحق نصرتند اَللّٰهُ خداوند بحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ انست
كه ميفرستد بادهارا فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانكيزانند بادها ابرهارا و
بهوا برارند فَيَبْسُطُهُ پس خداى بكسترانند اورا يعنى متصل سازد بهم
كاهى كه خواهد فِي السَّمَاءِ در جهت اسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد
رونده يا ايستاده وَيَجْعَلُهُ وكرداند اورا كاهى كِسَفًا پاره پاره هر قطره
در طرفى فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو مي بينى بارانرا كه بحكم الهى يَخْرُجُ
بيرون مي ايد مِنْ خِلَالِهِ از ميان ابر هم در وقتى كه مرتكب ومتصل
است وهم در وقتى كه منقطع ومنصرفاست فَاِذَا اَصَابَ بِهِ پس چون
برساند خداى بارانرا مَنْ يَشَاءُ در بلاد وارض هر كه خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندكان خود اِذَا هُمْ انكاه ايشانرا يَسْتَبْشِرُونَ شادمان وخوشدل
ميشوند وَاِنْ كَانُوا وبدرستى كه بودند مِنْ قَبْلِ اَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ
بيش از انكه فرستاده شود برايشان باران مِنْ قَبْلِهِ بيش از ظهور سحاب
لَمُبْلِسِينَ نا اميد از باران فَانْظُرْ اِلَىٰ اٰثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ پس در نكر بنشانهاى
رحمت خداى يعنى باثر مطر تا به بينى كَيْفَ چكونه خداى از ان اثر يُحْيِي
الْاَرْضَ زنده ميكرداند زمين را باشجار واثمار وزروع ونباتات بَعْدَ

مَوْتِهَا

آثَارِ — اَثَرِ

١٦٧

مَوْتِهَا پس از مردكى وافسردكيان وحفص بجمع ميخواند يعنى به بين اثار
رحمت الهى وبخشش نامتناهى كه زمين مرده را زنده كى بخشد اِنَّ ذٰلِكَ
بدرستى كه قادرست بر احياى زمين بعد از موت ان لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آينه
زنده كرداننده مردكانست چه احياى ارض احداث مثل انست كه در ان
بوده ان قواى نباتى واحياى موتى ايجاد انست كه در مواد ايشان بوده
از قواى نباتى واحياى موتى ايجاد انست كه در مواد ايشان بوده از قوى
وغيره وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخداى بر همه چيزى قَدِيرٌ تواناست چه
قدرت او با جميع مكونات يكسانست در احقاف اورده كه اكثر رحمت
در ظاهر بادانست كه زندكى كل بدانست ودر باطن ذكر اوست كه حيات
دل بدوست در بحر فرموده كه رحمت نشانه حيّيه است كه زمين دل
بدو زندكى مي يابد ونزد بعضى خود اثر رحمت دل ماشد كه منظر
نظر حق است وفى المثنوى، صوفى اندر باغ از بهر كشاد، صوفيانه روى
بر زانو نهاد، پس فرو رفت او بخود اندر عقول، شد ملول از صورت خوابش
فضول، وه چه بينى اخر اندر رونكر، اين درختان بين واثار خضر
امر حق بشنو كه كفتا وانظروا، سوى اين اثار رحمت ار رو، كفت اثارش
دلست اى بو الهوس، از برون اثارا اثارست وبس، باغها وميوها
اندر دلست، عكس لطف او برين اب وكلست، چون حيات از حق بكير دواب
دوى، پس غنى كردى زكل دردلو روى، از برون اثار اثارى بس است
باغها وميوها اندر دلست وَلَئِنْ اَرْسَلْنَا واكر بفرستيم ما رِيحًا بادى
كه موذن باشد بهلاك چون دبور كه ريح عذابست وبر مزروعات ايشان
وزد فَرَاَوْهُ پس به بينند كشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزى و
بهلاك نزديك رسيده چنانچه از ونفع نتوان كرفت لَظَلُّوا هر آينه
باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از زردي زرع كه كافر شدند بنعمتهاى
كذشته پس بايستى كه التجا بحق كردندى واز رحمت حق نا اميد نشدندى واى
محمد از كافران اين طمع مدار كه فهم كنند قول ترا وسخنان ترا قبول نمايند

فانّك بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردکانرا
وکفره حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصّمّ
ونمیتوانی شنوانید کرانرا الدّعاء خواندن دعا اذا ولّوا چون برکردند
از خواننده مدبرین گریزنده از قبلکم قید تولّوا ادبار برای تاکید حکم
است و استقلال او از برای اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود اما سبب
حرکات لب ودهان واشارات سرودست چیزی درمییابد اما کری که
پشت بر متکلم دارد ازان مقدار نیز محروم است وما انت و نیستی تو
بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی
قادر نیستی بر انکه تو فیق ایمان دهی منکرانرا ان تسمع نمیشنوانی
مواعظ ونصایح قرانرا الّا من یؤمن مگر انرا که گرویده است بایاتنا
بایات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بران میدارد که لفظ قرانرا فرا
گیرند ودر معنی ان تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند
مرا وامر و نواهیرا الله خدای بحق الّذی خلقکم انست که بیافرید شمارا
من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثمّ جعل پس داد شمارا من بعد
ضعف از پس سستی وطفولیت قوّة توانائی یعنی جوانی وبرنائی ثمّ جعل
پس داد من بعد قوّة از پس قوت شباب ضعفا وشیبة سستی و پیری
یخلق ما یشاء می افریند انچه میخواهد از ضعف وقوت وجوانی و پیری
وهو العلیم واو داناست باحوال بندکان القدیر توانا است بر تغییر
صفات ایشان ویوم تقوم السّاعة وروزی که قایم شود قیامة
وان در ساعة اخر باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوکند
خورند کافران مضمون انکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در
قبور غیر ساعة جز ساعتی وهمه مومنان دانند که ایشان دروغ
میکویند کذلک مثل این برکشتن از راستی در اخرت کانوا هستند در
دنیا که بانکار حشر ونشر یؤفکون برگردانیده میشوند از راه صدق
یعنی کار ایشان دروغ کفتنست درین سرای ودران سرای وقال

الّذین وبعد از سوکند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند انانکه اوتوا العلم
داده اند ایشانرا دانش والایمان وگرویدن یعنی مومنان وعلما از
ملایکه وانس گویند چرا دروغ میگویید لقد لبثتم بدرستی که درنگ
کردید در دنیا ومکث شما مسطور ومذکورست فی کتاب الله در لوح
محفوظ یا در قران انجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در
علم الهی یا در قضای او یا در انچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد
وشما بدان مقدار در قبور یا در دنیا بوده اید الی یوم البعث تا روز
برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید
ولکنّکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل وعدم تفکر
لا تعلمون نمیدانستید که بعث حق است پس کافران اغاز اعتذار کرده
برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند فیومئذ
پس انروز لا ینفع سود نکند الّذین ظلموا انانرا که ستم کردند بر خود
بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان ولا هم ونه ایشان یستعتبون
خوانده شوند بچیزی که ازالهٔ عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند
که استرضای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا
وهر اینه بیان کردیم للنّاس مر مردمان فی هذا القران درین قران من
کلّ مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار اید در بیان توحید وحشر وصدق رسل
ولئن جئتهم بایة واگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و
معاندان معجزه که میطلبند لیقولنّ الّذین کفروا هر اینه گویند انانکه
نگرویدند از فرط عناد وغایت تمرد وفساد ان انتم نیستید شما یعنی
پیغمبر ومؤمنان الّا مبطلون مگر تباه کاران ودروغ گویان وبر بافندگان
کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی قلوب الّذین بر دلهای
انانکه لا یعلمون نمیدانند ودر طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی
کن ای محمد بر ازار ایشان انّ وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت
واعلای کلمه وغالب شدن دین تو حقّ راستست وخدای بدان وفا خواهد کرد

وَلَا یَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِینَ وترا بر سبکباری ندارند انانکه لَا یُوقِنُونَ
بیکمان نمی‌شوند در امر معاد تا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعا
عذاب بر ایشان که ان بوقت مقرر باز بسته است وچون این وقت
در اید حکم الهی بظهور رسد نکه دارید وقتی کارها را که هرکاری بوقتی باز
بسته است ۞ سُورَةُ لُقْمٰنَ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ اَرْبَعٌ وَثَلٰثُونَ اٰیَةً
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
الٓمٓ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز عربند ودر الم کفته
اند الف اشارتست بانا ولام به لی ومیم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع
صفات الکمال ومنی الغفران والاحسان تِلْكَ این ایات اٰیٰتُ الْكِتٰبِ
اینهای قران است الْحَكِیمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمة یا محکم
که دروتناقض نیست یا حاکم که بحلال وحرام حکم کند هُدًی راه نماینده
است وَرَحْمَةً وبخشش از خدای لِلْمُحْسِنِینَ مر نیکوکاران را الَّذِینَ انانکه
یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَیُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
ومیدهند زکوة واجبه را وَهُمْ وایشان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ یُوقِنُونَ
ایشان بیکمان اند یعنی بعث وجزا را تصدیق میکنند اُولٰٓئِكَ ان کروه
که بدین صفات موصوف وبه این سمات موسومند عَلٰی هُدًی بر راه راستند
مِنْ رَبِّهِمْ از افریدکار خود وَاُولٰٓئِكَ وان کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند
رستکاران وفیروزی یافتکان اورده اند که نضر بن حارثه بتجارت جانب
فارس رفته بود وقصه رستم واسفندیار خریده درمجامع قریش بنوعی
بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته وفریفته میشدند ولاف
میزدند که اکر محمد از قصه عاد وثمود وعظمت ملك سلیمان وداود
خبر میدهد من از سعه مملکة وانور وابهت ملوك عجم سخنی میکویم حق
سبحانه ایة فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ یَشْتَرِی کسی هست
که میخرد لَهْوَ الْحَدِیثِ سخنی ببازی وکفته اند سخنی فریب دهنده ومشغول
کننده یعنی اختیار کند افسانه بجای اعتبار را لِیُضِلَّ تا کمراه سازد مردمانرا
عَنْ سَبِیلِ

عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دین او باز دارد از استماع وقراة
قران بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی وبرهانی وَیَتَّخِذَهَا وفرا میکیرد راه خدایرا
هُزُوًا افسوس وسخریه اُولٰٓئِكَ ان کروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست
عذابی مُهِینٌ خوار کننده که سبی وقتلست در دنیی وعذاب اخروی در عقبی
وکفته اند ایات در شان انهاست که جاریات مغنیات خرید ندی ومردمانرا
باستماع اصوات والحان ایشان از شنودن حق باز داشتندی وَاِذَا تُتْلٰی
وچون خوانده شود عَلَیْهِ بر انکس که لهو حدیث را خریده وبرکزیده اٰیٰتُنَا
اینهای کلام ما وَلّٰی روی بکرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که کردن کش
ومتکبر بود یعنی التفات بان نکند كَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا کوییا هرکز نشنیده
كَاَنَّ فِیٓ اُذُنَیْهِ کوییا در هر دو کوش او وَقْرًا کرانیست فَبَشِّرْهُ
پس اعلام کن او را وبجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ اَلِیمٍ بعذابی دردناك
اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا بدرستی که انانکه کرویدند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
وکردند عملهای صالح وشایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنّٰتُ النَّعِیمِ
بهشتهای با ناز ونعمت یا نعمتهای بهشت خٰلِدِینَ فِیهَا در حالتی
که جاوید انند دران وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی
حَقًّا راست ودرست وَهُوَ الْعَزِیزُ واو خداوند غالبست که هیچ کس او را
از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِیمُ راست کار که هرچه کند بر طریق
حکمة بود نه در وعده اوست نقض وخلاف نه در کار او هیچ لاف
کزاف خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بیافرید اسمانها را بِغَیْرِ بی ستون تَرَوْنَهَا می عمد
بینید شما انرا برداشته وَاَلْقٰی فِی الْاَرْضِ وبنهاد در زمین یعنی پیدا
کرد در وی رَوَاسِیَ کوههای بلند پایدار اَنْ تَمِیدَ بِكُمْ تا شما را حرکة
ندهد ومضطرب نسازد چه زمین در روی اب متحرك بود چون
کشتی وبجبال راسیات ارام یافت در موضح از ضحاك نقل میکند که حق
سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای باستاد از جمله قاف
است وابو قبیس وجدی ولبنان وسنیین وثبیر وطور سینا وغیر ان

وَبَثَّ فِيهَا و پراكنده كرد در زمين مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا
و فرو فرستاديم التفات بتكلم جهة اختصاص فعلست بفاعل يعنى غير ما
نفرستد و ما فرستيم مِنَ السَّمَاءِ از ابر يا اسمان مَاءً ابى كه بارانست فَأَنْبَتْنَا
پس برويانيم فِيهَا در زمين باناب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف كياهى كَرِيمٍ
نيكو و بسيار منفعت هَٰذَا اين كه مذكور شد از كوه و زمين و اسمان
و حيوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ افريدهٔ خدا اند فَأَرُونِي پس بنمائيد بمن
كه در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چيز بيافريده اند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ انانكه
بدون وى‌اند مراد بتانند كه كفار ايشانرا شريك حق كفتند حق سبحانه
ميفرمايد كه اينها مخلوقاتند الخ بتان شما افريده اند كدامست بَلِ
الظَّالِمُونَ بلكه مشركان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در كمراهى اشكارا اند كه عاجز را
با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شركة ميدهند هر كه هست ابن بنده
او بنده است بنده در بندهٔ افريننده است پس كجا بندهٔ كرد بنده است
لايق شركه خداوندست اورده كه قصهٔ لقمان حكيم و وصاياى او نزد
عرب شهرتى عظيم داشت و عرب در مهمى كه رجوع بديشان كردندى
از حكمتهاى لقمان بديشان مثل زدندى حق سبحانه از حال وى خبر داد
كه وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستى ما داديم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان باعور را
حكمت كه قول صايب و فعل كاملست يا شناخت توحيد و نفى شرك
و در احقاف كفته كه اقامه ادله عقليه در تقرير توحيد و ايمان برسل
و نفى شريك و اضافه دلايل سمعيه با ان علما را در نبوت لقمان
اختلافست سدى و عكرمه و شعبى برانند كه پيغمبر بوده و مراد حكمت
درين ايه نبوتست و او خواهرزادهٔ ايوب عم بوده يا پسر خاله او و در
تيسير كويد پسر باعور بن ناحور بن تارخست و تارخ پدر ابرهيم بوده
ابو الليث فرموده كه كنيت او ابو الدنعم است و در عين المعانى
اورده كه در سال از سلطنت داود عم متولد شده و تا عهد يونس عم
يافت و بعضى كويند هزار سال بزيست و اكثر علما برانند كه پيغمبر نبود

بلكه حكيم بود و كويند غلام كسى بوده و شبانى ميكرده يا خياطى يا نجارى
و كويند حبشى بوده و در بنى اسرائيل قضا بر سيدى و بقول سجاوندى
از بندكان نوبه بوده مرد اسود اللون و غليظ الشفتين روزى
بوقت قيلوله جمعى فرشتكان بخانهٔ وى در امدند و بر وى سلام كردند جواب
داد و ايشانرا نديد كفتند اى لقمان ما فرشتكان پروردكاريم ترا
خليفهٔ زمين ميسازيم تا حكم كنى ميان مردمان براستى لقمان جواب داد
كه اكر حكم جزميست از افريدكار من برين كار سمعا و طاعة قبول ميكنم
و اميد ميدارم كه مرا توفيق دهد و يارى كند و اكر مرا مخير ساخته اند
عافيت اختيار ميكنم و متعرض فتنه نميشوم ملائكه را ازين سخن شكفت
امد و حق سبحانه قول او را پسنديد و حكمت بر وى اضافه كرد بمثابهٔ كه ده
هزار كلمه حكمت ازو منقولست كه هر كلمه بعالمى ارزد يكى از علماى بنى
اسرائيل بر وى بكذشت و جمعى نزد وى نشسته و استاده استماع كلمه حكمت
ميكردند ان بزرك فرمود كه اى لقمان تو ان بنده سياه شبان نيستى كه
رمهٔ فلان نكاه ميكردى كفت بلى كفت چه چيز ترا بدين پايه رسانيد جواب هشتم كفت ع
داد كه سه چيز سخن راست كفتن و امانت نكاه داشتن و ترك مالا
يعنى كردن در تفسير ثعلبى از حكم لقمان مى ارد كه روزى خواجه او با غلامان
ديكر بباغ فرستاد تا ميوه بيارد غلامان در راه ميوهها را بخوردند و
حواله خوردن ان بلقمان كردند خواجه بر وى خشم كرفت لقمان كفت
ايشان ميوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه كفت كه حقيقة
اين سخن بچه معلوم توان كرد كفت بانكه ما را اب كرم بخورانى و در
صحرا پارهٔ بدوانى تا قى كنيم از درون هر كه ميوه بيرون ايد خاين اوست
كشت ساقى خواجه از اب حميم مر غلامانرا و خوردن از زيم بعد از ان
ميراندشان در دشتها ميدويدندان نفرحت و علا در قى افتادند
ايشان از عنا اب مى اورد از ايشان ميوها چونكه لقمانرا در امد قى زناف
مى بر امد از درونش اب صاف حكمت لقمان چو اين نماند نمود تا چه باشد

حکمت رب ودود؛ یوم تبلی السرائر کلها؛ بان منکم کان من لم تشتها
چون سقوا ماءً حیما قطعت؛ حملة الاسرار ما افضحت؛ هرچه پنهان باشد
پیدا شود؛ هرکه او خاین بود رسوا شود؛ در لباب آورده که روزی داود
از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد
قبضه بقبض وعدلست داود درین سخن تفکر نموده نعره زد وبیهوش شد
وبرخی از حکم لقمان وکلمات ایشان درین محل از جواهر التفسیر ترقی یافت
القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم وگفتیم او را أَنِ اشْكُرْ
لِلَّهِ آنکه شکر گوی مر خدای را بنعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ وهرکه شکر گوید
فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهِ برای نفس خود
چه نفع شکر که دوام نعمت واستحقاق مزیدست بدو میرسد وَمَنْ
كَفَرَ وهرکه ناسپاسی کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ بی نیازست
از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمدست واگرچه کسی حمد نگوید یا محمودست که
همه کاینات بلسان حال وقال محامد حضرت او میند وَإِذْ قَالَ ویاد کن
لُقْمَانُ لِابْنِهِ لقمان مر پسر خود را انعم وگفته اند نام او ماثان
یا ثاران یا اشکم یا شکور بوده وَهُوَ ولقمان يَعِظُهُ پند میداد او را
ومیگفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت ومرحمتست لَا تُشْرِكْ
بِاللَّهِ شرکت میاور بخدای إِنَّ الشِّرْكَ بدرستی که شرک آوردن
لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هر آینه ستم بزرگست چه تسویه میکند مخلوق را بخالق
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ ووصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بِوَالِدَيْهِ بنیکوئی
پدر ومادر او واز موجبات نیکوئی یکی آنست که حَمَلَتْهُ برداشت
فرزند را أُمُّهُ مادر او چند وقت وسست در حمل او وَهْنًا سست
شدنی عَلَىٰ وَهْنٍ سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَفِصَالُهُ و
باز کردن او را از شیر فِي عَامَيْنِ در گذشتن دو سال ودرین مدت
او را شیر داده ودیگر او را وصیت کردیم أَنِ اشْكُرْ لِي بآنکه شکر
گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ ومر پدر ومادر خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ بسوی حکم

منت

171

منت بازگشت همه وبر شکر وشرک ایشان را جزا خواهد داد وَإِنْ
جَاهَدَاكَ واگر کوشش کنند مادر وپدر تو عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي بر آنکه شرک نزاع
آری بمن وشریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی که نیست بِهِ عِلْمٌ باستحقاق
شرکت او دانشی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و
مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو
چنانچه پسندیده شرع باشد ومقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ وپیروی کن در
دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ راه کسی که بازگشته است بمن بتوحید واخلاص إلي
که آن محمدست ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید
که میکنید از خیر وشر نزول آیه در شان سعد وقاصست چنانچه در سوره
عنکبوت گذشت وذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسب نهی است
از شرک در وصیتی آورده اند که مادر سعد وزآب ونان نخورد تا
دهن وی بچوب بشکافتند وآب در وریختند سعد گفت اگر او را هفتاد روح
باشد ویکیک از وقبض کنند یعنی بعوض اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام
بر نگردم دیگر باز از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت
يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا بدرستی که آن فعل یعنی کرداری که آدمی را میباشد
از خیر وشر إِنْ تَكُ اگر باشد در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانه مِنْ
خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در
صخره سبز که صما گویند واو در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ
یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت وسعت آن یا در بالای سموات
أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین یا در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد آن را خدای
وحاضر کرداند وبر آن حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای
باریک دانست وعلم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ داناست بمکان هر چیز
يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد
وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وبفرمای بنیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دار از

منکر تا دیکران باتو کامل شوند معروف انست که موافق شرع وسنت باشد
ومنکر انکه عقل ونقل بود وَاصْبِرْ وشکیبایی کن عَلَى مَا أَصَابَكَ بر انچیزی
که بتو رسد از شداید خصوصا در امر ونهی إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که انچه
فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امورست یعنی انچه خدای
قطع کرده است قطع ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ ویکسو مبر خَدَّكَ لِلنَّاسِ روی
خودرا یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بریشان از
روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا برای بازی وافسوس
یعنی خرام مانند جاهلان ودنیا پرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی
که خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده که چون متکبران رود
فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول کنند وَاقْصِدْ
ومیانه باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت وبطو میرود
که زود رفتن علامت خفت وسبکباریست وبطو حرکت کردن نشانه
جبن وبزرکواری بلکه میانه رو باش بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ
وفرو دار وکم کن مِنْ صَوْتِكَ اواز خود یعنی فریاد کننده ونعره زننده
ودراز زبان وسخت کو مباش إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشت
ترین اوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ اواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی
نیست چه صوت حمار باوجود رفعت او مکروه طباع وموجب وحشت
سماع است در عین المعانی اورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر
میکردند بدین ایه رد کرد بریشان فخر ایشانرا وحضرت رسالت اواز
نرم دوست داشتی وصوت جهر را کاره بودی در انجیل مذکورست
که بفرمای بندکان مرا چون بامن مناجات کنند اواز خودرا بخوابانند
که من میشنوم وانچه در دل ایشانست میدانم ودر جواب کسی که کوید
وجه تخصیص انکریه بصوت حمار باانکه اواز حیوانات انکر از صوت او
نیست چه تواند بود که کفته اند اواز او نزد عرب مثلست در کراهیت
سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که

صیحه

صیحه او از رویة شیطانست ودر حدیث امده که إِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ
فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا ودر فیه ما فیه
از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریه صوت حمار چنین نقل کرده که
در غالب اواز او برای طلب کناه وجرمست یا بجهة اجرای شهوتی یا جنک
دراز کوش وصدائی از غلبه بهیمی وسبعی زاید زشت ترین صداها باشد.
وازینجا معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق ربانی وملکی اید خوش
ترین نداها خواهد بود ٭ نقشهای عاشقان پس دلکشست ٭ استماع نغمهٔ
ایشان خوشست ٭ أَلَمْ تَرَوْا ایا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ انرا که خدای
سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست
از افتاب وماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید واز ستارکان بدیشان
راه برید وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمین است از کوه وبیابان ودریا و
حیوانات ونباتات ومعادن تا ازان انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ وتمام کرد
بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتی اشکارا وپوشیده یعنی انچه میشناسید
وانچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه ومعقوله وحفص نِعْمَةً میخوانند و
در نعمت ظاهر وباطن علمارا سخن بسیارست صاحب تیسیر اورده که در
کتاب بحر العلوم نعمت را بسیصد تفسیر کفته وانچه مشهورست نعمت
ظاهر حضرت رسالتست وباطنه امداد ملائکه وبقولی نعمت ظاهر وباطن
حسن خلق ونیکویی خلق است یا اقرار وتصدیق باطن وعقل ظاهر یا وجود
نعمت وشهود منعم یا تسویه اعضا ومعرفت ملک اعلی یا حفظ قران وفهم
ان یا نهار ولیل یا صلوة وصوم یا ذکر لسان وفکر جنان یا صحت ابدان و
صحت ادیان یا بصر وبصیرت یا جذب منافع ودفع مضار یا غنای اموال
وصفای احوال یا نبوت وولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده
که فخر الاولیا یوسف سجاوندی کفتند که نعمت ظاهر انصاف کدایان دادن
است بروز ونعمت باطن انصاف کدائی دادنست بشب وباقی وجوه
علما وعرفا در جواهر مذکورست ٭ کوششی کن ره سوی ان بحر بر ٭ کاندران

یا بی صدفها پر گهر وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کسی هست که جدال
کند و خصومت ورزد فِي اللَّهِ در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت
افسانه پیشینیانست و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت
پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال ابر صاعقه گرفت و این آیه نازل
شد که مجادله کند در ذات خدای بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی
بیانی از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض
تقلید چنانچه فرمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشانرا که بصدق
اتَّبِعُوا پی روی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیز را که وحی فرو فرستاده است
خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ بلکه می گرویم بدان
و متابعت میکنیم آنرا بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیزی که یافته
ایم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا میکنیم أَوَلَوْ كَانَ
الشَّيْطَانُ اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا
إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنین پی روی کنند او را
و از تقلید درنگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین
یا عمل خود را یا باخلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ
و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی متوحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست
زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بدستاویزی محکم که کلمه شهادتست
یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله و اشهد
رعایه طریقه سنت و جماعتست وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوندست
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایق اند باز
گشت بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی
نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن
او إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه
کرداند خدای ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد
بود إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در

سینهاست

سینهاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشانرا بنعمت و سرور
قَلِيلًا زمان اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا
به بیچارگی یعنی ناچار بیایند إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز
سبک نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی مر کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه
دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو
ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد
ایشانست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که بدین
اقرار ملزم میشوند لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در
آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان و زمین جز او
مستحق عبادت نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز
بذات خود پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود قبل از نطق
احیا یا غنی است از ستایش کنندگان بی ستایش ایشان ای غنی در ذات
خود از ما سوای خویشتن خود تو میگویی بجود حمد و ثنای خویشتن در آخر
سورة الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای میگوید
که شما را چیزی بسیار دادیم و جای میفرماید که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ
إِلَّا قَلِيلًا و آیه آمد که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا در این سوره نیز تاکید آن خبر
میفرماید که وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است
مِنْ شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود
مداد شدی يَمُدُّهُ مداد دادی بحر محیط را مِنْ بَعْدِهِ از پس فنای آب سَبْعَةُ
أَبْحُرٍ و هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده
کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ پس نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم
الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیی و خواهد آفرید
در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمی که در دارین به بندگان اضافه میکند
جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکورست نامتناهی إِنَّ اللَّهَ

عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایة خود حَكِيمٌ دانا است
که هیچ چیز از علم و حکمة خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست افریدن شما ای
اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ ونه بر انگیختن شما بعد از مرك إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
مکر مانند افریدن و بر انگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیا بالات
و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم
ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه
اسرافیل را فرماید که بکو برخیزند از کورها بیك دعوت او همه خلایق
از کورها بیرون ایند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنوا است همه مسموعات
بَصِيرٌ بینا همه مبصرات را و هر اینه بقدرت چنین کسی عجز را راه
نیست قدرت بی عجز نداری بکسی قدرت بی عجز تو دادی و بس أَلَمْ
تَرَ ایا نمی بینی و نمی دانی أَنَّ اللَّهَ انکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می ارد ظلمت
شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتیست که شب در اید وَ
يُولِجُ النَّهَارَ و داخل میکرداند روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی
شب زمانی که روزی بدید اید یا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَ
سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد افتاب و ماه را که سبب منافع خلقند
كُلٌّ يَجْرِي هر یك از نیرین میرود در فلك خود إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان
نام برده که روز قیامتست و جریان ایشان منقطع کردد وَأَنَّ اللَّهَ
و نمی دانی این که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید خَبِيرٌ داناست و کنه
امور را میشناسد ذَٰلِكَ این سعة علم و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ سبب
انست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود واجب بوجود
خویش وَأَنَّ مَا تَدْعُونَ و انچه میخوانید و حفص بغیبت میخوانند یعنی
انچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای باطل
و بیهوده و ناحق است وَأَنَّ اللَّهَ و دیکر سبب انست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ
اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرکست که از وی بزرکتری نیست
أَلَمْ تَرَ ایا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ انکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَةِ

الله

اللَّهِ بنعمت و احسان او که اثر ابر روی اب نکاه میدارد و باد را برای
رفتن او میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی دلایل قدرت
خود در حرکة کشتی و برخی از عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر
کشتی و دریا لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و
وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُورٍ شکر کوینده
بر نعمای وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو کیرد و بپوشد اهل کشتی را و از
زبر ایشان در اید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرکی مانند سایه
بانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی
که پاك کنندکانند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را چه خوف شدید افة
هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل کردانیده باشد و ایشان را بمقام
فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس ان هنکام که برهاند و برساند
ایشان را بسلامة إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان
مُقْتَصِدٌ عادل یعنی راستند بر طریق توحید و بعضی مایلند از راه حق
یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جایر و
منکرند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلَّا
كُلُّ خَتَّارٍ مکر هر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس مر نعم پروردکار را
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عامست یعنی ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید
از عقوبت پروردکار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید
يَوْمًا لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذابرا و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ
وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزند هُوَ جَازٍ او باز دارنده
باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزیرا از عذاب کفته اند این حکم
خاص است بکفار چه اولاد و ابا مؤمن بعضی مر بعضیرا شفاعة کنند إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب حق و راستست
و در ان خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا زندکانی دنی یعنی بباغهای دلفریب و زمینهای ان فریفته شوید

وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ وبايدكه مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو وكرم خداى بامهلت
دادن او الْغَرُورُ شيطان فريبنده يعنى شما را بامل دور ودراز از راه برد
وبر معاصى دلير كرداند وكويد كه امروز كنه كنيد وفردا توبه شما ناكاه مغرور
نشويد كه عذر فردا امروز امى بايد وكسى پذير فتار ان نيست كار
امروز بفردا انكذارى زنهار روز چون يافته كار كن عذر ميار اورده اند
كه حارث باوارث عمر ومحارى بجناب حضرت رسالت كه مابجلاله
بوده امد كفت اى محمد ساعة قيامة كى خواهد بود ومن تخمى در زمين پاشيده
ام افاصنه عبرات در كدام ايام خواهد بود زن من حامله است تصوير حمل
او از اشكال ذكور واناث بر چه است ومن ميدانم كه عمل من درين روز
چه بوده فردا بكدام شغل خواهم داشت ومولود خود را ميدانم كه كجاست
ومدفن من در كدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه ايه فرستاد
كه بكو اين پنج علم در خزانه مشيت ايزدكار منست وكليد اطلاع بران
بدست هيچ ادمى نداده اند إِنَّ اللّٰهَ بدرستى كه خداى عِنْدَهُ نزديك اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قيام قيامة وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو مى فرستد
باران را در زمان ومكانى كه مقدر ومقرر كرده وَيَعْلَمُ وميداند مَا فِي
الْأَرْحَامِ انچه در رحمهاست از مرد وزن وتمام وناقص وَمَا تَدْرِي
نَفْسٌ وهيچ نميداند نفسى نيكوكار يا بدكردار مَاذَا تَكْسِبُ كه چه چيز
كسب كند غَدًا فردا از خير وشر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ ونميداند هيچ نفسى كه او
بِأَيِّ أَرْضٍ بكدام زمين تَمُوتُ بميرد ودر كدام موضع دفن كنند إِنَّ اللّٰهَ
عَلِيمٌ بدرستى كه خداى داناست بغيبها وچون خواهد اشكارا كند
خَبِيرٌ اكاه از غيبها وچون خواهد بپرده كرم بپوشد

سُورَةُ السَّجْدَةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلٰثُونَ آيَة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ مرتضى على عليه السلام فرموده كه هر كتاب خدايرا خلاصه بوده
وخلاصه قران حروف مقطعه است ودر الم كفته اند كه الف از

اقصاى حلق ايد وان اول مخارجست ولام از طرف لسان كفته شود وان
از اوسط مخارجست وميم از شفه كفته ايد وان از اخر مخارجست واين
اشارتست بانكه بنده بايد كه در مبادى واواسط واواخر اقوال وافعال
خود بذكر حق سبحانه مستانس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن كتاب
يعنى قران لَا رَيْبَ فِيهِ هيچ شك نيست دران يعنى منزلست بى شبهه مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردكار عالميان ايا تصديق ميكنند اهل مكه كه اين از
نزديك خداست أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ يا ميكويند بربافته است انرا محمد از
پيش خود بَلْ نه چنين است كه ميكويند بلكه هُوَ الْحَقُّ قران سخن راست
ودرست وفرود امده مِنْ رَبِّكَ از پروردكار تو لِتُنْذِرَ تا بيم كنى
از عذاب الهى قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومى را كه در ميان تو اند ونيامده است
بديشان مِنْ نَذِيرٍ هيچ بيم كننده مِنْ قَبْلِكَ از پيش تو مراد زمان حضرت
است واسمعيل نذير بوده اهل زمان خود را وتو نذير قوم خودى
لَعَلَّهُمْ شايد كه ايشان به بيم كردن تو يَهْتَدُونَ راه ميابند اكر
ميخواهم اللّٰهُ خداوند تو الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ انست كه بيافريد
اسمانها وزمين را وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه ميان اسمان وزمين فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در مقدار شش روز از ايام دنيا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولى شد حكم او
عَلَى الْعَرْشِ بر عرش كه اعظم مخلوقاتست پس برو بكرويد واز راه او مكذ... بيد
كه دنيى وعقبى مَا لَكُمْ نيست شما را مِنْ دُونِهِ بجزوى مِنْ وَلِيٍّ هيچ
دوستى كه يارى كند وَلَا شَفِيعٍ ونه هيچ درخواست كننده كه مددكارى
نمايد أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ايا پند پذير نميشويد از مواعظ ربانى ونصايح
قرانى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ميسازد كار دنيى يعنى حكم ميكند بدان وميفرستد
ملكى را كه موكلست بران مِنَ السَّمَاءِ از اسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوى زمين پس
ملكى مى ايد وان كار بجاى مى ارد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج ميكند إِلَيْهِ بسوى
اسمان فِي يَوْمٍ كَانَ در روزى كه هست مِقْدَارُهُ اندازه او أَلْفَ سَنَةٍ
هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از انچه شما شماره ميكنيد يعنى فرشته فرو مى ايد

وبالا میرود در مدتی که اگر ادمی رود وایدجز بهزار سال میسر نشود
زیرا که از زمین تا اسمان پانصد ساله راهست پس مقدار عروج و
نزول هزار سال بود ذَٰلِكَ ان خدا وند که تدبیر امر میکند عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده وپیداست یعنی داند امور دینی واخرترا
یا عالمست بانچه بود وباشد وخواهد بود الْعَزِيزُ غالبست در تنفیذ
الرَّحِيمُ مهربانست به بندکان در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ اوآن کسی که نیکو
کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وهر چیزیرا که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی
نیکو بمقتضای حکمت کرد انچه درجهان شاید کرد انچنانکه میباید
از تو رونق کرفت کار همه که تو بیافرید کار همه نقش زیبا بلوح خاک
زدست دل دانا وجان پاک زدست وَبَدَأَ واغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ
افریدن ادم علی نبینا وعم مِنْ طِينٍ از کل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید و
کردانید نَسْلَهُ فرزندان اورا مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون اورده
از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از ابی ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس
راست کرد قالب ادم را وَنَفَخَ فِيهِ ودمید درو مِنْ رُوحِهِ از روح
خویش این اضافه تکریم وتشریفست واظهار انکه وی مخلوق تشریفست
واظهار انکه وی مخلوق تشریفست وَجَعَلَ وبساخت لَكُمُ برای شما
السَّمْعَ کوش تا میشنوید وَالْأَبْصَارَ ودیدها تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ
ودلها تا درمی یابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک سپاسداری میکنید
بر چنین نعمتها وَقَالُوا وکفتند منکران بعث چون ابی خلف وامثال
او أَئِذَا ضَلَلْنَا تا چون کم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی چون خاک
وامیخته کردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد
أَئِنَّا ایا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در افرینش نو خواهیم بود این استفهام بر
سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم افرینش نو تعلق بما خواهد کرفت
بَلْ هُمْ نه چنانست که میکویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار
پروردکار خود كَافِرُونَ ناکرویدکان اند یعنی باخرت که سرای لقاست

ایمان

ایمان ندارند قُلْ بکوای محمد منکران بعث را که [illegible] زود يَتَوَفَّاكُمْ فرا کیرد
روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرک که عزرائیلست عم الَّذِي وُكِّلَ
بِكُمْ انکسی موکل کرده وبر کماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَىٰ
رَبِّكُمْ پس بسوی پروردکار خود تُرْجَعُونَ باز کردیده شوید برای حساب
وجزا در کشاف اورده که عزرائیل ارواح را بخواند وجواب دهند پس
اعوان خود را بقبض او فرماید امام ابو اللیث ره اورده که ملک الموت را
روییست از اتش که بدان روی بر کافران ظاهر کردد وروح ایشان قبض
کند وروی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان کیرد وروی دارد مشابه
روی ادمیان که بدان ارواح مومنان توفیه کند وروییست اورا از نور
که بدان ارواح انبیا وصدیقان قبض نماید واعوان او ملکه رحمت وعذابند
وعجب از ادمی که با وجود چنین حریفی که در کمین است چکونه لاف اسایش
میزند ای اسوده کی مجوی که از صدمهٔ اجل کس را نداده اند برات مسلمی
وَلَوْ تَرَىٰ واکر به بینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر
نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ فکندکان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت
وندامت سر در پیش افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردکار خود در موقف
هر اینه به بینی کار پر هول ودران حال میکویند رَبَّنَا ای پروردکار ما
أَبْصَرْنَا دیدیم انچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا وشنیدیم از تو تصدیق
پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم واواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز
کردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کاری شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی
که ما بیکمان نانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم وما را شبهه نماند انکه
حق سبحانه کوید وَلَوْ شِئْنَا واکر میخواستیم لَآتَيْنَا هر اینه میدادیم
در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا انچه راه یافتی بان بسوی ایمان و
عمل صالح وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ولیکن ثابتست این حکم از من که لَأَمْلَأَنَّ
هر اینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخرا مِنَ الْجِنَّةِ از کفار دیو وَالنَّاسِ
وادمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ

بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن
این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقا، این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که
ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ
الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥ بآنچه بودید که عمل میکردید إِنَّمَا
يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا الَّذِينَ بآیتهای کلام ما إِذَا
ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند
سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوا وتنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه
لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش
پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتها
موافق یاد در سجود گویند سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ٥
وایشان سرکشی نکنند از ایمان وطاعة وسجود این سجده نهم است بقول
ابو ودهم بقول نخعی وحضرت شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته ساجد
باید که متذکر گردد الجز را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالات
وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجودست فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَة
همه ذرات از مه تا ماهی ٭ بوحدانیتش داده گواهی ٭ همه اجزای کون آن
مغز تا پوست ٭ چو وابینی دلیل وحدت اوست ٭ آورده اند که منازل بعضی
انصاریان از مسجد سید ابرار دور بود چون نماز شام را با خواجه انام
علیه الصلوة والسلام ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف
نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتی تا ادای نماز خفتن بجماعة آن
حضرت در یابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد تَتَجَافَى دور میشود جُنُوبُهُمْ
پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند
پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا و بامید خشنودی او ابو
الدردا، فرموده که آیة در شان جمعی است که نماز عشا وصبح را بجماعة گذارند
وگفته در شان مجتهدان وشب خیزان است که چون پرده شب فرو گذارند
وجهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم

تهی کرده

تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند
از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی میگفت هَذِهِ
لَيْلَةُ الرُّكُوعِ بسر میبرد و در شبی دیگر فرمود هَذِهِ لَيْلَةُ السُّجُودِ و یکسجده
بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعة داری که شبهای بدین
درازی بیکحال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یکشب
بودی تا یکسجده باخر بردمی و دران سجده نالهای و گریهای بیشمار
کردمی ٭ به نیمشب که همه مست خواب خوش باشند ٭ من وخیال تو و نالهای
درد آلود ٭ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ ٥
نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه ما داد گدایی و روز در راه
ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک
مقرب و نه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان شده است لَهُمْ برای پهلو
تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که
که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی
الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر دو گواهند
بر آنکه دعوی دریافت آن لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جَزَاءً
جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت وصدق طویت
يَعْمَلُونَ ٥ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا پنهان
است تا چنانچه کسی بر طاعات ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان
پی نبرد ٭ روزی که روم همره جانان بچمن ٭ لاله و گل بینم ونه سرو وسمن
رازی که میان من و آن گفته شود ٭ من دانم و او داند و او داند و من ٭
آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی علی بن ابی طالب ع در
مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سختترست و زبان تو
تیزتر امیر المؤمنین علیه السلام گفت که خاموش باش ای فاسق ترا با من
چه زهره مساواتست وچه یارای مجادلات حق سبحانه وتعالی تصدیق
علی مرتضی ع این آیه فرستاد که أَفَمَنْ كَانَ آیا هست آنکس که مُؤْمِنًا

کرویده بخدا و رسول یعنی علی باشد کمن کان مانند کسی که هست فاسقا
بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند در شرف
و رتبت یا در جزا و ثوبت اما الذین امنوا اما انانکه کرویده اند و عملوا
الصالحات و عمل صالح و شایسته کرده فلهم پس مر ایشانراست جنات
الماوی بوستانهائی که ماوای حقیقتست و کفته اند جنة الماوی
بهشتی است بر یمین عرش خدای بمؤمنان دهد انرا نزلا در حالتی که
پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان ارند و نعم کلیه پس از دخول
بهشت بدیشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون بسبب انچه بودند
که با خلاص نیت و صدق طویت عمل میکردند عمل میکردند عملی که مستحق
این کرامه شدند و اما الذین فسقوا و اما انانکه بیرون رفتند از
راه دین فماویهم النار پس بازکشت ایشان اتش دوزخست یعنی بجای
جنت الماوی که مؤمنانراست در اتش ماوی منافقانرا دهند کلما
هرکاه ارادوا ان یخرجوا خواهند که بیرون ایند منها از اتش اعیدوا
بازکردانیده شوند فیها در اتش اورده اند که اتش در وقت جوشش
ایشانرا بالا افکنده تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون
امدن کنند خزنه بکرزهای اتشین ایشانرا میزنند و بقعر جهنم می
افکنند و قیل لهم و کویند مر ایشانرا بجهة اهانت که ذوقوا بچشید
عذاب النار عذاب اتش الذی کنتم به ان عذابی که بودید که
بان تکذبون تکذیب میکردید و باور نداشتید و لنذیقنهم و
هر اینه تا بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیک
تر و خورد تر در دنیا که قتل و اسرست و قحط دون العذاب الاکبر
فرود تر از عذاب بزرکتر که خلود است در اتش لعلهم شاید ایشان
یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان یرجعون باز کردانند براه حق و از
کفر توبه کنند در موضح اورده که عذاب خرد تر جمع حطامست و بزرک
تر کسب اثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو

سلیمان

سلیمان دارانی قدس سره کوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب
از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعارست و اکبر خروج مهدی
علیه السلام بشمشیر ابدار و کفته اند خواری دنیی و نکونساری عقبی
یعنی افتادن در کناه و دور افتادن از درکاه قرب الله دور ماندن از
وصال او و عذاب اکبرست اتش سوز فراق از هر عذابی بدترست و من اظلم
و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بایات ربه بایتهای
پروردکار ما یعنی قران ثم اعرض عنها پس روی بکرداند از ان و تفکر
نکند در ان انا من المجرمین بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام
کشندکانیم بهلاکت و عذاب و لقد اتینا و بتحقیق دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قران فلا تکن فی مریة پس مباش
در شک من لقائه از دیدن موسی در وسیط اورده که حق سبحانه وعده
داده بود حضرت رسالت را صپیش از انکه از دنیی رحلت کنی موسی ع را خواهی دید
اینجا تاکید همان وعده را میکوید که شک مکن در لقای وی در وقتی که
انحضرت را بمعراج بردند موسی را در اسمان ششم دیدم بوقت نزول
و هم بوقت عروج و جعلناه و کردانیدیم کتاب منزل بموسی ع هدی لبنی
اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را و جعلنا منهم و کردانیدیم از بنی اسرائیل
ائمة یهدون پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریة بامرنا
بفرمان ما لما صبروا انهنکام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم بر ار
تکاب طاعة یا از معاصی و کانوا بایاتنا و بودند که بایتهای ما یعنی علامات
که بموسی دادیم یوقنون بیکمان بودند ان ربک بدرستی که افریدکار تو
هو یفصل او حکم میکند بینهم میان مردم یوم القیمة روز رستخیز فیما
کانوا فیه در ان چیزی که بودند که در ان یختلفون اختلاف میکردند از
امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب او جزا
دهد او لم یهد لهم ایا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه ان
عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم

بیشتر از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد وثمود یَمْشُونَ
میروند ایشان فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان ویران میکذرند در سفرها
خود اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین اهلاک یا قرون ماضیه را لَآيَاتٍ
هر اینه عبرتهاست مرا ممه اینده را اَفَلَا يَسْمَعُونَ ایا نمیشنوند این
سخنانرا یعنی بکوش فهم استماع نمیکنند اَوَلَمْ يَرَوْا ایا نمی بینند ونمی
دانند اَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ انرا که ما ابرا میرانیم یعنی باران وسیلرا میفرستیم
اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از کیاه وکفته اند اسم موضعیست در ولایت
یمن اب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما اب بدانجیها میرسانیم
فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می اریم ازان باب زَرْعًا کشت زاری کفته اند
مراد غلات واشجارست تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند ازان زرع اَنْعَامُهُمْ چهار
پایان ایشان کاه وبرک درخت وَاَنْفُسُهُمْ ومیخورند ایشان دانه
ومیوه اَفَلَا يُبْصِرُونَ ایا نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند
برکمال قدرت حق ودانند که انکه قادرست بر انبات زرع از زمین
خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ ومیکویند
کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان میکویند اِنَّ اللّٰه
سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه کفتند این
فتحی که وعده داید که خواهد بود زود بما نمایید اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اکر هستید راست کویان در وعده خود قُلْ بکوای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز
فتح بدر یا مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت انهارا که
نکرویده اند اِيمَانُهُمْ کرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که
در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ ونیستند ایشان که مهلت داده شوند در اخرت وعذاب دیر
توقف افتد فَاَعْرِضْ پس روی بکردان بطریق اهانت عَنْهُمْ از ایشان تا مدتی
معلوم یعنی تا نزول ایة السیف وَانْتَظِرْ ومنتظر باش نصرت الهی را اِنَّهُمْ
مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظر اند از اکه غلبه کنند بر تو

حق سبحانه ترا غالب کرداند نه ایشانرا الحق یعلموا ولا یعطی منتظر باش
از الطاف الهی که شود ٭ علم دین تو زهر لحظه بر افروخته تر ٭ حربرا ساختکی
کن که بود هر روزی ٭ کار احباب تو از روی دیکر ساخته تر ٭

سُورَةُ الْاَحْزَابِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثٌ وَسَبْعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

در لباب نزول مذکورست که ابو سفیان وعکرمه وابو الاعور بعد از وقعه
احد از مکه بمدینه امده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند وروزی
دیکر با جمعی منافقان حاضر شده واز حضرت رسالت ؐ امان طلبیده استدعا
نمودند که ما را بلات ومنات باز کذار وبکو بتانرا روز قیامة شفاعت
هست ما نیز ترا بکذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر انحضرت شاق امده
روی مبارک درهم کشید ابن ابی وابن قشیر وجد بن قیس کفتند یا رسول اللّٰه سخن
اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن انست عمر را جهت اسلام
وصلابة دین دریافته قصد قتل کفره کرد حضرت رسالت ؐ فرمود
که ای عمر ایشانرا بجان امان ده ونقض عهد روا نیست ایه امد که يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر اِتَّقِ اللّٰهَ قایم وثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض
عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وفرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان
وعکرمه وَالْمُنَافِقِينَ ومنافقانرا چون ابن ابی ومعتب قشیر اِنَّ اللّٰهَ
كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمقالهٔ ایشان حَكِيمًا حکیم وحکم
کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ وپیروی کن مَا يُوحَىٰ اِلَيْكَ انچیز را که وحی کرده
میشود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو چون نهی از طاعة ایشان اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنند خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ وتوکل کن بر خدای یعنی کار خود با وی کذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وبسنده
است خدای وَكِيلًا کارساز وهم کذار ونکهبان وکفایه کننده مهمات ٭
چون زره لطف عنایة کند جمله مهمات کفایة کند ٭ اورده اند که ابی حمید بن
اوس مردی لبیب واریب بود بارها کفتی که مرا دو دلست که بیکی از ان

فهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند وعرب اورا ذوالقلبین لقب کرده بودند
وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی نعلین در دست ویکی در پا ابو سفیان
بدو رسید خبر قوم پرسید گفت برخی مقتول اند وبعضی منهزم ابو سفیان
گفت نعلین تو چه حال دارند که یکی در پاست ویکی در دست ابو معمر دران
نگریست وبران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق
سبحانه اورا دروغ گوی ساخت ومعلوم شد که اورا دو دل نیست و
درین باب آیة آمد ما جَعَلَ اللهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مر مردی را مِنْ
قَلْبَیْنِ دو دل فی جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی
ومنبع قوتهاست پس بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکیست ودر زاد
آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما ویکی با اصحاب
خود حق سبحانه فرمود دروغ میگویند حق تعالی هیچ کس را دو دل نداده
وَما جَعَلَ ونساخته است أزْواجَكُمُ زنان شما را اللّائی تُظاهِرُونَ
مِنْهُنَّ آنان که ظهار میکنند از ایشان اُمَّهاتِكُمْ مادران شما یعنی زیرا
که میگویند أنْتِ عَلَیَّ كَظَهْرِ اُمّی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیة
وامومة که یکی مقتضای مخدومیة ودیگر مستدعی خادمیة است در زن
از قبیل محالاتست وَما جَعَلَ ونگردانید خدای أدْعِیاءَكُمْ پسر خواندگان
شما را أبْناءَكُمْ پسر حقیقی شما چه بنوت امر اصلی ودعوتی صوری
عارضیست پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده وپسر
خوانده چون فرزند اصلی میراث میبرده حق سبحانه فرموده که چنانکه دو دل
در یکدرون نمیباشد زوجیه وامومة در یکزن وفرزند وپسر خواندگی
در یکتن جمع نمیشود ذلِكُمْ این که مظاهره را مطلقه وداعیرا ابن میخوانند
قَوْلُكُمْ بِأفْواهِكُمْ سخنیست که بزبان خویش میگویید وحقیقتی ندارد
وَاللهُ وخدای یَقُولُ الْحَقَّ میگوید سخن راست را که مطابق واقعست
وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ واو راه مینماید بطریق حق این آیة از برای زید بن
حارثه نازل شد که مردم اورا زید بن محمد گفتندی وحال آنکه او مملوک

خدیجه

خدیجه بود رضعه وخدیجه اورا بحضرت بخشید وآنحضرت اورا آزاد کرده
چون فرزندان پرورش میداد ومردم پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه
فرمود که اُدْعُوهُمْ بخوانید فرزندانرا ونسبت دهید لِآبائِهِمْ به
پدران ایشان هُوَ این خواندن أقْسَطُ راستترست عِنْدَ اللهِ فَإنْ لَمْ
تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آباءَهُمْ پدران ایشانرا که نسبت دهید بانها فَإخْوانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند فِی الدِّینِ در دین اسلام پس بگویید یا اخی وَ
مَوالِیكُمْ ودوستان شما اند در خطاب گویید یا مولای وَلَیْسَ عَلَیْكُمْ ونیست
بر شما جُناحٌ گناهی فِیما أخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچیزی که خطا کردید بان چون
گفتن زید بن محمد وَلكِنْ ما تَعَمَّدَتْ ولیکن گناهست در آنچه قصد کنند
قُلُوبُكُمْ دلهای ایشان وکسیرا نسبت دهند بغیر پدر او وَكانَ اللهُ وهست خدای
غَفُوراً آمرزنده آنرا که خطا کند رَحِیماً مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند
النَّبِیُّ أوْلی پیغمبر سزاوارترست بِالْمُؤْمِنِینَ بگرویدگان مِنْ أنْفُسِهِمْ از
نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بنده ومحض نجح
اوست بخلاف نفس که او امر او سبب شقاوة وموجب غوایت است پس
باید که آنحضرت دوستتر باشد ببنده از نفس او ودر حدیث آمده که نگروید
هیچ یک از شما ومؤمن نباشد تا من نباشم دوستتر بدو از پدر وفرزند وهمه
مردمان آورده اند که او اولیست بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید
که فرمان او از همه فرمانها لازمتر شمارند وشناسند ودر عین المعانی
آورده که محبت با او سزاوارترست از محبت خود با دیگران امتانرا درد وعالم او
دوست دوستی دیگران بر بوی اوست دوستی با اصل باید کرد وبس
فرع را بهر چه دارد دوست کس اصل داری فرع گو هرگز مباش تن عیانه
جان بگیر ای خواجه تاش وَأزْواجُهُ وزنان او اُمَّهاتُهُمْ مادران مؤمنانند
یعنی از جهة تحریم واز روی تعظیم چه رؤیة ایشان روا نبوده ونسبت
وراثة نداشته اند ودر مصحف ابی وقراءة ابن مسعود چنین بوده که
وَهُوَ أبٌ لَهُمْ وَأزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ مراد شفقت تمام ورحمة لا کلام است وچون

چون حضرت رسالت پناه بغزوه تبوک
عزیمت فرمود همه مسلمانانرا بخروج امر کرد
بعضی گفتند از مادر وپدر دستوری طلبیم آیه آمد که

در اصدر اسلام بهجرت و موالات و مواخاة میراث میگرفته اند حق تعالی
نسخ این حکم را میفرماید که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی ازیشان سزاوارترند ببرخی از توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ
در لوح محفوظ یا در انچه فرستاد از قران یعنی ایة مواریث و حکم کرد که
اولوا الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَ
الْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر ایشانرا بایکدیگر برادری داده إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا مگر انکه بکنید در زندگی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود
مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هرکه دوست میدارید كَانَ ذَٰلِكَ
هست انچه ذکر کرده شد از ایة پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ
در قران یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَ
إِذْ أَخَذْنَا و یاد کن از انکه فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ
پیمان ایشان بر انکه خدایرا پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند
و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند
به پیغمبری که بعد از و خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتند
وَمِنْكَ و فرا گرفتیم از تو که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ
مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغمبران برای انست که ایشان اولوا العزم بودند
و تعظیم پیغمبر ما بریشان جهت تعظیمست وَأَخَذْنَا و فرا گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران
مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال
کند خدای راست گویانرا یعنی پیغمبرانرا عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی
که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشانرا وَأَعَدَّ و اماده کرده
است خدای لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان از رسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان اورده اید اذْكُرُوا یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدایرا که انعام کرد بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ
چون امدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود
قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بریشان رِيحًا بادی

مراد صبا

مراد صباست وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید بَصِيرًا بینا درین ایه
بیان غزوهٔ احزابست و ان قصه اجمالا چنان بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر
حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله
حضرت رسالت عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده
عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت رسیده با سه هزار کس از مدینه
نهضت فرموده معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت
با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد بسیار و بسلاح اراسته بودند
سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد شمه بعرض رسانید
و رای حضرت انرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت
فرموده بدان کار اشتغال نموده حضرت نبی بجود مباشر کشیدن خاک و
بالا اوردن از مغاک میشد و یارانرا وعده ظفر میداد کلمات ان العیش
عیش الاخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان معجز نشان میراند در اثنای
این حال سنگی در غایت صلابت پدید امد که تیشه و میتین بدو کار نمیکرد ان
حضرترا خبر کردند و بر سر سنگ امده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله
گویان بران سنگ زد و دانگ ازان بشکست و نوری مانند برق ازو
بجست و دران روشنی نظر سید انام علیه الصلوة والسلام بر قصرهای
شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربت
بدان صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نور دیگر ظاهر گشته قصور
یمن بنظر این حضرت درامد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در کف اختیار
من نهادند سیم بار تمام سنگ را درهم شکست و بنوری که ازو درخشان
شد کوشکهای کسری بر انحضرت عیان شد و گفت الله اکبر ممالک فارس
بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد
چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده
میکند القصه که بعد از شش روز کار خندق سمت تمامی یافت لشکر اعادی

رسیدند مالک بن عوف وعیینة بن حصین با بنی اسد وعطفان وفراره
ویهودان بر وادی که جهت شرقی مدینه است درامدند وابو سفیان
با جیش قریش وکنانه از پایان وادی که طرف عدلست ظاهر شدند و
یهود قریظه که با حضرت رسالتم عهد بسته بودند باغوای حی بن
اخطب عهد بشکسته مدد کار کفار کشتند واز هیبت ان لشکر وکثرت
عدد ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه
وتعالی فرموده اِذْ جَاؤُكُمْ یاد کنید انرا که امد بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ
از زبر شما یعنی از اعلی وادی وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ واز زبر شما یعنی
اسفل وادی وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وچون بکشت دیدها در احداق
وخیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وبرسید دلها بحنجرها
از ترس چه شوش از شدت روع منتفخ میکردد وقلب بارتفاع او
تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ وگمان بردید بِاللّٰهِ الظُّنُونَا بخدای انواع
کمانها مخلصان را مظنه انکه حق سبحانه دین خود را غالب کرداند ومومنانرا
نصرت دهد ومنافقانرا کمان انکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده
مستاصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ انجا ازموده شده اند مومنان
وثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا وجنبانیده شدند
زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بدل
عزم سفر الهی المفر مینمودند وناشکیبایان اوراق الفراق مما لا یطاق
تکرار میفرمودند ارام از دل بشد دل از جای هوس از سر برفت وقوت
از پای وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ویاد کن انرا که کفتند منافقان چون
ابن قشیر وَالَّذِينَ وانانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست
یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وعده نداد مارا خدای وَرَسُولُهُ و
پیغمبر فرستاده او در فتح شام ویمن اِلَّا غُرُورًا مکر وعده بفریب یعنی
سخن که مردم را بازی دهد وَاِذْ قَالَتْ وانرا نیز یاد کنید که کفتند
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ کروهی از منافقان چون اوس بن قبطی وابو عرابه وابن ابی یَا اَهْلَ

یثرب

يَثْرِبَ ای اهل یثرب یثرب زمینی است که مدینه طیبه وطیبه طاهر در ناحیتی
ازو واقع شده ونهی است که مدینه را یثرب کویند القصه این منافقان
مردم مدینه را کفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شمارا در لشکرگاه
محمد یا ایستادن اینجا چه وجه دارد فَارْجِعُوا پس باز کردید بمنزلهای خود
که در مدینه دارید یا انکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید
بدین پدران واورا بدست دشمنان باز دهید وَيَسْتَاْذِنُ ودستوری
رجوع میطلبند فَرِيقٌ کروهی مِنْهُمُ النَّبِيَّ از ایشان پیغمبر را یعنی بنوحارثه
وبنوسلمه يَقُولُونَ میکویند اِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه
عَوْرَةٌ خالیست واستحکامی ندارد وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ وحال انکه خانهای
ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکامی تمام دارد اِنْ يُرِيدُونَ
نمیخواهند بدین رفتن اِلَّا فِرَارًا مکر کریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ واکر
درامده شود مدینه یعنی لشکر کفار درایند بدو عَلَيْهِمْ بر منافقان
وهجوم کنند مِنْ اَقْطَارِهَا از جوانب ان یعنی بیکبار در مدینه درایند
وکرد اکرد ایشان فرو کیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند
فتنه را یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله ایشان لَاٰتَوْهَا
هر اینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا وَمَا تَلَبَّثُوا و
درنگ نکنند بِهَا باجابت فتنه اِلَّا يَسِيرًا مکر اندکی بلکه زود مشرک
شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا وبدرستی که بودند
بنوحارثه وبنومسلمه از روی نابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد
کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند
بنوحارثه وبنوسلمه که هرکز لَا يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ پشتها بر نکردانند
در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ وهست عهد خدای تعالی مَسْئُولًا پرسیده
شده یعنی سوال خواهند کرد از ان وبر نقض ان ووفا بدان جزا خواهند داد
قُلْ بکو ای محمد که بهیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شمارا کریختن
اِنْ فَرَرْتُمْ اکر بکریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرک اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لا بد است

هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ کردد وَإِذًا
وان هنکام که بکریزند یعنی اکر مثلا فرار نفع کند وبهم شما در تاخیر افتد
لَا تُمَتَّعُونَ برخوردار نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک چه اخر شربت
فنا نوشیدنیست وخرقهٔ فوات پوشیدنی که مینهد قدم اندر سرای
کون وفساد که باز روی براه عدم نمی ارد قُلْ بکو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ
کیست انکه نکاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اکر خواهد
خدای بِكُمْ سُوءًا شما بدی وهزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما
نعمتی ونصرتی ان کیست که منع کند انرا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ ونمی یابند
مردمان برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رسانند
وَلَا نَصِيرًا ونه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر اورده که مردی از
لشکرکاه حضرت رسالت پناه ص بمدینه رفت وبرادر اعیانی خود را دید اسباب
طرب اماده ساخته ونبید ونقل پیش خود نهاده کفت ای برادر تو اینجا
در طرب کذرانی وحضرت پیغمبر ص نیزه وشمشیر جولان کند برادر جواب که
تو بیا وبنشین که ترا واصحاب ترا بلا فرو کرفته ومحمد هرکز ازین ورطه
بسلامت بیرون نیاید ان مرد باز کشت وکفت بروم واتحضرت را از مقالات
خبر کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل ع بر وی پیشی کرفته این ایه اورده
بود که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز دارندکان
را از نصرت رسول مِنْكُمْ از کروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ وکویندکان
مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما وکفته اند منافقان
مسلمانرا تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقانرا میکفتند خود را
در معرض تلف میفکنید واز یاری محمد درکذرید منافقان سخن یهود را
بقبول تلقی نموده از جنک پهلو تهی میکردند چنانکه میفرماید وَلَا يَأْتُونَ
الْبَأْسَ ونمی ایند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مکر امدن اندک
یا کارزاری قلیل از روی ریا وسمعه أَشِحَّةً درحالتی که بخیلانند بمعاونت
یا نفقه عَلَيْكُمْ بر شما نمی خواهند که ظفر وغنیمت مر شما را باشد فَإِذَا

جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ ببینی ایشانرا که از غایت
بددلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینکرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ میکردد چشمهای
ایشان بحدقهٔ ایشان بچپ وراست كَالَّذِي يُغْشَىٰ مانند کسی که پوشیده عَلَيْهِ
باشد بروی یعنی غش اورده باشد وبیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرک
فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ پس چون برود ترسناکی برنجانند شما را و
سخن سخت کویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند
أَشِحَّةً درحالتی که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم
مجادله ومناقشه کنند أُولَٰئِكَ ان کروه لَمْ يُؤْمِنُوا ایمان نیاوردند و
نکرویدند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل کرداینده است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان یعنی جهادی که بریا وغرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل
ایشانرا وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست ان اظهار عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا اسان يَحْسَبُونَ
الْأَحْزَابَ این کروه پندارند یعنی لشکر احزاب بمثابه ایست که با وجود انکه
مشرکان بهزیمت رفته باشند لَمْ يَذْهَبُوا هنوز می پندارند که کرد اکرد مدینه
فرو کرفته اند وبجنک استاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ واکر بیاید این لشکر
نوبت دیکر يَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ وتمنا میکنند انکه
ایشان بَادُونَ صحرا نشینان باشند فِي الْأَعْرَابِ درمیان اعراب بادیه
نشین یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن
شوند يَسْأَلُونَ می پرسند اینده وروند را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای
شما ودشمنان وانچه کذشته باشد میان شما وایشان وَلَوْ كَانُوا واکر باشند
فِيكُمْ درمیان شما یعنی در مدینه ومقاتله با عدا دست دهد مَا قَاتَلُوا
کارزار نکنند إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ
مر شما را ای ترسندکان وبددلان فِي رَسُولِ اللَّهِ در افعال پیغمبر خدای
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتداء پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در
حرب ثبات دارد وبر شداید صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات
او برای اقتدا خصلتی نیکوست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر انکس را که هست

که امید دارد ثواب خدایرا یالقای اورا وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ونعیم روز باز
پسین را وَذَكَرَ اللّٰهَ ومر انکس که یاد کرد خدایرا كَثِيرًا بسیار بدل و
زبان در موضح اورده که سید عالم صم خبر داده بود صحابه را از امدن
احزاب وفرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت کردد وعاقبت شما
را نصرت بود بدیشان وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ وانهنکام که بدیدند مؤمنان
الْأَحْزَابَ لشکرها را روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند
قَالُوا کفتند هَٰذَا اینست مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ انچه وعده داده بود ما را خدا
که أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
وَرَسُولُهُ وانچه فرموده رسول او که سیستد الامر بالاجتماع الاحزاب
عليكم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وراست کفت خدای ورسول او وَمَا
زَادَهُمْ ونیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را إِلَّا إِيمَانًا مکر باور داشتن
مواعید الهی را وَتَسْلِيمًا وکردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که
سعادت دوسرا دران تسلیم مندرجست ؛ هرکه دارد چون قلم سر بر
خط احکام او ؛ مینویسد بخت طغرای شرف بر نام او ؛ اورده اند که جمعی
از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه ومصعب وعثمان وطلحه وانس وغیر
ایشان که چون در جنکاهی ملازم حضرت صم باشند ثبات قدم ورزیده کمر
مقاتله بربندند وتا شربت شهادت نچشند ازا مر نکیرند حق سبحانه
در صفت ایشان میفرماید که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان رِجَالٌ صَدَقُوا
مردانی اند که راست کرده اند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ انچیزیرا که عهد بسته
اند با خدای عَلَيْهِ بر انچیزی که ثباتست بر قتال ومقاتله برای رضای
ملک متعال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ پس از ایشان کس هست که بکذارد یعنی وفا
کند نَحْبَهُ نذر خود را وکارزار نمود تا شهید شد چون حمزه ومصعب و
انس وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ واز ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان
وطلحه وَمَا بَدَّلُوا وتغییر ندادند عهد خود را تَبْدِيلًا تغییر دادنی وعهد
خود را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای الصَّادِقِينَ راست

کویانرا

کویانرا یعنی وفا کنندکانرا بِصِدْقِهِمْ براستی یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ وتا عذاب کند منافقانرا إِنْ شَاءَ اکر خواهد که بر نفاق بمیرند
أَوْ يَتُوبَ یا بازکردند بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ بریشان یعنی ایشانرا توبه دهد
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا امرزنده انرا که توبه کند رَحِيمًا
مهربان مرکسی را که بر توبه بمیرد در اخبار امده که لشکر احزاب بیست روز
یا بیست وهفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق
امدندی وازجانبین متوجه جنک تیر وسنک شدندی وشبها عزم شبخون
کردندی وحضرت رسالت صم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ان اشتغال
مینمودی روزی عمرو عبدود که شجاع عرب بود اورا با هزار مرد مقابل کردندی
با چهار تن دیکر از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش امدند ومبارز
طلبیدند وعمرو بر دست مرتضی علی علیه السلام کشته شد ونوفل را مسلمانان
سنکسار میکردند مرتضی علی ع میانش بدو نیم زد دل کافران بشکست حضرت
رسول صم روز دوشنبه وسه شنبه وچهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب
کرد روز چهارشنبه میان نماز پیشین ودیکر اثر فتح ظاهر شد وحق سبحانه
باد صبا را بمددکاری فرستاد ؛ باد صبا بست میان نصرت ترا ؛ دیدی چرا
عزا که کند باد یاوری ؛ صبا زلزله دران لشکر افکند واتشهای ایشانرا
کشتن کرفت وملائکه فرود امده طنابهای خیمهٔ ایشانرا میبریدند و
میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند وبید عند قتال
بمفاتیح یمن واقبال ابواب فتح ونصرت کشاده کشت ؛ بی دردسر نیزه وامد
شد شمشیر ؛ ان فتح که مفتاح امان بود برامد وَرَدَّ اللّٰهُ وباز کردانید
خدای از مدینه الَّذِينَ كَفَرُوا انانرا که نکرویدند بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ
با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند غنیمتی
ونصرتی وَكَفَى اللّٰهُ وکفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنانرا جنک
کردن بسبب باد صبا وملائکه وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث
هرچه خواهد عَزِيزًا غالب بر همه اشیا بعد از فراق کفار حکم شد که بحرب بنی

قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر
اسلام ایشانرا پانزده روز محاصره کردند وکار بریشان تنک شده بر حکم
سعد معاذ فرود امدند وسعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند
وزنان وکودکان ایشانرا برده کرفتند واموال ایشان بر مسلمانان قسمت
کنند حضرت رسالت فرمود که حکم کردی که حق تعالی بالای هفت اسمان
حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد که وَأَنزَلَ الَّذِينَ و
فرود اورد خدای انانرا که ظَاهَرُوهُم یاری دادند احزاب را وهم پشت
ایشان شدند مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی یهود قریظه را فرود
اورد مِن صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ وافکند فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس از پیغمبر ولشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
کروهی را میکشند نهصد تن از یشان یا هفصد تن بکشتند وَتَأْسِرُونَ
فَرِيقًا وبرده میکیرند کروهی را یعنی زنان وفرزندان ایشانرا وَأَوْرَثَكُمْ
ومیراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشا یعنی مزارع وحدایق وَدِيَارَهُمْ
وسراهای ایشان یعنی حصون وقلاع وَأَمْوَالَهُمْ ومالهای ایشان از
نقود واسعه ومواشی وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وبشما داد زمینی را که نرفته
اند دران یا مالک ان نبوده اند مراد خیبر است یا ممالک فارس وکفته
اند هر زمینی که بحوزه اسلام در اید تا قیامت درین داخلست وَكَانَ اللَّهُ
وهست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرًا توانا پس قادر باشد بر فتح
بلاد وتسخیر ان بر ملازمان سید عباد لشکر عزم تراقتح وظفر هم راه است
لاجرم هر نفس اقلیم دکر میکیرد ارباب سیر برانند که در سال تاسع از
هجرت سید عالم صلوة الله علیه از ازواج طاهرات هجرت نمود وسوکند خورد
که یکماه با ایشان مخالطه نکند وسبب ان بود که از وی نفقه وکسوه
زیاده از مقدور میطلبیدند چون برد یمانی ودق مصری وچیزها طمع
میکردند که در تصرف ان حضرت نبود واسباب دیکر هم در کتب سیر
مذکورست وبر هر تقدیر ملول کشته از یشان اعتزال نمود وبعلیه

در مسجدی

در مسجدی که خزانه او بود تشریف فرمود وبعد از بیست ونه روز که
ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ایه تخییر فرود اورد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر قُل لِّأَزْوَاجِكَ بکو مر زنانرا إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اکر هستید شما که
میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی دنیی را یعنی تنعم دران وَزِينَتَهَا
وارایش انرا چون ثیاب فاخره وپیرایها بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس
بیایید که بدهم شما را متعه طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ ورها کنم شما سَرَاحًا جَمِيلًا
رها کردنی نیکو بر عنت نه از روی کراهة وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ واکر
هستید که میخواهید ثواب خدای را وَرَسُولَهُ وخشنودی رسول وی را وَ
الدَّارَ الْآخِرَةَ ونعیم سرای دیکر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
أَعَدَّ اماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکوکار را مِنكُنَّ از شما یعنی
انها که اختیار شوی نانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرک که زخارف
دنیی در جنب ان محقر ومختصر باشد اورده اند که اول کسی از ازواج
طاهرات که خدای ورسول را اختیار نمود خدیجه کبری بود رضی الله عنها یَا
نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَن يَأْتِ مِنكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ
بکاری ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده وروشن شده وحفص بکسر یا خوانده
یعنی فاحشه ظاهر وهویدا که ان نافرمانی رسول است يُضَاعَفْ لَهَا
الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر ورا عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر انکه زن دیکر انرا
باشد چه کناه از یشان زشترست وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست این تضعیف عذاب
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای اسان وَمَن يَقْنُتْ وهر که مداومت کند بر طاعة
مِنكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید فرمان برید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای را ورسول
اورا وَتَعْمَلْ صَالِحًا وبکنید کاری پسندیده وشایسته نُّؤْتِهَا بدهیم
اورا أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا
لَهَا واماده سازیم برای ان زنان رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده
از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِّنَ
النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سایر نسوان

الجزو الثاني والعشرون من اجزاء الثلثين

طاعت خدای ویکبار برای

إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر میترسید از خدای و فرمان میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس
نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ
الَّذِي که انکه طمع کند در شما انکسی که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست
یعنی نفاق یا دوست تجور وَقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و
پسندیده و دور از ریب وَقَرْنَ و ارام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانه
خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که اورا جاهلیه جهلا گویند
وان زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما السلام و اصح انست که جاهلیه
اولی در زمان ابرهیم عم است که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده
خودرا بر مردان عرض کردندی و جاهلیه اخری میان عیسی و محمد ست علیهما
السلام و بعضی معنی ایه برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون
خرامیدن جاهلیه اولی وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدایرا در فرایض
وَرَسُولَهُ و پیغمبر اورا در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جزین نیست که میخواهد
خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ اهل
بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کرداند شمارا از معاصی تَطْهِيرًا پاک
گردانیدنی صاحب کشاف اورده که این ایه دلیلست بر انکه ازواج
نبی و اهل و بیت ویند در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل
بیت ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و اینده و ضمیر مذکور در
یطهرکم بجهة تغلیبست چه پیغمبر در میان ایشان بوده و در زاد
المسیر [illegible] اورده که عامست مر ازواج و اولادرا و در احقاف از ابو
منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عیون المعانی فرموده که ظاهر
تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام
سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک نقل کرده اند که اهل بیت علی
و فاطمه و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در اسباب نزول
اورده که ام سلمه فرموده که پیغمبر در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی

وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپا دارید نمازرا
وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مالرا

افکنده بوده فاطمه در امد و جهت پدر سبو ساب با گوشت پخته اورد
حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند را بخوان تا درین خوان با ما
هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی عم ان گلیم بر ایشان پوشید و
گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان
این ایه نازل شد من سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نه از اهل
بیت توام فرمود که انکِ علی خیر و ازینجاست که ال عبا بر پنج تن اطلاق
میکنند العربیه ال العبا رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا
در تبیین و بعضی دیگر از تفسیر از انس بن مالک نقل میکند که پیغمبر چون وقت
نماز بدر خانه فاطمه رض بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَىٰ انچه
خوانده میشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از ایات
کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پیغمبر که محض حکمتست این ایه حث میکند
بر حفظ قران و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست لَطِيفًا نیکوکار
بشما خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این ایه ایات درباره ازواج
طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه
ایه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان منقاد حکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ
و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال
و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان
و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و عمل از ذکور
و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بطاعتها یا از معصیتها از
هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ
وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدا فرضا یا نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از
حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده مر خدایرا بسیار وَالذَّاكِرَاتِ

وزنان یاد کننده مر ورا اَعَدَّ اللّٰهُ اماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشان را
از ذکور و اناث مَغْفِرَةً امرزش کناهان وَاَجْرًا عَظِیْمًا و مزدی بزرک بر
طاعة ایمان اورده اند که حضرت رسالت زینب بنت جحش را جهت
زید بن حارثه خواستکاری نمود و زینب بکمان آنکه برای خود میخواند
این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال
زیبا داشت و دختر عمه انحضرت بود کفت من چرا زن ازاد کرده شوم
و برادرش نیز عبد اللّٰه درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه ایه فرستاد
که وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید هیچ مرد کرویده را یعنی عبد اللّٰه بن
جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان ارنده را یعنی زینب اِذَا قَضَی
اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ چون حکم کند خدای و رسول او اَمْرًا کاری یعنی نکاح
زینب بر زید اَنْ یَکُوْنَ آنکه باشد مر یشان را اختیاری یعنی بر کزینند
(لَهُمُ الْخِیَرَةُ)
الخیرة از کار خود چیزیرا بلکه واجب بود بر یشان که اختیار خود را
(مِنْ اَمْرِهِمْ)
تابع اختیار خدا و رسول سازند مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ
و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و رسول او را یا از حکم کتاب و
سنت بکذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که کمراه شود ضَلَالًا مُبِیْنًا کمراهی هویدا
چه اکر خلاف از روی اعتقاد کند کفرست بعد از نزول ایه برادر و
زینب راضی شدند وان عقد وجود کرفت حق تعالی پیغمبر را م اعلام کرد
که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس
میان زید و زینب ناسازکاری بدید امد بمثابه که زید چند نوبت عزم
طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر ص مانع میشد کما قال اللّٰه تعالی وَاِذْ تَقُوْلُ
لِلَّذِیْ اَنْعَمَ اللّٰهُ و یاد کن انرا که کفتی مر انکس را که خدای انعام کرده است
عَلَیْهِ بر و باسلام و بتوفیق خدمة و متابعة وَاَنْعَمْتَ عَلَیْهِ و تو انعام
کرده بر و به پروردن و ازاد کردن و فرزند خواندن یعنی کفتی زید را
که مستغرق نعمت خدا و رسول است اَمْسِکْ نکاه دار از برای خود عَلَیْکَ
زَوْجَکَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای در کار او از

روی اضرار طلاق مفرما وَتُخْفِیْ فِیْ نَفْسِکَ و پنهان میکردی در نفس خود
مَا اللّٰهُ مُبْدِیْهِ انچه خدای پیدا کننده انست یعنی انرا که زینب داخل
ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَی النَّاسَ و میترسی از سرزنش مردم
که کویند زن پسر را بخواست وَاللّٰهُ و خدای اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ سزاوار
ترست که ازو ترسی در انچه باید ترسید و مقررست که حضرت رسالت
ترسکارترین خلق بوده است زیرا که خوف و خشیت بنسبت علم است
اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس بحکم انا اعلمکم اللّٰه از همه عالمیان
اخشی بوده خوف و خشیت نتیجهٔ علم است هر کرا علم بیش خشیت بیش
هر کرا خوف شد رفیق رهش باشد از جمله ره روان در پیش اورده اند
که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء مدت عدة حضرت رسالت
هم او را فرستاد تا خواستکاری کند زینب را برای وی قصه بعرض
زینب رسانید زینب از غایة شادی سجده کذارد و کویند دو رکعت نماز
و کفت خداوندا رسول تو مرا خواستکاری میکند اکر من شایستهٔ اویم مرا
بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد و ایه امد که فَلَمَّا قَضٰی زَیْدٌ پس
انهنکام که برسید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت
در موضح اورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از و
یافت یعنی طلاق فرداد و عدت بسر امد زَوَّجْنٰکَهَا ما او را بتو دادیم
لِکَیْ لَا یَکُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ بر مؤمنان شکی
یا اثمی و وبالی حَرَجٌ فِیْ اَزْوَاجِ اَدْعِیَائِهِمْ در خواستن زنان
پسر خواندکان خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسد بمراد
خود از یشان یعنی طلاق دهند و عدة بکذرد وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و
هست کاری که خدای خواهد مَفْعُوْلًا بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب
رض سید ص بعد از نزول ایه بخانه زینب امد بی دستوری زینب کفت
یا رسول اللّٰه بی خطبه و بی کواه حضرت فرمود که اللّٰه المزوج و جبرئیل
الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر کرده که اللّٰه تعالی مرا تزویج کرده به

درانچه تقدیر کرده است خدای
برای او واین صورت مخصوص
او نیست بلکه سنة الله سنت
نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا

پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند ما کان نیست علی النبی
بر پیغمبر من حرج هیچ وزری و وبالی فیما فرض الله له در انکسان که
کذشتند من قبل پیشتر از محمد صلعم مراد انبیاء دیکرند که خدای تعالی حرج
کردار ایشان در انچه مباح کرداید بر ایشان وکان امر الله وهست کار
خدای قدرا مقدورا حکمی کذارده شده پس صفت ایشان میکند ومیکوید
الذین یبلغون انانکه بودند که میرسانیدند رسالات الله پیغامهای
خدایرا با متان خود ویخشونه ومیترسیدند ازو ولا یخشون احدا ونمی
ترسیدند از هیچکس الا الله مکر از خدای وکفی بالله وبسنده است خدای
حسیبا کافی ترسکان یا شمار کننده بندکان وچون شمار بدست اوست
باید که ترس بینان ازو باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن بیدینان
دراز شد که این مرد ما را میکوید که زنان پسران بر شما حرامست وخود
میخواهد وزید را با انکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی
میدانستند حق سبحانه ایة فرستاد ما کان محمد نیست محمد صلعم
ابا احد پدر هیچ یک من رجالکم از مردمان شما واکرچه پدر طاهر وقاسم
وابرهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیده بودند پس او را فی الحقیقة
پسر صلبی نیست که میان وی وان پسر حرمة مصاهرت باشد ولکن
رسول الله ولیکن او فرستادهٔ خداست وخاتم النبیین ومهر پیغمبران
یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت وپیغمبرانرا بدو ختم کردند وخاتم بمعنی
اخر نیز هست یعنی او ستاخر انبیا بنور ظهور هم چنانچه اول ایشان بود
بظهور نور وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها
دانا پس میداند که کیست سزاوار انکه نبوت بدو ختم شود ودر عین الاجوبه
اورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق تعالی پیغمبررا مهر کفت تا دانند
که تصحیح محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت صلعم نتوان کرد ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی وشرف وبزرکواری مهر یکتاب بمهر اوست
شرف جملهٔ انبیا نیز بدانحضرتست وشاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد

در محکم

محکمهٔ قیامة او خواهد بود وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا وچون کتابرا مهر
کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بدانحضرت سمت اختتام یافت در نبوت
بر وبسته کشت ودیکر چون همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بوده بختمیت ایشان
نیز اختصاص یافت وفی المثنوی المعنوی بهر این خاتم شدست او که بجود
مثل او نی بود ونی خواهد بود چونکه در صنعت برد استاد دست نی تو کویی
ختم صنعت بر توست یا ایها الذین امنوا ای کسانی که کرویده اید اذکروا
الله یاد کنید خدایرا ذکرا کثیرا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات
یا بانواع ذکر از تهلیل وتحمید وتکبیر وتمجید وسبحوه وتسبیح کویید
او را یا نماز کذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد وشبانکاه چه
نماز صبح وشام اشق است از روی ادا سلمی قدس سره فرموده که مراد از
ذکر کثیر دلست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست در لطایف قشیری
اورده که امر بذکر اشارتست بمحبت حق یعنی ورا دوست دارید که
مقررست من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی
نکذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند در هیچ مکان نیم
ز ذکرت خالی در هیچ زمان نیم ز فکرت غافل هو الذی یصلی اوست
خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما وملائکته
وفرشتکان او درود میدهند یعنی امرزش میخواهند کناهان شمارا ف
همین درود خدا وملائکه بر شما لیخرجکم برای انست که تا بیرون ارد
شمارا من الظلمات از تاریکیها کفر الی النور بروشنی ایمان مراد اخراج
ادامه واستقامه است بر خروج چه در وقت صلوة خدای وملائکه ایشان
در ظلمات نبوده اند وکفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعة
یا از شک بیقین تا از تیرکی تدبر بشهود نور تفکر برد در بحر الحقایق فرموده
که از ظلمات بشریة بنور روحانیت وکان وهست خدای بالمؤمنین
رحیما بکرویدکان مهربان که خود بدیشان رحمت میکند وملائکه را بامرزش
ایشان میفرماید تحیتهم تحیت مؤمنان از خدای یوم یلقونه روزی

که به بینند سلامی سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی ومخافتی
وکفته اند ضمیر عایدست بملك الموت کنایة غیر مذکورست یعنی روزی
که بینند عزرائیل را بر ایشان سلام کوید وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرده است
خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرکوار
که آن بهشت ونعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ندای کرامتست إِنَّا بدرستی که
أَرْسَلْنَاكَ ما فرستادیم ترا شَاهِدًا کواه بر تصدیق وتکذیب امت وَ
مُبَشِّرًا ومژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا وبیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا
وخواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای واقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان
او یا بتوفیق وتیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا وچراغی روشن یا خداوند
سراج منیر که قرآنست یعنی تالی ودرایات باهرات آورده که حق
سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو میکند نور
وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت چراغ
روشن از نور خدائی جهانرا داده از ظلمت رهائی دیکر هرچه در خانه
کم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایق که از مردم پوشیده بود بنور
این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن کشت ازوجانرا بدانش
آشنائیست وز وچشم جهانرا روشنائیست درو کنج معانی برکشاده
ورزو صاحبدلانرا مایه داده دیکر چراغ اهلخانه را سبب امن وراحت
است ودزدانرا واسطهٔ خجلت وعقوبت آنحضرت نیز دوستانرا وسیلهٔ
سلامتست ومنکرانرا موجب حسرت وندامت ومنیرا تاکیدا یعنی نه
چراغی نه چون چراغهای دیکر چه آن چراغها کاهی مرده باشند وکاهی
افروخته ونور از اول تا آخر چراغ روشنی چراغها ببادی مقهور شوند
وهیچ کس نور ترا مغلوب نتواند ساخت يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ دیکر چراغها بشب نور دهند نه بروز وتو
شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته وروز قیامت را نیز بپرتو
شفاعت منور خواهی ساخت شد بدینی رخش چراغ افروز شب ماکشت

از التفاتش روز باز فردا چراغی افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد
در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وَجَعَلْنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا وپیغمبر ما را نیز سراج کفت آن چراغ آسمانست این چراغ زمین آن
چراغ دنیاست این چراغ دین آن چراغ منازل فلکست این چراغ محافل ملك
آن چراغ کلاست این چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خاب عدم بر
خواسته بعرصکاه وجود آمده اند از ظلمات عدم راه که بردی برون
کرنشدی نور تو شمع روان همه واشارت بهمین معنی فرموده است
زاقلیم عدم محامدی وپیشرو آدم چراغی بود بردستش هم اندوز
نخستینش وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ومژده ده مؤمنانرا بِأَنَّ لَهُمْ بانکه مر
ایشانراست مِنَ اللَّهِ از نزدیك خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی بزرك زیاده
از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرکترین عطا وشریفترین جزا ایست
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وفرمان مبر ناکرویدکان ومنافقانرا
یعنی بر فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ وبکذار ودست بدار أَذَاهُمْ
مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که
من شر ایشان کفایة کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وتوکل کن بر خدای در دفع
ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا کارساز ومهم پرداز
یا نکاه بان با ضمان موعده نصرت وغالبیت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که کرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان
کرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ
پیش از آنکه مس کنید نعی میکوید که مس کنایة از مباشرت است ونزد
وی خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنانرا قبل
از دخول بشرط خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شمارا عَلَيْهِنَّ برین
مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عده که شمارند آیا مر فَمَتِّعُوهُنَّ
پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اکر مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه را
نصف مهر لازم است ومتعه مندوب نزدیك ابو ونزد بعضی واجب واکر

مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر مال بسیار وَسَرِّحُوهُنَّ وبگذارید
ایشانرا سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون
نیست شمارا بر ایشان وضرر بدیشان مرسانید یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که ما حلال کرده ایم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا
اللَّاتِي آتَيْتَ انها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشانرا تقیید احلال
باعطای مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف جا بران
وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وحلال ساخته ایم بر تو انچه مالک شده است انرا
دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از انچه باز کردانیده است
خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان
وَبَنَاتِ عَمِّكَ ودختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ ودختران عمهای
تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ ودختران خال تو وَبَنَاتِ
خَالَاتِكَ ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ
ان زنانی که از مذکورات هجرت کردند مَعَكَ با تو ومحتملست که قید
احلال مذکورات هجرة در حق الحضرت باشد خاصه وقول ام هانی که
مرا رسول خدای خطبه کرد وبدین ایه من بر وحرام شدم زیرا که من هجرة
نکرده بودم مؤید این قولست وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً وزنی مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ
اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغمبررا إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد
پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا انکه در نکاح ارد اورا خَالِصَةً لَكَ خالص کرده
شده احلال او خالص شدنی مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان
یعنی این مخصوصات انحضرت است که زنیرا بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند
کرد ابو حنیفه گفته که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازمست ودر
اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر انست که هبه واقع شده
از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خویله بنت حکیم یا
میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر ودر تبیان کبیر گفته که
ام سهل از بنی اسد واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است

ودر رمضان

ودر رمضان سال سیم از هجرت وهشت ماه در حرم بوده ودر ربیع الاخر
در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده
ودولت عقد دریافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا
عَلَيْهِمْ انچه فرض کرده بر امت از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان
ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار حره وَمَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ودر داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر زنان
وما حلال کرده ایم زنانرا تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ
بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا امرزنده چنین کاری که تحرز از او
دشوارست رَحِيمًا مهربان بتوسعه جای که مظنه حرج باشد تُرْجِي
پس باز دادی مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي
وجای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی
از ایشان در وسیط اورده که وجوب قسم بدین ایه از انحضرت ساقط
شده در زاد المسیر میگوید که میان همه ازواج غیر از سوده که نوبت خودرا
بعایشه بخشیده بود در غایة قسم میفرمود تا اخر عمر صاحب کشاف
فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده وصفیه وجویریه ومیمونه
وام حبیبه ورعایة میکرد میان ایشان هرگاه میخواست بر وجهی که میخواست
وچهار تن را با خود گرفت عایشه حفصه ام سلمه زینب وَمَنِ ابْتَغَيْتَ
وهر که را خواهی که باز طلبی ودلجویی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از انها که کرانه
رفته از ایشان وارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ کناهی وتنگی نیست
بر تو ذَلِكَ انکه معزولانرا باز طلبی ودور شدگانرا نزدیک خوانی أَدْنَى
أَنْ تَقَرَّ نزدیکترست بانکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا
يَحْزَنَّ واندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ وخشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ
بانچه دهی ایشانرا كُلُّهُنَّ همه یعنی چون دانستند که انچه تو میکنی از ارجا
وایوا وتقریب وتبعید بفرمان خداست ملول نمیشوند وگردن می نهند
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ انچه در دلهای شماست از رغبت

وکراهت وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلِیمًا دانا بضمایر بندکان حَلِیمًا بردبار
که تعجیل نکند بعقوبهٔ مجرمان لَا یَحِلُّ حلال نیستند لَکَ النِّسَاءُ مر ترا
زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تواند چه تسعه در حق انحضرت
چون اربعه است در حق امتهٔ وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ وحلال نیست انکه بدل کنی
بِهِنَّ بدیشان مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان دیکر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و
بجای او دیکری را نکاح کنی وَلَوْ اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ واکر بشکفت ارد ترا خوبی
ایشان اِلَّا استثنا از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس ازین
نه تن که داری مکر مَا مَلَكَتْ یَمِینُكَ انچه مالك شود دست تو یعنی بتصرف
تو در اید وملك تو کردد وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها
رَقِیبًا نکاه بان وکسی که از سر رقیبی حق اکاه کردد اورا از مراقبه چاره نیست
مراقبه حق را دانا وبینا دانستن است ودر نهان واشکارا باادب وحرمت
زیستن ٤ چو دانستی که حق دانا وبیناست ٤ نهان واشکار خویش کن راست
اورده اند که چون حضرت رسالت زینب را بحکم ربانی قبول فرموده
ولیمه ترتیب فرمود ومردم را طلبید دعوت مستوفی داده چون طعام
خورده شد بسخن مشغول کشتند زینب در کوشهٔ خانه روی بدیوار
نشسته بود حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند اخر خود از مجلس
برخواست وبرفت واکثر صحابه برفتند وسه کس ماند همچنان سخن میکفتند
حضرت بدر خانه امد شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار
بسیار خلوت شد انس کفت که حضرت بخانهٔ زینب در امد من هم خواستم
که در ایم پرده بر در حجره فرو کذاشت وایهٔ حجاب نازل شد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
اٰمَنُوا ای کسانی که کرویده اید بخدا ورسول خدا لَا تَدْخُلُوا در میایید بُیُوتَ
النَّبِیِّ بخانهای پیغمبر اِلَّا اَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ مکر دستوری داده شوید یعنی شمارا
بخوانند اِلٰی طَعَامٍ بخوردن طعام وان هنکامی در ایید غَیْرَ نَاظِرِینَ
در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید اِنٰیهُ رسیدن طعام را
جمعی بوده اند که وقت نکاه میداشتند وچون در مطبخ اثر دخان ظاهر

میشد می امده اند ومی نشسته حکم شد که دیکر چنین مکنید وَلٰکِنْ اِذَا
دُعِیتُمْ ولیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در ایید فَاِذَا طَعِمْتُمْ
پس چون طعام خورید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید ومکث مکنید وَلَا مُسْتَاْنِسِینَ
ومنشینید ارام کرفتکان لِحَدِیثٍ برای سخن بکدیکر اِنَّ ذٰلِکُمْ بدرستی
که درنك شما بعد از طعام واستیناس بکلام کَانَ یُؤْذِی هست که
میرنجاند النَّبِیَّ پیغمبر را فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ پس حیا میدارد رسول از شما
وَاللّٰهُ وخدای لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ شرم نمیدارد از راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ
وچون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا رختی از امتعهٔ خانه که بدان نفع
کیرید فَسْئَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ از پس پرده ذٰلِکُمْ حجاب
ان سوال از وراء حجاب اَطْهَرُ پاکیزه ترست وپاك دارنده تر لِقُلُوبِکُمْ
دلهای شمارا وَقُلُوبِهِنَّ ودلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه وهواجس
نفسانیه در اسباب نزول ایهٔ حجاب روایات دیکر هست وَمَا کَانَ
ونرسد ونشاید لَکُمْ مر شمارا اَنْ تُؤْذُوا انکه برنجانند رَسُولَ اللّٰهِ
فرستادهٔ خدایرا وبکنید ویرا انچه کاره باشد وَلَا اَنْ تَنْکِحُوا ونشاید
شمارا انکه نکاح کنید اَزْوَاجَهُ زنان اورا که مدخول بها باشند مِنْ
بَعْدِهٖ از پس وفات او یا بعد از انکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران
شما اند ومادر بر فرزند حرام است پس مخواهید ایشانرا اَبَدًا هرکز اِنَّ
ذٰلِکُمْ بدرستی که در ایذای انحضرت صلوات اللّٰه ع ونکاح ازواج او
کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیك خدای عَظِیمًا کناهی بزرك زیرا که حرمت ان
حضرت لازم است در حیات او وبعد از وفات او بلکه حیات وممات
اورا در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافهٔ عظمی در حین
حیات ولباس شفاعهٔ کبری پس از وفات بر بالای اعتلای او دوخته اند ٤
قبای سلطنت هر دو کون تشریفست ٤ که جز بقامهٔ اقبال او وبنا ممداست
اورده اند که یکی از صحابه کفته بود که اکر پیغمبر را وفات رسد من عایشه
را بخواهم ودیکری را بخاطر کذشته بود وبزبان بیاورده ایه امد که اِنَّ

تُبْدُوا اکر اشکار اکنید شَیْئًا چیزیرا یعنی نکاح بعضی از امهات مومنانرا
وبزبان کویید اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید اورا در دل وبربان نیارید
فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی که خدای هست بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزی
از سر وعلانیه عَلِیمًا دانا وبران شمارا جزا خواهد داد در خبرست
که بعد از نزول این ایه حکم شد تا همه زنان پرده فرو کذاشتند ابا
وابنا واقارب ایشان کفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده
نشین شوند مارا نیز از پس حجاب با ایشان کفت وشنید باید کرد پس
این ایه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ کناهی نیست عَلَیْهِنَّ بر زنان فِی
اٰبَائِهِنَّ در نمودن روی بپدران خویش وَلَا اَبْنَائِهِنَّ ونه بپسران
خویش وَلَا اِخْوَانِهِنَّ ونه برادران ایشان وَلَا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ
ونه پسران برادران ایشان وَلَا اَبْنَاءِ اَخَوَاتِهِنَّ ونه پسران خواهران
ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ ونه بر زنان ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُنَّ ونه بانچه مالکست از دستهای ایشان یعنی غلامان و
کنیزان واصح انست که کنیزان وتتمه این مبحث در سورهٔ نور کذشت
پس عدول از غیبت بخطاب جهت تشدید وتهویل امر وفرمود که
ای زنان در پس حجاب قرار کیرید وَاتَّقِینَ اللّٰهَ وبترسید از خدای
وپرده شرم از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای کَانَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ هست بر همه چیزی از اقوال وافعال شما شَهِیدًا کواه وازهرچه
در باطن وظاهر کذرد اکاه؛ دیده بپوشید ز نامحرمان؛ دور شوید از
ره وهم وکمان؛ در پس زانوی حیا ووقار؛ خوش بنشینید بصبر وقرار؛
ای عزیز چون از فحوای اینهای کذشته التزام شرایط تعظیم ووظایف
تکریم سید عالم صلوة الله علیه ارداف کرد انهارا بایتی که منبیست
بکمال عنایت درباره انحضرت ص وفرمود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
درود کوید وَمَلَائِکَتَهُ وفرشتکان او یُصَلُّونَ درود فرستند عَلَی
النَّبِیِّ بر پیغمبر یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کسانی که بخدا ورسول کرویده اید

صَلُّوا عَلَیْهِ

صَلُّوا عَلَیْهِ صلوة کویید برو وَسَلِّمُوا وسلام کویید بروی تَسْلِیمًا سلام
کفتنی یا انقیاد امر اورا انقیاد کردنی صلواة از الله سبحانه رحمة
است واز غیر او طلب رحمت ونزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد اینست
که بارخدایا تعظیم کن محمد را در اعلاء دین واظهار دعوات واعظام
ذکر وابقاء شریعة ودر اخرت بقبول شفاعة او در شان امة
وتضعیف ثواب واظهار فضل او بر اولین واخرین وتقدیم او بر کافه
انبیاء مرسلین ع وجمهور علما برانند که امر بصلوات بر انحضرت ص
درین ایه محمولست بر وجوب اما اختلاف در مقدار نه واجبست که
کوید در همه عمر یکبار واجبست وزیاده بران مندوب ومستحب و
در بعضی مواضع استحباب اکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب
شافعی ودر تشهد اخیر واجبست بمذهب ایشه وبرخی از ائمه مشعرند
را در وقت کفتن وشنیدن نام انحضرت ص اختلاف است بعضی
برانند که هر نوبت درود کفتن واجبست بعضی کویند که در یک مجلس
یکنوبة یا سه نوبة واجبست وبس وفتوی بر انست که نام انحضرت
در مجلس هر نوبت درود واجبست وباقی سنت ودر کیفیت صلوات
احادیث متنوعه وارد شده است امام نووی ره فرموده که انست که جمع
نمایند میان طریق احادیث مذکوره چه اکثر ان بصحة پیوسته والفاظ
وارده را تمام بیارند برینوجه که اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَنَبِیِّکَ وَرَسُوْلِکَ
النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَزْوَاجِهِ وَذُرِّیَّتِهِ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلِ اِبْرٰهِیْمَ
فِی الْعَالَمِیْنَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ وفضل صلوات واوقات ان وشرایط واداب
که دران رعایة باید فرمود حواله بمطالعه رسالهٔ تحفة الصلوات است؛
یا سید الانام درود جناب تو؛ ورد زبان ماست همه وسال وصبح وشام؛
نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور؛ در دست ما همین صلواتیست والسلام؛
اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی انانکه یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ میرنجانند خدایرا یعنی ارتکاب میکنند
انچه نزدیک خدای مکروه است از نسبت شریک وزن وفرزند بوی

وکلمات کفر وَرَسُولَهُ ومیرنجانند بیغمبر اورا قولاً که ساحر وشاعر میکویند
وفعلاً که المر بر روی ودندان وی میرسانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کردانیده
است خدای ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دینی واخرة
وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرده برای ایشان درعقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار
کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وانانکه میرنجانند مردان مومنرا
چون صفوان سهمی وَالْمُؤْمِنَاتِ وزنان کرویده را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا
بجز انچه کسب کرده اند یعنی بیخیانت که مستحقانرا باشد فَقَدِ احْتَمَلُوا
پس هراینه برمیدارند این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرک وَإِثْمًا مُبِينًا
وکناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان ومستحق عذاب کناه ظاهر
میشوند وکفته اند این ایه درشان منافقان فرود امده که بکلمات نالایق
مرتضی علی ع را میرنجانیدند ودر اسباب نزول اورده که روزی مرتضی
علی ع کنیزک اراسته را که میل بدکاری داشت ملامة کرد بلکه ادب نموده
منزجر ساخت کنیزک شکایة بخواجه خود برده ان بی ادب سخنان
شنیع منافهه با مرتضی علی ع کفت این ایه درباره او نازل کشت وکفته
اند درشان زانیانست که شبها برسر راهها نشستندی ودست تعدی
در دامن کنیزان رسانیدندی سدی میفرماید که دران وقت علامة
حرایران بود که در راه سرپوشیده رفتندی وجواری سربرهنه بودندی
وچون ان بدکاران از سرپوشیدکان تحاشی مینمودند لاجرم ایه امد که
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بکو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ ومر
دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وزنان مومنانرا که بوقت بیرون
رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک کردانند وفرو کزارند عَلَيْهِنَّ بر رویها
وبدنهای خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای خود را یعنی وجوه وابدان
خود را بدان بپوشند ذَلِكَ ان پوشیدن سر وروی أَدْنَى نزدیکترست
أَنْ يُعْرَفْنَ بانکه ایشانرا بشناسد بصلاح وعفت یا متمیز شوند
بازادی فَلَا يُؤْذَيْنَ پس اکر ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند

ایشانرا

ایشانرا وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای غَفُورًا امرزنده کناهان کذشته را
چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحة بندکان بیان میکند لَئِنْ
لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اکر بازنه ایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِينَ
واکر بر طرف نشوند انانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری
است یعنی زانیان از قصد زنا وبفواحش وَالْمُرْجِفُونَ واکر ترک نکنند
مخبران اراجیف یعنی انانکه خبرهای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه
از لشکرهای اسلام ومعایب مومنان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ تراابر کمارم بر
ایشان ومسلط سازم وامر کنم بقتل ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس
همسایکی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک یعنی زود
از شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ راندکان ودور ماندکان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا
یافته شوند أُخِذُوا کرفته شوند یعنی بکیرند ایشانرا وَقُتِّلُوا وکشته شوند
یعنی بکشند ایشانرا تَقْتِيلًا کشتنی بجواری وزاری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت
نهاده است خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا درانکه کذاشته اند مِنْ قَبْلُ
پیش از ایشان یعنی مقرر کرده ایم در امم ماضیه که انبیا بقتل منرکان
حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدایرا تَبْدِيلًا
بدل کردنی وتغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی
کفار بامتحان واستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعة رستخیز قُلْ بکو إِنَّمَا
عِلْمُهَا جز این نیست که وقت دانستن قیامة عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست
وهیچ ملک مقرب وپیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ وچه
چیز دانا کرد بدانستن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید امدن
قیامة تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک ان إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند ناکرویدکانرا یعنی منکران حشر وبعث را ودور
ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرد برای ایشان سَعِيرًا اعذابی
افروخته خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید باشند دران أَبَدًا تاکیدست
یعنی همیشه در اتش معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی

که ایشانرا بیرون ارد از دوزخ وَلَا نَصِيرًا ونه مددکاری که عذاب از
ایشان بازدارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یادکن روزیرا که کردانیده شود وُجُوهُهُمْ
رویهای ایشان فِي النَّارِ در اتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشانرا بر پشت
خوابانند وکاهی بر روی در افکنند يَقُولُونَ وایشان میکویند يَا لَيْتَنَا
کاشکی اَطَعْنَا اللهَ فرمان میبردیم خدایرا وَاَطَعْنَا الرَّسُولَا وفرمان می
بردیم پیغمبررا وَقَالُوا رَبَّنَا وکویند اتباع وارازل قوم کهای پروردکار
ما اِنَّا اَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خودرا
وَكُبَرَاءَنَا وبزرکان وپیشوایان را فَاَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس کمراه کردند
ما را یعنی ما را از راه ببردند وبافسون وافسانه فریب دادند رَبَّنَا
ای پروردکار ما حکم کن میان ما اٰتِهِمْ بده ایشانرا ضِعْفَيْنِ دو برابر
مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که ما داده زیرا که ضال بوده اند ومضل وَ
الْعَنْهُمْ و برانی ایشانرا لَعْنًا كَبِيرًا راندنی بزرک که با ان خواندن
نباشد ومقررست که هر کرا حق سبحانه براند دیکری نتواند که بخواند
هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن واکه را لطف تو خواند نتواند ش
راندن يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تَكُونُوا مباشید
كَالَّذِينَ مانند انانکه اٰذَوْا مُوسَى برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من
محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا وعم برنجانیدند
واورا بزنا نسبت کردند وشمه از ان در قصه قارون کذشت فَبَرَّاَهُ
اللهُ پس پاک کرد خدای تعالی اورا مِمَّا قَالُوا از انچه کفتند وزنی را که
رشوه داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی
که با هارون عم بکوه طور رفتند وهرون انجا وفات کرد کفتند تو بروی
حسد بردی وکشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا اورا از قبر بیرون اورده
میان قوم بنهادند ومعلوم شد که غیر مقتولست یا خدای اورا زنده
کردانیده تا به براءة ذمه برادر را اقرار کرد یا میکفتند که وی عیبی
دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنکی نهاده بود وباب

برداری میکردیم

درامد

درامد ان جامه باسنک روان شد بمیان قوم درامد وموسی عم از پی او
میدوید وبنی اسرائیل دیدند که اورا هیچ عیبی نیست وَكَانَ وبود موسی عم
عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه وقرب یا مقبول یا مستجاب الدعوة
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای کروه کرویدکان بترسید از خدای در
ارتکاب مکاره وبپرهیزید از ایذای رسول او وَقُولُوا وبکویید قَوْلًا سَدِيدًا
سخنی راست ودرست واستوار وناراستی مکنید در سخن چون ما انکه
در عایشه وحفصه وزینب وکفته قول سدید ~~سدید~~ کلمة لا اله الا الله
است یا سخنی که رضای خدای طلبند وقولی جامع درین باب انست که قول
سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب وصواب بود نه خطا وجد باشد
نه هزل وخالص باشد نه امیخته پس چنین سخن کویید يُصْلِحْ تا بصلاح
ارد خدای لَكُمْ برای شما اَعْمَالَكُمْ کردارهای شمارا یعنی انرا
صلاحیت قبول دهد وبران ثواب مترتب کند وَيَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد
برای شما ذُنُوبَكُمْ کناهان شمارا وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وهر که فرمان برد خدایرا
وَرَسُولَهُ وپیغمبر اورا در انچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که برهد از
شر وبرسد بخیر وبمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرک
اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانة را که طاعتست و
معرفة حق یا حدود شرع در موضح فرموده که نمازست وروزه وزکوه وحج
وجهاد وامانات مردم یا نکاه داشتن زبان از فضول وکویند غسل جنابتست
وبر هر تقدیر عرض کرد انرا عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بر اسمانها وزمین
وَالْجِبَالِ وکوهها بشرط ثواب وعقاب وقتی که فهم در ایشان افریده فَاَبَيْنَ
پس سر باز زدند اَنْ يَحْمِلْنَهَا از انکه بردارند امانترا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا
وبترسیدند از ان وکفتند ما مسخر فرمانیم برای انچه ما را افریده نه محتاج
ثوابیم ونه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل اسمان که ملائکه اند وبر ساکنان
زمین وجبال که حیوانات بری وبحری اند عرض کرد وابا کردند از روی
مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ وبرداشت اورا ادمی یا ضعف

بنیت وناتوانی اِنَّهُ کَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُوماً ستمکار بر نفس
خود که امانتی که اجرام عظام از حمل ان پهلوتهی کردند ان باعجز خود قبول
کرد جَهُولاً نادان بعاقبت ان یعنی بعقوبة خیانة واکر واقع شود و عرض
امانة کرد لِیُعَذِّبَ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای اَلْمُنَافِقِیْنَ وَالْمُنَافِقَاتِ
مردان وزنان منافق را بتضییع امانة وَالْمُشْرِکِیْنَ وَالْمُشْرِکَاتِ وعذاب
کند مردان وزنان مشرک را بخیانة در امانة وَیَتُوْبَ اللّٰهُ وباز کردد خدای
برحمت عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان مؤمن وزنان مؤمنه بجهة
حفظ امانة وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای غَفُوْرًا امرزنده تائبان رَحِیْمًا مهربان
بریشان علما وعرفا را درین ایة سخن بسیارست وازانجمله شمهٔ ایراد کرده
میشود جمعی معنی ایة را بران فرود اورده اند که عظمت شان امانة بمرتبهٔ
ایست که اکر عرض کنند برین اجرام عظام وایشانرا شعور وادراک باشد
از حمل ان ابا کنند وحق انست که حق سبحانه این اجرام را ادراک وشعور داد
وبدیشان عرض کرد عرض تخییر وایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و
انسان قبول کرد از راه همة نه از روی قوة ٭ اسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند ٭ قشیری قدس سره اورده که امانت بر اینها
عرض نمود وبر انسان فرض فرمود انجا که عرض بود سر باز زدند واینجا که فرض
بود در معرض حمل امدند شیخ جنید قدس سره فرموده که نظر ادم ع بر عرض
حق بود نه بر امانة لذت عرض ثقل امانت ابرو فراموش کردانید لاجرم
لطف ربانی بزبان عنایة فرمود که برداشتن از تو ونکاه داشتن از من
تو بطوع بار مرا برداشتی من از میان همه ترا برداشتم وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ راه او را بدان توان پیمود ٭ بار او را بدو توان برداشت ٭ صاحب
انوار فرموده که میشاید که اشارت بامانت عقل وتکلیف باشد چون
سما وارض وجبال را استعداد حمل ان نبود انسان بقابلیت خود قبول
کرد زیرا که ظلومیت بواسطهٔ استیلای قوة عصبی وجهول بجهت غلبهٔ
قوة شهوی وفائدهٔ عقل انست که قوتین را از تعدی نکاه داشته بر طریقه

اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه
صفتین سبعی وبهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد وکفته اند ازشان
انسانست ظلم وجهل چنانچه لونخا الماء طهورا یعنی ازشان ابست طهارت
همچنین این دو صفت ازشان ادمیانست اما چون حامل امانة شدند بعضی
ترک ظلم وجهل کرفتند وجمعی بران ماندند یا خود این دو صفت نوع
انسانرا باعتبار اغلبیه اقرار در احقاف اورده که انسان ظلوم وجهول
است نزد خلق نه نزدیک حق ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکورست
که حق سبحانه عرض کرد امانترا بر اهل اسمان وزمین وجبال وابا کردند از حمل
ان بجهت عدم استعداد وچون انسانرا استعداد حمل ان بود بی مضایقه
ومبالغه قبول نمود او ظلومست بر نفس خود افنا میکند ذات خود را در
هویة مطلقه وجهولست که عرض حق را بغیر نشناسد واما بقول لا اله الا
الله نفی ماسوی میکند در فتوحات فرموده که امانة اضافت باسماء
حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد او ظلوم بودی
اکر برنداشتی وجهولست یعنی علیم زیرا که نهایة علم بالله اعتراف است
بجهل وعجز از معرفت ٭ العجز عن درک الادراک ادراک ٭ وحضرت قاسم
الانوار امانت را در بعضی رسایل خود بر خلافة ربانی فرود اورده وکفته
که ظلم وجهل ضد عدل وعلمست اما معنی اذا جاوز شیء حده عکس هذه
اینجا جلوها دارد ظلوم جهول صیغهٔ مبالغه است وهرکاه این دو صفت
از حد متجاوز کردند هراینه بضد خود مبدل خواهند کشت در روح الارواح
میکوید که ظلوما جهولا اینجا مدحت است نه ذم ادم ع بار تهمت برداشت
فوق الطاقة بود کفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار کرانست کفت
از غیر حق جاهل بودم اوازهٔ ظلومی وجهولی او در عالم افتاد وعالمیان
از سر این غافل در لوامع اورده که ان بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت
است در مملکت ملکیة نیست که ایشان سایه پروردهٔ لطف وعصمت اند
مرد سایه پرورد ومحبت درد را قدر وقیمتی نیست عشق را طایفهٔ در

خورند که صفت أتجعل فيها من يفسد سرمايهٔ بازار ایشان وهمهٔ
إنه كان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزکار ایشانست عاشقی را درد بر
نامی خوشست عاشقانرا سوز و ناکامی خوشست چون آفتاب امانت
از برج عرض الوهیت بتافت آسمان کفت مرا وصف رفعت ثابتست زمین
فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقعست صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات
قدم حاصلست ما تحمل این بار نداریم شاید که افتی بما باز خورد و این
صفتها از ما بستاند آدم خاکی کفت مرا چیست که از ما بستانند مردانه
پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز کرفته نعرهٔ
هل من مزيد زدن آغاز کرد ای خاک دلبر این همه فوت از کجا آورده
زبان حالا و میکفت که بار که کران بود بیار مهربان توان کشید آن
بار که از بردن او عرش اباکرد با قوت تو حاملان بار توان بود القصه
خلعت حمل امانت جز بر قامت با استقامت انسان که إني جاعل في الأرض
خليفة بر نام او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت
و سهمی بدین ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم حسودان شیاطین که
دشمنان دیرینه اند سپند انه كان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند
سورة السبا مكية تا کور شود هر که نتواند دید وهي أربع وخمسون آية
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله همه سپاسها وستایشها مر خدا راست الذي له آنچه را
که مرو راست ما في السموات آنچه در آسمانهاست وما في الأرض
و آنچه در زمینهاست از موجودات و روابط دقایق جود و کرم و
له الحمد ومرو راست ستایش في الآخرة در ان سرای که از روی تکلیف
بلکه از راه سرور چنانچه کویند الحمد لله الذي هدانا لهذا والحمد لله الذي
صدقنا وعده والحمد لله الذي أحلنا دار المقامة وکفته اند جموع
اهل آخرت مر او را حمد کویند دوستان او را بفضل ستایند ودشمنان
بعدل ستایش نمایند وهو الحكيم واوست کاردان الخبير دانا باحوال

بندکان يعلم میداند ما يلج آنچه فرو رود في الأرض در زمین چون آب
باران وما يخرج منها و آنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا دانا است
بانچه در زمین باشد چون کنوز ودفاین وثمرات ودانه وآنچه بر روی
زمین آید چون حیوان وعیون وفلزات وما ينزل و میداند آنچه فرو
می آید من السماء از آسمان چون ملائکه وکتب ومقادیر وارزاق و
امطار وما يعرج وآنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتکان ونامهای
اعمال بندکان ودعوات وکلمات طیبه وارواح طاهره ودر غرایب التفسیر
آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل وآنکه بالا میرود یعنی حضرت
رسالت ص در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم
او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات وکشوفات
وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید
الطاف کرمست که از بارکاه قدم متوجه دلها کشته هر جا که بوی آشنا
می آید همانجا نزول میکند ان لربكم في أيام دهركم نفحات ألا فتعرضوا
لها وآنچه بالا می رود نالهٔ تایبانست واه مفلسان که چون سحرکاه از
خلوتخانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرکاه رحمت پناه می آرد في الحال رقم
قبول بروی کشند که أنين المذنبين أحب إلي من زجل المسبحين
غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک آه درد آلود رندانرا قبول دیکرست
وهو الرحيم واوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشندهٔ کناهان
بپردهٔ رحمت وقال الذين كفروا وکفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار
واستهزا که لا تأتينا الساعة نمی آید قیامت قل بکو بلى نه انست
که شما می کویید آری وربي بحق پروردکار من در لباب کفته که ابو سفیان
بلات وعزی سوکند خورد که بعث ونشور نیست حق سبحانه فرمود که
ای محمد تو هم سوکند خور که بحق آفریدکار من که بزودی لتأتينكم
بیاید بشما قیامت عالم الغيب صفت پروردکارست یعنی پوشیدها را
داننده است لا يعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نکردد

از وزن مِثقالُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچهٔ خورد یا بوزن ذرّه از ذرات هوا
فِي السَّمٰوٰاتِ در اسمانها وَلَا فِي الْاَرْضِ ونه در زمین وَلَا اَصْغَرُ و نیست خوردتر
مِنْ ذٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا اَكْبَرُ ونه بزرگتر اِلَّا مگر انکه مکتوبست
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح
ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا تا پاداش دهد انانرا که گرویده اند وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته اُولٰئِكَ ان گروه مومنان
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست امرزش خطیات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و
روزیی بزرگوار یعنی بی طلب تعب وَالَّذِينَ سَعَوْا وانانکه بشتافتند
فِي اٰيَاتِنَا در رد ایتهای ما یعنی در ابطال ان سعی نمودند مُعَاجِزِينَ عناد
کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان
بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اُولٰئِكَ ان گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر
ایشانراست عذاب زمین مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٌ از سختتر عذابی الم رساننده
وَيَرَى الَّذِينَ و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای انست تا بدانند
انانکه اُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرست یا مومنان
اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد انست که اهل علم دانند الَّذِي اُنْزِلَ اِلَيْكَ انچیزی را
که فرو فرستاده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از افریدگار
تو یعنی قران هُوَ الْحَقَّ راست و درست وَيَهْدِي و او یعنی ان منزل راه
نماید اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر نعم رعایت
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند انانکه نگرویدند یعنی از منکران بعث
بعضی بعضی را گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ ایا دلالت کنیم شما را عَلٰى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ دلالت
بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد که میگوید اِذَا مُزِّقْتُمْ چون
پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزاء شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره
ساختنی یعنی اجساد شما را پاره گردد در خاک اِنَّكُمْ بدرستی که شما
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در افرینش نو خواهند بود یعنی زنده خواهید گشت
کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد اَفْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ

آیا یبندد

ایا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغی متعمد اَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بر وجنونی هست
که میگوید چیزی که عید اند بَلِ الَّذِينَ نه چنین است که میگویند بلکه
انانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب
اند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور از صواب بدین
جهان وصف ضلال ببعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضال
است اَفَلَمْ يَرَوْا ایا نمی بینند و نمی گروند کافران اِلٰى مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
بسوی انچه در پیش ایشان وَمَا خَلْفَهُمْ و انچه در پس ایشان است
مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ از اسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش
ایشانرا و ایشان محبوس و محصورند میان اسمان و زمین اِنْ نَشَاْ
و اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ فرو بریم ایشانرا بزمین اَوْ
نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعه از
اسمان بجهة تکذیب ایشان مر ایتهای ما را اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی
که در نظر باسمان و زمین یا در تامل باقتدار بر خسف و اسقاط لَاٰيَةً
هر اینه دلالت و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ هر بندهٔ رجوع کننده را
بتوجه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت
وَلَقَدْ اٰتَيْنَا دَاوُدَ و هر اینه دادیم ما داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا
زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق
یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوة
مناجات یا علم بانکه جز بارگاه او ملجأ و پناهی نیست در عین المعانی
اورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علی نبینا وعم زبور
خواندی مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون امده استماع
اواز دلنوازش کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته
خود را از هوا بر زمین افکندندی ؛ ز صوت دلکشش جان تازه گشتی ؛
روانرا ذوق بی اندازه گشتی ؛ سپهر چنگ پشت ارغنون سان ؛ از ان
بر حال تر نشنوده اواز ؛ و بعضی گفته اند فضل انست که بعد از نزول

کوید یا جِبالُ کفتیم ما که ای کوهها اَوِّبی باز کردان اواز خود را
مَعَهُ با داود در وقت تسبیح یعنی موافقه کیند با وی یا سیر کیند
با او هر جا که رود هرکاه که خواهد واین معجزهٔ داود بود ع هرکاه خواستی
کوه با او روان شدی وَالطَّیرَ ومسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت
ذکر با او موافق بودندی ومرغان برز بر سر وی صف بر کشیده
بالحان دلاویز امداد نمودندی وبسیار کسان از مستمعان نغمات قالب
تهی کردندی؛ جو کردد مطرب من نغمه برداز؛ زشوقش مرغ روح اید
بپرواز؛ روزی فرشتهٔ بزیارت داود ع امد کفت تو بیغمبر خدائی
وخلیفهٔ او اولی انست که طعام تو از کسب تو باشد داود ع از خدای
تعالی بیشهٔ طلبید امر شد که زره کری کن واهن را بروی اسان
کردانید چنانکه میفرماید وَاَلَنَّا لَهُ الحَدِیدَ ونرم کردانیدیم مرورا
اهن بی اتش ومطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی ودروی
هر تصرفی که خواستی کردی وفرمان دادیم اَنِ اعمَل بانکه بساز سابغاتٍ
زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّر واندازه نکاه دار فِی السَّردِ در
بافتن ان یعنی حلقهای مساوی درهم افکن تا وضع ان متناسب افتد
در تیسیر اورده که هر روز زرهی تمام کردی وبشش هزار درم
بفروختی چهار هزار تصدق ودو هزار نفقهٔ عیال ساختی در لباب
کوید چون وفات کرد هزار زره در خانهٔ او بود وَاعمَلُوا ودیکر کفتیم
ای داود تو با اهل وبیت خود عمل کنید صالِحًا عملی شایسته یعنی
خالص از اغراض اِنِّی بدرستی که من بِمَا تَعمَلُونَ بانچه میکنید بَصِیرٌ
بینا ام ولائق ان پاداش خواهم وَلِسُلَیمانَ الرِّیحَ ومسخر کرده
شد مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَ
رَوَاحُهَا شَهرٌ وشبانکاه نیز مسیرهٔ شهری صباح از بدر بیرون
امدی وقیلوله در اصطخر شیراز کردی وشبانکاه را بکابل رفتی وانجا
بیتوته نمودی وَاَسَلنَا لَهُ وجاری کردیم برای او عَینَ القِطرِ چشمهٔ

مس کداخته را تا از معدن بیرون امدی چون اب روان وان موضع بود
از یمن بقرب صفا ودر ماهی سه روز سیلان کردی وازان مس هرچه
میخواسته میساختند وَمِنَ الجِنِّ ورام کرده شد مرورا از دیوان مَن
یَعمَلُ کسی که کاری کردی بَینَ یَدَیهِ بیش روی بِاِذنِ رَبِّهِ بفرمان برورد کار
وی ومقرر کردیم وَمَن یَزِغ هرکه بکردد ومایل شود مِنهُم از دیوان
وسرکشی کند عَن اَمرِنَا از فرمان ما واز طاعت سلیمان نُذِقهُ بچشانیم
اورا مِن عَذابِ السَّعِیرِ از اتش افروخته در عقبی وکویند در دیو ملکی
که تازیانهٔ اتشی در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر
دیوان وهرکه از فرمان سلیمان ع سرکشیدی تازیانه را بروی زدند
واورا بسوزد یَعمَلُونَ لَهُ میکردند برای سلیمان مَا یَشَاءُ انچه میخواست
مِن مَحَارِیبَ از غرفهای خوش ومنظرهای دلکش در وسیط اورده
که محراب منزلی را کویند که بدرجه بدو باید رفت وکفته اند محاریب
اینجا موضع حربست چون قلعهای بلند وحصارهای ارجمند ودیوان
برای سلیمان ع در ولایت یمن حصنهای عجب ساخته بودند بدین مرواح و
بیون وهنیده وفلقوم وغمدان وامثال ان وَتَمَاثِیلَ ومیساختند
تمثالها وصورتهای ملائکه وانبیاء ع بر وضعی که در ان زمان عبادت
بوده اند تا مردمان انرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و
دران زمان اتخاذ صورها ویرا مباح بوده در عین المعانی اورده که تمثالهای
از اهن بصورت ادمیان میساختند حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا
روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی وصلب باشند وکفته
اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او وهیات دو کرکس
انکیخته بر بالای تخت چون سلیمان ع خواستی که بتخت براید دو شیر بازوهای
خود را فرا ختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی وچون بران تخت نشستی
کرکسان ببالهای خود ویرا سایه کردندی وَجِفَانٍ ومیکردانند برای وی
کاسهای چوبین وغیران کَالجَوَابِ مانند حوضهای بزرک وَقُدُورٍ رَاسِیَاتٍ

ودیکهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها واورا ده هزار طباخ بوده
که درین دیکها طعام بختندی وهنوز در بعضی از ولایات شام دیکها
چنین از سنک تراشیده موجودست اعملوا وکفتیم خیر کنید آل داود
ای آل داود شکرا برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت ثنانی قدس
سره فرموده که آل داود علی نبینا وعم ساعات لیل ونهار را قسمت کرده
بوده ودر هر ساعتی یکی ازیشان قایم مقام بود بشکر الهی وعبادت
پادشاهی وقلیل واندکی من عبادی الشکور از بندکان من سپاس
دارند وشکر آنرا کویند که بدل وزبان وجوارح اکثر اوقات مراسم شکر
کذاری ادا کند وباوجود چنین استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز
شمارد وشناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکری دیکر واز ینجا
کفته اند الشکور من یری عجز عن الشکر، حد شکر حق نداند هیچ کس
حیرت آمد حاصل دانا وبس، آن بزرکی کفت باحق در نهان، کای بدید
آرنده هر دو جهان، ای منزه از زن وفرزند وجفت، کی توانم شکر نعمتهات کفت
بیک حضرت داد شر از حضرت پیام، کفتش از تو این بود شکر مدام، چون
درین ره اینقدر بشناختی، شکر نعمتهای ما پرداختی، آورده اند که بناء
بیت المقدس را داود ع آغاز کرد وسلیمان ع در اتمام آن سعیهای
بلیغ بجای آورده هنوز یکسال کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان ع
در آمده طلب ودیعه روح نمود سلیمان ع کسان خود را وصیت کرد که
مرک مرا فاش مکنید ومرا بعد از مرک بر عصای من تکیه دهید تا جنان از عمل
خود باز نمانند وهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان ع در کذشت بنشستند
وبرو نماز کردند واورا بعصا تکیه دادند دیوان از دور ویرا زنده می
پنداشتند وبهمان کاری که نامزد ایشان شده بود قیام می نمودند
تا بعد از یکسال اسفل عصای اورا دابة الارض بخورد واو بر زمین افتاده
همکنان را موت او معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال
واجواف بوادی کریختند قال الله تعالی فلما قضینا پس آن هنکام که

قضا کردیم

کردیم علیه الموت بر سلیمان مرک را واورا مرده بر عصا تکیه دادند ما
دلهم دلالت نکرد دیوان را علی موته بر مرک او الا دابة الارض مکر
چوب خواره که از زمین بر آمده تاکل میخورد منساته عصای اورا
فلما خر پس آن هنکام که بیفتاد سلیمان ع تبینت الجن دانستند دیوان
ان لو کانوا آنکه اکر بودندی که البته یعلمون الغیب دانستندی
غیب را کمان جنان بود که غیب میدانند وبر مردم چنین ظاهر میکردند
حق سبحانه میفرماید که اکر ایشان بغیب دانا بودندی ما لبثوا درنک نمیکردند
یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که
ایشانرا در عمل عمارت بود لقد کان بدرستی که بود لسباء مر اولاد
سبا بن یشجب بن یعقوب بن قحطان را فی مساکنهم در مسکنهای ایشان
آیة علامتی ودلالتی بر وجود صانع وقدرت کامله او در مختار آورده
که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی که در میان دو
کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ وشرب ایشان در اعلی وادی
بود از چشمه در پایان کوهی کاهی بودی که فاضل آب از ولایت شحر با آب
ایشان ضم شدی آن بلقیس که والیه ولایت ایشان بود درخواست
کردند تا سدی بست سدی ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی بکشایند
وآب بمزروعات خود برند وچون کمتر شود وسطی وباخر سفلی وایشان
بر یمین ویسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار
کما قال جنتان جنتها ایتی که در مساکن اهل سبا کفته شد دو بوستان
بود عن یمین وشمال از راست وچپ منازل ایشان اکرچه در هر طرف
باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یکباغ مینمود کلوا
کفت پیغمبر ایشان مر ایشانرا که بخورید من رزق ربکم از روزی پروردکار
خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیل بر سر نهادی وبر زیر
درختان بکذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز کردندی
پس پیغمبر کفت ازین نعمتها بخورید واشکروا له وشکر کویید مر خدایرا

فی مسکنهم

بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ این شهر که خدا شما را در وروزی میدهد شهری پاکیزه
است هوای تندرست واب شیرین وخاک پاک دارد شهری چون بهشت
از نکویی چون باغ ارم بتازه رویی در انجا پشه وکیک وکژدم نبودی
وشپش در جامها نیافتندی غریبی که در انجا رسیدی شپش در جامه
او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار روزی دهنده واز شما شکر جوینده
امرزنده است مرکسی را که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی
بکردانیدند از پیغمبر خود وشکر کذاری ننمودند ودر خبرست که سیزده
پیغمبر بدیشان امد همه را تکذیب کردند پیغمبر اخرین در زمان پادشاه ذی
الاذعار بن حبشان بعدان رفع حضرت عیسی علی نبینا وعم بدیشان امد
واو را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موش هادشتی در زیر بند ایشان بدید
اورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند ونیم شب که همه در خواب بودند بند
شکسته شد وسیل در امده منازل وحدایق ایشان خراب کشت وبسیاری
مردم وچهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود که چون اعراض کردند
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب وکفته
اند عرم بند است یا نام وادی که داب از وامد یا اسم موش دشت که
بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ وبدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای
ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوندان میوهای تلخ وَأَثْلٍ
وکز وچنین موضعی اجنت کفتن بطریق مشاکله است وجم وَشَيْءٍ
وچیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی درین شورزارها اندک
میوه کنار دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ
پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب انکه کفران نعمت ورزیده بر رسل
کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي وایا عقاب کرده میشود إِلَّا الْكَفُورَ مکر ناسپاس
حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم وکفورا منصوب میخواند یعنی ایا پاداش
میدهیم مکر ناسپاس را جزا عام است مؤمن وکافر را ومجازات خاصه کفار
است اورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود امده کفتند شناختیم پروردکار

خودرا

خودرا وپس ازین اکر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم وعبادتی
بجای اریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیکر باره درهای نعمت بر ایشان
کشوده فرمود که وَجَعَلْنَا وکردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى
الَّتِي ومیان ان دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا در ان از ولایت
شام چون فلسطین واردن واریحا وایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیهای معمور اشکارا
متصل یکدیکر در عین المعانی میکوید که از مارب که منزل اهل سبا بوده
تا شام هزار وهفتصد دیه بدید امد وَقَدَّرْنَا وتقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ
در ان دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم وکفتیم سِيرُوا فِيهَا
بروید درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها وشبها آمِنِينَ امان یافتگان
از دشمن وسباع بجهة کثرت خلق یا از جوع وبطش جهت ابادانی مواضع
بقیه سبا اغاز تجارت کرده ازین بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند
وشام در دیهی توانکران ابر درویشان حسد امد که میان ما وایشان
هیچ فرق نیست پیاده ومفلس امین راه همچنان میرود که سواره وتوانکر
فَقَالُوا پس کفتند اغنیا رَبَّنَا ای پروردکار ما بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ
أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی
تا مردم بی زاد وراحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وستم کردند
برین دعا بر نفس خود وما ان دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم
اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی از ایشان تعجب باز کویند که از ابادانی
بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ وپراکنده ساختیم كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده
ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفت
وقضاعه بمکه واسد ببحرین وغسان به یثرب وجرام بتهامه وازد بعمان
واین کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
انچه ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر اینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر
محنتها شَكُورٍ سپاس کوینده بر نعمتها در کشف الاسرار اورده که اهل سبا
در خوشحالی وفراغ میکذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت وناشکری

بر نعمت رسید بدیشان انچه رسید ای روزکار عافیت شکرت نکردم لاجرم
دستی که در اغوشت بود اکنون بدندان میکنم وَلَقَدْ صَدَّقَ وبدرستی که راست
یافت عَلَیْهِمْ بر اهل سبا واضح انست که بر همه کافران اِبْلِیسُ ظَنَّهُ
ابلیس کمان خود را یعنی کمان برده بود شیطان که من بر بنی ادم بسبب غضب
وشهوه که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم وایشانرا اکمراه
کنم کمان او درباره اهل غوایه راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پی روی او
کردند در شرک ومعصیت اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ مکر کروهی از
مومنان که مستثنی اند وَمَا کَانَ لَهُ ونبوده مر ابلیس را عَلَیْهِمْ
بر انکه کمان ایشان در ان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی واستیلائی
اِلَّا لِنَعْلَمَ مکر برای انکه بدانند مَنْ یُؤْمِنُ کسی را که میکرود بِالْاٰخِرَةِ
بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از انکس که او مِنْهَا فِی شَکٍّ در کمانست از اخرت تا
بدانند اولیای ما اهل ایمان وارباب کمانرا وَرَبُّکَ وافریدکار تو عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها حَفِیظٌ نکاه بانست قُلِ بکوای محمد مر بنی ملیح را
که اُدْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ بخوانید انرا که کمان برده اید ایشانرا خدایان
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی ملائکه که میپرستید بخوانید تا ایشان
در جذب منافع ودفع مکاره هیچ مددی یا بید یعنی ایشانرا بی
عون افریدکار اختیاری واقتداری نیست یا همه کافرانرا بکو که
بخوانید الهه خودرا تا هیچ اجابه میکنند که مطلقا لَا یَمْلِکُونَ مالک
نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنک مورچه را از خیر وشر فِی السَّمٰوٰتِ
در اسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ ونه در زمین وَمَا لَهُمْ ونیست بتان یا فرشتکان
فِیهِمَا در اسمان وزمین مِنْ شِرْکٍ هیچ شرکتی نه در افریدن ونه در
تصرف کردن وَمَا لَهُ ونیست خدایرا مِنْهُمْ از ملائکه واصنام در تقدیر
وتدبیر مِنْ ظَهِیرٍ هیچ یاری ومددکاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ وسود نکند
شفاعه کس عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی کمان شفاعه که بملائکه یا اصنام
دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ

مکر کسی

مکر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعه کردن یا مأذون
باشد بدرخواست نمودن ودر روز قیامه منتظر باشد هم شافع وهم مشفوع له
ودر ترس فزع کذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد واین انتظار
میبرند حَتّٰی اِذَا فُزِّعَ چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان
ودستوری شفاعه دهند قَالُوا کویند بعضی ایشان بعضیرا که مَاذَا قَالَ
چه چیز کفت رَبُّکُمْ پروردکار شما درباب شفاعه قَالُوا الْحَقَّ کویند
سخن راست ودرست کفت وفرمود که مومنان را شفاعه کنند نه مشرکان
را وَهُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ وخدای برترست وبزرکوارتر از انکه پیغمبر و
فرشته بی اذن او شفاعه توانند کرد قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ بکو که روزی
میدهد شمارا مِنَ السَّمٰوٰتِ از اسمان بباران وَالْاَرْضِ واز زمین به
نبات قُلِ اللّٰهُ خود بکو روزی دهد خدای چه ان سوال را جز این جوابی
نیست واکر کافران از خوف الزام بزبان بکویند نه بدل مقرند وَاِنَّا
ودیکر بکوی با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی میکوییم و
پرستش کنیم وَاِیَّاکُمْ با مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیه
فروتر از ان نیست با واجب الوجود شریک سازند لَعَلٰی هُدًی براه راستیم
اَوْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ یا در کمراهی اشکارا قُلْ لَا تُسْئَلُونَ بکو پرسیده
نخواهید شد عَمَّا اَجْرَمْنَا از انچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْئَلُ وما
پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه شما میکنید بلکه هر کس را از
عمل او سوال خواهند کرد ومناسب او جزا خواهند داد قُلْ یَجْمَعُ بکو جمع
کند بَیْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردکار ما روز قیامه ثُمَّ یَفْتَحُ پس حکم
کند بَیْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی ومحق را ببوستان وصال فرستد
ومبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ واوست حکم کننده در قضایای
مشکل الْعَلِیمُ دانا بچکونکی حکم قُلْ بکو اَرُونِیَ الَّذِینَ بنمایید بمن انانرا که
اَلْحَقْتُمْ بر بسته اید بِهِ بخدای شُرَکَاءَ انبازان یعنی بنمایید تا بکدام
صفت بتانرا شریک حق میسازید در عبادت کَلَّا این انبازی درست

نیست بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِیزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه پس که با او دم
تواند زد الْحَکِیمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام
کس را با او در تبهٔ شرکة توان داد وحده لاشریك له صفتش وهو
الفرد اصل معرفتش شرکرا سوی وحدتش ره نی عقل ان کنه ذاتش
اکه نی هست در راه کبریا و جلال شرکت نالایق و شریك محال وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادن عامل و شامل
لِلنَّاسِ مر همه مردمانرا از احمر و اسود یا نفرستادیم محمد را مگر بعامهٔ
خلق و این از خصایص افضلیهٔ انحضرت صلوة الله وسلامه که مبعوث
بوده بهمهٔ افراد ادمیان و جنیان و غیر او و هیچ کس از انبیا بتمام جن
و انس مبعوث نبوده ترا دادند منشور سعادت وازان پس نوع انسان
افریدند بر بر اجمله در حیل تو کردند پس انگاهی سلیمان افریدند و
کفته اند های کافه برای مبالغه است چون عامه و نسابه یعنی نفرستادیم
ترا مگر باز دارنده مردمانرا از شرك بَشِیرًا مژده دهنده بفضل
کسی را که بتوحید اقرار کنند وَنَذِیرًا و بیم کننده بعدل انرا که بشرك
اصرار کند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ
نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو
میدارد وَیَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت که مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی
باشد این وعدهٔ عذاب تا قیام قیامة إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما یعنی
رسولان و مؤمنان صَادِقِینَ راست گویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را مِیعَادُ
یَوْمٍ وعدهٔ روزیست که چون برسد لَا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نیابید
عَنْهُ ازان روز سَاعَةً مقدار اندك زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی
نگیرند اورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر ص پرسیدند
ایشان کفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم او پیغمبر برحق است
ابو جهل و امثال او کفتند ما بکتاب شما نیز ایمان نداریم این ایه نازل
شد که وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا و کفته اند انانکه نگرویدند مر اهل کتاب را

که ما

که ما لَنْ نُؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ بدین قران که بر محمد فرو می اید
وَلَا بِالَّذِی و نه بدان کتاب نیز که فرود امده بَیْنَ یَدَیْهِ پیش ازو وَلَوْ
تَرَىٰ و اگر به بینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ
باز داشتگان باشند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیك پروردگار خود یعنی در
موقف محاسبه هر اینه بینی امر صعب و کار پر هول یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ
باز میگردانند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر سخن
یعنی محاوره میکنند یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا میگویند انانکه زبون
گرفتگار بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا مر انانرا
که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نبودید
شما یعنی اضلال و اغوای شما نبود لَكُنَّا مُؤْمِنِینَ هر اینه میبودیم
ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِینَ
اسْتَكْبَرُوا گویند انانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا
مر انانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ أَیا ما صَدَدْنَاكُمْ
باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از قبول هدایة بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس
از انکه امد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِینَ گناه
کاران و شرك ارندگان وَقَالَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا و گویند انانکه
ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا مر انانرا که از قبول حق
سر کشیده اند بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مَكْرُ
اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان
إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بانکه کافر شویم
بخدای وَنَجْعَلَ و قرار گیریم لَهُ أَنْدَادًا امورا همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ
و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان
دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را
بمعنی اظهار دانند و این لغة از اضداد است یعنی ظاهر کرد انند
پشیمانی لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ انهنگام که به بینند عذابرا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ

ونکنیم غلهای آتشین فی أعناق الذین کفروا در کردن انانکه نکرویدند
ان تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع آن
و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان هل یجزون
آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إلا ما کانوا یعملون مکر ابجه
باشند که عمل کنند پس تسلیهٔ حضرت رسالت را میکوید وما أرسلنا
ونفرستادیم فی قریة در هیچ دهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری إلا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران ان
دیه مران پیغمبرانرا إنا بدرستی ما بما أرسلتم به بانچه فرستاده شده
اید بان یعنی بن عم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم قالوا نحن و
دیگر گفتند که ما أکثر أموالا وأولادا بیشتریم از جهت اموال
و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیشتر از شماست پس ما بدعوی رسالت
سزاوارتریم از شما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده
شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت کرامی
کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قل إن ربی بگو بدرستی که
پروردگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند روزیرا لمن یشاء
برای هرکه میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه
برای کرامت او ویقدر و تنگ میکرداند ~~میکرداند~~ برهرکه میخواهد
بحکمت خود نه بجهت مذلت او ولکن أکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد
برای شرف و کرامتست و شاید که از روی استدراج بود وما
أموالکم و نیست مالها که بشما داده ایم ولا أولادکم و نه
فرزندان را که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم بان خصلتی
که نزدیک کردانم شما را عندنا نزد ما زلفی نزدیک کردانیدنی
چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد
کسی را بحق نزدیک نمیکرداند إلا من آمن مگر کسیرا که بگرود وعمل

صالحا

صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را
نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح
تربیت نماید فأولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست جزاء الضعف
پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما
عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات و ایشان در غرفهای
بهشت آمنون ایمنند از مکاره و آفات و شداید و مخافات والذین
یسعون و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در آیتهای
ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میگشایند معاجزین در حالتی که گمان
برکانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال یا مردمرا از پذیرفتن
و ایمان آوردن بدان أولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب
دوزخ حاضر آورندگانند قل إن ربی بگو بدرستی که آفریدگار من
یبسط الرزق گشاده میسازد روزیرا لمن یشاء برای هرکه خواهد
من عباده از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض قدرت ویقدر له
و تنگ میکرداند از برای او بر وجه حکمت وما أنفقتم و آنچه نفقه
میکنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای فهو یخلفه
و در حدیث آمده که هر بامداد دو فرشته نزول مینمایند از آسمان یکی
میکوید اللهم اعط منفقا خلفا خدایا بده نفقه کننده را عوض و دیگری
دعا میکند که اللهم اعط ممسکا تلفا خدایا مال ممسک را عوض
تلف ساز بده در راه حق تا موجب عز و شرف کردد منه بر روی هم کاندک
زمانی را تلف کردد وهو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی دهندگان
است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق
حقیقی اوست ویوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزیرا که جمع کنیم همه بنی
ملیح را از خزاعه ثم نقول پس گوییم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند
یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگانرا أهؤلاء
إیاکم آیا این گروهند که شما را کانوا یعبدون بوده اند که می‌پرستیدند

این سوال بجهت تعزیر مشرکان وقطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه
قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از انکه غیر ترا پرستند
انت ولینا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خودرا در بندگی مقصر
میدانیم بچه وجه معبودیة خودرا داریم یا توئی دوست ما من
دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست وحاشا که
ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از
جهل وغوایت یعبدون الجن میپرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان
می بردند در پرستش الهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه
ودر خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند اکثرهم
بیشتر ادمیان بهم بدیوان مؤمنون گرویدگان اند یعنی متابعه
ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا یملک
مالک نمیشود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودیرا
ولا ضرا ونه زیانیرا یعنی معبود باطله را برای عابد خود قوت رسانیدن
سود ودفع کردن زیان نیست ونقول وگوئیم للذین ظلموا مر انکسانرا
که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع ان ذوقوا عذاب
بچشید عذاب النار التی کنتم بها ان اتشی که بودید بدان تکذبون
تکذیب میکردید ودروغ می پنداشتید واذا تتلی وچون خوانده
شود علیهم بر کافران ایاتنا ایتهای ما یعنی قران بینات ایتهای
روشن قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد الا رجل یرید
مگر مردی که میخواهد ان یصدکم انکه باز دارد شمارا عما کان
از انچیزی که بودند بپرستند یعبد اباؤکم میپرستیدند انرا پدران
ایشان یعنی مدعای اوانست که شمارا از بت پرستی منع کند بدین واینی
که احداث کرده در ارد وتابع خود سازد وقالوا وگفتند ما هذا نیست
این کلام که میخواند یعنی قران الا افک مفتری مگر دروغی بربافته
وبخدای اضافه کرده وقال الذین کفروا وگفتند انانکه نگرویدند از

کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم ان هنگام که امد بدیشان
یعنی قران ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری اشکارا ایشان این
سخن از کجا میگویند وما اتیناهم وحال انکه نداده ایم ایشانرا من کتب
از کتابهای فرو فرستاده که هموارة یدرسونها بخوانند انرا وازان بجا
دلیل بر بطلان قران وما ارسلنا الیهم ونفرستادیم بسوی ایشان
قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب ان بیم نماید وکذب الذین
من قبلهم وتکذیب کردند مر انبیا را انان که پیش از ایشان بودند
وما بلغوا وحال انکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما اتیناهم بده یکی
انچه ما داده بودیم ایشانرا از قوة وطول عمر وکثرت مال یا نداده بودیم
پیشینیانرا عشر انچه اهل زمان ترا داده بودیم از حجج وبراهین ودلالات
واسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران
مرا فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن
من ایشانرا وعذاب کردن پس قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات
قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شمارا وارشاد میکنم
بواحدة بیک چیز ان تقوموا وان چیز انست که برخیزید از مجلس پیغمبر
لله برای خدای و پراکنده شوید مثنی دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید
وفرادی ویک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثم تتفکروا
پس تفکر کنید در امر محمد واز مبدا حال او تا این غایة اطوار ودر نظر ارید
تا بدانید که البته ما بصاحبکم نیست این یار شما من جنة هیچ
دیوانگی که اورا بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه میشناسید
کمال عقل اورا وهمان کافیست بر صدق قول او ان هو نیست او الا نذیر
لکم مگر بیم کننده مر شمارا بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذاب
سخت که عذاب اخرتست قل ما سالتکم بگو انچه میطلبم شمارا من اجر
از مزد بر ادای رسالت بخشیده مراد نفی سوالست یعنی هیچ اجری نمی

خواهم فَهُوَ لَكُمْ پس آن مزد مر شما را یعنی مزد شما از شما نستانده ام هرکز
اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد در دعوت من اِلَّا عَلَى اللّٰهِ مکر بر خدای وَهُوَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ کواه است قُلْ اِنَّ رَبِّي بکو بدرستی که
پروردکار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند
بر هر که خواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد
افشای دین اسلام و اظهار احکام است عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست
دانای پوشیدها و هیچ چیزی برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بکو آمد سخنی
راست و درست یعنی قران یا اسلام یا بعث پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ
و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمیکرداند یعنی
قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بکو اکر بلغزیدم از راه
حق همچنانکه کمان میبرند فَاِنَّمَا اَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلٰى
نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال او بر منست وَاِنِ اهْتَدَيْتُ و اکر براه راست
روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد اِلَيَّ بسوی من
رَبِّي پروردکار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست اِنَّهُ
بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست دعای بندکان را قَرِيبٌ نزدیکست
بامید نیازمندان وَلَوْ تَرٰى و اکر ببینی کافران را اِذْ فَزِعُوا چون ترسان
شوند نزدیک مرک یا بوقت مرک یا در روز بدر ببینی امر عجیب با هول
فَلَا فَوْتَ پس نیابند هیچ فوتی یعنی بکریختن و پناه بحضرت دادن
عذاب از ایشان فوت نشود وَاُخِذُوا و کرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
از جای نزدیک یعنی از زیر زمین یا از صحرای بدر یا در بعضی از تفاسیر
آمده که این آیه در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج
کند و لشکر از شام بجهة تخریب کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا ترتیب
نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا و این مکان
قریب برین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمام آن
لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیکری که ناجیهٔ جهنی

کویند

کویند روی او بر قفا کشته خبر قوم بسفیانی رساند وَقَالُوا و کویند
مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرک یا زمان خسف اٰمَنَّا بِهِ ایمان
آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز کردانید ببینی وَاَنّٰى لَهُمُ التَّنَاوُشُ
و آنجا باشد ایشان را باز کشتن و حفص عین بهمزه میخوانند و آن بمعنی
تناولست یعنی آنجا بود ایشان را فرا کرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضعی
دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک یاس
آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه
نکرویدند بخدای یا رسول او یا به بعث مِنْ قَبْلُ پیش از ین که در حین
تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکنند بِالْغَيْبِ بپوشیدکی سخنان را
یعنی بکمان خود سخنان میکفتند و بر قران و رسول طعن میکردند مِنْ
مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میکفتند و نمیدانستند
که چه میکویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ
مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو می بردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا
كَمَا فُعِلَ همچنین که کرده شد همین عمل بِاَشْيَاعِهِمْ باشباه ایشان از
کافران از کذشته مِنْ قَبْلُ پیش از ین یعنی ایمان یاس نیز از ایشان قبول
نکردند اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در کمانی
بتهمت افکننده سُورَةُ الْمَلَائِكَةِ وَهِيَ خَمْسٌ وَاَرْبَعُونَ اٰيَةً و مضطرب سازنده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ ستایش که ثنا باید و ثنایی که سزا بود لِلّٰهِ مر خدای را که سزاوار
ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ نو سازنده و پدید آرنده آسمانها
و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ کرداننده فرشتکان رُسُلًا رسولان یعنی
فرستد ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام و کویند رسالات الهی به پیغمبران
رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمومنان برؤیای صادقه پس صفت
فرشتکان میکند اُولِي اَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنٰى دو دو برای
طیران وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت

اين اعداد نيست ونفى زياده برين چه در خبر امده كه جبرئيل ع ششصد
هزار بال دارد يَزِيْدُ زياده ميكند خداى فِي الْخَلْقِ در افريدهٔ خود مَا
يَشَاۤءُ انچه ميخواهد يعنى در اجنحهٔ ملائكه مى افزايد تا از چهار زياده
شود واصح انست كه مراد از خلق افريدكان وادميانند وزيادهٔ ايشان
عقليه باشد چون فصاحت وعلم وكرم يا جسمانيه چون حسن صورت
وملاحت عينين وكفته اند مراد خط نيكوست يا محبت در دلهاى
خلق قشيرى ره فرموده كه علو همت است يا رضا بتقدير يا شوق
بمرتبهٔ قرب ودر حقايق سلمى اورده كه تواضع در اشراف وسخا
در اغنيا وتعفف در فقرا وصدق در مؤمنان وشوق در محبان
اِنَّ اللّٰهَ بدرستى كه خداى عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز از رسالت ملك
وزيادت در خلق قَدِيْرٌ تواناست مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ انچه بكشايد
خداى لِلنَّاسِ براى مردمان وفرستد بريشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشايش
چون نعمت وعافيت وصحت وعلم وتوبه فَلَا مُمْسِكَ پس بازگيرنده نيست
لَهَا مر انرا وَمَا يُمْسِكْ وانچه بازگيرد از مردمان از اثار بخشش
خود فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ پس هيچ فرستنده نيست مر ورا مِنْ بَعْدِهٖ از
پس بازگرفتن ان وَهُوَ الْعَزِيْزُ واو غالبست در بازگرفتن الْحَكِيْمُ
صواب كار در فرستادن صاحب كشف الاسرار كويد صاحب فهم
براند كه از غيب ناجسته وناخواسته ايد وان دو قسم است يكى
مواهب صوريه چون رزق ما مكتسب وديكر مطالب معنويه از علم لدنيست
نااموخته باشريعت موافق باشنده باد لاشنا شيخ الاسلام قدس سره
فرموده كه اه اين علم نااموخته كاه دران غرقم وكاه دران سوخته
دست لطفش نسخهٔ علم قدم بى قلم بر صفحهٔ دل زد رقم علم اهل
دل نه از مكتب بود بلكه از تلقين خاص رب بود يَا اَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوْا
اى ادميان ياد كنيد نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهاى خدايرا كه انعام فرموده است
عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال رسل وادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ ايا هست هيچ

افريننده

٢٠٧

افريننده غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ بجز خداى كه روزى دهد شمارا مِنَ السَّمَاۤءِ
از اسمان باران وَالْاَرْضِ واز زمين بكياه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هيچ معبودى
بسزا نيست مكر او فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ پس بكجا كردانيده ميشويد از راه
توحيد وَاِنْ يُّكَذِّبُوْكَ واكر بدروغ دارند ترا اهل مكه فَقَدْ كُذِّبَتْ
پس بدرستى كه تكذيب كرده شدند رُسُلٌ فرستادكان مِنْ قَبْلِكَ
پيش از تو وايشان صبر كردند تو هم اقتدا كن بريشان در شكيبائى
وَاِلَى اللّٰهِ وبسوى خداى تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز كردانيده شود همه كارها
وترا بر صبر وايشانرا بر تكذيب جزا دهد يَا اَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان
اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستى كه وعدهٔ خدا در حشر وجزا حَقٌّ راستست و
در وخلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس بايد كه بازى ندهد شمارا و
نفريبد الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا زندكانى دنيى تا از اخرت فراموش كنيد وَلَا
يَغُرَّنَّكُمْ وبايد كه فريفته نكنند شمارا بِاللّٰهِ بكرم خداى الْغَرُوْرُ شيطان
فريبنده يعنى با وجود اصرار بر معصيت ارزوى مغفرت در دل
شما افكند واكرچه اين ممكنست اما مشابه تمنا ولى زهرست باميد رفع
طبيعت مرانرا يا مقاومت با ان بزركان فرموده اند كه يكى از مصايد
ابليس است در توبه يعنى توبه بنده را در تاخير مى افكند كه فرصت
با قيمت عشرت نقد را از دست مده امشب همه شب يار مى وشاهد
باش چون روز شود توبه كن وزاهد باش عاقل بايد كه بدين
فريب از راه نرود واز نكتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نكردد
عذر با فردا فكندى عمر فردا را كه ديد اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ بدرستى كه
شيطان مر شمارا عَدُوٌّ دشمنيست بعداوت قديمى ميراثى فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا
پس فرو كيريد شما هم مر او را دشمن واز وحذر نموده در مجامع احوال بدو
اعتماد منماييد از بزركى پرسيدند كه شيطانرا چكونه دشمن كيريم كفت
از پى او مرويد ومتابع نفس خود مشويد وهرچه كنيد بايد كه موافق
شرع ومخالف طبع باشد اِنَّمَا يَدْعُوْا جز اين نيست كه ميخواند شيطان

باتباع هوا ومیل بدنیا حِزْبَهُ کروه خودرا یعنی پیروان وفرمان برداران
لِیَکُونُوا تا باشند در اخرت با او مِنْ أَصْحَابِ السَّعِیرِ از یاران آتش یعنی
ملازمان دوزخ اَلَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند ودعوت شیطانرا ام
اجابة کردند لَهُمْ مرایشانراست عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت در اخرت
وَالَّذِینَ آمَنُوا وانانکه کرویدند بشرع وباشیطان مخالفت ورزیدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای خالص وپاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر
ایشانرا امرزش است از پروردکار ایشان وَأَجْرٌ کَبِیرٌ ومزدی
بزرکت یعنی ثوابی وافر در بهشت أَفَمَنْ زُیِّنَ لَهُ ایا کسی را که ارا
سته شد برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس او عمل زشت را بیند
حَسَنًا نیکو باشد چون کسی که تمیز نکند حسن را ان قبیح وهر یکرا چند
بصفتی که واقع باشد در موضح اورده که مراد ابو جهل است یا عاص ابن
وایل وسوء عمل ایشان شرک وتکذیب ماوردی کوید که مراد یهود
ونصاری اند وسوء عمل ایشان عناد ومکابره با سید عالم ص یا خوارج
وسوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
یُضِلُّ فرو کذارد وکمراه کرداند مَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد وَیَهْدِی وراه
نماید وتوفیق دهد مَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ پس
بس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَیْهِمْ بر کمراهی ایشان
حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوری وتاسفهای کوناکون
که داری وفعلهای ناخوش ایشان که هریک ازان مقتضی حسرتیست
یعنی زحیر مخور بر ایشان وجان در سر وکار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلِیمٌ داناست بِمَا یَصْنَعُونَ بر انچه میکنند وبران ایشانرا
جزا خواهد داد وَاللَّهُ وخدای الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ انست که فرستاد
بادهارا یعنی شمال ودبور وجنوب فَتُثِیرُ سَحَابًا پس بر انکیختند ایشان
ابررا ایراد ماضی بلفظ مضارع جهة استحضار این صورت مشتمل
بر حکمتست فَسُقْنَاهُ پس براندیم ابررا عدول بتکلم جهة اختصاص فعلست

یعنی ما توانیم وبس که برانیم إِلَى بَلَدٍ مَیِّتٍ بر زمین مرده وافسرده
یعنی باحیاء ان فَأَحْیَیْنَا پس زنده کردیم بِهِ الْأَرْضَ بابری که از اب نازل
شد زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردکی وافسردکی کَذَلِکَ النُّشُورُ
همچنین است زنده کردن یعنی احیاء اموات وبرانکیختن اموات در صحت
مقدوریة یکسانست مَنْ کَانَ هرکه باشد که برای خود یُرِیدُ الْعِزَّةَ
خواهد ارجمندی کو طلب عزت از پرستش خدا کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعًا
پس مر خدایراست همه عزتها وبعزت او رسول ومومنان معززند وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ عزت در ملازمت اوست ومذلت در مخالفه
او عزیزی که هرکس در ش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت
إِلَیْهِ بسوی رضای او یا بدرکاه قبول او یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ بالا
میرود سخنان پاک یا صحائفی که انها در مکتوب میل صعود میکند
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ وعمل شایسته یَرْفَعُهُ بر میدارد انرا وبمحل قبول
میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم
الطیب دعاست وعمل صالح صدقهٔ مساکین ودر اغلب اجابت دعوات
بتصدقاتست یا کلم دعاء ائمه است وعمل تابعین جماعتیان یا کلم
تکبیر غزاست وعمل شمشیر زدن یا کلم استغفارست وعمل ندم و
درین همه عمل بردارندهٔ کلم عمل است وبعضی ضمیر فاعل را در یرفعه
عاید بکلمهٔ طیب دارند که قول لا اله الا الله است وکویند توحید بردارد
عمل را چه قبول اعمال بتوحید ست ویکوجه در کشاف انست که خدای بردارد
عمل صالح را یعنی قدر ومرتبهٔ اورا رفیع سازد مراد عمل موحد مخلص است
که هیچ چیز بقیمت ان نیست وکاری که ریا باان امیخته نباشد اکر باشد
از همه چیز خوارتر وبیمقدارتر باشد کرت هیچ اخلاص در یوم نیست
ازین درکهی چون تو محروم نیست زر قلب الوده بی قیمتست زیرا که
خالص بود حرمتست وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ وانانکه پنهان کنند
ومیسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت

رسالت ص وانچه در دار الندوة اندیشیدند درباره ایشان از حبس وقتل
واخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشانرا یعنی ماکرانراست
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت ومکر اولئک وگروه ایشان هو یبور او
کاسد شود وانرا بیش نرود والله خلقکم وخدای بیافرید شما را یعنی بدر
شما را من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم
پس گردانید شما را ازواجا صنفها یا مردان ویا زنان که مزاوجه کنند
وما تحمل من انثی وبار نگیرد از فرزند هیچ زنی ولا تضع ونهد آنچه
در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل ووضع
وولادت وزمان هر یک معلوم اوست وما یعمر وزندگانی داده نشود من
معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص وکم کرده نشود من عمره از عمر بعمری دیگر
یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد انست که نیست زیادت عمر ونقصان
آن الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی وکوتاهی زندگانی
مقرر ومقدر شده ان ذلک بدرستی که تقدیر طول وقصر عمر علی الله
یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران ومساوی نیست دو
دریا هذا عذب فرات سائغ شرابه آن یکی شیرین گوارنده وهذا
ملح اجاج وان دیگر آب شور با تلخی گراینده ومن کل واز هر یک
ازین دو دریا تاکلون میخورید لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی و
تستخرجون وبیرون میآرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از
لؤلؤ ومرجان تلبسونها میپوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند
که این ضرب المثل مؤمن وکافرست که مساوات میان ایشان صورت
نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب عرفانست ودیگر از مرارت
عصیان بحر اجاج کفر وطغیان آن آب حیات آمد این نقش سرابست
این عین خطا باشد آن محض ثوابست وتری الفلک ومی بینی کشتیها را
فیه در هر یک ازان دو دریا مواخر شکافندگان آب وروندگان بران
لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی ربح تجارت و

لعلکم

وبکران

لعلکم وشاید که شما تشکرون سپاس گویید خدای را برچنان نعمتی یولج
اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می
افزاید تا زمان روز زیادت میگردد از زمان شب وان در دو ربع
ربیعی وصیفی است ویولج النهار وداخل میگرداند روز را فی اللیل
در شب یعنی از ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات
روز وان در دو ربع خریفی است وشتوی وسخر الشمس والقمر ورام
کرد آفتاب را وماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یک از نیرین
میرود لاجل مسمی برای وقتی نام برده یعنی تا زمان معلوم که دور
خود تمام کند تا روز قیامت که از سیر خود باز ماند ذلکم الله آن
خدائی که خالق وفاعل این اشیاست ربکم آفریدگار وپروردگار
شماست له الملک مر وراست پادشاهی والذین تدعون وآنها که
میخوانید ومیپرستید من دونه بجزوی ما یملکون مالک نیستند من
قطمیر پوست هستهٔ خرما را پس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقاق
اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنرا که معبودان باطله شما اند
یعنی دعا کنند برای جر نفعی یا دفع ضری لا یسمعوا نشنوند دعاءکم خواندن
شما را زیرا که جمادند وجماد را شنوائی نباشد ولو سمعوا واگر بر سبیل
فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما ومراد شما ندهند
زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره ویوم القیمة
وروز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی
معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکران شوند
پرستش شما را وگویند ما کنتم ایانا تعبدون ولا ینبئک وخبر نکند
از حقیقت کار شما هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند دانا بحقیقت امور
که آن خداوندست سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل
بخدای جایز نیست پس این مثلیست در کلام عرب شایع گشته و
استعمال کنند در اخبار بجزی که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه

وموثوق به باشد یا اَیُّهَا النّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الفُقَراءُ شما محتاجانید
اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی بروزی او وامرزش او وخشنودی او وبهشت او وَ
اللّٰهُ وخدای هُوَ الغَنِیُّ او بی نیازست وبفنای مطلع خود منعم بر جمیع
موجودات الحَمِیدُ ستوده بر نعمت عامل وفضل شامل وبباید دانست
که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل وانتم الفقراء اشارت بانست
وحق سبحانه بکمال ذاتی موقوفست بوجود اعیانی ممکنات پس در ایجاد
ان نعمتی است کبری مستحق حمدست وثنای کلمه الحمید بدان ایمائی مینماید و
ازین رباعی بی بدان معنی توان بردع تا حق کرد د بجمله اوصاف عیان ؁
واجب باید که ممکن اید بمیان ؁ ورنه بکمال ذاتی از دمیان ؁ فردست غنی
چنانچه خود کرد بیان ؁ اِنْ یَشَأْ اگر خواهد خدای یُذْهِبْکُمْ ببرد شما
را از روی زمین یعنی هلاک کند وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ وبیارد افریدگان
نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند که گروهی بیارد که کسی
ندیده ونشنیده باشد وَمَا ذٰلِکَ ونیست بردن شما واوردن دیگران
عَلَی اللّٰهِ برخدای بِعَزِیزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ وبرندارد وَازِرَةٌ نفسی گناه
کننده وِزْرَ اُخْرٰی بار گناه نفسی دیگر وَاِنْ تَدْعُ واگر بخواند مُثْقَلَةٌ
نفسی گران بار از گناه دیگران اِلٰی حِمْلِهَا ببرداشتن بعضی از گناهان
وی لَا یُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَیْءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو
هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَلَوْ کَانَ واگرچه باشد ذَا قُرْبٰی
خداوند خویشی یعنی هرچند کارکسان وخویشان خود را بخوانند ودر
خواست کنند که چیزی از خطیات او بردارند هیچ کس اجابة نکند زیرا
که همه بخورد درمانده باشند اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِینَ جزین نیست که تو ای
محمد بیم کنی انانرا که یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود بِالْغَیْبِ
بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ظاهرست ودر صحبتها با
عذاب او ازیشان پوشیده است ومیترسند ازان نادیده اند وَ
اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان ونماز

گذارندگان بانذار خشیت بانست که ایشان بدان منتفعند وَمَنْ تَزَکّٰی
وهرکه پاکیزه بود از معاصی فَاِنَّمَا یَتَزَکّٰی پس جزین نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ
برای نفس خود زیرا که نفع او بدان عاید ست وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ وبسوی
خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تذکیهٔ ایشان جزا خواهد داد
وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَ
الْبَصِیرُ وبینا یعنی مؤمن عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ ومساوی
نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ ونه روشنائی یعنی
حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ ومساوی نیست سایه یعنی ثواب وَلَا الْحَرُورُ
ونه گرما یعنی عقوبت وَمَا یَسْتَوِی الْاَحْیَاءُ ومساوی نیست زندگانی
وَلَا الْاَمْوَاتُ ونه مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران
اِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ بدرستی که خدای میشنود وفهم میکند مَنْ یَشَاءُ هرکرا
میخواهد بتوفیق وهدایة وَمَا اَنْتَ ونیستی تو بِمُسْمِعٍ شنوانندهٔ سخن
مَنْ فِی الْقُبُورِ انرا که در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کفار
باموات اِنْ اَنْتَ نیستی تو اِلَّا نَذِیرٌ مگر پیغمبر بیم کننده وبر تو همین ابلاغ بِالْحَقِّ
وانذارست وبس نیست بر پیغمبران الا البلاغ اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ بدرستی که
فرستادیم ترا بدین حق که اسلامست بَشِیرًا مژده دهنده بمثوبة وَنَذِیرًا
وبیم کننده از عقوبة وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ ونبود هیچ گروهی از امم سابقه
اِلَّا خَلَا مگر انکه گذشت فِیهَا درمیان ایشان نَذِیرٌ پیغمبری بیم کننده
باد انای الهی دهنده وَاِنْ یُکَذِّبُوکَ واگر تکذیب کنند ترا معاندان
قریش عجب مدار فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ پس بدرستی که تکذیب کردند
انانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیشتر ازیشان بوده اند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ
امد بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتها
روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ وبنامهای اسمانی چون صحف
شیث وادریس وابرهیم علی نبینا وعلیهم السلام وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ
وبکتابی روشن کننده یعنی احکام حلال وحرام چون توریة یا انجیل

ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب کرفتیم انانرا که نکرویدند فَكَيْفَ
كَانَ پس چکونه بود نَكِيرِ انکار من بدیشان بعقاب وعذاب اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ
ایا نمی بینی انکه خدای اَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاۤءِ مَاۤءً از اسمان یا از ابر ابی
فَاَخْرَجْنَا پس بیرون اوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی
مانتوانا ییم که بیرون اریم بِهٖ بران اب ثَمَرَاتٍ از میوها مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا
درحالتی که مختلفاست رنکهای او یعنی کونا کون است اجناس یا اصناف
ان وکویند مراد اشکال وهیات انست وَمِنَ الْجِبَالِ واز انچه ما افریده
ایم از کوهها جُدَدٌ راهای مختلف اللونست ودر تفسیر مقدسی اورده
که خطوط متلونه بِیضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا وسرخها که کونا
کونست رنکهای ان درشدت وضعف یعنی بغایة سرخ وبرخی از ان فروتر
وَغَرَابِیبُ سُودٌ وسیاهیها بغایة سیاه وَمِنَ النَّاسِ واز ادمیان وَالدَّوَاۤبِّ
واز جنبندکان وَالْاَنْعَامِ واز چهارپایان مُخْتَلِفٌ هست انچه بود کونا
کون اَلْوَانُهٗ رنکهای او كَذٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار وجبال و
هرکه نداند قدرت خدای برافریدن اشیا وعالم نبود بتحویل هر چیزی
از حالی بحالی چکونه از خدای ترسد اِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ جزین نیست که میترسند
از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاۤءُ از جمله بندکان او دانایان چه شرطست
خشیت دانش محققاست وعلم بصفات واعمال وپس هر که را دانش
او بیشتر ترس او افزونتر حضرت رسالت پناه ازینجا فرموده اند که
انی اخشاکم بالله اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَزِیزٌ غالبست در
انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو وغَفُورٌ امرزنده است مر ترسکارانرا
اِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ بدرستی که انانکه میخوانند یا متابعه میکنند كِتَابَ
اللّٰهِ کتاب خدایرا که قرانست وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشته
اند نماز را با اداب وشرایط ان وَاَنْفَقُوا ونفقه کرده اند در راه ما
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از انچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف
انکه بریا امیخته نکردد وَعَلَانِیَةً واشکارا بطمع انکه سبب رغبت

دیگران

۲۱۰

دیگران کردد بتصدق یا سر در مسنونه بوده وعلانیة درمفروضه یَرْجُونَ
امیدوارند برین تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرکانی که کاسد نبود وزیان بدان
نرسد بلکه در روز بازار قیامه متاع ایشان رواجی تمام یابد که این عملها
کرده اند لِیُوَفِّیَهُمْ تا تمام کرداند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند اُجُورَهُمْ
مزدهای کردار ایشان وَیَزِیدَهُمْ وزیاده کرداند حسنات ایشانرا مِنْ
فَضْلِهٖ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان ورتبه شفاعت دهد
در لباب اورده که شفاعه ایشانرا قبول کند درباره جمعی که واجب
شده باشد ایشانرا اتش اِنَّهٗ بدرستی که خدای غَفُورٌ امرزنده است
مرکناه کارانرا شَكُورٌ مزد دهنده مر سپاسدارانرا وَالَّذِیٓ اَوْحَیْنَا وانچه
وحی کرده ایم اِلَیْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قران هُوَ الْحَقُّ
او راست ودرستست مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر انچیزیرا
که پیش ازو بوده از کتب یعنی متابع عقاید واصول احکام انهاست
اِنَّ اللّٰهَ بِعِبَادِهٖ بدرستی که خدای به بندکان خود لَخَبِیرٌ داناست
ضمایر ایشانرا میداند بَصِیرٌ بیناست ظواهر ایشانرا می بیند واحوال
انها که تصدیق قران وتکذیب ان کنند برو پوشیده نیست انکه
فرمود که ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ما کتابهای مقدمه بر امم سالفه
فرستادیم پس میراث دادیم قرانرا یعنی تاخیر کردیم انرا تا عطا دهیم
الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا انانرا که برکزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما یعنی
امتان حضرت رسالت ص عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد
که بی تعب وطلب بدست اید همچنین عطیه قرانی بی جست وجوی
مومنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیکانه را در میراث
دخلی نیست دشمنان نیز ازین قران بی بهره اند یا در سهام ورثه
از میراث تفاوت هست چون ثمن وسدس وربع وثلث ونصف و
ثلثان وکسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهرهای اهل قران متفاوتست
هرکس بقدر استحقاق واندازه استعداد خود از حقایق قران بهره مند شود

زین بزم یکی جرعه طلب کرده یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین بندکان
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکارست در نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقران
وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وبرخی ازیشان میانه روند که عمل کنند بدان در
اغلب اوقات وَمِنْهُمْ وازیشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی کیرنده است
به نیکویها که پیوسته عمل نماید باحکام قران بِإِذْنِ اللّٰهِ بدستوری
خدای وبتوفیق وفرمان او ذٰلِكَ این توریث واصطفا هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرک مرتضی علی علیه السلام میفرماید که
ازحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم شنودم درین ایه که فرمود
سابق ما برهمه پیشی کرفته است ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما
امرزیده شد در تفسیر ثعلبی اورده که حضرت رسالت این سه طایفه
را تفسیر فرموده وکفته که سابق انها اند بیحساب ببهشت روند ومقتصد
انانکه حساب ایشان کذرد بزرکی فرموده که سابق ما اهل جهادند و
مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند وظالم ما
اهل بادیه که نه کمر جهاد بندند ونه دولت جماعت یابند ابو اللیث
اورده که سابق انست که قبل الهجرة ایمان اورده ومقتصد انکه بعد از
هجرة وقبل الفتح کرویده وظالم انکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام
درامده اهل تفسیر وتذکیر وارباب تحقیق وتدقیق ازین سه طایفه
سخن بسیار کفته اند برای تبرک اینجا کلمه چند ثبت افتاد بر ترتیبی
که در قران مذکورست یعنی افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل بن
عبد الله تستری قدس سره کفت که انان جاهلند ومتعلم وعالم
وکفته اند طالب دنیی ومایل عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره و
مرتکب صغیره ومبرا از جرم ومصر بر ذنوب وتایب عابد وتایب ثابت
بر توبه از اول تا اخر یا انکه معاش او بر معاد غلبه کند وانکه معاد
او [illegible] بر معاش بجوید یا پرستنده بر عادت وعابد بخوف وطمع و
عبادت کنند لله وفی الله یا جزع کننده نزدیک بلا وصبور در بلا و

لذت

ولذت یا بنده از بلا یا اکل حرام ومایل شبهت وخورنده حلال یا مشغول
از ذکر ومشغول بذکر ومتوجه بمذکور یا مجرم وتایب ومتقی یا غافل
وطالب وواجد یا انکه سیئات او بر حسنات بچربد وانکه هردو
برابر باشد وانکه حسنات او بر سیات اوراجح اید یا انکه ظاهر او
به از باطن بود وانکه سر وعلانیه او مساوی باشد وانکه نهان
او به از اشکار ا بود یا انکه انصاف ستاند وندهد وانکه هم ستاند
وهم دهد وانکه دهد ونستاند یا انکه زیادت از قوت طلبد
وانکه همین جوینده قوت باشد وانکه مطلقا در طلب قوت باشد
وانکه مطلقا قوت طلب نکند قشیری قدس سره فرموده که این سه
کروه اهل سخا وجوده وایثارند یا طالبان نجات ودرجات ودر
حقایق سلمی اورده که ناظر از خود بخود ونکرنده از خود باحزت وناظر
از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میکوید که ظالم انست
که پیوسته در خواب غفلت باشد ومقتصد انکه کاهی بیدار کردد
وسابق انکه همیشه بیدار بود در لطایف کفته که ظالم ان ظلمت
بمنعم نکرد ومقتصد ان منعم بنعمت وسابق ان منعم بمنعم با مشاهده
منعم در سازد واز و بنعم نپردازد نعیم هردو جهان میکنند بر ما
عرض دلا زمیانه تمنا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ امة سالفه
را این نواخت نکرد واین تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه
حال همه کشید وابتدا بظالم کرد تا شرمنده نکردند وبرحمت بیغایة
او امیدوار باشند بنا یدا زمن الوده طاعت خالص ولی برحمت وفضله
امیدواری هست وکفته اند تقدیم ظالم از روی فضلست وتاخیر
از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد وتاخیر سابق
جهة انست تا بثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا بجهت انکه
اعتماد بر عمل خود نکند وبطاعت متعجب نکردد که عجب اتشی است که
چون برافروخته شود هزار خرمن عبادت بدان سوخته شود ای پسر

عجب اتشی عجبست کرم سازد تنور بولهب است هرکجا شعلهٔ ازوی
افروخت هرچه از علم و زهد دید جمله بسوخت جَنّاتُ عَدْنٍ بوستانها
اقامه یَدْخُلُونَهَا در ایند این سه کروه دران یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته
شوند فِیهَا دران بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ ان دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ
ان زرخالص وَلُؤْلُؤًا وان مروارید صافی در عین المعانی اورده که
دستوانه زر و مروارید حلیهٔ عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته
چنانچه تاج پادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوششی این کروه فِیهَا حَرِیرٌ
در بهشت دیبا باشد نه چون دیبا، دنیا یعنی رشته و بافته کسی
نبود وَقَالُوا وکویند این جمع چون از حفرهٔ دوزخ برهند و بروضه
بهشت برسند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ستایش و ثنا مر خدای را الَّذِي اَذْهَبَ
ان خدائی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا حزنی که از رد
طاعات داشتیم بقبول ان از ما مندفع کردانند وکفته اند مراد
هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضر جوع و
عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض اِنَّ رَبَّنَا بدرستی
که افزید کار ما لَغَفُورٌ امرزندهٔ کناه کارانست شَكُورٌ جزا دهندهٔ
سپاسداران اَلَّذِي اَحَلَّنَا انخدائی که فرود اورد مارا دَارَ الْمُقَامَةِ
بسرای اقامه که جنتست وازو انتقال بموضع دیکر نخواهد بود
مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نی بعمل ما لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نمیرسد
بسرای اقامه نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها
که در دنیا بوده وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا ونمیرسد بما چون در دنی لُغُوبٌ
ماندکی وملالی چه کلفتی ومحنتی نیست در وی بلکه همه عیش و
حضور و فرح و سرورست وَالَّذِينَ كَفَرُوا وانانکه نکرویدند بخدا
ورسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مریشانراست اتش دوزخ لَا يُقْضَىٰ
حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بریشان بمرک وقتی که در دوزخ باشند
فَيَمُوتُوا تا بمیرند وازعذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ وتخفیف کرده

نشود

نشود عَنْهُمْ ازیشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرکاه
اتشی فرو نشیند زیاده کنند احتراق والتهاب اورا كَذَٰلِكَ مثل این
پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسیرا که در کفر و کفران
بنهایه رسیده باشد وَهُمْ وایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد می
خواهند فِيهَا در دوزخ ومیکویند رَبَّنَا ای پروردکار ما اَخْرِجْنَا
بیرون ار ما را وبدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عملی پسندیده
غَيْرَ الَّذِي جز انکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذابرا معاینه
دیدیم ودانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرمود
که اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ ایا زندکانی ندادیم وعمر ارزانی نداشتیم شمارا
مَا يَتَذَكَّرُ انمقدار که [illegible] کیرد فِيهِ دران عمر مَنْ تَذَكَّرَ
هرکه خواهد پند کیرد مراد عمریست که متکلف در و متمکن باشد از
تفکر و تذکر وکفته اند ما بین بیست و شصت ودر زاد المسیر اورده
که هفتادست اخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد ازان زمان هرمست
مقصود سخن انکه شمارا عمر دادیم که متنبه کردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ
وامد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرک خویشان و
همسایکان كفى بالموت واعظا واکثر علما بر انند که مراد از نذیر
شیبست چه زمان فرو نشانندهٔ شغل حیاتست وموسم پیری
زنک فزایندهٔ ذات نوبت پیری چو زند کوس درد دل شود
از خوش دلی وعیش فرد در تن واندام در اید شکست لرزه کند پای
زسستی چو دست موی سفید از اجل ارد پیام پشت خم از مرک رساند
سلام در موضح اورده که چون دوزخیان استغاثه کنند وبفریاد
ایند وکویند خدایا مارا بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا
از اول ابداع تا اخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد
که نه زندکانی دادم بشما ونه نذیر فرستادم بشما کویند بلی زندکانی
یافتیم ونذیر را دیدیم خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب

دوزخ فما للظالمين پس نيست ستمكاران يعني مشركانرا من نصير
هيچ ياري كه عذاب از ايشان باز دارد ان الله بدرستي كه خدا عالم
غيب السموات والارض داننده پوشيده است كه در اسمان و
زمين باشد پس احوال كفار بدو مخفي نخواهد بود انه عليم بدرستي
كه او داناست بذات الصدور باچيزي كه مضمرست در سينها
هو الذي جعلكم اوست انكسي كه گردانيد شمارا خلائف
خليفها في الارض در زمين يعني شمارا بجاي پيشينيان متمكن ساخت
ومقاليد تصرف در زمين بقبضهٔ اقتدار شما باز داد فمن كفر
پس هر كه ناسپاسي كند مرين نعمت را كافر شود بمنعم فعليه كفره
پس برويست جزاي كفر او ولا يزيد الكافرين ونيفزايد مر كافرانرا
كفرهم ناگرويدن ايشان عند ربهم نزديك پروردگار ايشان
الا مقتا مگر دشمني سخت يعني نتيجهٔ كفر نيست مگر بغض رباني
كه سبب غضب جاوداني همو تواند بود ولا يزيد الكافرين وافزون
نكند ناگرويدگانرا كفرهم كفر و شرك ايشان الا خسارا مگر
زيان در اخرت قل ارايتم بگو اي محمد ايا ديديد شما شركاءكم
انبازان خود را الذين تدعون انانكه ميخوانيد ايشانرا وي
پرستيد من دون الله بجز خداي اروني بنماييد وخبر كنيد
مرا كه اين شركا ماذا خلقوا چه چيز افريده اند من الارض از
زمين وانچه در روي و بر ويست ام لهم ايا هست ايشانرا
شرك في السموات شركتي در اسمانها ام اتيناهم كتابا
يا داده ايم بايشان كتابي ناطق بانكه ما شريك گرفته ايم
فهم پس ايشان علي بينة بر حجتهاي روشن باشند منه ازان
ازان كتاب بل نه چنين است بلكه ان يعد الظالمون وعده
نميدهند مشركان بعضهم برخي ازيشان كه روسا و اشرافند
بعضا برخيرا كه اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا غرورا مگر

ازروی فريب ومكر ان الله بدرستي كه خداي يمسك السموات و
الارض نگاه ميدارد اسمانها و زمين را ان تزولا براي انكه زايل
نشوند از اماكن خود ممكن را در حال بقا ناچارست از نگاه دارنده
اورده اند كه چون يهود ونصاري عزير و عيسي را بفرزندي حق سبحانه
نسبت دادند اسمان و زمين نزديك بان رسيد كه شكافته شود حق
تعالي فرمود كه من بقدرت نگاه ميدارم ايشانرا تا زوال نيابند
يعني از جاي خود نروند ولئن زالتا واگر زايل شوند ان امسكهما
نيست نگاه دارند ايشانرا من احد هيچ يك من بعده پس از زوال
وباجاي نياورد انه كان بدرستي كه خداي هست حليما بردبار
كه بعقوبت يهود ونصاري تعجيل نميكند غفورا امرزنده كسي را
كه ازين قول رجوع كرده بوحدانيت وي قايل شود داند كه لم يلد
ولم يولد صفت اوست خداوندي كه معبودست و واحد نگويد
كس مولودست و والد كسي كورا نباشد كفو و مانند بر و نسبت
نشايد كرد فرزند رؤساي قريش شنيده بودند كه اهل كتاب
تكذيب رسل خود كرده اند بايكديگر ميگفته اند كه لعن الله اليهود
والنصاري چه دو طايفه بودند كه مكذب پيغمبران خودند بخداي
كه اگر پيغمبر بما امدي ما از ايشان راه يافته تر بودي و بتصديق او
شتابنده تر حق تعالي خبر داد كه واقسموا بالله وسوگند خوردند
بخداي جهد ايمانهم سخترين سوگند كه لئن جاءهم اگر ايد بديشان
نذير پيغمبري بيم كننده ليكونن هر اينه باشند اهدي راه يافته
تر من احدي الامم از يكي از امتان گذشته چون يهود ونصاري
وغير ايشان فلما جاءهم پس ان هنگام كه امد بديشان نذير
بيم كننده يعني حضرت رسالت ما زادهم زياده نكرد امدن
او ايشانرا الا نفورا مگر رميدن از حق و دور شدن استكبارا
ونيفزود ايشانرا مگر گردنكشي از فرمان الهي في الارض در زمين

وَمَكْرَ السَّيِّئِ واانکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در
هلاک کردن ان ندیر وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ وباز نکردد مکر بد
إِلَّا بِأَهْلِهِ مکر باهل وی یعنی مکر هر ماکری بوی احاطه کند و
اطراف وجوانب وی فرو کیرد وهرچه درباب قصد کسی اندیشیده درباره
خود مشاهده نماید وابن یمین را درین باب قطعه ایست این دو بیت
انا بجانب افتاد، درباب من ز روی حسد یکرو ناشناس
دمها زدند کز ره تزویر تافتند، زاعمال انفس همه نیکی بمن رسید
وینان جزای فعل بد خویش یافتند، فَهَلْ يَنظُرُونَ پس ایا انتظار می
برند مکذبان ومکاران یعنی غیبرند وچشم نمیدارند إِلَّا سُنَّتَ
الْأَوَّلِينَ مکر سنت خدایرا در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب
وعقوبت اهل مکر بست فَلَن تَجِدَ پس نیابی تو لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
مر سنت خدایرا تبدیلی یعنی عذابرا بثواب بدل نتوان کرد وَ
لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ ونیابی مر سنت خدایرا تَحْوِيلًا تحویلی یعنی
از مکذبان ومکاران بدیکری حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا
ایا سیر نکردند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ
تا انانکه به بینند در راه شام ویمن که چکونه بود عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبة انانکه بیش از ایشان بودند یعنی قوم
عاد وثمود وَكَانُوا وبودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سختر از مکیان
قُوَّةً از روی توانایی وباوجود ان از عذاب رهایی نیافتند
واثار هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ
ونیست خدای عاجز کرداند مِن شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمَاوَاتِ
در اسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ ونه در زمین پس هرچه خواهد کند
وکسی برو در حکم او پیشی نکیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در انها وَلَوْ
يُؤَاخِذُ اللَّهُ واکر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا

بجزای

٢١٤

بجزای انچه کسب میکنند از شرک ومعصیت مَا تَرَكَ نکذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا
بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از ادمیان یا از جن وانس و
کفته مراد همه حیواناتند که بشامت معاصی بنی ادم هلاک میشوند
چنانچه در زمان حضرت نوح ع که بشومی کفر مشرکان همه جانوران
هلاک شدند مکر انچه درکشتی بودند پس دین وقت اکر ایشان ازکناه
عاصیان بکیرد همه نابود میشوند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز میدارد
ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشان
است فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندکان خود بَصِيرًا
بینا ومیداند که مستحق هلاک کیست ولایق خلاص ونجاة کدام
است وهر یکرا فراخور حال او پاداش دهد، ایرا بلوامع رضا بنوازد،
وین را بنوایب غضب بکذارد، کس را بقضاء قدرتش کاری نیست، انست
سورة يس مكية وهي صلاح خلق کو میسازد ثلاث وثمانون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يس در ینابیع اورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از
خزانه غیب که بغیر خود را بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل ع بران
نا اندیشه وجز از خدا ورسول کسی بران وقوف ندارد وبعضی از علما در
يس کفته اند که اسم قرانست ودر حقایق فرموده که نامیست از
نامهای الهی وکویند اسم سوره است وحدیث ان الله تعالی قرا طه و
يس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند
در تفسیر ماوردی اورده که هفت نام حضرت رسالت که در قران
مذکور شده یکی يس است وانکه اهل بیت را ال يس میخوانند تایید
این قول میکند لله درکم یا ال یاسینا قشیری قدس سره فرموده که
یا اشارتست بیوم میثاق وسین عبارتست از سر او با احباب از اهل
اسواق ودر بحر الحقایق اورده که قسم است بیمین نبوت حبیب و

مطهر او بعضی بر انند که معنی او انست بلغة طی ودر اصل یا انیسین
بوده بجهة کثرت تدبر شطری از وا اقتصار نموده اند چنانچه در این
الله من الله کویند ودر حقیقت انست که کلام عرب از کلمه بحرفی
تغییر کنند قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس میشاید
که حرف سین اشارت بکلمه باشد وان بقولی که کذشت انسانست
ومخاطب بانسانیت حضرت رسالتم باشد که صفت کمال انسانیت
مر انحضرترا ثابتست ومیشاید که ان کلمه سید باشد یعنی یا سید
البشر وحدیث انا سید ولد ادم تفسیر این حروف بود ودیکر باید
دانست که از میان حروف سین را سویه اعتدالی هست که میان
زبر وبینات او توافق بسیار هست وهیچ حروف دیکر این حال ندارند
لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق
توحید وخواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد ترا است مرتبه
اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعتدل زهمه نکنست
ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص اعدل از همه وان
فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القران یس استشمام میتوان
نمود خدایت لشکری داده ز قران پس انکه قلب ان لشکر یاسین
در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایة انس بن مالک نقل میکنند
که حضرت رسالت م فرمود که لکل شئ قلب وقلب القران یسین وهر که یس
بنویسد وبخواند برای وی ثواب ده بار قراءة قرانست واین سوره
را معمه میکویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکوییهای دو سرا را
وداعیه کویند که دفع کند از وهمه بدیها را وقافیه نیز نامند
که روا کند همه حاجتهای اورا اورده اند که کفار مکه کفتند ای
محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید
وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قران محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند
حکمت که إِنَّكَ بدرستی که بیشک وشبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستاده

کانی بسوی خلق ازان فرستادکان بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی
راست که توحیدست یا تو فرستاده شدهٔ بر طریق استقامه که
راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قران فرو فرستادهٔ خدای غالب
است وحفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قران را فرستادنی خداوند
قوی در ملک خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق خود وتوان فرستاده شدکانی
لِتُنْذِرَ تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ کروهی
که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران دور ایشان در زمان
اسمعیل فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی
که درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران
یعنی کلمه لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ایشان نمیکروند مراد انانند که خدای میدانسته که ایشان بر
کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل واضراب او
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در کردن
ایشان غلها فَهِيَ پس ان غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بر زنخدانهای
ایشان ومیکذارند که سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان
سر در هوا مانده کانند وچشم برهم نهادکان تمثیل کرد منکرانرا
بجمعی که غلها بر کردن داشته اند اورده اند که ابو جهل لعین
سوکند خورد که اکر پیغمبررام در نماز بیند سر مبارک اورا بشکند
روزی دید که انحضرت نماز میکذارد سنکی برداشت ونزد وی
امد چون دست بالا برد تا بروی زند دست در کردن او چنبر شد
وسنک بر دست او چسبیده در کردنش عاند این ایه امد که ما
ایشانرا بان داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته
شوند کویند که قوم بنی مخزوم دست اورا بجهدی بسیار از کردن
او جدا کردند مخزومی دیکر کفت که من بروم ومحمدرا بدین سنک بکشم
چون بنزدیک انحضرت امد نابینا شد ایه امد که وَجَعَلْنَا وکردانیدیم

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری وحجابی وَمِنْ
خَلْفِهِمْ واز پس ایشان سَدًّا پرده ومانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس
بپوشیدیم چشمهای ایشانرا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمیبیند
محققان گویند که سد پیش طول املست وسد عقب غفلت از جنایات
گذشته وهر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هراینه چشم او پوشیده
بود از نظر در دلایل قدرت ونه بیند راه هدایت وفلاح وَسَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ ویکسانست بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا أَمْ
لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند ایشان که علم قدیم
بقتل وموت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که
تو بیاگاهانی آگاهانیدنی که فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ
الذِّكْرَ کسی را که پی روی قران کند ومواعظ ان بسمع قبول شنود
وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ وبترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در نهان
از و ترسند نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایبست ازو
یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده ان ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش
گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ومزدی بزرگوار در زمان اینده
یعنی بهشت در اسباب نزول امده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله
خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد
ایه امد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگانرا
ببعث یا دلهای مردمرا بهدایت وَنَكْتُبُ وبنویسیم مَا قَدَّمُوا انچه
از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وطالحه وَآثَارَهُمْ وبنویسیم
پیها یعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد انست که
خطوات ایشان مضعف خطیات ایشان خواهد بود وبهر قدمی
رقمی از عنایت بر صحیفه احوال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ
شَيْءٍ وهمه چیزهارا أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته یا بیان کردیم فِي إِمَامٍ
مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشنیست یعنی لوح محفوظ بعد ان

نزول ایه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرمود که ای
بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب اثار اقدام شمای نویسند
در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسی است
که دورتر باشد راه امدن وی بمسجد وبعضی گفته اند که اثار اعمالست
از انکه حسنه باشد چون علم که بمردم اموزند یا وقفی که بر مواضع خیر
کنند یا صدقه جاریه چون پل ورباط ومسجد یا سیئه چون اشاعه باطل
وتاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید که تا همه را مینویسند وبوفق
مکافات مناسب هر اثری جزا خواهند داد از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو اینچنین گفتست پیر معنوی کای برادر
انچه کاری بدروی وَاضْرِبْ وبیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ
الْقَرْيَةِ مثلی اهل انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که امدند بدان
دو فرستادگان اورده اند که حضرت عیسی علی نبینا وعم قبل از رفع با شمعون
الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی وتومان
گفتندی یا باروس وماروس وثعلبی گفته که صادق وصدوق با نطاکیه
فرستاد تا خلقرا بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهری رسیده
پیری دیدند که گوسفندان میچرانید برو سلام کردند پرسید که چه
کسانید گفتند رسولان عیسی ایم وخلق را از بادیه ضلالت بسر منزل
هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند اری
بیمارانرا شفا دهیم وابرص واکمه را بحال صحت باز اریم پیر گفت که سالهاست
که فرزند من بیمارست واطبا از علاج او عاجزند اگر شما درد او را دوا
کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی امده دعا کردند
صحت کامل یافت قدم نهادی وبر هر دو دیده جا کردی بیک نفس دل
بیمار را دوا کردی پیر ایمان اورد واو حبیب نجارست که صاحب یاسین
گویند وبششصد سال قبل از زمان حضرت رسالت بدو گروید ویکی
از سابقینست القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد

وبیمار بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در
معالم التنزیل کوید نام او الطیخس رومی بود بت پرستید ند از حال ایشان
خبر یافت وبر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی واقرار بوحدانیت
الهی بود مطلع شده ایشانرا بزندان کرد شمعون از پی ایشان درامده با
خواص ملک اشنائی اغاز نهاد وبسبب دانش وحکمت مقرب پادشاه
شد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ اَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم
اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستادیم
با مرما فَکَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهلان دیه ایشانرا وبزندان
بازداشتند فَعَزَّزْنَا پس غالب کردانیدیم ایشانرا وحفص بتشدید
میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون
الصفاست وکفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس کفتند این
فرستادکان انطاکیه که اِنَّا اِلَیْکُمْ بدرستی که ما بسوی شما
مُرْسَلُونَ فرستاده شدکانیم از نزد عیسی یا از پیش خلیفه وی قَالُوا
کفتند مردم ان شهر که مَا اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مکر ادمی مِثْلُنَا
مانند ما در اکثر صفات بشر پس بچه مزیه شمارا اختصاص داده اند
وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ ونفرستاده است خدای مِنْ شَیْءٍ از هیچ چیز از
وحی ورسالة اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا تَکْذِبُونَ مکر دروغ
میکویید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا کفتند پیغمبران که خدای ما یَعْلَمُ
اِنَّا میداند بدرستی که ما اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادکانیم
وَمَا عَلَیْنَا ونیست بر ما اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ مکر رسانیدن اشکارا قَالُوا
اِنَّا تَطَیَّرْنَا کفتند که ما فال بد کرفتیم بِکُمْ بامدن شما که بدین
بلده امده اید باران نیامده وهمه مزروعات ما خشک شده لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهُوا واکر منتهی نشوید شما لَنَرْجُمَنَّکُمْ هر اینه رجم کنیم شمارا وَلَیَمَسَّنَّکُمْ
مِنَّا وبرسد شمارا از ما عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُکُمْ
کفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَکُمْ با شماست یعنی سبب شامة عقاید

فاسده

فاسده واعمال باطله شماست اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ ایا پند داده میشوید
وفال بد میکیرید وبقتل تهدید میکنید بَلْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُوْنَ
کروهی کزاف کاران وازحد درکذشتکانید اورده اند که شمعون
با ملک به بتخانه امدی وحضار را سجده کردی مردم پنداشتند که او
پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کرد وبی مشورت او بهیچ
کار اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوم که دو
کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک کفت که ایشان
دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیکر هست شمعون از روی تعجب فرمود
که بکو تا ایشانرا حاضر کنند که کفتار ایشان عجبست ملک امر کرد
تا ایشانرا اوردند شمعون را دیده دلیروار بنشستند شمعون پرسید
که شما کرا میپرستید کفتند انرا که افرید کار اسمان وزمینست شمعون
کفت خدای شما چه میسازد کفتند نابینا را دیده ور میکرداند شمعون
از ملک التماس کرد تا نابینائی را حاضر کردند فرمود که خدای خودرا
بکویید تا این نابینارا بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد
شمعون کفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند
ملک اهسته کفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند ونمیشنوند
وبر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیکر باره کفت ای جوانان خدای شما
دیکر چه تواند کرد کفتند مرده را زنده میکرداند شمعون کفت اکر خدای
شما این کار بکند ما همه بدو میکرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرک وی
برامده بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند ملک با قوم خود ایمان
اوردند وبرخی دیکر قصد پیغمبران ومومنان کردند حبیب نجار را خبر
شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل متوجه ان صوب
شده چنانچه حق سبحانه فرمود وَجَاءَ وامد مِنْ اَقْصَی الْمَدِیْنَةِ از
دورترجای ان شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار یَسْعٰی وبود که شتافت
تا برسید قَالَ یَا قَوْمِ کفت ای قوم من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِیْنَ پیروی کنید

اَاَنْتُمْ

فرستاده شدکانرا اتبعوا من لا یسئلکم بی روی کنید کسانیرا
که نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وهم مهتدون
وایشان راه یافتکانند بخیر هردو سرا وما لی وچیست مرا که از روی
صدق لا اعبد الذی فطرنی نپرستم انکسی که بیافرید مرا واز عدم بوجود
اورد والیه وبسوی حکم وجزای او ترجعون باز کردیده خواهید شد
روز قیامة اضافه فطرت بخود اظهار شکرست واضافه بعثت
بکافران مبالغه در تهدید وزجر ءاتخذ من دونه ایا فرا کیرم بجز
خدای آلهة خدای دیکر یعنی بتان ان ان یردن الرحمن اکر خواهد
خدای مرا بضر بکزندی یعنی اکر خواهد که ضرری بمن رساند لا تغن
عنی کفایة نمیکنند از من شفاعتهم شیئا درخواست بتان
چیزی را از ان یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند ولا ینقذون و
نرهانند مرا وخلاص نکنند پس اکر من انرا که توانایی ندارد بر نفع
وضر بپرستم وعبادت انکه قادرست بر رسانیدن نفع ورها بندن
از ضرر دست بدارم انی اذا بدرستی که من انهنکام لفی ضلال مبین
در کمراهی اشکاری باشم پس چون قوم این سخن شنیدند قصد قتل
وی کردند واو روی به پیغمبران اورده کفت انی امنت بدرستی که من
بکرویدم بربکم با فریدکار شما فاسمعون بشنوید ایمان مرا تا فردا
بر من کواهی دهید وکفته اند این خطاب با قوم کرد وایشان اورا
سنك میزدند تا کشته شد وقبر او در بازار انطاکیه است وقولی
انست که اورا کشتند وخدای تعالی اورا زنده کردانیده وببهشت
برد حسن بصری برانست که چون قصد او کردند حق سبحانه اورا باسمان
برد از روی کرامة قیل کفتند مرورا که ای حبیب نجار ادخل
الجنة درای در بهشت پس چون در بهشت درامد قال کفت یا لیت
قومی یعلمون کاشکی قوم من بدانا شوند بما غفرلی ربی بانچه
بیامرزید مرا پروردکار من وجعلنی وکردانید مرا من المکرمین

الجزء الثالث والعشرون من اجزاء الثلثین

ازنواختکان

۲۱۸

ازنواختکان باکرام وقولی انست که پیغمبران وملك ومؤمنان کشته شدند
وقولی انست که بسلامت بیرون رفتند وحبیب کشته شد یا باسمان
رفت وما انزلنا ونفرستادیم ما علی قومه برقوم حبیب من بعده پس
از قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از اسمان برای هلاك
کافران وما کنا منزلین ونیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای
هلاك قومی یعنی کفار از ان خوارتر وبیمقدارترند که هلاك ایشان لشکر
باید وانزال لشکر ملائکه در روز بدر وحنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده
نه انکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند ان کانت نبود عقوبة
اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مکر یک فریاد که جبرئیل هردو بارو
شهر ایشان کرفته صیحه زد فاذا هم پس انجا ایشان خامدون
فرو مردکان بودند یعنی بیکنعره جبرئیل فرو مردند چون اتشی که بیکبار
منطفی شد یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندکان ما یاتیهم من
رسول نیامد بدیشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مکر بودند که باو کستهزون
استهزا میکردند الم یروا ایا ندیدند وندانسته اند که کم اهلکنا
چند هلاك کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزکارها
انهم الیهم ومشاهده نکردند انکه هلاك شدکان بسوی اینها
لا یرجعون باز نمیکردند یعنی بدنیی معاودت نمیکنند وان کل
ونیستند همه ایشان لما جمیع مکر بهم جمع لدینا محضرون نزدیك
ما حاضر شدکان روز قیامة برای پاداش یعنی انانرا که هلاك کرده ایم از
پیشینیان یا این مخالفان واپس مانده همه در عرصکاه حشر بحضرت ما
حاضر خواهند شد ومناسب کردار وکفتار خود جزا وسزا خواهند یافت
وبعذاب الیم وعقاب عظیم کرفتار خواهند شد ودر مجلس حرمان ومضیق
خذلان محبوس ابد ومحبوس سرمد خواهند کشت وز نعمت جاودانی محروم
جاودانی وایة ونشانه از نشانهای قدرت ما لهم الارض المیتة
مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشك ولی کیاه که ما بسبب باران

أَحْيَيْنَاهَا زنده كرديم انرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا وبيرون اريم ازوى حَبًّا
دانهٔ درويى فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس ازان ميخورند وَجَعَلْنَا وكردانيديم
فِيهَا در زمين جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمابنان وَ
أَعْنَابٍ واصناف تاك بنان وَفَجَّرْنَا وروان كرديم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ
در زمين از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از ميوه انچه مذكور
شد وَمَا عَمِلَتْهُ وانچه كرده است أَيْدِيهِمْ دستهاى ايشان مثل
دوشاب وغيره وحفص ما عملته ميخواند وما را نافيه ميخواند يعنى
ميخوريد از ميوها ودستهاى شما ان عمل نكرده است بلكه بمحض قدرت
افريده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ ايا شكر نميكنند بازاى اين نعمتها ومنعم را
پرستش نمى نمايند صاحب بحر الحقايق فرموده كه معنى ايه بزبان
اهل اشارت انست كه زمين دلرا زنده كرديم بباران عنايه وبيرون
اورديم ازان حب طاعات تا ارواح ازان غذايى يابند وساختيم بوستانها
از نخيل اذكار واعناب اشواق وعيون حكمت دروى روان كرديم
تا از ثمار مكاشفات ومشاهدات تمتع ميگيرند واز نتايج اعمال كه
كرده از صدقات وخيرات ايا سپاس دارى نميكنند يعنى سپاس ميبايد
داشت برين نعمت ظاهره وباطنه تا موجب مزيدان شود كه لَئِنْ
شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ؎ گر شكر كنى زياده گردد نعمت ؎ وز دل ببرد دغدغه
بيش وكمت ؎ پس زود ببر منزل مقصود رسى ؎ از منهج شكر اگر
نلغزد قدمت سُبْحَانَ الَّذِي پاكست انكه بقدرت كامله خَلَقَ
الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بيافريد همه صنفها ونوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از انچه
برويانَد زمين چون نبات واشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ واز نفسهاى ايشان
يعنى از بشر چون ذكور واناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ونميدانند از اقسام خلايق
وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ وعلامتى ديگر ايشانرا بر قدرت ما شب است
كه از روى حكمت نَسْلَخُ در ميكنيم ودور ميكنيم مِنْهُ النَّهَارَ ازان روز را
فَإِذَا هُمْ پس انگاه ايشان مُظْلِمُونَ در ايند كه انند بتاريكى وَالشَّمْسُ

تجري

عملت

تَجْرِي واينى ديگر افتابست كه ميرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهى كه
اوراست در صحيحين مسلم وارد است كه مستقر افتاب تحت العرش
باشد وگويند كه مراد از مستقر حد معين است كه دور او بدو منتهى شود
ذَلِكَ ان رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدير خداوند است غالب
بقدرت خود بر هر مقدورى الْعَلِيمِ دانا بهر معلومى وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ
وماه را مقدر ومقرر كرده ايم يعنى سير او را مَنَازِلَ كه در منزلهاى بيست و
هشتگانه از بروج اثنى عشر كه حصه هر برجى از منازل دو منزل وثلثى
باشد وهر روز قريب منزلى قطع كند ودر منازل اجتماع نور او مى افزايد و
در منازل استقباليه ميكاهد وميل بانحنا وتقويس ميكند حَتَّى عَادَ تا
وقتى كه گردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب شاخ يكساله از خرمابنان
كه خشك شده باشد وكج گشته بشكل هلال لَا الشَّمْسُ نه افتاب يَنْبَغِي
لَهَا سزد مرورا ونشايد أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ انكه دريابد قمر را در مكان
چه يكى در فلك اولست ويكى بر سپهر چهارم يا نشايد كه افتاب بسرعة
چون ماه باشد حصول سنه از وضع خود بيفتد وخلل سكون نبات و
تعيش حيوان رسد وَلَا اللَّيْلُ ونه شب سَابِقُ النَّهَارِ پيشى گيرنده است بروز
بان معنى كه غلبه كند بر روشنى وهمه اوقات شب گردد بلكه متعاقب
اوست وگفته اند مراد بشب وروز ايتين ايشانند يعنى افتاب وماه
ومراد انست كه چنانچه شمس از روى سرعت قمر را در نيابد قمر
نيز از جهت ضيا بر افتاب سبقت نگيرد وَكُلٌّ وهمه كواكب از نيرين
وجز ان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلك بگشاد ميروند چنانچه ماهى در اب
وَآيَةٌ لَهُمْ ونشانهٔ ديگر مر ايشانرا أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ بدرستى
كه ما برداشتيم فرزندان ايشانرا يعنى نشانديم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
در كشتى پر از مردم وساير حيوانات يعنى در كشتى نوح على نبينا وعم وگفته اند
مراد از ذريه اولاد اند يعنى فرزندان خود را كه قوت سفر نيست بر خشكى
براى ايشان كشتى مقرر كرديم وَخَلَقْنَا لَهُمْ وبيافريديم براى مردمان مِنْ

مِثْلِهِ مانند کشتی مَا یَرْکَبُونَ انچه سواری میکنند بران چون زورق
وصندوق وناو وامثال ان وکفته اند که مراد شتر انند که کشتی
بیابانند وَاِنْ نَشَأْ واکر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم اهل کشتی
را فَلَا صَرِیخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشانرا که از غرقه
شدن نکاه دارد وَلَا هُمْ ونه ایشان یُنْقَذُونَ رها کرده شوند از
مرک اِلَّا رَحْمَةً مکر انکه بخشم بریشان مِنَّا ببخشیدن از نزدیک
ما وَمَتَاعًا وبرخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی اِلَی حِینٍ
تا زمانی که اجل ایشان برسد وَاِذَا قِیلَ وچون کفته شود لَهُمُ
اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَیْنَ اَیْدِیکُمْ از عذابی که پیشر از شما
بامم مکذبه رسیده وَمَا خَلْفَکُمْ واز عذابی که در عقب شماست
یعنی در اخرت وایمان ارید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید بر شما ببخشند ایشان
اعراض نمایند ودر مکابره وعناد افزایند وَمَا تَاْتِیهِمْ ونیاید بریشان
مِنْ اٰیَةٍ هیچ ایتی مِنْ اٰیَاتِ رَبِّهِمْ از ایاتهای پروردکار ایشان یعنی قران
یا از دلایل وحدت اِلَّا کَانُوا مکر باشند عَنْهَا مُعْرِضِینَ از ان روی
کردانندکان وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ وچون کویند مر ایشانرا که بر درویشان
ومحتاجان اَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ از انچه روزی داده
است شمارا خدای قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا کویند انانکه نکرویدند بصانع یعنی
معطله عرب لِلَّذِینَ اٰمَنُوا مر انانرا که کرویده اند یعنی کافران از روی
تحکم بمومنان کویند اَنُطْعِمُ ایا طعام دهیم مَنْ لَوْ یَشَاءُ اللّٰهُ انرا که اکر
اَطْعَمَهُ طعام دادی اورا یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام
خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون ان طعام نداد ما نیز نمیدهیم
اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان اِلَّا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ مکر در کمراهی هویدا
که مارا بمخالفت مشیت میفرمایید واین سخنان از ایشان خطا بود
برای انکه خدای بعضی مردم را توانکر ساخته وبعضی را درویش کذاشته
وجهه ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرارا بهره مند کردانند

پس مشیت را بهانه ساختن وامر الهی را که باتفاق فرموده فروکذاشتن محض
خطا وعین جفاست درویش را خدا بتوانکر حواله کرد تا کار او بسازد وفارغ
کند دلش ار ز روی بخل اکر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامة وانزوه
حاصلش وَیَقُولُونَ وکویند کافران مَتٰی کجاست هٰذَا الْوَعْدُ این موعود
شما یعنی قیام قیامة وهنکام روز رستخیز اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید
راست کویان مَا یَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مکر یک
فریاد که تَاْخُذُهُمْ بکیرد ایشانرا یعنی نفخهٔ صعقه که بعد از نفخهٔ
فزع است دریابد ایشانرا وَهُمْ یَخِصِّمُونَ وحال انکه ایشان دران وقت
بجدال وخصومة باشند ومهم دینی میسازند که یکبار اسرافیل بصور
در دمد وهمه خلق برجای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا یَسْتَطِیعُونَ پس نتوانند
تَوْصِیَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا اِلٰی اَهْلِهِمْ ونه بسوی اهل ایشان
که غایب باشند یَرْجِعُونَ باز کردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن
نداشته باشند وَنُفِخَ فِی الصُّورِ وبعد از چهل سال بدمد در صور دیکر
باره فَاِذَا هُمْ پس انکاه ایشان مِنَ الْاَجْدَاثِ از کورها بیرون امده اِلٰی
رَبِّهِمْ بسوی پروردکار خود یَنْسِلُونَ میشتابند ودرین چهل سال کفار را
عذاب نباشد چون برانکیخته شوند قَالُوا یَا وَیْلَنَا کویند ای وای بر ما مَنْ
بَعَثَنَا که برانکیخت یعنی بیدا کرد مارا مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابکاه ما ملائکه
جواب دهند که هٰذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ انچه وعده کرده بود خدای
از بعث ونشر وشما میکفتید مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ وراست
کفتند پیغمبران در باب بعث وجزا انچه کفتند اما شما باور نکردید اِنْ
کَانَتْ نبود واقعه اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مکر یکنعره که نفخهٔ اخیره است یعنی
بمجرد نفخه زنده شدند فَاِذَا هُمْ پس انکاه ایشان جَمِیعٌ همه ایشان لَدَیْنَا
مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شده کانند فَالْیَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَیْئًا چیزیرا از جزای کردار خود نه
از ثواب ایشان بکاهند ونه بعقوبه زیاده از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ

و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر بجزیر اگر بود بد
که میکردید از خیر وشر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ
امروز فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ شادمان و نازان و میوه
خوران و لذة کنندگان وان کار اقتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت
در مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد ایشانرا بتنعم و فارغ باشند
از تامل در مهم دوزخیان وانواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول
کرد اند ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسانی که ایشان در دوزخ
باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنقیص عیش است در بحر الحقایق
گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم
جنات بوده حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول گرداند واین حال اگرچه
با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان حق بغایت فرودی
نماید و انا یجابس اکثر اهل الجنة البله پی توان برد گویند این آیة نزد
شبلی قدس سره خواندند سهقه زد و بیهوش شد چون باخود آمد گفت
بیچارگان اگر دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاک می
افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره
نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست اما مقربان
حضرت را از مطالعه شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت
نپردازند رو زی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید
وربی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُمْ ایشان
یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حورا
و عینا فِي ظِلَالٍ در سایههای قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب
دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند
وانکار بر تختها دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت فَاكِهَةٌ
میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشانرا مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو
برند در اخفاق از ابن عباس رضی نقل میکند که هرچه بهشتی آرزو کند از

اطعمه واشربه بی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد
سَلَامٌ یعنی تحیة قَوْلًا خطابی بیواسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار مهربان
در معالم از جابر بن عبد الله نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که اهل بهشت
در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نور بر ایشان ساطع گردد چون سر بالا
کنند حضرت عزت گوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ سلام دوست شنیدن
سلامتست و سعادت بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ
و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان وای منافقان از
مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند وایشانرا ببوستان دوستان
میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید شیطانرا
یعنی بتانرا بفرمود شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ
مُبِينٌ دشمنی است آشکارا و عداوة او با پدر شما بر همه کس ظاهر است
وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شما ام
هَذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راستست ببهشت وَلَقَدْ
أَضَلَّ و بدرستی که گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا
كَثِيرًا خلقی بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نیستید شما که
تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هَذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخ
است الَّتِي آن دوزخی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده
کرده میشدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بدان امروز بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا
نمیکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای
ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده
ایم و شیطانرا نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گوید [illegible] مَا أَيْدِيهِمْ دستهای
ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا
با آنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده

که چنانکه جوارح اعدا به افعال بد ایشان کواهی میدهد اعضای اولیا
بطاعات ایشان اقامه شهادت کند چنانچه در اثار امده که حق سبحانه
بندهٔ مومن را خطاب کند که چه اورده شرم دارد که عبادت وخیرات
خود را برشمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن ارد تا هریک اعمال خود را
باز کویند حتی انامل کواهی دهد بر تسبیحات کما رووا فانهم مسؤلات
مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ واکر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر اینه نابینا
کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا
الصِّرَاطَ پس پیشی کیرند راهی را که در سلوک او معتاد ند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ
پس چکونه بینند انرا وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ واکر خواهیم مسخ کنیم
اینها را وصورتهای ایشانرا متغیر سازیم عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جایهای
ایشان تا همه اینجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند وقادر
نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نکردند ونتوانند
باز کشتن از عقب یا بصورت اول باز روند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ وهر کرا عمر
دراز دهیم نُنَكِّسْهُ بر کردانیم اورا فِي الْخَلْقِ در افرینش یعنی
قوة اورا بضعف مبدل کنیم وجوانی اورا به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ
ایا در نمی یابند هر که بر تنکیس خلق قادرست بر طمس ومسخ نیز قادر
خواهد بود نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه میکفتند که
محمد شاعرست حق سبحانه رد قول ایشانرا میفرماید وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ
و نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ونشاید مر ورا شاعر
کفتن چه اکر شعر کفتی بدل قوم در امدی که قدرت او بر نظم قران
وافصاح بدان از قوة فطانتست در شاعری پس حق سبحانه وی را شعر
نیاموخت تا ان شبهه طاری نشود وهرکاه که ان حضرت بیتی بر سبیل
تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که ان سمت وزن انحراف
داشتی جاری شدی چنانچه یکنوبة فرمود که کفی الاسلام والشیب
للمرء ناهیا ابی بکر کفتند که یا رسول الله قایل کفته کفی الشیب والاسلام

للمرء ناهیا حضرت همان وتیره که در نوبهٔ اولی خوانده بود در ثانی تکرار
فرمود ابی بکر کفت اشهد انک لرسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک
واز کلمات انحضرت انچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب بی تکلف وقصد بوده إِنْ هُوَ نیست انچه ما بدو اموختیم إِلَّا
ذِكْرٌ مکر پندی وارشادی وَقُرْآنٌ مُبِينٌ وکتابی روشن در معانی و
حقایق یا روشن کنندهٔ احکام وحدود که فرستاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم
کند قران یا محمد مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی عاقل وبا فهم چه غافل
وجاهل بمثابهٔ مرده است یا انرا که مؤمن است فی علم الله چه حیوة ابدی
وبقای سرمدی بایمانست وتخصیص انذار نمودن بمؤمن جهة انتفاع
اوست بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ وواجب میشود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ
بر ناکرویدکان که قرانرا قبول نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا ایا نمی بینند ونمی
دانند اینان أَنَّا خَلَقْنَا انرا که ما افریده ایم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا
عَمِلَتْ أَيْدِينَا از انچه کردیم وساختیم بی واسطه وشرکت ووکالت یعنی
متفرق بودیم بافرینش ان میان مردمان مثلست که هر که کاری
تنها کند کوید من این مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیکری مرا در
ساختن ان یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما افریدیم برای ایشان بخود
بی مشارکتی غیری أَنْعَامًا چهار پایان چون شتر وکاو وکوسفند
فَهُمْ لَهَا پس ایشان مرانرا مَالِكُونَ ضبط کنندکانند وبتصرف در
ارندکان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ ونرم کردیم ورام کردانیدیم انعام را برای
ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از ایشان مرکوب ایشانست که
بر وی سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وبعضی از انها انست
که میخورند چون کوسفند وَلَهُمْ فِيهَا ومر ایشان در ان چهار پایان
مَنَافِعُ سودهاست از پشم وموی وپوست وَمَشَارِبُ واشامیدنیها
از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ ایا شکر نمیکویند نعمت خدای را که انعام افریده
رام کردانید ومنافع بزرکتان ممر اینان بر ایشان رسانیده وَاتَّخَذُوا

وفرا کرفته‌اند مشرکان مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ
تا شاید ایشان یُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بمدد ایشان وحال آنست که
ان بتان لَا یَسْتَطِیعُونَ نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا
که جمادند وایشانرا شعور وقدرت نیست وَهُمْ وبت پرستان لَهُمْ
مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی‌اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبانان
ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا
یَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نکرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که
نسبت با حق سبحانه میکویند از اتخاذ اولاد وشرکا یا در باره تو میکویند
از نسبت بسحر وشعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا یُسِرُّونَ آنچه پنهان
میدارند از حقد وبغض وَمَا یُعْلِنُونَ وآنچه آشکارا میکنند از کلمات
کفر وجزا خواهیم داد ایشانرا بران باشکار ونهان هرچه کفتی وکردی
جزا دهد بتو دارای آشکار ونهان آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل
واصح آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالید
بمجلس حضرت رسالت پناه ص آورده وبعضی از صنادید قریش حاضر
بودند کفت کیست که این اجزای متفرق واین اعضای متمزق راجمع
ساخته دیکر باره زنده کرداند حضرت رسالت ص فرمود که آفرید کار
اینرا بقیامت بر انکیزد وترا الله زنده کرداند وبدوزخ برد این آیة نازل
شد که أَوَلَمْ یَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید ونداند انسان أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا
که ما آفریده ایم اورا مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی وانرا علقه ساخته ومرتبه
مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده وبیرون آمده واز طفولیت
بزرکی رسیده وسخن کوی ودلیر کشته فَإِذَا هُوَ پس آنکاه او خَصِیمٌ
مُبِینٌ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدل در آمده وَضَرَبَ وبزد
لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد واستخوانی کهنه بد
دست مالید وخاک ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ وفراموش کرد
آفریدن ما مر اورا قَالَ مَنْ یُحْیِي الْعِظَامَ کفت کیست که زنده کرداند

استخوانهارا

استخوانهارا وَهِيَ رَمِيمٌ وحال آنکه بوده وتباه کشته باشد بی کوشت
وپوست وعروق واعصاب قُلْ بکوای محمد یُحْیِیهَا الَّذِي زنده کرداند
آنرا کسی که بقدرت برکمال أَنْشَأَهَا بیافریدا ورا أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار
واز عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ واو بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست
وتفاصیل مخلوقاترا میداند واجزای اشخاص را در حال تفرق وتفرد میشناسد
وبر جمع وانضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدایی که آفرید وپیدا کرد لَكُمْ
برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنجا
شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ می افروزید آتش را در اغلب مواضع
از بادیه عرب دو درخت است مرخ وعقار شاخ از مرخ بر شاخی از
عقار میمالند آتشی بیرون می آید حق سبحانه میفرماید که آنکه قادرست
بر احداث آتش از درخت سبز که در وماییه ایست متضاده یا جوهر نار
هر اینه قادرست بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر وتازه بوده باشد وخشک
شده أَوَلَیْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها
وزمینها را با بزرکی اجرام آن بِقَادِرٍ توانا است عَلَى أَنْ یَخْلُقَ بر آنکه
بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان یا اجسام صغیره واجرام حقیره بَلَى آری هست
قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ واوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِیمُ دانا
بکیفیت احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون
خواهد شَیْئًا آفریدن چیزی أَنْ یَقُولَ آنست که کوید لَهُ مر اورا که بحکم
من كُنْ بباش فَیَكُونُ پس بباشد نزد بعضی تمثیلست مر تأثیر قدرت را
مراد الله با مر مطاع مر مطیع را در مأمور به بی امتناع ونزاع ودر تفسیر
کبیر کفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین بر اسرع وجهی
که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه واین کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند
دانند که چیزی حادث خواهد شد حرفیست کاف ونون ز طوامیر صنع او
از قاف تا بقاف بر بن حرف کشته دال فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاکی وبی عیبی مر
آنکس راست که بی شبهه بِیَدِهِ بید اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی

همه چیزها وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات
اعمال وعدهٔ دوستانست و وعید دشمنان کرا اینان از اشید العقابست واناترا

سُورَةُ الصَّافَّات مایه طوبی لهم وحسن مآب وَاثْنَتَانِ وَثَمَانُونَ آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان صف بر کشیده در مقام عبودیة صَفًّا صف
بر کشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع
زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندگان ذِكْرًا وحی خدا از ابرانبیا
حق سبحانه قسم یاد میکند بملائکه که در صف استاده میان هوا تا بهر
چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا
بمؤمنان که در صف جماعة بایستند یا بعلما که در صف افاده بصف
افاضه قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه
اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند وتالیات که بتسبیح
بتحمید وتسبیح الهی اشتغال دارند واگر جمع غزاتند زاجر ایشان راندن
اسبان باشد یا طرد دشمنان وتالیات ایشان ادای تکبیر وتهلیل
است واگر مؤمنانند بانوار خدمة زاجر دیوانند ودر اثنای نماز تالی
قرانند واگر اهل علمند زجر میکنند از کفر وفسق بدلیل وحجت وبر
خلق میخوانند احکام شریعة واگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع افات
از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان
طریق توحید که در مواقف مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و
نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند وبانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری
یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند در بحر الحقایق اورده که
صافات واجند وزاجرات الهامات ربانی که زاجرند عوام را از مناهی وخواص
را از رؤیة طاعات واخص را از التفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره که
بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند ای یاد
تو ام مونس جان در همه حال بی ذکر تو ارام دلم هست محال جز فکر

ثنای

ثنای تو ندارم شب وروز جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه وسال اورده اند
که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان ما را یک خدای
اورده است حق سبحانه درین ایات قسم یاد کرد که إِنَّ إِلٰهَكُمْ بدرستی
که خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یکیست یگانه ویکتا رَبُّ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ افریدگار اسمانها وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وپروردگار انچه
میان ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ وافریننده مشرقهای کواکب هر
کوکبی را مشرقیست که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق افتابست که
هر روزی بمشرقی دیگر مختفی شود وبذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب
اکتفا باحد الضدین إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم
اسمان نزدیکتر را یعنی انچه بکرهٔ زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ باراستن
ما ستارگان را وحفص باضافه خواند یعنی بیاراستیم اسمان دنیی را باراستن
کواکب در کشاف اورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشانست چون
هیات ثریا وبنات النعش وجبار وغیر ان از اشکال چهل وهشت
گانه که بر نفس منطقه وشمال وجنوبست وَحِفْظًا ونگاه داشتیم اسمان را
نگاه داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از بر امدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش
ونافرمان لَا يَسَّمَّعُونَ نمیشنوند یعنی طاقة شنودن وگوش فرا
نهادن ندارند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی
اشراف ملائکه که مطلعند بر بعضی از اسرار لوح وبا یکدیگر میگویند
وَيُقْذَفُونَ وانداخته میشوند یعنی بر ایشان می افگنند شهب را
یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر اسمان
میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ ومر دیوانراست عَذَابٌ وَاصِبٌ
عذابی سخت در اخرت یا پیوسته در دنیی وایشان از قوت استماع کلام
ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که دریابد یکربودن یعنی
بدزدد سخنی را فَأَتْبَعَهُ پس از پی در اید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی
روشن یا اتشی سوزنده ومرجوم را متاذی سازد یا بسوزد وایشان

برجوم منزجر نشده باز قصد فلك كنند اورده اند كه ركانة بن زيد وابو
الاشدين كه منكران حشر وبعث بودند همواره دعوى بطش وقوة ميكردند
وميان قريش از روى تصلف وتكلف علم مباهاتى فراختند حق سبحانه
ايه فرستاد كه فاستفتهم پس بپرس از مشركان مكه كه از افريدكان اهم
اشد ايا ايشان سخت‌ترند خلقا از روى افرينش امن خلقنا يا انكه ما افريده
ايم از ملائكه واسمان وزمين وكواكب ومشارق وشهب انا خلقناهم
بدرستى كه ما افريده ايم پدران ايشان را من طين لازب از كلى چسبنده
پس ماده اصلى ايشان كلست وان حاصل شود از انضمام جزء مائى وجزء
ارضى مراد ازين كلام اثبات معادست ورد استحاله ايشان مر انرا
چه اكر استحاله بجهت عدم قابلية ماده است ماده با قيست وقابل
انضمام واكر سبب عدم قدرت فاعلست كسيكه بر خلق اين اشيا كه مذكور
شد قادر باشد هر اينه بر ختم اين اجزا واعادة حيات در ان قادر خواهد
بود چه قدرت صفت ذاتيست هركز متغير نشود ونسبت بهمه
مقدورات يكسان بود پس هركاه كه خورشيد قدرت از افق ارادت
طلوع نمايد ذرات مقدورات در هواى ابداع وفضاى اختراع بجلوه
در ايند كاينك ز عدم سوى وجود امده ايم در معالم اورده كه حضرت
رسالت ص چنان بود كه قران بشنود بدان بكرود مشركان شنيدند وبان هركه ح
استهزا كردند پيغمبر ازين حال متعجب شده ايه امد كه بل براى قطع
كلام اولست در زاد المسير بمعنى دع داشته يعنى بكذار كلام كفار را و
دست بدار عجبت شكفت داشتى توان ناكرويدن ايشان وبقران
ويسخرون وايشان سخريه ميكنند با ان تعجب دارى كه با وجود قدرت
الهى مرا انكار بعث ميكنند وايشان افسوس ميدارند ان تعجب تو و
اذا ذكروا وداب ايشان انست كه چون پند داده شوند بچيزى
لا يذكرون ياد نكنند انرا وبدان پند پذير نشوند واذا راوا اية
وچون به بينند معجزه كه دليل صدق مقالتست مانند انشقاق قمر

يستسخرون

يستسخرون يكديكر را بسخريه ميخوانند وقالوا ان هذا وكويند اين نيست
كه ما ديديم الا سحر مبين مكر جادوى هويدا ائذا متنا ايا چون بميريم ما
وكنا ترابا وباشيم تراب وعظاما واستخوانهاى بى كوشت وپوست
ائنا لمبعوثون ايا ما برانكيختكان باشيم اوآباؤنا الاولون
وپدران نخستين ما قل بكواى محمد نعم ارى برانكيخته شويد
با پدران وانتم داخرون وحال انكه شما خوار وبيمقدار باشيد هركاه
كه قيامت درايد فانما هى پس جز اين نيست كه ان زجرة واحدة يك
راندن بود يعنى يك نفخه كه دردمند فاذا هم پس انجا ايشان زنده شده
واز قبر برون امده ينظرون مينكرند وقالوا وميكويند يا ويلنا
اى واى بر ما هذا يوم الدين اينست روز حكم يا جدا كردن نيكان از
بدان الذى كنتم به ان روز كه بوديد شما كه بان تكذبون
تكذيب ميكرديد وباور نميداشتيد پس از حق سبحانه خطاب رسد بملائكه
كه احشروا الذين ظلموا جمع كنيد وبهم اريد انانرا كه بر خود ستم كردند
بشرك وازواجهم واشباه ايشانرا يعنى بت پرست را با بت پرست
وستاره پرست وعلى هذا يا قرينان ايشانرا از ديوان يا زنان ايشانرا
كه كافره بودند وكويند مراد از ظلمه ستمكاران اند بر خلق بجور وبخود بكناه
وحشر انست كه ايشانرا در موقف بدارند با امثال ايشان چنانچه زانى
وخمار با خمار يا اعوان ايشانرا از ملازمان ومددكاران بر ظلم در
قوة القلوب اورده كه يكى از عبد الله مبارك قدس سره پرسيد كه من
خياطم واحيانا براى ظلمه جامه ميدوزم ناكاه از اعوان ايشان نباشم
ابن مبارك فرمود كه تو از اعوان نيستى بلكه از ظالمانى اعوان ظلمه
انها اند كه سوزن ورشته بتو ميفروشند يا ظالم مباش تا نشوى ع
روز حشر از شماره ايشان واصح انست كه اين ظلمه مشركانند بدليل انكه
ميكويد حشر كنيم ايشانرا وما كانوا يعبدون وانچيز را نيز كه بودند پرستش
ميكردند من دون الله بجز خداى از اصنام وغيرها يا ابليس ولشكر

اينست روز پاداش كه مارا وعده ميدادند ملائكه كويند اى هذا يوم الفصل

او وان عامیست اختصاص یا فته بایه اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا
یا دلالت کنید اِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی
بدوزخ ارند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
بدرستی که ایشان پرسیدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و
اعمال ایشان خواهند پرسید بجهة زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا
گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست شمارا که یاری نمیخواهید یک
دیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه
گوید یا ملائکه ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان
امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان وَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ و در موقف روی ارند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی
روسای قوم و ضعفه ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر میپرسند که
این چه حالت که ما را بپیش امده یا سرزنش میکنند یکدیگرا قَالُوا
گویند اتباع مر روسای قوم را که اِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا
بودید که در می امدید بما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت و نیکخواهی و عن
یمین یعنی از قوة و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید
که دین حق اینست که شما را بدین میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در
جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ
گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شمارا گمراه کرده باشیم
وَمَا كَانَ لَنَا و نبود ما را عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی و قدرتی
که باکراه و اجبار شمارا بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید
شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروه از اندازه در گذشتگان فَحَقَّ
عَلَيْنَا پس واجب شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة
العذابست اِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما چشندگانیم عذابرا درین
روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شمارا دعوت کردیم بگمراهی بجهت انکه اِنَّا كُنَّا

غاوین

غَاوِينَ بدرستی که ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید
و در مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد؛ من مستم و خواهم
که تو هم مست شوی؛ تا همچو من سوخته از دست شوی؛ حق سبحانه فرمود
فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ ان روزی که فِي الْعَذَابِ
مُشْتَرِكُونَ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانکه در غوایت شریک
بوده اند اِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با مشرکان
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا اِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که چون ایشانرا
گویند که بگوئید لَا اِلَٰهَ اِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید
يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمایند از گفتار ان یا تکبر میورزند بر داعی
خود وَيَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ایا ترک کنندگانیم
عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شاعری پوشیده عقل
یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را بشعر
و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است
که ایشان میگویند بلکه امد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی
وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبرانرا که بشر او وعده دادند اِنَّكُمْ
بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر اینه چشندگانید
مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ
و پاداش داده نخواهید شد اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر جزای
انچیز را که هستید که عمل کنید اِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای
الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان از الواث شک و شرک جزای ایشان مضاعف
خواهد بود أُولَٰئِكَ ان بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ
مَعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلومست
از خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ و ان روزی میوهاست
از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان نواختگان اند فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای اراسته مُتَقَابِلِينَ

روی درروی یکدیگر تا بدیدارهم شاد وخرم باشند یطاف کردانیده
میشود علیهم برایشان یعنی ساقیان بهشت برسر ایشان میکردانند
بکاس جام پر من معین از خمرهای ظاهر برچشمها یا جاری از
چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة بالذت
وخوش خوار للشاربین مرآشامندکان را لا فیها نیست دران شراب
غول آفتی وعلتی که بر خمر دنیا مترتبست چون فساد حال وذهاب
عقل وصداع وخمار ولا هم عنها ونه اند بهشتیان که ازان شراب
ینزفون مست شوند وفهم وخرد ایشان زایل شود وعندهم ونزدیک
ایشان یعنی درمنازل ایشان قاصرات الطرف عین کنیزکان فروداشته
چشم باشند یعنی غیر شوهران ننکرند فراخ چشمان کانهن کوییا
ایشان بیض مکنون بیضها پوشیده اند تشبیه میکند حور را از در
ملابست وپاکی وخوش رنکی به بیضهٔ نعامه چه مقررست
که شتر مرغ بیضه را بپر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند وبیضهٔ
ایشان سفیدی باشد مختلط با اندک صفرتی واحسن الوان ابدان نزد
عرب ان بوده فاقبل بعضهم پس روی اورند برخی از بهشتیان
علی بعض بر برخی دیکر یتساءلون میپرسند از احوال دنیی وماجرای
ایشان با دوست ودشمن قال قائل کوید کوینده منهم از اهل بهشت
مر یاران خود را انی بدرستی که من بوقتی که در دنیی بودم کان لی قرین
بود مرا یاری وهمنشینی که منکر بعث بود مقاتل کوید که ایشان ان دو
برادر بودند که در سورهٔ الکهف ذکر ایشان کذشت یهودا از مؤمنان
است واو کوید با بهشتیان که مرا برادر بود فطروس که در دنیی سرزنش
کنان یقول ائنک لمن المصدقین میکفت ایا تو از باوردارندکانی
مر حشر را ائذا متنا ایا چون بمیریم وکنا ترابا وکردیم خاک وعظاما
واستخوانهای کهنه ائنا لمدینون ایا پاداش دادکان باشیم یعنی
ما را زنده کردانند وپاداش دهند قال کوید یهودا مر اهل جنت را که

هل انتم

هل انتم مطلعون ایا شما دیده ورانید یعنی می ببینید اهل دوزخ را مراد
انست که به بینند دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنند که در
کدام درکه است وبچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان کویند تو اورا
نیکو میشناسی تو فرو نکر بدوزخ فاطلع پس به بیند فطروس را قراءه
فی سواء الجحیم درمیانهٔ دوزخ قال کوید یهودا با او که ای فطروس
تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی که از راه اضلال
لتردین هرآینه هلاک کردانی مرا بوسوسه واز راه ببری ولولا نعمة
ربی واکرنه بخشش پروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود واز فتنهٔ
تو نکاه داشت لکنت هرآینه بودمی من المحضرین از احضار شدکان با تو
در دوزخ پس یهودا با فرشتکان کوید چنانچه برادر او شنود افما
نحن بمیتین ایا ما نیستیم مردکان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم
بود ونخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مکر مردن نخستین در دنیی وما
نحن بمعذبین ونیستیم ما از عذاب کرده شدکان فرشتکان کویند بلی بلی
[بدرستی که این زنده بودن بی عذاب]
هرکز نمیرید ومعذب نشوید کوید ان هذا از برای مثل این نعمتها
لهو الفوز العظیم هرآینه اوست رستکاری بزرک لمثل هذا
فلیعمل العاملون از برای مثل این نعمتها پس باید که عمل کنند عمل
کنندکان نه برای مال وجاه دنیی که بر شرف زوال وصدد انتقالست
کر بار کشی بار نکاری باری ور کار کنی برای یاری باری
ور روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک ره طرفه سواری باری
انکه حق سبحانه میکوید
اذلک ایا الجنة مذکور شده از نعم بهشتیان خیر بهترست نزلا از روی
نزل وپیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم وان درختیست
در ولایت تهامه که برکهای خورد دارد ومیوهٔ او بغایة تلخ وتلخ
حق سبحانه درختی را که میوهٔ ان نزل دوزخیان باشد وبا کراه با ایشان
خورانند بدین اسم مسمی کردانید وفرموده که انا جعلناها بدرستی که ما
کردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت وعذاب للظالمین مر ستمکاران را

در اخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشانرا در دنیا چه بعد از انکه شنوند
که زقوم درختی است در دوزخ کفتند این چکونه تواند بود و حال
انکه اتش اهن را میکدازد و ندانستند که انکه قادرست بر خلق حیوانات
اتشی چون سمندر تواناست بر افریدن شجر در اتش و حفظ ان از احراق
در معالم اورده که ابن الزبعری قریش را کفت محمد ما را میترساند بزقوم
بربروا فریقیه مسکه و خرما را کویند ابو جهل برخواست و اکابر عرب را
بخانه اورد و کنیزک را کفت زقمنا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبده
خرما اورد ابو جهل کفت بخورید که این زقومست که محمد ما را بدان وعید
میکند حق سبحانه ایه فرستاد که زقوم ان نیست که ایشان کمان
میبرند انها شجرة تخرج بدرستی که ان درختی است که بیرون
می اید فی اصل الجحیم در مقر دوزخ و شاخهای ان بلند شده بر بسیاری
درکات میرسد طلعها خوشه ان درخت کانه کوییا که او
رؤس الشیاطین سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی
و کویند شیاطین مارهای قبیح پرهول است و کویند سنکهای سیاه
بود در حوالی مکه که روس الشیاطین میکفتند فانهم پس
دوزخیان لاکلون منها خورنده اند از ان درخت زقوم فمالئون
پس برکننده اند منها البطون از ان شکمها را از غایه جوع یا بخورانند
ایشانرا باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر
خوردن ان لشوبا امیختنی است من حمیم از ابی کرم چنان ابی
که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند اب حمیم بر بالای ان
بدیشان دهند تا بان قوم امیخته کردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی
که مرجع و بازکشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم
بسوی دوزخست و اینها پیشکش و ما حضر بود انهم بدرستی
که ایشان الفوا اباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان
فهم علی اثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان یهرعون میشتابند

یعنی

٢٢٨

یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که کمراه شدند قبلهم
پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد
و ثمود و لقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان ایشان
منذرین بیم کنندکان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند
و ایشان را قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود
عاقبة المنذرین اخر کار بیم کرده شدکان یعنی عذاب و عقوبه بدیشان
فرود امد الا عباد الله مکر بندکان خدای المخلصین پاک شدکان
که بانذار منتفع کشتند ولقد نادینا نوح و بتحقیق که بخواند ما را
نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون
پس نیک اجابة کنندکانیم ما که غرقه کردیم کفار او را بطوفان و نجیناه
و اهله و نجات دادیم او را و کسان او را من الکرب العظیم
از اندوه بزرک که غرقست یا آزار قوم وجعلنا ذریته و
ساختیم فرزندان سه کانه او را هم الباقین ایشانرا باقیان از
جهه نسل تا قیامة چه درخبرست که از اهل سفینه غیر سام و حام
و یافث و زنان ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام
پدر عرب و فارس و رومست و حام پدر ترک و خزر و سقلاب و
یافث پدر هند و حبش و بربر وترکنا و باقی کذاشتیم علیه
بر نوح ثنای نیکو فی الاخرین در میان پسینیان یعنی امه محمد یا
انرا بکذاشتیم که امتان اخرین میکویند سلام علی نوح سلام
بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قولی انست که این ابتدا کلام
است و خدای سلام میکوید بر نوح ع و میفرماید انا کذلک ما همچنان
که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا انه
بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده ماست
ثم اغرقنا الاخرین پس از دعای نوح غرقه کردانیدیم دیکرانرا
یعنی کافران قوم او را و ان من شیعته و بدرستی که از پیروان

نوح ع لَاِبْرٰهِيْمَ هر اينه ابرهيم است يعني در اصول شرع و طريق توحيد
پي رو او بودند در لباب از فرا نقل ميكند كه ضمير عايد بحضرت
رسالت است كنايه غير مذكور و ابرهيم على نبينا و ع اكرچه بصورت
سابق بوده اما بمعنى متابع است زيرا كه بيرون بفضل و معرفت
بوده و دين او را ستوده و بروى دعا كفته كه رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ
رَسُولًا الاية پيش ازان تو امدند همه انبيا و تو كر اخر امدى همه را پيشوا
تويى خوان خليل هست نمكدان خوان تو بر خوان انبيا نمك اصطفا تويى
اِذْ جَاءَ رَبَّهُ ياد كن ان را كه ابرهيم امد بپروردكار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ
بدلي پاك از علايق يا خالي از محبت دنيي يا فارغ از محبت اغيار يعني
روي نهاد بدركاه عزت يا دل از متعلقات كونين رسته و از حظ نفس
و ارزوي طبع وا پرداخته اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ و ياد كن چون كفت
ابرهيم مر پدر خود اذر و كروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ اين چه چيز است
كه ميپرستيد اَئِفْكًا ايا از روى دروغ آلِهَةً خدايان را دُونَ
اللّٰهِ جز خداى تُرِيدُونَ ميخواهيد فَمَا ظَنُّكُمْ پس چيست كمان
شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردكار عالميان كه شما را عذاب نكند بر انكه
پرستش او كه استحقاق عبادت دارد ترك نموده غير او را ميپرستند
قوم سخن ابرهيم را ع اين جواب دادند كه فردا عيد ماست بصحرا بيرون
خواهيم شد امروز طعامها ميپزيم و بر حوالي بتان ميكذاريم تا چون
از صحرا باز كرديم به بتخانه در امده برسم تبرك ان طعامرا قسمت كنيم
تو بيا و جمع ما را تماشا كن و از انجا با ما به بتخانه اي تا زيب و زينت اصنام
و هيات اشكال ايشان را مشاهده كني و ميدانيم كه بعد از تفرج ايشان
زبان ملامت در خواهي بست و ما را در پرستش ايشان معذور خواهي
داشت كوئي كه چرا ز عاشق رنجوري تو روى بتم نديده معذوري
ابرهيم على نبينا و ع جواب نداد روز ديكر پدر و ياران او كفتند كه اي ابرهيم
بيا تا برويم فَنَظَرَ پس در نكريست نَظْرَةً نكريستني فِي النُّجُومِ در ستاركان

ومواقع

ومواقع و اتصالات و انصرافات ايشان مشاهده كرد يا در كتاب كه علم
نجوم دران بود نكريست و چون قوم او علم نجوم ميورزيدند هم از علم
ايشان با ايشان سخن فرمود فَقَالَ پس كفت اِنِّي سَقِيمٌ من بيمارم يعني
استدلال ميكنم بانكه مرا طاعون در خواهد يافت ان كروه از طاعون
بد بردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس بر كشتند ازو مُدْبِرِينَ روى كردانيدكان از خوف
انكه چون طاعون از امراض معديه است بديشان سرايت نكند چون
ابرهيم را كذاشته بصحرا رفتند انحضرت روى به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس
پنهان باز كشت اِلٰى اٰلِهَتِهِمْ بسوى بتان ايشان بتان را ديد اراسته و
خوانهاى طعام پيش ايشان نهاده فَقَالَ پس كفت از روى استهزا اَلَا
تَاْكُلُونَ ايا نميخوريد اين طعامها را چون جوابي نشنيد از روى تحكم
كفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چيست شما را كه سخن نميكوييد و مرا
جواب نميدهيد فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس پنهان در امد بر ايشان و بر زد بتان را
ضَرْبًا زدني بِالْيَمِينِ بقوتي تمام يا بدست راست يا بسبب سوكند كه خورده
بود و فرموده كه تَاللّٰهِ لَاَكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ القصه ابرهيم ع بتان را پاره
كرد چنانچه در سوره انبيا كذشت نمروديان از عيدكاه به بتخانه در امده صورت
حال مشاهده كرده دانستند كه كار ابرهيم است فَاَقْبَلُوا اِلَيْهِ پس روى
اوردند بسوى او يَزِفُّونَ شتاب ميكردند تا او را كرفته نزد نمرود اوردند
بعد از مباحثه بسيار كه شمه ازان سبق ذكر يافت قَالَ كفت ابرهيم اَتَعْبُدُونَ
ايا ميپرستيد مَا تَنْحِتُونَ انچه ميتراشيد از چوب و سنك بدست خود وَ
اللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خداى افريده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ وانچه شما ميكنيد
پرستهاى خود درين ايه دليل هست بر انكه افعال بندكان مخلوق حضرت
پروردكار است چون ابرهيم ع ايشان را الزام كرد قَالُوا ابْنُوا كفتند نمرود
و خواص او كه بنا كنيد لَهُ براى سوختن ابرهيم بُنْيَانًا بنائى و از هيزم
پر ساخته اتش دران زنند فَاَلْقُوهُ پس در افكنيد او را فِي الْجَحِيمِ در
اتش سوزان فَاَرَادُوا پس خواستند نمروديان بِهٖ با ابرهيم كَيْدًا دستاني

وفتنهٔ که اورا بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس کردانیدیم ما ایشانرا
زیرتر وخوارتر چه اتش ایشانرا بروی کلستان ساختیم وان برهان شد
برحقیقت او وبطلان ایشان وَقَالَ وکفت ابرهیم ع چون از اتش بسلامت
بیرون امد اِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام اِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردکار
من فرموده یعنی بزمین شام سَیَهْدِینِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد
من یا بمصالح دینی دراخرت پس ابرهیم ع روی بجانب شام اورد ودران
راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد انرا با برهیم بخشید چون هاجر ملک
یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش مرا فرزندی
مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان وستودکان که معین من باشد بر طاعت
ومونس من در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم اورا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی
بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از هاجر بوی
ارزانی داشت وبحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر اورا بمکه اورد
واسمعیل نشو ونما یافت وقتی از شام بدین پسر امده سه شب متوالی
درواقعه دید که کفتند فرزند خودرا قربان کن روز عید نحر بود اسمعیل
را همراه برداشته روی بمنی نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس برسید ابرهیم مَعَهُ
السَّعْيَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا ومروه وکفته اند مراد مشی
است بکوه منی قَالَ کفت ابرهیم ع یَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت اِنِّي
أَرَىٰ بدرستی که من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ
انکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی درخواب می بینم که فرزندرا ذبح کن
فَانْظُرْ پس درنکر درین کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می بینی ورای تو چه اقتضا
میکند قَالَ کفت اسمعیل یَا أَبَتِ افْعَلْ بکن با ما مَا تُؤْمَرُ انچه فرموده
شدی بران سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا اِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدا
مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس انهنکام
که کردن نهادند حکم خدا را ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد
وَتَلَّهُ وبیفکند ابرهیم مر پسررا لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی بپیشانی اورا بر زمین

نهاد

نهاد بالتماس ودر معالم اورده که چون ابرهیم قصد ذبح اسمعیل ع فرمود
اسمعیل کفت ای پدر دست وپای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم نباید
که جامهٔ مبارک تو خون الود کردد ومن ببین بی ادبی بدنام کردم اکر خونم
بریزی غم ندارم از ان همی ترسم که ناکه دامن پاکت شود از خونم الوده
دیکر چون باز روی سلام من بمادر دلفکار من برسان وپیراهن من بدو
ده تا اورا بدان تسلی باشد دیکر روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ
راندن ناکاه نظرت بر روی من نیفتد وسلسلهٔ مهر پدری در حرکت
نیاید مبادا که در امر الهی تاخیری وتقصیری رود ابرهیم بدان فتوی دست
وپای پسررا بر بست وکارد بر حلق وی نهاد بحکم حق سبحانه حلق او می
برید ودرست میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابرهیم را
پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم اورا أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ انکه یا ابرهیم قَدْ
صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی
در وسیط اورده که او در خواب دیده بود که پسررا میکشت اما
اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت
اِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین بفرج از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
جزا میدهیم نیکوکاران اِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ
او از مایشی است هویدا که بان مخلصان از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ
وفدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکبشی بزرک یعنی فربه وان
کبش شاخدار بوده در مراتع بهشت چرا فرموده وکویند ان کبش
بود که هابیل قربان کرد وخدای تعالی بپذیرفت یا کوسفندی بود
که از کوه بثبیر فرود امده پیش ابرهیم بایستاد واشهر انست که جبرئیل
از اسمان فرود اورد وقصه قربان با توابع وضمایم ان بشرحی لایق و
بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا وباقی کذاشتیم
عَلَيْهِ بر ابرهیم ثنای بسزا فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی اخر
زمان یا انرا باقی کردانیدیم که مردمان میکویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

سلام برابرهیم یاما سلام میکوییم برو کَذٰلِكَ همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ
پاداش میدهیم نیکوکارانرا اِنَّهُ بدرستی که ابرهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ
از بندکان کرویدهٔ ماست وَبَشَّرْنَاهُ ومژده دادیم اورا بعد از اسمعیل
بِاِسْحٰقَ بفرزندی اسحق نام نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ پیغمبری از ستودکان
وَبَارَکْنَا عَلَیْهِ وبرکت دادیم برابرهیم وَعَلٰی اِسْحٰقَ وبر پسر او اسحق
که از صلب [illegible] انبیای بنی اسرائیل وغیر ان چون ایوب ع بیرون اوردیم وَمِنْ
ذُرِّیَّتِهِمَا واز فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارست در عمل خود بایمان
وطاعت وَظَالِمٌ وستمکارست لِنَفْسِهِ بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِینٌ
اشکارا ستم او یعنی از نسل وهم کرویدکان نیکوکار باشند وهم ناکرویدکان
ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا وهراینه ما منت نهادیم عَلٰی مُوسٰی وَهٰرُونَ
بر موسی وهرون بر نعمت نبوت وَنَجَّیْنَاهُمَا ورهانیدیم ایشانرا وَ
قَوْمَهُمَا وکروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیلرا مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ از اندوه
بزرک یعنی بقلب قبطیان وایذاوار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ وپاری دادیم
هردورا یا قوم ایشانرا فَکَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِینَ ایشان
غلبه کنندکان براعادی وَآتَیْنَاهُمَا ودادیم موسی وهارونرا الْکِتَابَ
الْمُسْتَبِینَ کتابی پیدا وهویدا وَهَدَیْنَاهُمَا وراه نمودیم هردورا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِیمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَکْنَا عَلَیْهِمَا وباقی
کذاشتیم برهردو ثنای نیکو فِی الْاٰخِرِینَ درمیان امتان باز پسین
یا انچه باقی کذاشتیم این که میکویند سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَهٰرُونَ
یا ما میکوییم برهردو اِنَّا کَذٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ
پاداش میدهیم نیکوکارانرا اِنَّهُمَا بدرستی که موسی وهرون مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِینَ از بندکان کرویدهٔ ما اند وَاِنَّ اِلْیَاسَ وبدرستی که الیاس
بن یامین بن بشی بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیهم السلام لَمِنَ
الْمُرْسَلِینَ از جملهٔ فرستاده شدکانست بدعوت خلق اِذْ قَالَ یاد کن
انراکه کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خودرا اَلَا تَتَّقُونَ ایا نمی ترسید از عذاب

الهي

الهي اَتَدْعُونَ ایا میپرستید بَعْلًا بعلرا بخدایی وان بتی بود بیست
کز بالای او وچهار روی داشت وبکنام زمینی است از شام وچون
بعل درو بود اورا بعلبک کفتند وبدین نام مشهور شد القصه الیاس
کفت میخوانید بعلرا وَتَذَرُونَ ومیکذارید اَحْسَنَ الْخَالِقِینَ عبادت
نیکوترین افرینندکانرا مراد از خالقین مصوران اند اَللّٰهَ خدای
رَبَّکُمْ پروردکار شماست وَرَبَّ اٰبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ وپروردکار
پدران پیشین شما پس اورا پرستید وبدو شریک میارید حق سبحانه
الیاسرا باهل بعلبک فرستاد وایشان ملکی داشتند اجب نام
در اول مسلمان بود در اخر باغوای زن خود ازبیل بت پرست شد
والیاس علی نبینا و ع دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند الیاس فرمود
که اکر میخواهید بطلان وحقیقت دین من وشما هویدا کردد بیایید تا
من خدای خودرا بخوانم وشما بتان خودرا بخوانید هر کدام اجابت کنند
سزای پرستش باشد ایشان بدین رضا داده بت خودرا بسیار استه
وستایش بسیار کرده از وباران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد الیاس
دعا فرمود فی الحال باران امد قوم اورا انکار افزودند فَکَذَّبُوهُ پس
تکذیب کردند اورا فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر
کرده شدکانند در عذاب وهمه قوم تکذیب کردند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ
مکر بندکان خدای پاک کرده شدکان از شایبهٔ شرک ونفاق اورده
اندکه الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب اورا
ازمیان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع
رود وهرچه برو ظاهر شود بران سوار شود الیاس در زمان معین
بمکان مقرر رفت صورت شیری یا اسبی به پیش او امده بران سوار
شد والیسع را خلیفهٔ خود ساخت حق سبحانه اورا پر وبال داده شهوت
طعام وشراب ووقاع ازوی سلب کرده با فرشتکان بپرواز در امد
ودر صفت او کفته اند هم انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی

واو موکل است به بیابانها وحضرت خضر علیه السلام بر دریاها ودر
عرفات بایکدیکر ملاقات مینمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس
افطار مینمایند وجمعی از صلحاء امة ایشانرا می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمْ
وبکذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان ثنا ودرود فراوان
با انکه کذاشتیم که کویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ سلام بر الیاس
وکفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکائیل ومیکال وسینا
وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم
نیکوکارانرا إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان
کرویده است ایمان اسمیست جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی
ونام بندکی تشریفیست خاص از برای اختصاص ؏ اکر بندهٔ خویش
خوانی مرا ؏ به از ملکت جاودانی مرا ؏ شهانی که با تخت فرخنده اند ؏
همه بندکان ترا بنده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وبدرستی که لوط
ابن هارون از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون
نجات دادیم اورا وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ وهمه اهل بیت اورا از عذاب
وبا لوط ؏ همراهی کرده إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ مکر پیرزنی که در میان
کفار ماندکان بود ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیکرانرا
از قوم ودیار ایشانرا زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ وبدرستی
که شما ای قوم قریش در میکذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی
که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در وقتی که داخلید در صباح
وَبِاللَّيْلِ وبشب یعنی بر منازل ایشان کذر دارید روز وشب أَفَلَا
تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید واندیشه نمینمایید که عاقبت مکذبان چون
بهلاکت میکشد وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستی که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
از جملهٔ فرستادکانست اورا حق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستا[د]
وچنانچه در سورهٔ یونس کذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب
طلبید واز میان قوم بیرون رفت بعد از ظهور عذاب قوم یونس ؏ ایمان

اوردند

اوردند وعذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت واو
وعده داده بود که عذاب بشما فرود اید پس از اندیشهٔ انکه مردم اورا
بکذب نسبت ندهند روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن انرا که کریخت
یونس از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم
ومتاع اورده اند که چون یونس ؏ بلب دریا رسید قومی از تجار کشتی بر اب
افکنده سوار شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در امد چون بمیان اب
رسیدند بایستاد ملاحان کفتند که بندهٔ کریخته درین کشتی هست
که کشتی نمیرود یونس ؏ کفت بندهٔ کریخته منم ودأب ان قوم چنان
بود که بندهٔ کریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون
یونس در ان باب مبالغه بسر حد اطناب رسانید وقوم نمیشنیدند
فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد بنام اهل کشتی سه نوبت
فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس کشت یونس از قرعه افتادکان یعنی هر سه
بار قرعه بنام وی ؏ امد اهل کشتی اورا برداشته قصد کردند که بدریا
افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در اخر بحور دریا باشد تا بپشت
کشتی امده دهن باز کرد ملاحان اورا بر طرفی دیکر بردند ماهی انجا بدید
امد یونس سر در کلیم پیچیده خودرا ببحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد
اورا ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ وملامه کننده بود نفس خود را که چرا کریختی از قوم
فرمان رسید بران ماهی که من اورا طعمهٔ تو نساختم بلکه درون ترا
زندان او کردانیده ام باید که ترکیب اوازهم نریزد ماهی در نکاهداشت
او همان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت مینمود وسر از اب
برداشته میرفت ویونس در درون او نفس میزد تا سه روز یا
هفت روز واشهر انست که چهل روز در شکم ماهی بود وان ماهی
هفت دریارا بکشت حق سبحانه کوشت وپوست اورا نازک ساخته
بود چون ابکینه تا یونس عجایب وغرایب بحررا مشاهده کرد وپیوسته
بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اکر نه انست که یونس

کان من المسبحین بودان تسبیح کویندکان در شکم ماهی ومیکفت لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اکر نه انت کر پیش
ان انکه او بشکم ماهی رود از نماز کذارندکان بود للبث هر اینه درنک
کردی فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که بر انکیخته
شوند مردمان اما برکت ذکر بروز کار او رسیده زودش خلاص دادیم
فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون
خود بر اورد و بیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی صحرائی که درو
درخت وکیاه وبنا وکوه نبود او را در چنین موضعی بیفکند وهو سقیم
وحال انکه او بیمار بود یعنی ضعیف ونحیف چون طفلی که از مادر
متولد شود وانبتنا علیه وبر رویانیدیم بر زبر او شجرة من یقطین
درختی از کدو تا برکهای او خود را سایه کرده در زاد المسیر آورده
که خاصیت یقطین انست که مکس کرد ان نکردد حق سبحانه ویرا
بدرخت یقطین بپوشانید از افة ذباب وحرارت افتاب ایمن شد
وبز کوهی را فرمان داد تا بیامد و پستان در دهان یونس مینهاد تا
وقتی که پوست وی محکم شد وکوشت وی با قرار اصل رفت وارسلناه
وفرستادیم او را دیکر باره الی مائة الف بسوی صد هزار مردم
او یزیدون وزیاده بر بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن
یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
امدند فامنوا پس کرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان
کردند فمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را الی حین تا هنکام
اجل ایشان وبعد از ان که متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح
متوجه کردد نه بمدافعت ابطال منع او میسرست ونه ببذل اموال
دفع او منصور روزی که اجل دست کشاید بستیز وز بهر هلاک
برکشد خنجر تیز نه وقت جدل بود نه هنکام حیل نه روی مقاومت
نه یارای کریز فاستفتهم پس بپرس از بنو خزاعه وبنو [illegible] که ملائکه

را

را دختران خدای میکویند یعنی از وجه قسمت سوال کن الربک البنات
ایا مر پروردکار ترا دختران اند ولهم البنون ومر ایشان را پسران ام
خلقنا الملائکة یا ما افریده ایم ملائکه را اناثا زنان وهم شاهدون
وایشان حاضر بودند بوقت افریدن ما مر ایشان را الا انهم بدانکه ایشان
من افکهم از دروغ وافترا خود لیقولون هر اینه میکویند ولد
الله بزاد خدای تعالی بزادند برای او فرزندان وانهم وایشان در
انتساب والدیه بخدای لکاذبون هر اینه دروغ کویانند اصطفی
البنات ایا برکزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند علی البنین
بر پسران که مادهٔ افتخار واستظهار شما ایشانند ما لکم چیست شما
را درین قسمت کیف تحکمون چکونه حکم میکنید ونسبت میدهید
بخدای انرا که بجز ونمی پسندید افلا تذکرون ایا اندیشه نمیکنید
که حق سبحانه منزه است از صاحبه وولد از جنس مولودی یابد و
مثل وی شاید وحضرت رب العزت از شبه ومثل مقدس است ام
لکم یا مر شما راست درین سخن که ملائکه بنات الله اند سلطان
مبین حجتی روشن یا کتابی فرود امده از اسمان مشتمل بر اثبات ان فاتوا
بکتابکم پس بیارید ان کتاب منزل را ان کنتم صادقین اکر هستید
راست کویان در دعوی خود اورده اند که بعضی از بنی خزاعه کفتند
که حق سبحانه با جن مصاهرة کرده وبرخی از سروات ایشان را اختیار فرموده
ملائکه از ایشان متولد شده اند یا مجوس برانند که خدای وشیطان
برادرانند حق سبحانه میفرماید که وجعلوا وساختند بینه میان
خدای وبین الجنة ومیان پری که دیو از ایشانست نسبا خویشی ونسبتی
ولقد علمت الجنة وبدرستی که میدانند دیوان وپریان کروه
فیامنه انهم ایشان یعنی قایلان این سخن با هم ایشان لمحضرون
حاضر شدکان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملائکه
اند چه هرچه از دیده پوشیده بود عرب او را جن خوانند ایشان میان

حق سبحانه وایشان نسبی ساختند یعنی کفتند دختران وینند وملایکه
میدانند که ایشانرا برای سوال حاضر خواهند داد که بل کانوا یعبدون
الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای
عَمَّا يَصِفُونَ ازانچه وصف میکنند کافران یعنی نسبت قرابة وولادة
بوی وبیزاریست اورا از مقالة کفار واشرار وهمه ایشان که
خدایرا بدین نوع وصف میکنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ مکر بندکان خدای
الْمُخْلَصِينَ پاک شدکان از الواث شرک وشبهات کر ایشان بسزا
ستایش مینمایند فَاِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ
وانچه پرستیدا زبتان مَا اَنْتُمْ نیستید شما عَلَيْهِ برانچه می پرستید
بِفَاتِنِينَ کمراه کنندکان وتباه سازندکان اِلَّا مَنْ هُوَ مکر انکسیرا
که او صَالِ الْجَحِيمِ در اینده است بدوزخ یعنی علم ازلی متعلق
کرفته برانکه بی شبهه بدوزخ خواهند رفت وبرای قول انها که
ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیة میکنند کر ایشان
میکویند وَمَا مِنَّا ونیست از ما هیچ کس اِلَّا لَهُ مکر انکه مروراست مَقَامٌ
مَعْلُومٌ مقامیست درخدمة وعبادت دانسته شده ومقرر کشته
که ازو تجاوز نتوانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره فرموده
که مراد مقامات سینه است چون خوف ورجا ومحبت ورضا کر هریک
از مقربان حظایر ملکوت ومقدسان صوامع جبروت درمقامی ازان
متمکنند وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وبدرستی که ماکشند کانیم درادای
طاعة وموقف ملازمة وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وبدرستی که ماتسبیح
کویندکانیم مرخداوندرا وتنزیه کنندا زهرچه لایق ذات مقدس
وی نباشد در لباب اورده که این کلام پیغمبر ومؤمنانست که میکویند
هریک از ما فردا مقام معلوم داریم در بهشت وامروز در صف استاده
کانیم بنمان وبپاکی یاد کنندکان مرخدایرا وتاکید است این دو جمله بان
ولام وتوسیط فصل دلیلست بر مواظبت طاعة ودوام ذکر بی نشابه

قصور

قصور وفتور خواه بنسبت ملایکه کرام وخواه بنسبت سید انام
وسایر اهل ایمان از اصحاب عظام وَاِنْ كَانُوا وبدرستی که بودند کافران
قریش که قبل از مبعث لَيَقُولُونَ میکفتند لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا اکر بودی
نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند ونصیحه بودی
مِنَ الْاَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اکر ما را نیز کتابی بودی وحکمی
برما منزل شدی لَكُنَّا هر اینه میبودیم ما عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ
بندکان خدای پاک کرده شده از لوث شرک وکفر وانهنکام که
بدیشان امد کتابی که اشرف کتب سما ویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر
شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانند که عاقبت کفر
خودرا که عاقبة ومغلوبیة است وَلَقَدْ سَبَقَتْ وهر اینه پیشی کرفته
است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ
برای بندکان فرستاده شده یعنی پیغمبران وحکم این وعده در لوح
محفوظ مثبتست کما قال الله لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِي اِنَّهُمْ بدرستی
که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر اینه ایشانند یاری کرده شدکان
وَاِنَّ جُنْدَنَا وبدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ هر اینه ایشان غلبه کنندکانند بحجت یا بنصرت در اغلب
اوقات وغلبه کفار برایشان برسبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
پس روی بکردان ای محمد از یشان حَتّٰى حِينٍ تا هنکام امر بقتال
یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدرست یا روز فتح مکه وَاَبْصِرْهُمْ
وبدبین حال ایشانرا دران روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد
که به بینند ایشان در دنیی نصرت ترا ودر اخرت علو رتبت ترا
اورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند کفتند این
کی خواهد بود ایه امد که اَفَبِعَذَابِنَا ایا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب
میکنند ووقت نزول میپرسند فَاِذَا نَزَلَ پس چون فرود اید بِسَاحَتِهِمْ
ازمیان سرای باد رکاه ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد

صباح بیم کرده شدکان اورده اند که در میان عرب قتل وغارت
بسیار بود وهر لشکری که قصد قبیلهٔ داشتندی شب همه شب راه
بیموده ووقت سحر که زمان خواب کرانست بحوالی ایشان در امدندی
ودست بغارت واسر وتاراج برکشاده قوم را مستاصل ساختندی
وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح
نام نهادند وهرچند در وقتی دیکر وقوع یافتی همان صباح کفتندی
درین ایه تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناکاه برو هجوم خواهد کرد
وبد غارتی بدیشان واقع خواهد شد که ان عذاب استیصالست
ومرویست که دران صباح حضرت رسالت م بزمین خیبر رسید
وقلاع وحصون ایشان را دید کفت که الله اکبر خربت خیبر اذا نزلت
بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیکر باره جهة تاکید
میفرماید وَتَوَلَّ وروی بکردان ای محمد واعراض کن عَنْهُمْ از ایشان
حَتّىٰ حِينٍ تا وقتی که ایة السیف نازل شود وَأَبْصِرْ وبه بین که عذاب
بدیشان فرود اید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود بود که به بینند انواع
عقوبتها در دنی وعقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردکار تو رَبِّ
الْعِزَّةِ خداوند غلبه وقوت عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند مشرکان
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وسلام بر فرستادکان وَالْحَمْدُ وهمه
ستایشها لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدای را که پروردکار عالمیانست
درین ایه بندکان را تعلیم تسبیح وتحمید میکنند محی السنه در معالم التنزیل
باسناد خود از مرتضی علی علیه افضل التحیة والسلام نقل میکند که هر که
دوست میدارد که بر پیمایند مزد وثوابی را به پیمانه بزرکتر باید که
سُورَةُ صٓ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اخر کلام او ازین مجلس این ایه باشد ثَمَانٍ وَثَمَانُونَ آيَة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
صٓ ابو روق وقطرب برانند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفار
است که هر وقت [illegible] که حضرت رسالت م در نماز وعنوان قران بجهر

تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی ودست بر دست
کوفتندی تا انحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان
بعد از استماع ان متامل ومتفکر شده از تغلیظ باز میمانند ودرین
حروف بخصوصه کفته اند که نام خداست یا اسم قران یا علم سوره
یا مفتاح اسم صمدست وصانع وصادق الوعد یا اشارتست بصدق
الله یا صدق محمد ودر احقاف فرموده که اسم محمدست م مرتضی علی علیه
الصلوة والسلام فرموده که نام بحریست در اسمان وصاحب لباب
کفته که ان بحریست که عرش خدای بروست یا دریائیست که حق تعالی
مردکان را بدان زنده کند قشیری رحمه الله اورده که قسم یاد میکند
بصفای محبت دوستان سلمی کفته که بصفای دل عارفان در تاویلات
اورده که بصورت محمدیه در بحر الحقایق کوید قسم است بصاد
صمدیه او در ازل بصاد صوریه او تا ابد وبصاد صانعیه او ما بینهما
وَالْقُرْآنِ وبحق قران ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف وعظمة وشهرت
یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم اینکه کار نه انست که کفار
پندارند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه انانکه نکرویده اند از رؤساء قریش فِي
عِزَّةٍ در سرکشی اند وَشِقَاقٍ ودر مخالفة خدای وعداوت رسول م
كَمْ أَهْلَكْنَا چندی که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه
مِنْ قَرْنٍ از اهل روزکار یعنی امم کذشته بجهة استکبار وشقاق
ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند واواز بلند کردند تا کسی ایشان را بفریاد
رسد وَلَاتَ ونیست انهنکام حِينَ مَنَاصٍ هنکام رجوع بکریزکاه در
معالم فرموده که عادت کفار مکه ان بود که چون در کار زار بر ایشان
زار شدی کفتندی مناص مناص یعنی بکریزید حق سبحانه خبر میدهد
که بهنکام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند کفت وانجا کریز
نخواهد بود وَعَجِبُوا وشکفت دارند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از انکه
امد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بشری

بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان فقال پس کفتند کافران یعنی ناکرویدکان
هذا این منذر ساحر کجا دوست ور انچه از خوارق عادات بما مینماید
کذاب دروغ کویست در دعوی نبوت با قران بخدای چه تیره رای
که انوار کذب باز نشناسد کشته طالع افتا لی بخچنین عالم فروز تا
دیدهٔ خفاش را یکذره از وی نور نه از شعاع روز روشن روی کیتی
مستنیر نیزکی شب هنوز اندیدهٔ او دور نه آورده اند که بعد از اسلام
حمزه اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب امده کفتند ای عبد
مناف تو بزرکتر و مهتر مائی امده ایم تا میان ما و برادر زادهٔ خود
حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم را میفریبد و دین محدث و
ایین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و سنک تفرقه در جمع ما افکنده
است و نزدیک بان رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایرهٔ عاجز
اید ابو طالب انحضرترا طلبیده کفت ای محمد قوم تو امده اند و ایشانرا
از تو مدعائیست یکبارکی طریق انحراف مورز و در متمنای ایشان تاملی
نمای حضرت فرمود که معشر قریش مطلوب شما از من چه چیزست کفتند
اینکه دست از نقض دین ما بداری و سب الههٔ ما فروکذاری تا ما نیز
متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم
که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شمارا مسخر شود و اکابر
عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند کفتند ان کلمه کدامست سید عالم ص
فرمود که لا اله الا الله بیکبار اشراف از انحضرت اعراض نموده با
یکدیکر کفتند اجعل الالهة ایا کردانید محمد الهه را یعنی خدایانرا
الها واحدا خدای یکانه و یکتا ان هذا بدرستی که یکانکی خدای لشیء
عجاب چیزیست شکفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار
یکشهر مکه راست نمیتوانند کرد یکخدای که محمد کوید کار تمام عالم چون
سازد و انطلق الملاء و بشتاب برفتند از خانهٔ ابو طالب بزرکان
قوم منهم از جماعهٔ قریش مر یکدیکر را میکفتند ان امشوا انکه بروید

واصبروا

واصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان
هذا بدرستی که مخالفت محمد یا ما لشیء یراد چیزیست که خواسته اند بما
از حوادث زمان و از وقوع ان چاره نیست یا ترفع و استعلاء که مدعا
محمدست چیزیست که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهد که مرتفع و
مستعلی بود ما سمعنا بهذا نشنوده ایم اینکه او میکوید از وحدانیت
خدای فی الملة الاخرة در ملت عیسی ع که اخرین مللست چه ایشان
به تثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میکوید الا
اختلاق مکر بر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود بر میبافد
ءانزل علیه الذکر ایا فرو فرستاده اند بروی قرانرا من بیننا
از میان ما یعنی چرا از جماعتی با وی مخصوص باشد بوحی و بزرکان قوم
ازان محروم باشند ایشان از روی حسد کفتند بل هم بلکه ایشان
فی شک در کمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا بلکه نچشیده
اند عذاب عذاب مرا د چون بچشند شک ایشان زایل کردد و دانند
که هرچه پیغمبر من بوحی ادا میکرد حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب
بر ایشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم
ایا نزدیک ایشانست خزائن رحمة ربک خزینهای رحمت پروردکار تو
العزیز پروردکار غالب که مغلوب نکردد الوهاب بخشنده که هرچه
بخشد بمستحق ان بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف
ایشان نیست که تا ببعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه ایست
از نزد حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد چون
زحال مستحقان اکهی هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی دیکرانرا این تصرف
کی رواست اختیار این تصرفها ترا است ام لهم یا مر ایشانراست
ملک السموات والارض پادشاهی اسمانها و زمینها و ما بینهما و انچه
میان ایشانست واکر ایشان مالک این ملکند فلیرتقوا پس باید که
بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر اسمان میروند و در لباب

اورده که اسباب انست که ملائکه در وقت صعود بر فلك با جنحه
خود بران اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن انست که اگر کفار را در
ملك اسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر اسمان
و بر عرش قرار کیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که
خواهند بکردانند و بهر که خواهند بدهند این سخن تحکم است جُندٌ مَّا
ایشان لشکری اند وچه لشکری هُنَالِكَ انجا اشارتست بمصارع ایشان
در بدر مَهْزُومٌ لشکر اراسته مِنَ الْاَحْزَابِ ازان کروهها که لشکر
میکشیده و با رسل جنك میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قران اینست
که خدای تعالی خبر داد در مکه که عن قریب لشکر قریش مقتول و مهزوم
خواهند شد و چنان بود كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل
مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح مر ویرا وَعَادٌ و قوم عاد هود را و فِرْعَوْنُ
و فرعون موسی را ذُو الْاَوْتَادِ خداوندان میخها صفت فرعون
است مراد ملك ثابت باشد تشبیه کرد ملك او را بخیمه که اطنابه
او تاد استحکام یابد و کویند چهار میخست که مؤمنان را بدان تعذیب
مینمود وَثَمُودُ و تکذیب کرد ثمود صالح را و در نکت و در عیون اورده
که تکذیب قوم صالح مر ورا در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که
صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان اوردند چون وی وفات کرد مردم
کشتند حق تعالی باز او را زنده کردانیده بدیشان فرستاد در ازان نویز
نشناختند و برهان طلبیدند اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان
اوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاك شدند وَقَوْمُ
لُوطٍ و کروه لوط مر ورا وَاَصْحَابُ الْاَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را
اُولٰٓئِكَ الْاَحْزَابُ ان کروه اند حزبهاء مکذبان و چند مهزوم قریش
نیز از یشان خواهند شد اِنْ كُلٌّ نبود یك از یشان اِلَّا كَذَّبَ
الرُّسُلَ مکر که تکذیب کردند فرستادکان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار
شد عقوبت من بریشان و فرود امد عذاب بدیشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی

نکرند و انتظار نمیبرند هٰٓؤُلَآءِ این کروه از قوم تو اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً
مکر یک صیحه را که نفخهٔ اولیست و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست ان
صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که او را رد کند و باز
کرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و کفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و
اضراب او که ای پروردکار ما عَجِّلْ لَّنَا شتاب ده ما را قِطَّنَا بهرهٔ ما را
از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده با صحیفه
اعمال ما تا دران نکریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال
از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت ملول میشد
حق سبحانه فرمود که اِصْبِرْ شکیبائی کن عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ بر انچه میکویند
این حکم منسوخست بایة السیف وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوٗدَ و یاد کن
بندهٔ ما داود را ذَا الْاَيْدِ خداوند قوة در دین یا در حرب یا در مملکت
داری و کفته اند در عبادت چه نیمه از شب بطاعت میکذرانید و روزی
روزه میداشت و روزی افطار میکرد اِنَّهٗٓ اَوَّابٌ بدرستی که او باز
کردنده بود اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با معه
داود هر جا که میخواست میرفتند يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند
بِالْعَشِيِّ بشبانکاه وَالْاِشْرَاقِ و بوقت بر امدن افتاب صاحب کشف
الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی
یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنکی را دید که بسان قطرات
باران اب ازو میچکید ساعتی توقف نموده بتامل دران نکریست سنك
با وی بسخن امد که ای ولی خدا چندین سالست که خدای مرا افریده و از
بیم سیاست او اشك میریزم ان ولی مناجات کرد که خدایا این سنکرا
ایمن کردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژدهٔ امان بدان سنك رسید
ان ولی بعد از مدتی دیکرباره انجا رسید و همان سنك را دید که از نوبت
اول قطرها بیشتر میریخت فرمود که ای سنك چون ایمن شدی این کریه
از چیست جواب داد که اول میکریستم از خوف عقوبت حالا میکریم از شادی

امن وسلامة مارا در درکاه جز کریستن کاری نیست شیخ الاسلام
فرموده در سر کریه دارم دوروددراز ندانم از حسرت کریم یا
از نان والطیر و مسخر کردیم مر داود را مرغان محشورة جمع کرده شده
نزد وی صف زده بالای سروی کل هریك از کوهها و مرغان له مر داود را
اواب مطیع بودند یا باز کردانندهٔ او از خود را باوی بتسبیح وشددنا
و محکم کردیم ملکهٔ پادشاهی ویرا بدعاء مظلومان یا برضا نصیحت
کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالتقاء رعب وی
در دل اعادی یا با فتن زره وساختن الات حرب یا به بسیاری
لشکر یا کثرت پاسبانان چه هر شب سی وشش هزار مرد پاس خانهٔ
وی میداشتند ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملك
او بدان بود که حق سبحانه از اسمان سلسله فرستاده و سلسله
بالای محکمه داود عم باستاد از خصمین هر کدام بر حق بودندی
دست ایشان بسلسله رسیدی وان دیکر بر اخذان قادر نبودی
واتیناه الحکمة ودادیم داود را حکمة تمام علم وعمل و کمال اعمال
وفصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه
ازان دریافتی یا سخن میانه بی اشباع مخل واختصار مخل مرتضی
علی علیه الصلوة والسلام فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة
علی المدعی والیمین علی ما انکر وبحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل
ومنقطع میشود وبباید دانست که در قصهٔ داود عم وتزویج زن
اوریا اختلاف بسیار است وبعضی مفسران ان قصه را بر وجهی ایراد
کرده اند که شرع وعقل از قبول ان ابا میکند وانچه بصحت اقرب
مینماید انست که اوریا زنی را خطبه کرده بود نزدیك بان رسید
که باوی عقد کنند اولیای زن را خبر شد افتاد باوی وبوی ندادند
حضرت داود خطبه فرمود و ویرا نود و نه زن بود ازین بخواست
در زاد المسیر اورده که عتاب الهی باوی برای ان بود که بعد ان خطبه

اوریا

اوریا ویرا خطبه کرد وصورت معاینه در قران برین وجه است و
هل اتیك وایا امد بتو نبؤ الخصم خبر کروهی که خصومة کردند در
تبیان اورده که جبرئیل ومیکائیل در صورت دو خصم نزد داود عم
امدند وباهریك جمعی از ملائکه بودند وحضرت داود عم روزها را
قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی وروزی حکم فرمودی
وروزی وعظ کفتی وروزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال نمودی
روز عبادت بمالاخانه بر امدی وپاسبانان بر حوالی ان ایستاده مردم
را از در امدن بروی منع کردندی ملائکه ان روز بصورت انسان
بخانه داود عم در امدند وبعبادت خانه بالا رفتند چنانچه میفرماید
اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی اذ دخلوا
چون در امدند علی داود بر داود عم وایشان را دید ففزع پس بترسید
منهم از ایشان چون بی اجازت از بالای غرفه در امدند قالوا لا
تخف کفتند ای داود مترس خصمان ما دو کروهیم خصم یکدیکر بغی
بعضنا ستم کردند برخی از ما علی بعض بر برخی دیکر فاحکم بیننا
پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط وجور مکن در حکم
خود واهدنا وراه نمای مارا الی سواء الصراط براه میانه که ان
عدلست وراستی داود فرمود که سخن کویید یکی اشارت بدیکری کرده
باداود کفت ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین
وصحبت که له تسع وتسعون نعجة مر ورا نود ونه میش است
ولی نعجة واحدة ومرا یکمیش فقال اکفلنیها پس کفت ان را
نصیب من کن وتملیك من کردان وعزنی وغلبه کرد بر من فی
الخطاب در سخن کردن ونکذاشت که تعلل کنم دران قال کفت
داود عم که اکر حال برین منوالست لقد بخدای که ظلمك ستم کرده
است بسؤال نعجتك بخواستن میش تو وجمع کردن ان الی نعاجه
بامیشهای خود ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الخلطاء از

از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لَیَبْغِی هراینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند إِلَّا
الَّذِینَ آمَنُوا مگر انانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده
اند عملهای ستوده وَقَلِیلٌ مَا هُمْ و اندک اند ایشان در میان
شریکان چون داود این سخن گفت ایشان برخواستند و از نظر
وی غایب شدند داود در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ پس گمان برد
داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومه تا متنبه
گردد و دریافت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب امرزش کرد از رَبَّهُ پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود
وَأَنَابَ و باز گشت بجدای این سجده نزد ابو عزایست و میگویند
بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و در غیر نماز و نزد فعی از عزایم
نیست و از احمد درین سجده دو روایتست و این سجده دهم است
بقول ابو و در فتوحات مکیه این را سجده انابه گفته فرموده که
یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود سجدها للشکر
فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر داود را ذَٰلِكَ انچه ازو استغفار
کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر ورا عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ
قربتست بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکویی باز گشت در
بهشت و گفتیم مر ورا که یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا
گردانیدیم خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی ربّه خلافت
در روی زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیا که پیش از
تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَیْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان
بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پی روی مکن هواء نفس و ارزوها
او را فَیُضِلَّكَ که گمراه گرداند هوای ان ترا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه
خدای یعنی از دلایل که برای حق نصب کرده است إِنَّ الَّذِینَ بدرستی
که انکسانی که گمراه میشوند عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی ان

یُضِلُّونَ

دلایلی که برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ
شَدِیدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب انچه فراموش کرده اند یَوْمَ
الْحِسَابِ روز شمار را و برای ان روز کاری نساخته اند در فواید
السلوک اورده که بنگر که پادشاهی چه صعب کاریست و شهریاری
چه گران باری که حضرت داود با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ
رسالت تحمل اعباء چنین امری مامور گردد و بخطب امثال الخطابی
مخاطب شود که فاحکم بین النّاس بالحقّ میان مردمان حکم بر طریق
معدلت و نصفت کن و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای
بر جادهٔ حق نه نه بر طریق باطل و متابعهٔ هوای نفس بر متابعهٔ
مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند در
سلسله می فرماید نص قران شنو که حق فرمود در مقام خطاب
با داود که ترا از ان خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملکرا ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین النّاس هر که رانه
ز عدل دستورست از مقام خلیفگی دورست انکه گیرد ستم ز دیو
سبق عقل چون خواندش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ
و نیافریدیم ما اسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و انچه میان ارض و سماست
بَاطِلًا افریدن باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلکه برای انکه
استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذَٰلِكَ انکه افریدن
ایشان بی حکمتی نباشد ظَنُّ الَّذِینَ كَفَرُوا گمان انانست که کافر شدند
و بر افرینش بی نبردند فَوَیْلٌ پس وای لِلَّذِینَ مر انانرا که نگرویدند
و بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ از اتش دوزخ اورده اند که
کفار قریش مؤمنانرا گفتند که ما را در اخرت برابر شما یا بیشتر از
شما عطا خواهند داد ایه امد که أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا ندجنان
است میگردانیم انانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای
ستوده کرده اند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ مانند تباه کاران

کفروا ح

در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا میکردانیم پرهیزکارانرا
كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نیکردانیم كِتَابٌ این
کتابیست یعنی قران أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ
برکة داده و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در ایتهای
ان کتاب و تفکر نمایند در معانی حقایق ان وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پندپذیر
شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقل صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و
بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که ان سلیمانست نِعْمَ
الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده
بود بخدای در همه احوال اورده اند که سلیمان با کفار دمشق و
نصیبین کارزار کرد هزار اسب از ایشان کرفت و کویند داود با
عمالقه کارغزا کرده بود و هزار اسب کرفته میراث بسلیمان رسید
در معالم کوید اسبان دریائی و پرداشتند دیوان از بحر برای
سلیمان اوردند و بر هر تقدیر سلیمان خواست که ایشانرا تماشا کند
بعد از نماز دیگر بعرض مشغول شد سلیمان بسبب ان وردی که در
اخر روز داشت باز ماند و همه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه می
فرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان
بِالْعَشِيِّ باخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان استاده بر سه پای بر کناره
سم از قایمه چهارم و این صفتی پسندیده است در اسب الْجِيَادُ
تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول شد تا وردا و فوت کشت فَقَالَ
پس کفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که برکزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال
بسیار یعنی اسبان بجدی که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردکار
خود یعنی وردی که در اخر طرف روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتی
که پوشیده شد افتاب بِالْحِجَابِ بپردهٔ شب کفته اند حجاب کوهی سبز
است بکرهٔ زمین رُدُّوهَا بازکردانید اسبانرا عَلَيَّ بر من و خود باز
کردانیدند فَطَفِقَ پس در استاد و میسود شمشیر را مَسْحًا سودنی

بِالسُّوقِ

بِالسُّوقِ بساقهای اسبان یعنی پی کرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ و بکردنهای
ایشان یعنی برید سرهای ایشانرا و دران زمان کوشت اسب حلال بوده
وانرا در راه خدای برای قربان ذبح کردند بعضی علما برانند که مراد از
ذکر نمازست که از سلیمان بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد و افتاب
غروب کرد سلیمان خدای و ملائکه را که موکل بودند بر افتاب
فرمود که ردوها بازکردانید افتاب را برای من حق سبحانه فرمود تا
افتاب را بازکردانیدند و بموضع وقت عصر اوردند تا وی نماز ادا کرد
وانکه افتاب بدعای حضرت پیغمبر ماعم در صهبا خیبر بعد از غروب
بازکشت و بجای عصر امد تا مرتضی علی ع نماز کذارد محدثان و طحاوی
در شرح اثار خویش فرموده که روات این حدیث ثقاتند و از احمد بن
صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند این حدیث
و حفظ او را زیرا که از علامات نبوتست که دعوتش کرفته کریبان
افتاب بالا کشیده از چه مغرب بر اسمان که قرص بدر را بسر کرد
خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان اورده اند که
حق سبحانه سلیمانرا پسری ارزانی فرمود جماعهٔ دیوان از ترس انکه
او نیز چون پدر ایشانرا بخوره تسخیر در ارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق
کردند سلیمان خبر یافته او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و
از شر ایشان ایمن باشد قضارا ان پسر بمرد او را مرده بر تخت سلیمان
افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بدرستی
که ما ازمودیم سلیمانرا و در فتنه افکندیم وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ
بر تخت او جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان از انچه کرده بود
نادم شد ثُمَّ أَنَابَ پس بازکشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که
توکل بر غیر خدای نباید کرد در لباب اورده که سلیمان بیمار شد بمثابه
که از غایت ضعف بدنی بی روح ماند او را بر تخت نشاندند تا مهمات
ملک خلل نپذیر نشود پس بازکشت بصحت و مشهور انست که بواسطه ترک

ادبی انکشتری وی بدست صخر جنی افتاد چهل روز بر تخت سلیمان
نشست وبا زان خاتم بدست سلیمان افتاده بمملکة باز کشت واز
روی نیاز بدعا اشتغال نمود قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي کفت ای پروردکار
من بیامرز مرا در انچه از من صادر شد وَهَبْ لِي وبخش مرا
مُلْكًا لَا يَنْبَغِي پادشاهی که نسزد ونشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِنْ
بَعْدِي پس از من چنین ملکی معجز من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد
چون صخر جنی در یجن فرموده که مرا ملکی ده مخصوص تا دیکری هوس
طلب ان نکند ودر فتنه بیفتند چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت
نبوت از فتنه ایمن نبود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو بخشنده
هرچه خواهی بهر که خواهی دهی قشیری رحمه الله کفت که سلیمان باعلام
الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما م بممالك دنیا التفات نخواهد فرمود
بجهة ان برین دعا جسارت نمود وازینست که صاحب فتوحات قدس
سره فرموده که مراد سلیمان ان بود که مرا ملکی بخش که ظهور ان
بالفعل کسی را نسزد چه بالقوة حضرت رسالت را م ان ملك حاصل
بوده چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول الله م فرمود
عفریتی ناکاه بمن در امد تا نماز بر من قطع کند خدای مرا قوة داد
وممکن کردانید ازو تا بکرفتم وخواستم که بر ستونی از ستونهاء
مسجد بر بندم تا شما در و نکرید پس یاد کردم دعای سلیمان را م که هب
لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اورا رها کردم تا بی بهره ونا امید باز
کشت فَسَخَّرْنَا پس رام کردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را بادها تا فرمان
وی برد تَجْرِي وبرود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم وخوش حَيْثُ
أَصَابَ هرجا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ ومسخر کردیم مر وی را دیوان
كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کنند در بین تا برای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ وغوص
نماینده در بحر تا بجهة وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ ودیکر رام
کردیم مر وی را دیوان مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر

کدام بان شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی وجمعی را که
متمرده بودند در بند کشیدی تا منع بد نسازند پس کفتیم وی را که
هَٰذَا اینچنین که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بر تو فَامْنُنْ پس منت
نه بر هر که خواهی واو را از ان محظوظ کردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطا
خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در من وامساك یعنی
بتصرف در ان مفوض بمشیت تست وبر ان محاسب نخواهی بود وَإِنَّ
لَهُ وبدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتست بقبول
طاعات او ودر اخرت از مقربان درکاه صمدیة خواهد بود با وجود ملك
عظیم که در دنیا داشته وَحُسْنَ مَآبٍ ومر وراست نیکویی بازکشت
یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ویاد کن بنده ما ایوب را
إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ افریدکار خود را أَنِّي بانکه مرا مَسَّنِيَ
الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ مس کند شیطان یعنی میرساند بمن رنج
وعذاب والم وانچنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را وسرزنش
مینمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم از تو باز کرفت وشداید
الم بر تو کماشت وکفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که
او را از دیار خود بیرون کردند وبرخی از وجوه شکایة ایوب ع در سورة
انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعای او را اجابة فرموده جبرئیل ع
بنزد وی فرستاد مر ورا کفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین
ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه اب
از تحت قدم او جوشیدن کرفت یکی کرم ودیکر سرد جبرئیل ع فرمود
که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه کرم جای غسل کردنست یا ابیست که بدان
غسل کنند واین چشمه دیکر بَارِدٌ وَشَرَابٌ اب سردست واشامیدنی
پس ایوب در ان چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی
محو شد از ان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل کشت وکفته
اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود وبوقت غسل کردن کرم

وَوَهَبْنا لَهُ و بخشیدیم مر ورا یعنی عطا کردیم اَهْلَهُ کسان اورا
یعنی فرزندان ویرا زنده کردیم وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان
با ایشان تا اولاد ایشان دو برابران شدند که بودند رَحْمَةً مِنّا برای
بخششی که فایض شد از ما وَ ذِکْری و بران پند کرفتن لِأُولِي الْأَلْبابِ
مر خداوندان عقلها را تا در بلا یا انتظار فرج کشند بصبر و پناه
بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است لاصبر فالصبر
مفتاح الفرج کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر اینه در کنج مراد
بکشاید بشام تیره محنت بساز و صبر نمای که دم بدم سحر از پرده
روی بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب ع زوجه ایوب رح
بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب سوکند خورد که اورا صد چوب زند
چون طبابت بشر صحت از افق رحمت روی نمود ایوب ع بحالت تندرستی
و جوانی باز امد خواست تا سوکند خود راست کرداند خطاب رسید
که وَخُذْ بِيَدِكَ و بکیر بدست خود ضِغْثاً دسته از چوب اذخر
یا از خشایش خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن
زوجه خود را بدان دسته کیاه وَلا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوکند
خود إِنّا وَجَدْناهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صابِراً شکیبا در انچه
بنفس و مال و ولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ
أَوّابٌ بدرستی که رجوع کننده است بدرکاه ما بکلیهٔ خود وَاذْكُرْ
عِبادَنا و یاد کن بندکان ما را إِبْراهِيمَ ابرهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحاقَ
و پسر وی اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خدا
وندان دستها وَالْأَبْصارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه
است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر ان بمباشرت ایدی باشد و بدیده
از معارف که اقوی مبادی ابصار است یا مراد از ایدی قوتست در طاعت
و از ابصار بصیرت در دین إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بدرستی که ما خالص کردانیدیم
ایشان را بِخالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث

مثالبهان ذِكْرَى الدّارِ یاد کردن سرای اخرتست چه مطمح نظر انبیا
جز فوز بلقاء رحمت حضرت کبریا نیست و ان در اخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ
و بدرستی که این پیغمبران عِنْدَنا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ
از جمله برکزیدکان و نیکانانند وَاذْكُرْ إِسْماعِيلَ و یاد کن اسمعیل
ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود و باخر خلعت
نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب
بوده و صد پیغمبر را که از قتل میکریختند کفیل شده در تبیان فرموده
که او پسر ایوبست و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای اورا
ذو الکفل نام نهاد و بعضی اورا همان الیسع دانند که از الیاس
متکفل شد که با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع
از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نامبردکان
بودند مِنَ الْأَخْيارِ از کزیدکان خلق هذا این خبر انبیا ذِكْرٌ
سبب یاد کرد است ترا که محمد و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که
پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکویی باز کشت و باز کشتی نیکو که
جَنّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست مُفَتَّحَةً در حالتی که
کشاده شده باشد لَهُمُ الْأَبْوابُ برای ایشان درهای ان بوستانها
مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدکان بر تختها فِيها دران باغها چنانچه
متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيها و میخواهند دران بوستانها
بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را چون تفکه برای تلذذ است و تغذی
جهت تحلل و انجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند
وَشَرابٍ و دیکر خواهند اشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک
ایشان باشند قاصِراتُ الطَّرْفِ بکوتاه چشمان یعنی زنان که از
غیر شوهر چشم باز کیرند أَتْرابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یکسن
و کفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع
سی و سه ساله و بعضی بر انند که مراد از اتراب انست که همه زنان

متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یکرا بر دیگری فضل نبود دران تا طبع
بفاصله کشد واز مقصود منصرف کردد هٰذا کویند ملائکه بهشتیانرا
که اینست مَا تُوعَدُونَ انچه وعده داده شده بودید بان لِيَوْمِ
الْحِسَابِ برای روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت وفرح کویند
اِنَّ هٰذَا بدرستی که اینچه ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هراینه روزی
ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست
این رامِنْ نَفَادٍ هیچ یکی را انقطاع هٰذَا اینست که بهشتیان را باشد
وَاِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستی که مر نا فرمانانرا یعنی کافرانراست لَشَرَّ
مَآبٍ بدی بازکشت بد که ان جَهَنَّمَ دوزخست يَصْلَوْنَهَا درایند
دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد ارامکاهیست دوزخ هٰذَا عذابیست
فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند انرا حَمِيمٌ ان اب کرم است در
نهایۀ حرارت که چون بلب رسد ویرا بسوزد وچون بخورند رودها
پاره شود وَغَسَّاقٌ وزمهریر که دوزخیانرا ببرودۀ بسوزد
چنانچه اتش بحرارت وغساق چیزی کنده را کویند بلغت ترک
ومراد اینجا ریمست که از کوشت وپوست دوزخیان واز فروج
زانیان سیلان میکند انرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَاٰخَرُ و
ایشانرا عذابی دیکرست مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد
اَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب کوناکونست اما همه متشابه بیکدیکرند
در تعذیب وایلام اورده اند که چون رؤساء کفار بدوزخ درایند
تبعۀ ایشانرا نیز با ایشان درارند وملائکه روسارا کویند هٰذَا
فَوْجٌ این کروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درامدکانند در دوزخ برنج وسختی
باشما ایشان کویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا اِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ درامدکانند باتش بشومی عملها
خود چنانچه ما درامده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان
میکویند روسا مرتابعان خودرا نفرین کنند که لا مرحبا وچون تابعان

از متبوعان

از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا کویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا
بِكُمْ مباد شمارا مرحبا وشما بدین نفرین سزاوارترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ
شما فرا پیش داشتید موجبات عذابرا لَنَا برای ما که مارا اغوا کردید
تا بسبب اضلال شما بدوزخ درامدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرار
کاهیست دوزخ انکاه تابعان دیکر باره قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار
ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هرکه فرا پیش داشت برای ما هٰذَا این کفر وضلال
را ومارا از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن اورا عَذَابًا ضِعْفًا
عذابی دوباره فِي النَّارِ در اتش یعنی اقدار عذاب که دارد انرا
دو چندان کن وکفته اند حیات وعقارب دوزخرا بر ایشان کمار
وَقَالُوا وکویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست مارا که
امروز لَا نَرٰى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانیرا که بودیم که
میشمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْاَشْرَارِ از بدان ومردودان
در موضح اورده که کفار قریش چون در دوزخ نکرند وفقرا مسلمانان
چون صهیب وعمار وخباب وبلال را نه بینند کویند اَتَّخَذْنَاهُمْ
سِخْرِيًّا استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشانرا فرا کرفتیم وبا ایشان
استهزا وسخریه کردیم ایشان بدوزخ در نیا وردند اَمْ زَاغَتْ یا در
اورده اند ومیل کرده است عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی
نمی بینیم ایشانرا در ان تا را امده که حق سبحانه ان کروه فقرا را بر غرفات
بهشت جلوه دهد تا کفار به بینند وحسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ
بدرستی که انچه حکایۀ کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هراینه راستست
وانست تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ جنک وجدال کردن اهل دوزخ ماجرای
ایشان قُلْ بکو مشرکان مکه را اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ
بیم کننده ام وترسانندهٔ از عذاب خدای وَمَا مِنْ اِلٰهٍ ونیست هیچ
خدای سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ مکر خدای یکانه که ذات او شرکت
قبول نکند وکثرترا بوحدت اوراه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای

امالرا بعواصف اجال درهم شکنند یا شرکت متوهم وکثرت بی اعتبار را
که نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل ومتلاشی سازد
عیر تش غیر در جهان نکذاشت وحدتش رسم این وان برداشت کم
شود جمله ظلمت وپندار نزد انوار واحد القهار رب السموات
والارض افریدکار اسمانها وزمین وما بینهما وانچه میان ایشانست
العزیز خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغفار امرزکاری که
باک ندارد از امرزیدن قل هو بکو انچه کفتیم بشما وبیم کردیم از
عقوبت روز قیامت نبو عظیم خبری بزرکست انتم شما عنه
ازان معرضون روی کردانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی
بزرک دارد وشما اعراض مینمایید اخر در نکرید که اکر نبی نبودمی
ووحی بمن نیامدی ما کان لی نبود مرا من علم هیچ دانشی بالملاء
الاعلی بکروه برتر یعنی ملایکه اذ یختصمون انکاه که کفت وشنود
میکردند در شان ادم ع که اتجعل فیها الایة پس نبوت من دلیلی ازین
روشنتر نیست که قصه ادم وملایکه بیان میکنم بروحی که در کتب
متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی وبی انا استادی ان یوحی
وحی کرده نمیشود الی بسوی من الا انما انا مکر انکه جزین نیست
که من نذیر مبین بیم کننده ام اشکارا یا هویدا کننده موجبات
عذاب اذ قال ربک یاد کن چون کفت پروردکار تو للملائکة انی
مر فرشتکانرا که من خالق افریننده ام بشرا ادمیرا من طین از
کل مراد ادم است فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را وقالب
او را بخوبتر شکلی بپردازم ونفخت فیه وبدمم در وی من روحی از روح
خود حق تعالی روح را مکرم ومشرف ساخت بشرف اضافت جهة طهارت
ونظافت او وملخص سخن انست که چون روح بقالب وی درارم وزنده
کردد فقعوا له پس بروی درافتید برای وی ساجدین سجده کنندکان
از جهة تکریم وتبجیل او فسجد الملائکة پس سجده کردند ملایکه کلهم

اجمعون

اجمعون همه ایشان بتمامی مر ادم مرا بعد از نفخ روح در وی الا ابلیس مکر
ابلیس که سجده نکرده استکبر بزرک داشت خود را وفرمان نبرد وکان
وکشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناکرویدکان قال یا ابلیس
کفت حق سبحانه که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان
تسجد ازانکه سجده کنی لما خلقت مر انچیز را که بیافریدم بیدی
بدو دست خود ذکر دوست برای تحقیق اضافه خلقت ادم است
حق سبحانه وتعالی یعنی بنفس خود او را افریده ام بی توسط مادر وپدر
در انوار اورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در افرینش
ادم ودر بعضی تفاسیر امده که مراد ید قدرت وید نعمتست ودر فتوحات
فرموده که قدرت ونعمت شاملست همه موجودات را پس برین تاویل
ادم را هیچ شرفی نیست پس لابدست ازانکه در بیدی معنی باشد
که دلالت کند بر تشریف ادم پس حمل بر نسبتین تنزیه وتشبیه
که جامع هر دو صفتست مناسب مینماید در بحر الحقایق میکوید مراد
صفتین لطف وقهرست چه این صفت بر جمیع صفات الهی مشتملند
زیرا که هیچ صفتی نیست که با قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند وبرخی
جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام وهیچ مخلوقی نیست الا که
مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطفست وشیطان
مظهر قهر وادمی مظهر تجلی صفتین است وبدین جامعیت قابلیت
مسجودیه داشته ودرین معنی کفته اند امد ایینه زکون ولی همچو تو
ایینه نکرد جلی کشت ادم جلای این مرات شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری کشت کلی وجامع سر ذات وصفات ازو لامع القصه حضرت عزت
با ابلیس کفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا استکبرت ایا تکبر کردی
بی استحقاق ام کنت ایا هستی من العالین از برتران که استحقاق
تفرق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال کفت انا خیر منه
من بهترم ازان مخلوق پس وجه خیریه را بیان میکند که خلقتنی

بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ از اتش واو لطیف ونورانیست وَخَلَقْتَهُ
وبیافریدی اورا مِنْ طِینٍ از کل که درو کثافة وظلمانیست است
ودرین قیاس خطا کرد وشمهٔ ازان در سوره اعراف کذشت در کشف
الاسرار فرموده که اتش سبب فرقتست وخاک وسیلهٔ وصلت
از اتش کسستن اید واز خاک پیوستن ادم که از خاک بود به پیوست
تا خلعت اجتبیناه یافت ابلیس که از اتش بود بکسست تا بفرموده
فاهبط منها مردود کشت روزی شوریدهٔ با سلطان العارفین کفت
چه بودی که این خاک بی باک نبودی ابویزید بانک بروی که اکر خاک
نبودی اتش عشق افروخته نشدی وسوز سینها واب دیدها ظاهر
نکشتی اکر خاک نبودی مهر ازلی که شنودی واشنائی قرب لم یزل که
بودی ای خاک چه خوش طینت قابل داری کلهای لطیفت که در کل
داری در مخزن کنت کنز هر نقد که بود تسلیم تو کرده اند در دل
داری قَالَ کفت حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریة که فَاخْرُجْ
مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از اسمان یا از صورت ملائکه فَإِنَّكَ
بدرستی که تو رَجِيمٌ رانده از رحمت ودور شده از رتبهٔ کرامة
وَإِنَّ عَلَيْكَ وبدرستی که بر تست لَعْنَتِي راندن وخشم من إِلَى
يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ کفت ابلیس ای افریدکار من فَأَنْظِرْنِي
پس مهلت ده مرا چون براندی إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر انکیخته
شوند مردمان وغرض ابلیس ان بود که شربت مرک نچشد قَالَ
فَإِنَّكَ کفت خدای بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده
شدکانی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روزی که در وقت معلومست
یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ کفت ابلیس
که بغلبه وقهر تو که بهرچه توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر اینه کمراه کردانم
اولاد ادم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مکر بندکان تو مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ از ایشان پاک شدکان از الواث شرک وعصیان قَالَ

کفت

کفت خدای فَالْحَقُّ پس راستی ودرستی از منست وَالْحَقَّ أَقُولُ ودرست
وراستی کویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر اینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو
وَمِمَّنْ تَبِعَكَ وازانها که پیروی تو کنند مِنْهُمْ از ادمیان ودیوان
أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ بکوی ای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ
بر تبلیغ وحی واداء رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا ونیستم من مِنَ
الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلیف کنندکان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی
ظاهر کنند که ندارد صاحب کشاف اورده که در خبرست که فرا کیرد
انچه یافتن ان مقدور اوست سیم کوید چیزی که نداند إِنْ هُوَ نیست
قران إِلَّا ذِكْرٌ مکر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از جن وانس وَلَتَعْلَمُنَّ
نَبَأَهُ وزود باشد که بدانید خبر قران را یعنی انچه دروست از وعد ووعید
یا بدانید خبر محمد را وصدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ بعد از هنکامی که
ان حین موتست یا روز قیامة یا ظهور اسلام

سُورَةُ الزُّمَرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خمس وسبعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قران بر محمد ص مِنَ اللَّهِ از خداست الْعَزِيزِ
خداوند غالب در تقدیر الْحَكِيمِ دانا در تدبیر إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که فرو
فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب را که قرانست بِالْحَقِّ براستی
یا برای بیان واثبات حق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس بپرست خدای را مُخْلِصًا
در حالتی که پاک کننده باشی لَهُ الدِّينَ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت
است ومراد امة که مامورند بانکه طاعة خود را از شرک وریا خالص
دارند أَلَا لِلَّهِ بدانید که مر خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن دین
پاک از شرک یعنی او سزاوار انست که طاعة او خالص باشد زیرا که متفرد است
بصفات الوهیة وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا وانانکه فرا کرفتند مِنْ دُونِهِ بجز
خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار میدارند ایشان را عم است
از ملائکه واصنام وغیران ومیکویند مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را
إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مکر برای انکه ما را نزدیک کردانند إِلَى اللَّهِ بخدای زُلْفَى

نزدیک کردانیدنی درخواست کنند مارا تا بشفاعة ایشان منزلتی
بزرگ یابیم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای حکم کند بَيْنَهُمْ میان این
مشرکان فِي مَا هُمْ فِيهِ دران چیزی که ایشان دران يَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را پرستش میکند از معبودان
چون بنی ملیح ویکی بشر را چون یهود ونصاری وهمچنین شمس ونجوم
وعجل وشجر وحجر وجن وانس واتش را میپرستند وهر یکی را مدعا انکه
معبود او حق است وباقی باطل پس حق سبحانه روز قیامة میان ایشان
حکم کند وبطلان هر یک ظاهر کرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای
توفیق هدایة ندهد مَنْ هُوَ كَاذِبٌ انکس را که دروغ کویست ومیکوید
الهه شفاعة خواهند کرد كَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را انکار مینماید
لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اکر خواستی خدای أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا انکه فرا کیرد فرزندی
چنانچه ایشان کمان میبرند لَاصْطَفَى هر اینه اختیار کردی مِمَّا يَخْلُقُ از
انچه می افریند مَا يَشَاءُ انچه خواستی از اعز اشیا نه از اخس واز اکمل
که بنو نیست ونه از انقص که بنا تند اما مخلوق ومماثل خالق نیست
ومیان والد ومولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ
پاکی است مر او را از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یکانه و
وحدت ذاتیه منافی مماثلتست با ما سوی الْقَهَّارُ قهر کننده ودر
هم شکننده توهمات وتصورات اهل شرک خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید اسمانها وزمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل وبازی بلکه
در افرینش هر یک از ان صد هزار اثار قدرت واطوار حکمت تعبیه
است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت افریدکار بر صفحات
ان دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق اسمان وزمین خطی که
فاعتبروا یا اولی الابصار يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می ارد شب را عَلَى النَّهَارِ
بر روز وپرده ظلمت ان نوراین میپوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ ودر می ارد
روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب بشعله روشنی ان تاریکی این را مخفی میسازد یا در

بی افزاید

بی افزاید از شب بروز واز روز بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام
کرد افتاب وماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَجْرِي وهر یک از
ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که منتهی دور اوست
وسیر هر روزه وهر ماهه وهر ساله یا تا وقت انقطاع مسیر او یعنی
در قیامة أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدای غالبست بر همه چیزها و
مجموع مکونات مغلوب ومقهور وی اند الْغَفَّارُ امرزنده که سلب این
نعمتها نمیکند از ادمیان با وجود وقوع شرکت ومعصیت ازیشان
خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای فرزندان ادم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی
تنها که ادم است پس خبر کرد شما را از انکه جَعَلَ مِنْهَا پس بیافرید شما ثُمَّ
را ای فرزندان ادم از وی یعنی از جنس او یا از پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن
او را یعنی حوا کفته اند اول اخراج ذریة کرد از ظهور او پس حوا را بیافرید
وَأَنْزَلَ لَكُمْ وابداع وایجاد کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهار پایان
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت صنف نر وماده از شتر وکاو وکوسفند از میش
وبز تا ازیشان نفع میکیرید صاحب لباب اورده که انعام را از بهشت
بزمین فرستاد يَخْلُقُكُمْ می افریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در
شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ افریدنی پس از افریدن یعنی
نطفه را علقه سازد وانرا مضغه انکه عظام عاری پس استخوانی
پوشیده بلحم پس جسدی مستوی فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی
که ظلمت شیمه است وظلمت رحم وظلمت بطن ذَٰلِكُمُ اللَّهُ انکه این
فعلها میکند خداست رَبُّكُمْ افریدکار شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی
مطلق که زوال وفنا بدو راه نیابد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا
مکر او فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس تا کجا بر کردانیده میشوید از راه حق با وجود
این دلیلهای روشن إِنْ تَكْفُرُوا اکر کافر شوید ای اهل مکه فَإِنَّ
اللَّهَ غَنِيٌّ بدرستی که خدای بی نیازست عَنْكُمْ از ایمان وپرستش
شما وَلَا يَرْضَىٰ ونمی پسندد ونمی فرماید لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندکان

خود را بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود بدو ملک نمی پسند دلحوق
ضررانرا به بنده وَاِنْ تَشْكُرُوا واکر سپاسداری کنید بر نعمت توحید
یا شکر کویید بر دعوت نبوت محمد م یَرْضَهُ لَكُمْ پسندد ان مر
شمارا نیز اکه سبب فلاح شماست وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی
بردارنده وِزْرَ اُخْرٰی بار کناه نفسی دیکر را بلکه هر یک بردارنده
وزر خود باشند ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ پس بسوی پروردکار شماست مَرْجِعُكُمْ
بازکشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ٥
بدانچه بودید که عمل میکردید واخبار را ازان بمحاسبه ومجازات
باشد اِنَّهٗ بدرستی که او عَلِيْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ٥ بانچه در
سینهاست از نیات وعزایم وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ وچون برسد کافرانرا
که عتبة بن ربیعه است یا حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و
فقر وبلا دَعَا رَبَّهٗ بخواند پروردکار خود را مُنِيْبًا اِلَيْهِ بازکردیده
بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم وحواهش
از وی ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهٗ پس چون بدهد خدای اورا نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتی
از نزدیک خود وان سختی ببرد از وی نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ
يَدْعُوْ انچیزی که بود میخواند خدایرا اِلَيْهِ بکشف ودفع او مِنْ قَبْلُ
پیش از این نعمت یعنی ان سختی را فراموش کند یا بعد از راحة دست
بدارد دعا وزاری خود را وَجَعَلَ لِلّٰهِ وکرداند برای خدای اَنْدَادًا
همتایان و بتانرا شریک وی سازد بعبادة لِيُضِلَّ تا کمراه کرداند
مردمانرا عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه خدای که اسلام است قُلْ بکوای محمد م
مر کافرا که تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيْلًا اندک
زمانی را در دنیی یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن اِنَّكَ
بدرستی که تو مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی ولذتهای دنیی در
جنب شدت عذاب دوزخ بغایة محقرست پس میفرماید که ایا اینچنین
کافر بهترست اَمَّنْ هُوَ یا انکیسی که او قَانِتٌ فرمان بردارترست چون

عمار وسلمان وعبد الله مسعود اشهر انست که علی مرتضی است و بر هر تقدیر
قانتست یعنی استاده بوظایف بندکی ومواظب بر مراسم سر افکندکی
اٰنَآءَ الَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدایرا وَقَآئِمًا
واستاده در نماز يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ میترسد از عذاب انسرای وَيَرْجُوْا و
امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهٖ بخشش افریدکار خود را یعنی با وجود بسیاری
طاعة والتزام طریق مجاهدت مترددست میان خوف ورجا یعنی زمانی
کرد کعبهٔ خوف طوف میکند وساعتی سوی رجا ورجای سیر مینماید و
مرغ ایمان جز بدین بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن
خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا کرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش
ور کنه کاری ز فیض رحمتش دل بر مدار نیک ترسان شو که قهر اوست
بیرون از قیاس باش پس خوشدل که لطف اوست بیرون از شمار قُلْ
بکو هَلْ يَسْتَوِي ایا برابر باشند الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ انانکه میدانند وَالَّذِيْنَ
لَا يَعْلَمُوْنَ وانانکه ندانند یکانکی حق را چون اصحاب رذایل اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل قدرة من اُولُوا الْاَلْبَابِ ٥
خداوندان خردهای خالص از الودکی وهم قُلْ يٰعِبَادِ بکوای بندکان
من الَّذِيْنَ اٰمَنُوا انانکه کرویده اید اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از پروردکار
خود و بپرهیزید وعلامت تقوی ارتکاب طاعتست واجتناب از
معصیت لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مر انانراست که نیکویی کردند بکفتن کلمه
شهادت فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا درین دنیی حَسَنَةٌ مثوبتی نیکو در اخرت
که بهشت است انرا که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیی پاداش
نیکو که ان صحة است وعافیت یا انانرا که متصف شدند باخلاق
الهی که روشنی دولت وتازکی روی وثنای جمیل این جهان یا انانرا
که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست درین دنیی که مشهود
انوار تجلیات جمالیست وچون بقول بعضی از علما این ایة در شان مهاجران
حبشه است چون جعفر طیار واصحاب او پس احسان ابهجرة تفسیر کرده

اند یعنی انهارا که هجرة کردند راحتست از اعدا و نجاتست از بلا ایشانرا
وَأَرْضُ اللهِ و زمین خدای برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است مر کسی
که اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشوند الصَّابِرُونَ
صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت
یا بر تحمل ازیات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی بمرتبه
که در شمار نیاید و حساب و حساب از احاطه بدان عاجز باشد در
معالم هست که روز قیامة بلاکشان صابر را بعرصات حاضر ارند
نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه
بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشانرا بلاحساب و کار بر ایشان
بدرجه رسد که اهل عافیت در دنیی با المی و سختی نبوده باشند تمنا
برند که کاشکی اجساد ایشانرا پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با
اهل ابلا در یکسلک امدندی٭ تو مبین رنجوری غمدیدگان٭ کاندران
رنجند از بکزیدگان٭ هر کرا از زخمها غم بیشتر٭ لطف یارش داده مرهم
بیشتر٭ اورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را ص گفتند ترا چه بران
میدارد که احداث کنی دین و ایینی را که مخالف روش ماست اخر
در شکر ملت جد و سادات خود که همه عبادت لات و عزی میکردند
تو نیز بهمان کیش درای و بیاسای ایه امد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی
که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللهَ بانکه پرستم خدایرا مُخْلِصًا
لَهُ الدِّينَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی
بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَنْ أَكُونَ بانکه باشم أَوَّلَ
الْمُسْلِمِينَ اول کردن نهادگان ازین امة زیرا که من پیشرو ایشانم
در دنیا و اخرت قُلْ بگو دیگربار إِنِّي أَخَافُ بدرستی که میترسم إِنْ
عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود که شرک ارم و دین
شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگست احوال او و
بسیارست اهوال او قُلِ اللهَ أَعْبُدُ بگو خدایرا پرستش میکنم مُخْلِصًا

لَهُ پاک کننده برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل
خود را از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما انچه خواهید مِنْ
دُونِهِ بجز خدای امر تهدید و تنبیه است بر خذلان و حرمان ایشان
و بایة السیف منسوخ شده اورده اند که مشرکان پسران سماع این اجوبه
گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این ایه نازل
شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا
انانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَ
أَهْلِيهِمْ و کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامة که از ایشان جدا
مانند ابن عباس رضی فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی
و اهلی در بهشت افریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول او را به
بهشت درارند و منزل و اهل او را بدو دهند که مطیع باشد بشر کافران
در روز قیامة در منزل و اهل زیان دارند أَلَا ذَلِكَ بدانید که انست
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ان زیانی هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده
نماند لَهُمْ مر ان زیانکارانراست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ
مِنَ النَّارِ سایبانها از اتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ و از زیر ایشان ظُلَلٌ
سایبانهاست جمعی دیگر را که در درکه زیرتر از ایشانند و مقررست
که درکه زیرتر از همه منافقانراست و اینجا مراد کافرانند و مراد
از ظلل فراش و مهادست و ذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام
ذَلِكَ ان عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ اللهُ بِهِ میترساند خدای بدان
عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا
گرداند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل حق
سبحانه در شان ایشان میفرماید يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ
بپرهیزید و بترسید از من یعنی سلمان و ابوذر و غیرهما وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا
و انکسان که پرهیز کردند و یکسو رفتند الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان
یا کهنه یا هرچه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا

از انکه پرستند اورا وَاَنَابُوا وباز کشتند اِلَی اللهِ بفرمان خدای بتمامی وروی
دل خود بحق اوردند لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانراست مژده در دنیی بزبان ملایکه
بوقت موت ودر عقبی بمغفرت کناهان وجنت جاودان در اسباب
نزول اورده که چون ابی بکر بدولت تصدیق حضرت رسالت مشرف شد
شش تن از عشرهٔ مبشره چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن زید وسعد بن
وقاص وعبد الرحمن بن عوف با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام
استخبار نمودند از سخنان که فرمود رایحه صدق استشمام نموده
مسلمان شدند درباره ایشان نازل شده که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده
بندکان مرا اَلَّذِیْنَ انانکه یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ میشنوند کفتار بو بکر را
فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ پس پی روی مینمایند نیکوتر اورا یا مراد از احسن
نیکوست چه قول او همه حسن بوده وکفته اند استماع قول او اتباع
حسن ان عمومی دارد ومراد از قول قرانست واحسن ان محکم باشد
دون منسوخ وعزیمت دون رخصت ودر احقاف اورده که در قران
مقابح اعدا ومخارج اولیاست ایشان متابع احسن مینمایند که مثلا
طریقه موسی است ع دون سیرت فرعون وعلی هذا ودر کتاب کفته
که مراد اقاویل اهل مللست واحسن همه اسلام باشد واشهر
انست که مراد از قول سخنانست که در مجالس ومحافل کذرد اهل دل
متابعهٔ احسن ان اقوال میکنند که کفته اند قول کس چون بشنوی
در وی تامل کن تمام صاف را برچار ودردیرا رها کن وَالسَّلَام در
بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدای وملک وانسان
وشیطان ونفس اما انسان حق وباطل کوید ونیک وبد وشیطان
بمعاصی خواند ونفس بارزوها ترغیب کند وملک بطاعت دعوت
نماید وحضرت عزت بخود خواند وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا پس بندکان خاص
انانند که احسن اقوال راکه خطاب رب الارباب است واززبان رسول
استماع نموده اند پیروی کنند اُولٰئِکَ ان کروه که متابع سخن نیکوترند

الَّذِیْنَ

اَلَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللهُ انانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود وَاُولٰٓئِکَ هُمْ
وان کروه ایشانند اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوایب
اوهام وخالیه از عوادی عادات اَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ ایا انکس که واجب شد
بر وی کَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمهٔ وعید که مشیرست بعذاب چون لان جهنم وهولاء
فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب شده باشد بر وی این کلمه اَفَاَنْتَ
ایا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِی النَّارِ انکس را که در دوزخ باشد
یعنی ایا میتوانی که اورا مؤمن سازی واز عذاب باز رهانی تاکیدست
در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیانرا باز رهانی
ابن عباس فرموده که مراد از دوزخیان ابو لهبست وپسر او عتبه لٰکِنِ
الَّذِیْنَ اتَّقَوْا لیکن انانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردکار
خویش وبایمان وطاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانراست
منزلهای بلند در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از زبر ان غرفها غُرَفٌ
دیکر بلندتر مَبْنِیَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم نه مانند منازلکه
در زمین بنا کنند تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر این غرفها
جویهای بهشت وَعْدَ اللهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا یُخْلِفُ
اللهُ الْمِیْعَادَ خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را اَلَمْ تَرَ ایا نمی بینی اَنَّ
اللهَ انکه خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از اسمان مَآءً ابی یعنی
باران فَسَلَکَهٗ در اورد ان ابرا یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ در چشمها
که در زمین است ودر کاریزها ثُمَّ یُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون ارد بدان
اب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ چون اخضر واحمر وجز ان یا جدا
جدا اجناس او چون کندم وجو وامثال ان ثُمَّ یَهِیْجُ پس خشک میشود
ان مزروع بعد از سبزی فَتَرٰىهُ پس می بینی اورا مُصْفَرًّا زرد شده
یعنی از تازکی وسبزی ثُمَّ یَجْعَلُهٗ پس میکرداند خدای اورا حُطَامًا
ریزه ریزه ودرهم شکسته اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در انزال باران و
اخراج کیاه لَذِکْرٰی هر اینه یادکردیست لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان

عقلها را یادران بندیست مرخردمندانرا که تشبیه نمایند مال و
زندکانی دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتقاد ننمایند که زمانی
اندکرا ازان طراوت روی بزبول نهد و بداس حوادث درووده شده
عرصهٔ تلف کردد بود مال دنیی جوان سبزه زار که بس تازه بینی بفصل
بهار چو بروی وزد تند باد خزان یکی برک سبزی بنابی ازان
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ
سینهٔ او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعة
سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول
حق تنکست فَهُوَ پس ان کشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفة
است مِنْ رَبِّهِ از پروردکار خود یا بر یقین و بصیرت در لباب
نزول فرموده که این ایه در شان مرتضی علی علیه السلام و حمزه آمد
که حق تعالی دل ایشانرا بنور معرفت روشن کردانید پس در باب
ابو لهب و فرزندان بی ادب او کفت فَوَيْلٌ پس شدة عذاب لِلْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُمْ مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده
است مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای یا خالی از ان أُولَٰئِكَ ان کروه
غافلان و سنکدلان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی اند اشکارا یعنی
ضلالة ایشان بر هر که اندک فهمی دارد ظاهرست از حضرت
رسالت مرویست که علامة شرح صدر و نشانهٔ کشادکی دل
بازکشت بدار الخلود یعنی توجه باخرت و پهلو تهی کردن از دار
الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی و ساختکی کردن برای مرک پیش
از نزول ان نشان ان دلی کز فیض اسلامست نورانی توجه باشد
اول سوی دار الملک روحانی ز دنیی روی کردانیدن و فکر اجل
کردن که چون مرک اندر اید خویش توان مردن باسانی اورده
اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام علیه السلام استماع نمودند که لو حدثتنا
چه شود که برای ما سخن کویید و کام طوطیان ارواح مستمعان را بجذبی

ازلب شکربار شیرین کردانید سرمایهٔ حیوة ابد اهل ذوق را در ین
حکایت از لب شکرفشان اوست ایه امد که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرستاد
أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را که هست كِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی
مانند یکدیکر یعنی قران که بعضی ازان مشابه بعضی است در اعجاز
یا در جودة لفظ و صحت معنی یا بعضی ازان مصدق برخی دیکرست
و دران تناقض و اختلافی نیست مَثَانِيَ دوباره و دوتو کرده یعنی
مشتملست بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمة
و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد
ازو یعنی از خوف وعید که در وهست جُلُودُ الَّذِينَ پوستها بر تنها
انانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردکار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم
میشود و ارام میکیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان
إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمة و مغفرة خدای قشیری قدس
سره فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی
و کفته اند لرزه و ارام با ثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار
تجلی در کشف الاسرار اورده که تقشعر منه جلود صفت مبتدیان
راه راست و تلین جلودهم و قلوبهم همت نواختکان لطف الله است ذَٰلِكَ
ان کتاب که قرانست هُدَى اللَّهِ راه نمودن خداست یعنی ارشادیست
مر خلقرا از خدای يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو کذارد خدای هرایند در ضلالت افتد
فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده از سرکردانی أَفَمَنْ
يَتَّقِي آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت
عذاب یعنی زبانهٔ اتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که
ایمن بود از عذاب و در راحة کذراند در وسیط از کلبی نقل میکند
که مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستها بر کردن او بسته
و او بروی خود خواهد که از دوزخ بپرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و کویند

مر ستمکارانرا ذُوقُوا بچشید ما کُنتُم تَکسِبُونَ وبال انچه بودید کرمی
کردید از تکذیب پیغمبر کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند انانکه بودند مِن قَبلِهِم پیشتر از کفار
مکه پیغمبران خود را فَأَتیهُمُ العَذَابُ پس امد بدیشان عذاب الهی
مِن حَیثُ لَا یَشعُرُونَ ازانجا که ندانستند وتوقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ
اللهُ پس بچشانید ایشانرا خدای الخِزیَ رسوائی وخواری فِي الحَیوٰةِ
الدُّنیَا در زندگانی دنیا بقتل وسبی واجلا ومسخ وخسف وَلَعَذَابُ
الآخِرَةِ وهر اینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان اماده شده أَکبَرُ
بزرکترست از عذاب دنیی چه ان دایم وغیر منقطع خواهد بود لَو کَانُوا
یَعلَمُونَ اگر هستند که بدانند هر اینه وعبرت کیرند وخود را از عذاب
باز رهانند وَلَقَد ضَرَبنَا وبدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای
ادمیان یا بجهت اهل مکه فِي هٰذَا القُرآنِ درین کتاب که قرانست
مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار اید در امر دین لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ
تا شاید که ایشان پند پذیرند بدان وان قرانرا فرستادیم قُرآنًا
عَرَبِیًّا قرانی بلغت عرب غَیرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب
وبی خلل وبی تناقض ابو اللیث با سناد خود از ابن عباس اورده
که غیر مخلوق وبر هر تقدیر منزل کردانید لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ شاید ایشان
بسبب تامل در معانی ان بپرهیزند از کفر وتکذیب ضَرَبَ اللهُ بیان کرد
خدای مَثَلًا برای مشرکان وموحدان وان مثل کدامست رَجُلًا فِیهِ شُرَکَاءُ
مردی که دران انبازان باشند یعنی بنده باشد که چند تن خواجه درو
شریک باشند مُتَشَاکِسُونَ شریکان بدخوی ناسازکار وهریک او را کاری
فرمایند وهیچکدام را با تمام نتواند رسانید وهیچیک ازو راضی نباشد
وَرَجُلًا سَلَمًا ومردی بازرسته ومسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ برای
مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد وکسی او را منازعت نکند وهر اینه
این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت
هَل یَستَوِیَانِ ایا مساوی باشند این بنده مَثَلًا از روی ماندکی وبی

الجزو الرابع والعشرون من اجزاء الثلاثین

شک نباشد چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد وهمه ازو ناراضی
ودیگر از تجاذب شرکا سالم بود وخداوندش ازو خشنود اول مثل شرکست
که دل خود را بعبادت هریک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع
الضمیر وپریشان خاطرست وثانی مثل موحدست که بپرستند ودوست
ندارد غیر خدایرا وبجز از یکی امید ندارد یکی را پسنده کن چو یکدل
داری اَلحَمدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدایرا که در خداوندی شریک ندارد
بَل أَکثَرُهُم بلکه اکثر مردمان لَا یَعلَمُونَ نمیدانند ما لکیه او را
علی الاطلاق اورده اند که کفار مکه میگفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیبَ
المَنُونِ چشم میداریم که محمد بمیرد وازو باز رهیم حق سبحانه فرمود که
إِنَّکَ بدرستی که تو ای محمد مَیِّتٌ مرده خواهی شد وَإِنَّهُم وایشان
که مشرکانند مَیِّتُونَ مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظاری ایشان
مرگ دیگریرا با انکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالتست ثُمَّ
إِنَّکُم پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران یَومَ القِیٰمَةِ
روز رستخیز عِندَ رَبِّکُم نزدیک افریدکار خود تَختَصِمُونَ خصومت
کنید در امر دین وحجت شما را باشد بریشان وکفته اند مراد اختصام
عامست که بعضی مردمان را بعضی مخاصمه کنند در قضایای دینوی
وهرکس بحق خود برسد فَمَن أَظلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن کَذَبَ
از کسی که دروغ کوید عَلَی اللهِ برخدای واو را بزن وفرزند وشریک
نسبت دهند وَکَذَّبَ بِالصِّدقِ ودروغ شمرد سخن راست را
که قرانست إِذ جَاءَهُ چون بیاید بوی وکفته اند مراد ذی الصدق
است یعنی محمد را چون بوی اید تکذیب کند أَلَیسَ ایا نیست یعنی
هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثوًی لِلکَافِرِینَ منزل ومقام مر کافرانرا وَالَّذِي جَاءَ وانکه امد بِالصِّدقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ وانکه
راست شمرد انرا أُولٰئِکَ ان کروه هُمُ المُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران
اینده جبرئیلست که قران بیاورد ومصدق محمد که تصدیق نمود ودر

بتبیان انمجاهد رحمه الله نقل میکنند که مصدق علیست علیه السلام
وگفته اند همه مؤمنان مصدقند لَهُمْ مرایشانراست مَا يَشَاؤُونَ
انچه خواهند وتمنا کنند از نعمة وکرامة عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیك پروردگار
ایشان ذَلِكَ انست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل
تصدیق وحق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ تا محو کند و
بپوشد خدای عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین انچه کرده
باشند ذکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هرگاه که انرا میپوشند غیر
ان بپوشیدن اولی وَيَجْزِيَهُمْ وپاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ
مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي بنیکوترین انچه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که
عمل میکردند که ان ایمانست وگفته اند احسن اعمال ایشان ابدان
دستور عطا فرماید أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ ایا نیست خدای کفایت کننده
عَبْدَهُ بنده خود یعنی محمد را معنی انست که کفایة خواهد کرد شر
دشمنان را از و ونصرت خواهد داد ویرا بر مشرکان وغالب خواهد
ساخت دین او را بر همه ادیان اورده اند که چون حضرت رسالت
معایب باطله کافران بیکفت ایشان گفتند چنین مکوی که مبادا خدایان
ما ترا رنج رسانند وحال تو تباهی انجامد حق سبحانه گفت که وَيُخَوِّفُونَكَ
ومیترسانند مشرکان ترا بِالَّذِينَ بانانکه میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانکه
جمادیست لاینفع ولایضر فَمَا لَهُ پس نیست ان گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ
راه نماینده که براه ارد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ وهر کرا راه نماید خدای تا جز
از وی نترسند فَمَا لَهُ پس نیست ان راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه
کننده که از راه بیفکند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ایا نیست هیچ خدای غلبه کننده
بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاندن از کافران وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که بیافرید اسمانها وزمینرا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه گویند خدای چه برهان

واضح

واضح ودلیل لایح هست بر تفرد او بخالقیة قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ ایا چون
می بینید مَا تَدْعُونَ انرا که میخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتانرا
که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خدای خواهد بمن بِضُرٍّ سختی ومحنتی
هَلْ هُنَّ ایا هستند ان بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ رفع کننده مران سختی را
که خدای بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد بمن اراده کند
راحتی ومنفعتی هَلْ هُنَّ ایا باشند انان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان
مران نعمت را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر از ایشان این
سوال کرد وساکت شدند حق سبحانه فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بسنده
است مرا خدای در رسانیدن وباز داشتن شر عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او
يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان وکار خود با وی میگذارند
تو با خدای خود انداز کار ودل خوشدار قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگوای قوم من
عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر انحال که دارید که از روی توکل إِنِّي عَامِلٌ
بدرستی که من عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ انکس را که از ما وشما که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ
عذابی که رسوا کند او را وَيَحِلُّ عَلَيْهِ وفرود اید بدو عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذابی همیشه بپیوسته وخزی یکی دلیل غلبهٔ دیگر بود وحق سبحانه
رسوا کرد دشمنان انحضرت را در روز بدر که جمعی از ایشان بردست
مؤمنان کشته کشتند وگروهی بقید مذلة وسلسله نکبت گرفتار
شدند این سر باد داده وان دستها به بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی
که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتابرا که قرانست لِلنَّاسِ
برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قران مناط مصالح
معاش معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بقران یعنی عملی
کند با نچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر وراست فایدهٔ ان وَمَنْ ضَلَّ وهر که
گمراه گردد یعنی از قران اعراض کند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه
شود عَلَيْهَا بر نفس خود چه وبال ان بر وست وَمَا أَنْتَ ونیستی تو عَلَيْهِمْ

بِوَكِيلٍ بريشان نگاه‌بان تا مگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان
نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست جز بلاغ ویس
اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِيْنَ مَوْتِهَا تا هنگام
موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میکرد نفسهائی که نمرده است
فِي مَنَامِهَا در خواب‌ها و امام محی السنه در معالم فرموده که هر
ادمیرا دو نفس است نفس حیات و نفس ممات که مفارقت مینماید
بوقت خواب و بزوال او و نفس حیات زوال نمیابد در احقاف
از ابن جبیر نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و
اموات تا با یکدیگر اشنائی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه
میدارد دران عالم ان نفس را که قبل از ین قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا
کرده است بر و مرگ را وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى و میفرستد دیگر نفوس را که از ان
زندگانست با بدان ایشان اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده که
اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوس راست
که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در توفی
نفوس و نگاه داشتن و با بدان فرستادن لَاٰيٰتٍ هر اینه علامتی
است بر کمال قدرت و نشانها برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ
برای گروهی که تفکر کنند در امر اجابة که مشابه موت است و
احیا که مماثلست به یقظه و در توریة مذکورست که ای فرزند ادم
چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار میشوی زنده شوی
و کافران درین تامل نمینمایند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفته اند مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان از خدای در
خواست کنند قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا بگو ایا شفاعت کنند و اگرچه باشند
که بهیچگونه لَا يَمْلِكُوْنَ مالک نشوند شَيْئًا چیزیرا از شفاعة یعنی
نتوانند وَلَا يَعْقِلُوْنَ و ندانند پرستندگان خودرا یعنی توقع میکنند
از جمادات و حال انکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُلْ لِلّٰهِ

الشَّفَاعَةُ

اَلشَّفَاعَةُ بگو مر خدایراست شفاعة جَمِيْعًا همه ان یعنی حکم او نزد
اوست و بی دستوری او کسی شفاعة نکند لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
مر وراست پادشاهی اسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ
باز گردانیده خواهید شد روز قیامة وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون
یاد کرده شود خدای وَحْدَهُ یگانه بی ذکر الهه ایشان چنانچه گویند
لا اله الا الله اشْمَاَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوْبُ الَّذِيْنَ دلهای
انانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بدیگر سرای وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِيْنَ
و چون یاد کرده شوند انانکه معبود ایشانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای
اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ انگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند چه
فراموشی از حق و مشغولی باطل کار مؤمنان بر عکس اینست از
یاد خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین است ؛ نامت شنوم دل از
فرح زنده شود ؛ فال من از اقبال تو فرخنده شود ؛ در عمر همه جا سخن
ابد بدهان ؛ خاطر بهزار غم پراکنده شود ؛ قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا
فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای افریننده اسمانها و زمینها عٰلِمَ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و اشکارا اَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم
کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در اخرت فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ در
انچه هستند که دران يَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنند در امر دین
وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و اگر باشد مر انان را که کافر شدند مَا فِي الْاَرْضِ
انچه در زمین است از مالها جَمِيْعًا همه ان وَمِثْلَهُ و مانند ان
همه مالها مَعَهُ با ان لَافْتَدَوْا بِهٖ هر اینه فدیه دهند بان یعنی
فدا کنند تا خودرا باز خرند مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت و بدی
عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان
مِنَ اللّٰهِ از خدای مَا لَمْ يَكُوْنُوْا يَحْتَسِبُوْنَ انچه بودند که پنداشتندی
یعنی پنداشت ایشان ان بود که بوسیله شفاعة بتان رتبه قربة
یابند چون در عقبه عقوبة گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان

چیزی بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند
که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی ظاهر شود که من
انرا در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری قدس سره منقول
است که چون این ایة خواندی گفتی ویل لاهل الریا ❊ پنداشت مرائی
که عملهاش نکوست ❊ مغزی که بود خلاصهٔ کار دروست ❊ چون
پرده ز روی کار برداشته گشت ❊ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست ❊
وَبَدَا لَهُمْ و اشکارا شود مر ایشانرا سَیِّئَاتُ مَا کَسَبُوا عذاب بدیها
که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و بگردد در اید ایشانرا مَا کَانُوا بِهِ جزاء
انچه بودند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از تخویف
الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون
برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه و جمعی عام داشته اند مر همه
کافرانرا ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا میخواند مارا و دفع ان از ما
در میخواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً
بخششی یعنی مالی و بردنی مِنَّا از نزدیک ما به طریق تفضل نه
باستحقاق او قَالَ میگوید إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که بمن
داده اند این مال را عَلَى عِلْمٍ بر دانش از من یعنی وجوه کسب
و تحصیل انرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدا
داناست که من مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین است که میگویند
هِيَ فِتْنَةٌ ان نعمت ازمایشی است مرورا تا ظاهر گردد که شاکر
است یا کافر وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بسیاری از ایشان
بودند که نمیدانستند قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بتحقیق که گفتند
این سخن را انانکه پیشتر ازین کفار بودند یعنی قارون گفت إِنَّمَا
أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس باز نداشت
از ایشان عذابرا مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ انچه بودند که کسب کردند از مال
و متاع دنیی فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال

بدیها

بدیها که کرده بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و انانکه
ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَؤُلَاءِ ازین مشرکان که در عصر تو اند
سیئات سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان مَا كَسَبُوا پاداش سیئها
که کردند وَمَا هُمْ و نیستند بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مارا از تعذیب یا
پیشی گیرندگان بعذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا یا ندانستند أَنَّ اللَّهَ انکه
خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزیرا لِمَنْ يَشَاءُ برای
هرکه میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ
و تنگ میگرداند بر هرکه میخواهد نه برای خواری و بیمقداری او بلکه
از روی حکمت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآيَاتٍ
هر اینه نشانهاست بر کمال قدرت و اراده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هرچه دهد و بهرکه
دهد مصلحتی کلی در ضمن انست ❊ هرچه باید بهرکه میشاید ❊ تو دهی آن
چنانکه میباید ❊ تو شناسی صلاح کار همه ❊ که تو ای افریدگار همه ❊
در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار
نموده بودند و ابواب معاصی و مناهی بکلید هوای نفس بر روی
روزگار خود گشوده بحضرت رسالت عرض کردند که انچه مارا بدان
دعوت میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که مارا خبر دهی که گناهان
ما امرزیده میشود پس این ایه امد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای بندگان من الَّذِينَ
أَسْرَفُوا انانکه اسراف کرده اند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود لَا تَقْنَطُوا
نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای این ایه امیدوارترین
ایتی است در قران در خبر امده است که دوست نمیدارم که دنیا
و ما فیها مرا باشد بعوض این ایه از دنیی و هرچه در دنیی باشد بهترست
در معالم از ابن مسعود نقل میکند که بمسجدی در امد دید که واعظ ذکر
اتش دوزخ و سلاسل و اغلال بیان میکند فرمود که ای مذکر چرا
نومید میگردانی مردمانرا مگر نخوانده انرا که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا

عَلَىٰٓ اَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ در فضول اورده که تمامتر درجه
در سه چیزست اوّل لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونکفت یا ایها
العصاة دوم رفق در عتاب که فرمود اسرفوا ونکفت اخطئوا سیم
تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا ونهی است وانچه حق تعالی ازان
نهی فرموده باز ایستادن ازان لازم است پس قنوط بهیچ وجه روا نیست
نومید مشو که نا امیدی کفرست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یَغْفِرُ
الذُّنُوبَ بیامرزد کناهان جَمِیعًا همه انرا واکرچه بسیار باشد
بغیر شرک که مطلقا امرزیده نشود بعضی علما کویند که غفران ذنوب
شرط توبه است واین قید خلاف ظاهرست در وسیط باسناد
خود اورده از اسماء بنت یزید که کفت شنودم از رسول خدای که
فرمود اِنَّ اللّٰه لا یغفر الذنوب جمیعا ولا ابالی اِنَّهُ بدرستی که خدای
هُوَ الْغَفُورُ اوست امرزندهٔ کناهان الرَّحِیْمُ مهربان بر بندکان
حقایق این ایة ووجوه تاکیدات در جواهر التفسیر ببسطی لایق سمت
تحریر یافته وبیماران بیمارستان جرم وعصیان را شربهٔ راحت
جز درین دار الشفا حاصل نشود وسرکردانان بیابان نفس و
هوا را زاد طریق نجات جز بدین میسر نکردد، ندارم هیچ کونه
توشهٔ راه، بجز لا تقنطوا من رحمت الله، تو فرمودی که نومید
میارید، ز من لطف وعنایة چشم دارید، بدین معنی بسی امید
واریم، بخشا زانکه پس امیددار یم، امید در مند ازار واکن، دل
امیدوار انرا دوا کن، وَاَنِیْبُوا وباز کردید بطاعة یا دعا وضراعة
اِلَىٰ رَبِّكُمْ با فریدکار خویش وَاَسْلِمُوا وکردن نهید امر ونهی ویرا
یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَكُمُ الْعَذَابُ پیش ازانکه
بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس
در دفع عذاب شمارا نصرة ندهد وَاتَّبِعُوا وپیروی نمایید اَحْسَنَ مَا اُنزِلَ
نیکوترین اخبری راکه فرستاده شده است اِلَیْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ بشما

له

از افریدکار شما

از افریدکار شما یعنی عزیمة را متابعة کنید نه رخصت ورخست را
وناسخ را ازپی روید نه منسوخرا مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَكُمُ پیش ازانکه
بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذابی ناکهان یعنی بلا وعقوبة یا مرک
بطریق فجاة وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وشما ندانید امدن انرا تا در
مقام تدارک اید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ پیش ازانکه کوید نفسی یا حَسْرَتٰی
ای پشیمانی من عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ مرا بچیزی که تقصیر کردم فِی جَنْبِ
اللّٰهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت وقرب حضرت او وَاِنْ
كُنْتُ وبتحقیق که کار انست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِیْنَ از افسوس
کنندکان بکتاب خدای وبرسول او وبمؤمنان ودر سلسلة الذهب
در معنی این ایه فرموده، روز اخر که کرک مردم خوار، کند از خواب
غفلتش بیدار، یادش اید که در جوار خدای، سالها زد بجرم وعصیان
رای، هرچه در شصت سال یا هفتاد، کرده از خیر وشر به پیش
افتاد، یکبیک پیش چشم او دارند، اشک را بر رویاو ارند، بکذراند
زکنبد والا، بانک واحسرتا وواویلا، حسرتش از جان او برارد دود،
وان زمان حسرتش ندارد سود، اَوْ تَقُوْلَ یا کوید لَوْ اَنَّ اللّٰهَ اکر خدا
هَدٰىنِیْ راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر اینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِیْنَ از پرهیز
کاران وبشرک ومعصیت الوده نمیشدم اَوْ تَقُوْلَ یا کوید حِیْنَ
تَرَى الْعَذَابَ انهنکام که به بیند عذاب را معاینه لَوْ اَنَّ لِیْ ای کاشکی
من بودی كَرَّةً بازکشتی بدنیی فَاَكُوْنَ تا بودم وباشم انجا مِنَ
الْمُحْسِنِیْنَ از نیکوکاران وفرمان برداران پس این کوینده را که کفت
مرا ره نمودند واکرنه متقی بودمی کویند بَلىٰ یعنی ترا ارشاد کردند
قَدْ جَاۗءَتْكَ بدرستی که امد بتو اٰیٰتِیْ اینهای کتاب من که قران
است فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بان وانرا دروغ شمردی وَ
اسْتَكْبَرْتَ وتکبر کردی وسر کشیدی ازایمان بدان وَكُنْتَ مِنَ
الْكٰفِرِیْنَ وبودی از ناکرویدکان وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ وروز رستخیز تری

الذين كذبوا بيني انانرا كه دروغ كفتند على الله برخداى يعنى خدارا
برا تخاذ ولد وشريك صفت كردند وجوههم مسودة ورويهاى
ايشان سياه كرده شده پيش از دخول بدوزخ وان علامة دوزخيان
است كه يعرفوا المجرمون بسيماهم اليس في جهنم ايا نيست در دوزخ
مثوى للمتكبرين مقام وجاى ارام مر متكبرانرا كه فرمان
خداى ورسول نبردند وينجى الله وبرهاند خداى از جهنم الذين
اتقوا انانرا كه پرهيز كرده اند از شرك بمفازتهم برستكاريهاى
ايشان يعنى باسباب خلاص وفلاح كه ايمان واحسانست لا يمسهم
السوء نرسد متقيانرا هيچ بدى ومكروهى ولا هم ونه ايشان
يحزنون اندوه كين شوند الله خالق كل شيء خداى افريننده
همه چيزهاست وهو واو على كل شيء برهر چيزى وكيل
خداوندست ومتصرف دران وقايم بحفظ آن له مر اوراست
مقاليد السموات والارض كليدهاى خزاين اسمان وزمين يعنى
مالك امور علوى وسفلى اوست وغير اورا تصرف دران ممكن
نى همچنانچه دخل در خزينهاى متصور نيست مكر كسى راكه مفاتيح
او بدست اوست در خبرست كه شخصى پرسيد از حضرت رسالت
كه تفسير مقاليد سموات وارض كدامست انحضرت فرمود كه تفسير
ان اينست كه لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده و
استغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والاخر والظاهر
والباطن يحيى ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير يعنى اين كلمات
مفاتيح خزائن اسمان وزمين است هركه بدان تكلم كند بنقود فيوض
ان خزائن برسد وكفته اند خزاين اسمان بارانست وخزاين زمين كياه
وكليد اين خزينها بدست تصرف اوست هركاه خواهد باران فرستد و
هرچه خواهد از نباتات برويانند والذين كفروا وانانكه نكرويدند
بايات الله بنشانهاى خداى تعالى يعنى دلايل قدرت او وبا ايات كتاب

او اولئك

او اولئك ان كروه هم الخاسرون ايشان زيان كاران اند زيرا كه مرجع
ايشان دوزخست اورده اند كه كفار قريش حضرت رسالت صرا بدين
اباى او دعوت كردند حق سبحانه فرمود كه قل بكو با ايشان افغير الله
ايا غير خدايرا تامروني اعبد ميفرماييد كه پرستش كنم بعد ازين همه
دلايل ايها الجاهلون اى نادانان ولقد اوحى وبدرستى كه وحى
كرده شده است اليك بسوى تو والى الذين من قبلك وبسوى انانكه
پيش از تو بودند از پيغمبران يعنى با تو وباهر يك با ايشان كفته شده است كه
لئن اشركت اكر شرك ارى بفرض محال واصح انست كه مخاطب بحسب
ظاهر پيغمبرانند وازروى حقيقت افراد مسلمانانست ايشانرا ميكرامي
فرمايد كه اكر شرك ارى ليحبطن هرآينه تباه شود عملك كردار تو
كه در وقت ايمان واقع شده ولتكونن وهرآينه باشى من الخاسرين
اززيان كاران كه بعد از دولت دين بنكبت شرك مبتلا كردى بل
الله فاعبد پس خدايرا پرستش كن وكن من الشاكرين وباش از سپاس
داران بر نعمت توحيد وعبادت ابن عباس رضع فرموده كه يكى از
احبار يهود به حضرت رسالت ص امده كفت يا محمد دانسته كه خداى
روز قيامة اسمانرا بر اصبعى نهد وزمين را بر اصبعى وجبالرا بر ديكرى
واب وخاكرا بر ديكرى پس حركت دهد اصابع خودرا وكويد انا الملك
انا الملك انحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود ايه امد وما
قدروا الله ووصف نكردند ايشان خدايرا وتعظيم ننمودند حق قدره
چنانچه حق قدر وتعظيم وى باشد والارض جميعا وزمين همه ان
قبضته بدست كرفته وى باشد يوم القيمة روز رستخيز والسموات
مطويات بيمينه واسمانها در پيچيده شود بيمين او در معالم از ابن
عمر نقل ميكند كه حضرت رسالت ص فرمود كه حق سبحانه اسمانهارا در
پيچد روز قيامة وفرا كيرد بيمين خود وكويد انا الملك اين الجبارين
المتكبرون معتقد اهل ايمان در امثال اين سخنان تنزيه است از تشبيه

صاحب بحر الحقائق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیه آنست که
بازگذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابها
داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت او نباید گفت سُبْحَانَهُ
پاکست خدای از وصف جواهر و اعراض وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه شرکت می آرند و شریک میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ
در صور نوبهٔ اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را
نفخهٔ صعقه میگویند که چون دردمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتند
و اصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که
حمله عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس دمیده
شود در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بدین
نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا
ایستادگان باشند بر کنارهٔ قبور خود يَنْظُرُونَ مینگرند از هر طرف
چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ
الْأَرْضُ و روشن کرد عرصهٔ محشر را بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار
آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی
عدلست که حقوق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود
وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در
راست و چپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورند پیغمبرانرا برای دعوی
ابلاغ برالله وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را برای صحت دعوت ایشان
مراد امهٔ محمدند ص و گفته شهیدان صف جهاد را حاضر کنند وفیق
پیغمبران بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان
بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای أَعْلَمُ داناست

بما يفعلون

بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه نگرویدند راندنی سخت إِلَىٰ جَهَنَّمَ
بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا
تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفت
گانهٔ آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا
خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ
مِنْكُمْ رسولان از جنس شما حق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما
آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ
و بیم کننده شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدار این روز شما را قَالُوا گویند
کافران بَلَىٰ آری بما آمدند و ما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن
واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ
بر ناگرویدگان قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشانرا که در آیید أَبْوَابَ
جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست متکبرانرا دوزخ وَسِيقَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا و برانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود
راندنی بلطف و ملایمه یعنی ملائکه شتاب کنند ایشانرا در رفتن
إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان
سوق اهل بهشت از و واجبست یا مراکب ایشانرا برانند چه متقیانرا
سوار ببهشت خواهند برد حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت
بسعادت تمام و دولت لا کلام فاین کردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده
باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند
وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
درود بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دین
از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام منقولست که چون بهشتیان ببهشت رسند فَادْخُلُوهَا

پس در ایید ببهشت خَالِدِينَ جاویدماندکان دران وَقَالُوا وکویند
مؤمنان چون ببهشت در ایند الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثناها وستایشها مرخدایرا
الَّذِي صَدَقَنَا انکه راست کرد باما وَعْدَهُ وعدهٔ خودرا بثواب وَأَوْرَثَنَا
الْأَرْضَ ومیراث دادمارا زمین بهشت تاما از روی تمکین نَتَبَوَّأُ جای
کیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست
أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزدکارکنندکان یعنی ثواب فرمان برندکان وَتَرَى
الْمَلَائِكَةَ وبینی ای محمد فرشتکانرا وقتی که در مقعد صدق ورتبهٔ
قرب باشی وهرطرف مینکری بینی ملائکه را حَافِّينَ فرو کرفتکان مِنْ حَوْلِ
الْعَرْشِ کرداکرد عرش یعنی طواف کنندکان بجوانب ان يُسَبِّحُونَ تسبیح
میکویند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردکار ایشان یعنی میکویند
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ بتسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات
سزا میکنند ویرا وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ
براستی یعنی همه کس را بمقام او فرود اورند وَقِيلَ وکفته شوند یعنی
ملائکهٔ با مؤمنان کویند الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس وستایش
مرخدایرا که افرید کار عالمیانست همچنانچه در ابتدا خلق اسمان و
زمین ستایش خود فرمود که الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بوقت استقرار اهل اسمان وزمین درمنازل خویش همان ستایش کرد
تادانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست در خورد ستایش بنود
غیر تو کسی سُورَةُ الْمُؤْمِنِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسٌ وَثَمَانُونَ آيَةً هرجا که ثنائیست ترا زیبد و بس
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
حٰمٓ سورهٔ اولست از حوامیم ودر تفسیر ابو اللیث رحمه الله باسناد
او مذکورست که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که خواهد که تا چرا کند
در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند ودر حصن حصین از
صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که بمن داده اند
طٰه وطواسین وحوامیم از الواح موسی عم ودر معالم از ابن مسعود رضعم

نقل

نقل میکند که چون در ال حم میافتم کوییا که افتاده ام در بوستانها
که بزمین نرم واقع شده ومتعجب دران مینکرم ابن عباس رضعم فرموده
که لکل شی لباب ولباب القران حم وبعضی از اصحاب تابعین قدس الله ارواحهم
ال حم را عرایس القران ودیباج القران میکفته اند وحروف مقطعه بقول
بعضی از علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام
عرب تعبیه میکنند ببعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است
هرکز خط رد ومنع بران کشیده نشود ومیم ایمائی است بملک او که
کرد زوال وفنا کرد سراقات ان راه نیابد وجواب قسم انکه تَنْزِيلُ
الْكِتَابِ فرو فرستادن قران مِنَ اللّٰهِ از خدا است الْعَزِيزِ خدای غالب
که قادرست بر تنزیل ان الْعَلِيمِ دانا با نچه فرستد بر هرکس ودر هر وقت
غَافِرِ الذَّنْبِ امرزندهٔ کناه مرکسی را که بصدق کوید لَا إِلٰهَ إِلَّا
اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ وَقَابِلِ التَّوْبِ وپذیرندهٔ توبه
از کویندهٔ کلمه شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبه مرکسی را که سرباز
زند از کفتن این کلمه ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری وبخشش وبزرکواری
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مکر او وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازکشتن همه بندکان برای مجازات ایشان
مَا يُجَادِلُ جدال نکند وطعنه نزند فِي آيَاتِ اللّٰهِ در ایتهای کتاب
خدای بعد از انکه تنزیل ان محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مکر انانکه پوشیده
اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ کردیدن
کافران فِي الْبِلَادِ درشهرهای شام ویمن برای تجارت یعنی بخاطر
مبارک ایشانرا مهلتی وفرصتی هست که عاقبت کار وخاتمهٔ روزکار
ایشان بخسار وبوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند
بیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح عم مر ورا وَالْأَحْزَابُ وتکذیب کردند
کروهی چند که سپاه بر دوی رسل میکشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح
مرپیغمبران خودرا چون قوم عاد وثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ وقصد کردند

هر یک گروه از اینها برسولهم به پیغمبری فرستاده برایشان لیأخذوه
تا بگیرند اورا و هر آزاری که خواهند بدو رسانند وجادلوا و
خصومة کردند با پیغمبران خود بالباطل بسخنان بیهودهٔ خود
لیدحضوا تا زایل گردانند و تاخیر کنند به الحق بباطل خود سخن
حق را که متابعة ان واجب بود فأخذتهم پس گرفتم مر ایشانرا
وهلاک کردم بمکافات ان فکیف کان پس چگونه بود عقاب
عقوبة من ایشانرا وکذلک وچنانچه واجب شده بود عذاب
بر مکذبان امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک
حکم پروردگار تو بعذاب وعقاب علی الذین کفروا بر انها که
کافر شدند از قوم تو أنهم بسبب انکه ایشان اصحاب النار
ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب ان جهان نیز هستند
واگر قوم تو از عبادت من روی بگردانند زیانی بملک وی نمی
رسد زیرا که پرستنده وثناگویندهٔ او بسیارند از خواص مخلوقات
وان جمله ایشان الذین یحملون العرش انانکه برمیدارند عرشرا
وحمله عرش اشراف ملائکه میگویند در کشاف اورده که حق سبحانه
جمیع فرشتگانرا میفرماید تا صبح وشام از روی اجلال واکرام بر حملهٔ عرش
سلام میکنند ومن حوله وانانکه گرداگرد عرشند از کروبیان
که طواف میکنند وایشان هفتاد هزار صفند عرشرا در میان
گرفته یسبحون تسبیح میگویند تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش
پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذاکرند بمجامع ثنا از صفات جلال
واکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حملهٔ عرش هشتند
چهار میگویند سبحانک وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک وچهار دیگر
میگویند سبحانک اللهم وبحمدک علی عفوک بعد قدرتک
وگویند که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بنی ادم این کلمات میگویند
ویؤمنون به ومیگروند بپروردگار خود ویستغفرون وامرزش

میخواهند از خدای للذین آمنوا برای انانکه گرویده اند ومیگویند ربنا
ای افریدگار ما وسعت فرارسیده است کل شیء رحمة وعلما بر همه
چیز بخشش وعلم او فاغفر للذین تابوا پس بیامرز مرانانرا که توبه
کرده اند وبتوبه باز گشته واتبعوا وپیروی نموده اند سبیلک
راه ترا که دین اسلامست وقهم ونگاه دار ایشانرا عذاب الجحیم
از عذاب اتش ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم ودر آر با
تائبان وپیروان دین یا همه مومنانرا جنات عدن در بوستانهای
اقامة التی ان بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده دادهٔ
ایشانرا ومن صلح ودر ار ایشانرا در بهشت هر که شایسته بود من
ابائهم از پدران ایشان وازواجهم وزنان ایشان وذریاتهم
وفرزندان ایشانرا در بهشت تا بدیدار ایشان تمام گردد انک انت
العزیز بدرستی که تو غالبی وازهیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم
دانا از هرچه کنی بحکمتی خالی نبود وقهم السیئات وبازدار از بدیها
یعنی معاصی را در دنیا ومن تق السیئات وهر که بازدارد
از وی بدیهارا یومئذ امروز درین جهان فقد رحمته پس بدرستی
که بخشیدی بدو در اخرت وذلک وان نگاه داشت تو هو الفوز
العظیم ان فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت که امروز در پناه
عصمت الهیست فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود ودرین
باب گفته اند٭ امروز کسی را که درآری به پناه٭ فردا بمقام قربتش بخشی راه٭
انرا که رهش نداده بردرگاه٭ فردا بودش مصیبت وواویلاه ان الذین
کفروا بدرستی کرانانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند بزبان
فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درایند وبانفسهای خویش
دشمنی اغاز کرده زبان عتاب وملامة بگشایند که چرا در زمان احیا
ایمان نیاوردید ملائکهٔ ایشانرا ندا کنند وگویند لمقت الله هر اینه
دشمنی خدای شمارا در کفر اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی

شما اَنفُسَکُمْ مر نفسهای شمارا دشمن داشت اِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده
شدید اِلَی الْاِیمَانِ بسوی کرویدن بخدا ورسول فَتَکْفُرُونَ پس شما کافر
شدید ونکرویدید قَالُوا رَبَّنَا کویند کافران که ای پروردکار ما اَمَتَّنَا
اثْنَتَیْنِ بمیرانیدی مارا دوبار وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ و زنده کردانیدی
دوبار اماته اولی بوقت انقضاء اجلست در دنیا واحیا اول در قبر
واماته ثانیه هم در قبر واحیاء ثانی در بعث در تبیان نکفته که ذریه
ادم را که از ظهر او بیرون اورده میثاق از ایشان فرا کرفت وبمیرانید
امانت نخستین انست که در رحم نطفه بودند زنده کردانید پس
در دنیا بمیرانید ودر اخرت زنده کرداند وبرهر تقدیر کافران باماتت
واحیا اقرار کنند وکویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بکناهان
ما که انکار وتکذیب بعث بود فَهَلْ اِلَی خُرُوجٍ پس ایا هست بسوی
بیرون امدن ما از دوزخ مِنْ سَبِیلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان
سلوک کنیم وازدوزخ برهیم وببهشت برسیم مراد ایشان بقبول
ایمان وتوبه است فرشتکان ایشانرا نا امید ساخته کویند ذَلِکُمْ
انچه شما در انید از حکم ابد بِاَنَّهُ بسبب انست که در دنیا اِذَا
دُعِیَ اللّٰهُ چون میخواندند خدایرا وَحْدَهُ یکتا ویکانه کَفَرْتُمْ کافر
میشدید بیکانکی او ومیکفتید اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَاِنْ یُشْرَکْ
بِهِ وچون شرک می اوردند بدو یعنی شرکا بوی اضافه میکردند
تُؤْمِنُوا میکرویدند بشرکا فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ پس کار کذاری مر خدایراست
الْعَلِیِّ برتر از انکه بروشرک ارند الْکَبِیرِ بزرکوارتر از انکه
غیریرا باو مساوی سازند هُوَ الَّذِی اوست ان خداوندی که بکمال قدرت
یُرِیکُمْ مینماید شمارا اٰیَاتِهِ نشانهای داله بر وحدت خود
وَیُنَزِّلُ لَکُمْ وفرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از اسمان
اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر انچه سبب رزق باشد
وَمَا یَتَذَکَّرُ وپند کرفته نشود یعنی عبرت نکیرد بدین ایتها اِلَّا مَنْ

یُنِیبُ

٢٦٠

یُنِیبُ مکر کسی که باز کردد بخدای یعنی از معصیت باز کشته روی بطاعة
ارد فَادْعُوا اللّٰهَ پس بپرستید خدایرا مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک سازندکان
باشید لَهُ الدِّینَ برای او طاعة خودرا از شرک وریا وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ
واکرچه کارهند کافران اخلاص شمارا در توحید زیراکه ایشان بنعمة
ایمان کافرند وشما بدان نعمت شاکر پس میان شما وایشان منافاتست
واقوال وافعال شما مرغوب ومحبوب ایشان نیست چنانچه کفتار
وکردار ایشان نیز نزد شما مکروه ومنقوض است رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ
اوست بردارندهٔ درجهای بندکان هم در دنیا وهم در عقبی در دنیا بتفاوت
طبقات ودر عقبی بتباین مراتب ومقامات یا رافع درجات انبیاست
درجهٔ ادم را بصفوت برداشت ونوح را بدعوت وابرهیم را بخلت
وموسی را بقربت وعیسی را بزهادت ومحمد را صلواة الله علیه وعلی
جمیع انبیائه بشفاعة سلمی رحمة الله فرموده که درجهٔ هرکه خواهد بردارد
بمعرفة وشناخت حقایق ودر بحر اورده که بردارنده درجات محبان
است بفنا از تجلی محبت وبقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است لَا یُوجَدُ
الْبَقَاءُ اِلَّا لِلْفَنَاءِ تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی بنوش درد فنا
کر بقا همی خواهی که زاد راه بقا دردی خراباتست ز حال خویش فنا شو
درین ره ای عطار که باقی ره عشاق فانی الذاتست ذُو الْعَرْشِ خداوند
عرش است یعنی خالق ومالک او یا خداوند ملک وسلطانت یُلْقِی
الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ اَمْرِهِ بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل را
عَلَی مَنْ یَشَاءُ بر هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود یعنی رتبهٔ
نبوت عطا میکند بهرکه میخواهد لِیُنْذِرَ تا بیم کند انکه وحی امده
برو مردمانرا یَوْمَ التَّلَاقِ ان روز یکدیکر را دیدن یعنی روزی که ارواح
با اجساد ملاقات کنند یا اهل اسمان وزمین یا اولین واخرین یا معبودان
وعابدان یا مظلومان وظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را
یَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ اشکارا باشند از قبرها

تا شربت فنا ننوشی
خلعت بقا نپوشی

برامده لَا يَخْفَى پوشیده نشود عَلَى اللّٰهِ برخدای مِنْهُمْ از اعمال واعیان
واحوال بندکان باوجود کثرت ایشان شَیْءٌ چیزی بلکه همه را داند
وبروفق عمل جزا دهد ومنادی ندا کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست
کارکذاری وپادشاهی امروز پس همه بندکان باتفاق یکدیکر جواب
دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدایرا که یکانه است درحکم شکننده
منازعان ومدعیان ملك چون کفار را علم ضروری حاصل شده
باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند اَلْيَوْمَ
امروز تُجْزٰى پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هرکسیرا بِمَا كَسَبَتْ جزاء
انچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی
کم کنند ونه بر عقاب کسی افزایند ونه کسیرا بکناه کسی بکیرند
ونه نیکی را پاداش بدی دهند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حسابست یعنی شمار وحساب را بوقت از شانی بشانی باز
ندارد در وسیط اورده که حضرت رسالت پناه ص فرمود که خدای
تعالی کوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که بهشت
دراید ونه هیچ دوزخیرا که بدوزخ شود ونزدیك ایشان مظلمه
باشد تا انرا قصاص کنم پس این ایة بخواند که الیوم تجزی تا اخر در
وعدهٔ اهل ظلم حالی عجبست ورزیدن ظلم را وبالی عجبست از
ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم کوش مالی عجبست وَاَنْذِرْهُمْ
وبیم کن کافرانرا وبترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیك یعنی
روز قیامة که هر اینه بیاید وهرچه اینده باشد نزدیکست برسیدن
اِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیك
حلقهای ایشان بود یعنی از فزع ان روز دلها از اماکن خود میل
خروج نموده بحلقهای ایند وهمان جا مانند نه باز توانند کشت
تا صاحب ایشان بیاسایند ونه برایند تا خلاص یابد واصحاب چنین
قلوب باشند كَاظِمِينَ غمکینان واز غم پر بر امدکان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست

مر ستمکارانرا

مر ستمکارانرا یعنی کافرانرا دران روز مِنْ حَمِيمٍ هیچ مشفقی وپاری
ومهربانی که عذاب از ایشان رفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ونه درخواست
کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد
يَعْلَمُ میداند خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها یعنی نظر بانچه حرام
است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیة وعدم رؤیة
قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان انست که
در اوقات مناجات خوابرا پیرامن ان کذارند چنانچه در زبور امده
که دروغ کوید هر که دعوی محبت من کند وچون شب دراید خواب
در چشم او دراید ومن نام عنّی نام عنه وصالنا خواب را با دیده
عاشق چکار چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقانرا
خواب نیست یکنفس ان چشمها بی اب نیست وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ
ومیداند خدای انچه پوشیده ساخته است یعنی ضمایر وسرایر همه
رامیشناسد وَاللّٰهُ يَقْضِي وخدای حکم میکند بِالْحَقِّ براستی در جزای
محسن ومسیء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وانانکه میپرستند مشرکان
مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَقْضُونَ حکم نمی کنند ایشان بِشَيْءٍ
بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت بران نیست واکر حیوانند مملوك
ومخلوقند ومملوکرا قوة حکم وفرمان نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای کفتار بندکان الْبَصِيرُ بینا
بکردار ایشان اَوَلَمْ يَسِيرُوا ایا سیر نمیکنند وسفر نمینمایند
مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام برای تجارت فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ پس بنکرند که چکونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت وسرانجام كانوا
کار انها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل تکذیب چون عاد وثمود
وارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا بودند
پیشینان هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ ایشان سخت‌تر ازینان قُوَّةً از جهت
قوة وتوانایی وقدرت وتمکن وَآثَارًا وبیشتر از جهة نشانهای اینان

فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای
بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت ایشانرا خدای و عقوبة کرد
بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ
لَهُمْ و نبود مر ایشانرا مِنَ اللهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ
نگاه دارندهٔ که دفع کند از ایشان ذٰلِكَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ
تَأْتِيهِمْ بسبب ان بود که امدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران
ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس
کافر شدند بدان و انکار کردند مر انرا فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت
خدای ایشانرا و معاقب کردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای
تواناست و متمکن در هر چه خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبة
[illegible] لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که ما فرستادیم موسی را
بِآيَاتِنَا بمعجزات ما که تسع ایات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا
کننده اند مراد عصاست و افراد او بجهت تعظیم و تفخیمست یا ایات
دعوتست بحق و سلطان مبین معجز او یعنی بدعوت و حجة فرستادیم
اورا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقة مصر بود و دعوی
ربوبیت کرد وَهَامَانَ و هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و قارون
که مقرب و مشیر او بود و ایشانرا دعوت نموده اظهار معجزه فرمود
ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ جادوست که
خارق عادت بما مینماید از روی سحر كَذَّابٌ دروغ گویست در انکه
میگوید که خدای هست و من رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس
چون امد بدیشان بپیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک
ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران انانرا که
گرویده اند مَعَهُ با موسی ع و فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان
بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون
موسی ع بیامد و دعوی نبوت کرد بار امرای فرعون گفتند پسران بنی

اسرائیل

اسرائیل را بقتل ارید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند
وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمة زنان
قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر
ناگرویدگان بنسبت انبیا و مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بیراهی و
بیهودگی یعنی از پیش نرود و بال ان هم بدیشان باز گردد پس فرعون در
بارهٔ موسی با خواص خود مشورت کرد و گفت اورا میباید کشت گفتند
مبادا که او سحر کرده باشد بر کشندهٔ خود و از ان خلل بتو رسد یا انکه
مردم گویند فرعون معارضه با او نتوانست کرد اورا بقتل رسانید
صلاح انست که ساحرانرا طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این
سخن مقبول نیفتاد و میدانست که پیغمبرست از قتل او میترسید اما نزد
قوم اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي و گفت فرعون بگذارید
مرا تا بخواری أَقْتُلْ مُوسَىٰ بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند
خدای خود را تا قتل من ازو باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می
ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از انکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت
من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا انکه اشکارا کرداند بسبب دعوت او
فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و دو گروهی حفص بضم یا و
کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر کرداند در بلد شما فساد
را یعنی چون تابعان بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت
موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی
که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار من و پروردگار شما
مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر شر گردن کشی که بسبب تعظیم لَا يُؤْمِنُ نمیگرود
بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار و فرعونرا نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که
شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی ع فاش شد
دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ
و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خربیل

یا شمعان که مدتی بود که بطریق خره یکتم میپوشید از فرعون
واتباع او ایمانه گرویدن خود را گفته اند که صد سال بود کرایمان
داشت و میپوشید چون قصد خبر فرعون بموسی شنید کفت اتقتلون
رجلا ایا میکشید مردیرا که ان یقول برای انکه میکوید ربی
الله افریدکار من خداست و قد جاءکم بالبینات وحال انکه
اورده است بشما معجزات روشن واستدلال هویدا من ربکم
از پروردکار شما و ان یک واکر او باشد کاذبا دروغ فعلیه
کذبه پس بروباشد وبال دروغ او وان اورا هلاک سازد
و ان یک صادقا واکر باشد راست کوی یصبکم برسد بشما
بعض الذی یعدکم بعضی از انچه شمارا وعده میدهد یعنی
میکوید عذاب دنیی واخرت بشما خواهد رسید پس اکر صادق
است بعضی از ان موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد
ان الله لا یهدی بدرستی که خدای راه نمینماید یعنی توفیق راه
یافتن نمیدهد من هو مسرف کسی را که از حد در کذرنده است
در ریختن خون کودکان بیکناه کذاب دروغ کوینده است در
دعوی خدای یا قوم ای کروه من لکم الملک الیوم مر شما
راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی
اسرائیل و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا
پس کیست که یاری دهد مارا و حمایت کنند من باس الله از عذاب
خدای ان جاءنا اکر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از و
باز دارید قال فرعون کفت فرعون مران مؤمن را که از قتل
موسی نهی میکرد و جمعی دیکر را که نزد وی حاضر بودند ما اریکم
ننمودم شمارا الا ما اری مکر انچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب
در کشتن او و دیده بودم صلاحی در ان و ما اهدیکم و نمینمایم
شمارا الا سبیل الرشاد مکر راه راستی خبر یل که این سخن استماع

نمود

نمود دیکر باره عرق محبتش در حرکت امده و بجر ایمان جوشیدن
اغاز کرد بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید
و قال الذی امن و کفت انکسی که ایمان اورده بود یا قوم انی
اخاف ای کروه من بدرستی که من میترسم علیکم بر شما بجهة تکذیب
موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز ان لشکرها که
تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست انکه تفصیل میکند
مثل داب قوم نوح مانند حال کروه نوح عم که بطوفان هلاک
شدند و عاد و کروه عاد که بباد صرصر مستاصل کشتند و ثمود
و قوم ثمود که بیک صیحه مردند و الذین من بعدهم و مانند حال
انانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان بود
زیر و زبر کشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظلمه کرفتار شدند
و ما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندکان
خود یعنی ایشان را بی کناه عذاب نکند پس شما ظلم مکنید تا معذب
نکردید و یا قوم انی وای کروه من بدرستی که من اخاف علیکم
میترسم بر شما یوم التناد عذاب روزی که یکدیکر را خواندن یعنی
روز قیامة که بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچ کس بفریاد کس
نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیکر را ندا میکنند چنانچه در
اعراف کذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود
و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت یا دران روز منادی
ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرکز بدبخت نشود و فلان بد
بخت شد که هرکز نیکبختی نیابد یوم تولون روزی که بر کردانیده
شوند از موقف حساب و بروند مدبرین باز کشتکان از انجا بسوی
دوزخ ما لکم نباشد شمارا من الله از عذاب خدای من
عاصم از نکاه دارنده که تواند در پناه کرفتن اخیر را که نیست
مرا و من یضلل الله و انکس را که کمراه کند خدای فما له من هاد

پس نیست مرورا راه نماینده وَلَقَدْ جَاءَكُمْ وبتحقیق که امد بشما یُوسُفُ
یوسف مِنْ قَبْلُ از پیش بِالْبَيِّنَاتِ بنشانها فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ
پس زایل نشد شک شما مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از انچه امد بشما باو
حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا انکه هلاک شد قُلْتُمْ کفتید شما لَنْ يَبْعَثَ
اللَّهُ نفرستاده است خدای مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا بعد از ان رسولی
كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ همچنین کمراه ساخت خدای مَنْ هُوَ انکسی را
مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ کزاف کار و از حد در شده الَّذِينَ يُجَادِلُونَ انکسی
که مجادله میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در نشانهای خدای بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
بی حجتی أَتَاهُمْ که امده باشد بایشان كَبُرَ مَقْتًا بزرکی زحمت
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزد انکسی که کرویده
اند كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ همچنین مهر مینهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ
مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ بر دل هر متکبر جبار وَقَالَ فِرْعَوْنُ وکفت فرعون
يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا ای هامان بنا کن از برای من تختی لَعَلِّي هر اینه
بلند أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ که برساند اسباب او
مرا باسباب اسمان و زمین فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ پس مطلع شوم
بخدای موسی وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وبدرستی که من هر اینه در
کمانم که موسی دروغ کوینده است وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ و همچنین بیاراست
لِفِرْعَوْنَ از برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی عمل او را وَصُدَّ عَنِ
السَّبِيلِ و باز داشت از راه راست وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نیست
کید فرعون إِلَّا فِي تَبَابٍ مکر در تباب وَقَالَ و کفت الَّذِي
آمَنَ انکسی که کروید يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم متابعت من
نمایید أَهْدِكُمْ راه نمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ در راه راستی يَا قَوْمِ
ای قوم إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ بدرستی که این زندکانی دنیا
متاعیست فریب دهنده وَإِنَّ الْآخِرَةَ وبدرستی که انجهان هِيَ دَارُ
الْقَرَارِ سرای ثبات و قرارست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً انکس که عمل ناشایست

کند

۲۶۴

کند فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا پس مثل ان پاداش یابد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و
انکسی که عمل شایسته کند مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مذکر یا مؤنث
وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او ایمان اورده باشد فَأُولَٰئِكَ پس این جماعة
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ داخل میشوند و در می ایند بهشت را يُرْزَقُونَ
فِيهَا روزی ایشان کنند نعیم بهشت را بِغَيْرِ حِسَابٍ بیحساب وَ
يَا قَوْمِ و ای قوم مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ چیست مرا که بخوانم
شما را بنجاة وَتَدْعُونَنِي و میخوانید شما إِلَى النَّارِ بسوی نیران تَدْعُونَنِي
میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ هر اینه کافر میشوم بخدای وَأُشْرِكَ
بِهِ و شرکت میارم باو مَا لَيْسَ لِي انچه نیست مرا بِهِ بربوبیت
او عِلْمٌ دانشی مر او نفی معلومست یعنی من غیر از وی خدائی نمی
دانم پس دیکری را چکونه با وی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال
میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای که غالبست یعنی قادر بر تعذیب
مشرکان الْغَفَّارِ امرزنده است و محو کننده کناهان مؤمنان لَا جَرَمَ
هر اینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ انچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی
پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی با جابة رسیده
یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا درین سرای
وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در ان سرای دیکر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستی
که باز کشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد وَ
أَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که کزاف کاران و از حد بیرون شدکان در
ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان اتش دوزخ
باز فرعونیان وی را اغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او کفت
فَسَتَذْكُرُونَ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه
عذاب یاد اید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی انچه میکفتم شما را وَ
أُفَوِّضُ أَمْرِي و باز میکذارم کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای و برو توکل
میکنم تا مرا از شر شما نکاه دارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای بَصِيرٌ بیناست

بالعباد باموربندکان خود اورده اندکه فرعون بفرمود تا اورا بکشند
وی کریخته روی بکوه نهاد وبنهان مشغول شد حق تعالی لشکر سباع را
بفرمود تا بکرد وی درامده اغاز پاسبانی کردند ونتیجهٔ تفویض
بزودی بوی رسید درکشف الاسرار فرموده که فرعون از خواص
خود جمعی را فرستاد تا اورا بیارند وسیاست کنند ایشان بوی رسیدند
وبجاز وی ونکهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند ونزد فرعون
امده صورت حال باز کفتند همه راسیاست کرد تا ان سخن فاش
نکردد وحق سبحانه از حال خزبیل خبر میدهد که فوقیه الله پس نکاه
داشت اورا خدای سیئات ما مکروا از بدیهای انچه اندیشیدند
دربارهٔ وی وحاق بال فرعون وفرو کرفت بکرد کسان فرعون
که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است
وکفته اند که مراد بال فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب
غرق شدن ایشانست وبعضی برانند که سوء العذاب اتش است
چه بدل از ان اورده که النار فرا کرفت ال فرعون را سوء العذاب
یعنی اتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر اتش دوزخ غدوا
وعشیا بامداد وشبانکاه درعین المعانی فرموده که جای بودن
ایشانرا در دوزخ بدیشان مینماید وابن مسعود رضه فرموده
که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاهست وصبح وشام اتش
را بر ایشان عرض میکنند تا قیامة ویوم تقوم الساعة ودر
روزی که قایم شود قیامة وارواح ایشان بابدان باز اید فرشته
کان ایشانرا کویند ادخلوا آل فرعون درایید ای کسان فرعون
اشد العذاب در سختترین عذابی که عذاب جهنم است وحفص بفتح
همزه وکسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که درارید فرعونیانرا
بعذابی سخترازانچه دران بودند واذ یتحاجون ویاد کن چون
بیکار ومخاصمه کنند دوزخیان فی النار در اتش دوزخ فیقول

الضعفاء

الضعفاء پس کویند بیچارکان وزبونان قوم للذین استکبروا مر انانرا
که سرکش ومعظم بودند یعنی متابعان مر متبوعانرا کویند انا کنا بدرستی
که ما بودیم لکم مر شمارا تبعا پی روان وفرمان برداران درانچه مارا
دعوت کرده ایداز شرک وتکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید
فهل انتم پس ایا هستید شما مغنون دفع کنندکان عنا از ما نصیبا
من النار بهره از اتش قال الذین استکبروا کویند انانکه سر
کشان بودند که چه جای این سخن است انا کل فیها بدرستی که ما همه
در دوزخیم چکونه از شما عذاب بازداریم واکر مارا قدرت دفع بودی
ان نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق
حکم کرده است بین العباد میان بندکان وهریکی بجای که درخور اوست
فرستاده وقال الذین وکویند انانکه فی النار در اتش اند بعد از
انکه نومید شوند ان یکدیکر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخرا که
برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردکار خود را یخفف عنا تا تخفیف
کند وبردارد از ما یوما بمقدار روزی ان روزهای دنیی من العذاب
از عذاب جیزیرا تا استراحة کنیم قالوا کویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که
در دنیی اولم تک تاتیکم ایا نبود که امدند بشما رسلکم پیغمبران
فرستاده بشما بالبینات بحجتهای روشن وهویدا وشمارا بخدای
دعوت کردند قالوا بلی کویند اری امدند ولی ما تکذیب وتخفیف
ایشان کردیم قالوا کویند خازنان که چون حال برینمنوالست فادعوا
پس شما بخوانید خدایرا وعذاب طلبید که مارا دستوری نیست برای
امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند وباجابة نرسد وما دعاء
الکافرین ونیست دعای ناکرویدکان الا فی ضلال مکر در بطلان
وضایع شدنی وباجابة نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم
رسلنا پیغمبران خودرا والذین امنوا وانانرا که کرویدند فی الحیوة الدنیا
در زندکانی دنیی یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم باهلاک دشمنان

وَنجاة ایشان بامتابعان واکرکشته کردند بانتقام ازمقالات ایشان
چنانچه بانتقام قتل یحیی علی نبینا وعم هفتاد هزار کس کشته شدند وَیَوْمَ یَقُومُ
الاشهادُ و یاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند کواهان
یعنی جمعی که اقامهٔ شهادت کنند بر مردمان وانها انبیا باشند وملائکه
وامهٔ مصطفی م یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ روزی که سود نکند ستمکارانرا
مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیراکه معذرت باطله است ومحل
قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ ومرایشانراست دوری از رحمت خدای
وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ومرایشانراست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَیْنَا
و بدرستی که ما دادیم مُوسَى الْهُدَى موسی بن عمرانرا راه نمودن
یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات وصحف شرایع وَأَوْرَثْنَا
ومیراث دادیم بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ بنی اسرائیل را توریه یعنی
باقی کذاشتیم در میان ایشان توریه را هُدًى راه نماینده وَذِکْرَى
و پند دهنده لِأُولِی الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را فَاصْبِرْ
پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای
بنصرت انبیا و هلاکهٔ اعدا حَقٌّ راستست ودرست وخلاف بدان
راه نیابد واستشهاد کن بحال موسی وفرعون وَاسْتَغْفِرْ وطلب امرزش
نمای لِذَنْبِکَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در
وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا حضرت رسالت م تعبد
نماید خدایرا باستغفار جهة مزید درجه تا سنتی شود بعد ازو
مرامه را وحضرت رسالة ص روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار
میفرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که امرزش طلب مر کناه
امه را که بحضرت تو امیدوارند، کرلب بکشائی از نکوئی، حرفی ز برای
ما بکوئی، یعنی که بعذر خواهی ما، از حالت پرکناهی ما، نزدیک خدا کنی
شفاعت، ما را برهانی از شناعت، وَسَبِّحْ و تسبیح کن بِحَمْدِ رَبِّکَ بستو
بستایش پروردکار خود بِالْعَشِیِّ وَالْإِبْکَارِ بشبانکاه و بامداد یعنی

بکوی

بکوی سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ آورده اندکه کفار درباب بعث وقران مجادله
میکردند که قران سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه ایه فرستاد
که إِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال کنند فِی آیَاتِ اللَّهِ در
بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بِغَیْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی
حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته از ادلهٔ عقلی
إِنْ فِی صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا کِبْرٌ مکر سرکشی از
سخن حق یا ارادت سروری وحکومة یا عظمی موهوم که هرکز مَا هُمْ
نیستند ایشان بِبَالِغِیهِ رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه کیر
بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که او شنونده است
مر اقوال ایشانرا الْبَصِیرُ بیناست بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ أَکْبَرُ هر اینه آفریدن آسمان و زمین بزرکترست مِنْ
خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض
وسما با وجود عظمت وبسطت آن اولی اصلی وماده هر اینه قادر
باشد بر دیکر چیزها وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسان است قول بعضی مفسران آنست
که جدال کننده یهود بودند که حضرت پیغمبر م کفتند تو صاحب نیستی بلکه
او ابو یوسف بن مسیح داودست یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را
فرا رسد وجویهای آب با او روان باشد و پادشاهی بما باز کذارد واو
آیتی است از آیتهای خدای تعالی حق سبحانه وتعالی این آیه نازل کردانید
که آنانکه منازعه میکنند درباب دجال واورا آیة الله می دانند
در دلهای ایشان کبریست یعنی هوای حکومة وسلطنت که بدان
نخواهند رسید پس تو پناه کیر از شر فتنهٔ دجال ودیکر میکفتند جثهٔ
او اعظمست از جثهٔ آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض وسما
از آفریدن او بزرکترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست
از مخلوقات من وبباید دانست که او آدمیست از آدمیان دیکر بقد

بلندتر وبجثه بزرکتر ویکچشمست وظهور او یکی از علامات قیامة خواهد بود پیغمبر ع امارات ظهور وی بیان کرده است که مردم سه سال پیش از وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز کیرد وزمین از آنچه رویدی ثلثی نکاه دارد ودر سال دوم دو ثلث باز کیرد ودر سال سیم نه از آسمان باران اید ونه از زمین کیاه روید پس دجال بیرون اید وبا وی سحر وشعبده بسیار باشد وبیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله وبا وی بهشت ودوزخی باشد ودیوان دارد که متمثل شوند بصور آدمیان پیش یکی را کوید اکر پدر ومادر تورا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من کوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین وی متشکل شوند واورا کویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدکار تست القصه همه شهرها را بکیرد مکر مکه ومدینة که ملائکه انرا پاسبانی کنند وچون کار مومنان بتنک اید حق سبحانه عیسی را ع فرو فرستد از آسمان تا دجال را بکشد ولشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل کردند وشمه از نزول عیسی ع در سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ومساوی نیستند نابینا وبینا یعنی غافل و عاقل وجاهل وعالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ویکسان نباشند آنانکه کرویده اند وعملهای شایسته کرده وَلَا الْمُسِيءُ ونه بدکار یعنی کافر مراد انست که چنانچه اعمی وبصیر مساوی نیستند در دین مومن وکافر متساوی نباشند روز قیامة یکی ساکن درجات بود یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی می پذیرند وچون ثابت شد که محسن ومسیء برابر نیستند در ثواب وعقاب ودنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیکر که درآن پاداش یابند وآن روز قیامة خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعة قیامة لَآتِيَةٌ هر اینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست

درامدن آنچه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمی کروند بقیامة وتصدیق نمیکنند از قصور نظر والفت بمحسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ وکفت پروردکار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابة کنم شما را یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم اغلب علما دین آیة دعا را بعبادت فرود آورده اند ومؤید اینست که خدای کوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ بیچارکان وخوار شدکان وکویند دعا مخ استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت درماندکی تا شمارا بفریاد رسم وبقول جمعی مراد از دعا سوالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمة من مالامالست وکرم من بخشنده آمال کدام دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم وکدام محتاج زبان سوال کشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابة موشح نساختم بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نکشاد وکفته اند دعا ثناست واستجابة قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل ثنائی ناقص شمارا قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدایرا میخواند بوقت رجوع با او واجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم کر توبه کنی بپذیرم از روی کرم وانکه زسر جریمات درکذرم اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای بحق انست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را تیره وبمزاج بارد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهة صفت حرکات وسکون حواس وَالنَّهَارَ وبیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده وبمزاج حار تا به بینید چیزها را وحرکت شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر اینه خداوند بخشش بزرکست وبسیار عَلَى النَّاسِ بر آدمیان

بافریدن لیل ونهار بخلوت ورزق یابتن بیتا موری که قوام مصالح
ایشان در نفس ومال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این که
کارها کند خدایست رَبُّكُمْ پروردکار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ افریننده
همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مکر او فَأَنَّىٰ
تُؤْفَكُونَ پس چه کونه وبچه وجه برکردانیده میشوید از عبادت
او بعبادت غیر او كَذَٰلِكَ همچنانکه کردانیده شدند این قوم
يُؤْفَكُ الَّذِينَ برکردانیده میشوند انانکه کانوا هست که از روی
عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ایتهای خدایرا انکار میکنند واز پذیرفتن
ان باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ انخدایی که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را قَرَارًا موضع ارام تا بروی میروید ومی نشینید
وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وبنا کردانند اسمانها را برداشته وافراشته وَ
صَوَّرَكُمْ وبنکاشت شما را ای ادمیان پاکیزه واعضای شمارا
متناسب افرید فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکوتر وبهتر افرید
صورت شمارا وَرَزَقَكُمْ وروزی داد شمارا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
ان پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ ومتمیز کردانید روزی شمارا از
روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی
در انست که مرات جهان نمای تمامست همه حقایق علوی وسفلی
ومجموع دقایق صوری ومعنوی را جامعست وانوار معرفت ذات
واثار صفات شناخت از اینه حقیقت جامعهٔ او لایح ای صورت
تو اینهٔ سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعهٔ هر دو
کونی وکس چو تو نیست در مملکت صورت ومعنی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
انکه چنین تصویری کرد خدایست رَبُّكُمْ افریدکار شما فَتَبَارَكَ
اللَّهُ پس برترست خدای وبزرکوارتر رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردکار
عالمیان از جن وانس وجز ان هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات

ازلی

ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مکر او
فَادْعُوهُ پس بپرستید اورا مُخْلِصِينَ درحالتی که پاک سازنده کان باشید
لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا وبکویید
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاسها وستایشها مر خدایراست که
پروردکار عالمیانست قُلْ بکوای محمد مر این مشرکانرا که بدین ابا واجداد
خود متدین مشوید إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که نهی کرده شده ام أَنْ
أَعْبُدَ الَّذِينَ ازانکه پرستم انانرا که تَدْعُونَ میپرستید شما مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ انهنکام که بمن امده است
حجج وایات مِنْ رَبِّي از پروردکار من وَأُمِرْتُ وماموره شده ام أَنْ
أُسْلِمَ بانکه کردن نهم وانقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر افریدکار
جهانیانرا هُوَ الَّذِي اوست انکسی که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما ادم را مِنْ
تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شمارا ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از اب منی
ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی پس از چهل روز بدان شکل بر می اید
ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می اردهر یک از شمارا از رحم مادر طِفْلًا
کودک ثُمَّ پس باقی میدارد شمارا لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ
بغایة قوة خود که منتهای شبابست ثُمَّ پس ازین درجه بالا میروید
لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا کردید پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ
واز شما کسی باشد که میرانیده شود پیش از بلوغ باشد یا قبل از شیخوخة
وَلِتَبْلُغُوا وبقا میدهد شمارا تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده
شده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وتا شاید شما تعقل کنید
در افرینش خود وانتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِي يُحْيِي اوست انکه
زنده کرداند وَيُمِيتُ ومیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون خواهد وحکم کند
کاریرا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که کوید که مر ان مرادرا كُنْ
که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی مهلتی یعنی تکون اورا احتیاج
بالتی وعدتی وفرصتی وکلفتی نیست فعل اورا که عیب وعلت نیست

متوقف بهیچ الت نیست زخم زلف کاف وطرهٔ نون هر زمان شکلی
اورد بیرون اَلَمْ تَرَ ایا نمینکری اِلَی الَّذِینَ بسوی انانکه یُجَادِلُونَ
جدال ونزاع میکنند فِی اٰیَاتِ اللّٰهِ در ایتهای خدای یعنی حج قرانرا
منکرند اَنّٰی یُصْرَفُونَ چکونه وچون برکردانیده میشوند از تصدیق
بدان اَلَّذِینَ کَذَّبُوا مجادلان انانند که تکذیب کردند ونکرویدند
بِالْکِتَابِ بقران یا بجنس کتب اسمانی وَبِمَا اَرْسَلْنَا بِهٖ وبانچه فرستادیم
باپیغمبر رُسُلَنَا پیغمبران خودرا از احکام وشرایع فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود
بدانند خاتمهٔ عاقبهٔ تکذیب وانکار را اِذِ الْاَغْلَالُ انکاه که غلها
اتشین باشد فِی اَعْنَاقِهِمْ در کردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ وزنجیرها
نیز دران بود یُسْحَبُونَ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا
افکنند ایشانرا فِی الْحَمِیمِ در اب جوشان که نهایة حرارت بود ثُمَّ
فِی النَّارِ پس ازان در اتش یُسْجَرُونَ سوخته وبریان کنند ایشانرا یعنی
با نواع عذاب از اتش واب معذب کردند ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ پس کویند
مر ایشانرا اَیْنَمَا کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ کجااند انانکه بودید شما که انباز
کرفتید ایشانرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ از فرود خدای قَالُوا کویند دوزخیان
که ان شرکا ضَلُّوا عَنَّا کم شدند از ما ونمی یابیم ایشانرا وما بدیشان
توقع امداد داشتیم ایشان مارا در بلا بکذاشتند بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُو
بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا شَیْئًا چیزیرا
یعنی بر ما روشن شد که چیزیرا نمی پرستیده ایم بلکه ایشانرا که عبادت
میکردیم هیچ نبوده اند وما ایشانرا چیزی می پنداشته ایم کَذٰلِکَ همچنانکه
مجادلانرا فرو کذاشت یُضِلُّ اللّٰهُ الْکَافِرِینَ فرو میکذارد خدای
کافرانرا تا راه نمیبرند بچیزی که ازو منتفع شوند در اخرت پس ایشانرا
کویند ذٰلِکُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب
انکه بودید شادی میکردید وفرحان میبودید فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی
در دنیا بِغَیْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک وطغیان وَبِمَا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ

وبجهة

وبجهة انکه بودید شما که مینازیدید از خود وتکبر مینمودید اُدْخُلُوا در اید
اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفت کانهٔ دوزخ که برای شما بخش کرده شده
است یعنی هر طایفه بدرکه اید خَالِدِینَ فِیهَا جاوید ماندکان دران
فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ پس بد ارامکاهیست کردن کشانرا دوزخ
فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که
وعدهٔ خدای بنصرت اولیا وهلاک اعدا حَقٌّ درستست وراست
وبیشک واقع خواهد شد فَاِمَّا نُرِیَنَّکَ پس اکر بنمایم بتو بَعْضَ
الَّذِی نَعِدُهُمْ برخی ازانچه وعده داده ایم ایشانرا از قتل واسر خود
انست اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا اکر میرانیم ترا پیش از ظهور ان عذاب فَاِلَیْنَا
یُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز کردیده خواهند شد روز قیامة وجزای
خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو نخواهد کذاشت وحق
سبحانه درین دنیا بعضی از عذاب بحضرت سید الابرار نمود
واسر وقحط وجلا وباقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود
دوستانت در دو عالم شاد وخرم میزیند دشمنان در محنت وغم
این سرا وان سرا اورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح
ایات منکره میکردند چنانچه تفجر عیون واظهار بساتین وتصاعد
بر اسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل کذشت حق
سبحانه ایه فرستاد که وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم رُسُلًا
مِنْ قَبْلِکَ پیغمبرانرا پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از یشان مَنْ قَصَصْنَا
عَلَیْکَ انهااند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که ان بیست ونه پیغمبرند
وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ وبعضی از یشان انانند که قصهٔ ایشان نخوانده
ایم عَلَیْکَ بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع وغیران وبعضی
که نه نام ایشان دانسته ونه قصهٔ ایشان شنیده جمعی برانند که مجموع
هشت هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل وچهار هزار از سایر خلق
ومشهور انست که صد وبیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند ودر ایمان

بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا
كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبریرا و نتوانسته أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه
بیارد که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بدستوری خدای
او بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و
او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من حکمت در عدم
وقوع آن می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب مقترحان بعد از وضوح آن قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی
یعنی مشرک مبطل معذب کردد و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان
کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن
معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیکر معجزه میطلبند اللَّهُ خدای بحق
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون
شتر و کاو و کوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی از انرا
چون ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را ازان میخورید چون غنم و برخی
انند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر وَلَكُمْ و مر شمارا است
فِيهَا در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز ان وَ
لِتَبْلُغُوا و ایشانرا افرید تا برسید عَلَيْهَا بسا فرت بران یعنی
بر بر نهیا ازان حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلهای
شماست از سودا و معامله وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ و بر شتران
در خشکی و بر کشتیها دران دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید
وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شمارا آيَاتِهِ نشانهای قدرت
خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام ایاترا از ایات قدرت یا از دلایل نبوت
چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تُنْكِرُونَ انکار میکنند أَفَلَمْ
يَسِيرُوا ایا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ تا بنکرند که چکونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
سرانجام انانکه پیشتر از ایشان بودند کانوا بودند ان امم پیشین

اکثر

أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سختر از
روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزون تر از جهة بازماندهای
ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذابرا
عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند
از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس انهنکام که امدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد
نشستند بِمَا عِنْدَهُمْ بانچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از
دانش بزعم ایشان یعنی جهل که انرا علم نام نهاده بودند مراد
عقاید باطله و سنتهای بی اعتبار ایشانست و کفته اند مراد علم
طبایع و تنجیم بود که بان مباهی و مستظهر شده با انبیا و ایات ایشانرا
استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا اهلاک ساخت وَحَاقَ
بِهِمْ و احاطه کرد بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزاء انچه
بودند که استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس ان هنکام که بدیدند
بَأْسَنَا سختی عذاب مارا در دنیا قَالُوا آمَنَّا کفتند ایمان اوردیم
بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدایی و یکتایی وی وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ
مُشْرِكِينَ بدانچه بودیم شرکت ارندکان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود
که سود دهد ایشانرا إِيمَانُهُمْ کرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا
انهنکام که دیدند عذاب مارا که در وقت معاینه عذاب تکلیف
مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یاس
سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای الَّتِي قَدْ خَلَتْ ان سنتی که کذشته
است فِي عِبَادِهِ در بندکان وی از امم ماضیه که ایمان باس بهیچ وجه
قبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ دران زمان
ناکرویدکان یعنی خسران ایشان بدانوقت ظاهر شد و اکرچه همه عمر در خسران بودند

سُورَةُ السَّجْدَةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً
نزلت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم اعظم اسماء الهی در حروف مقطعه مخفی است وهرکس بر استخراج
ان قادر نیست وکفته اند حا اشارتست بحکمة ومیم بمنت یعنی حق
سبحانه رامنت است بر مومنان به تنزیل حکمة صاحب بحر الحقایق
فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق تعالی وحبیب اوست
وهیچ ملک مقرب ونبی مرسل بدان پی نبرد چه حا ومیم دو حرفست
در وسط اسم رحمن وهمین دو حرفست در وسط اسم محمد بنا امده پس
بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قران تنزیل فرو
فرستاده شده است من الرحمن از خدای بخشاینده بهدایة نفوس عوام
الرحیم مهربان برعایة قلوب خواص واضافه تنزیل بدین دو اسم
استدلال میتوان کرد بر انکه مصالح دینی ودنیوی وابسته بقرانست
واین فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست پیدا کرده شده ایاته
اینهای وی ومبین کشته بامر ونهی ووعد ووعید قرانا عربیا
درحالتی که قرانیست تازی یعنی بلغة عرب تا بسهولة خوانند و
فهم کنند وایات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای کروهی
که دانند از اهل دانش وبشناسند که نزول ان من عند الله است
بشیرا مژده دهنده مر انان را که بوی عمل کنند ونذیرا وبیم کننده انهارا
که بوی نکروند فاعرض پس روی برتافتند از قبول او اکثرهم
بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول
یعنی نمی پذیرند وقالوا وکفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای
ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا از فهم انچیزی
که میخوانی ما را الیه بان یعنی قران را در نمی یابیم وفی اذاننا ودر
کوشهای ما وقر کرانیست انچه میخوانی نمیشنویم ومن بیننا
وبینک ومیان ما وتو حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم
یا حاجزیست که ما را از پیوستکی بتو منع میکند در وسیط اورده که ابو
جهل جامه را میان حضرت رسالت ص پرده ساخت کفت تو از انجانب

وما

۲۷۱

وما از ینطرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل
کنندکانیم بر کیش خود یا انچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز بر انچه
توانیم تقصیر نخواهیم کرد ماوردی فرموده که تو کاری کن برای اخرت
خود که ما برای دنیی خود عمل میکنیم قل بکو انما انا جز این نیست که من
بشر ادمیام مثلکم مانند شما یعنی از جنس شما نه از ملک وجن
که شما سخن ایشان در نیابید وفهم نکنید وشما را بچیزی دعوت میکنم
که سمع را از وکراهة وطبع را نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده
میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله
واحد خداییست یکانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او
بتوحید وطاعة وبران مقیم باشید واستغفروه واز وی امرزش
خواهید کناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح اورده که استقامة
مساوات افعال واقوال واحوالست ظاهرا وباطنا یعنی باید که پنهان
واشکارا یکی باشد وچون بمرتبه استقامة رسید استغفار کنید از رویت
انکه عمل کناهی بزرک وخطایی عظیمست وویل للمشرکین وسختی عذاب
مر شرک ارندکانراست الذین انانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند
زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمیشوند مراد
انست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا انکه زکوة مال
نمیدهند وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان انست که مال
محبوب اینسانست و بذل ان مر نفس را سخترست از اعمال دیکر ودر ایراد این
صفت اشارتیست ببخل ایشان وعدم شفقت بر خلق وبخل اعظم رذایل
واکبر ذمایم است وکفته اند هر توانکر که او را سخا نبود چون تنیست که او را
جان نیست یا چون درختی که بر ندهد منعم ممسک شجر بی برست سرو مخل
بدنی سر بست بخل که سرمایه ناکامیست در دو جهان موجب بدنامیست
وهم ومشرکان بالاخرة بسرای دیکر هم کافرون ایشان ناکرویدکانند
و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات ان سرا را باور ندارند ان الذین

آمَنُوا بدرستی که انانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهای
ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته یا غیر
محبوب در معالم فرموده که این ایه درشان بیماران وعاجزان وناتوانان
است که درحال ضعف وعجز از ادای عبادت بازمانند وحق تعالی از همان
مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون
بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل میکند که حضرت رسالت فرمود
که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق تعالی ملکی را
که برو موکلست کوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رهائی
داشت از بنده مرض تاوقتی که اورا باز رها نیم یا بحضرت خود بریم قُلْ
أَئِنَّكُمْ بکو امد بشما ایا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید وبی
کروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بانکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در
دو روز امام ابو اللیث رحمه الله اورده در روز یکشنبه ودر دوشنبه
بکسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ ومی سازید برای وی بزبان أَنْدَادًا همتایان
ذَٰلِكَ انخداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ خداوند عالمیان
است وَجَعَلَ وبیافرید فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار
مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران بران نکریسته بهره اعتبار بردارند
وَبَارَكَ فِيهَا وبرکت کرد در کوهها بانکه درو منافع ومعادن
افرید یا برکت زمین را باشجار وزروع وانعام وانهار وَقَدَّرَ فِيهَا
وتقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیها اهل زمین را یعنی برای اهل
هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون کندم وجو وبرنج وخرما
وزرت وکوشت وامثال انکه هریک ازینها غالب اقوات هر بلده است
تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در
روز دیکر سه شنبه وچهارشنبه بود سَوَاءً جواب یکسان شد
لِلسَّائِلِينَ مر پرسندکانرا از مدت افرینش زمین وهرچه درویست
یعنی جواب سائلان بی زیاده ونقصان کفته شده ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس

قصد

قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بافریدن اسمان وَهِيَ دُخَانٌ وحال انکه او دخانی
بود یعنی بخار اب بهیئة دود در زاد المسیر کفته که چون حق سبحانه ابرا
بیافرید باد را بر وکماشت تا او را در شورش اورد واز وی بخاری مرتفع
شد حق سبحانه تعالی اسمانرا ازو افرید در عین المعانی اورده که حق
تعالی جوهری سبز بیافرید وبنظر هیبت دران نکریست بکداخت
وروان شد اتش را برو مسلط کرد تا بجوش امده کفی وبخاری ازو پیدا
کشت از ان کف زمین واز ان بخار اسمان افریده شد کفی را منبسط
سازد که این فرشیست بس لایق بخاری برافرازد که این سقفیست
بس زیبا از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر بربن فرش مطبق
لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ پس کفت بعد از افریدن اسمان لَهَا مر ورا
وَلِلْأَرْضِ ومر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بانچه شمارا فرمایم طَوْعًا
از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش وبی رغبتی یعنی
اکر خواهید واکرنه از امدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست
نه اثبات طواعیه وکراهیه ایشان وکفته اند که اسمانرا کفت افتاب
وماه وستارکان خود را ظاهر سازد وزمین را فرمود که انهار خود را
بشکاف واثمار خود را بیرون ار قَالَتَا کفتند اسمان وزمین أَتَيْنَا
امدیم بهرچه فرمودی طَائِعِينَ فرمان برداران اورده اند که اول موضع
کعبه زادها الله شرفها از اجزای زمین سخن کفت پس انچه در برابر او بود
از اجزای اسمان وبدین جهة که ان محل کعبه اسلام وقبله انام کشت
چون اسمان افریده شد انرا بشکافت فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت انرا سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ هفت اسمان وتمام ساخت امور انرا فِي يَوْمَيْنِ در دو روز
پنجشنبه وجمعه وَأَوْحَىٰ ووحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر اسمان أَمْرَهَا
فرمان انرا یعنی باهل ان الهام فرموده که عبادة برچه وجه کنند
یا مقرر کرد شان هر فلکی وانچه از ان اید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا وبیاراستیم
اسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارکان که چون چراغ رخشان

ودرخشان باشد وَحِفظًا ونگاه داشتیم اسمانرا نگاه داشتنی از افات
یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذَٰلِكَ انچه یاد کرده شد
از بدایع افرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ افریدن واندازه کردن خداوند
غالبست که در ملك خود بقدرت هرچه خواهد کند تا هرچه سازد
از روی قدرت وحکمة باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی برگردانند
کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ
پس بگوکه بیم کردم شما را وبترسانیدم صَاعِقَةً از عذاب بیهوش سازنده
وهلاك کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر
بود وَثَمُودَ وعذاب قوم ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل ع تخصیص این دو قوم
بجهة انست که قریش در سفر رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ بر مواضع این دو
گروه گذشته اثار عذاب مشاهده می کردند ایشان مستحق صاعقه وصیحه
شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که امدند بدیشان پیغمبران یعنی صالح
وهود ع مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ واز پس ایشان
یعنی از همه جهة ایشان برفق وعسف ونصیحت درامدند ودعوت
کردند أَلَّا تَعْبُدُوا بانکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدایرا قَالُوا گفتند
کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ [illegible] اگر خواستی خدای که رسول
فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه فرستادی فرشتگان بجای
شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ باچیزی که فرستاده شده
اید بان بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویده گانیم چه شما مانند [illegible] میانید
وهیچ فضلی وشرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا مانده
از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند چه صورت بیفای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست دیدهٔ صورت پرستی را ببند تا
شوی از نور معنی بهره مند انگه تفصیل قصهٔ ایشان میکند و
میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند
فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا سزا یعنی

استحقاق

استحقاق تکبر نداشتند پس چون هود ع ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان
از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا وگفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا
کیست سخت تر از ما قُوَّةً از جهة توانائی عادیان مغرور شدند بقوت
وشوکت خود چه مرد جسیم وطویل بودند وسنگرا از کوه بضرب دست
بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا ایا ندانستند ان مغرور شدگان بقوت خود
أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ انخدائی که بیافریده است ایشانرا
هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت ترست وبسیار تر از ایشان قُوَّةً از روی قوة
یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او ران توانائی نیست وَكَانُوا وبودند
قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ باینتهای ما منکر شدند
با انکه میدانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان
رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد باواز مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای
شوم یعنی در دهه اخر شوال از بامداد روز چهار شنبه تا اخر چهار
شنبه دیگر که هشت روزست وهشت شب باد صرصر فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ
تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی وخواری فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیی یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وهر اینه عذ[illegible]ان سرای سخت ترو بزرگترست از روی
رسوائی وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ وایشان یاری داده نشوند در ان
روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ واما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ
پس ایشانرا [illegible]لات کردیم براه راست یا راه خیر وشر بدیشان نمودیم
فَاسْتَحَبُّوا الْ[illegible]ی پس برگزیدند واختیار کردند نابینائی یعنی
جهل وضلالت کفر را عَلَى الْهُدَىٰ بر علم وهدایة وایمان فَأَخَذَتْهُمْ
پس فرا گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقهٔ عذاب
خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل که ایشانرا هلاك کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بسبب انچه بودند که کسب کردندی از تکذیب صالح وعقر ناقه وَنَجَّيْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا وبرهانیدیم از ان صاعقه انانرا که گرویده بودند بصالح

وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از شرک ویوم یحشر
و یاد کن روزیرا که حشر کرده شود اعداء الله دشمنان خدای
الی النار بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون
پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان برسند آنکه
همه را بدوزخ رانند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که بیایند بآتش
شهد علیهم کواهی دهد بریشان سمعهم کوشهای ایشان بآنچه
شنیده باشند وابصارهم و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشند و
جلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول چیزی که
از ایشان تکلم کند ران چپ و کف راست بوده و کفته اند فروج
ایشان کواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند
وقالوا و کویند کافران از روی تعجب با توبیخ لجلودهم مر اندامها
خودرا لم شهدتم چرا کواهی دادید علینا برما که ما برای شما
داوری میکردیم و عذاب از شما برمیداشتیم قالوا کویند اعضای
ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود کویا نشدیم بلکه
انطقنا الله الذی بسخن آورد ان خدائی که بقدرت کامله انطق
کل شیء بسخن آورده است هر چیزی که سخن کوید وهو و حال آنکه
خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد
والیه ترجعون و بسوی او باز کردانیده خواهید شد برای جزا
وما کنتم تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی
مخفی بمانید ان یشهد از آنکه کواهی دهد علیکم بر شما سمعکم کوشهای
شما ولا ابصارکم و نه دیدهای شما ولا جلودکم و نه اعضای
شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و کمان نبردید که اجزاء
شما بر شما کواهی دهد ولکن ظننتم ولیکن کمان داشتید ان
الله لا یعلم که خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید
در زاد المسیر آورده که کفار میکفتند هرچه آشکارا میکنیم خدای میداند

وآنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست وذلکم وان ظن
شما ظنکم الذی آن ظنی که در دنیا ظننتم کمان میبردید بربکم
بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند ارداکم هلاک کرد شما را
در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس میکشتید از زیانزدکان فان
یصبروا پس اکر کفار شکیبائی نمایند و اکر جزع کنند فالنار پس
آتش دوزخ مثوی قرارکاهیست لهم مر ایشانرا وان یستعتبوا
و اکر خشنودی حق سبحانه جویند فما هم پس نیستند ایشان من
المعتبین از اجابت کرده شدکان در طلب خشنودی وقیضنا و برانکیختیم
ما لهم برای مشرکان قرناء دوستان و همنشینان از شیاطین
و بریشان مسلط کردیم فزینوا لهم پس بیاراستند دیوان برای
ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست از امور و زینت
دنیی و متابعة نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وما خلفهم
و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و وعد و وعید تا انکار منکر
شدند وحق و واجب کشت علیهم القول بریشان سخن یعنی
کلمه عذاب فی امم قد خلت تا امتان دیکر که کذشته من قبلهم
پیش از یشان من الجن والانس از دیوان و آدمیان که همین عملها
کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این کروه
نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده
خیری خواهد اورا قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعة
معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد اورا برفیقی بد و مصاحب
فاجر مبتلا کند تا در مخالفت حق تحریص نماید چنانچه کافران
شیاطین را همنشین ساخته مستحق عذاب کشتند انهم بدرستی
که کافران کانوا هستند خاسرین زیانزدکان در هر دو جهان ؎
ز فقد معرفت امروز مفلس ٭ ز سود معرفت فردا تهی دست ؎ آورده اند
که کفار قریش یکدیکر را وصیت میکردند که چون محمد را ببینند که قرآن

میخواند اورا بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت
قران خواندی جمعی در مقام تعرض امده اوازها برداشته سخنان
بیهوده کفتندی وصفیر زنان دست برهم کوفتندی وشعرهای ناخوش
خواندندی این ایة نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کفتند انانکه نکرویدند
یعنی مشرکان عرب مریکدیکررا لَا تَسْمَعُوا مشنوید وکوش منهید بِهٰذَا
الْقُرْاٰنِ مرشنیدن قرانرا که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ وسخنان لغو
وحشو درفکنید دران یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّكُمْ
تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت وا واز خواندن بان
فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم انانرا که کافر شدند مراد این
کروه قایلان اند یا عامه کافرانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی
بسیار ودایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ وهر اینه پاداش دهیم ایشانرا بدترین پاداشی
اَسْوَءَ الَّذِي كَانُوا بدترین کاری که بودند که از روی جهل وعصبیه
يَعْمَلُونَ میکردند ذٰلِكَ ان عقوبة جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ پاداش دشمنان
خدایست النَّارُ یعنی اتش عطف بیانست از جزا لَهُمْ مرکافرانراست
فِيهَا در اتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان باشد
جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب انچه بودند
که همواره بِاٰيَاتِنَا بایات کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا وکویند انانکه کافر شدند وقتی که در اتش باشند رَبَّنَا
ای پروردکار ما اَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما ان دوکس را که در دینی اَضَلَّانَا
کمراه کردند مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان وادمیان یعنی ابلیس که
نافرمانی او پیدا کرد وقابیل که خون ناحق او ریخت این دوکسرا
بماغای نجعلهما تا در اریم ایشانرا تَحْتَ اَقْدَامِنَا در زیر پایهای نجعلهما
خود از یشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْاَسْفَلِينَ تا کردند از فروتر
یعنی در درکه زیرتر شوند یا از همه فرودان فروتر باشند اِنَّ
الَّذِينَ قَالُوا بدرستی انانکه کفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردکار ماست الله

ثُمَّ

ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بران باستادند امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام توجیه فرموده که فرایضرا ادا نمودند قول حسن بصری
انست که ارتکاب طاعات کردند واز معاصی اجتناب ورزیدند
وارذینی فانی اعراض کرده بسرای باقی راغب کشتند صاحب کشف
الاسرار فرموده که ربنا الله عبارتست از توحید اقرارست ثم
استقاموا اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار انست که الله را
یکتا کوئی وتوحید معرفت انکه اورا یکتا شناسی یعنی از همه جهة
بوحدت او بینا کردی با انکه در عالم وحدت جهت نیست
نه جهت میکنجد اینجا نه صفت نه تفکر نه بیان نه معرفت الشی
از روی وحدت بر فروخت عین واحد هرچه ان امد بسوخت
تَتَنَزَّلُ فرو ایند عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ بریشان یعنی بر مؤمنان
مستقیم فرشتکان نزدیک وقت یا بوقت خروج از قبر یا در لحد
یا انکه ایشانرا بکویند اَنْ لَا تَخَافُوا مترسید ازانها که در پیش
دارید از امور اخروی وَلَا تَحْزَنُوا واندوه مبرید بر انچه کذاشته
اید از اهل وولد که حق تعالی کار ایشان بخوبی خواهد ساخت وَ
اَبْشِرُوا وشاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بان بهشتی که در دنیی كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ بودید که بان وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ
ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندکانی شما را از افات کجی
نکاه میداشتیم والهام راستی میدادیم وبخیر دلالت مینمودیم ومعاونت
میکردیم وَفِي الْاٰخِرَةِ ودوستان شماهم دران سرای بتکریم وتعظیم
ودر خواست وَلَكُمْ ومر شماراست فِيهَا در اخرت مَا تَشْتَهِي
اَنْفُسُكُمْ انچه ارزو کند وخواهد نفسهای شما از لذایذ یا از کرامات
وَلَكُمْ فِيهَا ومر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ انچه خواهید نُزُلًا
روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ از خدای امرزنده رَحِيمٍ مهربان وبخشاینده
ودر لفظ نزل اشعارست بانکه انچه متمنای اهل استقامة نسبت

بانچه ایشان اعطا خواهد کرد چون ماحضری است نسبت بمواعید کلیه
که بجهت ضیافت ترتیب کنند و ازینجا کفته اند نتیجه استقامه نهایت
کرامتست چه در روش طریقه درجه از ان عالیتر نیست شیخ
ابو علی دقاق قدس سره فرموده که نکاه داشتن سر است از ماسوی الله باید
که غیر حق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار در حریم منزل یار
نکذارد ع امروز مرا در دل جز یار نمی کنجد ۞ کندر حرم سلطان اغیار
نمی کنجد وَمَنْ أَحْسَنُ وکیست نیکوتر قَوْلًا از جهة سخن مِمَّنْ دَعَا
از انکس که بخواند خلقرا إِلَى اللَّهِ به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند
کاری شایسته وَقَالَ و کوید إِنَّنِي بدرستی که من مِنَ الْمُسْلِمِينَ از
کردن نهادکانم حکم خدایرا ایه در شان حضرت پیغمبرست ص که خلق را
بخدای دعوت کرد ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم
دین بمردم اموزانند و عمل صالح ایشان انست که هرچه دانند بدان
کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند
و عمل صالح ایشان صبر و تحملست بر انچه بدیشان رسد از مکاره
و کفته اند همه ائمهٔ مشایخ درین ایه داخلند و عایشه کفته
که نمی بینم این ایه را مکر در شان موذنان صاحب عین المعانی
اورده که چون بلال بانک نماز اغاز کردی یهود کفتندی کلاغی ندا
میکند و بنماز میخواند و سخن بیهوده بر زبان ایشان کذشتی این ایه نازل
شد و بر تقدیری موذنان باشند عمل صالح ایشان انست که میان
اذان و اقامه دو رکعت نماز بکذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ
و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک
مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیکری سبب هبوط در
درکات و کفته اند حسنه رفقست و سیئه عنف یا مراد علم و جهل
است در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه
دوستی ال رسولست و سیئه دشمنی ایشان ادْفَعْ دفع کن سیئه را

بِالَّتِي

بِالَّتِي باعیزی که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ ان نیکوترست یعنی غضب
را به حلم تسکین ده و کناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درکذر
فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی انکسی که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان تو
و او عَدَاوَةٌ دشمنی هر اینه دوست کردد كَأَنَّهُ کوییا که او وَلِيٌّ
حَمِيمٌ دوستی کارساز بوده و خویشی مهربان در احقاف نقل میکند که
چون از کسی بتو رسانند که مرا بد میکوید وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این
صفت و عادترا و ندهند این خصلت که در مقابله بدیست به نیکی إِلَّا
الَّذِينَ مکر انانکه صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا
يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادترا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مکر خداوند
بزرکیرا یعنی انرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از
خیر یا از اخلاق حسنه کویند حظ عظیم بهشتست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و
اکر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه به تباهی یعنی اکر
وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد درهم شکند
فَاسْتَعِذْ پس پناه جوی بِاللَّهِ بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای
هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِيمُ دانا به نیت تو
وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شبست و
روز که متعاقب یکدیکرند روز بجهة ارایش و شب از برای اسایش
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیکر افتاب و ماه که بسیر مقدر و اندازهٔ مقرر
میروند و می ایند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر افتابرا وَلَا لِلْقَمَرِ
و نه ماه را که ایشان مخلوقاتند مانند شما وَاسْجُدُوا و سجده ارید
لِلَّهِ مر خدایرا الَّذِي خَلَقَهُنَّ انخدائی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را
إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی یکانکی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر ورا
که میپرستید چه سجود اخص عبادات است و ان خالقرا باید نه مخلوقرا
فعی درین محل سجده میکند تا سجده مقترن امر باشد و این روایة مروی
است از عبدالله مسعود فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اکر سرکشی کنید از سجده

صبروا

کردن خدا را از انچه زبان دارد فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس انانکه نزد پروردگار
تواند از فرشتکان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میکذارند برای او یا تسبیح کویند مر ورا
ومیستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب وروز یعنی پیوسته بطاعة او مشغولند
وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ وایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت وبسیاری
ستایش وپرستش ایه اینجا سجده میکند چه سجده اینجا تمام شده واین
روایة ابن عباس وابن عمرست واین سجدهٔ یازدهم است باتفاق علما از
سجدات قرانی وحضرت شیخ در فتوحات این را سجدهٔ اجتهاد کفته
وفرموده که اکر در اخر ایة اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارن
است بقول الله تعالی اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ واکر بعد از ایه دوم سجود
روند سجدهٔ نشاط ومحبت بود چه مقرونست بدین کلمات که وَهُمْ
لَا يَسْأَمُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهای قدرت او اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ
انست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده وخشک شده فَاِذَا اَنْزَلْنَا
پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین اب باران اهْتَزَّتْ
بجنبش در اید بجهت رستن نبات ازو وَرَبَتْ وبر دمد وافزونی
کردد بکیاه اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا بدرستی انکه ان زمین مرده را زنده
کند لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر اینه زنده کننده مردکان است اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ بدرستی که او از چیزها از احیا واماتة تواناست وقدرت او
نسبت بهمه مقدورات یکیست اِنَّ الَّذِينَ بدرستی انانکه يُلْحِدُونَ
میل میکنند واز نهج استقامة منحرف میشوند فِي آيَاتِنَا در ایتهای
کتاب ما یعنی در وطعن مینمایند یا تاویل میکنند واز طریق صواب
با میکردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را میدانیم
وجزای طعن والحاد بدیشان میرسانیم اَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ ایا کسی که
انداخته شود در اتش باتفاق مفسران ابو جهلست یعنی او که قابل سوختن
باشد خَيْرٌ بهترست اَمْ مَنْ يَاْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمنی از دوزخ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که انحضرت پیغمبرست وکفته اند حمزه یا عمار

اعملوا

اعْمَلُوا امر تهدیدست کفار را میکوید که بکنید مَا شِئْتُمْ هرچه میخواهید
اِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید بَصِيرٌ بیناست وبران
جزا خواهد داد حیله ومکر رها کن که خدا میداند نقد مغشوش میاور
که معامل بیناست اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق انانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ
بقران که بهترین یادکردیست لَمَّا جَاءَهُمْ انهنکام که امد بدیشان معاندان
وستیزه کنندکان وَاِنَّهُ وبدرستی که قران لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر اینه کتابیست
ارجمند وکرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر قشیری قدس سره فرموده
که قران عزیزست زیرا که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز اورده
وبرای امة عزیز یا انکه نامهٔ دوستست بنزدیک دوست ونامهٔ دوست
نزد دوستان عزیز باشد نام ونامهٔ تو یا فتم عز وکرامة لَا يَاْتِيهِ
الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطل مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ
خَلْفِهِ ونه از پس وی یعنی از جهة باطل بروی متطرق نشود بازیاده
ونقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او از کذشته واینده دروغ یافت
نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده شده ایست مِنْ حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ
ستوده مَا يُقَالُ لَكَ ونمیکوید ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ
مکر انچه کفته شده است یعنی کافران کفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادکان را
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از
سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بوده منکران
قوم با او همین کفته اند که با تو میکویند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که افریدکار تو
لَذُو مَغْفِرَةٍ هر اینه خداوند امرزش است مر انبیا ومتابعان ایشان را وَ
ذُو عِقَابٍ اَلِيمٍ وخداوند عقوبة دردناک مر مشرکان وکذا بانرا اورده
اند که کفار قریش کفتند چرا قران بلغة عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از عربی
نبود وبعضی از عجمی تا هر دو قوم ازو بهره بر ندایه امد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ
واکر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا قرانی بغیر لغة عربی لَقَالُوا
هر اینه میکفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا وهویدا نکرد ایاتش

ابتهای کتابرا بزبان دیگر که ما فهم کنیم أَعْجَمِيٌّ ایا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ ومخاطب
عربی قُلْ هُوَ بکو که این کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى مر انانرا که کرویده
اند راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ وشفا بخشنده است از امراض شک
وشبهه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وانانکه نمیکروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ
در کوشهای ایشان کرانیست یعنی تصام میکنند و بکوش هوش نمیشنوند
وَهُوَ وان کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیدکیست یا جلوه جمال کمال
اورا نمی بینند أُولَٰئِكَ ان کروه که از شنیدن قران و دیدن حقیقت
او کورند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور یعنی
مثل ایشان چون کسیست که اورا از مسافه دور و دراز بخوانند نه
خواننده را بیند ونه اواز شنود پس اورا ازان نداچه نفع رسد
نادی اقبال میکوید چنین ای ناقلان ما بسی نزدیك وشما بس دور دور
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ
فِيهِ پس اختلاف کردند دران همچنانچه در قران یعنی بعضی باور داشتند
وجمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکرنه کلمه بودی که
پیشی کرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو یعنی وعدهٔ قیامة وفصل
خصومة در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر اینه حکم کرده
شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب ومستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ وبدرستی
که یهود یا مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ در کمانند مِنْهُ از توریة یا قران
مُرِيبٍ کمان با ضطراب اورنده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کار ستوده
فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع ان بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ
وهر که بد بکند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر ان بدو باز کردد وَمَا
رَبُّكَ ونیست افریدکار تو بِظَلَّامٍ ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندکان را که
فرا خور عمل مکافات نفرماید إِلَيْهِ بسوی خدای يُرَدُّ باز کردانیده شود
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامة یعنی چون ازان سوال کنند علم انحضرت
بوی حوالت باید کرد که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ وبیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ

ابتدا [illegible] والخمس والعشرون من اجزا الثلثين

ازهیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهاء خود وَمَا تَحْمِلُ وبار نکیرد مِنْ
أُنْثَىٰ هیچ ماده از انسان وسایر حیوانات وَلَا تَضَعُ ونهد بار خود را إِلَّا
بِعِلْمِهِ مکر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامة را او داند علم ثمار ونتاج نیز
خاصهٔ اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ وروزی که بخواند خدای مشرکانرا واز
روی توبیخ کوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ
کویند خدایا شنوانیدیم ترا وکفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ
کواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ وکم شد
عَنْهُمْ از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ انچه بودند که میپرستیدند مِنْ
قَبْلُ پیش از قیامة یعنی بتانرا که در دنیا میپرستیدندی دران روز
نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وَظَنُّوا ویقین دانند که از عذاب
وعقوبة مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزکاهی لَا يَسْأَمُ
الْإِنْسَانُ ملول نمیشود انسان مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش خیر درین
جهان چون نعمت وصحة وامثال ان وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ واکر برسد ویرا
چون تنکدستی وبیماری فَيَئُوسٌ پس نا امیدست از راحة قَنُوطٌ
امید برنده از رحمت یاس وقنوط صفت کافران وکمراهان است وَلَئِنْ
أَذَقْنَاهُ واکر بچشانیم ان کافررا رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیك ما
چون تندرستی وتوانکری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که
بدو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر اینه کوید هَٰذَا لِي این خیر وعافیت لِي
برای منست ومن مستحق انم یا دایم خواهد بود وزوال نخواهد
یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ وکمان نمی برم قیامة را قَائِمَةً برپا
خواسته یعنی حاضر شده انکار حشر وبعث وَلَئِنْ رُجِعْتُ واکر باز
کردانند مرا إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردکار من یعنی اکر بر وجهی که مسلمانان
توهم کرده اند قیامة قایم شود ومرا برانکیزانند إِنَّ لِي بدرستی مراست
عِنْدَهُ نزدیك خدای لَلْحُسْنَىٰ انچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر
نعمت وکرامت مرا ثابتست خواه در دنیا وخواه در عقبی زهی تصور

باطل نهي خيال محال ثعلبي از امام حسن بن علي ابن ابيطالب عليهم السلم
نقل ميكند كه كافر را دو تمناء عجبست يكى در دنيا كه ميكويد در قيامة
نعيم بهشت مرا خواهد بود يكى در عقبى كه خواهد كفت يا لَيْتَني كُنْتُ
تُرَابًا وهيچ كدام ازين دو متمنى وجود نخواهد كرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر كنيم انانرا كه نكرويدند بِمَا عَمِلُوا باچه كرده اند
از كفر وتكذيب واخبار بتعذيب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ وهر اينه
بچشانيم ايشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابي درشت وبزرك وبديشان
رسد عكس انچه اعتقاد كرده بوده اند از نعمت وكرامة وَإِذَا أَنْعَمْنَا
وچون انعام كنيم ودر عافيت بكشائيم عَلَى الْإِنْسَانِ بر كافر أَعْرَضَ
روى بكرداند از شكر وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ ودور شود از راه حق يا خود را
بر يكطرف كشد از سپاسدارى وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وچون برسد اورا
بلا ومحنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعاء بزرك وبسيار
است تشبيه كرده دعاء بزرك را بچيزى كه پهنا دارد جهة سعت وكثرت
ان قُلْ بكو اى محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهيد مرا كه نفس الامر إِنْ كَانَ اكر
باشد قران مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزديك خداى ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ كافر شده بس ح
ايد بدان بي تامل در ان مَنْ أَضَلُّ كيست كمراه تر مِمَّنْ هُوَ از انكس
كه او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافى باشد دور از خداى يعنى كه باشد
از شما كمراه تر كه پيوسته در مقام ستيزه وعناد وانكار وافساد ند
وضع موصول بجاى صله شرح حال وتعلل مزيد ضلال ايشانست در
تفسير ابو الليث مذكورست كه ابو جهل مر حضرت پيغمبر را كفت اينى
بما نما ان حضرت ماه را بدو نيم كرد ابو جهل كفت اى قريش محمد ما را سحر
كرد شما باطراف وجوانب مكه فرستيد تا از مردم سوال كنند كه اين
صورترا ديده اند يانى اكر اهل افاقى مشاهده كرده اند ايه احديست
واكرنه سحر محمدى پس رسل بهر طرف فرستادند وهمه كس از رويت
او خبر داد ابو جهل كفت هَٰذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ اين جادوييست بهمه افاق رسيده

حضرت

حضرت عزت ايه فرستاد كه سَنُرِيهِمْ زود باشد كه بنمائيم ايشانرا
يعنى كفار قريش را آيَاتِنَا نشانهاى قدرت خود كه يكى از ان شق
قمرست فِي الْآفَاقِ در كنارهاى جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ ودر نفسهاى
ايشان يعنى مكه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ايشانرا أَنَّهُ
الْحَقُّ انكه رسول ما حقاست أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ ايا بسنده نيست
پروردكار تو أَنَّهُ انكه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزى شَهِيدٌ كواه
است يعنى اكر كفار انكار معجزات تو كنند حضرت افريدكار كواه
تو كفايتيست بعضى برانند كه دلايل افاقى اخبار انحضرت بود از
حوادث اتيه ووقايع كاينه پس فتح روم ويمن وفارس وايات
انفسى انچه ميان اهل مكه واقع شد از قحط وخوف وقتل ومقهوريه
در معالم اورده كه افاقى وقايع امم ماضيه است كه ايشانرا خبر دادند
وانفسى واقعه روز بدر ودر فصول محمد بن كعب نقل كرده كه افاقى
غلبة دين اسلام است بوقت ظهور محمدى وانفسى انچه بوقت پيغمبر
بود از فتح مكه وورود وفود اعراب وبعضى ضمير را عايد با دميان
دارند يعنى بنمايم مردمانرا دلايل افاقى كه هدم بنيانست وايات
انفسى هلاك ابدانست يا در افاقى ازمنه وامكنه ودر انفس تفاوت
كلى در احوال وامزجه يا افاقى عجايب مصنوعاتست از اسمان
وزمين وفرستادكان واشجار وانهار واثمار وحزان وانفسى بدايع
حكمت وغرايب صنع كه در نفس انسان مودعست ودر احقاف
اورده كه افاق عالم كبيرست نمودار ان در عالم صغير هست جميع انچه
در عالم است مفصلا در نشاء انسان عالم كبيرست وعالم انسان
صغير ❊ اى انكه تراست ملك اسكندر وجم ❊ از حرص مباش در پي سيم و
درم ❊ عالم همه در تست وليكن از جهل ❊ پنداشته تو خويشرا در عالم ❊
وتطبيق ايات افاقى وانفسى مناسب اين مختصر نيست شمه از حقايق
اين ايه بعون الملك القادر در تفسير جواهر سمت كذارش يافته الا انهم

بدانید که کافران فی مریة در شکند من لقاء ربهم از لقاء پروردگار خود ببعث وجزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها محیط فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند علم بی جهل و قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست انچه باید در انفس و افاق کند از حکم پادشاهی ا ست

سورة الشوری مکیة وهی ثلاث وخمسون ایة

بسم الله الرحمن الرحیم

حمعسق حروف مقطعه اشارت بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس نقل میکند که حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فتنها را میشناخت از حم عسق کفته اند حا حرفست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف وحدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین ظاهر بود چون سبب پرسیدند فرمودی که مرا خبر داده اند بچیزهائی که بامة من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال ان کردند تا خروج دجال و نزول عیسی و قولی انست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارت بصفت حلم و مجد و ثنا و علم و قدرت در کشف اورده که این حروف ایمائیست بان عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت ارزانی داشته حا حوض موردوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امة را از ان سیراب کرداند و میم ملک ممدود اوست که از مشرق تا مغرب بتصرف امة او در اید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین سنای شهود او که مرتبه هیچ کس رفعة مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود اوست و معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامة که شفاعة کبریست مقام تو محمود و نام محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد کذلک مثل انچه درین سوره

است

است از معانی یوحی الیک وحی میکند پیوسته بتو و الی الذین من قبلک و وحی کرده است با نانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالبست که هیچ کس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است برو که ما فی السموات مر او راست انچه در اسمانهاست از مخازن علویات و ما فی الارض وانچه در زمین است از کواین سفلیات و هو العلی و اوست برتر که رفعت شان او راست العظیم بزرکتر که عظمت و سلطانی مر او راست تکاد السموات نزدیک شده اسمانها که از عظمت او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی نخست اسمان بلندتر بشکافد پس از ان یک یک منشق کردند در کشاف اورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم داعیه است چه بالای اسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملائکه پس ابتداء انفطار از انجا دلیلی بزرکست بر اثار عظمت پروردکار و الملائکة یسبحون و فرشتکان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بحمد ربهم بحمد پروردکار ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم میکویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا و یستغفرون و امرزش میطلبند از خدای لمن فی الارض برای کسانی که در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور الرحیم اوست امرزنده کناهکاران و الذین اتخذوا و انانکه فرا کرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان را پرستش میکنند الله حفیظ و خدای نکهبانست علیهم بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب ایشان جزا خواهد داد و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل کماشته شده تا محافظ اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوتست و تبلیغ احکام و شریعت و کذلک و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری و بزبان قوم او اوحینا الیک وحی

کردیم بتو قُرْآناً عَرَبِیّاً قرانی بلغة قوم تو که عربند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی أُمَّ الْقُرىٰ اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهٰا و هرکه کرد اکرد ان باشد یعنی جمیع اهالی بلدانرا و مقررست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی ویند وَتُنْذِرَ و بیم کن مردمانرا یَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی قیامة لٰا رَیْبَ فِیهِ هیچ شک نیست در وقوع ان و اورا روز جمع کفت که اولین واخرین دران روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا عمالرا با اعمال یا هرکسی را با مثلا و و بعد از اجتماع دیکر باره ایشانرا متفرق سازند فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ کروهی را در بهشت برند که مؤمنان و موحدانند وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ و کروهیرا در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان باشند وَلَوْ شٰاءَ اللّٰهُ واکر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر اینه کردانیدی همه خلایقرا أُمَّةً وٰاحِدَةً کروهی یکتا بر راه هدایة یا در طریق ضلالت وَلٰکِنْ یُدْخِلُ ولکن در میاورد مَنْ یَشٰاءُ هرکرا میخواهد براه نمونی و بتوفیق عبادت فِی رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظّٰالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرکردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق مٰا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد وَلٰا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا کرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِیٰاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللّٰهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی که دوستانرا دست کیری کند وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتىٰ و اوست که زنده کرداند مردکانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای عَلىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزی قَدِیرٌ تواناست و اصنام ایشانرا توانائی نیست ❊ او قادر بحکم کن فیکون ❊ غیر او جمله عاجزند و زبون ❊ عجز را سوی قدرتش ره نیست ❊ عقل ازین کارخانه آگه نیست ❊ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و انچه اختلاف

میکند

میکنید ای مؤمنان فِیهِ دران چیز با کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیوی فَحُکْمُهُ پس حکم ان مفوضست إِلَى اللّٰهِ بخدای و او حکم خواهد کرد دران روز قیامة ذٰلِکُمُ انکس که حکم حق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق است رَبِّی پروردکار و افریدکار من عَلَیْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَکَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها و مهم خود بکرم وی تفویض نموده وَإِلَیْهِ أُنِیبُ و بسوی او باز میکردم در همه احوال فی الحقیقه بنده را جز او مرجع و مال نیست فٰاطِرُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ افریننده و بدید ارنده اسمانها و زمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِکُمْ از جنس شما أَزْوٰاجاً زنان وَمِنَ الْأَنْعٰامِ و خلق کرد از چهارپایان أَزْوٰاجاً اصنفها کوناکون یَذْرَؤُکُمْ بسیار میکرداند شمارا فِیهِ در تزاوج و تناسل باین وجه از خلقت لَیْسَ نیست کَمِثْلِهِ مانند او شَیْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید میباشد مثل قوله تعالی فان امنوا بمثل ما امنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه کویند مثلک لا یفعل کذا و درین ایه شاید مثل را بر حقیقت داشتن چه مودی باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی است ❊ ذات ترا صورت و پیوند نیست ❊ تو بکس و کس بتو مانند نیست ❊ جل المهیمن ان تدری حقیقته ❊ من لا اله المثل لا تضرب له المثلا ❊ وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوای مجموع مسموعات الْبَصِیرُ بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر وراست مَقٰالِیدُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزائن سماوات و زمین یعنی مفاتیح الرزق چه خزینه اسمان مطرست و کنجینه زمین نبات یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزیهارا لِمَنْ یَشٰاءُ برای هرکه میخواهد بمقتضای ارادت وَیَقْدِرُ و تنک میسازد بر هر میخواهد خدای إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ بدرستی که او بهمه چیز داناست شَرَعَ لَکُمْ نهاد برای شما مِنَ الدِّینِ از طاعات و عبادات و اصل توحید مٰا وَصّٰى انچه فرموده

او بحکم کن فکان قادر است
غیر او جمله عاجزند و زبون
عجز را سوی قدرتش ره نیست
عقل ازین کارخانه آگه نیست
ذات ترا صورت و پیوند نیست
تو بکس و کس بتو مانند نیست

بود بِهِ بدانچه نُوحاً نوح پیغمبر را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا وانچیزی که
وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصل مشترکست از دین که میان نوح و تو بود
وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ وانچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى این
پیغمبرانرا از اصول دین أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ انست که اقامه کنید وعیسی
و بپای داری دین را که ایمانست بانچه تصدیق ان واجب باشد
و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید
دران یعنی اختلاف مکنید دران اصل که توحید طاعتست چه در
فروع شرایع اختلاف باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد
كَبُرَ و بزرگست و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر مشرکان یعنی
شرک ارندکان مَا تَدْعُوهُمْ انچه میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی
ان از توحید و نفی شرکا اللَّهُ يَجْتَبِي خدای میگزیند و جمع میکند
إِلَيْهِ بسوی انچه تو میخوانی یا بدین درست و راست مَنْ يَشَاءُ هر را
میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت انرا که اراده
کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ
هر که باز گردد بحق و روی ارد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض
کند و او را خواند حق سبحانه راه راست نماید باو نخست ار طالبی
از جمله بگذرد و بدو اورد کز ان حضرت ندا اید که ای سرگشته راه
اینک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود
و اصحاب ایکه و جز ان یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ از پس انکه امد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران
یا از دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از انکه دانستند پیغمبر
را از ایات توریه یا بعد از علم بانکه کفر ضلال محضست بَغْيًا
و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعست بَيْنَهُمْ
میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر
داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته

است

است یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده شده که اخر عمرست یا روز قیامه لَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی قرارا وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که انانکه
أُورِثُوا الْكِتَابَ میراث داده شدند کتابرا مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امتان
گذشته مراد کافران زمان انحضرتند که قران بدیشان دادند و ایشان
لَفِي شَكٍّ هر اینه در شکند مِنْهُ از دین یا ان قران یا ان پیغمبر مُرِيبٍ
شکی در تهمت افکنده فَلِذَلِكَ پس ان برای این تفرق که از ایشان
واقع شده فَادْعُ پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ
و مستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده باز در
تبیان اورده که ولید مغیره با انحضرت گفت که از دین و دعوی که
داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم شیبة بن ربیعه
وعده کرد که اگر که بدین پدران باز ائی دختر خود را در عقد تو ارم
این ایه نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت خود مستقیم
باش وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی مکن أَهْوَاءَهُمْ ارزوهای باطله ایشانرا
وَقُلْ آمَنْتُ و بگو که گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرستاده است
خدای مِنْ كِتَابٍ از کتاب بر من و انبیا پیش از من یعنی بجمیع کتب
منزله ایمان دارم حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است
وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَعْدِلَ بانکه عدل کنم و سویه نگاه
دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و ارذال را بحق خوانم
و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای اوند
کار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مار اجزا کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ
و مر شمار است پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومت نیست بَيْنَنَا وَ
بَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر
کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ
خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامه وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست

باز کشت هد نزد بعضی عدم محاج منسوخست وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ
وانانکه از کفار خصومة کنند وجدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای
عزّ وجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس انکه اجابة کرده اند لَهُ مر قول
خدایرا یعنی در روز میثاق اقرار اورده اند بر بوبیت یا مراد بود
که سخن خدایرا اجابة نمودند در توریة وبمحمد ایمان اوردند یا انکه مجادله
میکنند پس از انکه خدای اجابة کرد دعاء رسول خودرا باظهار
معجزات دلالت کننده بصدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان
باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان چه بعد از ظهور
ایات ایراد حجج خصمان عناد محضاست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وبر ایشان
است خشم وَلَهُمْ ومر ایشانراست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذابی سخت که ان اتش دوزخ باشد اَللَّهُ خدای الَّذِي أَنْزَلَ
الْكِتَابَ انکسراست که فرو فرستاد کتاب از اسمان بِالْحَقِّ براستی
ودرستی وَالْمِيزَانَ ومیزان کردانیدن ترازو را که موزونات
بان بسنجند تا در بارهٔ خرنده وفروشنده ستم نورزند محققان
برانند که مراد از میزان عدلست در معاملات وان عدل وراستی
بمیزان کنایة کرد که الة عدالتست وانزال عدل عبارت باشد
از فرمودن بدان ودر عین المعانی اورده که مراد از میزان محمدست
که قانون عدل برو تمهید می یابد وانزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ
وچه چیز دانا کردترا وچه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید قیام قیامة
قَرِيبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است
یعنی البتة ساعتی که در ان قیامة استعجال از روی استهزا وتکذیب
است یا میخواهند که بعمر وقتی معین کند تا ان وقت بیاید وقیامة
نیاید وایشانرا بر وحجت بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه کرویده اند
بخدا ورسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامة چه نمیدانند که
خدای با ایشان چه کند ومحاسبه ومجازات بر چه وجه باشد

خدای بسبب مجادله
در ابطال دین

قایم شود نزدیکست يَسْتَعْجِلُ
شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی
بدین الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِهَا نمیکروند بان یعنی

وَيَعْلَمُونَ

وَيَعْلَمُونَ ومیدانند أَنَّهَا الْحَقُّ انکه امدن ساعة راستست أَلَا
إِنَّ الَّذِينَ بدانید که بتحقیق انانکه يُمَارُونَ خصومة وجدال میکنند
فِي السَّاعَةِ در امدن قیامة لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر اینه در کمراهی دوراند
از صواب‌اند اَللَّهُ لَطِيفٌ خدای داناست ویا نیکوکار بِعِبَادِهِ به بندکان
خود ودر فصول اورده که لطیف چهار معنی دارد اوّل مهربان قشیری
فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایة دهد وکمتر از قوت کار
فرماید دوم نوازنده وکدام نوازنده کی باان برابر که بندکانرا بخود
اضافه فرمود سیم باریک دان ودوربینست که خفیات اموررا
داند واسرار صدور پوشیده نماند چهارم پوشیده کار که کسی پس
قضا وقدر او راه نبرد ودر کار او چه وچون دخل ندارد کسی
ز چون وچرا دم نمیتواند زد که نقش کون حادث ورای چون
چراست چرا مکو که چرا دست بسته قدرست ز چون ملاف که
چون نیز پایمال قضاست در موضح اورده که لطیف انست که علم
شاملش محیط غوامض مصالح بود وحکمت باهره اش مشتمل بر عواید
منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه اورده که نعمت
بقدر خود داده وشکر بقدر بنده خواست درین ایة نکات بسیار
وفواید بی شمارست وحواله اطلاع بمطالعه جواهر التفسیر میرود
يَرْزُقُ وروزی میدهد بلطف خودش مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ واوست توانا در لطف ورحمت
الْعَزِيزُ غالب در حکم وارادت مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد
بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر ان سرای یا پاداش انرا نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر اورا فِي حَرْثِهِ
در زرع خیر یا در ثواب اخرت از ثواب انجهان بذکر حرث
خبر داد واز جهة تمثیل چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از ان
بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون میکردد
تا حدی که یکروزه برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ وهر که خواهد

که باشد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیی و سعی کند در حصول متاع
ان نؤته منها بدهیم او را از دنیی انچه بقسمت ازلی نصیب او
باشد وما له و نیست مر او را فی الاخرة در ان سرای من نصیب
هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیی خواهند و بس یا منافقان که در
غزوها با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی
و بس پس درین ایه فرمود که هر که دنیی خواهد انچه تقدیر کرده
باشیم بوی دهیم و از نعمت اخرت بی بهره ماند و هر که اخرت طلبد
نصیب خود از دنیی ببرد و در عقبی زیاده از باده فیض یابد دنیی
طلبی بهره دنیات دهند عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند نه
چنانست که کافران تصور کرده اند ام لهم شرکاء ایا ایشانرا
انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک
ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته
اند در دل ایشان من الدین از کیش جاهلیت ما لم یاذن
انچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بان خدای که هیچ
کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیی و تحریم بحیره و
سائبه و امثال ان ولولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه راست بودی
یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضی بینهم هر اینه
حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و شرکا
و هر یک جزا بسزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان روز
قیامة است و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران
لهم مر ایشانراست در ان روز عذاب الیم عذابی دردناک که
دائم و بی انقطاع باشد تری الظالمین ببینی مشرکانرا در قیامة
مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای انچه ایشان کرده
باشند وهو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان
والذین امنوا و انانکه گرویدند و عملوا الصالحات و عملهای ستوده

کردند

کردند فی روضات الجنات در مرغزارهاء بهشتیان اند یعنی خوش
ترین بقعها و مر بهترین ان لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن
انچه خواهند و ارزو برند اماده و مقرر شد عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان ذلک انچه مذکور شد از کرامة بهشتیان هو الفضل الکبیر
انست فضل بزرگ که حق سبحانه بدان بر بندگان تفضل فرموده و در
ان نعیم فانی دنیوی بغایة حقیر و فرومایه است ذلک ان ثواب که
خبر داد الذی یبشر الله انست که مژده میدهد خدای بدان عباده
بندگان خود را الذین امنوا انانکه ایمان اورده اند و عملوا
الصالحات و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر باین کرامتها جهة
سرور مومنانست و انکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس
در مراسم عبودیة اجتهاد نمایند بر وظایف عبادت میفرماید کار
نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی که جزا هر چه نکوتر بنکوکار دهند کار
اگر نیست ترا در طلب اجر مباش مزد مزدور باندازه کردار دهند
ثعلبی از قتاده رحمه اه نقل میکنند که گروهی از مشرکان اجتماع کرده
با یکدیگر گفتند هیچ در یافته اید که محمد بن عملی که مباشر انست از
دعوت ابلاغ مزدی میخواهد یا نه ایه امد که قل لا اسئلکم
بگوی نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ
پیغمبرین برای دعوت مزدی نخواستند و در تبیان از ابن عباس
نقل کرده که چون حضرت رسالت ص بمدینه امد انصار بخدمة
سید اخیار امده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین سرمائی و میبینیم که
اخراجات تو بسیارست و مداخل کم اگر فرمائی قدری از اموال خود
بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه
سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از ان ممر فراغتی
دست دهد این ایه نازل شد که بگو بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع
ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی

قریش باید که مرا دوست دارند بجهة قرابتی که با ایشان دارم
وچون بصلهٔ رحم افتخار میکنند ومرا با هیچ بطنی از قریش قرابة
نیست الا که سر رشتهٔ قرابة هست پس باید که مرا یاری دهند
بر دشمنان وبا من دشمنی نکنند این معنی نسبت با قول قتادهٔ
بسیار واضح است وگفته اند مراد مودة تا نیه است در ذو القربی
یعنی مزد رسالت نمی خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید واز
ابن عباس منقولست که صحابه بعد از نزول این ایه گفتند یا رسول
الله خویشان شما که مودة ایشان برماء حق تعالی باید کدام اند اشاره
فرمود که علی وفاطمه ودو پسر ایشان مراد حسن وحسین اند علیهم السلام
ودر تفسیر ثعلبی اورده که خویشان حضرت رسالت ص بنو هاشم اند
وبنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد
از قربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید که تقرب کنید باعمال
صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ وهر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی
ودر عین المعانی اورده که حسنه اینجا محبت ال پیغمبرست که هر کرا
ان باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم ما مر او را فِيهَا در ان حسنه یعنی برای
او حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب ان حسنه را
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است مر کننده کار را شَكُورٌ
پذیرندهٔ طاعة فرمان برداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى بلکه میگویند
کافران که بر میبافد محمد وبر می بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغی بدعوی نبوت یا بنزول قران فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد
خدای يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وقران
بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبا تا از ازار
وجفای ایشان متضرر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله
نقل میکند که مهر شوق ازلی ومحبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات
بغیر وی نکنی واز اجابة وابای خلق فارغ گردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ

ومحو میکند

ومحو میکند خدای کجی ونا راستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ واشکارا میگرداند
حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ کس دفع
ان نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست
بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو ومظنه افترای ایشان بتو بر و مخفی
نیست در عین المعانی از ابن عباس روایة کرده که بعد از نزول ایة
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر
ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریمرو
بر ما حکم کنند جبرئیل انحضرت را خبر کرد از اتهام ان جمع بدین ایة
وحضرت رسول ص با ایشان گفت وایشان گفتند یا رسول الله گواهی
میدهیم که تو راست میگویی وما اندیشهٔ خود را توبه کردیم این ایة
نازل شد که وَهُوَ الَّذِي اوست انکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول
میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود چون بدو باز گردند واز
گناه ندامة ورزند ان باز گشت را در پذیرد وَيَعْفُو وفرو گذارد
عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمهارا از ایشان
درگذراند وَيَعْلَمُ ومیداند مَا يَفْعَلُونَ انچه کنند بعد از ان
از نیکی وبدی وحفص بتا میخواند یعنی خدای میداند انچه شما میکنید
از گناه وتوبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا واجابة میکند خدای در
خواست انها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای پسندیده
وَيَزِيدُهُمْ وزیاده گرداند مسئول ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خود یعنی بدهد ایشان را انچه جزاة خواستن ان نداشته باشند
از رؤیة وسلام وَالْكَافِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ٥
مر ایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب ودوام عقابست وهیچ
عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست ع ز هیچ زخم تو مطلق دلم نتابد
روی ع جز انکه بندگی در حجاب حرمانش ع اصحاب صفه که بفقر
وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد

که ما توانکر شویم و مال خود بفلان و فلان تصدق کنیم ایه امد
وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ و اکر بکشا یدی خدای روزیرا لِعِبَادِهِ برای
بندکان خود و بریشان فراخ کردانیدی لَبَغَوْا هرایینه ستم کردندی
فِي الْأَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بیرون امدندی تا تکبر
ورزیدندی و فساد کردندی واین در غالبیست چون عثمان و عبد
الرحمن بن عوف مال دارترین مردم بودند و هرکز ازیشان بغی و
فساد وطغیان ظاهر نشد و کفته اند مال دنیا بمثابه بارانست
که بر تمام زمین بارد واز هر قطره ازان کیاهی روید ؛ باران که در
لطافت طبعش خلاف نیست ؛ در باغ لاله روید و در شوره بوم
خس ؛ و چون اغلب طبایع خلق بجانب هوا و هوس مایلست
و بروش صفات سبعی و بهیمی بریشان غالب و مال دینی درین
ابواب قوی ترین اسبابست پس اکر حق سبحانه روزی بندکان
خود فراخ کردی اکثر باغی و یاغی میشدند از ان بحکمت قسمت نمود
چنانچه فرمود وَلَٰكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزیرا
بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَاءُ انچه میخواهد برای انکه میخواهد
إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که او به بندکان خود خَبِيرٌ داناست و باحوال
ایشان بَصِيرٌ بینا یعنی می بیند و میداند که هر کسرا چه باید و
چند باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ و اوست انکسی که فرو میفرستد بارانرا الغيث
مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس ازانکه نومید شوند از امدن ان وَيَنْشُرُ
رَحْمَتَهُ و پراکنده کند رحمت خود یعنی بارانرا منتشر کرداند در کوه و
بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان
بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان
یا ستاینده سپاسداران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت و نشانهای
فطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ افریدن اسمانها و زمینهاست
وَمَا بَثَّ و افریدن انچه پراکنده کرد فِيهِمَا در اسمان و زمین مِنْ

دَابَّةٍ

دَابَّةٍ از جنبندکان یعنی زندکان چون ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات
وَهُوَ و او یعنی خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر
إِذَا يَشَاءُ هرکاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن ازان و غیر عاجز دران
وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه بشما میرسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبة
وافتی بمال یا تن یا اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب
انست که کسب کرد دستهای شما یعنی بشامت معاصیست و هرچند
بقضای منست اما عقوبت کناهان شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و در
میکذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری کناهان و اکر بیکناهی را زیان رسد
موجب زیادتی اجر خواهد بود ابو اللیث در تفسیر خود اورده که
مرتضی علی علیه السلام فرمود که امیدوارترین ایتی که خدای تعالی
بر پیغمبر فرستاد این ایتست زیراکه خبر داد بسبب بعضی کناه مصیبت
میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی ازان کریمترست که کناهی که
یکبار عفو کرد یعنی دیکر باره عقوبت کند بران بران در عقبی وَمَا
أَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندکان خدایرا از انفاذ
امر یا عذاب کردن مستحق فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست
شمارا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارساز در
دنیی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عقاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ
الْجَوَارِ و از نشانهای توانائی او کشتیها روانست فِي الْبَحْرِ در دریا
كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اکر خواهد خدای
يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن کرداند بادیرا که سبب رفتن کشتیاست و چون
ان باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس کردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادکان
عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت اب و اهل کشتی در کرداب اضطراب افتند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجراء سفاین لَآيَاتٍ هر اینه
دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس
دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اکر خواهد هلاک کند

کشتیها یعنی اهالی انرا بِمَا کَسَبُوا بسبب انچه کردند از معاصی وَیَعْفُ
ودر میکذرد عَنْ کَثِیرٍ از بسیاری کناهان اهل کشتی وکفته اند
نجات میدهد بسیاریرا از غرقه شدن پس اکر خواهد خلاص دهد
مر مؤمنانرا واکر خواهد هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد
ازیشان وَیَعْلَمَ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ وتا بدانند انها که خصومة میکنند
فِی اٰیَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول وبلا مَا لَهُمْ
نیست مر ایشانرا مِنْ مَحِیصٍ هیچ کریز کاهی فَمَا اُوتِیتُمْ پس انچه
داده شده اید مِنْ شَیْءٍ از چیزی که تعلق بدینجهان دارد چون
مال وزن وفرزند فَمَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا پس ان برخورداری
زندکانی دنیاست یعنی تا زنده اند از ان تمتع میکیرند وَمَا عِنْدَ
اللّٰهِ وانچه نزدیک خداست از ثواب اخرة ونعیم بهشت خَیْرٌ
بهترست وَاَبْقٰی وپاینده تر لِلَّذِینَ اٰمَنُوا برای انکسان که
کرویدند وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ وبر افریدکار خود توکل میکنند
وَالَّذِینَ وبرای انانکه یَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند وبا یکسو میروند
کَبَائِرَ الْاِثْمِ از کناهان بزرک وَالْفَوَاحِشَ واز کارهاء زشت
وَاِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ وچون خشم کیرند مردمان بسبب رنجی ویانی
ومکروهی که بدیشان رسانند یَغْفِرُونَ ایشان در میکذرانند
انرا وعفو میکنند در لباب اورده اند که در باره ... است
که او دا بر اتفاق تمامی مال ملامة کردند وبستم رسانیدند و
او حلم میورزید ومتعرض لا ایمان نمیکشت مستغرق کار خود
چنانم که دکر برای ملامة کر بیکار م نیست وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا
وبرای انانکه اجابة کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردکار خود را مراد انصارند
که حضرت پیغمبر ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع ورغبت قبول
نمودند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند
بشرایط وارکان در اوقات ان وَاَمْرُهُمْ وکار ایشان شُوْرٰی

با مشورتست بَیْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب
دید یکدیکر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز انچه عطا کرده ایم ایشانرا
از اموال یُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِینَ وبرای انانکه
اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ یَنْتَصِرُونَ
ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از یشان انتقام کشند
زیرا که انتصار از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم
وَجَزَاءُ سَیِّئَةٍ وپاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند
ان لفظ سیئه در ثانی با انکه نه سیئه ایست بر سبیل ازدواج
کلام است چنانچه فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که
مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی وَاَصْلَحَ وباصلاح ارد
میان خود وظالم خود فَاَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ پس مزد او بر خدایست
وعدهٔ مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از
حسن بصری نقل میکند که روز قیامة ندا خواهد رسید که هر که
بر خدای مزدی دارد کو برخیز وبستان برنخیزد مکر کسی که عفو کرده
باشد از مظلمه عفو از کناه سیرت اهل فتوتست بی حلم وعفو
کار فتوت تمام نیست بکذر ز جرم خصم کرم کن که کفته اند در
عفو لذتیست که در انتقام نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ
الظَّالِمِینَ دوست نمیدارد ستمکارانرا یعنی کسانیرا که ابتدا کنند
بستم یا در انتقام از حد در کذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهر که کینه
کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از انکه بر وستم کرده باشند فَاُولٰئِکَ
پس ان کروه کینه کشندکان مَا عَلَیْهِمْ نیست بریشان مِنْ سَبِیلٍ
هیچ راهی بعتاب وملامة یا ایشانرا کناهی نیست اِنَّمَا السَّبِیلُ
جز این نیست که معاتبه ومعاقبه عَلَی الَّذِینَ بر کسانی است که
ابتدا یَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان وَیَبْغُونَ فِی الْاَرْضِ
وافزونی جویند واز حد در کذرند در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بی حقی

وجمی اولئک ان کروه موصوف بظلم وبغی لهم مر ایشانراست
عذاب الیم عذابی درد ناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر
وهرکه شکیبائی کند برازار مردمان وغفر ودر کذرد از مظالم
ایشان وانتقام نکشد ان ذلک بدرستی که این صبر وغفران
از ولمن عزم الامور از بهترین کارهاست زاهد رحمه الله کوید
از کارها مردان مردست وهرکس را این قوة نباشد که جفا کنند
واو وفا کند قفا خوریم وملامة کشیم وخوش باشیم که در طریقه
ما کافریست رنجیدن ومن یضلل الله وهرکرا فرو کذارد خدای
فما له پس نیست مرورا من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند
من بعده پس از فرو کذاشتن خدای مرورا وتری الظالمین ومی
بینی تو مر کافرانرا لما راوا العذاب انهنکام که به بینند عذاب
را یعنی روز قیامة یقولون کویند هل الی مرد ایا هست بسوی
بازکشتن بدنیی من سبیل هیچ راهی یا چاره تا برویم وتدارک مافات
کنیم وتریهم ومیبینی کفار را که دران روز یعرضون عرض کرده
میشوند علیها بر اتش دوزخ کنایة غیر مذکورست جهة وضوح
چه معلومست که عرض کافران بر اتش خواهد بود خاشعین
درحالتی که فروتنان باشند وحقیران من الذل از خواری
ورسوائی ینظرون مینکرند بسوی اتش من طرف خفی از نکریستن
پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینکرند واز هول وهیبت ان زهره
سر بر اوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی ایشانرا بدوزخ
رانند دزدیده مینکرند کاهی بملایکه کاهی بعرش وکاهی بدوزخ
جمع برانند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور
خواهند بود پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنی
حالات مختلفه مردم فهم میکنند وقال الذین امنوا وچون ایشانرا
برین حال بینند کویند انکسانی که ایمان اورده اند یعنی چون زیانکار

ببینند

بینند کویند ان الخاسرین بدرستی که زیانکاران الذین خسروا انانند
که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش واهلیهم وکسان خود
یوم القیمة روز رستخیز زیان در نفسها انست که خود را بعبادت
بتان مستوجب اتش دوزخ کردانیده اند وزیان در اهالی اکر دوزخی
اند بانکه ایشانرا ایمان باز داشتند واکر بهشتی اند با انکه از
دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید بدرستی که
ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذاب پیوسته اند یعنی
باقی وبی انقطاع وما کان لهم ونباشد مر کافرانرا من اولیاء
هیچ دوستان ومددکاران که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند
ایشانرا من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان
باز دارد غیر خدای وخدای از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله وهرکرا
کمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست اورا راهی بنجات و
نجاح استجیبوا واجابة کنید لربکم مر پروردکار خود را
یوم
یعنی دریذیرید انرا که امر کرده از ایمان وتوحید من قبل ان یاتی
پیش از انکه بیاید لا مرد له روزی که باز کردانیدن نیست مرورا
من الله از نزدیکی خدای یعنی بوقوع ان حکم کرده باطل نشود
ما لکم ونیست شمارا من ملجا هیچ پناهی وکریزکاهی
یومئذ ان روز وما لکم ونیست شمارا من نکیر
هیچ انکاری در انچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد
چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند واعضا وجوارح
شما نیز بران کواهی دهند فان اعرضوا پس اکر رو را بکردانند
مشرکان از اجابة دعوت ربانی فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا
علیهم بر ایشان حفیظا نکاه بانی که از عمل بد ایشانرا نکاه داری
ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مکر رسانیدن احکام وتو رساینده
وانا وبدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را

یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحة وتوانکری فَرِحَ بِهَا
دلخوش شود بدان شادی وَاِنْ تُصِبْهُمْ واکر برسد ایشانرا سَیِّئَةٌ
بدی چون مرض وفقر ومحنت بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ انچه پیش
فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فَاِنَّ الْاِنْسَانَ
پس بدرستی که انسان یعنی کافر کَفُوْرٌ سخت ناسپاس است و
ناکرویده ومیشاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد واغلب
ایشان انانند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را بزرک شمرند
ابو منصور ماتریدی کفته که کفران مؤمن انست که ترک شکر
کند لِلّٰهِ مر خدائراست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی اسمانها
وزمینها یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ می افریند انچه میخواهد یَهَبُ می بخشد
لِمَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط
وَیَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ ومی بخشد هرکرا اراده کند الذُّکُوْرَ پسران
بی دختران چون ابرهیم اَوْ یُزَوِّجُهُمْ یا جفت کرداند ایشانرا
ذُکْرَانًا وَاِنَاثًا پسران ودختران یعنی هم پسر بخشد وهم دختر
چون حضرت پیغمبر ما ص اینجا مشیت باز بسته نیست چنانکه
در دادن دختر تنها وپسر تنها زیرا که انجا دختر دهد شاید والدین
را داعیه پسر باشد یا پسر دهد ایشانرا ارزوی دختر بود پس مشیت
خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد مادر
وپدر را مشیتی نماند که نفی ان باید کرد وَیَجْعَلُ ومیکرداند
مَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد عَقِیْمًا بی فرزند چون یحیی اِنَّهُ عَلِیْمٌ
بدرستی که خدای داناست بانچه میدهد قَدِیْرٌ توانا بر انچه سازد
ودانائی او از جهل مقدس ومبرا وتوانائی او از عجز منزه ومعرا ع
علم او برطرف از شایبه جهل وفتور ع قدرتش پاک از الایش نقصان و
قصور ع اورده اند که یهود سید عالم را ص کفتند چرا خدای تو بیواسطه
با تو سخن نمیکوید تا در تو نکریم چنانچه با موسی میکفت وموسی

اورا میدید حضرت فرمود که موسی سخن میشنید ولحاورا
نمیدید ایة امد وَمَا كَانَ ونیست ونشاید لِبَشَرٍ مر ادمیرا اَنْ یُكَلِّمَهُ
اللّٰهُ انکه سخن کوید خدای باوی مواجهه در دنیی وعقبی وانکس
اورا بیند پس سخن کفتن خدا با بشر نبود اِلَّا وَحْیًا مکر بوحی وان
کلامیست خفی که بسرعة دریابند بطریق الهام یا با او در مقام
اَوْ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ یا سخن کوید باوی از وراء حجاب یعنی
ادمی در حجاب بود چنانچه با موسی سخن کفت واورا در پرده حجاب
نور بود در موضح اورده که خدای ما با پیغمبرما سخن کفت از وراء
حجابین یعنی حضرت رسالت ص میان دو حجاب بود که سخن خدای
میشنید حجابی از زر سرخ وحجابی از مروارید سفید مسیره میان
هر دو حجاب هفتاد ساله راه اَوْ یُرْسِلَ رَسُوْلًا یا خدای فرستد
رسول بر انکس از ملائکه فَیُوْحِیَ بِاِذْنِهٖ پس وحی کند ملک مرسل
بمرسل الیه بدستوری خدای مَا یَشَاءُ انچه خواهد خدای اِنَّهُ عَلِیٌّ
بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق وغالبست در ایصال
وحی حَکِیْمٌ داناست بتکلیم با بشر از روی حکمة بروجهی که باید
وَكَذٰلِكَ وهمچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ
وحی کردیم بسوی تو رُوْحًا قرانرا مِنْ اَمْرِنَا بفرمان ما قرانرا روح
کفت زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه تنها بروح حیات می
یابد مَا كُنْتَ تَدْرِیْ نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا الْكِتَابُ
که چه چیزیست قران یعنی چون قران منزل نبود وندانستی انرا یا تو نیز
ازل در سعادت وشقاوة معلوم تو نبود وَلَا الْاِیْمَانُ ونداستی
دعوت [illegible] نمودن بایمان یا شرایع ایمان ومعالم ان عالم نبودی یا نمیشناختی
اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس با تو ایمان اورد وَلٰكِنْ
جَعَلْنَاهُ ولیکن کردانیدیم ما کتاب یا ایمانرا نُوْرًا نَهْدِیْ بِهٖ روشنائی
که راه نمایم بدان مَنْ نَشَاءُ هرکرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما چون

انرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ وبدرستی
که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براهی راست
دعوت از تو عام است مر خلقرا وهدایت از من خاص است هرکرا
خواهم وصراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر
منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللّٰهِ وان راه خدایست اَلَّذِيْ انخدائی
که لَهٗ مر وراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ انچه در اسمانها
وزمینهاست اَلَاۤ اِلَى اللّٰهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيْرُ الْاُمُوْرُ
باز کردد کارها خلائق در اخرت ونزد محققان بازکشت همه
امور در همه اوقات واحوال بحضرت اوست وبارتفاع حجب
ووسایط مشاهده این معنی دست می دهد صورت کثرت حجب
وحدتست غیبت تو مانع نور حضور دیده دل باز کشا وبه بین
سُوْرَةُ الزُّخْرُفِ مکیة وهی تسع وثمانون آیة بسر الى الله تصير الامور
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
حٰمٓ حروف مقطعه برای تنبیه وتعلیم است یعنی اعلام تا
سامع را از خواب غفلت برانکیزاند وقول ثعلبی که در لغة قروه
است تایید این سخن میکند انجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه
اید در معرض الابس بحا ومیم تنبیه میکند بر استماع کلام عظیم
در کشف الاسرار فرموده که حا اشارة بحیوة حق است ومیم بملك
او قسم یاد میکند بحیوة بی زوال وملك بی انتقال خود وَالْكِتٰبِ
الْمُبِيْنِ وبقران روشن وهویدا بدلائل اعجاز یا روشن کننده احکام
شرع واشکارا سازنده طریق هدایة جواب قسم چیست اِنَّا جَعَلْنٰهُ
بدرستی که فرستادیم این کتابرا قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قران بلغة عرب
لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُوْنَ دریابید معانی
انرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم بانچه مشاهده کنید در وی از اثار
فصاحت وسلامة واطوار بلاغة وجزالة وَاِنَّهٗ وبتحقیق که قران

فی ام

فِيْۤ اُمِّ الْكِتٰبِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن
است از تغییر لَدَيْنَا نزدیك ما لَعَلِيٌّ هر اینه بزرکوارست حَكِيْمٌ محکم
کرده شده که در وتناقض نیست یا نا سخیست که رقم نسخ بروی کشیده
نشود اَفَنَضْرِبُ ایا باز تبیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما
قرانرا صَفْحًا باز داشتنی اَنْ كُنْتُمْ بانکه هستید قَوْمًا مُّسْرِفِيْنَ
کروهی شرك ارندکان یعنی بانکه شما اعراض کنید از قران وتکذیب
او نمائید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد
والزام حجت را در تبیان کفته که بسبب شرك شما قرانرا باسمان
نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بکروند
وباحکام ان عمل کنند وَكَمْ اَرْسَلْنَا وچه بسیار فرستادیم مِنْ
نَّبِيٍّ فِي الْاَوَّلِيْنَ پیغمبران در میان پیشینیان که مسرف ومشرك بودند
وکفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرده وَمَا يَاْتِيْهِمْ ونیامد
بکفار کذشته مِّنْ نَّبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد ما اِلَّا كَانُوْا بِهٖ مکر
انکه بودند معاند قوم او که با او يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا مینمودند چنانچه
جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَكْنَا پس ما هلاك کردیم
بسبب استهزا اَشَدَّ مِنْهُمْ سختترین ایشانرا بَطْشًا از جهة قوة
یعنی اقویاء ایشانرا هلاك کردیم وشدت وشوکت ایشان ما را عاجز
نساخت وَمَضٰى وکذشت در قران بچندین موضع مَثَلُ الْاَوَّلِيْنَ
وصف وخبر وقصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند وما با
ایشان چه کردیم در بنجا وعده پیغمبرست بنصرت ووعید اعادی او بعقوبة
وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واکر بپرسی تو قوم خود را مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ که بیافرید اسمانها وزمینها را لَيَقُوْلُنَّ هر اینه کویند خَلَقَهُنَّ
الْعَزِيْزُ بیافریدانها را خداوند غالب در حکم وفرمان الْعَلِيْمُ دانا باحوال
بندکان چه این افرینش کار جاهل وعاجز نتواند بود درین اخبار میکند
بر حق سبحانه در صفت خود میفرماید اَلَّذِيْ جَعَلَ انست خدای که ساخت

لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی کسترده تا قرار کاه شما
باشد وَجَعَلَ لَكُمْ وبیافرید وظاهر کردانید برای شما فِيهَا در زمین
سُبُلًا راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک
بران طرف سوی بلاد ودیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ ووی ان
خدائیست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از اسمان مَاءً بِقَدَرٍ ابی
تازه باندازهٔ حاجت ومصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن
باشد چون طوفان نوح ونه اندک که مهمات زراعة را کفایت نکند
فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیم بدان اب بَلْدَةً مَيْتًا جایکاه مرده
پس زمین افسرده خشک شده را باخراج کیاه التفات بتکلم
جهة اختصاص ویست بدین فعل كَذَلِكَ مانند این زنده کردن
تُخْرَجُونَ بیرون اورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن
وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وان خدائی که بیافرید اجناس واصناف
وانواع مخلوقاترا كُلَّهَا همه ان بی یاری ومددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ
وساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها که بیافرید وَالْأَنْعَامِ
و از چهار پایان مَا تَرْكَبُونَ انچه سوار شوید بران در خشکی وتری
لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای ان در سوای
ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمة پروردکار خودرا
إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شدید بروی وَتَقُولُوا وبکویید سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ پاکست انخدائی که رام کردانید وزیردست ساخت
لَنَا برای ما هَذَا این کشتی واین جانور را تا بمدد رکوب بر ایشان
قطع بحر وبر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهُ وما نیستیم مر این رکوب را بقوة خود
مُقْرِنِينَ ضبط کنندکان وفرمان بردار ساختکان وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
وبدرستی که ما بسوی پروردکار خود لَمُنْقَلِبُونَ باز کردانیدکانیم
در اخر عمر خود بر مرکبی که جنازه کویند ودر اخر مرکبی از مراکب
دنیا نست هشر دار وعنان کشیده در اخر روز بر مرکب چوبین زجهان

خواهی

خواهی رفت در خبر امده است که چون حضرت رسول الله صلعم پای
مبارک در رکاب کردی کفتی بِسْمِ اللهِ وچون بر پشت مرکب راست
شدی کفتی الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا
لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ در موضح اورده که راکب باید
که الحمد لله کوید صاحب کشاف کوید که حسین بن علی علیهما السلام کسی را
دید که بر مرکب نشسته وایة سخر لنا تا اخر بخواند ایشان فرمودند
که ایا بدین فرموده اند راکب کفت یا ابن رسول الله ما را چه فرموده
اند کفت ان تذکروا نعمة ربکم یاد کنید نعمت پروردکار خود را در وقت
سواری اشارتست بانکه از حمد غافل نباید بود وَجَعَلُوا وحکم میکنند
کافران ومقرر میسازند لَهُ مر خدای را مِنْ عِبَادِهِ از بندکان او یعنی
ملائکه جُزْءًا نصیبی یعنی می کویند فرشتکان دختران اویند واین تعجب
است از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت وعزت وعلم او برای او
اثبات ولد میکنند ونمیدانند که ولادت از صفات اجسام است
واو خالق جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که ادمی لَكَفُورٌ مُبِينٌ
ناسپاس اشکارا که کفر او نسبت ولد میکند بحق سبحانه ویکی دیکر
از اثار جهالت ایشانست که بناترا اضافه بحق میکنند وبرای
خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ ایا فرا
کرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ از انچه می افریند
بنات دختران را که اخس وانقص اند وَأَصْفَاكُمْ وشما را برکزید
وخاص کرد بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف واکمل اند واین چکونه
شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ وچون
خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند
از بنی مدلج بِمَا ضَرَبَ بانچیزی که میسازند لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای
بخشایندهٔ شبه ومانند یعنی دختر که انرا اسناد بحق مینمایند وفی
الحقیقة ان وصف مر خدایرا ابطل وماننده ولد را لابدست که

عاقل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل میسازند
وچون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ کردد
روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایة غم واندوه وَهُوَ كَظِيمٌ واو
پرست از کرب وفزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر را برای
خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارند اَوَمَنْ يُنَشَّؤُ یا آنکه یَنْشَؤُ
بیالد وبزرک شود حفص بصیغهٔ مجهول میخواند از تنشئه یعنی یا کسی
که پرورده کردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد اورا
قوت حرب ومیدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ واو در وقت
مجادله وسخن کذاری غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکارا کنندهٔ حجت باشد
عرب بشجاعة وفصاحة فخری بودی ودر اغلب زمان ازین دو حلیه
عاطل میباشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی که چنین باشد خدای
اورا بفرزندی میکیرد ودیکر نهایة جهل ایشانرا بیان میفرماید
که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ ونام نهاده اند فرشتکانرا الَّذِينَ
هُمْ آنانکه ایشانند عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندکان خدای إِنَاثًا دختران یعنی
ملائکة را که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع عبودیة
اند دختران نام می‌نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند ودیده اند
خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفت
انوثة در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول ص از ایشان
پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناثند کفتند از پدران شنوده
ایم وکواهی که آبای ما دروغ کوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ میدهیم
زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ کواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ
وپرسیده شوند روز قیامة از آن وَقَالُوا وکفتند قوم بنی مدلج
از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اکر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم
ما ملائکه را واین بر سبیل مجادله میکفتند نه از روی اعتقاد بغلبهٔ
مشیت عباد که از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُمْ نیست

ایشانرا

ایشانرا بِذَلِكَ بآنچه میکویند مِنْ عِلْمٍ از هیچ دانشی یعنی این سخن
را نه از روی دانش میکویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع
بزمان الهی إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ نیستند ایشان وبدان راضی شده پس
مارا بدان عقوبت نخواهد کرد وایشان دروغ میکفتند زیرا که حق
سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است که
ایشان میکویند که دادیم ایشانرا كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ پیش از قران کتابی
که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بآن مُسْتَمْسِكُونَ
چنک در زدکانند وبدان احتجاج نمایندکان ومقررست که ما
ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قران تا حجتی ونقلی بیارند وبطریق
عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میکویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا
بدرستی که ما یافته ایم پدران خودرا عَلَى أُمَّةٍ بر طریقه وسیرتی
وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ وما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافته
کانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادانست وَكَذَلِكَ و
همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی
وجمعی مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نموده
واز شرک بتوحید دعوت فرموده اند إِلَّا قَالَ مکر کفتند مُتْرَفُوهَا
منعمان وتوانکران وسرداران آن دیه که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که
ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خودرا عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی وآیینی وَإِنَّا
عَلَى آثَارِهِمْ وما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کنندکانیم
بدیشان قُلْ بکو ای محمد وحفص قَالَ میخواند یعنی کفت آن پیغمبر که أَوَلَوْ
جِئْتُكُمْ آیا متابعة پدران جاهل میکنند واکرچه آورده ام
برای شما بِأَهْدَى دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ
بر آن دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ
بودند که از محض جهل قَالُوا کفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بدرستی که
ما بدانچیزی که فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ ناکرویدکانیم که

پس ازین شامة کار ایشان بمکابره ومعانده کشیده خلقرا تقلیدشان
بر باد داد که دو صد لعنت بدین تقلید باد کرچه عقلش سوی
بالا میبرد مرغ تقلیدش به پستی میبرد فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام
کشیدیم مِنْهُمْ ازان مقلدان ومعاندان باستیصال ایشان فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ پس در نکر که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ سرانجام
تکذیب کنندکان درین سخن تسلیهٔ انحضرتست ص پس میفرماید
که اکر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابرهیم ع کنید که اشرف
اباء شماست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کنید انرا که کفت ابرهیم بعد
از بیرون امدن از غار لِاَبِيْهِ وَقَوْمِهٖ مر پدر وقوم خودرا چون
دید که بت میپرستیدند اِنَّنِي بَرَآءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا
تَعْبُدُوْنَ ازانچه شما میپرستید انرا اِلَّا الَّذِيْ فَطَرَنِيْ لیکن
انکسی که بیافرید مرا فَاِنَّهٗ سَيَهْدِيْنِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد
بر هدایة وَجَعَلَهَا وساخت ابرهیم کلمهٔ توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً
کلمهٔ پاینده فِيْ عَقِبِهٖ در ذریهٔ خود وان نیست که همیشه در
میان اولاد خلیل الرحمن موحدی بوده وکسی که خلقرا بتوحید خوانده
وکفته اند مراد از عقب ابرهیم ال محمدست ص یا امت مرحومهٔ وی
وبعضی بر انند که خدای کلمهٔ توحید را باقی کذاشت در نسل
ابرهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ تا شاید که کافران از شرک باز کردند و
بدین وی در ایند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هٰؤُلَاۤءِ
این کروه را از کفار قریش که معاصی پیغمبرند وَاٰبَاۤءَهُمْ و پدران
ایشانرا بعمر دراز و نعمة بی اندازه حَتّٰى جَآءَهُمُ الْحَقُّ تا امد
بدیشان سخن حق یا دین اسلام وَرَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ پیغمبر اشکارا بدلایل
معجزات یا بیان کننده توحید بحجج وایات وَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ
و انهنکام که امد بدیشان سخن راست ودرست بایستی که بشکر
کذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده

قالوا

قَالُوْا هٰذَا کفتند این که در اورده یعنی قران سِحْرٌ جادوییست وَاِنَّا
بِهٖ وبدرستی که بدان كَافِرُوْنَ ناکرویدکانیم وباور نداریم که ان
من عند الله وَقَالُوْا و دیکر کفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد
هٰذَا الْقُرْاٰنُ این قران که پیش خدایست عَلٰى رَجُلٍ بر مردی مِنَ
الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از دو دیه که مکه وطایفاست عَظِيْمٍ مردی بزرک
که صاحب مال وجاه بود از مکه ولید مغیره یا عقبة بن ربیعه یا
اخنس بن شریف واز طایف عروهٔ ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه
عبد یا لیل مدعاء کفاران بود که رسالة منصبی بزرکست که بمرد بزرک
دادنی وبزرکی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی
ونفاذ امر وکثرت خیل وحشم وندانستند که رسالت رتبهٔ عالیه
است و استحقاق ان کسی باشد بفضایل روحانیه وکمال قدسیه
وبا این همه اختصاص باین وفضلی از واهب العطیات تا دوست
ازان میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود
که اَهُمْ يَقْسِمُوْنَ ایا ان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمة پروردکار ایشان م
ترا که نبوتست یعنی ایا مفاتیح رسالة بدست تصرف ایشانست که
تا بر هر که خواهند در نبوت بکشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم
بَيْنَهُمْ میان ایشان مَعِيْشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی انچه بدان
زندکانی کنند فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در حیات دنیی وایشان از تدبیر ان و
تعیین ان عاجزند پس کجا در امر رسالة که اعلی مراتب انسانیه است
دخل مینمایند وَرَفَعْنَا وبرداشته ایم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی
ادمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجها در روزی تا یکی
توانکرست ودیکری درویش یا در حریة که یکی ازادست ودیکری
بنده یا در فضایل که یکی فاضلست ویکی مفضول ودر حقایق سلمی
اورده که تفاوت برای ان پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا کیرند بعضی
ادمیان بَعْضًا بعضی دیکر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند

تا مهمانان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی باعمال معاون
دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام
امور دنیوی شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت
خَيْرٌ بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از انچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا
و از اسباب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه ان است
که کشتندی ادمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر
حرص یا بر اختیار دنیا بر اخرت لَجَعَلْنَا هر اینه کردانیدیم لِمَنْ
يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که نمیگرود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای
ایشان را سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها
که بان عَلَيْهَا بر بام خانها يَظْهَرُونَ بر ایند و خود را بنمایند وَ
لِبُيُوتِهِمْ و میساختیم مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا
عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره درین
ایه اشارتست بحقارت دنیا چه دنیا را پیش من قدر و قیمتی
نیست و اگر نه ان بودی که مردم بطلب دنیا و جمع ان شدندی
اکثر طبایع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب ان از عبادت و فرمان
برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه
من سقف خانها و نردبانهای و درهای خانها و تختها کافران را
همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را طلا هم
دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ
و نیست همه انچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر بر
خورداری زندگانی این سرای یعنی در زوال و انتقالست وَ
الْآخِرَةُ و نعمت اخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک
پروردگار تو یعنی در حکم تو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست که
از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات
فانی و ممتعات ایجهانی اجتناب نموده هرکس که رخ از متاع دنیا

پروردگار

برتافت

برتافت و اندر طلب دولت باقی بشتافت انجا که کمال همتش
بود رسید و انچیز که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که
چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای
یعنی از احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او
امیدوار نباشد نُقَيِّضْ بر گماریم لَهُ شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس ان
دیو لَهُ قَرِينٌ مر ورا همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود
در دنیا و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس
اورده که شیخ ابو القاسم مصری قدس سره با یکی از مؤمنان جن
دوستی داشت وقتی در مسجدی نشسته بودند جنی گفت ای شیخ
این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را در خواب و بعضی را بیخواب
گفت انچه بر سرهاء ایشانست می بینی گفت نی چشمهاء مرا مالید
دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم
فرو گذاشته و بعضی را گاهی بوی فرو می گذارد و گاهی بالا میبرد
گفتم این چیست گفت نخوانده وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ
لَهُ شَيْطَانًا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر
یک بقدر غفلت او استیلا یافته دریغ و درد که با نفس بد قرین
شده ایم و زین معامله با دیو همنشین شده ایم با بارگاه فلک بوده
ام قرین ملک زجور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وَإِنَّهُمْ
و بدرستی که دیوان شیاطین لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ هر اینه
باز داشتگانند از راه وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ و با پندار ایشان
انست که دیوان اهل هدایتند و درین پندار می باشند حَتَّىٰ إِذَا
جَاءَنَا تا وقتی که بیاید بما ان معرض و قرین او و حفص بصیغه
واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض و قراءة بکر اظهرست چه در
خبر امده که معرض و قرین او را در یک سلسله بحشر ارند و بدوزخ افکنند
و در معالم از ابو سعید خدری نقل فرموده که چون کافر را بر انگیزند

ویحشر کاه ارند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا ان ساعة باوی
باشد ومفارقت نکند از و تا وقتی که بدوزخ روند القصد چون بحر
محشر ایند کویند عاصی مر شیطانرا قال یا لیت بینی وبینک کوید ای
کاش میان من وتو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق ومغرب
تغلیب کرده مشرقرا در لفظ در موضح اورده که مراد مشرق صیفست
ومغرب شتا ومیان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض انکه کافر
دیورا کوید کاش تو از من ومن از تو دور بودمی فبئس القرین پس
بد همنشینی تو کوینده با ایشان کوید ولن ینفعکم الیوم وسود
نمیدارد شمارا در اخرت این ارزو وتمنا اذ ظلمتم چون ظلم کردید
بر نفسهای خود در دنیا انکم برای انکه شما هستید فی العذاب
مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریك
باشید همچنانکه در سبب ان شریك بودید وبعضی کفته اند سود
نمیدارد شمارا انکه شریك باشید یعنی اشتراك شما در عذاب سبب تخفیف
عذاب از هیچکدام نیست اورده اند که حضرت پیغمبر با یمان قوم دل
بستکی تمام داشت وچندانچه بشرایط دعوت بیشتر اقامه مینمودند
عناد وانکار ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود که افانت ایا تو
ای محمد تسمع الصم بتوانی که بشنوانی کرانرا یعنی انانرا که کوش دل
کرانست سخن حق توانی شنوانید او تهدی العمی یا قوت ان داری
که راه نمائی کورانرا یعنی کور دلانرا طریق حق توانی نمود ومن کان
وانرا که هست فی ضلال مبین در کمراهی هویدا یعنی تو قادر بر
هدایة کمراهان نیستی پس تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بك
پس اکر ما ببریم ترا باجوار رحمت خویش بیش از انکه عذاب ایشان
بتو نمایم دلخوشدار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان
منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینك یا اکر بنمایم بتو
الذی وعدناهم انچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب فانا علیهم

پس

پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم یعنی بهر حال ایشان
معذب خواهند شد در زمان حیوة تو یا بعد از وفات تو فاستمسك
پس تو چنك درزن بالذی اوحی با نچیزی که وحی کرده شده است الیك
بسوی تو از ایات واحکام انك بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه
راستی که زود بمنزل توان رسید وانه وبتحقیق که قران بلغة ایشان
است وخصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشان واعز اخص مر بنی
هاشم است از ایشان وکفته اند مراد از قوم امتست وسوف تسئلون
وزود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت وقیام سپاس ان واسئل
وبپرس ای محمد من ارسلنا من قبلك کسانی را که پیش از تو فرستاده
ام یعنی احوال ایشانرا استفسار کن من رسلنا از فرستادکان ما
که ملائکه اند یا از رسل کذشته سوال کن که ما اجعلنا ایا فرموده
ایم که من دون الرحمن بجز خدای الهة یعبدون خدایان پرستیده
شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان ودر هیچ ملة از
ملل ایشان کسی بدون خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشهادست
باجماع انبیا بر توحید در معالم اورده که شب اسرا رسل را نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جمع کردند وکفتند بپرس از ایشان انحضرت در مضمون
سخن شك نیاورد ونپرسید صاحب عین المعانی اورده که در اثار
امده که جبرئیل از میکائیل پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیا
میکائیل فرمود که یقین او از ان کاملتر وایمان او از ان محکمترست که
این سوال کند انکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال
ولقد ارسلنا موسی وهر اینه ما فرستادیم موسی را بایاتنا
با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون وملائه
بسوی فرعون وکروه او فقال پس کفت موسی مر ایشانرا انی رسول
رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردکار عالمیانم فلما
جاءهم بایاتنا پس انهنکام که اورد بدیشان نشانهای ماجون

لذلك لك هر اینه شرفیست
وعزیست مر ترا ولقومك ومر
کروه ترا از قریش مجاهد کفته که
مراد از قوم تمام عرب‌اند وشرف
ایشان انست که قران

وهرگاه ارزو قسمت اهل علم

کان

عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ و همان وقت ایشان
مِنْهَا يَضْحَكُونَ ازان خندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا می نمودند
در اول مشاهده و بی تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما نمی نمودیم
ایشان را هیچ معجزه الاهی مگر آنکه او أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ أُخْتِهَا
ازان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر کس مختص بودند بنوعی
از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود برای دیگری مراد وصف همه
است ببزرگی وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و فرا گرفتیم ایشان را بعذاب
قحط و جراد و قمل و جزان لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که برگردند از
کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند چون عذاب را معاینه
دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند يَا مُوسَى يَا أَيُّهَ
السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه
سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که
ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را بدین نام
میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت گفتند که ای ساحر ادْعُ لَنَا
بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده
است یعنی بعهدی که او را هست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت
دعاء تست یعنی چون از خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند
در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه
یافتگانیم یعنی اگر عذاب مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا
كَشَفْنَا پس آنهنگام که بردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعاء
موسی إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همانزمان ایشان بشکستند عهد او
فرعون از اجابت دعاء موسی مردود شد که مبادا مردم بدو بگروند
پس قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند به بلندی برآمد وَنَادَى
فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود
از کشف عذاب از ایشان از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای

کروه یعنی قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ ملک مصر مملکة
مصر از اسکندریه تا سر حد شام وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای آب نیل
تَجْرِي مِنْ تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل بسیصد و شصت جوی
منقسم بوده و چهار جوی بزرگ ازان نهر الملک و نهر طولان و نهر
دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشته
پس او بدین جویها فخر کرده و گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ
آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ
بلکه من بهترم مِنْ هَذَا الَّذِي ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ
او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمیتواند که
روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی
هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعاء وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِنْ لِسَانِي آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم بپوشید چه مردم
پیش از رسالت او را با آن گره دیده و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ
پس چرا نیفکنده اند برو أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر رسم
آنزمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه
طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت موسی راست
میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه
زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او
فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان با او برای یاری و هواداری او چه
هر ملکی که میفرستد بجاء جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد
میکنند تا خیلی و بسیار گردد و همه در همه حال ممد و معاون او باشند
پس این چگونه باشد که خدای مردی درویش بیکس را پیش خود برسالت
فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه
خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وی بردند
و بکلی دل از متابعت موسی برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان

یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفته از دایره بندگی
خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که عال و جاه فانی
اعتقاد کرده موسی را بنظر حقارت دیدند و ندانستند که فرعون و
عذاب ابد و ریش مرصع موسی و کلیمی و عصائی و شبانی فلما آسفونا
پس چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کبایر یا
بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان
فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فجعلنا
هم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیشرو کافرانی که بعد از ایشان
آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استعمال العقوبه
باعمال ایشان اقتدا کنند و مثلا للاخرین و گردانیدیم ایشان را پندی
و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه
عجیبه ایشان معتبر را در تغلیب احوال کفایتست و از جمله آنکه
چون فرعون باب نان شر کرد او را هم باب غرقه ساختند و بدانچه
ناریدم بفریاد او نرسید در سرداری که باشد سرداری اندر
سران روی که در سرداری در اسباب نزول آورده که حضرت
پیغمبر ص با صنادید قریش گفت هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون
خدای میپرستند جمعی گفتند نه که عیسی معبود ترسایانست من دون
الله و تو گمان میبری که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد
قریش ازین سخن فریاد بر کشیدند و گمان بردند که حضرت رسول
ملزم شد آیه آمد که و لما ضرب ابن مریم مثلا و چون
زده شد پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو منه یصدون
از آن مثل فزع کنند و آواز بلند بر دارند و قولی در سبب نزول
آیه آنست که گفتند عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد
که الهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه میکردند که چون رواست
که عیسی بن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و

اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم و ما تعبدون من دون الله
حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای پرستیدند
هرگاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم و موید این
قولست آنچه میفرماید و قالوا و گفتند مشرکان ءالهتنا خیر خدایان
ما بهترند ام هو یا عیسی هرگاه که او حصب باشد گو ایشان نیز باشند
ما ضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای جدل
و خصومه نه برای تمییز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه
امور گروهی اند خصمون خصومه گران و لجاج کنندگان ان هو نیست
عیسی الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهاده ایم علیه بر وی به نبوت
و رسالت و جعلناه مثلا و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب
لبنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست غرایب چون مثل
سایر و لو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا منکم هر آینه سازیم
بدل از شما ملائکه فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما
ملائکه آریم که ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند
شما را و انه و بدرستی که عیسی ع لعلم للساعة علمست مر ساعت را
یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامه را چه یکی از علامات قیامه
نزول عیسی است ع که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک
مناره بیضا در طرف شرق دمشق دو جامه رنگین پوشیده باشد
و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی وی ریزان
گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان
شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا چشم وی بیفتد نفس وی
برسد پس در طلب دجال روان شود و در باب لدی که موضعیست
در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون
آیند و عیسی ع مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن کردند القصه

معلوم شد که عیسی ع نشانه قرب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک
وجدل منمائید بِهَا بامدن قیامة وَاتَّبِعُونِ وپی روی کنید
شرع رسولرا هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که کسی بدو
کمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ وباید که باز ندارد شما
را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسهٔ خود پس متابعت
وی مکنید وقدم از راه مخالفت وی بیرون نهید إِنَّهُ لَكُمْ
بدرستی که او مر شمار است عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی اشکارا وَلَمَّا جَاءَ
عِيسَىٰ وان هنکام که امد عیسی ع بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
یا ایات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ کفت مر بنی اسرائیلرا قَدْ
جِئْتُكُمْ بدرستی که امده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی
مشتمل بر حکمت قول وفعل وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ وبرای انکه بیان
کنیم وروشن سازیم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ همه انچه
اختلاف میکنند دران از امور دین یا احکام توریة وَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا درهرچه
فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ رَبِّي او افریدکار منست وَ
رَبُّكُمْ وافریدکار شما فَاعْبُدُوهُ پس اورا پرستید بیکانکی
هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی وانحراف فَا
خْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان
ترسایان چون یعقوبیه ونسطوریه وملکائیه ومرقوسیه و
شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای بر انانکه ستم کردند از
احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست
عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ ایا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر
نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مکر قیامترا أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً انکه بیاید
بدیشان ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانند امدن
اورا بسبب غفلت واشتغال با مور دنیی الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ

دران روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضیرا دشمن
باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مکر مر پرهیزکارانرا از اهل ایمان یعنی کافران
که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر ومعصیت باهم دشمن
شوند که وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ومؤمنان که محبت ایشان برای خدای
باشد دوستی ایشان بجان باشد تا یکدیکررا شفاعة کنند ودر تأویلات
کاشی مذکورست که خلت بر چهار نوع میباشد خلت تامهٔ حقیقت
که محبت روحانیه است وان مستند بود بتناسب ارواح وتعارف
ان چون محبت انبیا واولیا وشهدا واصفیا با یکدیکر دوم قلبیه
واستناد این بتناسب اوصاف کامله واخلاق فاضله است چون
محبت صلحا وابرار باهم ودوستی امم با انبیا وارادت مریدان بمشایخ
واین نوع محبت خلل پذیر نیست نه در دنیی ونه در اخرت ومثمر
فواید ونتایج صوری ومعنویست سیم محبت عقلیه که مستند است
بتحصیل اسباب معاش وتیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار وصناع
ودوستی خدام با مخادیم وارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه
واستناد ان بلذات جسمیه ومشتهیات نفسانیه است پس در
قیامة که اسباب این دو نوع از محبت فانی وزایل باشد ان محبت
نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نکیرد وغرض وغایة بحصول
نه پیوندد ان دوستی مبدل بدشمنی شود ؏ دوستی کان غرض امیز شد ؏
دوستی دشمنی انکیز شد ؏ هر که دل از غرض کشت پاک ؏ راست چو
خورشید بود تابناک ؏ يَا عِبَادِ منادی دران روز ندا کند مر متقیانرا
که خدای میفرماید که ای بندکان من لَا خَوْفٌ ترسی طاری نیست عَلَيْكُمُ
الْيَوْمَ بر شما امروز از لقای مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ونه شما اندوه
کین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا
ان بندکان انانند که ایمان اورده اند بایتهای کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ
وبودند کردن نهادکان فرمان خدایرا انکه منادی کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ

درائید در جنت اَنتُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ شما وزنان شما تُحْبَرُونَ
شادکردانیده شده یا گرامی داشته یا ارایش یافته یُطَافُ عَلَیْهِمْ
بگردانند بر بندکان بهشت درامده بِصِحَافٍ کاسهای پهن
مِنْ ذَهَبٍ از زر و درانانواع طعام وَاَکْوَابٍ وکوزها
بیدسته و بی کوشه بر ان اصناف شراب وَفِیهَا ودران
بهشت بود ایشانرا مَا تَشْتَهِیهِ الْاَنْفُسُ انچه ارزو بود نفسهارا
و بران خوش برایند وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ وانچه بنظر خوش اید چشمها
را وازان لذت یابند در وسیط اورده که بدین دو کلمه اخبار
کرد از جملهٔ نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس
است یا بهرهٔ عین درویشی فرموده که اهل نظر میدانند که لذت
عین در چه چیز میتواند بود جمعی اکر غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت
ایشان طاری کشته بالحان انوار جمال انکم سترون ربکم
بریشان پوشیده مانده با ایشان بکوی که وتلذ الاعین عبارت
از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشنست که اهل شوق را لذت
عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست پرده از پیش بر
انداز که مشتاقانرا لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست
قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است
عاشق را هرچند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد و
از ذوالنون مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق
ثمرهٔ محبت است هرکرا دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست
زیاده تر و در زبور امده که ای داود بهشت من از برای
مطیعانست وکفایة من جهة متوکلان و زیارت من نصیب
شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من ازان محسنان و
مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقان الا طال شوق
الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا دلم از شوق تو خونست

ما تشتهیه

ندانم چون است درد درون شوق جمالت زبیان بیرون است
دردلم شوق تو هر روز فزون میکردد دل شوریدهٔ من بین که چه روز
افزونست انکه بر تمامی لذت بهشتیان میفرماید که وَاَنْتُمْ
فِیهَا خَالِدُونَ وشما در بهشت جاویدان باشید و کمال نعمت دران
است که انرا بیم زوال نباشد تِلْکَ الْجَنَّةُ وان بهشتی که امروز
الَّتِی اُورِثْتُمُوهَا میراث داده شده اید انرا ان بهشت موعودست
که نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ کَانَ تَقِیًّا وشمارا میراث دادیم بِمَا کُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات
وخیرات جزارا بلفظ میراث یاد کرد که خالص و باستحقاق بدست
اید لَکُمْ فِیهَا مر شماراست در جنت فَاکِهَةٌ کَثِیرَةٌ
میوه بسیار مِنْهَا تَاْکُلُونَ از انها میخورید پیوسته در معالم
فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه
باز نکند که فی الحال مثل ان از همان درخت بروید اِنَّ الْمُجْرِمِینَ
بدرستی که کافران فِی عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخند
جاوید ماندکان لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند وسبک نکردانند
عذاب از یشان وَهُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ وایشان در عذاب نا امیدانند
از راحت و نجات و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وما ستم
نکردیم بریشان بر بن عذاب کردن وَلٰکِنْ کَانُوا هُمُ الظَّالِمِینَ
ولیکن بودند ایشان ستمکاران که شرک اوردند و وضع عبادت
کردند در غیر موضع ان وَنَادَوْا یَا مَالِکُ وچون امید ببرند در
خلاص ندا کنند خازنان دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای
لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ تا حکم رانی بر ما یعنی بمیراند ما را پروردکار تو تا
باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ کوید مالک در جواب ایشان بعد از
هزار سال در تبیان اورده که بعد از چهل روز از روزهای ان سرا که
اِنَّکُمْ مَاکِثُونَ بدرستی که شما درنک کنندکانید در دوزخ تا نخواهید

مرد ونه عذاب برشما سبك خواهد كشت پس حق سبحانه بعد از جواب
مالك مر ايشانرا كويد لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستي كه ما
اورديم بشما يعني فرستاديم سخن راست ودرست برزبان پيغمبران
وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ ولكن بيشتر شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق
را ناخواهان بوديد وپسند نكرديد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا بلكه محكم
كردند كافران وساختند كاري در رد حق وابطال ان يا كيدي
براي پيغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستي كه ما نيز محكم كنندكانيم
كاري را براي مكافات ايشان يعني در ابطال كيد كفار ونصرت انبيا
أَمْ يَحْسَبُونَ ايا مي پندارند منكران كفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ وبدرستي كه
ما نمي شنويم سِرَّهُمْ سخن نهان كه در دل خود ميكنند وَنَجْوَاهُم
وانچه بران بايكديكر مسارة ميكنند بَلَى وَرُسُلُنَا اري ميشنويم
انرا وفرستادكان ما كه حفظه اند لَدَيْهِمْ نزديك ايشانند
وموكل بر ايشان يَكْتُبُونَ مينويسند انرا بفرمان ما وبعد از انكه
نهانهاي ايشان بر فرشتكان ما اشكارا باشد بر ما كه خداونديم
چكونه پوشيده ماند قُلْ بكواي محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ اكر باشد
مر خدايرا وَلَدٌ فرزندي چنانچه كمان ميبرند فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
پس من اول پرستندكانم مر خدايرا بيكانكي بايستي كه من دانم وچون
ميدانم كه اورا فرزند نيست پس شما اثبات ولد از كجا ميكنيد
صاحب كشاف در معني ايه كفته كه اكر خدايرا فرزند بودي وبه
برهان صحيح وحجتي روشن ثابت شدي پس اول تعظيم كنندكان
بودمي اورا يعني من كه پيوسته تعظيم خداي ميكنم اكر اورا فرزندي
بودي هم تعظيم كردمي اين سخن بر سبيل تمثيلست ومبالغه در نفي
ولد زاهد رحمه اه اورده كه روزي نضر بن حارث در لانكاه خود
نشسته بود واغلب صناديد قريش نزد وي بودند درايتي از ايات
قران خوض نمود استهزا كرد وليد بن مغيره را دران وقت ميلي

باسلام بود پيوسته ستايش قران ميكرد كفتاي نضر بقران استهزا مكني
بخداي كه عيكويد محمد الا الحق نضر كفت من نيز حق ميكويم محمد ميكويد
لا اله الا الله من هم ميكويم لَا إِلَهَ إِلَّا الله ما اضافه ميكنيم الملائكة بنات
الله اين سخن به پيغمبر ص رسيد اندوهناك شد جبرئيل ع اين ايه فرود اورد
نضر پيش وليد امد اين ايه خواند وكفت خداي محمد مرا تصديق
كرد درين ايه كه ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين وليد كفت
اي احمق خداي محمد ترا تكذيب كرد نيز كه ان بمعني نفي است ميكويد
نيست ونبوده مر خدايرا فرزندي انكه فرموده كه بكو من اول موحدانم
سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پاكست وبي عيب افريدكار اسمانها
وزمينها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف ميكنند
كافران اورا يعني در ولد ميكويند فَذَرْهُمْ پس بكذار ايشانرا
يَخُوضُوا تا سعي ميكنند در باطل وَيَلْعَبُوا وبازي ميكنند در دنيي
حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتي كه به بينند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روزيرا
كه وعده داده شده اند بملاقات ان روز يعني قيامة وَهُوَ الَّذِي
واوست خداوندي كه باستحقاق فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ در اسمان معبود
ملائكه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ ودر زمين معبود پرستندكان از
جن وانس وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست خداوندي كه باستحقاق وراستي
در تدبير خلق الْعَلِيمُ دانا بمصالح ايشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ و
بزركوارست انكه مر وراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهي
اسمان وزمين وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه ميان اسمان وزمينست يعني
حكم او بر همه اجزاي مكونات روانست وَعِنْدَهُ ونزديك اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتي كه قيامة دران قايم شود وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ وبسوي او باز كردانيده شوند همه خلايق دران روز
وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ ودران روز مالك نباشند يَدْعُونَ انچه ميپرستند
كافران ايشانرا مِنْ دُونِهِ بدون خداي الشَّفَاعَةَ درخواست كردنرا

ويلعبوا
هزيوعون
على
محمد

يعني معبودان كفار از ملائكه وجن وانس واصنام كه مشركان
بشفاعة ايشان اميدوارند ان روز نتوانند شفاعة كردن إِلَّا
مَنْ شَهِدَ مكر كسي كه كواهي داده باشد بِالْحَقِّ براستي چون ملائكه
وعيسى وعزير كه ايشانرا رتبه شفاعة هست چه ايشان شهادت
بحق ادا كرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ وايشان ميدانند بدل خود انرا كه
بزبان كواهي داده اند وايشان شفاعة نخواهند كرد الا مؤمنان
كنه كاررا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واكر بپرسي تو عابدان يا معبودانرا
كه مَنْ خَلَقَهُمْ كه بيافريد ايشانرا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هراينه مي
كويند الله چه از فرط ظهور اين جواب مكابره نميتوانند كرد فَأَنَّى
يُؤْفَكُونَ پس چكونه كردانيده مي شوند مشركان از عبادت او بپرستش
غير او وَقِيلِهِ ونزديك خداست قول رسول او انجا كه كفت يَا رَبِّ
اى پروردكار من إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستي كه اين كروه يعني معاندان
قريش قَوْمٌ كروهي اند كه از روى عناد ومكابره لَا يُؤْمِنُونَ
نميكروند فَاصْفَحْ پس اعراض كن عَنْهُمْ از دعوى ايشان
يا روى بكردان از مكافات ايشان وَقُلْ سَلَامٌ وبكو تسليم و
متاركت از شما مطلوب منست اين حكم باية قتال منسوخ شد فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانند عاقبت كفر خود وقتي كه عذاب بديشان
فرود ايد در دنيا بروز بدر ودر عقبى بدخول نار سقر

سُورَةُ الدُّخَانِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَخَمْسُونَ آيَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ابو الليث در تفسير خود از محمد حكيم ترمذى قدس سره نقل
ميكند كه حق سبحانه جميع احكام وقصص را كه در سوره مصدر بحروف
مقطعه مجتمعست دران حروف جمع كرده مجملا وچون انرا نشناسند
مكر صاحب نبوت وولايت پس براى تفهيم عوام در جميع سوره
تفصيل داده وكفته اند ان حروف اشارتست بكمالات چنانچه در

حم

حم كفته اند كه حميت المحبين حماية كردم دوستان خودرا از توجه
بما سوى وكفته معني اوانست كه حم اى قضى كارى ساخته ومهمي پرداخته
كشت وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ وسوكند بكتاب هويدا كه قرانست كه محض
كرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستي كه فرو فرستاده ايم اورا فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ
در شب بزرك وبابركة كه شب قدرست وكدام بركة برابر انكه دران
شب كتاب كريم كه سبب منافع ديني ودنيوى وواسطه ميان صورى
ومعنويست از لوح محفوظ باسمان دنيا شرف ارزاني داشته إِنَّا
كُنَّا بدرستي كه هستيم ما مُنْذِرِينَ بيم كننده بانزال القران درين
شب وجمعي بر انند كه ليلة مباركة شب براتست كه ان نيمه شعبان
باشد وبركة او در نزول ملائكه واجابة دعوت وفصل اقضيه و
تقسيم نعم است فِيهَا يُفْرَقُ درين شب جدا كرده وفيصل داده شود
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ همه امرى كه حكم كرده شده است در همه سال
از ارزاق واجال وشب براة از ليالي فاضلاتست كه بدين امة داده اند
در حديث امده كه درين شب بيامرزد انكه كاران بعدد موى
بز كوسفند بنى كلبست ودرين شب اب زمزم زياده شود صاحب
كشاف اورده كه در خبرست كه هركه درين شب صد ركعة نماز
بكذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وى باشند وسى ملك او
را بشارت ميدهند ببهشت وسى فرشته ديكر اورا ايمن ميسازند
از اتش دوزخ وسى عدد ديكر از يشان افات دنيا از وى باز مي
دارند وده ملك ديكر مكايد شيطان از وى دفع ميكنند ودرين
شب وظايف نعمت بربندكان قسمت مي نمايند أَمْرًا فرموديم
فرمودني بتفصيل قضايا درين شب مِنْ عِنْدِنَا از نزديك ما إِنَّا كُنَّا
مُرْسِلِينَ بدرستي كه هستيم ما ترا فرستنده كه محمدى رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ
بخشايش از پروردكار تو بر خلق چنانچه جاى فرموده وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين در دو عالم بخشش وبخشايش است خلق را از

بخشش اسایش است خواجه چون در مدیح خویش سفت انا انا رحمة
بهراة گفت یا فرستنده ایم جبرئیل را بقران بر حبیب خود یا ملائکه را
درین شب بسلام مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای
شنواست جمیع سخن بندکان را العلیم داناست بهمه نیتهای ایشان
رب السموات والارض افریدکار اسمانرا وزمین را وما بینهما
وانچه میان ایشانست پس بدانیدای افریدکان ان کنتم موقنین
اکر هستید شما بیکمانان یعنی طلب کنندکان یقین لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او یحیی زنده میکرداند
ویمیت ومیمیراند یعنی اوست موجد موت وحیات ربکم اوست
پروردکار شما ورب ابائکم الاولین وپروردکار پدران نخستین
شما بل هم کافران برین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فی
شک در شکند از قران یلعبون بازی واستهزا میکنند با ان
فارتقب پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تاتی السماء
روزی که بیاید اسمان بدخان مبین بدود اشکارا عرب غالب
را دخان کوید پس مراد عذابیست که نازل کردد بمستهزیان در
عین المعانی اورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع
شد که هوا را بپوشید وکفته اند مراد قحط وجوع کافران بود که
بدعای پیغمبر مجاعة وشدة بریشان مستولی شد تا سکان مرده را
با استخوان میخوردند ودخان عبارت از تیرکی چشمست از جوع چه
مرد کرسنه از ضعف بصر میان خود واسمان بهیئة دخان چیزی
می بینند در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشکی سال غباری
تیره از زمین برانکیخته میشود بشکل دود وهذا سال قحط را سنة
الغبرا میکویند ووجه تسمیه عام الرماد همین است وقول بعضی
انست که این دخان از علامات قیامة خواهد بود چنانچه در حدیث
اشتراط الساعة امده که فذکر الدخان والدجال وان دودی باشد

که از مشرق

که از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو کیرد مردمانرا وچهل روز
بردارد مومنانرا زو مثل زکام حالتی واقع شود اما کافرانرا بیهوش
وسراسیمه سازد وملائکه ایشانرا میکویند هذا عذاب الیم اینست
عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشانرا وزاری کنان کویند
ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردکار ما بردار این عذابرا از ما
انا مؤمنون بدرستی که ما کرویدکانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون
این بلا منکشف کردد ایمان میاریم حق سبحانه میفرماید که انی لهم
الذکری چکونه بود مریشانرا پند کرفتن بدین مقدار عذاب وقد
جاءهم وحال انکه امد بایشان رسول مبین فرستاده اشکارا
کننده معجزات وایشان بدان متذکر نشدند ثم تولوا عنه پس پشت
بروی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وقالوا معلم
وکفتند او اموخته شده است یعنی جبر ویسار قران بروی می اموزند
مجنون دیوانه است ودماغ او مخبط شده وبا وجود این همه چون
وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بردارنده
عذابیم از ایشان قلیلا زمان اندک یعنی قحط را برین بدعای پیغمبر تا
اخر اعمار ایشان اما هیچ فایده ندهد انکم عائدون بدرستی
که شما بازکردید کایند بکفر اورده اند که بوسفیان با جمعی از قریش
بمدینه امدند وبخدا ورحم بر پیغمبر سوکند دادند وانحضرت دعا فرمود
بلای قحط مندفع شد وایشان همچنان بر کفر راسخ بودند وبقول بعضی
که دخانرا از علامات قیامة کیرند چون مردمان دعا وزاری کنند
بعد از چهل روز دخان مرتفع شود وایشان باز کردند بهمان حالها
که داشته باشند از کفر وفسق یوم نبطش البطشة الکبری
یاد کن روزیرا که بکیریم کافرانرا کرفتن بزرک یعنی روز قیمة
ودر تفسیر دمیاطی اورده که مراد روز بدرست که حق سبحانه وعده
میکند مشرکانرا که دران روز بکیریم شمارا بعقوبتی عظیم از قتل واسیر

اِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام کشندکانیم دران روز وَلَقَد
فَتَنَّا وبدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ بیشر از کفار مکه قَوْمَ
فِرْعَوْنَ کروه قبطرا از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ وامد بدیشان
رَسُولٌ کَرِیمٌ پیغمبری بزرکوار در حسب ونسب یعنی موسی بن
عمران اَنْ اَدُّوا اِلَیَّ بانکه اداکنید یعنی دست بازدارید و
بفرستید بامن عِبَادَ اللهِ بندکان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّي
لَكُمْ بدرستی که من مرشمارا رَسُولٌ اَمِینٌ فرستاده ام امین
وحی ومتهم نیستم در نیکوخواهی خلق وَاَنْ لَا تَعْلُوا وامده ام
بانکه سرکشی نکنید وکبر نیارید عَلَی اللهِ برخدای واهانت وحی
او ننمایید اِنِّي اٰتِیکُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من اورنده ام
بشما حجتی مُبِینٍ روشن برصدق مدعای خود فرعونیان بعد
از استماع این سخن قصد ازار موسی ع کردند فرمود که اِنِّي عُذْتُ
بدرستی که من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّکُمْ با فریدکار خود وافریدکار
شما اَنْ تَرْجُمُونِ از انکه مرا سنکسار کنید یا بکشید یا دشنام
دهید ووی نکهدار منست وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي واکر باور نمی
دارید مرا وغیکروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کیرید از من و
میازارید مرا ع مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان ع ایشان سخن انحضرت
قبول ناکرده اغاز جفا کردند بدست وزبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند
موسی پروردکار خودرا اَنَّ هٰؤُلَاءِ بانکه این کروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ
کروهی اند مصر بر کفر وکبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند حق تعالی
دعای وی اجابت کرد وکفت فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَیْلًا پس ببر بشب بندکان
مرا از مصر اِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در امده شدکانید
یعنی چون شما روید فرعون وقوم او مخبر شوند واز پی شما درایند و
بلب دریا رسیده باشید تو عصا بردریا زن بشکافد ودوراهها
پدید اید با بنی اسرائیل بکذر وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا وبکذار دریارا

ساکن وارمیده بر همان وجه که راهها بدو ظاهر باشد یعنی دیکر باره
عصا برو مزن تا بحال خود رود وبکذارش تا قبطیان بدرود رایند
ومترس اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان کروهی غرقه شدکانند
یعنی همه دران دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند
کَمْ تَرَکُوا چه بسیار بکذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر
درخت وَعُیُونٍ وچشمهای اب روان وَزُرُوعٍ وکشتهای رسیده
وَمَقَامٍ کَرِیمٍ ومنزلهای نیکو واراسته وَنَعْمَةٍ کَانُوا واسباب
تنعم وبرخورداری که بودند فِیهَا دران نعمت فَاکِهِینَ متنعمان
وشادی کنان کَذٰلِكَ کار ما با مکذبان همچنین است وَاَوْرَثْنَاهَا
ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشانرا قَوْمًا اٰخَرِینَ بکروهی دیکر
از مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَکَتْ پس نکریست عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ
بریشان اسمان وَالْاَرْضُ ونه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را
حساب نبوده در معالم اورده که چون مؤمن بمیرد چهل صباح اسمان
وزمین برو بکریند وازانس منقولست که حضرت رسالت ص فرموده
که هیچ بنده نباشد الا که مر ورا در اسمان دو در بود دری که روزی
از انجا فرود اید ودری که عمل وازانجا بالا رود وچون بنده وفات
کند واین دو دران نزول رزق وعروج عمل او محروم مانند برو
کریند عطار رحمه الله میکوید که کریه اسمان سرخی اطراف اوست ودر
معالم اورده که چون حسین بن علی علیهما السلام شهید شد اسمان
برو بکریست وکریه او ان بود که اطراف افاق سرخ شد ودرین
باب کفته اند ع ای سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست ع هر شام بر
خون شهیدان کربلاست ع کر چرخ خون بباردازین غصه درخورست
ور خاک خون بکریدازین ماجرا رواست ع وکفته اند کریه اسمان و
زمین همچون کریه ادمیانست وبعضی برانند که علامتی بریشان
ظاهر شود که دلیل بود بر خون واسف همچون کریه که در اغلب دالست

بر غم و اندوه و بر هر تقدیر فرعونیان را عملی که باسمان رود نبود
و بر روی زمین هم کاری نیکو نکرده اند اسمان و زمین بر ایشان نکریست
وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ و نبودند مهلت دادکان از وقتی بوقتی دیکر
وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر اینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ
الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بندکی فرعون بود از قتل ابنا و تعب
در عمل عذابی واقع مِن فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی
که کشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که متجاوزند
از حدود ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که بر کزیدیم موسی و مومنان
بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند
بر انکه بر کزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُم
و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ
انچه در وی نعمتی اشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این کروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میکویند
إِنْ هِيَ نیست عاقبت کار و خاتمة حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مکر
مرک نخستین در دنیا و بعد از وی حیوتی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ
و نیستیم ما زنده شدکان و برانکیختکان بعد از ان مرک فَأْتُوا
بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست
کویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که هر چه
جایز بود وقوع ان از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور ان
بهر وقت که دیکری بوی خواهد پس چون وعدهٔ بعث در اخرتست اکر
در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ یا قوم قریش بهترند
در وقت قوة و شوکة و شدة و مال أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که
لشکری بودند با عدت و ابهة و در غایة کثرت وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
و انان نیز که بودند پیش از این قوم مانند عاد و ثمود و جز ان چون
نکرویدند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که

بودند

بودند ایشان مُجْرِمِينَ کروهی کافران و منکران بعث و حشر و از ثقاة
اخبار و اثار چنان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو
کرب و نام او اسعد بن ملکی کرب با حشم و تبع بسیار از شرق
تا غرب عالم بکشت و حیرة را بنا کرد و سمرقند نیز بقول
اشهر او ساخت و روایتی از ابن عباس هست که او پیغمبر بوده و در
حدیث امده که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عایشه
منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام اورده است و
لهذا حق سبحانه قوم او را مذمه فرموده نه او را و در معالم
التنزیل اورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد
اهالی انجا لشکر کرد و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام
داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و کفتند این جرات
مکن که مدینه مهاجر پیغمبر اخر زمانست و تعریف انحضرت صلعم کردند
او از سر قتل و غارت اهل مدینه درکذشت و اتش پرست بود
بر دست ان دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد
نفری از هذیل بسر راه او امده کفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در و
کنجی است از نقره و مروارید و زبرجد کفت کجاست کفتند در مکه
و غرض ان بود که او قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود تبع قصه
کنج و خانه با احبار در میان اورد کفتند ای ملک زنهار که ان شریف
ترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ کس قصد ان خانه نکند مکر
که هلاک شود ترا انجا باید رفت و تعظیم بجای باید اورد و قربان
فرمود تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان
کرد و از انجا بیمن توجه فرمود قوم او از حبر اغاز مخالفت کردند
که تو از دین ما بر کشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خدای پرستی
بر ایشان خواند ایشان در عناد افزودند کفتند ما باتش امتحان
میکنیم اتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را بر یکدیکر

دعوی بودی بران آتش درامدی مبطل بسوختی و محقر افت نرسیدی
القصه احبار با مصاحف خود باتش درون رفتند و بسلامت بیرون
امدند و کتب ایشان در امده بتمامی بسوختند و نزد ارباب سیر
شکر الله سعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت
رسالت و بیشا مولی یهودی سپرد که اگر انحضرت را دریابد بدو
رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و
فرزند بیست و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری رضی الله عنه او نامه
را بموقف عرض رسانید حضرت رسول صلعم سه بار فرمودند که مرحبا
بالاخ الصالح و از رقاشی بنقلست که ابو کرب اسعد حمیری از تتابعه
ایمان اورده به پیغمبر قبل از مبعث انحضرت بهفتصد سال و در درج
الدرر اورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال که هزار و چهل سال
پیش از هجرة بوده باشد وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم
ما اسمان و زمین را وما بینهما و انچه میان ایشان است لاعبین
بازی کنان یعنی بحکمت افریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکم
کامله بظهور اورده ایم و از حکمت نسزد که ادمیان را معطل و مهمل
گذاریم بی ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم اهل ارض و سما
را الا بالحق مگر برای حق که ان مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر
معصیت ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم
فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان یوم الفصل
بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مومن و کافر
و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه ادمیانست
یوم لا یغنی روزی که دفع نکنند مولی دوستی و خویشاوندی
عن مولی شیئا از دوست و خویش خود چیزی را از عذاب ما یا
سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشند
دوستان که یاری داده شوند از دوستان دیگر الا من رحم

الله

الله و لکن کسی که خدای برای بخشوده باشد یعنی مومنان ایشان یاری
کنند یکدیگر را بشفاعة انه هو العزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست
کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست بر هر که
رحمت کند او را رتبه شفاعة دهد ان شجرة الزقوم بدرستی
که درخت زقوم یعنی میوهای ان طعام الاثیم خوردن گناه کارست
یعنی ابو جهل و چون بخورند کالمهل مانند مس روی گداخته یغلی
فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن
اب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگدازاند اعضا و احشا را
پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گناه کار را فاعتلوه
پس بکشید بعنف و قهر الی سواء الجحیم تا میانه دوزخ ثم
صبوا انگاه بریزید فوق راسه بر زبر سر او من عذاب الجحیم
از عذاب اب گرم تا تمام بیرون بدن بدین اب معذب شود چون
درون او از زقوم معذبست و بگویند مر او را که ذق بچش و بکش
این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزدیک
قوم خود الکریم بزرگواری بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز
و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من عزیز تر و بزرگتر نیست در ان
روز حق سبحانه فرماید که او را بگویید عذاب بکش که تو دعوی می
کردی که عزیز و کریمی ان هذا این عذاب ما کنتم به انست
که بودید شما که بان تمترون شک می اوردید تا اکنون معاینه
دیدید ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین
در جایگاهی ایمن باشند یعنی مقامی که در او افات و مخافات نبود فی
جنات در بوستانها و عیون و سرچشمها یلبسون میپوشند
من سندس و استبرق از حریرهای نازک و سطبر متقابلین
در حالتی که متقابل استند در مجالس یکدیگر تا بهم مستانس باشند
و در تفسیر سور ابادی اورده که این مقابله روز مهمانی باشد در

دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنانرا بر سر یک خوان بنشاند و همه
رویهای یکدیگر می بینند کَذٰلِكَ همچنین بر یکحال میباشند بی تغیر
وتبدیل وَزَوَّجْنَاهُمْ وقرین میسازیم متقیانرا بِحُورٍ عِينٍ
بزنان سفید روی کشاده چشم واختلافست درانکه اینان زنان
دنیی باشند یا حوران عینان بهشت يَدْعُونَ بِكُلِّ فَاكِهَةٍ میخواهند
بهر میوه که ارزو میکنند اٰمِنِينَ درحالتی که ایمنند از ضرر
یا انقطاع ان لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا الْمَوْتَ در اخرت مرگرا إِلَّا
الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ بعدازمرگ پیشین که در دنیی بچشیدند و
چون معهود نزدیک مردمان انست که هر زندگی را مردگی در پی
میباشد حق سبحانه خبرداد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ
ونگاه میدارد حق سبحانه بهشتیانرا وازیشان دفع میکند عَذَابَ
الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ از روی فضل وکرمی کرواقع
است ازافریدگار تو ذٰلِكَ ان صرف عذاب وحیوة ابدی در بهشت
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ انست که رستکاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس
جز این که اسان کردانیدیم قرانرا که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغة
تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که قوم تو فهم کنند وبدان
پند کیرند وایشان خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار
چیزیرا که برایشان فرود اید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان
نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما ازان تو نصرت الهی
خواهد بود وازان ایشان عذاب نامتناهی دوستانرا هردم فتحی
تازه وخصمانرا هر زمان رنجی بی اندازه تابعانرا وعده حسن المأب منکرانرا
هیبت ذوقوا العذاب سورة الجاثية مكية وهي سبع وثلاثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

حٰمٓ حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت
است بحی وحفیظ ومیم کنایه از ملک ومجید در لطایف اورده که حا

فیها

حکمة

۳۰۷

حکمة ازلیست ومیم ملکت ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيلُ
الْكِتَابِ فرود امدن قران مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خداست
بر همه غالب الْحَكِيمِ دانا در تیسر مطالب وتقدیر مواهب إِنَّ فِي
السَّمَاوَاتِ بدرستی که دراسمانها از نجوم سیاره وثابته وَالْأَرْضِ
ودر زمینها از جبال واشجار وحیوانات لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست
مر کرویدکانرا بر وحدت وقدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ ودر افریدن
شما از نطفه وتغییر ان از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ ودرانچه پراکنده
میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندکان باختلاف صور واشکال
ایشان اٰيَاتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمة ذوالجلال
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر کروهی را که بیکمان شوند یعنی استدلال کنند
بران ایتها وبواسطهٔ استدلال متیقن کردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ در اختلاف شب وروز بالوان ومقادیر وَمَا أَنْزَلَ
اللَّهُ ودرانچه فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از اسمان یا ابر مِنْ رِزْقٍ
از روزی یعنی باران که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
پس زنده کرد بان مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی وپژمردگی
ان وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ ودر کردانیدن بادها باختلاف جهات
وتفاوت احوال اٰيَاتٌ هرایینه دلالتهاست روشن وهویدا بر
کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کروهی را که تعقل کنند دران
تِلْكَ این دلیلها اٰيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این ایتها
ایات قرانست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی ودرستی
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از حدیث خدای
که قرانست وَاٰيَاتِهِ ودلایل قدرت او تُؤْمِنُونَ ایمان می ارید
حفص بیا میخواند یعنی بکدام سخن میکروند اگر بدین سخن نکروند
وَيْلٌ سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ کوی است أَثِيمٍ
بسیار کناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ میشنود اٰيَاتِ اللَّهِ

ابتهای خدایرا که تتلی علیه خوانده میشود برو ثم یصر پس اصرار
میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا در حالتی که کردن
کش است از ایمان بدان کأن لم یسمعها پس کویا نشنیده است
انرا یعنی چون قبول نکرده وبدان منتفع نشده کویا استماع ننموده
فبشره پس خبر ده اورا بعذاب الیم بعذاب دردناک در دوزخ
بشارت بطریق تحکم است واذا علم وچون بشنود من
ایاتنا از ایتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی
وداند که از قرانست اتخذها هزوا فرا کیرد انرا مهزوبه
یعنی باان افسوس کند وبصورتی باز نماید که از حق وصواب دور
باشد اولئک ان کروه مستهزیان لهم عذاب مهین مر ایشانراست
عذابی خوار کننده من ورائهم جهنم از پس روی ایشان
دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرک
مال ایشان بدوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم ودفع نکند از ایشان
ما کسبوا انچه کسب کردند از اموال واولاد شیئا چیزیرا از عذاب
خدای ولا ما اتخذوا ونه دفع کند از یشان عذابرا انچه
فرا کرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان و
معبودان ولهم عذاب عظیم ومر یشانراست عذابی بزرک
که شدت ان از حد متجاوز باشد هذا هدی این قران راه نماینده
است والذین کفروا وانانکه نکرویدند بایات ربهم بایات
ونشانهای پروردکار ایشان که قرانست یا دلایل قدرت
وحاکمیت او لهم عذاب مر یشانراست عذاب من رجز الیم
از سختترین عذابی الم رساننده الله خدای بحق الذی سخر
انست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی سطح اورا
هموار کردانید تا چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالای او باشد
وکفته اند تسخیر او انست که منع نمیکند از غوص در وی و سیر بر وی

لیجری

لتجری الفلک فیه بامره تا میرود کشتیها در وی بفرمان خدای
ولتبتغوا من فضله وتا طلب میکنند از فضل خدای انواع فایدها
چون تجارت وغواصی وصید ماهی ولعلکم تشکرون وتا شاید
شکر کویید خدایرا برین نعمتها وسخر لکم وبفرمان کرد
برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات انچه
در اسمانهاست از شمس وقمر ونجوم ومطر وما فی الارض وانچه
در زمینست از کوه ودریا وشجر وثمر جمیعا منه همه اینها ازوست
نه از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لایات
هر اینه نشانهاست بر قدرت الهی وعلم وحکمة پادشاهی لقوم
یتفکرون برای کروهی که تفکر کنند در غرایب صنع وعجایب خلق
او که بر صحایف مبتدعات ظاهرست واز صحایف مکونات باهر
در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره کواه قدرت اوست اورده
اند که غفاری در شهر مکه عمر را دشنام داد انجا که سطوت
عمری بود خواست که اورا بکیرد وانتقام کشد ایه امد که قل
بکوای محمد للذین امنوا مر انکسانرا که ایمان اوردند که در
کذرانید وعفو کنید یغفروا تا عفو فرمایند للذین لا یرجون
مر انانرا که نمی ترسند ایام الله از روزهای هلاک وعذاب
عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث ویوم اعاث
پس معنی ایه انست که درکذرانید از قومی که تامل نمیکنند
در روزهای هلاک کافران ونمی ترسند از ان لیجزی قوما تا پاداش
دهد خدای کروهیرا بما کانوا یکسبون بانچه هستند که کسب میکنند
از اساءت ومغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل
میکند که ما در پیش عمر نشسته بودیم قاری این ایه برخواند عمر
فرمود که لیجزی عمر بما صنع وکویند سبب نزول ایه قصه جهجاه
غفاری وسنان جهنی است وشمه از ان در سوره منافقون مذکور

خواهد شد انشاء الله و بران تقدیر ایه را مدنی میباید کفت چه سوره
با تفاق مکیست در تفسیر ثعلبی مذکورست که بعد از نزول ایه
من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهود بر سبیل طنز کفت که خدای مکر
محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بعمر رسیده بر جست و شمشیر
کشید و روی بجست و جوی او نهاد تا هرجا به بیند بقتلش رساند
جبرئیل ع ایة اورد رسول خدای ص بطلب عمر فرستاد چون حاضر
شد کفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و ایة بروی
خواند عمر کفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بخلق فرستاده
که دیکر اثر غضب در روی من نه بینند و در مقابل کناه من
عفو از من مشاهده نکنند ٭ چو بد بینی ز خلق و در کذاری ٭ ترا
زیبد طریق بردباری ٭ اکرچه میدرد دامان تو خار ٭ تو کل باش و
دهان پر خنده میدار ٭ و کفته اند این حکم باية القتال منسوخ است
من عمل صالحا فلنفسه هرکه بکند کاری شایسته پس مر نفس
اوراست ثواب ان عمل و من اساء فعلیها و هرکه کاری بد کند
پس بروست وزر و وبال ان ثم الی ربکم ترجعون پس بسوی
افریدکار باز کردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و لقد
و لقد اتینا و بتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان
یعقوب را توریة و الحکم و حکم کردن در دین و النبوة و هر
پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار
پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان
عیسی ع و رزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات
از چیزهای پاکیزه حلال و کفته اند مراد من و سلوی است
و فضلناهم و تفضیل دادیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان
زمان ایشان و اتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینات دلیلهای
روشن من الامر از کار دین و ملت یا معجزهای پیدا یا ایتهای

هویدا در کار پیغمبر ص تا او را بحق شناختند و امر او بر ایشان محقق
شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما
جاءهم العلم مکر پس از انکه امد بدیشان دانشی بحقیقت حال
یعنی بتحقیق دانستند که حضرت رسالت ص ان پیغمبر است که در
توریة مذکور شد و امر او را بپوشیدند بغیا بینهم از روی حسد
و عداوتی که در میان ایشان هست ان ربک بدرستی که افرید
کار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز
رستخیز فیما کانوا فیه در انچه بودند که در ان یختلفون اختلاف
کردند یعنی کلمات مبینه در توریة که مبنی بود از نعت سید
کاینات علیه افضل الصلوات ثم جعلناک پس ساختیم ترا
یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راه روشن من الامر
از کار دین فاتبعها پس متابعت کن ان شریعت را و پیشوای
خود ساز و بران عمل نمای و لا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن
ارزوهای انانکه لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید را یعنی
رؤسای قریش که ترا میکویند بدین پدران خود باز کرد انهم لن
یغنوا عنک بدرستی که ایشان دفع نکنند از تو من الله شیئا
از عذاب خدای چیزی را اکر خواهد بتو و ان الظالمین و بتحقیق که
ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی
دیکرند و دوستی ایشان یکدیکر را بجهت مجانست است و چون
ترا با ایشان جنسیة نیست از پی ارزوهای ایشان مرو و مصاحب
از جنس خود طلب کن و الله ولی المتقین و خدای دوست پرهیز
کارانست تو هم ایشان را دوست دار هذا این متابعت شریعة
بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که
بدان به بینند راه حق را و هدی و راه نمونیست از ضلالت و رحمة
و بخشایشی از خدای لقوم یوقنون مر کروهی را که بیقین شوند یعنی

از بادیهٔ کمان کذشته طالب سر منزل یقین باشند در معالم اورده
که چند نفر از مشرکان مکه مؤمنانرا کفتند که انچه شما در باب بعث
وحشر میکوئید اکر راست است و مارا بعالم دیکر برند انجا نیز از شما
بمال وجاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم ایه امد که
اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ ند چنین است ایا پنداشته اند انانکه اجْتَرَحُوا
السَّیِّئَاتِ کسب کردند بدیهارا چون کفر و معصیت اَنْ نَجْعَلَهُمْ
انکه کردانیم ایشانرا در اخرت کَالَّذِینَ اٰمَنُوا مانند انها که کرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کردارهای شایسته یعنی مشرکان در
کرامة چون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءً مَحْیَاهُمْ یکسانست
زندکانی ادمیان وَمَمَاتُهُمْ ومرک ایشان در دنیی واخرت
یعنی هرکه بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد وهرکه بر کفر میرد
بر کفر مبعوث خواهد کشت سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ بد حکمیست که ایشان
میکنند ونتیجهٔ حکم وتوحیدرا برابر میدارند نیست یکسان
لای زهرامیز باب حیات وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وبیافرید
خدای اسمان وزمینرا بِالْحَقِّ براستی وعدل ومقتضای عدالت
انست که میان محسن ومسی وموحد ومشرک تفاوت باشد
وَلِتُجْزٰی ودیکر برای انکه جزا داده شوند کُلُّ نَفْسٍ هر کس بِمَا کَسَبَتْ
بانچه کرده باشد از خیر وشر وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ وایشان یعنی عمل
کنندکان ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار وازدیاد عقاب
اشرار وقوع نیابد بلکه هر کسیرا فرا خور عمل او جزا دهد اَفَرَاَیْتَ
ایا چون می بینی مَنِ اتَّخَذَ انرا که فرا کرفت اِلٰهَهُ هَوٰیهُ خدای
خودرا هوای خود یعنی هوای خودرا از پی رود وفرمان برد چنانکه
فرمان خدای میباید برد یا انکه معبود بخود بارزوی کیرد یعنی بت
میپرستد یعنی چون بتی ازو نیکوتر ببیند انرا بکذارد واین را بخدائی
بردارد وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ وچون می بینی که کمراه ساخت وفروکذاشت

خدای اورا

خدای اورا عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی که حضرت اورا هست بعاقبت انکسی
وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ ومهر نهاد بر کوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ
وبر دل او تا تعقل ایات حق نکند وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ ونهاد بر
چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننکرد جواب شرط انست که
چنین کسیرا چکونه هدایة باشد فَمَنْ یَهْدِیهِ پس کیست که راه
نماید این کسرا مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ از پس فروکذاشتن خدای مر ورا اَفَلَا
تَذَکَّرُونَ ایا پند نمیکیرید یعنی پند کیرید ومتنبه شوید وَ
قَالُوا وکفتند منکران بعث مَا هِیَ نیست زندکانی اِلَّا حَیٰوتُنَا
الدُّنْیَا مکر زندکانی دنیی که ما دروییم نَمُوتُ وَنَحْیَا میمیریم
وزنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند می میرند وبعضی میزایند
احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند
ونزد ایشان انست که هرکه میمیرد روح او بجسدی دیکر تعلق
میکیرد وهم در دنیی ظهور میکند تا دیکربار بمیرد ودیکربار بازاید
وازشا کمونی که بزعم ایشان پیغمبریست نقل کرده که کفته است
من خودرا در هزار وهفتصد قالب دیده ام وهم مشرکان کفتند وَمَا
یُهْلِکُنَا اِلَّا الدَّهْرُ وهلاک نمیکند مارا مکر دور زمان وکهنکی
پیری وَمَا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ ونیست کافرانرا باین که نسبت
مرک بروزکار میکنند هیچ دانش که مقلب دهور ومصرف الحضرت
عزتست تعالی شانه وعظم سلطانه ودهررا در هیچ کار اختیاری نیست
دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترا زیبد وشاهی ترا دور زمان کار نسازد
بخود چرخ وفلک سر نفرازد بخود این همه فرمان ترا بنده اند
در ره امر تو ستاینده اند اِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّونَ نیستند ایشان مکر که
کمان می برند وبمجرد تقلید بی تمسک سخن میکویند وَاِذَا تُتْلٰی
عَلَیْهِمْ وچون خوانده شود بر ایشان اٰیَاتُنَا ایتهای کتاب ما بَیِّنَاتٍ
در حالتی که روشن واضح الدلالت باشد در باب بعث وحشر مثل

قل يحييها الذي انشاها اول مرة وماندان الذي احيها لمحيي الموتى
ما كان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا بآبائنا
مگر انکه گویند بیارید پدران مارا ان كنتم صادقين اگر هستید
راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز
واین سخن از جهل وعناد میگفتند چه احیاء موتی موقتست
بوقتی خاص بروجهی که مقتضای حکمتست پس اگر بوقتی اقتراح وجود
نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله يحييكم بگو خدا زنده میکرداند
شمارا در رحم مادران ثم يميتكم پس میمیراند در دنیا
ثم يجمعكم پس جمع میکند در قبور الى يوم القيامة تا روز
قیامة لا ريب فيه هیچ شك نیست در امدن او ولكن اكثر
الناس ولیکن بیشتر مردمان لا يعلمون نمیدانند از قلت انکار
وقصور انظار ولله ومر خدایراست ملك السموات والارض
پادشاهی اسمانها وزمینها ويوم تقوم الساعة وروزی که قایم
شود قیامة يومئذ دران روز يخسر المبطلون زیان کنند
تباه کاران وزیان ایشان ان بود که بدوزخ باز گردند وترى
وبيني كل امة جاثية هر گروهی را بزانو در امده گفته جثو
خاصه کفارست واصح انکه عام دارند چه همه کس از هیبت
ان روز بزانو در افتند كل امة تدعى هر گروهی خوانده شود الى
كتابها بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال وایشانرا گویند
اليوم تجزون امروز جزا داده خواهید شد ما كنتم تعملون
بانچه بودید که عمل میکردید هذا كتابنا اینست کتاب ما
یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن ان امر کرده بودیم
ينطق عليكم بالحق سخن گوید یعنی روشن سازد بر شما عملها
شمارا براستی بی زیاده ونقصان انا كنا نستنسخ بدرستی انکه
نسخه گرفتیم ما كنتم تعملون انچه بودید که کردید در عالم اورده

که

که چون ملکین دفتر عمل انسان باسمان برند حق سبحانه ثابت سازد
دران نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد ولغو وبی
هوده را محو گرداند وگفته اند استنساخ از لوح محفوظست
که سال بسال نسخه اعمال بنی ادم بملائکه میسپارند فاما الذين
امنوا واما انانکه گرویده اند بخدا وانچه از نزدیك اوست و
عملوا الصالحات وکرده اند عملهای شایسته فيدخلهم ربهم
پس در ارد ایشانرا پروردگار ایشان في رحمته در رحمت خود
که از جمله ان بهشتست ذلك ان ادخال در رحمت هو الفوز
المبين انست رستگاری اشکارا واما الذين كفروا واما انانکه
نگرویده اند ایشانرا گویند افلم تكن آياتي ایا نبود که ایات
من تتلى عليكم خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم
تا ایتهای کتب من بر شما میخواندند فاستكبرتم پس شما تکبر کردید
از ایمان وبدو ابا نمودید وكنتم قوما مجرمين وبودید گروهی
شرك ارندگان واذا قيل وچون گفته میشد نزدیك شما که ای
قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بحشر وحساب و
عقاب راستست والساعة لا ريب فيها وقیامة هیچ شك
نیست دران قلتم ما ندري ما الساعة میگفتید ما نمیدانیم
که چه چیزست قیامة ان نظن گمان نمیبریم بقیام ساعة الا
ظنا مگر گمان ان شما یعنی گمان ما انست که شما نیز گمان دارید بقیامة
ویقینی نیست شمارا دران وما نحن بمستيقنين ونیستیم بی گمان
دران یعنی مارا نیز یقینی نیست در قیام قیامة وبدا لهم وظاهر
شود مر ایشانرا در اخرت سيئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند
در دنیا وحاق بهم وفرود اید بدیشان ما كانوا به عذابی انچه
بودند که بدان يستهزءون افسوس میداشتند از عقوبات قیامة
وقيل اليوم وگویند مر ایشانرا که امروز ننسیكم فرو میگذاریم

شمارا در اتش بنوعی که فرو میکذارند ودست باز میدارند چیزی فراموش
کرده را کما نسینکم همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت
فرو کذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شمارا و ساختگی
نکردید برای حلول وی ومأویکم النار وجایکاه شما اتش است
وما لکم من ناصرین ونیستند شمارا یاران ومددکاران
که خلاصی دهند شمارا از اتش ذلکم فرود امدن عذاب بشما
بانکم اتخذتم بسبب انست که شما فرا کرفتید ایات
الله ایتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت اورا هزوا مهزو به
یعنی افسوس میکردید باان وتفکر نمیکردید دران وغرتکم
الحیوة الدنیا وفریفته بود شمارا زندکانی دنیی وبحیات فانی
مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید فالیوم
لا یخرجون پس امروز بیرون اورده نخواهید شد منها از
اتش دوزخ ولا هم یستعتبون ونه اند ایشان که طلب
خشنودی کنند از یشان یعنی ایشانرا نکویند که عذر خواهی کنید
تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از یشان بغایت دور است
فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثناها وستایشها رب السموات
افریدکار اسمانها ورب الارض وافریدکار زمین رب العالمین
پرورنده وتربیت کننده عالمیان وله الکبریاء ومر وراست
بزرکی وعظمت وفرمان کذاری واثار ان ظاهرست فی السموات
والارض در اسمان وزمین وهو العزیز واوست غالب برهمه خلق
الحکیم دانا در همه کار
سورة الاحقاف مکیة وهی خمس وثلاثون ایة
بسم الله الرحمن الرحیم
حم قشیری قدس سره فرموده که حا اشارتست بحکم الهی ومیم
کنایه بمجد وپادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل ومجد شامل خود که
عذاب نکنم هر کرا بمن ایمان ارد در لطایف هیصمی مذکورست که حا

الجزء السادس والعشرون من اجزاء الثلاثین

حمایة

حمایة اهل توحید باشد ومیم مرضات حق از یشان مع المرید که ان عبارت
است از نظر الحق وجه الله الحمید تنزیل الکتاب فرستادن
کتاب بعضی از پس بعضی من الله العزیز از خدا وندی غالب الحکیم
حکم کننده یا صواب کار در کردار وکفتار نه غیر او ما خلقنا السموات
والارض نیافریدیم اسمانها وزمینها را وما بینهما وانچه درمیان
ایشانست از انواع واصناف موجودات الا بالحق مکر براستی بر
وجهی که مقتضای حکمة وعدالت است واجل مسمی ونیافریدیم
اینهارا مکر باندازه زمان نام برده که هر یکرا اخر مدت بقا بود
بازمان که همه بدان منتهی شوند که روز قیامه است والذین
کفروا وانانکه نکرویدند باخرت هر ایند عما انذروا از انچه
بیم داده شوند از احوال بعث واهوال حشر معرضون روی کردانندکان
نه دران فکر کنند ونه وقوع انرا مسلم دارند قل بکوای محمد
کافرانرا که شما ارأیتم خبر دهید مرا ما تدعون از انچه میخوانید
من دون الله بجز خدای چون ملائکه واصنام وغیر ان اروني ماذا
خلقوا بنمایید بمن که چه چیز افریدند من الارض از زمین یا اجزای
ان ام لهم شرک یا ایشانراست شرکتی فی السموات در افریدن
اسمانها وچون ظاهرست که معبودان شما عاجزند وایشانرا در
زمین واسمان نصیبی نیست پس چرا در پرستش با من شریک
میسازید ائتونی بکتاب بیارید کتابی بمن که بشما امده باشد
من قبل هذا پیش از امدن قران که دران فرموده باشد شمارا
بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان
یا روایتی از انبیا کذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت
ایشان ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان در دعوی
خود وچون مشرکان درین حجت فرو مانند حق سبحانه در باب
کمراهی ایشان فرمود که ومن اضل وکیست کمراه تر ممن یدعو

از کسی که بخواند ویرا بپرستد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ
لَهُ انرا که اجابة نکند دعای اورا اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز
رستخیز یعنی اگر مشرك معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند
اثر اجابت ان وظاهر نشود وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ وبتان از
دعا وخواندن بت پرستان مر ایشانرا غَافِلُونَ بیخبرانند
وچون نمیشنوند دعاء ایشانرا پس چگونه اجابة کنند بدبخت
کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دارد
وروی توجه بجماد نابینا وناشنوا اورد بی بهره کسی که چشمهٔ
اب حیات بگذارد وروی نهد بسوی ظلمات وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ
وچون حشر کرده شوند ادمیان كَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً باشند معبودان
باطل مر عابدان خود را دشمنان برخلاف انچه گمان میبردند
بدیشان از شفاعة ومدد کاری وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ
وباشند معبودان به پرستش عابدان مر ایشانرا ناگرویدگان
یا عابدان باشند پرستش معبودان را منکر یعنی بتان گویند اینان
مارا نپرستیده اند کما قال ویوم القیمة یکفرون بشرککم بت پرستان
گویند ما بتانرا پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین
وَاِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر کافران آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ ایتهای کتاب ما در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز
ان قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند انانکه نگرویده اند لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
مر ان سخن حق را انهنگام که امد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ اینست
جادوی اشکارا اَمْ يَقُولُونَ بلکه بهمین بسنده نمیکنند که انرا
سحر خوانند میگویند افْتَرَاهُ بربسته است محمد قرانرا بر خدا
وان خود گفته قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بافته باشم بفرض
محالان معصیتی بغایت بزرگ بود وهر اینه بران عقوبتی متفرع
شود فَلَا تَمْلِكُونَ لِي پس شما وغیر شما مالك نتوانید بود برای

من

مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از خدای چیزیرا یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی
از عذاب اگر خدای که بمن خواسته باشد پس چگونه جرأت کنم
وباستظهار کدام مددکار این کار سازم هُوَ اَعْلَمُ خدای داناترست
بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ بانچه شما خوض میکنید در ان یعنی طعن میزنند
بر قران وسحر ومفتری میگویند كَفَى بِهِ شَهِيدًا بسنده است
خدای بگواهی بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما برای من گواهی
دهد براستی کلام وتبلیغ احکام وبر شما بکذب وعناد وانکار
وافساد وَهُوَ الْغَفُورُ واو امرزنده است کسی را که از شرك
توبه کند الرَّحِيمُ مهربانست بر کسی که بر ایمان راسخ باشد قُلْ
بگو ای محمد مَا كُنْتُ که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نودرامده
از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز
پیغمبران بوده اند پس بنبوت مرا چرا منکرید وَمَا اَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي
ونمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت وراحه یا اقامة
وهجرت یا مقاتله بر قوم وَلَا بِكُمْ ونمیدانم که بشما چه کنند
از خسف وقذف ورجفه وقتل واسر وجز ان در معالم اورده
که بعد از نزول این ایه مشرکان شاد شده گفتند کار ما ومحمد نزدیك
خدای یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم اگر مبعوث
من عند الله بودی بایستی که خدای ورا خبر کردی که با او چه خواهند
کرد ایه امد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ در
اسباب نزول مذکورست که حضرت رسالت ص بخواب دید که هجرت
فرموده است بزمینی که در واب ودرخت ونخلستان بوده صحابه
بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند وچون تعبیر دیر واقع می
شد واز ازار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب هجرة استعجال مینمودند
این ایة نازل شد که بگو نمیدانم که مرا وشمارا هجرة خواهند فرمود یانی
اِنْ اَتَّبِعُ پی روی نمیکنم اِلَّا مَا يُوحَىٰ اِلَيَّ مگر انچیزیرا که وحی کرده میشود

بسوی من وازان در عیتوانم کذشت وَمَا أَنَا وبنیستم من إِلَّا نَذِيرٌ
مکر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا بیم کردن من ومن
از عواقب امور وخواتیم احوال بی وحی الهی نتوانم خبر داد ونعم من
قال ای دل تاکی فضولی وبوالعجبی از من چه نشان عافیت می
طلبی سرکشته بود خواه نبی خواه ولی در وادی ما ادری وما
یفعل بی قُلْ بکو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که إِنْ كَانَ اکر
باشد قران مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ وشما
کافر شده اید بان وَشَهِدَ وکواهی داده است مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ کواهی
از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله سلام وکفته اند
یامین ابن یامین عَلَىٰ مِثْلِهِ بر قران که از نزدیک خداست از مسروق
رحمه الله منقولست که این شاهدند میان رسول الله صلی و قریش
واقع بوده وشاهد موسی کلیم است ع ومعنی ایه این که اکر قران
از نزد خدای بود وشما بدان نکروید بد وموسی ع کواهی داده بر
توریه که او نیز از نزدیک خداست فَآمَنَ و بقران ایمان اورده
وَاسْتَكْبَرْتُمْ وشما سرکشی کرده اید وبدان نکرویده که ستمکاران
باشید بر خود بدین کار إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ راه نمی نماید کروه ستمکاران را ودر بادیه خذلان فرو
میکذارد اورده اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار
ایمان اوردند بنو عباس وغطفان واسد واشجع اغاز طعن کردند
بریشان وایه امد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وکفتند انانکه کافر بودند
از بنو عامر وامثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای انانکه ایمان اوردند
از جهینه واحزاب ایشان لَوْ كَانَ خَيْرًا اکر ایمان خیر بودی و
راستی ودرستی داشتی مَا سَبَقُونَا پیشی نکرفتندی ومسارعه
نکردندی إِلَيْهِ بسوی او اراذل قبایل بلکه ما بدان سابق بودمی
چه رتبه ما از انها بزرکترست وبزرکی وشهرت ما بیشتر بود

شاهد
کواه بوده

بعد ان اسلام ابن سلام واصحابا و رضعه کفتند اکر انچه محمد اورده
خوب بودی دیکران نتوانستندی بر ما پیشی کرفتن چه دانش ما بیش
از انست وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ وچون راه نیافتند کفار یا یهود
بقران یا با انچه محمد اورده فَسَيَقُولُونَ پس میکویند هَٰذَا إِفْكٌ
قَدِيمٌ این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این کفته
اند وَمِنْ قَبْلِهِ وحال انکه پیش از قران كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی
یعنی توریه بود وکردانیدیم ما انرا إِمَامًا پیشوای اهل دین
وَرَحْمَةً وسبب رحمه باوردارندکان وَهَٰذَا كِتَابٌ واین
قران کتابیست مُصَدِّقٌ تصدیق کننده مر توریه را یا جمع کتب
منزله را لِسَانًا عَرَبِيًّا بزبان تازی لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تا بیم
کند انانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وَبُشْرَىٰ وقران
مژده دهنده است لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکارانرا برضوان الهی إِنَّ الَّذِينَ
قَالُوا بدرستی که انانکه کفتند رَبُّنَا اللَّهُ افریدکار ما خداست
ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بایستادند بران وعدول نکردند ازان
یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علمست واستقامه که
منتهی علمست در بحر الحقایق فرموده که استقامه ورزیدند بجوارح
بر تعهد ارکان شریعت وبر نفوس بر تادب باداب طریقه وبقلوب
بر تصفیه از تعلقات وبارواح بر تجلیه از انوار صفات وبسر
بر محض توحید وبخفی بفنا از غیر حق وبقا بحق وکمال استقامه این
است وبباید دانست که بی همراهی استقامه وصول بسر منزل کمال
فکریست بس باطل وخیالیست بغایة محال ع کرامی نیابی مکر زاستقامه
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر مؤمنان مستقیم
از رسیدن مکروهی بریشان دران جهان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
ونیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوت محبوبی درینجهان
أُولَٰئِكَ ان کروه یعنی اهل ایمان واستقامه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان

بهشتند خالدین فیها جاوید بودگان دران وپاداش داده شدگان
جزاءً پاداش دادنی بما کانوا یعملون باچه بودند که عمل میکردند
ووصینا الانسان وفرمودیم ادمیرا بوالدیه احسانا تا بپدر
ومادراو نیکویی کردن حملته امه برداشته است ادمیرا
مادراو کرها برنج وسختی ووضعته کرها وبنهادن
یعنی بزاده است اورا بمشقت ومحنت وحمله ومدت حمل او
وفصاله وزمان از شیر باز کردن او ثلثون شهرا سی ماهست
اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد وازینجا معلوم شد که اقل
مدت حمل ششماه است چه زمان رضاع حولین کاملین حتی اذا
بلغ تا وقتی که برسد ادمی اشده بکمال قوة خود که سی وسه
سالگی است وگفته اند از هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة
وبرسید تا بچهل سالگی اکثر مفسرین برانند که این ایة خاص امیر
المومنین است که از زمان رضاع تا اخر عمر مبارک حضرت رسالت
همیشه بملازمة انحضرت بوده ودر سفر وحضر رفیق وقرین
وی بود چون بچهل سال رسید مبعوث گشت وعلی بن ابیطالب علیه
السلام با او ایمان اورد قال وگفت رب ای پروردگار من
اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم
نعمتک التی ان نعمتی که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من
که نعمت اسلام است وعلی والدی ونعمتی را که بپدر ومادر
من داده که حیاتست وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند
وان اعمل ودیگر الهام کرده که عمل کنم صالحا ترضیه عمل
ستوده که تو پسندی انرا وازان خشنود باشی حق سبحانه دعاء
وی را مستجاب گردانید وتوفیق داد واصلح لی ودیگر دعا کرد
برای اولاد خود برین وجه که بصلاح ان برای من یعنی بصلاح ار
وجاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف

اجابة

اجابة رسید انی تبت الیک بدرستی که من باز گشتم بحضرت
تو از هرچه رضای تو دران نیست وانی من المسلمین ومن از
گروه گردن نهادگانم مر فرمان ترا اولئک الذین یتقبل عنهم ان
گروه که با مادر وپدر نیکویی کرده اند وشکر نعمت تو بجا اورده اند
قبول کرده شود ازیشان احسن ما عملوا نیکوترین انچه کرده اند
وقولی انست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای ایشان رقم
قبول یابد ویتجاوز ودر گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان
ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند وبنصب احسن
یعنی قبول کنیم طاعات ایشان ودر گذرانیم سیئات ایشان و
معدود باشند فی اصحاب الجنة درمیان اهل بهشت وعد
الصدق وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی وتجاوز
از بدی الذی کانوا ان وعده که بودند ردنیی یوعدون
وعده داده شده بان وان وعده درین ایه است که وعد الله
الذین امنوا وعملوا الصالحات جنات الایة والذی قال وان
کسی که گفت لوالدیه مر پدر ومادر خود را وقتی که اورا بایمان
باخرت میخواندند اف لکما کراهة وننگ شما را اتعداننی
ایا وعده میدهید مرا ان اخرج انکه بیرون اورده شوم از قبر
یعنی مرا بعد از مرگ بر انگیزانند وزنده از قبر براند وقد
خلت القرون وبدرستی که بگذشته اند قرنهای بسیار من
قبلی پیش از من ویکی باز نیامده اند وهما یستغیثان الله
وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدای وگفتند ویلک
امن وای بر تو ایمان ار بقیامة ان وعد الله بدرستی که
وعده خدای در بعث وحشر حق راستست فیقول پس انکس
میگفت ما هذا نیست اینکه شما مرا بران میخوانید الا اساطیر
الاولین مگر افسانها پیشینیان واباطیل واکاذیب نوشته اند

جمعی گویند این آیه در شان عبد الرحمن ابن ابی بکرست وعایشه
این قولرا منکرست وصحیح انست که درباب کافری که در والدین
ناند کنند اُولَئِكَ آن گروه عاق ومنکران اَلَّذِينَ حَقَّ آنانند
که واجبست عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بریشان کلمه عذاب وباشند فِي
أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ درمیان گروه چندانکفار که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ
بیش ازیشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو وادمی إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان وانان كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیان کاران وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
وهریکی ازین دو فریق را مِمَّا عَمِلُوا پایها ومنزلهاست وَلِيُوَفِّيَهُمْ
از انچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو وپایهای ارباب
شر بطریق سفل وچنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مریشانرا
أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان
ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان ودر عقاب بزیادت
وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند
کافران عَلَى النَّارِ بر اتش دوزخ در موضح اورده که عرض کنند
اتش را بر کافران وموافق درد دوزخ بدیشان نمایند تا الم
وحیرت ایشان بیفزاید وایشانرا گویند أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ
ببردید وبخوردید چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در
زندگانی که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ وبرخورداری یافتید بان بها
لذایذ یعنی استیفای لذایذ کردید وهیچ برای اخرت نگذاشتید
فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ
عذاب خواری ورسوایی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب انچه بودید
که تکبر میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی
تکبر میورزیدید بباطل وبناوجه وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و
بسبب انچه بودید که فسق میکردید وپای از دایره امر بیرون میبردید
وسر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجاترا که قدم

ازداین

٣١٨

ازداین شرع بیرون ننهند وپای از حدود شرع برون مینهی منه
خود را اسیر نفس وهوا میکنی مکن بی حبل شرع نیست خلاصی زچاه
طبع این رشته را ازدست رها میکنی مکن وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ
ویاد کن برادر عاد یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد بود مراد حضرت
هودست علی نبینا وعلیه السلام میفرماید که حال او وقوم او با معاندان
قریش بگو إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را از خدای
بترساند بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف وان ریگستان بود نزدیک
حضرموت بولایت یمن وگویند میان عمان ومهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ
وحال انکه گذشته بودند پیغمبران بیم کنند مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از
هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ واز پس او نیز امدند یعنی نخست پیغمبری بود
بخلق پیش او وپس او نیز انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث
شد دعوت کرد ایشانرا أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ با انکه نپرستید
مگر خدایرا که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی
که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ وپرهول
قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا ایا امدید بما لِتَأْفِكَنَا
تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان بتهدید ووعید
فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما انچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان در دعوی خود قَالَ
گفت هود علی نبینا وعلیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ
عِنْدَ اللَّهِ جز این نیست که علم بوقت نزول ان نزدیک خدایست
ومرا دران مدخل نیست وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وبشما می
رسانم انچه فرستاده شده ام بان ومن غیر از رسانیدن نیست
وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ولکن می بینم شمارا گروهی که نادانی
میکنید وبنزول عذاب وحلول عقاب تعجیل مینمایید در سوره اعراف
سلح کذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند ابر امد

منادی ندا کرد که یکی از انها اختیار کنید ایشان ابر سیاه را اختیار کردند
و با ایشان می امد تا دیار ایشان فلما رأوه عارضا پس انهنگام
که دیدند انچیز را که موعود بود از عذاب ابری پهن شده در اسمان
مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند
هذا عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده هود فرمود که
بل هو این نه ابریست باران دهنده بلکه او ما استعجلتم به
انچیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این بادیست فیها
عذاب الیم در وست عذابی دردناک و او بادیست که از غایة
تندی تدمر هلاک میسازد و نابود میکند کل شیء همه چیز را
از انفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود
پس ان باد مر د را بغایة تندی و سرکشی و پشتها کرد و تنهای ایشان
بدریا افکند فاصبحوا پس گشتند بجائی که اگر کسی بدیار ایشان
رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایهای ایشان
یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک
همچنانکه ایشان را جزا دادیم نجزی القوم المجرمین جزا میدهیم
گروه کافران و مکذبان را ولقد مکناهم و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم
عاد را فیما ان مکناکم فیه در ان چیزی که ممکن نساختیم
شما را ای کفار قریش در ان چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال
و نفاد تصرف وجعلنا لهم سمعا و دادیم مر ایشان را گوشها تا
بشنوند وابصارا و چشمها تا به بینند وافئدة و دلها تا دریابند
ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند
و بدل در وحدانیة خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود امد
فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان سمعهم گوش ایشان
ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا افئدتهم و نه
دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا چون

بودند

بودند که از تقلید و تعصب یجحدون بآیات الله انکار میکردند بایتهای
خدای یا معجزات پیغمبر وحاق بهم و بگرد در امد ایشان را ما کانوا
به یستهزؤن انچه بودند که بان استهزا میکردند یعنی عذاب
ولقد اهلکنا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم
انچه گرد شما بوده من القری از دیهها چون حجر و مؤتفکه وصرفنا
الایات و تکرار کرده بودیم ایتها و حجتها را بر اهل قری لعلهم
یرجعون شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک
شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین
اتخذوا انانکه فرا گرفته بودند ان هلاک شدگان ایشان را
من دون الله بجز خدای قربانا الهة انرا برای تقرب بخدا
بان یعنی بتان که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهة تقرب یعنی
یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا عنهم بلکه غایب
شدند از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد رجای ایشان
از نصرت بتان وذلک و فرا گرفتن بتان بخدائی برای قربت بخدا
افکهم دروغ ایشانست وما کانوا یفترون و انچه هستند
که بر میبافند الوهیة را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر
میتابند ؛ روی از توهم که تافت دگر اب رو نیافت ؛ ارباب سیر
و اثار رحمهم الله اورده اند که پیغمبر بعد از مراجعت از طایف ببطن
نخله فرود امد و شب برخواسته تهجد میگذارد و قران میخواند
جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند انجا رسیده اواز قراءة شنودند
و خود را بحضرت نمودند حق سبحانه از ان قصه خبر میدهد که
واذ صرفنا الیک یاد کن انرا که بگردانیدیم و میل دادیم بسوی
تو نفرا من الجن گروهی از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل
نصیبین یا پیغمبری یا جزیره موصل و نامهای ایشان بروجهی که
صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مسر ازدا

بیان احتم کویند نه عدد بودند ودو بعه ازیشان بوده واو پسر
ابلیس است وده ودوازده نیز کفته اند ودر لباب اورده که هفتاد
تن بودند از بنی اقیش وبرهر تقدیر یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنودند
قرانرا وکوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس انکاه که حاضر شدند
نزدیک رسول ص قَالُوا کفتند بعضی مر بعضی که از روی ادب أَنْصِتُوا
خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع
قران بر زبر یکدیکر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون کذارده شد
قراءة وبا تمام رسیده ایمان اوردند با نحضرت وجیزها پرسیدند
و رسول ص ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد وایشان وَلَّوْا
باز کشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کنندکان
وخوانندکان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا کفتند ای کروه ما إِنَّا
سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابیرا از نزدیک خدای
أُنْزِلَ فرو فرستاده شد مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ از پس کتاب موسی مُصَدِّقًا
تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مران چیزرا که پیش از و بود از
کتب یا موافق با نها کویند ان جنیان یهود بوده اند واز نزول
انجیل خبر نداشته یا اعتبار نمیکرده اند انرا چنانچه معتقد
یهودست از ان جهت کفتند که انزل من بعد موسی يَهْدِي راه می
نماید ان کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق تعالی یعنی انچه درست از اعتقاد
وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ وبر راه راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا
أَجِيبُوا ای کروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای یعنی
محمد را ص وَآمِنُوا وایمان ارید وتصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ
لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از کناهان
شما که مظالم نباشد وکفته اند همه کناهانرا وَيُجِرْكُمْ وبرهاند
شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ وهر که
اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده را بخدا که حضرت مصطفی ص فَلَيْسَ

بمعجز

بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده
حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد واو عاجز نتواند ساخت
خدایرا از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ ونیست مر ورا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ
بجز خدای دوستان ومددکاران أُولَٰئِكَ ان کروه اجابت کرده اجابت
ناکردکانند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه
کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی کفته
اند که ثواب ایشان همین نجات است از اتش چنانچه فرمود ویجرکم
من عذاب الیم واز سفیان ثوری منقولست که ثواب جن انست
که از اتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر مثال البهایم وبعضی برین
رفته اند وجمعی بر انند که ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه
بر اساءة عقاب خواهد بود واز ضحاک منقولست که ایشان بهشت
در ایند وبخورند وبیاشامند ودر تفسیر ابو بکر نقاش حدیثی
می ارد که ایشان بهشت در ایند واز نقاش پرسیده اند که ایشانرا
از نعیم بهشت تنا ولهست جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشانرا
تسبیح وذکری الهام دهد که از ان چندان لذت یابند که بنو
ادم از نعمتهای بهشت در معالم اورده که از ضمره بن حبیب رحمه الله
پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که اری واینه لَمْ
يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ بخواند وکفت الانسیات للانس
والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز نقل میکند که
مؤمنان جن کرداکرد بهشت در درجها وروضها خواهند بود نه
در بهشت وقاضی در انوار اورده که اظهر انست که جن در توابع
تکلیف مانند انس اند أَوَلَمْ يَرَوْا ایا ندیدند وندانستند منکران
بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي انرا که خدای بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید اسمان وزمین وَلَمْ يَعْيَ ومانده نشد ورنج
نرسانید او را بِخَلْقِهِنَّ بافریدن انها بِقَادِرٍ توانا است عَلَىٰ أَنْ

يُحْيِيَ الْمَوْتَى برانكه زنده كرداند مردكان زا چه قدرت ثابتست ونقص وانقطاع بدو راه نيابد محصل معني ايه انست كه ايا خداى با قدرتي چنين كاملي ازلي ابدي براحياء موتي قادر نيست بَلَى ارى هست إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستي كه او بر همه چيزها قَدِيرٌ توانا است بي عجز وتعب وَيَوْمَ يُعْرَضُ وياد كن روزيرا كه عرض كرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا انانكه نكرويده اند عَلَى النَّارِ بر اتش يعني بريشان عرض كنند واين قلبست كه برخلاف مقتضي ظاهر از براى مبالغه وتاكيد ايراد ميكنند پس ايشانرا كويند أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ايا نيست اين عذاب براستي وشما باور نكرديد قَالُوا بَلَى كويند ارى حق است پس سوكند خوردند كه وَرَبِّنَا پروردكار ما كه اين راست بود قَالَ كويد خداى با خازن دوزخ ايشانرا كه فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشيد عذابرا بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب انچه بوديد كه كافر ميشديد بقيامة وسخن پيغمبران باور نميداشتيد فَاصْبِرْ پس صبر كن اى محمد برجفاى قوم كَمَا صَبَرَ همچنانچه صبر كرده اند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات وجزم مِنَ الرُّسُلِ از پيغمبران وايشان اصحاب شرايعند كه در تمهيد قواعد احكام مراسم اجتهاد بتقديم رسانيدند وبر معادات معاندان ومجالات طاعنان وازار وايذاء منكران شكيبائي نمودند وايشان نوحند وابرهيم وموسي وعيسي وامام محي السنة كفته كه اولوا العزم انها اند كه بتخصيص رقم ذكر يافته اين در چند موضع يكي در اخذ ميثاق كه وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الايه دوم در شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الايه وهان اصحاب شرايعند يا پيغمبرند قولها انست كه ايشان انبياء رسلند هژده تن كه در سوره انعام ايشان هست وپيغمبر ما را امر شد كه فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ در زاد المسير اورده كه همه پيغمبران اولوا العزمند الا ادم ويونس وسليمان

وكفته

وكفته غير يونس وپس چه او تعجيل نموده از ميان قوم بيرون رفت وحضرت عزت پيغمبر ما را فرمود كه وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ يعني در عدم صبر پس اينجا نيز ميفرمايد كه شكيبائي كن وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ وشتاب مكن براى كفار قريش بنزول عذاب كه بيشك در وقت خود نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ كوييا ايشان روزي كه به بينند مَا يُوعَدُونَ انچه وعده داده شده اند از عذاب يعني چون هول وفزع قيامة مشاهده كنند چنان نمايد ايشانرا كه لَمْ يَلْبَثُوا درنك نكرده اند در دنيا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مكر ساعتي از روز يعني كوتاه شمرند خود را در دنيي و برزخ از هيبت عقوبات دوزخ بَلَاغٌ انچه كفته شد درين سوره از مواعظ كفايتست فَهَلْ يُهْلَكُ پس ايا هلاك كرده خواهند شد وقتي كه نازل شود يعني نخواهند شد إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مكر كروهي بيرون ارفتكان از دايره فرمان

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صم مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٍ وَثَمَانُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا انانكه كافر شدند وَصَدُّوا وباز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خداى يعني منع كردند از دخول در اسلام مراد شياطين قريش اند چون ابو جهل ونضر وعتبه با مطعمان بدر وايشان ده تن بودند از صناديد عرب أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل كرد خداى تعالى عملهاى ايشانرا كه از مكارم ميشمردند چون صلهٔ رحم وفك واسير وحفظ جوار وحسن ضيافت وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانكه كرويدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وكردند كارهاي شايسته چون اطعام وصله ارحام وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ وكرويدند بانچه فرو فرستاده شده است عَلَى مُحَمَّدٍ بر پيغمبري اينك سفوده يعني قران وَهُوَ الْحَقُّ وقران راست ودرست يا محمد صاحب حقيقت مِنْ رَبِّهِمْ از پروردكار ايشان بديشان پس انانكه

کرویده اند بقرآن یا محمد کَفَّرَ عَنْهُمْ درکذراند خدای از ایشان
سَیِّئَاتِهِمْ کناهان ایشان وَاَصْلَحَ بَالَهُمْ وبصلاح آرد حال ایشانرا
در دین ودنیا باصلاح دل ایشانرا تا عاصی نشوند ذَلِکَ آن اضلال
واصلاح بِاَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بآنست که آنانکه کافران شدند اتَّبَعُوا
الْبَاطِلَ در پی رفتند یعنی شیطانرا وَاَنَّ الَّذِینَ وآنانکه آمَنُوا
کرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پی روی کردند حق را که قرآنست آمده
بریشان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدکار ایشان کَذَلِکَ همچنین یَضْرِبُ
اللّهُ بیان میکند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان اَمْثَالَهُمْ مثلهای
ایشانرا یعنی احوال فریقین را ظاهر میکرداند فَاِذَا لَقِیتُمُ پس هرکاه
که ببینید ای مؤمنان الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بوقت
محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید کردن ایشانرا زدنی حَتَّى اِذَا
اَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشانرا فَشُدُّوا الْوَثَاقَ
پس استوار کنید بندرا یا بکیرید ایشانرا باسیری وبند کنید محکم
تا نکریزند فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس از اسیری یا منت نهید منت نهادنی
وآزاد کنید بی عوض وَاِمَّا فِدَاءً ویا فدا کیرید از ایشان فدا کرفتنی
حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب اَوْزَارَهَا سلاح حرب یعنی
دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال نماند وآن نزدیک نزول
عیسی ع خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امة من با دجال
خواهد بود بعضی بر آنند که امام مخیرست میان قتل واسترقاق
واطلاق وفدا بمال یا باسیران مسلمانان وبقول بعضی این حکم منسوخ
است یا مخصوص بحرب بدر بوده وحالا قتل متعین است یا استرقاق
ذَلِکَ اینست کار نکاه دارید این کار را وَلَوْ یَشَاءُ اللّهُ واکر خواهد
خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه
کارزار کنید وَلَکِنْ ولیکن امر کرد بجهاد لِیَبْلُوَ تا بیازماید
بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندکان

کند

کند مؤمن را بکافر مبتلا کرداند تا جهاد کند وثواب عظیم یابد و
کافر را بمؤمن آزمایش دهد تا کوشمال یابد وازکفر باز ایستد وَالَّذِینَ
قَاتَلُوا وآنانکه کارزار کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای وحفص
قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَنْ یُضِلَّ پس خدای باطل وضایع
نکرداند اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا سَیَهْدِیهِمْ زود باشد که
حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای صواب ودر آخرت
بدرجات فوز وثواب وَیُصْلِحُ بَالَهُمْ وبصلاح آرد کارهای
ایشانرا وَیُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ودرآرد ایشانرا ببهشت عَرَّفَهَا
لَهُمْ وبدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق
شده باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بریشان نموده
یا خوشبوی ساخته جهة ترویح ایشان بهشت را یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای کروه کرویدکان اِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ اکر یاری کنید دین
خدای وپیغمبر اورا یَنْصُرْکُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر
کردید وَیُثَبِّتْ اَقْدَامَکُمْ واستوار سازد قدمهای شما را
در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِینَ کَفَرُوا وآنانکه نکرویدند
فَتَعْسًا لَهُمْ پس خواری ونکونساری وهلاکه واندوه وزشتی
ونا امیدی مر ایشان راست وَاَضَلَّ وکم ونابود سازد خدای
اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا ذَلِکَ این خواری وبطلان عمل ایشانرا
بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان کَرِهُوا کراهة داشتند وناخواهان بودند
مَا اَنْزَلَ اللّهُ آنچیزیرا که خدای فرو فرستاده
بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از امر بتوحید وقیام باحکام شرع
فَاَحْبَطَ پس باطل وضایع کرداند خدای تعالی اَعْمَالَهُمْ کردار
کردارهای ایشانرا که از آن حساب داشتند چون عمارت مسجد الحرام
وطواف خانه ومهمان داری واعانة مظلومان ونوازش یتیمان
اَفَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امرست

یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراد بلاد ثمود و عاد
فینظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بوده است عاقبة الذین
عاقبت و سرانجام حال آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند
از اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله علیهم هلاک کرد خدا
و عذاب استیصال فرستاد بر ایشان و للکافرین امثالها و مر
ناگرویدگان را مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است
ذلک آنچه یاد کرده شد از عذاب و عتاب دشمنان و نصرت دوستان
بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست آنان
است که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند و ان الکافرین و بسبب
آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب
ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای تعالی بفضل خود یدخل الذین
آمنوا در می آرد آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند
کارهای پاکیزه از ریا و غرض جنات تجری بوستانها که میرود
تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها و الذین کفروا و آنانکه
کافر شدند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا و یاکلون
و میخورند کما تاکل الانعام همچنانچه میخورند چهارپایان یعنی همه
ایشان مصروف است بر خوردن و عاقل را باید که خوردن برای زیستن
باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوی نفسانی طعام خورد
و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعة داشته قوتهای نفسانی در استدلال
بقوة ربانی ممد و معاون بودند آنکه عز خود را طفیل خورد شناسد
و در مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب
مطمح نظرش نباشد و نعم ما قال خوردن برای زیستن و شکر کردنست
تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست والنار مثوی لهم و
آتش دوزخ مقام و آرامگاهست مر کافران را و کاین من قریة
و چندی از اهل دیهها که بهر حال هی اشد قوة سختتر بودند از

روی قدرت و قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی
که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهالی
آن دیهها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را
که در وقت هلاک به فریاد رسد افمن کان آیا باشد هر که علی
بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او چون پیغمبر و مؤمنان
کمن زین که باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان با نفس او
آرایش داده است برای او سوء عمله بدی کردار بد او را از شرک و معصیت
واتبعوا و پی روی کرده اند اهواءهم آرزوهای خود را چون ابو
جهل و مشرکان مثل الجنة از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشت
است التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بان پرهیز
کاران فیها انهار من ماء در آن بهشت جویهاست از آبی غیر
آسن غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او نگردد و از حال خود مانند
آبهای دنیا که تغییر پذیر باشند و انهار من لبن و جویهاست از
شیر که هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبة
یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان و انهار من خمر لذة و
جویهاست از خمر خوشگوار با لذت للشاربین مر آشامندگان را که
طرب دارد و انهار من عسل مصفی و جویهاست از شهد صافی
نه صافی کرده با آتش بلکه مصفی آفریده از موم و فضلات و لهم فیها
و مر ایشان راست در بهشت با وجود این اشربه من کل الثمرات از
هر میوها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و ببوی خوش و مغفرة
و مر ایشان راست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی
بپوشد ذنوب ایشان را نه بران معاقبت کند و نه بدان معاتبه نماید
ارباب اشارت گفته اند چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر
شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زیر دل عارف در زیر شجره
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از

ينبوع صدد لبن صفوت وان خمخانهٔ سر خمر محبت واز مجری روح عسل
مودت وفي المثنوي المولوي اب صبرت جوی اب خلد بود جوی شیر
خلد مهر تست رود ذوق طاعة کشت جوی انکبین مستی وذوق
تو جوی خمر بین در بحر الحقایق فرموده که اب اشارتست بجیوة دلست
ولبن بفطرت اصلیه که بجمودت هوا وفقاهة بدعة متغیر نکشته
وخمر جوشش محبت الهی وعسل مصفی حلاوت قرب وثمرات عبارت
ان مکاشفات ومغفرت غفران ذنب وجود وجودك ذنب لايقاس
به ذنب پندار وجود ما کناهیست عظیم لطفی کن واین کنه زما در
کذران بعد از ذکر منعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان زندان
دوزخ خبر میدهد ومیفرماید که ایا هر که در چنین نعمتی باشد کمن
هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که اوجا وید انست فِي النَّارِ در اتش دوزخ وَ
سُقُوا مَاءً حَمِيمًا وچشانیده شوند بجای شربت بهشتیان ابی در غایة
کرمی فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ پس پاره پاره میکند ان اب رودهای ایشانرا
اورده اند که چون پیغمبر خطبه خواندی ومنافقان عیب کردی
جمعی از اهل نفاق بیرون امدن از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه می
پرسیدند که این مرد حالی چه میکفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار می
فرماید که وَمِنْهُمْ وبعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ
انها اند که کوش فرا میدارند بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه وغیر ان
حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تو قَالُوا
کویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مرانرا که دانش داده اند از صحابه چون
عبد الله مسعود وابو الدرداء وامثال ایشان واز عبد الله عباس
منقولست که من هم از انها ام که منافقان میپرسیدند مَاذَا قَالَ آنِفًا
چه کفت پیغمبر یعنی ما فهم نکردیم سخن اورا واین بروجه سخریه میکفتند
أُولَئِكَ ان کروه الَّذِينَ انانند که بحکم ازلی طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده
است خدای تعالی عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق وشك وَ

اتَّبَعُوا

اتَّبَعُوا ودر پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هوای نفس خودرا وبجهان
تهاون میکنند بکلام سید انام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا وانانکه راه یافته
اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میکرداند استماع ان سخن ایشانرا
هُدًى بصیرت ویقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ومیدهد ایشانرا
انچه مدد کند در ازدیاد تقوی ودوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ
پس ایا انتظار میبرند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ
مکر قیامة را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً انکه بیاید بدیشان ناکهان
فَقَدْ جَاءَ پس بدرستی کر امد وظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهای ان
چون مبعث پیغمبر وانشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد
مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامة بدیشان ذِكْرَاهُمْ
پند کرفتن ایشان وتوبه کردن یعنی چون قیامة بیاید تذکر را
الفاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون
سعادت موحدان وشقاوت مشرکان ومنافقان دانستی پس
ثابت باش بر دانش که داری بوحدانیت ودانسته که معبود بحق
نیست الا خدای در حقایق سلمی اورده که چون عالمی را کویند اعلم
مراد بان ذکر باشد یعنی یاد کن انچه دانسته ودر موضح اورده
که بدان که هیچ ثواب نیست برابر ثواب کسی که کوید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَاسْتَغْفِرْ وامرزش طلب لِذَنْبِكَ برای کناه خود در معالم
اورده که انحضرت مامور شد باستغفار با انکه مغفورست تا امة
درین سنت با وی اقتدا کنند در تبیان اورده که مراد انست
که طلب عصمة کن از خدای تا ترا از کناهان نکاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وامرزش طلب مردان مؤمن وزنان مؤمنه را و
این اکرامیست از خدای تعالی درباره این امة که پیغمبر ایشانرا باستغفار
کناهان ایشان امر کرده واز امام علامه روح الله روحه منقولست
که حق سبحانه پیغمبر خودرا امر کرد باستغفار امة وخلاف امر الهی از ان

حضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد وطلب امرزش
کرده وحق تعالی ازان کریم ترست که حبیب خودرا فرماید که ازمن چیزی
طلب وچون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم شد که امة را دولت
امرزش خواهد بود ٤ هرکرا چون تو پیشوا باشد ٤ نا امید از خدا چرا باشد ٤
چون نشان شفاعة کبری ٤ یافت بر نام نامیت طغری ٤ امتان باکناه
کاریها ٤ باتو دارند امیدواریها ٤ والله یعلم وخدا میداند متقلبکم
جای رفتن وکردیدن شما در دنیی ومثویکم وارامکاه وموضع قرار شما
در عقبی یا میداند هرجا میروید در روز وهرجا میباشید در شب و
یقول الذین امنوا ومیکویند انانکه ایمان اوردند ومبالغه
میکنند از جهة حرص که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرو
فرستاده نمیشود سورهٔ از قران از جهة حرص که بر جهاد دارند فاذا
انزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة محکمة سورهٔ از قران
روشن که دران متشابهی نبود وذکر فیها القتال ویاد کرده
شود دران سوره امر بقتال وجهاد رایت الذین می بینی انرا که
هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شك ونفاق
یا سستی در دین ینظرون الیك مینکرند بسوی تو نظر المغشی
نظر کسی که فرو امده باشد علیه بروی بیهوشی من الموت از غم و
اندوه مرک یعنی ترسان ومتحیر وغمناك شوند فاولی لهم پس
وای برشما یا دوزخ مرایشانراست طاعة کار ایشان فرمان
برداریست وقول معروف وسخن نیکو مثل سمعنا واطعنا
فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر بقتال وعزم کردن اصحاب
جهاد ایشان خلاف ورزیدند بازنان در خانها نشستند فلو صدقوا
الله پس اکر راست کفتندی باخدای در اظهار حرص بر جهاد لکان
خیرا لهم هر اینه ان راستی بهتر بودی ایشانرا فهل عسیتم پس ایا شاید
وتوقع از شما ای منافقان ان تولیتم اکر بخود کیرید امور مردمانرا

یعنی

یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا انکه فساد کنید فی الارض در زمین
وبسبب جاه وتجبر انواع تباهی از شما واقع کردد وتقطعوا ارحامکم
وببرید رحمهای خودرا از روی تعظیم وتکبر واز شما می اید اکر اعراض
کنید از قران وروی بکردانید از فرمان که باسر امور جاهلیة رویداز
فساد وقطع رحم وسفك دما وامثال ان اولئك الذین ان کروه که مفسد
ومعرضند لعنهم الله رانده است خدای ایشانرا ودور کرده از رحمت
خود فاصمهم پس کر کردانید ایشانرا تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم
وکور ساخت دیدهای ایشانرا تا دلایل عبرت وقدرت نه بینند
افلا یتدبرون القران ایا چرا فکر نمیکنند در قران ودر مواعظ وزواجر
ان تا از نافرمانی بکذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهای ایشانست
اقفالها قفلهای ان یعنی چیزی که دلهارا بمنزلهٔ قفلها باشد مر
دلهارا وان ختم وطبع الهیست بران ٤ درکه خدا بست بروی عباد ٤
هیچ کلیدش نتواند کشاد ٤ قفل که او بر در دلها زند ٤ کیست که بردارد و
در واکند ٤ در تبیان اورده که یهود نعت حضرت رسالت ص در
توریة خوانده بودند وصحت نبوت انحضرت معلوم کرده وقبل
از بعثت صفت انحضرت بسیار میکفتند واز ظهور او خبر میدادند
چون سید عالم ص مبعوث شد وبمدینه امد ایشان برکشتند از وی و
خدای ایه فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که انانکه برکشتند
علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی بپس باز شدند وکافر کشتند بمحمد ص
من بعد ما تبین از پس انکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشانرا
بیانی از نبوت انحضرت وبدلایل واضحه دانسته بودند الشیطان
سول لهم دیو لعین اسان کرد وبیاراست برای ایشان عناد وانکار را
واملی لهم وخدای مهلت داد ایشانرا وتعجیل نفرمود بعقوبت ایشان
تا در کناه بیفزایند ذلك این امهال بانهم قالوا بسبب انست
که جهودان کفتند للذین کرهوا مرانانرا که کراهیت داشتند ما نزل الله

انچه خدای فرستاده از قران و احکام دین یعنی منافقان مراد انست
که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهان سَنُطِیعُکُمْ زود باشد که
فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم
اگر با پیغمبر حرب کنید وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ و خدای میداند پنهانیها
ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ
چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزنند
بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و بر
پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذَلِكَ قبض ارواح ایشان
بدین وصف بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنکه ایشان متابعة کردند
مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی
گردد چون کتمان امر محمد و معونة مشرکان و منافقان وَكَرِهُوا
و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی
خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر
و اقرار بدو و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد
خدای عملهای ایشان را أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان تصور
کردند أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ
کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مؤمنان
وَلَوْ نَشَاءُ و اگر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ بتو بنماییم ایشان را علامتها
و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشان را
بِسِیمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر اینه
بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب
بجهة تعریض و توبیخ وَاللَّهُ یَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و خدای میداند کردارها
شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک فرموده که بعد از
نزول این آیه هیچ منافق نبود که نه حضرت رسالت او را نشناخت

بیار

بسیار سخن در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس نقل کرده که در بعضی
از غزوات نه کس از منافقان شب در خواب شدند و بامداد که بر
خواستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و هر اینه بیازماییم شما را با امر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله
آزمایندگان میکنند حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ تا بداند مجاهدان را
یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند از شما وَالصَّابِرِينَ
و صبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و تا بیازماید
خبرهای شما را که میگویید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن هویدا
شود و حفص در احوال ثلاثه بنون میخواند یعنی ما می آزماییم تا بدانیم
و بیازماییم خبرهای ایشان را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که آنانکه
نگرویدند یعنی یهود قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم
خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه
روشن گشته بود و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را راه حق و در
توریة خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا زیان نتوانند
رسانید خدای را چیزی یعنی از کفر و کید ایشان ضرری بدین خدای
و پیغمبر او نرسد بلکه شر و ان شر بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ
و زود باشد که حبطه سازد خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها
که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا
اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان
بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل
و بیهوده مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب کردار که معجب
مردود و مذموم است ٭ در هر عملی که عجب ره یافت ٭ رویش ز ره قبول
برتافت ٭ ای گشته بکار خویش مغرور ٭ وز درگه قرب مانده مهجور ٭
وز دیدن منی و مایی ٭ تا چند ز عجب و خودنمایی ٭ معجب مشو از طریق

تلبیس کز عجب چه فتاد ابلیس إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که
انانکه نگرویدند یعنی قریش وَصَدُّوا ومنع کردند مردم را عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته
گشتند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ناگرویدگان
بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای
مر ایشانرا نزول آیه در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم
دارد وشامل است هر کافرا که بمیرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید
ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ ومخوانید کافرا بصلح یعنی
طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف وتذلل شما بود
وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنست که شما برترایید یعنی غالبان
وَاللَّهُ مَعَكُمْ وخدای با شماست بنصرت وعون وَلَنْ
يَتِرَكُمْ وضایع نکند خدای وکم نگرداند أَعْمَالَكُمْ از ثواب
کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی
دنیی لَعِبٌ بازیست ناپایدار وَلَهْوٌ ومشغولی بی اعتبار وَ
إِنْ تُؤْمِنُوا واگر بگروید بخدای ورسول وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از
معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای
شمارا در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ونخواهد خدای
بر مزد دادن شما مالهای شمارا یا حق سبحانه نخواهد همه مال شمارا
بلکه با نفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر است ونصف عشر وربع عشر
إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شمارا فَيُحْفِكُمْ پس
مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا
شما بخیلی کنید بر آن ونهید بخوشدلی وطیب نفس وَيُخْرِجْ وظاهر
میگرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ
کینها وکدورتهای شما هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ شما از گروه مخاطبین
تُدْعَوْنَ خوانده شده اید وفرموده شده لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

برای

برای آنکه نفقه کنید در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب
جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ پس از شما هست کسی که
بخیلی میکند بر زکوة یا بنفقه غزوه وَمَنْ يَبْخَلْ وهر که بخل ورزد
عَنْ نَفْسِهِ
بآنچه واجبست بر او از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل
میورزد بر زکوة یا بنفقه غزوه یا بر نفس خود که او را از ثواب
محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وخدای بی نیاز است از صدقات و
نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وشما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست
از فواید نعمت وفراید کرامت پس امروز یکی بدهید ودر فردا ده
بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود وشما بمرادات ومقاصد
خود فایز گردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا واگر روی بگردانید از آنچه بر شما
فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام وقبول احکام
يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ بدل کند گروهی دیگر جز از شما یعنی
شمارا هلاک کند وقومی دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند
آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند
وپرهیزکارتر مراد بنی کنده وبنی نخع‌اند واشهر آنست که از حضرت
رسالت سوال کردند که اینها کدام گروهند سلمان پارسی در پهلوی
آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وگفت هذا
وقومه ودر خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آنرا
مرادان از فارسیان است ودر لباب آورده که ابو دردا بعد از قراءة این
آیه میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد فارسیانند

سُورَةُ الْفَتْحِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بصحت رسیده که سال ششم از هجرة حضرت رسالت صلعم در واقعه دید که
با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت وعمره
گذارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه در
همان سال بظهور خواهد آمد سید عالم صلعم بکارسازی مشغول شد وروی

دوشنبه غره ذی القعده این سال از مدینه بیرون امد احرام بعمره
کرفت وهفتاد شتر بجهة هدیه باخود ببرد واغلب اصحاب اتفاق
کردند وخبر توجه انحضرت بمشرکان مکه رسید بر منع ان سرور از
زیارت اتفاق نمودند واز مکه بیرون امده در بلدح لشکرکاه بزدند
پیغمبر ص خبردار شده بحدیبیه فرود امد وازجانب کفار عروة بن
مسعود ثقفی نزد پیغمبر ص امد تا سبب امدن انحضرت معلوم کند و
بعد از ان حلیس کنانی مهتر احابیش بود هم بیامد ومعلوم کرد
که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم داعیهٔ حرب ندارد وبزیارت
کعبه امده اما قریش بر حمیت جاهلیة فرو ایستاده بهیچ وجه راضی
نشدند که حضرت ص واصحاب او بمکه در ایند پیغمبر ص عثمان را نزد ایشان
فرستاد اورا باز کرفتند وخبر قتل او رسید بدان سبب بیعة الرضوان
واقع شد چنانچه عنقریب مذکور کردد انشاء الله تعالی القصه
کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهل بن عمرو را فرستادند میان
انحضرت واهل مکه صلح واقع شد بر انجمله که ده سال میان اهل اسلام
وکفار قریش حرب نبود ونهان واشکارا بایکدیکر وخلفاء یکدیکر
تعرض نرسانند ومسلمانان سال دیکر بیایند وعمرهٔ قضا بکذارند و
دیکر شرطها نیز واقع شد واکثر صحابه از ان ملول شدند وان
حضرت ص همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را بتراشیدند
وبعضی شتران قربان فرمودند وحضرت رسالت ص بیست دو روز
در حدیبیه توقف فرمود ودر حین مراجعت نمودن شبی از شبها این
سوره فرود امد وان حضرت فرمود که امشب سورهٔ بر من
نازل شد که ان دوستر میدارم از انچه افتاب بران طالع می
شود پس سورهٔ فتح بر یاران خواند وایشان را تهنیه کفت واصحاب
نیز ویرا مبارکباد کردند انا فتحنا لک بدرستی که ما حکم کردیم
از برای تو فتحا مبینا حکم پیدا وهویدا که صلح است با قریش واز

حضرت ص پرسیدند که فتح هو در جواب فرمود که نعم وفی نفس الامر ان فتح
مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان
میداشتند سرکذار شده با کفار مجاهده کرده قران بر ایشان خواندند
وبسیار کس مسلمان شدند وسبب فتح مکه نیز همان بود واز اینست که
بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بکشاییم شهر مکه را برای تو
تعبیر بماضی جهة تحقق وقوعست وکفته اند مراد فتح خیبر وفدک
است پس امرزش طلب لیغفر لک الله تا بیامرزد مر ترا خدای ما
تقدم انچه کذشته است پیش از وحی من ذنبک از انچه موجب
عقاب تو تواند بود وما تاخر واز انچه مانده است پس از ان
یا پیش از فتح وپس از ان یا قبل نزول این ایة وبعد از ان ابو اللیث
فرموده که کناه کذشته ذنب ادم صفی است واینده جرایم امة یعنی
بیامرزید کناه ادم وحوا را ببرکة او ومی امرزد کناه امة را بشفاعة
او سلمی رحمه الله فرموده که ذنب ادم را بوی حوالت کرد چه در وقت
ذلة در صلب وی بود وکناه امة را بوی اسناد فرمود چه پیشرو
وکارساز ایشانست ویتم ودیکر بفضل عمیم تمام کرداند نعمته
نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت
یا ملت یا بقبول شفاعة ویهدیک صراطا مستقیما وبنماید ترا
راه راست یعنی ثابت دارد بران وینصرک الله ویاری کند ترا خدای
نصرا عزیزا یاری کردن که درو عزت وغلبه باشد یعنی تو بان نصرت
با هر کس غالب شوی وچون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و
ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست انکسی انزل
السکینة فرو فرستاد ارامش وسکینه فی قلوب المؤمنین
در دلهای کرویدکان لیزدادوا تا زیادت کنند ایمانا کرویدنی
مع ایمانهم با کرویدن ایشان یعنی بیفزاید یقین خود را با یقینی
دیکر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند از ابفروع

شرح وَلِلّٰهِ ومر خدایراست جُنُودُ السَّمٰوَاتِ لشکرهای اسمانها
از ملائکه وَالاَرضِ وجنود زمین از مؤمنان مجاهد بس ای اهل ایمان
جهاد کنید وبنصرت الهی واثق باشید که هرکه لشکر اسمان وزمین
در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاری باشد اولیاء خودرا در وقت
غزا با اعداء خود فرو نگذارد ؛ بنصرت تازو طلب عیدان قدرتش ؛
هر پشه پهلوانی وهر پشه صفدریست ؛ وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای
عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صوابکار در انچه کند واز جمله انست
که میکند بدلهای کرویدکان فرستاد لِيُدْخِلَ المُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ
تا دراردمردان وزنان کرویده را ببرکت رسوخ در دین وثبات
در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهَارُ
از زیر منازل یا درخت اشجار ان جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدانند
دروی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ وبرای انکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ
بدیهای ایشان یعنی محو کرداند پیش از دخول بهشت تا پاک وپاکیزه
بروضهٔ رضوان درایند وَكَانَ ذٰلِكَ وهست این وعده عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا ؛ رستکاری بزرک وچه
فوزی عظیم تر ازانکه ایشان از مکاره ایمن شوند وبمقاصد فایز
کردند وَيُعَذِّبَ المُنَافِقِينَ وَالمُنَافِقَاتِ ودیکر برای انست که
تا عذاب کند مردان وزنان منافقانرا از اهل مدینه وَالمُشْرِكِينَ وَ
وَالمُشْرِكَاتِ ومردان مشرک وزنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ
بِاللّٰهِ کمان برند بخدای ظَنَّ السَّوْءِ کمان بد یعنی بنی اسد وغطفان
از اهل شرک وبعضی منافقان کمان می بردند که پیغمبر صم بحدیبیه میرود
وکشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد امد ولشکر او منهزم خواهد
کشت پس حضرت رسالت صم سالم وغانم بمدینه باز امد وحق سبحانه
فرمود که عَلَيْهِمْ برین کمان برندکانست دَائِرَةُ السَّوْءِ کردش بد
یعنی ایشان مغلوب ومنکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ وخشم کرفت

خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلَعَنَهُمْ وبراند ایشانرا از رحمت خود
وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وامادهکرد برای ایشان دوزخرا وَسَاءَتْ مَصِيرًا
وبد بازکشتیست دوزخ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالاَرْضِ ومر
خدائراست لشکرهای اسمان وزمین یعنی هرکه در اسمانها وزمینهاست
همه مملوک ومسخر اویند چنانچه لشکریان مرسردار خودرا تکرار
این سخن جهة وعد مؤمنان است تا بنصرت الهی مستظهر باشند
وبرای وعید مشرکان ومنافقان تا از تعذیب ربانی خائف کردند
وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا ؛ دانا
در انچه فرماید اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا
کواه بر اقوال وافعال امة تو وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده انانرا که سکینه
بردلهای ایشان نازل شده وَنَذِيرًا وبیم کننده مر انانرا که کمان بد برده اند
پس تو امة را بکوی که فرستادن وبیم وبشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ
برای انست که تصدیق کنید خدایرا وَرَسُولِهِ وفرستادهٔ اورا
وَتُعَزِّرُوهُ وتقویت دهید دین اورا وَتُوَقِّرُوهُ وبزرک دارید
فرمان اورا وَتُسَبِّحُوهُ وبپاکی یاد کنید مرورا یا نماز کذارید برای
وی بُكْرَةً وَاَصِيلًا ؛ بامداد وشبانکاه وکفته اند ضمیر تعزروه و
توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صم یعنی اورا نصرت کنید وتعظیم او
بجای ارید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است چه بامر او وقوع می
یابد ودر تعظیم حضرت رسالت صم تعظیم امر او کنی نیز هست وخود که
یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجا ارد ؛ در حریم سر تعظیم تو کسرا
راه نیست ؛ وز کمال احتشامت هیچ عقل اکاه نیست ؛ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ ٥
بدرستی که انانکه بیعة کردند با تو در حدیبیه اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز این
نیست که بیعة کرده اند با خدای چه مقصود بیعت اوست وبرای
طلب رضای اوست مراد بیعة رضوانست وذکر او بیاید انشاء الله
العزیز سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمعست وحق سبحانه

مرتبهٔ جمع ابرای هیچ کس تصریح نکرد الا برای انکه اخص واشرف موجودات
است واز همین مقامست که من یطع الرسول فقد اطاع الله یَدُ اللهِ
قوة خدای بوفا کردن وعدهٔ خود در ثواب اخرت یا در نصرت پیغمبر
خود فَوقَ اَیدِیهِم زبر قوت ایشانست دروفا بعهد یا در یاری
دادن پیغمبر صم در معالم اورده که صحابه در وقت بیعهٔ دست حضرت
پیغمبر صم میکرفتند وید الله زبر دستهای ایشان بود در مبایعه فَمَن
نَکَثَ پس هرکه بشکند عهد را فَاِنَّمَا یَنکُثُ جز این نیست که میشکند
عَلیٰ نَفسِهِ بر نفس خود یعنی ضرران بنفس او رسد و پس در موضح اورده
که سه چیز راجع باهل ان میشود یکی مکر وَلَا یَحِیقُ المَکرُ السَّیِّیُٔ اِلَّا بِاَهلِهِ
دوم ستم اِنَّمَا بَغیُکُم عَلیٰ اَنفُسِکُم سیم نقض عهد وَمَن نَکَثَ فَاِنَّمَا
یَنکُثُ عَلیٰ نَفسِهِ ودر باب عهد وپیمان کفته اند ؎ پیمان مشکن که هرکه
پیمان بشکست ؎ از پای در افتاد وبرون رفت زدست ؎ انرا که درست
است به پیمان الست ؎ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَمَن اَوفیٰ
وهرکه وفا کند بِمَا عَاهَدَ بانچه کرده است عَلَیهُ اللهَ بران با خدای
فَسَیُؤتِیهِ پس زود بدهد خدای مر ورا اَجرًا عَظِیمًا مزدی بزرک
در اخرت که ان بهشتست اورده اند که حضرت رسالت صم چون
متوجه مکه شد به نیت عمره ببعضی اعراب چون اسلم وجهینه ومزینه
وغفار واشجع فرستاد که درین سفر با من مرافقه کنید ایشان
از مجادله قریش ترسیدند وتعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه
خبر داد پیغمبر خود را صم که چون بمدینه رسی سَیَقُولُ لَکَ المُخَلَّفُونَ
زود باشد که بکویند مر ترا باز پس ماندکان مِنَ الاَعرَابِ از بادیه
نشینان قبایل که حالا مذکور شد عذر ارند که شَغَلَتنَا مشغول
کرد مارا اَموَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت وضایع میشد وَ
اَهلُونَا وزنان وفرزندان که از بیکسی بینوا وبی برکت می ماندند
فَاستَغفِر لَنَا پس طلب امرزش نمای برای ما برین که تخلف کردیم ودر

مرافقه

مرافقهٔ موافقه ننمودیم یَقُولُونَ میکویند بِاَلسِنَتِهِم بزبانهای
خود مَا لَیسَ انچه نیست فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان یعنی این
احتراز واستغفار بزبان میکنند ودل ایشانرا ازان خبر نیست
قُل بکو در جواب ایشان فَمَن یَملِکُ لَکُم پس کیست که مالک
شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللهِ از حکم خدای شَیئًا
چیزی اِن اَرَادَ اکر خواهد خدای بِکُم ضَرًّا بشما قهری و
هزیمتی وقتلی وخللی در مال واهالی یا عقوبتی بر تخلف اَو اَرَادَ
بِکُم یا اکر خواهد بشما نَفعًا سودی چون دولت ونصرت
ونکاه داشت در اموال واهالی بَل کَانَ اللهُ بلکه هست خدای تعالی
بِمَا تَعمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِیرًا دانا ومیداند که قصد شما از
تخلف چه بوده شما مشغولی مال وفرزند نداشتید بَل ظَنَنتُم
بلکه کمان بردید اَن لَن یَنقَلِبَ الرَّسُولُ انکه باز نکردد پیغمبر صم
وَالمُؤمِنُونَ ورجعت نکنند مؤمنان اِلیٰ اَهلِیهِم بسوی اهالی
خود بمدینه اَبَدًا هرکز بلکه مشرکان ایشانرا بکشند ومستاصل کردانند
وَزُیِّنَ ذٰلِکَ واراسته شد این کمان یعنی شیطان بیاراست
استیصال پیغمبر واصحاب اورا تا متمکن شد فِی قُلُوبِکُم در دلهای
شما وَظَنَنتُم وکمان بردید ظَنَّ السَّوءِ کمان بد که دین خدا باطل
شود وملت اسلام برافتد وَکُنتُم وکشتید شما برین کمان قَومًا
بُورًا کروهی هلاک شدکان بسبب فساد عقیدت وبدی نیت
وَمَن لَم یُؤمِن بِاللهِ وهرکه نکروید بخدای وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ
او وبلک تصدیق حکم خدا ورسول نکند فَاِنَّا اَعتَدنَا پس بدرستی
که اماده کردیم لِلکَافِرِینَ سَعِیرًا مر ناکرویدکان اتش افروخته
وَلِلّٰهِ مُلکُ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ ومر خدایراست پادشاهی اسمانها
وزمینها وزمام امور ممالک علوی وسفلی در قبضهٔ قدرت اوست
یَغفِرُ می امرزد کناه بزرک لِمَن یَشَاءُ هرکرا میخواهد وَیُعَذِّبُ وعذاب

خدای
میکند بکناه خورد مَن یَشَاءُ هرکرا اراده میکند وَکَانَ اللهُ وهست
غَفُوراً امرزنده توبه بندکان رَحِیماً مهربان بریشان سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ
زود باشد که بکویند باز پس ماندکان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی
یعنی همان اعراب خواهند کفت اِذَا انْطَلَقْتُمْ انکاه که بروید اِلَی
مَغَانِمَ بسوی غنیمتهای مراد مغانم خیبرست لِتَاْخُذُوهَا تا فرا
کیریدانرا ذَرُونَا بکذارید مارا نَتَّبِعْکُمْ تا پیروی کنیم شمارا درین
سفر اورده اند که حضرت پیغمبر در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه
بازکشت و در محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه نمود وحکم شد که
هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین غزو رود وغیر ایشان درین اتفاق
نکنند وچون عزم جزم شد مخالفان کفتند بکذارید مارا تا موافقت
کنیم باشما و بخیبر آییم یُرِیدُونَ میخواهند مخالفان اَنْ یُبَدِّلُوا
انکه تغییر دهند کَلَامَ اللهِ سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده
غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا بکوی تا روی
نخواهید کرد مارا نفی است بمعنی نهی یعنی باو بیرون میائید کَذٰلِکُمْ
قَالَ اللهُ همچنین کفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیشتر از تهیئهٔ شما یا پیشتر
از امدن ما بمدینه فَسَیَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان کویند خدای
بدین حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه شما حسد میبرید برما تا در
غنیمت شریک شما نشویم و ند چنین است که مخالفان میکویند بَلْ
کَانُوا لَا یَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمی یابند اِلَّا قَلِیلاً ۵
مکر اندک چیزرا قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ بکو مرین پس ماندکانرا مِنَ الْاَعْرَابِ
از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوند اِلَی قَوْمٍ
بحرب کروهی اُولِی بَاْسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت که
اهل یمامه اند از متابعان کذاب یا قبایل عرب که مرتد شوند بعد
از وفات پیغمبر یا هوازن وغطفان که حیات انحضرت بوادی
حنین حرب کردند وکفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص انکه

شمارا بجنک مردی محارب مبارز خواهند که شما تُقَاتِلُونَهُمْ
کارزار کنید با ایشان وبکشیدشان اَوْ یُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند
اکر این قوم مشرک یا مرتدند حکم ایشان قتلست یا اسلام واکر غیر
ایشانند قتالست یا جزیه وبران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد
فَاِنْ تُطِیعُوا پس اکر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال ان
کروه یُؤْتِکُمُ اللهُ بدهد شمارا خدای اَجْراً حَسَناً مزد نیکو که غنیمت
است در دنیا وجنت در عقبی وَاِنْ تَتَوَلَّوْا واکر روی بکردانید و
پشت برداعی کنید کَمَا تَوَلَّیْتُمْ همچنانکه اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش
ازین سفر حدیبیه یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای شمارا عَذَاباً اَلِیماً ۵
عذابی دردناک وچون متخلفانرا این همه وعید واقع شد ضعفا
وعجزه از مسلمانان اندیشیدند که بواسطهٔ عجز وضعف از جهاد تخلف
میکنیم تا مال حال ما چه اید این ایه امد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ نیست
بر نابینا کناهی اکر بجهاد نرود وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ ونه بر لنک بزه
اکر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار تنکی واثمی
اکر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذورند وَمَنْ یُطِعِ اللهَ
وهرکه فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را در جهاد وغیران
یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در ارد خدای او را ببهشتها انچنان بهشتی که
پیوسته تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر مساکن بهشتیان
جویها وَمَنْ یَتَوَلَّ وهرکه اعراض کند از فرمان خدا و رسول یُعَذِّبْهُ
عذاب کند او را خدای عَذَاباً اَلِیماً ۵ عذابی که دردان منقطع نکردد
والم ان منقضی نشود وان عذاب حرمانست که بمخالفت امر خدا از
دولت لقا مهجور وبنافرمانی رسول محروم خواهد ماند نعوذ بالله
من الحرمان ع سوز اتش محرویم کهیچ عذابی زروی درد والم چون
عذاب حرمان نیست ع اورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بحدیبیه نزول
فرمود خراش بن امیه را فرمود که برود وایشانرا اعلام کند انحضرت

بعمره امده وداعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از امدن وسخن
کفتن منع کردند انحضرت ص ثانیا عثمانرا فرستاد اورا در مکه نکاه
داشتند واوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر ص اصحابرا طلبید ایشان بقول
اصح هزار و پانصد وبیست تن بودند بیعت کرد با ایشان بر انکه با
قریش قتال کنند واز حرب روی نتابند ودر زیر درخت سمره نشسته
بود در کشاف اورده که حضرت ص در زیر شجره سمره قرار کرفت
وشاخها ازان بر پشت مبارک وی فرود امد عبد الله بن مغفل
میکوید که قایم بودم بر زبر سر انحضرت ص انشاخ را بدست
کرفته از پشت مبارک وی بر داشتم وصحابه بیعت کردند بر مرک
وقتل انکه مطلقا نکریزند وحضرت رسالت ص فرمود که شما امروز
بهترین اهل زمینید در معالم از جابر نقل میکند که حضرت رسالت
فرمود که بدوزخ نرود یک کس از انها که در تحت الشجره بیعة کرده
اند واین را بیعة الرضوان کویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود
شد چنانچه فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خشنود کشت
عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت
کردند باتو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند
خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ انچه در دلهای ایشانست از اخلاص
ووفا وصدق وصفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد ارامش
عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ وپاداش داد ایشانرا فَتْحًا قَرِيبًا
فتح نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجره وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً
ودیکر جزا داد مر ایشانرا از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر
يَأْخُذُونَهَا فرا کیرند انرا از خود ونقود وضیاع وعقار وَكَانَ
اللّٰهُ وهست خدای عَزِيزًا غالب غلبه دهندهٔ دوستان حَكِيمًا حکم
کننده بمغلوبیهٔ دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است شمارا خدا
ای امة مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس وروم

بلکه

بلکه در اطراف واکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا کیرید انرا تا قیامة فَعَجَّلَ
لَكُمْ پس بتعجیل نقد داد مر شمارا هَٰذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ وباز
داشت وکوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و
خلفاء ایشانرا که بنی اسد وغطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا خلفای
یهود ترسیدند بجنک نیامدند وایشان از خوف شما حصاری شدند
تا شما سالم ماندید وَلِتَكُونَ وتا باشد ان غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
نشانه مر مؤمنانرا بر راستی قول پیغمبر ص بر فتح خیبر یا صدق قول
الهی در وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ وبرای انکه بنماید شمارا صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج توکلاست ومستوثق بودن بفضل ازلی
وباز داشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر انند که چون
حضرت رسالت ص از سفر حدیبیه بیرون امده متوجه قلاع خیبر شد
واز منزل صهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی
حرصنه عیان قلعهای خیبریان در امد وایشان بیخبر از قلعه بیرون
امده با بیل وتیشه وادات زرع روی بحدایق ومزارع خود داشتند
که ناکاه لشکر اسلام بنظر ایشان در امد کفتند والله المحمد والخمیس
وروی بحصارها نهادند انحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر
انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصة یهود
حصاری شده دل بر قتال ننهادند ومسلمانان اول نطاة حرب کردند
وان قلعه کرفته شد وبعد ازان حصار شق مفتوح کشت در مغازی
محمد اسحق مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند
پس نطاة وشق را وبعد ازان یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن
کشتند وبجنک بسیار کرفته شد واقمشه وامتعه واطعمه ایشان
بدست مسلمانان افتاد بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال نمودند و
حضرت را ص صداعی طاری شد که بخود سواری نمیتوانست فرمود وقلعه
بغایة محکم بود وانجا حرب فراوان وقوع یافت وبالاخرة حصار بدست

مرتضی علی علیه السلام مفتوح کشت ودران جا مرحب خیبری ابکشت
ودر اهنین از حصار برکند سپر خود ساخت یهود زنهار خواستند
وغنایم بسیار صحابه افتاد وکنج ابی الحقیق بان یافتند وانحضرت بدست
را زهر دادند وبره بزهر الوده باوی بسخن امد که یا رسول الله از من
مخور که بزهر الوده ام زخوان معجزا وکرنوالد طلبی حدیث بره بریان
شنو که ماحضی بیت واخری ووعده کرد خدای شمارا غنیمتهای
دیکر با فتح شهرهای دیکر که هنوز لم تقدروا علیها قادر نشده اید
بران وعید اینرا قد احاط الله بها بدرستی که احاطه کرده است
علم خدای بان مراد غنایم هوازن است یا مداین یا فارس وروم
وشام مجاهد میکوید که فتحی که تا قیامت این امت را دست دهد
درین داخلست وکان الله وهست خدای علی کل شیء برهمه
چیزها از فتح مداین واعطاء غنایم قدیرا توانا ولو قاتلکم الذین
کفروا واکر قتال کردندی باشما در حدیبیه انانکه کافر بودند
از اهل مکه وصلح نکردندی لولوا الادبار هراینه برکردانیدندی
پشتهارا یعنی هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا
کارسازی که ایشانرا نکاه دارد ولا نصیرا ونه یاری که ایشانرا
مددکاری نماید سنة الله سنت نهاده است خدای سنت
نهادنی التی قد خلت ان سنتی که کذشته است من قبل پیش
ازین در امتان دیکر که همیشه انبیا برایشان غالب بوده اند ولن
تجد ونیابی تو لسنة الله مر سنت خدایرا تبدیلا تغییری هرچه
در ازل مقرر ومقدر شده لامحاله کاین خواهد بود ودست تصرف
هیچکس رقم تغییر وتبدیل بر صفحات ان نخواهد کشید تغییر بحکم ازلی
راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دایره امر کم وبیش نکنجد
باسر قدر چون وچرا کار ندارد اورده اند که بوقتی که انحضرت صلعم
در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنکام نماز صبح از جبل تنعیم فرو

تاختند وشبیخون اورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول
غلبه کرده ایشانرا بکرفتند وانحضرت ایشانرا ازاد کرد ایه نازل شد که
وهو الذی واوست خداوندی که از محض کرم کف ایدیهم باز داشت
دستهای کفار مکه را عنکم از شما تا صلح کردند وایدیکم عنهم
وکوتاه کرد دستها شمارا از ایشان ببطن مکة در وادی مکه یعنی
حدیبیه من بعد ان اظفرکم پس از انکه ظفر داد شمارا وغالب ساخت
علیهم بر ایشان مراد ان هشتاد سوارند وکان الله وهست خدای
بما تعملون بانچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدا
وانکه دست باز میدارید ومیکذارید بجهة تعظیم خانه خدای بصیرا
بینا وشمارا بران جزا خواهد داد هم الذین کفروا ایشانند
انانکه کافر شدند وصدوکم وباز داشتند شمارا عن المسجد
الحرام از طواف مسجد حرام والهدی معکوفا ومنع کردند انرا نیز که
برای قربان اورده بودند درحالت باز داشته بود ان یبلغ محله
از انکه برسد بجای او که مکان نحرست یعنی منا خلاصه معنی انست
که کفار مکه بسبب انکه شمارا منع کردند از عمره وقربانی را بمحل
او نکذاشتند مستحق قتال واستیصال هستند لیکن شمارا درین
سال از قتال ایشان باز میداریم جهة کرویدکان که در مکه هستند
ولولا رجال مؤمنون واکر نبودندی مردان کرونده ونساء مؤمنات
وزنان ایمان اورده در مکه که شما لم تعلموهم ایشانرا ندانسته اید
وان هفتاد ودو زن ومرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه
فرمود که کر نبودندی ایشان در مکه وشما ایشانرا نمیدانید باعیان
ایشان زن که با مشرکان مختلطند ان تطؤهم بدلست از رجال یعنی
اکر نه ان بودی که مؤمنان هستند ونه ان بودی که شما ایشانرا در اثناء
قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فتصیبکم پس میرسید
شمارا منهم از جهة هلاک ایشان معرة مکروهی یعنی غمی واندوهی

بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارة و دیة بغیر علم متعلق بان تطؤهم
است یعنی میکشتید ایشان را جانکه دانید هر اینه ما دست شما از
ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهة نکاه
داشت ایشان و این برای آنست که لیدخل الله تا داخل کرداند
خدای فی رحمته در بخشش خود من یشاء هر کرا خواهد مراد از
رحمت توفیق زیادتی خیر انست و کفته اند دین اسلام لو تزیلوا
اکر جدا شدندی ان مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لعذبنا
الذین کفروا هر اینه عذاب میکردیم انان را که کافر شدند منهم
از اهل مکه عذابا الیما عذابی مولم مرجع دردنی بقتال و سبی بدعقبی
اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون کردند و در اوردند انها که
نکرویدند فی قلوبهم در دلهای خود الحمیة تعصب و غیرترا
حمیة الجاهلیة حمیه جاهلیه که بنده را از فرمان برداری باز دارد
یعنی با یکدیکر کفتند که محمد را ص با یاران او در مکه نمیکذاریم چه
ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات
و عزی که ایشان در منازل ما در بیایند چون ایشان عصبیت
پیش اوردند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته ارام و
وقار خود را علی رسوله بر فرستادهٔ خود و علی المؤمنین و بر مؤمنان
تا مقاتله نکردند و بر صلح راضی شده معاودت نمودند و سهل بن
عمرو که باعث صلح نامه بود نکذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند
و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید و
الزمهم و ثابت داشت خدای مؤمنان را کلمة التقوی بر کلمهٔ تقوی
که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند
یا محمد رسول الله که کتابت ان رضا ندادند و کانوا و هستند مؤمنان
احق بها سزاوارتر بدان و اهلها و هستند اهل ان کلمه از غیر ایشان
اولی بدان و کان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا

بعداز

بعد از رجوع بحدیبیه بعضی از صحابه کفتند تعبیر خواب پیغمبر راست نشد
و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم ایه امد که لقد
صدق الله بتحقیق که راست کفت خدای رسوله برای فرستادهٔ خود الرؤیا
آن خوابیرا که دیده بود بالحق براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر
کرد و در سال اینده لتدخلن المسجد الحرام هر اینه در ایید شما بمسجد
حرام ان شاء الله چون خواسته است خدای و کفته اند استثنا
حکایة پیغمبر است ص در وقت تعبیر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در ایند
انشاء الله امنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشندکان
رؤسکم سرهای خود را و مقصرین و چینندکان موی سر یعنی
بعضی بتراشید و بعضی بچینید لا تخافون مترسید از هیچکس فعلم
پس داند خدای ما لم تعلموا انچه شما ندانید در حکمة ان تاخیر عمره فجعل
پس ساخت برای شما و مقرر کردانید من دون ذلك پیش از ان یعنی
قبل از دخول در مسجد حرام بجهة عمرهٔ قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک
که فتح خیبر است تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بان
فتح شادمان کردد هو الذی ارسل اوست انخداوندی که فرستاد
رسوله رسول خود را که محمد است ص بالهدی براه نمودن خلق یا بیان
احکام و دین الحق و بدین درست که اسلام است لیظهره تا غالب
کرداند دین را علی الدین کله بر همه دینها تا اکر دین حق باشد احکام
انرا منسوخ سازد و اکر باطل بود بر اندازد و کفته اند هیچ اهل دینی
نباشد الا کر مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و ان بوقت نزول
عیسی علی نبینا و ع باشد و کفی بالله و بسنده است خدای شهیدا کواه
بر نبوت تو اکر سهیل کوید که محمد بن عبد الله نویسید غم نخوری که ما
میکوییم محمد رسول الله محمد فرستادهٔ خداست بحق و الذین
معه و انانکه با ویند مؤمنان اشداء سخت دل و غلیظند علی
الکفار بر کافران رحماء مهربان و مشفق بینهم میان یکدیکر تریهم

می بینی ایشانرا رکعا رکوع اورندکان سجدا سجود کنندکان یعنی در
اکثر اوقات مشغول‌اند بنماز در موضح فرموده که این مناقب راجع است
بصحابه کلا اما درین لفظ ایمائیست باختصاص هریک از خواص اصحاب
بمنقبت خاص والذین معه مدح علی بن ابیطالب است که بقرب معیة
ورفاقة در دار و نهان و اشکار مخصوص بوده واشداء علی الکفار
صفت حمزه است چه در نهایة شده و غلظة او با اهل شرک و نفاق هم
علما را اتفاقست رحماء بینهم نعت مرتضی علی است که رافة و حیا و
دلنوازی و وفای وی معروف و مشهور است رکعا سجدا هم شرح مرتضا
علیست علیه السلام که اکثر اوقات و اغلب انات او بوظایف طاعات
و عبادات میکذشت تا بحدی که هر شب اواز هزار تکبیر احرام از خلوت
وی باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید یبتغون میطلبند
این بزرکان فضلا من الله فضل از خدای یعنی زیادتی ثواب از وی
میجویند و رضوانا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتها
ایشان فی وجوههم در روی ایشان ظاهر بود من اثر السجود از
اثر سجده کردن در لباب میکوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان
لایح بود چه روی نماز کذارنده در نظر اهل دل چون خورشید تابنده
است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکورست
که چون ارواح ببرکة قرب الهی صافی شده انوار موافق بر اشباح ظاهر
کردد درویش را کواه نباشد که عاشقست رنک رخش زرد و ربه بین
بدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشان
است فی التوریة در کتاب موسی ع یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند
ومثلهم فی الانجیل وصفت ایشان در انجیل عیسی ع مسطورست
یعنی مرتضی علی ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کزرع اخرج شطاه
مانند کشتی است که در اول بیرون ارد شاخک خود را یعنی تیغ زند
و یکشاخ بیرون اید فازره پس قوی کرد ان یکشاخ را فاستغلظ

پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول
دانه بود و کیاهی ضعیف با خرد درختی کردد یعجب الزراع بشکفت
ارد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلیست
و ممثل وی حضرت رسالت و یاران وی که باول دعوت اسلام
ضعیف بود و هرچند بر امد قوت کرفت و سبب تعجب عالمیان شد
حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم کیرند بیاران
بر کافران قشیری فرموده که ایة در شان اصحابست پس هر که بر ایشان
خشم کیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وعد الله
الذین امنوا وعده کرد خدای انانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مغفرة
امرزش کناه واجرا عظیما و مزدی بزرک

سورة الحجرات مدنیة وهی ثمان عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین امنوا ای کسانی که کرویده اید لا تقدموا پیشی مبرید
اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدا و رسول او
یعنی سخن مکویید پیش از انکه پیغمبر ص کوید یا تعجیل مکنید در امر
و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مکیرید
بر پیغمبر ص که او بدان داناترست واتقوا الله و بترسید از خدای در
تقدیم بروی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست
مر اقوال شما را علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین امنوا
ای کروه کرویدکان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم اوازهای
خود را فوق صوت النبی بالای اواز پیغمبر ص ایشانرا تعلیم مراسم ادب
میدهد یعنی چون سخن کویید اواز خود بلند از اواز وی بر میارید
ولا تجهروا و اشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی ورا
بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون اشکارا خواندن بر خدا از شما لبعض

مر بعضیرا بلکه اواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید
وکفته اند اورا بنام وکنیت مخوانید چنانچه یکدیکررا میخوانید بلکه
یا نبیّ الله ویا رسول الله خطاب کنید أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل
نشود عملهای شما بسبب این جراة وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وشما ندانید
که عملهای شما حبطه شده بترک ادب بزرکان کفته اند من ترک الادب
ردّ علی الالباب نهصد هزار ساله طاعه ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد
نکاه دار ادب در طریق عشق ونیاز که کفته اند طریقه تمام ادابست
اورده اند که ثابت بن قیس مردی بلند اواز بود وپیوسته با حضرت
رسالت صلعم بلند سخن کفتی چون این ایه نازل شد در خانه ببست وبکریه
وزاری مشغول شد خبر بانحضرت رسید اورا طلبید وکفت چیست
حال تو ثابت کفت یا رسول الله درکوش من کرانی هست ومن در مجلس
شما باواز بلند سخن میکویم ترسیدم که عمل من حبطه شده باشد حضرت
رسالت صلعم فرمود که راضی نیستی بانکه زندکانی کنی بخیر وبمیری
یعنی شهید شوی وتو از اهل بهشتی ثابت کفت خشنود شدم وبدین
بشارت هرکز اواز در حضور شما بر ندارم ایه امد که إِنَّ الَّذِينَ
يَغُضُّونَ بدرستی که انانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ اوازهای خودرا
عِندَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای وبا ادب وازرم سخن میکویند
أُولَٰئِكَ ان کروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ انانند که امتحان کرده است خدای
قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا لِلتَّقْوَىٰ برای قبول تقوی در کشف الاسرار
فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا وازمودن بمعنی
پاک کردنست همچنانچه زررا در کورهٔ اخلاص نهند تا غشها میسوزد
وطلای خالص بماند کویند این ذر ازموده است در بوتهٔ امتحان کرم
بکدازی منت دارم که بیغشم بیساز لَهُم مَّغْفِرَةٌ مرین
پاکیزه دلانرا امرزش کناهان است وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ومزدی بزرک
بیکران اورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بجانب احیاء بنی العنبر

وان سریه اسیری چند ازان بمدینه اوردند قومی از بنی تمیم چون
اقرع بن حابس وعطارد بن حاجب وزبرقان بن بدر وغیر ایشان
از پی اسیران خود بمدینه امدند نزدیک نیمروز بود وحضرت رسالت صلعم
استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهرات می
رفتند ونعره میزدند که ای محمد بدر ای تا مهم اسیران ما بسازی
اخر انحضرت بیدار شد وبیرون امد ویکی از ایشان را حکم ساخت و
انکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا کیرد ونصفی را ازاد کند حضرت صلعم
همچنان کرد ایه امد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی که انانکه
ندا میکنند ترا مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس او
أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشانرا لَا يَعْقِلُونَ ذهن انسانیه ندارند
ومراعات ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا واکر ایشان صبر
کردندی حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ تا بیرون ائی تو بسوی ایشان لَكَانَ
خَيْرًا لَّهُمْ هر اینه بودی بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا ازاد
میکردی وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای امرزنده است کسی را که توبه کرد
از بی ادبی رَّحِيمٌ مهربانست باهل ادب که تعظیم سید اولی
الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست وحرمت جالب نعمت
سرمایهٔ ادب بکف اور که این متاع انرا که هست ادب ابد شر بدست
اورده اند که حضرت رسول صلعم در سال نهم از هجرة ولید بن عقبه را به
بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فرا کیرد میان ایشان
وولید در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر شنیدند که ولید امد
از سر عداوت دیرینه کذشته طرح محبتی مجدد انداختند ومردم
بسیار از روی تعظیم واجلال باستقبال وی بیرون امدند و
او پنداشت که بمقاتلهٔ او می ایند فرار نموده نزد پیغمبر صلعم امد و
بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و
از دادن زکوة ابا نمودند انحضرت صلعم خالد بن ولیدرا با جمعی بر

سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای ار
و تعجیل منمای خالد برفت و کس بمیان ایشان روان کرد تا تجسس
احوال نماید انکس دید که بانك نماز میکویند و جماعة میکذارند و شعائر
اسلام از ایشان ظاهر است باز امده با خالد کفت خالد بعرض حضرت
رسانید این ایه امد که یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کروه مؤمنان اِنْ
جَاۤءَكُمْ فَاسِقٌ اکر اید بشما دروغ کوی بیرون رفته از فرمان
خدای بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تالم خاطر
باشد فَتَبَیَّنُوْا پس تفحص کنید و نیکو در پی روید اَنْ تُصِیْبُوْا تا
نرسانید مکروهی قَوْمًا بِجَهَالَةٍ بکروهی بنادانی یعنی کمان برید
که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال انکه ایشان مسلمان باشند
فَتُصْبِحُوْا پس کردید عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نٰدِمِیْنَ بر انچه کرده باشید
پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن مامور تا وقتی
که امارت صدق ان خبر بر شما ظاهر کردد وَاعْلَمُوْا اَنَّ فِیْكُمْ و
بدانید که در میان شماست رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستادهٔ خداست و تعظیم
او امتثال رضای ان میکنید که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض
نکنید لَوْ یُطِیْعُكُمْ اکر فرمان برد شما را یعنی اکر قول شما بشنود پیغمبر
و برای شما کار کند فِیْ كَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها
لَعَنِتُّمْ هر اینه در رنج افتید و هلاك شوید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و
لیکن خدای حَبَّبَ اِلَیْكُمُ الْاِیْمَانَ دوست کردانیده است بشما
ایمان و توحید را وَزَیَّنَهٗ و بیاراسته است انرا فِیْ قُلُوْبِكُمْ
در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن
ساخته و مکروه کردانیده است اِلَیْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن
حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْیَانَ و نا
فرمانی کردن اُولٰۤئِكَ ان کروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ
ایشانند راه یافتکان بطریق صلاح و ان تدبیر و تکدیر کفر فَضْلًا

بران فضیلت مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته
وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بصدق
و کذب مخبران حَكِیْمٌ محکم کار است در امور بندکان و از حکمتهای اوست
که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید
هر کز سخنان شبهه انکیز مکو و انرا است که هست فتنه انکیز مکو خاموش
و کر چاره نداری ز سخن شوخی مکن و تند مشو تیز مکو اورده اند که میان
عبد الله رواحه و ابن ابی بحضور حضرت رسالت مجادله رفت و
بدان انجامید که از قوم هر یك جماعتی بمدد امدند و هم از ستم و سفاهه
بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه ایه فرستاد که وَاِنْ طَاۤئِفَتَانِ و اکر
دو کروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از کرویدکان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند با یکدیکر
فَاَصْلِحُوْا پس اصلاح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحة و دعوت
کنید ایشانرا بحکم خدای فَاِنْ بَغَتْ پس اکر ستم کند و افزون
جوید اِحْدٰىهُمَا یکی از این دو طایفه عَلَی الْاُخْرٰی برای دیکری و از
صلح عدول نماید بفرمان خدای راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ پس
قتال کنید با ان کروه که بغی میکنند حَتّٰی تَفِیْۤءَ اِلٰۤی اَمْرِ اللّٰهِ تا باز
کردند بحکم خدای و کرانه کیرید فَاِنْ فَاۤءَتْ پس اکر باز کردند
ان طایفهٔ باغی براه حق و ترك ستم کرده احکام شرع را انقیاد
شوند فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ
براستی یعنی میل مکنید بیکطایفه و از راه حق تجاوز منمایید
وَاَقْسِطُوْا و داد کشید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ دوست میدارد عدل کنندکانرا که در قول و فعل
رعایة قانون عدالة کنند و مدار کار دین بر عدل نهند عدل را
کشوریست جان افزای عدل مشاطه ایست ملك ارای عدل کن
زانکه در ولایة دل در پیغمبری زند عادل اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ
جز این نیست که مؤمنان برادرانند مر یکدیکر در دین چه هم مستندند

باصل واحد که آن ایمانست فَأَصْلِحُوا پس بصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ
میان برادران شما هرگاه که خلافی وشقاقی واقع شود تخصیص بذکر
جهة آنست که اوّل جمعی که میان ایشان مخالفة افتد دو کس اند یا مراد
ابناء اوس وخزرج باشند وایشان دو برادر بوده اند وَاتَّقُوا اللَّهَ و
بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که
شما رحمت کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان
صحابه چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب رحمهم الله حق سبحانه
ایه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ
باید که افسوس نکنند واستخفاف ننمایند قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ کروهی
از شما مر کروهی دیگر را عَسَى أَنْ يَكُونُوا شاید آنکه باشند آنانکه
افسوس کرده کانند خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندکان وبعضی
ازواج طاهرات بقصر قامة یا صفیه را به یهودیه عیب کردند
حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ ونشاید که زنان استهزا کنند مِنْ
نِسَاءٍ از زنان عَسَى أَنْ يَكُنَّ شاید باشند آنها که استهزا کرده
شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندکان وثابت بن قیس
عیب یکی از اصحاب کفت از آن بنی نهی امد که وَلَا تَلْمِزُوا وعیب مکنید
أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه
نفس واحده اند هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد عیب
هر کس که کنی هم بتو میکردد باز وابو مالک انصاری بعبد الله ابی رواحه
کفت یا نصرانی او در جواب کفت یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که وَلَا
تَنَابَزُوا ومخوانید یکدیکر را بِالْأَلْقَابِ بلقبهای ناخوش چنانکه جهود
یا ترسا که مسلمان شده باشد انرا بیهودیه ونصرانیه ملقب سازند
یا مومن را فاسق ومنافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست
کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود وترسا کفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از دخول
او در ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ وهر که توبه نکند از نبابت فَأُولَئِكَ پس

ان کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که انرا در معرض
سخط الهی وعقاب پادشاهی میارند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
کرویدکان اجْتَنِبُوا بپرهیزید وبکذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را
از کمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از کمان إِثْمٌ بزه است
وکناه بران متفرع میشود وبباید دانست که کمان بر چهار قسم
است اوّل مامور به وان حسن ظن است بخدای ومومنان
ودر خبرست که انّ حسن الظنّ من الایمان دوم حرام وان کمان
بدست بخدای ومومنان وانست موجب اثم سیم مندوب الیه
وان تحری باشد از قبله وبنا نهادن در غلبه ظن در امور اجتهادیه
چهارم مباح وان ظنّ است در امور دینی ومهمات معیشتی ودرین
صورت بدکمانی موجب سلامة وانتظام مهماتست واز قبیل حزم
شمره اند کما قیل بدعهد مباش وبدکمان باش وز فتنه ومکر در
امان باش آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار
سلمانرا نزد حضرت رسالت ص فرستاده ادامی یا طعامی طلبیدند
وحضرت ص باسامه حواله کرد اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی
نیست سلمان باز امد وصورت حال کفت ایشان در غیبت وی
کفتند سلمان قدمی دارد که اکر بچاه سمیحه رود ابش خشک شود بعد
ازان در تجسس افتادند که ایا اسامه راست کفته که طعام نداشته
یا با ما بخل ورزیده دیکر روز در خدمة حضرت رسالت امدند فرمود
که چیست این سرخی کوشت که در میان دندانهای شما می بینم کفتند
ما کوشت تناول نکرده ایم انحضرت فرمود که کوشت خوردنی نمیکویم
کوشت ادمی میکویم این ایة نازل شد که کمان بد مبرید وَلَا تَجَسَّسُوا
وتجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدکمان شدید وتجسس کردید
وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیکر را
چنانچه درباره سلمان کردید وغیبت که غائبانه کسی سخنی کوید که اکر

مواجهه با او کویند انرا کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی
غیبت بر ینوجه که اَیُحِبُّ ایا دوست میدارد اَحَدُکُمْ یکی از
شما اَنْ یَأْکُلَ انرا که بخورد لَحْمَ اَخِیْهِ کوشت برادر خودرا
مَیْتًا در حالتی که مرده بود ان برادر بلکه نفس شما از ان تنفر
نماید فَکَرِهْتُمُوْهُ پس مکروه دارید انرا و نخورید پس همچنانچه
اکل کوشت مرده را کاره هید باید که غیبت را کاره باشید و نعم
ما قال ع انکس که لوای غیبت افراخته است ع میدان که زمردکان
غذا خاسته است ع وانکس که بعیب خلق برداخته است ع زانست
که عیب خویش نشناخته است ع وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از عقوبة الهی
بسبب غیبت کردن اِنَّ اللهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است
از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِیْمٌ مهربانست برانکه
باز استد از غیبت کردن اورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا
بوقتی که بلال رضعه بربام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان
مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان
ان بود که ایا محمد ص هیچ کس دیگر نیافته که بانک نماز کوید بجز این
کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردندی ایه امد که یَا اَیُّهَا النَّاسُ
ای مردمان اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ بدرستی که ما افریده ایم شما را
مِنْ ذَکَرٍ وَّاُنْثٰی از مردی و زنی که ادم و حوا اند و چون همه
از یک مادر و پدر اید پس بنسبی فخر کردن و بنسبی طعنه زدن
هیچ وجهی ندارد ع الناس من جهة التمثال اکفاء ع ابوهم ادم
والام حواء ع بنسب ادمیانی که تفاخر ورزند ع از ره دانش وانصاف چه دور
افتادند ع نرسد فخر کسیرا بنسب پدر کری ع چون که در اصل زیک ادم و
حوا زادند ع وانکه کسی بقبایل و عشایر مینازد باید که داند نشعب
بشعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید
وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوْبًا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای

عظیم منسوب باصل واحد وَقَبَآئِلَ و قبیلها منتسب بشعوب لِتَعَارَفُوْا
تا بشناسید یکدیکر را و ممتاز کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند
بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قرشی و میباید دانست
که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست
مشتمل بر چند قبیله یکی از ان کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد
چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطونست چون
لوی که بطنی است از قریش و پس از ان فخذ است چون هاشم
که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد از ان
فضیلت باشد و ان اهل بیت است چون عباس و کفته اند شعوب
از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی انست که شعوب از عجم
است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر اِنَّ اَکْرَمَکُمْ بدرستی که بزرک
ترین شما عِنْدَ اللهِ اَتْقٰکُمْ نزدیک خدای پرهیزکارترین
شما ست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل کردد و هرکه را کمال بیشتر
قدم او در مرتبه فضل پیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل
والنسب ع با ادب باش تا بزرک شوی ع که بزرکی نتیجه ادبست ع
اِنَّ اللهَ عَلِیْمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب خَبِیْرٌ اکاه
از علم و ادب شما اورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه امده کفتند
یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو امده اند و ما با اهل و عیال امدیم
و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم القصه
منتی عظیم داشتند بر پیغمبر بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ
الْاَعْرَابُ کفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما اٰمَنَّا ایمان
اورده ایم و کرویده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا بکو ایمان نیاورده اید چه ایمان
اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس
مکویید که ایمان اورده ایم وَلٰکِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا ولیکن بکویید که
اسلام اورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد

رد خود در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ
ودر نیامده است ایمان فِی قُلُوبِکُمْ در دلهای شما لاجرم
دلهای شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِیعُوا اللَّهَ واکر فرمان
برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ اورا با خلاص و از سر نفاق بکذرید
لَا یَلِتْکُمْ کم نکرداند خدای مِنْ أَعْمَالِکُمْ شَیْئًا از
مزد کردارهای شما چیزی را بل بتمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای امرزنده است کناهی را که از مطیعان صادر شده
باشد رَحِیمٌ مهربانست بتوجه امور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
جزین نیست که مؤمنان حقیقی الَّذِینَ آمَنُوا انانند که ایمان اورده
اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسولی او بخلوص دل و صفای نیت
ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا پس شک نکروند بلکه بعد از اقرار بزبان وَ
جَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای
خود بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه
رضای خدای أُولَئِکَ ان کروه مؤمنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ
ایشانند راست کویان در دعوی ایمان بعد از نزول این ایه همان
کروه امده سوکند خوردند که ما مؤمن صادقیم ایه امد که قُلْ
أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بکو ایشانرا ایا خبر میکنید خدایرا بِدِینِکُمْ بکیش
خود و بدروغ سوکند میخورید بر ایمان وَاللَّهُ یَعْلَمُ و حال انست که
خدای میداند مَا فِی السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از کواین
علوی وَمَا فِی الْأَرْضِ وانچه در زمین است از حوادث سفلی
وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِیمٌ داناست و هیچ چیز
برو پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست یَمُنُّونَ
عَلَیْکَ منت مینهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام اورده اند
قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَیَّ بکو منت منهید بر من إِسْلَامَکُمْ باسلام خود

بل

بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ بلکه خدای منت نهد بر شما أَنْ هَدَاکُمْ
بانکه راه نمود بشما لِلْإِیمَانِ بایمان إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید
راست کویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند
غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ انچه پوشیده است در اسمانها و زمینها
وَاللَّهُ بَصِیرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از اظهار
ایمان و انطار نفاق

سُورَةُ ق مَکِّیَّةٌ وَهِیَ خَمْسٌ وَأَرْبَعُونَ آیَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

ق حروف مقطعه جهة فرقست میان کلام منظوم و منثور
امام علم الهدی رحمه الله این حروف نثر را بجای تشبیب مر نظم را چه
سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر انکه کلامی که بعد
از وی اید منثورست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جماعتی
است که قرانرا شعر میکفتند و درین حروف بعینه کفته اند نامیست
از نامهای خدای یا نام قرانست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و
قهار و قابض و قدوس و قوی و قیومست یا اشارتست بکلمهٔ
قاف یعنی بایست ای محمد بر عمل بانچه مامور شدهٔ ابو اللیث فرموده
که معنی ق انست که الله قائم بالقسط و کفته اند قاف نام
کوهیست محیط بکرهٔ زمین که حق سبحانه انرا از زبرجد سبز افریده
و بدان سوکند یاد کرده یا قسم بقدرة خدای تعالی یا بقدرت الهی
که سر و نحن اقرب الیه از ان خبر میدهد یا سوکند میخورد بقوت
قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ و بحق قران بزرکوار که همه ادمیان
مبعوث خواهند شد و کافران بعث نکرویده اند بَلْ عَجِبُوا بلکه
عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از انکه امد بدیشان مُنْذِرٌ مِنْهُمْ
پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان فَقَالَ الْکَافِرُونَ پس کفتند نا
کرویدکان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست بکفر
هَذَا این برکزیده محمد برای رسالت شَیْءٌ عَجِیبٌ چیزی شکفت

وکاری عجب ودیکر کفتند ءَاِذَا مِتْنَا ایا چون ما بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا
وکردیم خاک مارا بعالم حیوة باز خواهند کردانید وروح مارا به
جسد رجعت خواهند داد ذَٰلِكَ این ردما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ
بازکشتی است دور از عادت وامکان پس حق سبحانه رد ایشان را
کفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ
انچه کم کردند زمین از کوشت وپوست واستخوان ایشان
بعد از مرک ایشان وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ونزدیک ماکتابیست
نکاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس انچه از ایشان خاک شده انرا
میدانیم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس وتعبیر مشتمل بر
عدد واسامی ایشان ان نیز فراموش نمیکنیم پس اعادهٔ ایشان
بعد از فناء بر ما دشوار نباشد وچنان نیست که ایشان می
کویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند ونکرویده بِالْحَقِّ
بقران راست یا درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ انهنکام که امد
بدیشان ومعجزه نمود وحجت لازم کرد فَهُمْ فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ پس
ایشان درکاری شوریده اند یعنی بهم بر امده وباضطراب
اورنده درشان قران کاهی انرا سحر میکویند وکاهی شعر وکاهی
افسانه ودربارهٔ پیغمبر وقتی که اورا مجنون میخوانند ووقتی
کاهن ووقتی مفتری اَفَلَمْ يَنْظُرُوا ایا نمینکرند منکران بعث
وحشر اِلَى السَّمَاءِ بسوی اسمان که واقعست فَوْقَهُمْ زبر سر
ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چکونه بنا کرده ایم انرا طبقه
وَزَيَّنَّاهَا وبیاراسته ایم انرا بستارکان وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ونیست
انها هیچ شکافها وفرجها پس افریدن چیزی بدین همه بزرکی بی فرجه
وعلتی وشکافی وعیبی دلیلست بر کمال علم وقدرت ونهایهٔ دانش
وحکمت وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وزمین را باز کشیده ایم وکسترده
بر روی اب وَاَلْقَيْنَا فِيهَا ودر افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای

بلند

بلند استوار پا برجای وَاَنْبَتْنَا فِيهَا وبر رویانیدیم در زمین مِنْ
كُلِّ زَوْجٍ از هر کروه وکونه نباتی بَهِيجٍ نیکو واراسته وبهجه
فزاینده واین همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر
اعتبار واستدلال نکریستن وَذِكْرَىٰ واز برای یاد کردن
وپند کرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بندهٔ باز کردنده را بخدای
وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب اسمان
مَاءً مُبَارَكًا ابی بسیار پر منفعت فَاَنْبَتْنَا بِهِ پس بر رویانیدیم
بران اب جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر اشجار واثمار وَحَبَّ
الْحَصِيدِ ودیکر رسته کردانیدیم بباران دانه راکه ازشان او
انست که بدروند چون کندم وجو وارزن وامثال ان وَالنَّخْلَ
بَاسِقَاتٍ لَهَا وبر رویانیدیم درختان خرما بلند وبزرک مر ان
خرما بنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما درهم رسته ومراد تراکم
طلعت با بسیاری میوه درو واین را بر رویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ
برای روزی مر بندکان را وَاَحْيَيْنَا بِهِ وزنده کردانیدیم بدان
اب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مردهٔ افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را
حیات بخشیدیم كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون امدن
شما از قبر یعنی زنده کشتن وبعرصهٔ محشر حاضر شدن واکر کسی
تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست وظهور
بعد از خفاء او دور نیست که بشمهٔ از احیاء اموات پی تواند
برد کدام دانه فرو شد که بر نیامد بان چرا بدانه انسانت این کمان
باشد فرو شدن چو بدیدی بر امدن بنکر عزوب شمس وقمر را چرا
زیان باشد پس برای تسلی دل امبارک حضرت رسالت م که از
تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم ماضیه خبر میدهد که
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم
نوح که بنی شیث وبنی قابیل بودند نوح را ع وَاَصْحَابُ الرَّسِّ واصحاب

چاه یمامه یا بئر معطله یا جبل فتح مر بنی خود حنظلة بن صفوانرا و
ثمود و قوم ثمود صالحراع و عاد و قوم عاد هودراع و فرعون
و فرعون مر موسی و هارون راع و اخوان لوط و برادران لوط
یعنی اصهار او مر ورا علیهما السلم و اصحاب الایکة و اصحاب
ایکه مر شعیب راع و قوم تبع و قوم تبع مر تبع را در سوره
دخان شمه از حکایه وی گذشت و اخبار بواقی انبیا مذکوره هر یک
در محل خود مسطور شده کل کذب الرسل همه ایشان تکذیب
کردند همه پیغمبرانرا زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از
ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید
پس لازم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده
بودم از عذاب افعیینا آنکه ما عاجز شده ایم و رنج یافته بالخلق
الاول با فرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی منکران
مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس
میفرماید که کسی که قادر بود در آفرینش جمیع بی ماده و مده و
مددی چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات بآن
و بی شبهه ما بدان دولت دایم بل هم بلکه کافران فی لبس در
شک و شبهه اند و از وساوس شیطانی من خلق جدید از آفرینش
نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و کذ خلق جدید
محققانرا نکتهای نازک و سخنان دقیق هست و بر بعضی از آن در
تفسیر همینا ید از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت و لقد خلقنا
الانسان و بدرستی که ما آفریده ایم آدمیرا و نعلم و میدانیم ما
ما توسوس به آنچه برا که وسوسه میکند مر ورا بدان نفسه
نفس او از اندیشهای بد و نحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم
بایشان من حبل الورید از رگ جان وی بوی و این نزدیکی بعلم
و قدرتست نه بمکان و مسافة ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست

متصل

متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکست از علم دل وی و گفته اند
ما او را نازنیم بحال وی از کسی که نزدیکتر است از حبل الورید
بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزای نفس
انسانیست بوی پس درین سخن ایماییست که حق سبحانه از آن
اقرب به بنده اقربست پس چنانچه انسان خدایرا هرگاه جوید یا
بر و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و در زبور آمده که الا
من طلبنی وجدنی نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فکندی
تیر فکر ترا بعید ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو
دور انداخته و بباید دانست که قرب حق بیچون و چگونه باشد
ای عزیز کیفیت قرب جانرا که پیوسته است بتن در نمی توان یافت
قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم
در مثنوی معنوی مذکور است قرب بیچونست جانرا ای ثق قرب
حق را چون بر الخای عمو قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب
حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده
بحق آنست که فرمود و اقترب و در احادیث قدسیه وارد است که
لا یقرب العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اولیا عامست و
تصدیق و اخبار احسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده کران تعبد
الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسمست یکی کافه خلقرا
بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص
بر و شواهد لطف که و نحن اقرب الیه اولیا ورا قربی دهد عینی
تا از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد
موهوم بنده میکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانکه
در اول خود بوده در آخر هم خود باشد علایق منقطع و اسباب مضمحل
و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت منتفی
و حق یکتا و بجود باقی موج بحر لمن الملک بر این ناگاه عزفه کردند

دران بجرچه درویش وچه شاه خرمن هستی موهوم جان سوزانم
اتش عشق که نه دانه بماند نه کاه اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن
چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال واعمال مکلفان را بنویسند
عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ واز
جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک بر راست وچپ بنده نشسته
نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نه افکند از دهن خود مِنْ
قَوْلٍ هیچ سخن یعنی متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او
رَقِيبٌ نگهبان بود عَتِيدٌ اماده فی الحال بنویسد در لباب اورده
که در حکمت اولی مذکورست که عجب میدارم از بیر ادم که دو
ملک در پیش دندانهای او نشسته اند وزبان او قلم ایشان
است واب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن میگوید
وحال انکه میگوید وبسیار میگوید ودر حدیث امده که من حسن
اسلام المرء ترک مالا یعنیه ابلهی از صرفه زر میکنی صرفه گفتار
کن ار میکنی مصلحت نیست زبان زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام
ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند ونیک وبد او بقید کتابت در
میارند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ وبیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ
بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای که درست وراستست وگویند
مرورا ذَٰلِكَ این مرگست مَا كُنْتَ مِنْهُ انچه بودی تو که ازو
تَحِيدُ میگریختی ومیترسیدی واورا مکروه میداشتی وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ ودمیده شود در صور نوبت دوم وبدین نفخه مردمان
زنده شده از قبرها بیرون آیند وملائکه گویند ذَٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ
این روزیست روزی که خلقانرا بدو وعید میکردند یعنی میترسانیدند
وَجَاءَتْ وبیاید دران روز بعرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هرکسی مَعَهَا
سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که اورا بموقف حساب میرساند
وَشَهِيدٌ وبا او گواهی که بر اعمال نیک وبد او گواهی میدهد یا جوارح

اونه ان سائق قرار میشود ونه پیش شاهد انکار متصور وبهر کسی از
تو خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو بدنیی فِي
غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ
پس برداشتیم از دیده تو پوشش جهل وغفلت ترا تا هرچه شود
معاینه بدبینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف
حجاب ازو حَدِيدٌ تیزست وگفته اند بینا ای اینجا بمعنی داناییست
یعنی انچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث وحشر امروز بتو نمودیم
وتو دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ وگفت همنشین او یعنی ملکی که برو
موکل بود هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ اینست انچه نزدیک من حاضرست
یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق وشهید که أَلْقِيَا فِي
جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافری ستیزه
کری گردنکشی را مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده هر خیری را یعنی بازدارنده
مال از حقوق مفروضه وگفته اند ایه در شان ولید مغیره است
ومراد از خیر دین اسلام وان فاسق منع میکرد اولاد واقربای خودرا
از مسلمانی وبصفت کفر وعناد نیز موصوف بود صفتی دیگرش مُعْتَدٍ
درگذارنده از حدود الهی مُرِيبٍ شک ارنده در وحدانیت الَّذِي
جَعَلَ انکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا
آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس درافکنید اورا فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ
در عذاب سخت جاودانی وخواهند که ان کافررا در دوزخ افکنند
گویند مرا چه گناه بود دیو بر من مسلط بود ومرا گمراه کرد ان دیورا
حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی ان دیو
که در دنیی با او بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ من بیراه
نکردم اورا ودر باره او از حد درنگذشتم وَلَٰكِنْ كَانَ ولکن بود
فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور ودراز وازان بازنگشت قَالَ
گوید حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ

فایده بدان مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ وبدرستی که پیش فرستادم
اِلَیْکُمْ بِالْوَعِیْدِ بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنهٔ رسل
خود وحالا شما را هیچ حجتی نمانده وهیچ عذری از شما مسموع نیست مَا
یُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَیَّ نزدیک من یعنی وعده
و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیْدِ
ومن نیستم ستم کننده بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب
کنم یَوْمَ یَقُوْلُ یاد کن روزی را که گوید خدای وحفص بنون میخواند
یعنی گوییم جَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی
من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار جن وانس پر شده یا نی خدای
این گوید وَتَقُوْلُ وگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِیْدٍ آیا هیچ زیادتی
هست یعنی استفهام بمعنی سوالست یعنی زیاده کن وحق سبحانه
دیگر کافر ویری میفرستد تا پر شود وقول آنست که حتی یضع الجبار
قدمه فیها منقول قطط این قدم خود را بود کور اکشد عین حق خود
که کمان او کشد امام زاهد وبعضی دیگر از محققان بر آنند که
استفهام بمعنی نفیست یعنی لا مزید پر شده ام وزیادتی را گنجایش
نیست وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ ونزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِیْنَ
مر پرهیزکاران غَیْرَ بَعِیْدٍ تاکیدست یعنی بهشت بدیشان
نزدیک بودند دور واین پیش از آن بود که ایشان را به بهشت برند
اول بهشت را بدیشان نمایند ومنازل ونعیم هر یک بنظر وی در
آرند تا لذت بیفزاید پس گویند هٰذَا اینست مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه
وعده داده بودید در دنیا واین را آماده کرده ایم لِکُلِّ اَوَّابٍ
برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته
از خلق بحق حَفِیْظٍ نگاه دارندهٔ حدود شرع یا رعایت کننده امر
ونهی وگفته اند نگاه دارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کننده
عهد ربانی یا نگهبان انفاس واوقات خود یعنی در هر نفسی از خدای

تعالی ذاهل وغافل نباشد اگر تو پاسداری پاس انفاس بسلطانی
رسانندت ازین پاس ترا بلک پند بس در هر دو عالم که بر باید
زجانت بی خدا دم مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد از خدای
بِالْغَیْبِ به پنهانی وپوشیدگی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد
وگفته اند نهان وآشکارا یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِیْبٍ وبیارد
دل بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت وسر باز زننده از
متابعت نفس پس این کس وامثال او را گویند اُدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ
درآیید ببهشت با ایمنی وسلامت یا با تشریف یا فته بسلام خدای
وفرشتگان ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُوْدِ این روز بقاء جاوید اینست یعنی
درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مَا یَشَاءُوْنَ فِیْهَا مر اهل بهشت
راست آنچه خواهند از انواع نعمتها واصناف لذتها در بهشت
وَلَدَیْنَا مَزِیْدٌ ونزدیک ما زیاده هست از آنچه میخواهند واکثر
بر آنند که مراد از مزید رؤیتست بنظر دل وَکَمْ اَهْلَکْنَا وبسا
کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم مِنْ قَرْنٍ
از اهل هر قرنی که بحسب واقع هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا ایشان
سخت تر بودند از کفار مکه از روی قوة چون قوم عاد وثمود
فَنَقَّبُوْا فِی الْبِلَادِ پس راه بریدند در شهرها یعنی رفتند بتجارت
وسفرها کردند ومال ومتاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِیْصٍ
هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای هیچ
که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ
لَذِکْرٰی بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره هر آینه
پندی ویادکردیست لِمَنْ کَانَ لَهٗ قَلْبٌ مر هر کسی را که باشد دلی مرو را
متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمه الله
از شبلی قدس سره نقل میکند که موعظهٔ قرآن را دلی حاضر میباید بحدی
که طرفة العینی غافل نشود اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ یا کسی که القای سمع کند

یعنی کوش فرا دارد و بشنود بطن تو اعتبارا وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد
بوقت استماع تا فهم معانی ان تواند کرد در لباب اورده که صاحب
قلب مومن عزیزست و شهید مؤمن اهل کتاب که کواهی دارد
بر نعت محمد صلعم ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع
بوقت شنیدن قران چنان باید که کو بیا از پیغمبر صلعم میشنود پس
در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند
پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و برود در قران
کواهی هست و ان لفظ شهیدست و شهید انرا کویند که حاضر
باشد از کوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر میشنود
و حاضر از متکلم و از حضرت امام الناطق جعفر الصادق علیه و
علی ابائه التحیة و السلام منقولست که تکرار میکردم قران او قتی
که از متکلم او شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ و بدرستی
که ما بیافریدیم اسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و انچه میان
ایشانست فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه
وَمَا مَسَّنَا و نرسید مارا در افرینش انها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندکی
رد قول یهودست که کفتند روز شنبه استراحت کرد اورده اند
که رنگ مبارک سید رسل صلعم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ
شده ایه امد که فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ پس شکیبایی کن بر انچه میکویند
یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هرچه درباره قوم از ایشان
صادر کردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بر انچه در حق من
میکویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و نماز کذار پیش از
فوت شدن وی که نماز پیشین و دیکرست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ
و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَاَدْبَارَ
السُّجُودِ و نماز کن از پس سجده امام زاهد رحمه الله از یعسوب الدین

اسدالله

اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل میکند که ادبار
سجود چهار رکعت است بعد از نماز شام و کفته اند و ترست بعد از نماز
عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و کوش فرا دارند و بشنوند يَوْمَ
يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کننده یعنی اسرافیل ع مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از
جای نزدیک باسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همین زمین به هجده
میل نزدیکترست باسمان و کفته اند مکان قریب بدان معنی است که
اواز بهمه جا برسد و از هیچ موضعی دور نبود در خبرست که اسرافیل ع
بالای صخره برامده انکشت در کوش کند و کوید ای استخوانهای ریزه و ای
کوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که
جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند
صیحهٔ بعث را که نفخهٔ ثانیه است بِالْحَقِّ بانچیزی که حق است یعنی
بعث و کویند بشنوند کافرانرا ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ این روز روز بیرون
امدنست از قبور اِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردکانرا
یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشانرا در دنیا
وَاِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازکشت ایشان دیکر باره که برای
حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ بیاد ار روزیرا که بشکافد
زمین را و دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی مردکان پس بیرون ایند از
قبرها سِرَاعًا شتابندکان بسوی ندا کننده ذٰلِكَ این احیای ایشان
از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما اسان
نَحْنُ اَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ بانچه میکویند کافران از انکار
قیامت و افتراء در حق من و سخنان مکروه دربارهٔ تو وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ
بِجَبَّارٍ و نیستی تو بر ایشان مسلط که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمان داری
فَذَكِّرْ پس پند کوی بِالْقُرْاٰنِ بمواعظ قران مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسیرا
که ترسد از وعید من چه پند نکیرند بدانها جز ترسکاران

سُورَةُ الذَّارِيَاتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُّونَ آيَةً

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میفرماید ببراکنندکان
یعنی بادها که براکنند کنند خاك وغیر انرا ببراکندني ودانه را ازکاه جدا
کنند یا ملائکه که برانکیزندکان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بر
دارندکان بار کران یعنی ابرها راکه بباران کران باراند یا ملائکه که ابرها
بردارند فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا پس بروندکان رفتني باساني یا کشتیها
یا کواکب در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش
کنندکان کار یعنی فرشتکان که تقسیم امور امطار وارزاق وغیران متعلق
بدیشانست وکفته اند مراد چهار فرشته مقربند که هریك بمهمی
نامزد شده اند جبرئیل بوحی ومیکائیل برحمت واسرافیل بنفخ وعزرائیل
بموت حق سبحانه بدین اشیای عجیب واشخاص بزرکوار قسم یاد
میکند جوابش اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جزین نیست که انچه وعده داده
شده بدان از حشر ونشر وثواب وعقاب لَصَادِقٌ هر اینه راست
ودرست ودران هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ وبدرستی که جزا
وحساب لَوَاقِعٌ هر اینه بودنیست بیشك وشبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
الْحُبُكِ سوکند باسمان که خداوند شده واستحکام است یا با زینت
تمام یا بصورت نیکو وخوش اینده یا خداوند راههاست یعنی طرق
کواکب که مسیر ایشان است إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ بدرستی که شما
ای اهل مکه هر اینه در کفتار مختلفید نسبت باپیغمبر من کاهی شاعر
میکویید ووقتی ساحر وزمانی کاهن وکاهی مجنون یا قول شما در
قران مختلف است اورا سحر میخوانید وشعر وکهانه ومفتری و
اساطیر الاولین يُؤْفَكُ عَنْهُ کردانیده شود از ایمان بمحمد یا از
قران مَنْ أُفِكَ کسی که کردیده شده است در علم خدای وبحکم قدر
وقضا از ایمان وقران یعنی هرکه در علم خدای هست محروم باشد
از ایمان بکتاب وپیغمبر هر اینه محرومست دلها همه محزون وجکرها

همه

همه خونست تا حکم ازل در حق هر کس چونست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ
لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره
مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه بنشستندی
وهریك مهم حضرت رسالت را بنوعی دیکر با ایندکان وروندکان کفتی
ومردمان از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد
وفرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ کویان انانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در نهایت
جهالت وغفلت سَاهُونَ غافلانند از اوامر الهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ
میپرسند از پیغمبر ومؤمنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا
که خدای شما سوکند یاد کرد که إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ واین سخن از روی
استهزا میکفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقعست يَوْمَ هُمْ روزی
که کافران عَلَى النَّارِ بر اتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند وبدان
معذب کردند وخزنه دوزخ ایشانرا کویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ
عذاب خود را هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ اینست انچه بودید شما در دنیا
که بان یعنی برسیدن ان تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید ومیکفتید
متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرك ومعصیت
دران روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها باشند وچشمهای
روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر ابهای جاری آخِذِينَ بذیرندکان
وفراکیرندکان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ انچیز را که بفضل خود عطا کرده
است بدیشان پروردکار ایشان از ثواب واعمال واقوال إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ بیشتر از دخول بهشت
مُحْسِنِينَ نیکوکاران وفرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ
بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب
بعبادت مشغول شدندی انس فرموده که میان مغرب وعشا بتطوع
نماز کذاردندی در اول یا در اوسط یا در اخران واشهر انست که خواب
نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی وقت انرا دران کشیدندی و

بِالْاَسْحَارِ وبودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب امرزش
میکردند یعنی با وجود خواب اندك وطاعتی بسیار چون طلیعه
سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بر انوجه که کویا شب همه شب
بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند این دلیل انست که بعمل خود معجب
نبوده اند وازان حساب نداشته ؛ طاعت ناقص من موجب غفران نشود
راضیم که مدد علت عصیان نشود وَفِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ ودر مالهای
ایشان نصیبی وبهره بود لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده را وبی
بهره محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد ومردم کمان برند
که او توانکر ست وصدقه بوی ندهند یا کسی که کشت وزرع اورا
نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند اورا
نفقه ندهد وبرهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده
ونا خواهنده را وَفِي الْاَرْضِ ودر زمین ایات نشانهاست برای
استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر بیکمانانرا وبعضی ازان بروی
زمین معادنست که انواع جواهر ازانرا استخراج میکنند ونباتات
از بقول وحبوب واشجار واصناف ان وحیوانات از بهایم وسباع
وحشرات وانواع ان در نفس زمین اختلاف اجزاء او ودر کیفیات
وخواص ومنافع وَفِي اَنْفُسِكُمْ ونشانهاست در نفسهای شما
اَفَلَا تُبْصِرُونَ ایا پس نمی بینید استفهام بمعنی امر ست یعنی بنظر عبرت
درنکرید وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در
عالم هیچ چیز نباشد الا انکه نمونه ازان در نهاد شما بود وبا وجود ان
منفرد ند بهیاءة حسنه وترکیبات خوش ومنظرهای دلکش وتمکن
از افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه
در حقایق توسلی مذکور ست که هر که این ایتها در نفس خود نبیند ودر
صفحهٔ وجود خویش اثار وقدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده
باشد واز زندکانی هیچ بهره نیابد ؛ نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی ؛

معکن

مفکن بخاك خود را که تو از بلند جائی ؛ تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی ؛
چو در از صدف برون شو که عجب کران بهائی ؛ وَفِي السَّمَاءِ ودر اسمانهاست
رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا انچه قسمت
یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح ودر تبیان کفته که لوح در اسمان
چهارمست وَمَا تُوعَدُونَ ودیکر در اسمانست انچه شمارا وعده
داده اند از ثواب چه بهشت ونعیم بهشت ان در اسمان هفتم باشد
نزدیك سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ پس بپروردکار اسمان
وزمین سوکند که اِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که انچه مذکور شد از امر روزی
وثواب هر اینه راستست مِثْلَ مَا اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ مانند انکه شما
سخن میکویید یعنی همچنانکه شك نیست شمارا در سخن کفتن خود
شك نیست در روزی دادن من هَلْ اَتَاكَ بدرستی که امد بتو حَدِيثُ
ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ سخنان ابرهیم ع وان یازده فرشته بودند باهلاك
قوم لوط ع فرود امده ودر تبیان اورده که چهار ملك بودند جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وزوفائیل علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ مهمانان
کرامی کرده شده نزد خدای یا نزدیك ابرهیم ع که بنفس خود قیام نموده
بخدمت ایشان اِذْ دَخَلُوا چون در امدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابرهیم ع فَقَالُوا
سَلَامًا پس کفتند سلام کردیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ کفت
ابرهیم سلام بر شما وشما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ کروهید ناشناخته شده یعنی
هرکز چون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بکویید چه کسانید
ایشان کفتند مهمانانیم فَرَاغَ اِلٰى اَهْلِهِ پس باز کشت ابرهیم ع بسوی
خانهٔ خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ
پس بیاورد کوساله بریان فربه فَقَرَّبَهُ پس نزدیك کردانید انرا
اِلَيْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد بدان میل نکردند قَالَ
اَلَا تَاْكُلُونَ کفت ایا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان کفتند نمیخوریم
فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً پس در خاطر کفت از ایشان ترسی یعنی دل

مهمانان ح

مبارکش بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه دران
روزکار هر که باکسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه
از ابرهیم علی نبینا و ع اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف کفتند
مترس که ما فرستادکان خدایم ابرهیم ع فرمود چرا پیشتر خبر نکردید
تا من این کوساله را نکشتمی وان ما در جدا نکردمی جبرئیل ع پر
مبارک بران کوساله بریان مالید زنده شد و برجست فریاد کنان
روی بجانب مادر نهاد سارة رضی در پس در ایستاده بود این
حال مشاهده نمود ابرهیم علی نبینا و ع ازان صورت متعجب بود فرشته
کان دیکر با او اغاز سخن کردند وبشروه و بشارت دادند مرورا
بغلام علیم بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که
چون ببلوغ رسد عالم بود فاقبلت امراته پس روی بخانه
نهاد زن او یعنی ساره ودر ایستاد فی صرة در فریاد و کفت
الیا الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور
برزبان میراندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را
چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت و کفت ایا بزاید عجوز
عقیم پیرزنی نازاینده قالوا کذلک کفتند فرشتکان که
همچنین که بشارت دادیم قال ربک کفته است خدای تو
وما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده
است بولد مر ترا العلیم داناست بعقیمی تو و هرکه محکار روا نابود
هر اینه قادر باشد بر اصلاح تو کسی کو بکار تو دانا بود بر اتمام
ان هم توانا بود بجز در کهش رو مکن سوی کس که مراد دل خود
از و جوی و بس چون ابرهیم ع دانست که ایشان فرشتکانند
و فرود امدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری نخواهد بود قال
کفت فما خطبکم پس چیست کار بزرک شما ایها المرسلون ای
فرستاده شدکان قالوا انا ارسلنا کفتند بدرستی که ما فرستاده

شده ایم

ابتداء الجزء السابع والعشرون من التنزیل

شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن کروهی کنه کاران چه
سر همه کناهان کفر است وما امده ایم لنرسل علیهم تا فرستیم
بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حجارة من
طین سنکها از کل یعنی خاک سنک شده به پختن مانند اجر مسومة
سنک نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردکار تو للمسرفین
برای بیرون برندکان در کفر و فجور اورده اند که ان سنکها معلم
بخطوط سیاه و سفید یا نام هریک بر سنک نوشته که بدان هلاک
شود و این سنکها بران باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح انست
که ان بر جمعی فرود امد از ایشان که دران شهر نبودند و همه بران
سنک باران هلاک شدند و چون ابرهیم ع معلوم فرمود که بتو فکر
میروند بهلاک قوم لوط دل مبارکش بجهت برادرزاده متالم شد که
ایا حال او دران بلاد چکونه کذرد کفتند غم مخور که لوط و دختران او
نجات خواهند یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم اورد من
کان فیها هر که باشد در دیهای موتفکه من المومنین از کرویدکان
فما وجدنا پس نخواهیم یافت فیها دران قری غیر بیت من
المسلمین یعنی یکخانه از مسلمانان که لوط است و دختران او و کفته
اند یک کس از ان قوم بلوط ع ایمان اورده بودند در مدت بیست سال
وترکنا فیها ایة و بکذاریم دران دیهها علامتی از عذاب للذین
یخافون العذاب الالیم برای عبرت انانکه بترسند می ترسند کان را
وفی موسی و در موسی اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی
فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون عصی
و ید بیضا فتولی برکنه پس برکشت فرعون بقوت خود یعنی بسبب
انچه مقوی بود بان از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وقال ساحر
و کفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات مینماید او
مجنون و یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان

کفته اند طعن وی بر موسی ع دلیل کمال جهل وست چه اورا بدو
چیز متضاد طعن زد و مقررست که سحر را عقل تمام و ذهنی دراک
وخذاقی در رفتن باید و دیکر انکه دلیل زوال ان ضد انند پس چون فرعون
برکشت از موسی و برو طعن زد و قوم وی باوی در انها متفق بودند
فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ پس کرفتیم اورا بغضب خود و لشکر اورا فَنَبَذْنَاهُمْ
فِي الْيَمِّ پس بیفکندیم ایشانرا در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ مُلِيمٌ
و فرعون مستحق ملامة بود یا ملامة کننده خودرا که چرا اعراض
کردم از موسی و برو طعن زدم و بدین سبب کفت امنت انه الا یه وَفِي
عَادٍ و در اهلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را
إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان بادی
بی نفع و بی خیر را یعنی باوی که ابستن نکند درخت را و
بر ندارد ابر را مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ نکذاشت ان
باد هیچ چیز را که بکذشت بدان إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ مکر که کردانید
ان چیز را مثل کیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزنده وَفِي
ثَمُودَ و در قصه ثمود نیز ایتیست مر خایفانرا إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون
کفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا
حَتَّىٰ حِينٍ برخوریدار زندکانی خود و نفع کیرید از عمر تا هنکام
عذابی که بعد از کشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
پس سر کشیدند از فرمان افرید کار خود و بتدارک حال مشغول
نکشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بکرفت ایشانرا عذاب هلاک
کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنظُرُونَ و ایشان نظر میکردند
فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِيَامٍ پس نتوانستند برخواستن کنایتست
از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب
بکریزند یا طاقت ان نداشتند که قیام نمایند که با صلاح مهم
خود و دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ و نبودند انتقام

کشندکان از ما یا یاری دهندکان مر یکدیکر را از منع عذاب وَقَوْمَ
نُوحٍ مِّن قَبْلُ و هلاک کردیم قوم نوح را پیش از قوم عاد و ثمود
إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که ایشان بودند بیرون
رفتکان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا
بِأَيْدٍ و اسمانها بنا کردیم بقوة الوهیة و کفته اند بقوتی که بر افرینش
ان داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنای ان یا کشاده
کننده ایم روزی را بر بندکان چنانچه ساخته ایم اسمانرا وَالْأَرْضَ
فَرَشْنَاهَا و بکستردیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک کسترانند ایم ما
وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و از هر چیزی از اجناس موجودات
بیافریدیم دو نوع که یکی مزوج دیکریست یا بجسب تضاد چون
نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت
چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و
جبال و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات حلم و
قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل
و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحة
و فقر و غنی و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما پند پذیر شوید و دانید
که وحدانیت و فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص
ممکناتست و من واجب بالذاتم و واجب قابل تعدد و انقسام
نیست ذاتش از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک
از عدد دم مزن که خود فردست کی عدد بهر فرد در خوردست
احدست و شمار ازو معزول صمدست و نیاز ازو معزول فَفِرُّوا
إِلَى اللَّهِ پس بکریزید و رجوع کنید از کفر خود بتوحید خدای یا از عذاب
او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس
سره منقولست که بکریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق اورده

که ای کسان که بکریخته اید از حق بسبب تعلق در حق کریزید بقطع تعلق
وسخن امام قشیری قدس سره راجع بانست که از وصف خود بوصف
حق کریزید بلکه الخود کنید وبحق قرار کیرید هیچ کس در تو نیا ویخت فراح
که از خود نکریخت هیچ کس با تو نه پیوست که از خود نبرید اِنِّی لَكُم
مِنْهُ بدرستی که من شمارا از خدای عذاب نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا
یا بیان کننده انچه ازان حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا
اٰخَرَ ومکیرید ومپرستید باخدای بحق معبودی دیکر اِنِّی لَكُم
مِنْهُ بدرستی که من شمارا از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ
ترسا ننده ام پیدا وهویدا كَذٰلِكَ همچنانچه قوم تو ترا بسحر و
جنون نسبت میکنند مَا اَتَى الَّذِينَ نیامدند بانانکه مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده اِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ مکر
کفتند که او ساحرست اَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه اکر معجزه بریشان
نمود عمل او را بسحر خواندند واکر بعث وحشر خبر داد قول او را
بسخن اهل جنون تشبیه کردند اَتَوَاصَوْا بِهِ ایا وصیت کردند
پیشنیان مرین پسینیان از بدین سخن تا همه همین کفتند استفهام
بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
بلکه ایشان کروهی اند نافرمانان واز حد برندکان وطغیان ایشان
را بدین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بکردان از مکافات
ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا اَنْتَ بِمَلُومٍ پس
نیستی تو ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از یشان در معالم
اورده که چون این ایه نازل شده حضرت رسالت ملول و
صحابه غمناک کشتند که مکر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیکر
رسید باز ایه امد که وَذَكِّرْ وپند ده وتذکیر وموعظه فرو
مکذار فَاِنَّ الذِّكْرٰى پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
سود رساند مؤمنانرا یعنی بعنا دکا فران وجحود ایشان دست از

تربیت

٣٤٧

تربیت مؤمنان باز مدار وهمچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ
را فواید بسیارست ومنافع بیشمار در فصول اورده که کلام مذکر
باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعانرا سودمند بود اوّل نعمة
خدا بیاد مردم دهد تا شکر کذاری نمایند دوم ثواب بلا ومحنت
ذکر کند تا دران شکیبائی ورزند سیم عقوبة کناهان برشمرد تا
ازان باز ایستند وتوبه کنند چهارم مکاید ووساوس شیطان
بیان فرماید تا ازان حذر نمایند پنجم فنا وزوال وبی اعتباری
دنیا بریشان روشن کرداند تا دل دو نه بندند ششم مرک ایشان
یاد کند تا رفتن را اماده باشند هفتم ذکر قیامة بسیار کوید تا
کاران بسازند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبتهای ان ابیان
کند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت واقسام نعمتهای
انرا برشمارد تا بدان راغب کردند دهم بنای کلام بر خوف
ورجا نهند یعنی کاهی از عظمة وکبریا وهیبت الهی سخن راند
تا از وی بترسند ووقتی از رحمت ومغفرت ومهربانی او
تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخن
است سبب منفعة مؤمنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ و
نیافریدم جن وانس را از اهل ایمان اِلَّا لِيَعْبُدُونِ مکر تا مرا
پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشانرا مکر که امر کنم بعبادت وهمه
او را بشناسند غایتش اینکه بعضی فرمان میبرند وبرخی در عبادت
شریک میکیرند ودقایق این ایه وحقایق اشارات ان جواهر است
مَا اُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ نمیخواهم از افریدکان هیچ روزی وَمَا
اُرِيدُ اَنْ يُطْعِمُونِ ونمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق واطعام
صفت منست وبس اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بدرستی که خدای اوست
روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ خداوند توانائی
استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی ومتین

آورده اند که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته مرشدست
قوتش حجت متانت قدرت شده نه در کارسازی متانتش را فتوری
ونه در روزی وبنده نوازی قدرتش را قصوری رساند رزق
بروجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی بینوایانرا
نوازد برحمت بیکسانرا کارسازد فان للذین ظلموا پس بدرستی
که مرآنانرا است که ستم کردند برخود بکفر یعنی اهل مکه ذنوبا
بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان
از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده
فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل
للذین کفروا پس وای مرآنانرا که کافر شدند من یومهم
الذی یوعدون از عذاب روز ایشان روزی که بودند که وعده داده شده اند
سورة الطور مکیة بان روز که قیامتست یا روز بدر وهی تسع واربعون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
والطور سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع بران
کلام حق سبحانه استماع کرد وگویند مراد مطلق کوه است که اوتاد
ارض اند ومنابع ومنافع وکتاب مسطور وسوگند بکتاب نوشته
شده فی رق منشور در صحیفه که گشاده کرد بوقت خواندن
مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده
وبرین تقدیر منشور مجاز بود چه لوح از زمرد سبزست یا مراد
الواح موسی باشد ع که در وقت کتابت بدان صریر قلم میشنید
یا کتابت توریة که دران نعت حضرت سید عالم ص مسطور بوده یا
کتابی حفیظ یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما
کان وما یکون دران میخوانند والبیت المعمور وبحق خانه آبادان
یعنی کعبه ومعموره او بزیارت حاجیان وخدمه مجاورانست یا معراج
که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت

طواف ملائکه است مرانرا والسقف المرفوع وسوگند بسقف بلند
برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت است ومخزن اسرار فطرت
یا عرش عظیم والبحر المسجور وسوگند بدریای برزبرآمده یا بحر الحیوان
که زیر عرش است وازان دریا چهل روز بر قبور خواهند بارانید
بعد ازان نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانی ازان برآیند یا بحر
مسجور جهنم است ونزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب
با حق سبحانه مناجات میکند وکتاب مسطور ایمانست که در رق
منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته که کتب فی قلوبهم الایمان
وبیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانه آبادانی
یافته وسقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانه دلست
وبحر مسجور دلیست باتش محبت تافته جواب قسم چیست ان عذاب
ربک لواقع بدرستی که عذاب پروردگار تو هر اینه بودنیست و
فرود آمدنی ما له من دافع نیست مرانرا عذاب را هیچ دفع کننده
بلکه بهر حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء مورا در روزی
که بگردد آسمان گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد و
تسیر الجبال سیرا وروان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون
هبار رفتنی فویل یومئذ للمکذبین پس سختی عذاب دران
روز تکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا ورسول را م بدروغ برداشتند
الذین هم فی خوض آنانکه ایشان در شروع کردن باقوال باطله
که استهزا بقرانست وتکذیب نبی وانکار بعث یلعبون بازی
میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت وسخنان بیهوده
میگویند یوم یدعون بترسید ازان روزی که افکنند کافرا یعنی
میکشند بعنف وقهر الی نار جهنم دعا بسوی آتش دوزخ
کشیدنی آورده اند که دستهای کفار را بر دستهای ایشان بندند
وپیشانیهای ایشانرا بپشت پای ایشان باز چسبانند وبدوزخ

افکنند وکویند هذه النار التي این ان اتشی است که دردنیی
کنتم بها بودید که بان تکذبون تکذیب میکردید وباورنمی
داشتید ووحی بیغمبرا سحر میپنداشتید افسحر هذا ایا سحرست
این که می بینید ام انتم لا تبصرون یا شما نمی بینید اینجا چنانچه
دردنیا میکفتید که مارا چشم بندی کرده اند اصلوها فاصبروا
درایید بدوزخ پس صبر کنید برعذاب او او لا تصبروا یا
صبر مکنید وجزع نمایید سواء علیکم انما تجزون یکی
سانست برشما صبر وعدم صبر یعنی قوت پرهیز ومجال کریز ندارید
وابدا معذب خواهید بود جز این نیست که پاداش داده میشوید
ما کنتم تعملون بانچیزی که بودید که عمل میکردید دردنیی ان
المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر وشرک فی جنات
در بوستانها اند وچه بوستانها ونعیم ودر نعمتها وچه
نعمتها فاکهین شادمان ولذت یابندکان بما اتیهم ربهم
بانچه عطا کرده است ایشانرا افریدکار ایشان از کرامتهای جاودانی
ووقیهم ربهم وبانکه نکاه داشته است ایشانرا افریدکار
ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ وخزنه بهشت پیوسته
ایشانرا میکویند کلوا واشربوا هنیئا بخورید از طعامهای
بهشت وبیاشامید از شرابهای وی خوردن واشامیدن کوارنده
بی تخمه وتنقیص واین پاداشت مر شمارا بما کنتم تعملون
بسبب انچه بودید که دردنیی عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده
که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است واکرنه
پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود نه ارد فعل من ان زور بازو
که باعدل تو کردد هم ترازو بفضل خویش فضلی کن مرا یار بعدل
خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زنندکان یعنی
متقیان در بهشت تکیه زده باشند علی سرر مصفوفة بر

تختها

تختهای بافته بزر یا بعضی با بعضی پیوسته وزوجناهم وجفت
کردانیدیم ایشانرا بحور عین بزنان سفید روی کشاده چشم
والذین امنوا وانانکه کرویده اند بخدای ورسول واتبعتهم
ذریتهم بایمان واز پی ببی درامده اند ایشانرا فرزندان ایشان
الحقنا بهم ذریتهم دررسانیم بمؤمنان ذریت ایشانرا در
دخول بهشت در وصول بدرجات ایشان یعنی اکر درجات ابا بلند
باشد درجه ذریت راینز مانندان بلند کردانند تا چشم پدران
بدیشان روشن کردد وما التناهم وما کم نکنیم پدرانرا بسبب
این الحاق من عملهم من شیء از ثواب کردار ایشان هیچ
چیز یعنی فرزندانرا بدرجه ابا رسانیم بی انکه نقصان بثواب ایشان
رسد بلکه بفضل وکرم خود اولادرا رفعت درجه ارزانی دارد
شیخ الانام حسین مروزی قدس سره از استاد خود احمد بن علی
سرخسی روح الله نقل میکند که ایمان وعمل مر بهشترا ودرجاترا
علة نیست ووعده بهشت ودرجات وی جز برایمان وعمل نیست و
وعده ایمان وعمل جز بفضل لم یزل نیست در فضل خدا ببند دل خویش
مدام تا فضل نباشد نشود کار تمام کل امرئ چه هر مرد عاقل
بالغ مکلف بما کسب رهین بانچه کرده باشد در کرو ست روز
قیامه یعنی وابسته است بپاداش کردار خود واز ان رهائی
ندارد وبعمل دیکری مواخذ نیست وزن مکلفه نیز همین حکم دارد
وامددناهم بفاکهة ومی افزاییم مر متقیانرا یعنی زیاده برانچه
داده ایم ایشانرا میدهیم میوه بهر نوع که خواهند ولحم مما یشتهون
وکوشت از انچه ارزو برند یتنازعون فیها کاسا با یکدیکر داد
وستد کنند در بهشت یعنی دهند واز هم بستانند کاسه
مملو از خمر بهشت واصح انست که اینجا کاس خمرست تسمیة شیء باسم
محل یعنی هم بنوشانند خمری که لا لغو فیها سخن بیهوده نباشد دران

یعنی در اثنای شرب ان لغو نکویند و مخاصمه نکنند ولا تأثیم
و نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم
باشد ویطوف علیهم غلمان لهم وطواف کنند برکرد ایشان
خادمانی که ایشانرا هست بر شکل پسران افریده شده کانهم لؤلؤ
مکنون کوییا که ایشان در صفا و لطافه مروارید پوشیده اند
در صدف که دست کسی نرسیده و باد تصرف هر ناکسی بدیشان
نوزیده در معالم از قتاده نقل میکند که کسی کفت یا رسول الله
خادم چنین است مخدوم چکونه خواهد بود انحضرت صـ فرمود که فضل
مخدوم بر خادم همچو فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در ترتیب
اورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنتند و اناث ایشان
حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بهمان طریق که در همان
حیات باشند که در دنیی بوده اند و این نقل غریبست واقبل
بعضهم وروی میارند بعضی از بهشتیان واقبال میکنند علی
بعض یتساءلون و بعضی دیکر میپرسند از احوال و اعمال ایشان
قالوا انا کنا میکویند ایشان بدرستی که ما بودیم قبل فی اهلنا
پیش ازین در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیی مشفقین ترسندکان
از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار
و خاتمه احوال فمن الله علینا پس منت نهاد خدای بر ما
برحمت یا توفیق عصمت ووقینا عذاب السموم و نکاه داشت
ما را از عذاب اتش که همچون سموم در مشام نفوذ کند و کویند
سموم نام جهنم است انا کنا ندعوه من قبل بدرستی که ما بودیم
پیش ازین در دنیی که میپرستیدیم خدایرا و میخواندیم او را و وقایت
از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه هو البر الرحیم
بدرستی که اوست نیکوکار به بندکان و مهربان بریشان اورده اند
که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول الله صـ نزد قوافل

عرب

عرب بکهانت و جنون و سحر و شعر منسوب میساختند و انحضرت
اندوهناک میشد ایه امد که فذکر پس پند ده ای محمد بقران اهل
مکه را و ثابت باش بران و بسخن مشرکان ملول مشو فما انت
بنعمة ربك پس نیستی تو بانعام پروردکار خود یعنی بحمد الله و
نعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی نزول وحی برو
ولا مجنون و نه دیوانه که عقل وی پوشیده باشد یا جن او را
فرو کرفته باشد ام یقولون شاعر بلکه میکویند که او شاعریست
نه نبی نتربص به انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثه
روزکار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شعراء دیکر مردند
یا امیدواریم که مرک او چون مرک پدران او باشد یعنی زود میرد
به پیری نرسد قل تربصوا بکو انتظار برید مرک مرا فانی معکم
پس بدرستی که من با شما من المتربصین از انتظار برندکانم یعنی
انتظار هلاک شما میبریم چنانکه شما منتظر هلاک منید ام
تامرهم یا میفرماید ایشانرا احلامهم بهذا عقلهای ایشان
باین تناقض که ترا کاهن میکویند و کهانترا فطانت لازم است
و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند
و شعر را کلامی متسق مخیل باید و ان با جنون جمع و میسر نکردد پس
این سخنان بر مقتضای عقلست ام هم قوم طاغون بلکه ایشان
قومی اند از حد در کذشتکان از مکابره و عناد ام یقولون
تقوله بلکه میکویند بربافته است قرانرا و از خود کفته و چنان
نیست که ایشان میکویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از استکبار
و حسد نمیکروند فلیاتوا بحدیث مثله پس بکو بیارید سخنی
مانند قران ان کانوا صادقین اگر هستید راست کویان درانکه
قرانرا از خود میتوان ساخت یعنی اکر بربافتنی ساختنی است پس
ایشان که فصحا و بلغاء عربند کو مانند این حدیث انشا کنید

أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی
پدر و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده
نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند
که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محالست که محدثی بی محدثی باشد
أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفریدگانند مر خود را و این نیز
ظاهر البطلانست که معدومی وجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمینها را و نه
چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ بلکه ایشان بیقین در نمی یابند و برگرد
گمان میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ
خزینهای آفریدگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند
دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق نبوت کیست أَمْ هُمُ
الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان سرکشان و غالبان و مسلط شدگانند
که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یا مر ایشانراست نردبان
که بآن بآسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ میشنوند در وی کلام
ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است
فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ پس باید که بیارد شنونده ایشان که بر آسمان
رفته و پیغام شنیده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که گواه
باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ یا مر خدایراست
دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شماراست پسران درین سخن
تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر مره گذشت أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا
یا میخواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالت مزدی تا تاوان زده شوند
فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ پس ایشان از التزام آن تاوان
گران شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک
ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان
مینویسند از آن خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطلست یا گویند

که موت

که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا بلکه
میخواهند مکری و قصدی درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه
میکردند نسبت با حضرت پیغمبر ص از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ
كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده
شدگان یعنی سزای مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول
شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراهست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی
جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز
دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شرک می آرند بوی یا شریک میگیرند برای وی بر ذیل عزتش
ننشیند غبار شرک با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند هر
طرح کافکند بوصفش خیال و وهم دست کمالش آتش غیرت در آن
زند معاندان قریش میگفتند بر حضرت رسول ص که فاسقط علینا
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب راست
گویی حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند كِسْفًا مِنَ
السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا يَقُولُوا فرود آینده بر سر ایشان
گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه
این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست درهم بسته و چسفیده یعنی با آنکه
آثار عذاب به بینند از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس دست
بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور
نیستی و مکافات ایشانرا بگذار حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که به بینند
معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روزی خود را که در آن يُصْعَقُونَ
هلاک کرده شوند یا بیهوش کرده شوند از نفخه اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي
روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا از ایشان
مکر ایشان چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری
داده شوند یعنی یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین

روزی روز قیامتست وبعضی کویند روز بدر وَاِنَّ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا وبدرستیکه مرانانراست که کافر شدند عَذَابًا دُونَ
ذٰلِكَ عذابی غیر ان عذاب اخرت که عذاب قبرست یا مواخذ
در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن
بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن
لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردکار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت
دادن ایشان ومشقت کشیدن تو از ایشان فَاِنَّكَ پس بدرستی
که تو بِاَعْيُنِنَا در نکاه داشت مائی ما می بینیم ترا ومحافظت
نمائیم وَسَبِّحْ ونماز کذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان افریدکار خود
حِينَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا بکوئی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ
وَبِحَمْدِكَ زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی
بکوئی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ در خبرست که چون وقت قیام
از مجلس این بکوید کفارت باشد هر لغوی ولهوی که در آن
مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ ودر بعضی از شب فَسَبِّحْهُ
پس نماز کذار برای انکه عبادت در شب از ریا دورترست وبر
نفس سختتر وَاِدْبَارَ النُّجُومِ ونماز کذار در عقب برکشتن نجوم
یعنی بعد از غیبوبت وخفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت
است قبل صلوة الفجر صاحب موضح وجمعی دیکر برانند که مراد نماز
صبح است

سُورَةُ النَّجْمِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اِثْنَانِ وَسِتُّونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسالت ص دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده
کفتند محمد کمراه شد از دین پدران وخطا کرد حق سبحانه فرمود که وَ
النَّجْمِ اِذَا هَوٰى بحق ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید مراد
همه ستارکانند که راهنمای مسافرانند در بر و بحر یا کواکب بوقت

ولادت آنحضرت صلعم بزمین نزدیک آمده یا آنها که رجم میکنند شیاطین
را در زمان استراق سمع ونزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل
وکفته اند مراد نجوم قرانند وهوی بمعنی نزل یعنی سوکند بسور وآیات
قرانی چون فرود آید وبقول جمعی نجم کیاهیست که او را ساق نباشد و
هوی بمعنی سقط واز امام الناطق جعفر الصادق ع منقولست که مراد
ستاره وجود محمدیست ص که فرود آمد از آسمان در شب معراج ودر لباب
کوید مراد همان حضرتست ص چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی
اخذ میتوان کرد ونزد محققان سوکند یاد کرد بستارهٔ دل محمدی که بر فلک
توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ کمراه
نشد صاحب شما یعنی محمد ص وتسمیه صاحب بجهة آنکه پیغمبر ص مامور بوده
به نصیحت کافران جهة دعوت ایشان وَمَا غَوٰى وخطا نکرد و معتقد
هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ وسخن نمیکوید عَنِ الْهَوٰى از هوای نفس
خود یا بار زوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند واصل معنی آنست
که نطق او بقران از هوی او نیست اِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق
میشود اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى مکر وحیی که فرود آمده میشود بوی عَلَّمَهُ
بیاموزانید وبرا این وحی واورد بدو شَدِيدُ الْقُوٰى فرشتهٔ سخت
با قوت یعنی جبرئیل ع واز قوت او آن بود که شهرستان لوط را ع قطع
کرد وببال خود کرفت وباسمان نزدیک رسانید وبیکصیحه او قوم
ثمود بتمامی بمردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوٰى پس راست
بایستاد جبرئیل بر آنچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار
یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى واو بکنارهٔ بلند
تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر ص او را دید وهیچ
کس دیکر جبرئیل را ندید چون حضرت ص جبرئیل را در صورت اصلی دید
بیهوش شد وچون بخود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی
بر سینهٔ مبارک وی ودستی بر کتفش نهاده حق سبحانه ازین خبر میدهد

که ثمّ دنی پس نزدیک امد جبرئیل ع بپیغمبر ص بعد از انکه او را دید که
بیهوش شده بود فتدلّی پس سر فرود اورد بجهة سخن با وی
فکان پس بود مسافه میان جبرئیل و محمد علیهما السلام قاب
قوسین مقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر از ان فاوحی
پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت الی عبده بسوی بندهٔ خود
خدا که محمّدست ما اوحی انچه وحی کرد خدای یعنی گفت با جبرئیل
و بقول بعضی ان ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر بدین نوع
که ثمّ دنی پس نزدیک شد محمد ص بحضرت احدیة یعنی مقرب درگاه
الوهیت گشت بمکانة و منزلة نه بمنزل و مکان فتدلّی پس فرو
تنی کرد یعنی سجدهٔ خدمت اورد حضرت ایزدیرا و چون ان مرتبه بواسطهٔ
خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب ما یکون
العبد من ربّه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی
کنایتست از تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطهٔ تقریب بافهام
در صورت تمثیل مودی شده چه عادت عظمای عرب ان می
بوده که چون تاکید عهدی و توثیق وعدی خواستندی که
نقض بران راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساختی
با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار
کشیده باتفاق یکتیر ازان بینداختندی این صورت ازیشان اشارة
بان معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقه
اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازان رضا و سخط ان دیگریست
پس گوییا درین ایه باعنایة ان معنی مودی شده که محبت و قربة
پیغمبر ص با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول و مقبول
خداوندست و مردود درگاه خدا و مردود مصطفی ص است و علی
هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت بمکان نفس مقدس او و تدلی
بمنزل دل مطهر او و کان قاب قوسین بمقام روح مطیب او و ادنی

بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمة بود و دل او در منزل
محبت و روح او در مقام قربة و سر او در مرتبهٔ مشاهدة
شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره پرسیدند از معنی این ایة جواب
داد که جای جبرئیل در نگنجد نوری کیست که ازان سخن تواند
گفت ؎ خیمه برون زد ز حدود جهات ؎ پردهٔ او شد تتق نور ذات
کیست کزان پرده شود پرده ساز ؎ زمزمه گوید ازان پرده باز ؎
فاوحی وحی کرد خدای الی عبده بندهٔ خود را ما اوحی انچه وحی کرد
بعضی از علما گویند اولی انست که تعرض ان وحی نکنیم و در پرده بگذاریم
و بعضی گویند انچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر ان
هیچ نقصان ندارد و دران باب روایات بسیار وارد شده و در
جواهر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اول انکه
مضمون وحی این بود که اگر نه انست که دوست میدارم معاتبه
با امة تو و الانبساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم انکه حق
سبحانه فرمود ای محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک
ایشان در جواب فرمودند که یا ربّ انت و انا و ما سوی ذلک
ترکته لاجلک سیم انکه امة تو طاعة من بجای می ارند و عصیان
نیز میورزند طاعة ایشان برضای من است و معصیت ایشان
بقضای من پس انچه برضای من ازیشان صادر شود اگرچه اندک
و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و انچه بقضای من ازیشان
در وجود اید و اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذارم زیرا که رحیم
ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ص ما رای در
انچه دید مرئی بقول اول جبرئیلست ع و بقول ثانی حق سبحانه و
اکثر صحابه بر ایند که حضرت رسالت ص خدایرا در شب معراج
دید و در معالم اورده که جمعی بر انند که حق سبحانه بصیرت پیغمبر را
در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود ؎ کلام سرمدی بی نقل بشنید ؎

بچشم دل جمال دوست ادید ٤ بدین آنچه از دیدن برون بود ٤ مپرس
از ما زکیفیت که چون بود ٤ دران دیدن که حیرت حاصلش بود ٤
دلش در چشم و چشمش در دلش بود ٤ أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله میکنند
با محمد عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دید در شب معراج و مجادله ان بود که صفة
بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی
که دید جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً أُخْرَىٰ یکبار دیگر عِنْدَ
سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ نزدیک درخت سدرة المنتهى وان درختی است
که علم خلائق بران منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد
و نمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی اینست که خدا را دید باری دیگر
وقتی که خود نزدیک رسیده بود و قول ابن عباس مؤید اینست
که فرمود پیغمبر خدا را بدیده دل در شب معراج در نوبت ثانی
دید در معالم آورده که آنحضرت را در ان شب عروجها بوده
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیة ثانیه در بعضی
عروجات بوده باشد عِنْدَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدانست و پیغمبر
دید خدای یا جبرئیل را إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشید بود
سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند
بران درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی ان فرشتگان طیران
میکردند چون پروانها دین یا پوشیده ان نور کبریا بود
مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننگریست
وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را و
درین ایه ستایش آنحضرتست بحسن ادب و علو همت که دران
شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیده دل
جز بمطالعه جمال بیزوال الهی نگشود ٤ در دیده کشید کحل ما زاغ ٤
نی زاغ نگاه کردنی باغ ٤ میراند براق عرش پروان ٤ تا حجله ناز و پرده راز ٤

پس پرده

پس پرده زپیش دیده برخواست ٤ بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَدْ
رَأَىٰ بخدای که دید محمد شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از آیات
قدرت پروردگار بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل
را با ششصد هزار پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة
المنتهى و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملائکه و ملکوتیه أَفَرَأَيْتُمُ
اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ
الْأُخْرَىٰ و منات سیم دیگری میتوانند اینها که خدای کرده است لات
بتی بوده مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله و عزی درختی که
غطفان انرا میپرستیده اند و مناة صخرهٔ که هذیل و خزاعه گرد ان
طواف میکرده اند یا بنی غشیش که بنو کعب عبادة مینموده اند و معتقد
کفاران بود که در درون هر بتی جنی است و این جنیات با ملائکه
بنات الله اند حق سبحانه فرمود که أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ
آیا شما را فرزند نر باشد و مر ورا ماده تِلْكَ إِذًا این قسمت انهنگام
که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی بود نا راست و بی اعتبار که
چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید إِنْ هِيَ
نیستند این بتان باعتبار الوهیة إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامی چند که بدان
سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید ایشان را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران
شما بارزوی خود یعنی الهه بدیشان اطلاق کرده اند و از معنی
الوهیة مر ایشان را هیچ نیست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا نفرستاده است
خدای بعبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم
مسلط شوید إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند مشرکان در پرستش
ایشان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم ان کرده اند که عمل
ایشان حق است وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ و متابعة نمی نمایند مگر آنچه
میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابعند و آنچه شیطان
می آراید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و هر آینه آمد بدیشان

مِن رَبِّهِمُ الهُدیٰ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که هدایتند
اَمْ لِلْاِنسانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافر را مَا تَمَنّیٰ آنچه آرزو برد
از شفاعت بتان یا آنکه چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ
الآخِرَةُ پس مر خدایراست ملک آخرة وَالاُولیٰ و ملکت دنیا هرچه
خواهد و بهر که خواهد دهد و کسی را بر وی تحکمی نباشد و نرسد وَکَمْ
مِن مَلَکٍ و بسا از فرشتگان فِی السَّمٰوٰاتِ در آسمانهاست که کافران
امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِی شَفٰاعَتُهُمْ سود نکند در خواست
ایشان شَیْئًا چیزیرا اِلَّا مِن بَعْدِ اَن یَّأذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آن
که دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَن یَّشٰاءُ برای هر که خواهد
از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان
که کسان او را شفاعت کنند وَیَرْضیٰ و بپسندد خدای آنکس را برای
شفیع شدن یا شفیع گشتن اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لَا یُؤمِنُونَ
نمیگروند بِالآخِرَةِ بسرای آخرة لَیُسَمُّونَ المَلٰائِکَةَ هر آینه
نام مینهند فرشتگان را تَسْمِیَةَ الاُنْثیٰ نام نهادن مادگان یعنی
میگویند بنات الله وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهِ بآنچه ایشان را
اناث میگویند مِن عِلْمٍ هیچ دانشی اِن یَّتَّبِعُونَ در پی نمیروند
بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که
گمان لَا یُغْنِی سود نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از سخن حق شَیْئًا چیزیرا
یعنی حق را جز بعلم ادراک نمیتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق
اعتباری نباشد فَاَعْرِضْ پس روی بگردان عَن مَّن تَوَلّیٰ از
آنکسی که روی میگرداند عَن ذِکْرِنَا از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ یُرِدْ
و نمیخواهد بعمل خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا را ذٰلِکَ
این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُم غایت رسیدن ایشان
است مِنَ الْعِلْمِ از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان
بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما گویند که حکم اعراض بآیه

قتال منسوخست اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر
بِمَن ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَن سَبِیلِهِ از راه او که دین اسلام است
وَهُوَ اَعْلَمُ و او دanatarست بِمَنِ اهْتَدیٰ بکسی که راه یافته است
بحق و هر یک را جزای فراخور او خواهد داد وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مَا
فِی السَّمٰوٰاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِی الاَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است
و قادر بر جزاء ایشان پس قیامت خواهد آورد لِیَجْزِیَ تا جزا دهد
الَّذِینَ اَسٰاؤُا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا بعقوبت
آنچه کردند یعنی باتش دوزخ وَیَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا و پاداش دهد
آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بِالْحُسْنیٰ بپاداش
نیکو که بهشتست اَلَّذِینَ محسنان آنانند که ایشان یَجْتَنِبُونَ
پرهیز کنند و بایکسو شوند کَبٰائِرَ الاِثْمِ از کبیرهای گناه
یعنی گناهان کبیره را که در آن باب وعید وارد شده یا بر آن حدی
مقرر گشته وَالْفَوٰاحِشَ و فاحشهای بزرگوار یعنی زنا بخصوصه
که افحش کبایر و اکبر فواحش است اِلَّا اللَّمَمَ لیکن اگر کسی بکند
آنچه اندک و خورد باشد از گناه یا بخاطر او گذرد و از قوة بفعل
نیاید او مغفورست اِنَّ رَبَّکَ بتحقیق آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ
بسیار آمرزنده است چنانچه مغفرة او فرا رسد همه گناهان را
گر بار گناه ما گرانست ٭ بحر کرم تو بیکرانست ٭ ما را گنه ار زحد
برونست ٭ عفو تو ز جرم ما فزونست ٭ هُوَ اَعْلَمُ بِکُمْ خدای
داناترست باحوال شما اِذْ اَنْشَاَکُم چون بیافرید شما را یعنی
ابتداء آفرینش شما کرد مِنَ الاَرْضِ از زمین یعنی از خاک
پدر شما را آفرید دانست احوال و اقوال و افعال شما را وَاِذْ
اَنْتُمْ و آن وقت نیز که شما اَجِنَّةٌ خوردان بودید فِی بُطُونِ
اُمَّهٰاتِکُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما

فلا تزکوا انفسکم پس ستایش مکنید نفسهای خود را به بی
کناهی وبسیاری خیر وخوبی اوصاف در لباب اورده که هرکاه
کودکی از یهود بمردی کفتندی او صدیقست حضرت رسول صم
شنید فرمود که دروغ میکویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر
الا که شقی است یا سعید این ایه نازل شد که او دانا ترست باحوال
شما در مبدا خلقت وقتی که کودک خورد بودید در شکم مادر
پس خود را مستائید وقولی انست که بعضی مردم میکفتند نماز
ما وروزها وحج ما ایه که ستایش مکنید خود را هو اعلم اودانا
ترست بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد ودر عمل خود مخلص
بود اورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت پناه صم
میرفت واستماع کلام وی میفرمود مشرکان وی را سرزنش کردند
که دین پدرانرا میکذاری وایشانرا بضلالة نسبت میدهی جواب
داد که چکنم ازعذاب خدای میترسم یکی از کفار کفت این مقدار
مال بمن ده اکر عذابی متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد و
بعضی ازان مال بدو داد وباقی بخل کرد ایة امد که افرایت الذی
ایا ندیدی انکسی را که از پی روی حق تولی روی بکردانید
واعطی قلیلا وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب
ازو واکدی وباز داشت باقی را پس جهل وبخل با یکدیکر جمع
کرد اعنده ایا نزدیک اوست علم الغیب دانش چیزهای
پوشیده فهو یری پس او می بیند یعنی او میداند که صاحب او
عذاب او بر نخواهد داشت ام لم ینبا یا خبر کرده نشده
است بما فی صحف موسی بانچه در صحیفهای موسی یعنی
توریة وابرهیم الذی وفی ودر صحف ابرهیم انکسی که وفا کرد
در تسلیم نفس وروح ومال وولد بخدای یا وفا کرد بفطرة
اسلام که ده چیزست معنی ایه انست که ایا ولید خبر ندارد بانچه در

صحف

صحف ابرهیم وموسی است وان کدامست الا تزر انکه بر ندارد وازرة
نفسی بردارنده وزر اخری بار کناه نفسی دیکر پس او چکونه بار
خود بدیکری حواله میکند وان لیس ودیکر انکه نیست للانسان
مر ادمیرا الا ما سعی مکر ثواب انچه سعی کند یعنی چنانچه کسی
را بکناه دیکری نمیکیرند بثواب دیکری نیز مثاب نمیکردانند در
تبیان کفته که این حکم منسوخست چه در سورهٔ طور مذکور شد
که ابنارا بصلاح ابا رفعة درجه کرامة میکنند وان سعیه
وانکه سعی خود را یعنی عملکه دران سعی نموده باشد سوف یری
زود باشد که بینند در میزان عدل در روز قیامة ثم یجزیه
پس پاداش دهند مر ورا الجزاء الاوفی پاداش تمامان خیرا
فخیرا وان شرا فشرا وان الی ربک المنتهی وانکه بسوی
پروردکار تست نهایة همه خلق ورجوع ایشان وانه هو
اضحک وابکی وانکه خدای او میخنداند ومیکریاند یعنی شاد
وغمکین میکرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت ومیکریاند
دوزخیانرا در دوزخ یا زمین را بنبات خندان وابر را باران
کریان میسازد وخنده وکریه ووعد ووعیدست یا بطاعت و
معصیت یا باقبال بر حق واعراض ازو وانه هو امات و
احیا وانکه خدای او میمیراند وزنده میسازد یعنی قادر بر احیا
واماتة اوست وبس یا میمیراند بوقت اجل در دنیا وزنده می
سازد در قبر یا اوست سازندهٔ اسباب موت واحیا وکفته اند
مرده میسازد کافرانرا بنکرت ومومنانرا بمعرفة وبقول جماعتی
اماتة واحیا بجهل وعلم است یا ببخل وجود یا بعدل وفضل ونزد
محققان بهیبت وانس یا باستتار وتجلی قشیری رحمه الله فرموده
که بمیراند نفس زاهدانرا باثار مجاهدت وزنده کرداند قلوب
عارفانرا بانوار مشاهدت یا هر کرا بمرتبهٔ فنا فی الله رساند جرعهٔ

از ساعر بقا، بالله چشاند هر کرا ان بود او فانی کند بر نر کوهرهای روحانی
کند کشتکان را شربت حیوان دهد بعد کشتن جان جاویدان دهد
وَأَنَّهُ وانکه در صحف ابرهیم وموسی ع است آنکه خدای خَلَقَ
الزَّوْجَيْنِ بیافریدان انسان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ
نر وماده مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی وقتی که ریخته شود
در رحم وادم وحوا وعیسی ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ وانکه بر
خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفریدن دیکر که بعثتست در قیامة
وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وانکه اوست که توانکر کند بمال النقد وَأَقْنَىٰ
وسرمایه دهد بانعام وامتعه یا غنی سازد بقناعة وراضی
کرداند وَأَنَّهُ وانکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست آفریدکار
شعری شعریان دو نوع عند یکی را غمیصا کویند واو شعری شامیه
است ودیکری عبور واو یمانیه است ومراد این شعری اوست
ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما بود ص اورا میپرستید و
با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده وقریش انحضرت را ابن
ابی کبشه میکفتند بجهة خلافة با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و
آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم نخستین را که امة هود
بودند وقومی ازیشان که بنو لقیم میکفتند در وقت هلاکة
عاد در مکه مقام داشتند بعد ازیشان ظهور کردند وایشان را
عاد اخری کویند وَثَمُودَ وهلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس
باقی نکذاشت ازیشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کرد قوم نوح را
مِّن قَبْلُ پیشتر از عاد وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هُمْ
أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ایشان ستمکارتر واز حد برنده تر در شرک
وعدوان چه نوح را بسیار برنجانیدند ونهصد وپنجاه سال
اندک بود که ایمان اوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ وشهرستان قوم لوط
را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه جبرئیل ع برداشته بود یعنی از زیر

ورنہ فَغَشَّاهَا پس بپوشانید ان شهر را مَا غَشَّىٰ انچه بپوشانید
یعنی سنکهای نشاندار که بران باراناید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس
بکدام از نعمتهای افریدکار خود تَتَمَارَىٰ شک میاری وجدال میکنی
مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی ونعمتی که در معدودات
هست انرا نعم کفت بجهة انکه در وی پندیست مر اهل اعتبار را و
انتقام انبیا از اعادی که در ضمن انهست وان موجب تسلیه حضرت
پیغمبر ص وسبب تقویه دل مؤمنانست هَٰذَا این پیغمبر ص نَذِيرٌ پیغمبریست
بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران نخستین بهان می
فرماید که ایشان میفرمودند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک
شونده یعنی قیامة که موصوفست بقرب ودنو لَيْسَ لَهَا نیست مر ورا
یعنی وقت رسیدن اورا مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک
ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرانست تَعْجَبُونَ
شکفت میدارید وَتَضْحَكُونَ ومیخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ
ونمیکریید از خوف وعیدی که در وست وَأَنتُمْ سَامِدُونَ
وشما بازی کنندکانید یا غافلان یا طعن کنندکان کفار در وقت
قراءة قران سرود میکفتند تا مردم را از استماع ان باز دارند فَاسْجُدُوا
پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا واورا بپرستید نه الهه باطله
را در معالم اورده که اول سورة که فرود امد ودروی سجده بود
این سوره است حضرت رسول الله ص بعد از خواندن این ایه سجده
کرد ومؤمن ومشرک وجن وانس همه سجده کردند این سجده دوازدهم
است از سجدات قرانی در فتوحات این را سجده عبادت کفته که امر الهی
بذات ومسکنه مقترنست بوی وجز سالکان عبادت وعبودیت بمنزل
این سجده نرسند

سُورَةُ الْقَمَرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسٌ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

کفار قریش از سید عالم ص معجزه طلبیدند انحضرت ماه را برای ایشان

بدو نیم کرد بروجهی که کوه حرا در میان دو فرقه قمر دیدند در معالم
و تبیان مذکورست که شق قمر دو بار واقع شده بمکه واین سوره فرود
امد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک امد قیامة وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و
شکافته شد ماه واز علامات قرب قیامة انشقاق قمرست وبرین
وجه در کتب سابقه مذکور بوده اما مرزاهد رحمه الله اورده که شبی
ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر رسیدند ابو جهل گفت ای محمد ایتی
بن نمای والا سر تو بشمشیر بر میدارم انحضرت فرمود که چه میخواهی
ابو جهل چپ وراست نکریست تا چه چیز خواهد که وقوع ان
متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست بگوی که ماه را بشکافد
که سحر در زمین متحقق میشود وساحر را در اسمان تصرف نیست
ابو جهل گفت ای محمد ماه برای ما بشکاف انحضرت انگشت سبابه
براورد واشارت فرمود ماه را که بشکاف فی الحال بدو نیم شد
یک نیمه برجای خود قرار گرفت ویکی دیگر بر جایی دیگر رفت باز گفت
بگوی تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیم بهم پیوستند ع شق گشت
ماه چارده بر لوح سبز چرخ ع چون خامهٔ دبیر ز تیغ بنان او ع یهودی
ایمان اورد ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است وقمر را منشق
نما نمود از جماعت مسافران که از اطراف افاق برسند سوال کنیم
تا ایشان دیده اند یا نی چون از اینده وروند پرسیدند همه جواب
دادند که فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این نکرویده گفت
جادویی او بغایة قویست چنانچه حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا آيَةً
واگر ببینند کافران نشانه از اثار قدرت ما را در اظهار معجزه پیغمبر
که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان
یا روی بگردانند از تامل دران وَيَقُولُوا وگویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ
جادوییست دایم ورونده از زمین تا اسمان وَكَذَّبُوا وتکذیب
کنند پیغمبر را ص وَاتَّبَعُوا وپی روی نمایند أَهْوَاءَهُمْ ارزوهای خود را

یعنی

٣٥٨

یعنی انچه شیطان در نظر ایشان اراسته باشد از لجاج وعناد وَ
كُلُّ أَمْرٍ وهر امری که مقرر شده برایشان خواهد رسید مُسْتَقِرٌّ
واقعست یعنی انچه از شقاوت کافران وسعادت مومنان مقرر
شده برایشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی که امد باهل
مکه در قران مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور
اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ انچه دران باز داشتن بود از مناهی
ومنع از تمرد وسرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ وان حکمة تمامست برحد
کمال رسیده فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را وسود نرساند
یعنی پیغمبر ص ومواعظ قرانی اگر ایند بدیشان یکی پس از دیگری
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و
منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ دران روز که بخواند
خواننده یعنی اسرافیل ایشان را إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی صعب
وزشت که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم رفته چشمهای
ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون اینده مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها
كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری
وپراکندگی بهم بر می ایند واز هر طرف حیران وسرگردان میروند
مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان
طرف که اواز او می اید میشتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان
هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روز دشوارست برما كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث وقیامت را فَكَذَّبُوا
عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بندهٔ ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ
وگفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ وباز داشته شد از دعوت خلق
یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید خواندی اورا ایذا کردندی وتهدید
نمودندی وسنگ بروزدندی تا بیهوش شدی واز طاعت باز
ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند نوح افریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ

بانکه من مغلوب قوم خود شدم ومقاومه نتوانم کرد با ایشان
فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش برای من از ایشان فَفَتَحْنَا پس بکشادیم
برای عذاب ایشان اَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای اسمانرا از طرف بحر
بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بابی ریزان که چهل شبانروز از اسمان میریخت
بر دوام ودرین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ وبکشادیم
در زمین عُيُونًا چشمها تا از وی نیز ابها بر امد فَالْتَقَى الْمَاءُ
پس ملاقی شد اب اسمان باب زمین عَلٰى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ برکاری
که قضا شده بود بدیشان یعنی هلاک بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و
برداشتیم نوح را ع با هرکه بدو ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم
ایشانرا عَلٰى ذَاتِ اَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی
تختهای پهنادار وَدُسُرٍ وخداوند میخها ومسمارها که
کشتیرا بدان بند کنند تَجْرِي میرفت ان کشتی بِاَعْيُنِنَا بنگاه
داشت ما جَزَاءً برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که
نگرویده بودند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود
او یعنی نوح ع وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا وبدرستی که ما بگذاشتیم
این قصه را اٰيَةً نشانهٔ در میان مردمان یا کشتی نوح را ع
در زمین نودی از جزیره علامتی وعبرتی ودر قصص هست
که اوایل این امه ان کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
پس پندگیرندهٔ هست که از ان عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
بود عَذَابِي عقوبه من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم
وَنُذُرِ وبیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح ع وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
الْقُرْاٰنَ وهر اینه ما اسان کردانیدیم قرانرا لِلذِّكْرِ برای
یاد کردن احوال الامم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه
شنوندهٔ هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند
گروه عاد مر هود را ع فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب

کردن

کردن من ایشانرا بباد صرصر وَنُذُرِ وترسانیدن من ایشانرا از
وعید قیامه بزبان پیغمبران ایشان اِنَّا اَرْسَلْنَا بدرستی که
ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد سخت
باوان هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام
یافته شامه او وان روز چهارشنبه اخرین بود از ماه صفر
تَنْزِعُ النَّاسَ بیفکندان باد مردم را كَاَنَّهُمْ گوییا ایشان
اَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ برکنده شده از بیخ
وبر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
باشد عَذَابِي عذاب من ایشانرا در اخرت وَنُذُرِ ووعید که ایشانرا
بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْاٰنَ وبدرستی که ما اسان ساختیم
قرانرا که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس ایا هیچ پندگیرندهٔ هست كَذَّبَتْ
ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را ع بِالنُّذُرِ به بیم کردن
وپند دادن پیغمبر ایشانرا فَقَالُوا اَبَشَرًا مِنَّا پس گفتند ایا
ادمیرا از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع وحشم ندارد نَتَّبِعُهُ
پی روی کنیم ما اورا که هیچ فضلی نیست بر ما اِنَّا اِذًا بدرستی
که انهنگام که متابعه او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی
ودر جنون ءَاُلْقِيَ ایا القا کرده اند الذِّكْرُ عَلَيْهِ برو
وحیرا مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم اورا بنزول وحی
اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ اَشِرٌ
دروغ گویست خود پسند وستیزنده ومیخواهد که بر ما ترفع
کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند
فردا که عذاب بدیشان فرود اید یا روز قیامه معلوم کنند که
مَنِ الْكَذَّابُ الْاَشِرُ کیست دروغگوی یا ستیزنده چون تکذیب
کردند صالح را ع ومعجزه طلبیدند که ناقه بیرون ار اِنَّا مُرْسِلُوا

النَّاقَة بدرستی که ما بیرون ارندهٔ ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ
برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان
بود وصالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاه بان ایشان باش وببین
که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ وشکیبایی ورز باذان قوم
وَنَبِّئْهُمْ واگاه کردان ایشانرا اَنَّ الْمَاءَ بانکه اب چاه قِسْمَةٌ
بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان وناقه روزی
ازان ایشان وروزی خاص ازان ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی ازان
اب مُحْتَضَرٌ حاضر کردانیده شده است مر صاحب او را یعنی
حاضر شود صاحب او در نوبت خود وبهرهٔ بردارد فَنَادَوْا
پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن
سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى ایس بگرفت شمشیر
خود را وبر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد
ناقه را ومحرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه وصدوق
وسبب ان بعضی مذکور شده صدوق ابن عم خود مصدع
بن مهرج را بوصال خود وعده داده وعنیزه یکی از دختران
خود را نامزد قدار بن سالف کرد وهر دو بر راه کذر ناقه کمین
کردند وچون ناقه از اب بازگشت اول بمصدع رسید او
تیری افکند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمین
گاه بیرون امد وبشمشیر ناقه را پی کرد چون از پای درامد
او را قطعه قطعه کردند ومیان قوم منقسم ساختند بچهٔ او
بکوه ضو بر امد سه بانگ کرد واز انجا باسمان رفت وگویند
او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فَكَيْفَ
كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ و
بیم کردن من برسالت صالح اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که
ما فرستادیم صَيْحَةً وَاحِدَةً فریادی یگانه یعنی یکصیحهٔ جبرئیل

فَكَانُوا

فَكَانُوا پس گشتند از هول ان اواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاه
درهم شکسته که سازندهٔ جای گوسفندان انرا برهم نهاده باشد
وریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْاٰنَ وبدرستی که ما اسان ساختیم
قرانرا لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَلْ
مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کنندهٔ هست مر انرا كَذَّبَتْ قَوْمُ
لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط مر ورا بِالنُّذُرِ به بیم کردن
وپند دادن وی مر ایشانرا اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده وهمه را هلاک کردیم
اِلَّا اٰلَ لُوطٍ مگر لوط ودختران وی را که نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ برهانیدیم
ایشانرا از عذاب بسحری که واقع میشد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بانعامی
از نزدیک ما كَذٰلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط وبنات او نَجْزِي
پاداش میدهیم بنعمت ورحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت
را که ارسال رسل وانزال کتب است وبران ایمان ارد وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ
وبدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب
وهلاک فَتَمَارَوْا پس شک اوردند بِالنُّذُرِ بان بیم کردن وستیزه
اغاز نهادن وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ وبدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ
ضَيْفِهِ از مهمانان وی یعنی گفتند ایشانرا بما تسلیم کن ولوط عم
ازان ابا میکرد وایشانرا پند میداد ایشان در خانه شکسته درامدند
فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ پس محو کردیم چشمهای ایشانرا وبا روی ایشانرا
هموار کردیم در خبرست که جبرئیل عم پر خود بر رویهای ایشان مالید
همه کور شدند وگفتیم ما بزبان ملائکه که فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ
پس بچشید عقوبت مرا وانچه بیم میکرد لوط عم شما را بدان وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ
بُكْرَةً وبدرستی که بامداد کرد بقوم لوط در اول روز یعنی بوقت
صبح امد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود
وبازنگشت تا ایشانرا هلاک نکرد وگفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي

وَنُذُرِ پس بچشید وبکشید عقوبت مرا که بیم میکردند شمارا وَ
لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وهر اینه سهل واسان کردانیدیم قرانرا مرجمی
عربی زبانرا لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی ان ودانستن
اخبار کذشتکان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ شنونده هست که بدان
عبرت کیرد وَلَقَدْ جَاءَ وبدرستی که امدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ
بفرعون وقوم او بیم کنندکان یعنی موسی وهرون یا اینها که موسی
قبطیانرا بدان بیم میکرد وان نه ایة بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
كُلِّهَا بهمه ان اینها ونکرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس فرا کرفتیم ایشانرا
بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ کرفتن غالبی که مغلوب نکردد در
کرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان أَكُفَّارُكُمْ ایا کافران
شما ای کروه عرب خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ قوی تر وسخت تر ازین کروه
مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از انان بقوت وعدة وحشمت
وسطوت بهتر وبیشتر نیستند وانانرا عذاب ما فرارسید ایشانرا
چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ ایا انکه شمار است ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي
الزُّبُرِ برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته شده بنام
شما که شمارا عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا میکویند
کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ کروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیکر
ومنع کننده بلاان یکدیکر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمة کرده
شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ وبر کردانیده شود پشتهای ایشان
از حرب یعنی هر یک پشت بکردانند ان معرکه قتال فرار نمایند واین
صورت واقع شد در روز بدر پس این ایه یکی از دلایل نبوت واعجاز
قرانست در خبر ست که چون این ایه فرود امد حضرت رسول فرمود
که این را نمیدانم که چیست ناکاه در روز بدر دیدم که انحضرت
زره میپوشید ومیفرمود که سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ دانستم که معنی این چه بود
وبهمین قتل واسیر بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ بلکه روز

قیامة وعده کاه وعذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ وعذاب
قیامة سختتر وباهولتر وتلختر وناخوشترست از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در کمراهی اند ودر عناد و
مشقة یا در اتش سوزان در اخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که
کشیده شوند فِي النَّارِ در اتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویها
خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند وبدوزخ می افکنند
ومیکویند ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت
اتش والم ان را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما همه چیز را
افریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر مرتب بر مقتضای حکمت یا هر چه
افریده ایم مقدرست ومکتوب در لوح محفوظ وحکم ازلی قبل
از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت وتغیر وسمت تبدل دورست
یعنی الله امرا وجف القلم پس بر خط لوح ازلی دار وخوش
کر هر چه بران رفت قلم در نکشند وَمَا أَمْرُنَا ونیست فرمودن ما
مر چیزی را که تکوین ان خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مکر کلمه واحده که ان
کن است یا نیست امر ما بقیام قیامة مکر یک فعله كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون
نکریستن بچشم در سرعت وسهولت یعنی اکر خواهیم قیامترا
یک چشم بر هم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا وبدرستی که ما هلاک
کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه وامثال شمارا از کافران در زمانهای
کذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ
پند کیرنده هست که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ
وهر چیزی را که کرده اند کفار کذشته فِي الزُّبُرِ مکتوبست در لوح
محفوظ زبر کتابها را کویند ولوح را زبر کفت باعتبار انکه همه کتابها
انست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست
حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ وهر خردی وبزرکی از اقوال وافعال
که از اولین واخرین صادر شده وخواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است

وپاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران وترس
کاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامة وَنَهَرٍ ودر جویها
وچشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار وبقول بعضی نهر یعنی روشنی
وکشادکیست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در سعة وضیا بخلاف
کفار که در ضیق وظلمت کذرانند ودیکر متقیان باشند فِي مَقْعَدِ
صِدْقٍ در مکانی پسندیده که در وی نه لغو باشد ونه اثم واز امام
ناطق جعفر الصادق ع منقولست که حق سبحانه ان مکانرا بصدق
وصف کرد پس ننشینند در وی مکر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده
که ان مکانیست که حق سبحانه راست کرد انرا دران وعده کرد باولیا
کرده ودوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ نزدیک
پادشاهی توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق فرموده که مقعد
صدق مقام وحدة ذاتیه است که در مرتبه عندیة متحقق شود
در کشف الاسرار اورده که کلمهٔ عند رقم تقویت وتخصیص
دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرا بدان اختصاص خواهند داشت
وحضرت پیغمبر ما ص امروز در این سرا مخصوص بوده که ابیت عند
ربی وچون رتبه که فردا خاص بدان نارند امروز پایه ادنی وی
بوده پس از رتبه اعلاء فرداء او که نشان تواند داد ای محرم
سر لایزالی مراة جمال ذو الجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب
دل لاینام قلبی از قرب حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی
قربی که عبارتش نسنجند در حوصلهٔ خودش نکنجد کم کشته
بود عبارت انجا بلکه نرسد اشارت تا انجا سُورَةُ الرَّحْمَنِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ
ثَمَانٌ وَسَبْعُونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
چون حضرت رسالت کافرانرا از اسم رحمن خبر داد کفتند ما رحمن را
نمیشناسیم این سوره نازل شد وکفته اند اهل مکه طعنه میزدند
که فلان وفلان قران بمحمد می اموزند این سوره امد که الرَّحْمَنُ خداوند

بسیار

٣٦٤

بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ
بیاموخته است قران مر حبیب خود را نه جبیرئیل ویسار یعنی
اسان کردید مر ورا اموختن ودیکرانرا اموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ
بیافرید خدای جنس ادمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشانرا
روشن کردن ما فی الضمیر بنطق وکتابة یا خلق کرد ادم را وعلم
اسما بدو اموخت یا بوجود اورد محمد را وبیاموزانید بیان انچه
بود وهست وباشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاخرین
ازین معنی خبر میدهد الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ افتاب وماه میروند
بِحُسْبَانٍ بجای معلوم یعنی بجایی بروجهی که حق سبحانه مقرر
فرموده مسیر ایشانرا در بروج ومنازل وبدان فصول واوقات
شناخته میشود وَالنَّجْمُ وکیاهی بروید وانرا ساق نباشد
یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ
وکیاهی که انرا ساق باشد وبران قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ
فرمان میبرند خدایرا بتبع وطوع چون فرمان برداری ساجدان
از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشان است وکفته اند مارا
بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال
الله تعالی وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وبرداشت
رحمن اسمانرا بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
وبیافرید یا منزل کردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیة
اتخاذ ان أَلَّا تَطْغَوْا برای انکه در نکذرید از حد فِي الْمِيزَانِ
در ترازو بوقت داد وستد یعنی از عدل تجاوز مکنید وبراستی
معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ وبپای دارید سنجیدنرا بِالْقِسْطِ
یعنی زبان ترازو را راست کنید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ وکم
مکنید میزانرا یعنی پیمانه این همه تاکید اهل ترازو را جهة
انست که بوقت وضع میزان قیامة شرمنده نشوند هر جو وهر

حبة که بازوی تو کم کندان کیل و ترازوی تو هست یکایک
همه برجای خویش روز جزا جمله بیارند پیش بان نمایند نهانیت
را کم دهی و بیش ستانیت را وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمینرا
بگسترد یا بنهاد بر سطح اب لِلْأَنَامِ برای ادمیان تا بران قرار
گیرند فِيهَا فَاكِهَةٌ در زمین انواع میوه است وَالنَّخْلُ ذَاتُ
الْأَكْمَامِ و خرما بنان خداوند غلافها یعنی اوعیه خرما چه خرما
مادامی که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه
جهة تفضیل وست و مشابهة که با نسان دارد چنانچه در جواهر
التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ و در زمین دانه است
خداوند برگ خشك مراد ازان قوت میسازند چون گندم و جو
و جزان و عصف کاهیست که دانه از وجدا میشود وَالرَّيْحَانُ
و در زمین ریحانست یعنی سبزی که بوی میکنند مراد انست
که در زمین شمارا نعمت داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوییدنی
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای ادمیان و پریان بکدام از نعمتهای
افریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار
مینمایید که ازینست سی و یکجا درین سوره این کلمات تکرار
یافته بجهة انکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از
ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه
شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار از برای دفع غفلتست و
تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم از جابر رضه نقل کرده
که حضرت رسالت صلعم این سوره را تا اخر بر ما خواند بعد ازان فرمود
که مراچیست که شمارا خاموش می بینم هرایند جن از شما نیکوترند
در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا که
ایشان گفتند وَلَا بِشَيْءٍ مِنْ نِعَمِكَ رَبَّنَا نُكَذِّبُ فَلَكَ الْحَمْدُ یعنی ما
بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا است ثنا

وستایش

وستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید ادم را که پدر انس است مِنْ صَلْصَالٍ
از گل خشك كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست بر وی زنی اواز
کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جانرا که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از
زبانهٔ صافی بیدود مِنْ نَارٍ از اتش و گفته اند مارج ان اتشی
است که ممتزج بهوا که انرا هوای مستعل گویند پس جان مخلوق
است از دو عنصر خاك چون اب و خاك بهم ممتزج شوند انرا طینی
گویند و چون هوا و اتش مختلط گردند انرا مارج خوانند و چنانچه
تناسل در بشر بالقاء ابست در رحم انثی و میان افرینش جان
و ادم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شمارا از گل و مارج افرید و دولت
حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ
افریدگار دو مشرقست یکی مشرق تابستان مر افتاب را و یکی مشرق
زمستان وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و افریدگار دو مغرب صیفی و
شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوایدست
از اختلاف فصول و حدوث انچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق
افتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب اسایش و راحة
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما
تُكَذِّبَانِ حجود میورزید و منکران میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ
راه داد دو دریارا یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بهم مراو
يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند وان بحر فارس است و روم که در محیط
بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعیست
و حاجزی و پرده از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب ان
لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی باهم نمی امیزند تا خاصیت
هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا انچه
میان انست غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف

رود ومنافع بسیار بدین دو بحر متفرعست فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام ازین نعم افرید کار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ
انکار میکنید یَخْرُجُ بیرون می اید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا یا
از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ ومروارید ریزه واین
جوهرهاست که بدان ارایش کنید وازخرید وفروخت ان فواید
یابید واین نعم ظاهر است فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام
ازین نعمتهای پروردکار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید
وکفته اند مراد بحر اسمان وبحر زمین است که هرسال ملاقی
میشوند وابر حاجزیست که منع میکند دریای اسمانرا از نزول
ودریای زمین را از صعود واز دریای فلك قطرات بردریا
زمین ریخته بدهان صدف درمی اید وازان لالی منعقد می
شود امام قشیری قدس سره فرموده که بحرین خوف ورجاست
یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدره لی علت ولؤلؤ
را اخوان صافیه ومرجان لطایف واینه صاحب کشف الاسرار
شرح میکند که بحر خوف ورجا عامه مسلمانانراست وازان کوهر
زهد وورع بیرون اید وبحر قبض وبسط خواص مؤمنانرا وازان
جواهر فقر ووجد زاید وبحر انس وهیبت انبیا وصدیقانرا
بود وازان کوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید
ز فقر بحر فنا کوهر بقا یابی ٭ وکرنه غوطه خوری این کهر کجا یابی ٭
وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَاٰتُ ومر خدایراست راندن کشتیهای نو رونده
وحفص بفتح شین میخواند یعنی نو برفتن اورده فِي الْبَحْرِ در دریا
كَالْاَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی وبزرکی وافریدن کشتی روان
کردن ان در دریا جهة انتفاع بندکانست از قطع مسافة بسیار
در زمان اندک ووقوع تجارات ومعاملات واین نعمتهای عظیم
است فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای افریدکار خویش

تُكَذِّبَانِ

تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هرکس که بزمین است
از ذی ارواح فَانٍ هالك اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقٰى
وَجْهُ رَبِّكَ وباقی ماند ذات پروردکار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند
بزرکی وعظمت وَالْاِكْرَامِ وخداوند کرامی ساختن بفضل عام
وکرم تام هر انرا که مستحق ان باشد فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام نعمتهای افریدکار شما را خبر داد از فنای شما تا اماده شوید
کار سازید مرانرا واکاه کرد از بقاء خود تا رجوع برو کنید وبغیر
او اعتماد ننمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْئَلُهُ میخواهند
ازو یعنی میطلبند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هرکه در اسمانها
وزمینهاست حاجتهای خود را چه همه برو محتاجند در ذات
ودر صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاْنٍ هر وقت او در ساختن
وپرداختن کاریست داعی را دعا اجابة کند وسائل را عطا دهد ودرمانده
را بجان بخشد وغمکین را شادمان کرداند وبیمار را صحیح سازد و
تو میر ابر توبه دارد وکروهی را بیامرزد فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ويبقى وجه ربك ذو الجلال
از نعمتهای پروردکار خود از قبول توبه واجابة دعا وامرزش کناه
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید ابن عیینه کفته که سراسر کار نزدیک
خدای تعالی دو روزست یکروز دنیا وشان او درین روز امرست
ونهی واعطا ومنع وخلق ورزق واماتت واحیا واعزاز واذلال دوم
روز مدت اخرت وشان ان روز حسابست وعقاب وجزا وسوال
ومعاقبت ومثابات ونزد محققان یوم بمعنی انست در بحر الحقایق
اورده که مراد تجلی حقست در هر انی برحسب متجلی له ومناسب
استعداد او وتجلیات ترا نهایة نیست ٭ کل یوم هو فی شان چه نشانست وچه شان ٭
یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان ٭ جلوه حسن ترا غایة وپایانی نیست ٭
هر زمان جلوه دیکر شود از پرده عیان ٭ سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که
حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه ومجازاتست نه فراغی

که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه
کسی مثلا کسیرا کوید باش تا بپردازم بتو وحال انکه کوینده هیچ کار
نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میکوید
قصد شما خواهم کرد ایّهَ الثّقلانِ ای دو کروه بزرک یعنی انس
وجن عرب انچه بزرک قدر و قیمة بود از ان ثقل کوید قال رسول
الله ص انّی تارکٌ فیکم الثّقلین یعنی بدرستی که میکذارم در میان
شما کتاب خدا و عترت خود را وکفته اند ثقل کران بارست وجن
وانس بتکلیف کران بارند یا ببار کناه کران درمانده اند فبایِّ
الآءِ ربِّکما پس بکدام از نعمتهای افریدکار شما که تهدیدست
بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بجد
او امیدوار باشند تکذّبانِ تکذیب میکنید یا معشر الجنِّ
والانس ای کروه پریان و ادمیان اِنِ استطعتم اکر توانید
اَنْ تنفذوا انکه بیرون روید مِن اقطارِ السّموات والارض
از کنارهای اسمان و زمین و بکریزید از قضای من یا از نزول مرک
فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمایید لا تنفذون بیرون
نمیتوانید شد و از وقوع ان چاره ندارید وکفته روز قیامة
ملائکه کرداکرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای ادمیان
و پریان این عرصهٔ محشرست اکر توانید بیرون روید اما نمیتوانید
رفت الّا بسلطانٍ مکر بحجت و برهان و شما را نه اینست و نه
ان فبایِّ الآءِ ربِّکما پس بکدام از نعمتهای افریدکار شما که اخبار
کرد شمارا که عجز بید در دنیی و فرومانده در اخرت تا دانید که در
هر دو سرای جزاء و یار و مددکار نیست روی توجه بدرکاه او
ارید تکذّبانِ جحود میورزید یُرسَلُ علیکما فرستاده
شود برهر که مشرک و عاصی باشد از شما شُواظٌ مِن نارٍ زبانهٔ خالص
از اتش و نحاسٌ و رود سیاه یعنی یکنوبة اتش میفرستد و یککرت

دود وکویند نحاس روی کداخته است که بر سرهای ایشان فرو
ریزند فلا تنتصرانِ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیکر را و منع
نتوانید کرد عذابرا از هم فبایِّ الآءِ ربِّکما پس بکدام از
نعمتهای پروردکار خود که بیم کرد شمارا بشواظ و نحاس تا باز ایستید
از نافرمانی و بپرستش روی اشتغال نمایید تکذّبانِ تکذیب
می نمایید فاذا انشقّتِ السّماءُ پس بشکافد اسمان برای
نزول ملائکه فکانت پس کردد وردةً سرخ یعنی برنک کل کالدّهانِ
مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعة برنک دیکر نماید
فبایِّ الآءِ ربِّکما پس بکدام از نعم افریدکار خویش که خبر کرد
شمارا از انشقاق اسمان و تلون ان تا از شدت ان اهوال بوی
پناه جویید تکذّبانِ تکذیب میکنید فیومئذٍ پس ان روز
لا یُسئَلُ پرسیده نشود عن ذنبهِ از کناه او انسٌ ولا جانٌّ
ادمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چها کردید
بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا کنه کارانرا بعلامة شناسند
حاجة سوال نباشد یا بوقت خروج از قبورا ایشان نپرسند وانچه
حق سبحانه فرمود که ولنسئلنّهم اجمعین در موقف سوال خواهد
بود که همه را سوال کنند فبایِّ الآءِ ربِّکما پس بکدام از
نعمتهای پروردکار شما که از اهوال ان روز خبر داد که در ایمان و
تقوی ثابت باشید و راسخ که سبب نجاة همانست تکذّبانِ تکذیب
میورزید یُعرفُ المجرمونَ شناخته شوند کافران بسیماهُم
بعلامة ایشان که سیاهی رو و کبودی چشم است یا اثار غم
و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذُ پس کرفته شوند بالنّواصی
بموبهای پیشانی یکبار والاقدامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی
پیشانی ایشان کیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان کیرند
و سرنکون بدوزخ افکنند فبایِّ الآءِ ربِّکما پس بکدام از

نعمتهای افریدکار خویش که خبر داد شمارا از گرفتن و در دوزخ افکندن
کفار تا از کفر بپرهیزند تکذبان انکار میکنید و بعد از انداختن
مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا گویند هذه جهنم التی این ان
دوزخست که از روی انکار یکذب تکذیب میکردند بها
المجرمون بان مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون بینها طواف
میکنند دوزخیان میان دوزخ و بین حمیم ان و میان اب
گرمی گرم بغایة رسیده یعنی هرگاه که از اتش استغاثه کنند ایشانرا
فریادرسی کنند و در میان چنین اب اندازند که پیوندهای ایشان
از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم میباشند فبای
الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اگاه کرد
شمارا از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و بایمان متصف
شده از ان نجات یابید تکذبان تکذیب می نمایید و
لمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدا
جنتان دو بهشت است یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد
و ترک معصیت نماید اورا دو بهشت دهند جنت عدن و جنت
نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن را در موضح
اورده که دو باغ دهند ایشانرا در بارهٔ بهشت که هر یکی از ایشان
صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سرایها
خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای
خوف الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی خاصه خایفست
و دیگری برای خدام و متعلقان او فبای الاء ربکما پس بکدام
ازین نعمتهای افریدکار شما که بهشتها میدهد برای اداء طاعت
و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان
دو بستانند خداوندان شاخها یعنی درختان بسیار باشد هر یکی
مشتمل بر اغصان فبای الاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای

افرید

افریدکار شما که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا می
دهد تکذبان انکار میکنید فیهما عینان تجریان درین
دو باغ دو چشمه میروند هرجا که بهشتی خواهد در اعالی منازل
یا اسافل ان تسنیم و یکی سلسبیل در معالم اورده که یک از اب صافی
و یکی از شراب بود لذیذ فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتها
افریدکار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان
میکند تکذبان جحود میورزید فیهما درین دو جنت
من کل فاکهة زوجان از هر میوه دو صنف یکی معروف که دیده
باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد
فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پرورندهٔ شما که
اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا می فرماید تکذبان
منکر میشوید متکئین ترسندگان در بهشتها تکیه کنندگان
باشند علی فرش بطائنها بر فرشهای که استران من استبرق
از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن ان دیباست
ظهایران از چه باشد جواب داد که ظهایران از نور و دیگری
گفته که ظهایران داخل است درین ایة که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
وجنا الجنتین دان و میوهٔ درختان این دو بهشت دان نزدیک
است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند
کسی که تکیه دارد و میوه ارزو کند شاخ درخت سر فرود
اورد و ان میوه که خواهد بدهان وی دراید فبای الاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای افریدکار شما که شمارا بر تختهای و فرشهای
پادشاهانه نشاند و میوهای لطیف لذیذ دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات
الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده
باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشند

ایشانرا اِنسٌ ادمیان قَبْلَهُمْ پیشتر از دواج ایشان در بهشت
وَلَا جَانٌّ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر شده‌اند دست
او نسان بدامن ایشان نرسیده باشد و انانکه برای جن مقرر
شده‌اند جنی نیز دریشان تصرف نکرده بود فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای افریدکار شما که حوران بدین لطایف به
بندگان ارزانی داشته تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و
باور نمیدارید كَاَنَّهُنَّ گوییا هستند ان حوران الیاقوت
یاقوت صافی وَالْمَرْجَانُ و مروارید پاکیزه فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام نعمتهای پروردکار شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی
برای شما افرید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و باور نمیدارید
هَلْ جَزَاۤءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ ایا پاداش نیکویی هست
مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزای نیکی نیکیست پس جزا دهند
طاعترا درجات و مکافات کنند شکر بیقین و تقوی را بفرح و
توبه را بقبول و دعارا باجابة و سوال را بعطا و استغفار را به
مغفرت و خوف دینی را بامن اخرت و خدمت را بنعمة در بحر
الحقایق فرموده که نیست جزاء فناء فی الله الا بقاء بالله هر که در
راه محبت شد فنا یافت از بحر حقایق در لقا هر کرا شمشیر شوق
سر برید میوهٔ ذوق از درخت وصل چید فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای افریدکار شما که توفیق احسان داد و جزاء
ان مقرر فرمود تُكَذِّبَانِ تکذیب و انکار مینمایید وَمِنْ
دُوْنِهِمَا و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فرودتر از
ایشان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگرست گفته‌اند دو بوستان
اول از زرست برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای
اصحاب یمین فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام این نعمتهای افریدکار
خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند تُكَذِّبَانِ

منکر میشوید مُدْهَاۤمَّتَانِ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی
بسیار زنند فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار
خود که چنین سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشمست
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِیْهِمَا عَیْنَانِ درین دو بهشت دو
چشمه نَضَّاخَتَانِ جوشنده باب یعنی هرچند ازو بردارند دیگر
برجوشد فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای افریننده
شما که چنین دو چشمهٔ بسیار اب بشما میدهد تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید فِیْهِمَا فَاكِهَةٌ درین دو بهشت میوهٔ بسیار
بود وَنَخْلٌ و خرما بنان وَرُمَّانٌ و اشجار نار تخصیص خرما و انار
از میوها بجهة تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار
میوه است و دوا فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پرورندهٔ شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میدارد تُكَذِّبَانِ
انکار میکنید فِیْهِنَّ درین چهار جنت خَیْرَاتٌ حِسَانٌ زنان
برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق
اراسته باشد فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
افریدکار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر
تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید حُوْرٌ مَّقْصُوْرَاتٌ حوران
پنهان شده فِی الْخِیَامِ در خیام که از در مجوفست و گفته‌اند
مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده بحجلات و حجله خانه بود
اراسته برای داماد و عروس فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
نعمتهای پروردکار خود که چنین است ازواج طیبه ببهشتیان
میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میگردید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده
است مر یشانرا اِنْسٌ هیچ ادمی قَبْلَهُمْ پیشتر از شوهرانی
که بدیشان نامزد شده‌اند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان نیز دست
بدیشان رسانیده‌اند بلکه بکرند فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّكُمَا پس

بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکنند
تُکَذِّبَانِ انکار میکنند اصحاب مُتَّکِئِینَ اصحاب الیمین
تکیه زنندکان باشند عَلَی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بالشهای
سبز وَعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ و ببساطهای قیمتی در غایه نیکوئی
فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار شما از این
کرامتها که مذکور شد تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید تَبَارَکَ
اسْمُ رَبِّکَ بزرکست نام پروردکار تو از حیثیت اطلاق ان
اسم بروی پس توان دانست که بزرکی ذات درچه مرتبه خواهد
بود و ازینست که هیچکس از عظمت نشان نداده و نمیتواند داد
ختم کلب هم مبتدی هم منتهی ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ در ترجمه رشف برلب بحری چنین وامانده اند
معنی این اسم بر بیوجه ادا کرده که خداوندی که از صفات انچه اثبات
ان مستلزم کمالیست ذات بی مثالش را ثابتست وانچه سلب
ان مقتضی عزت وکبریاست جناب مقدسش از ان منزه است و
معرا واکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریه است
واکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذوالجلال والاکرام جامع
باشد جمیع صفات الهی را وازینست که او را اسم اعظم کفته اند وخبر
الظوا بیا ذا الجلال والاکرام موید این قولست سُورَةُ الْوَاقِعَةِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ سِتٌّ وَتِسْعُونَ آیَةً
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث کردد قیامت
لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در واقع شدن وامدن او کَاذِبَةٌ دروغی
یا برای وقوع او هیچ دروغ موجود نیست بلکه هر که از وخبر میدهد
صادقست وان روز خَافِضَةٌ فروبرنده است قومیرا باسفل
السافلین از روی عدل رَافِعَةٌ بردارنده کروهی را با علی علیین
از راه فضل یا خافض اعدا واهل شقاق ونفاقست ورافع اولیا
انار بابا خلاص ووفاق یا فرو میدارد انرا که در دنیی خود را مرتفع

میداشتند

میداشتند وبر میدارد انانرا که درین عالم فروتنی کردند إِذَا
رُجَّتِ الْأَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی
برانوجه که هر چه بروست منهدم کردد وَبُسَّتِ الْجِبَالُ ورانده شود
کوهها بَسًّا راندنی یا شکسته وپاره پاره کردد فَکَانَتْ هَبَاءً
پس باشد غباری که دیده میشود یا شعاع افتاب وقتی که از روزنه
درافتد مُنْبَثًّا پراکنده ومنتشر کشته وَکُنْتُمْ وشما ای مکلفان
دران وقت باشید أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه کانه یعنی سه
کروه باشید در سه مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ پس اصحاب دست
راست مَا أَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند
ایشانرا چنانچه کوئی فلان قوم بزرکانند وچه بزرکان وکویند
درین استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین انها اند که
در وقت اخراج ذریه از صلب ادم ایشان بر راست وی بوده
یا نامه اعمال دران روز بر دست راست ایشان دهند تا ببهشت
روند وان بر یمین عرش است وکفته اند میمنت بمعنی یمن وبرکه
است یعنی ایشان میمون ومبارک قومند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
واصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند یاران دست
چپ وایشان بوقت اخراج ذریه در شمال ادم بوده اند یا نامهای
عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخشان میبرند ودوزخ
برچپ عرش است وکفته اند مشامه را از شام کرفته اند وایشان شام
ونامبارکند وَالسَّابِقُونَ وپیشی کرفتکان بر همه اقوام یا پیش
روان بهشت السَّابِقُونَ پیش کرفتند کانند با یمان چون مومن
ال فرعون وحبیب نجار وامام جعفر صادق علیه السلام ومرتضی علی عم یا
انکه بدو قبله نماز کذارده اند با پیغمبر یا اهل قران یا پیش روان
بصف جهاد یا سبقت کیرندکان بتکبیر اول أُولَٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ
ان کروهند نزدیک کردانیدکان برحمت وکرامت فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ

در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الاَوَّلِينَ گروهی
بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلِيلٌ مِنَ الاٰخِرِينَ
واندکی از پسینیان یعنی امة محمد صلعم مضمون سخن انست که سابقان
امم ماضیة بیشتر از سابقان این امتند در تبیان اورده که مراد
جماعتی اند که انبیا را معاینه دیده اند وبخدمة ایشان رسیده بدیشان
گرویده اند تمام امتان ایشان زیرا که امة متابعان پیغمبر صلعم از همه
امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة
ازان خبر میدهد ودر حدیث بریده مذکورست که اهل بهشت
صد وبیست صف باشد هشتاد صف ازین امة وچهل از سایر امم
سابقة واین سابقان از اولین واخرین در بهشت باشند عَلٰى سُرُرٍ بر
تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر ومشک ودر ویاقوت وزمرد
مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا تکیه زدگان بران تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر یعنی
روی با روی تا بدیدار هم مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند
بدیشان برای خدمة وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماندگان
بر هیأت کودکی چه خدمة خوردان زیباترست از خدمة کبار و
گویند اراستگان بگوشوارهای زرین واین کودکان را خدای افریده
باشد برای خدمة بهشتیان واز سلمان رضی عنه اورده اند که ایشان
اطفال مشرکانند که بخدمة اهل بهشت نامزد شده اند وبر ایشان
طواف میکنند بِاَكْوَابٍ بکوزها وَاَبَارِيقَ وابریقها وَكَاْسٍ
مِنْ مَعِينٍ وجامها از شرابی که روانست در بهشت یا
خمریست صافی چون اب زلال لَا يُصَدَّعُونَ دردسر نکشند عَنْهَا
ازان شراب یعنی ان خمر با خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ ونه بیعقل وبی
هوش شوند ازان وَفَاكِهَةٍ ودیگر بدیشان میگردند بمیوها مِمَّا
يَتَخَيَّرُونَ ازانچه اختیار کنند وبرگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ وبگوشت
مرغان که الطف لحومست مِمَّا يَشْتَهُونَ ازانچه ارزو کنند یعنی بر

وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ عِينٌ وبر سابقان در جنت
طواف مینمایند از برای خدمة زنان سفید روی عینی گشاده چشمان
در صفا ولطافت كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده
در صدف که غباری براو ننشسته باشد ودست اغیار بدو نرسیده
جَزَاءً پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب انچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا
نشنوند در بهشت سخنان بیهوده یا بانگ وفریاد سوگند بدروغ
وَلَا تَاْثِيمًا ونه سخنی که گفتن ان موجب گناه باشد چون
فحش ودشنام اِلَّا قِيلًا لیکن میشنوند سخنی که ان کدام است
سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیلست برانکه اهل جنت
بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَاَصْحَابُ الْيَمِينِ واصحاب دست
راست مَا اَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب دست راست یعنی چه
بزرگ ومکرم اند وایشان باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ در زیر
درخت بی خار بخلاف دنیا اورده اند که مسلمانان نظر برو
افکندند وان وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر
گفتند چه بودی اگر مارا مثل این بودی این ایة امد که اهل
بهشت را سدر باشد بیخار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ودرخت مورد
میوهای ان برهم چیده یعنی اسفل تا اعلای درخت همه میوه
باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وسایة کشیده یعنی پیوسته که هرگز
زایل نشود ومراد از ظل راحة است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ واب
ریزان یعنی از درخت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر
وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ومیوة بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی
در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که فصلی باشد
دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ ونه منع کرده شده یعنی از خورنده هیچ
نوع باز ندارند نه چون میوة دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ

وکستردیبها مَرْفُوعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و
بقولی بعض فرش کنایتست از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند
نشانده اِنَّا اَنْشَاْنَاهُنَّ بدرستی که ما بیافریدیم ابتدائی بسببی
ولادة زنان دنیه را اِنْشَاءً افریدنی یعنی بعد از پیری خلق
کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد انست که پیر زنان را جوان سازیم بر یک
سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس کردانیم ایشانرا اَبْکَارًا دختران دوشیزه
یعنی هرکاه که ازواج بنزد ایشان ایند ایشانرا بکر یابند عُرُبًا
دوستداران وعاشقان شوهران خود باشند یا باغنج و ناز
یا شیرین سخن اَتْرَابًا هم زادان همه سی وسه ساله و شوهران
نیز بهمین سن و در تبیان اورده که صبیه را که ببهشت ارند
بدین سن رسانند و بشوهر دهند واکر شوهر داشته باشند
و شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را بیکی از
بهشتیان دهند واکر زوج او بهشتی شود بان بدو ارزانی
دارند واکر زیادت از یکشوهر داشته باشد و همه بهشتی
باشند بزوج اخرین نامزد کنند واین زنانرا انشا کنیم لِاَصْحَابِ
الْیَمِیْنِ برای اصحاب دست راست وکویا سایلی میپرسد که کیانند
اصحاب یمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِیْنَ کروهی
اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْاٰخِرِیْنَ وکروهی اند از پسینیان
در اسباب نزول امده که چون ایه وقلیل من الاخرین فرود امد
شخصی نزد حضرت رسالت ص امد وکریان شده کفت یا رسول الله
ما بتو کرویده ایم و تصدیق کرده و از ما نجات نیابد مکر اندکی این
ایه امد که وَثُلَّةٌ مِنَ الْاٰخِرِیْنَ حضرت رسالت بروی خواندان
شخص کفت رَضِیْنَا عَنْ رَبِّنَا پیغمبر ص کفت از ادم تا من یکثلث
است واز من تا قیامت یکثلث و در حدیث امده که اد جوان بکونوا
نصف اهل الجنة وعنقریب کذشت که اهل بهشت صد و بیست صف

باشند

باشند و هشتاد از ان امة من خواهند بود از ینجا معلوم میشود که
هیچ کس از امة متابعة انحضرت در دوزخ جاوید نخواهد بود غاند بزندان
دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستکیر وَاَصْحَابُ الشِّمَالِ واصحاب
دست چپ مَا اَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و
بیمقدار که دران روز باشند فِیْ سَمُوْمٍ در اتش سوزان یا در بادی
کرم که حرارت ان در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِیْمٍ و در اب کرم متناهی
در حرارت صاحب تبیان اورده که چون حرارة سموم در اجساد واکباد
ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانکه کرما زدکان اب میطلبند
چون در حمیم افتند از حرارت ان بیشتر متاذی کردند پس پناه برند بسایه
واز ان سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ مِنْ یَحْمُوْمٍ وسایه که از دود
سیاه کرم باشد وکویند یحموم کوهیست در اتش که دوزخیان بسایه
ان پناه میبرند لَا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایها، دیکر وَلَا کَرِیْمٍ و نه
سود رسانند و راحة بخشند واین عذابها ایشانرا بچه جهة است
اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِکَ پیش ازین در دنی
مُتْرَفِیْنَ بناز و نعمت پرورده شدکان و تنعم ایشان بمحرمات بوده
واتباع شهوات وَکَانُوْا یُصِرُّوْنَ وبودند که اصرار مینمودند عَلَی
الْحِنْثِ الْعَظِیْمِ بر کناه بزرک که شرکست یعنی بران اقامة میکردند یا
سوکند بدروغ میخوردند بر انکه حشر نخواهد بود وَکَانُوْا یَقُوْلُوْنَ وبودند
که میکفتند اَئِذَا مِتْنَا ایا وقتی که بمیریم وَکُنَّا تُرَابًا وکردیم خاک
وَعِظَامًا واستخوانهای بی کوشت وپوست اَئِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ایا ما برانکیختکانیم
از قبرها و زنده شدکان تکرار استفهام برای مبالغه انکارست اَوَاٰبَاؤُنَا
الْاَوَّلُوْنَ یا ابا و پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بکوای محمد ص
در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِیْنَ بدرستی که پدران پیشین از اباء شما وغیر
ان وَالْاٰخِرِیْنَ و پسینیان از شما وغیر شما لَمَجْمُوْعُوْنَ هر اینه جمع کرده
شدکانند اِلٰی مِیْقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُوْمٍ برای وقتی مقرر شده از روز معلوم

که قیامتست یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم
است یا محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم
است مر خدایرا ثُمَّ اِنَّكُمْ بدرستی که شما اَيُّهَا الضَّالُّوْنَ ای کروه
کمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُوْنَ تکذیب کنندکانند مر بعث ونشور را
خطاب با اهل مکه وامثال ایشانست میکوید که شما فردا لَاٰكِلُوْنَ
هراینه خورندکانید مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّوْمٍ ان درختی که ان زقومست
یعنی شمارا زنده کنند وازان درخت بخورانند فَمَالِئُوْنَ پس پر کنندکان باشید مِنْهَا الْبُطُوْنَ از میوهٔ ان درخت شکمهارا فَشَارِبُوْنَ
عَلَيْهِ پس اشامندکان برلای ان زقوم مِنَ الْحَمِيْمِ از اب کرم اورده
اند که عذاب جوع ~~بردوز~~ بردوزخیان کمارند تا پر سازند شکمها
خودرا از زقوم پس تشنکی بریشان غلبه کند انکه حمیم بریشان عرض
کند بسیاری ازان بیاشامند فَشَارِبُوْنَ پس اشامندکان از حمیم
شُرْبَ الْهِيْمِ مانند شتران تشنکی زده ومدتها اب نیافته یا مثل
زمین ریکستان که هرچند اب خورد اثر ان بدید نیاید یعنی دوزخیان
چنانچه حمیم اشامند تشنکی ایشان تسکین نیابد هٰذَا نُزُلُهُمْ این
ماکول ومشروب پیشکشی ایشانست يَوْمَ الدِّيْنِ در روز جزا
همچو ماحضری که بران مهمان ارند وبعد ازین در دوزخ انواع ماکل
ومشرب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت وعقوبهٔ ان در بیان
نیاید نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ ما افریدیم شمارا در ابتدا وشما بدان
اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ پس چرا باور نمیدارید افرینش خودرا
در انتها بر همه اهل خود ظاهرست که هرکه بر ابدا توانا است بر اعادهٔ نیز
قادر خواهد بود اَفَرَاَيْتُمْ مَا تُمْنُوْنَ خبر دهید ان ابی که میریزید
دررحم زن ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗ ایا شما افرینید کودکانرا ازان اَمْ
نَحْنُ الْخَالِقُوْنَ یا مائیم افرینندکان وشما مقرید بانکه خالق منم چه شما
بدانوجه وبدان نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق

مشیت

٢٧١

مشیت وطبق ارادت من میاید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از افرینش شما
تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرکرا ومقرر ساختیم زمان موت
هرکسرا وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ونیستیم ما پیشی کرفته شدکان یعنی
کسی بحکم ما پیشی نتواند کرفت واز مدتی مقرر شده نتواند کریخت
وما این مرکرا تقدیر کردیم عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ بر انکه تبدیل کنیم از شما اَمْثَالَكُمْ
کسانرا که مانند شما اند یعنی شمارا بمیرانیم ودیکرانرا بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ
ودیکر باره برافرینیم شمارا فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ در هیاتی وصورتی که نمی
دانید امروز یعنی کافرانرا در زشترین صورتی ومومنانرا در بهترین
هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ وبدرستی که دانسته اید شما النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى
افرینش نخستین که نطفه بودید وعلقه شدید تا اخر وبدان هم اقرار
دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر نشاء
اخری چه هرکه بران قادرست ازین عاجز نخواهد بود ؛ انکه مارا
زخلوت نابود ؛ میکشد تا بجلوه کاه وجود ؛ بار دیکر که از سموم هلاک
روی پوشیم زیر پردهٔ خاک ؛ هم تواند بامر کن فیکون ؛ کاردان کوشهٔ
لحد بیرون ؛ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَحْرُثُوْنَ اخبار دهید انچه کشت می
کنید ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗ ایا شما میرویانیدان تخمرا اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ
یا ما رویانیده ایم حرث فعل عبدست وزرع فعل خدای ودر خبرست
که نکوید یکی از شما زرعت ولیکن کوید حرثت چه شق ارض و
ابقاء بذر در وان بنده است ورویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَآءُ
لَجَعَلْنٰهُ حُطَامًا اکر خواهیم هراینه کردانیم انچیزرا که کشته اید
کیاهی بیدانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُوْنَ پس همه روز باشید از ان قضیه
وبلیه که شکفت مانید یا برافته ان اند وهناک شوید یا از جهد و
سعی خود پشیمان کردید ومیکویید اِنَّا لَمُغْرَمُوْنَ ایا ما تاوان زدکانیم
وحفص اِنَّا میخواند بطریق خبر بدرستی که خبر یا فکانیم بَلْ نَحْنُ
مَحْرُوْمُوْنَ بلکه ما بی بهرکانیم ان روزی اَفَرَاَيْتُمُ خبر باز دهید الْمَآءَ

اَلَّذِي تَشْرَبُونَ نان ابي كه مي اشاميد براى تسكين عطش و زندكاني شما
بوى بان بسته است ءَ اَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ ايا شما فرو فرستاده ايد ان را مِنَ
الْمُزْنِ از ابر سفيد اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ يا ما فرو فرستنده ايم ان را شيرين
لطيف را لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اكر خواهيم كردانيم ان ابرا اُجَاجًا تلخ و شور
و نفع از وى منقطع سازيم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شكر نميكوييد خداىرا
بران نعمت اَفَرَاَيْتُمُ اخبار كنيد النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ان اتشي كه بيرون
مي اريد ءَ اَنْتُمْ اَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا ايا شما بيافريده ايد درخت
اتش را كه ان مرخ و عفار است اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ يا ما افريننده
ايم اهل بوادي شاخي از شجره مرخ كه مذكر ميكويند بر شاخي از درخت
عفار كه انثى ميخوانند ميسايند بامر حق سبحانه از ميان اين دو شاخ
تر كه اب از وي ميچكد اتش بيرون مي ايد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما كردانيده ايم
اتش را تَذْكِرَةً يادكردني چون بينند اتش دوزخ را ياد كنند يا ازا
تبصره ساختيم تا اهل بصيرت دانند كه هر كه قادرست بر احداث اتش
از درخت سبز و تر با وجود مائيتي كه بكيفيت ضد اتش است هر اينه
قادر بود بر باز ساختن نهال وجود انسان بعد از خشك و پژمردكي
ان وَمَتَاعًا و ما ساختيم اتش را برخوردارى يعني سبب نفع كرفتن
لِلْمُقْوِينَ مر مسافران را اكتفا كرد بذكر احد الضدين چنانكه سرابيل
تقيكم الحر فَسَبِّحْ پس تسبيح كوى بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردكار
بزرك تو و از اباكي ياد كن فَلَا اُقْسِمُ پس سوكند ياد ميكنم بِمَوَاقِعِ
النُّجُومِ بمواقع نجوم قراني يعني اوقات نزول ان يا بمغارب نجوم
و مساقط ان صاحب كشاف فرموده كه تخصيص مغارب بجهت
انست كه غروب دليل زوالست و بزوال اثر استدلال توان كرد
بر وجود موثري كه تاثير او را زوال نيست يا بطالع كواكب يا بمجاري
ان و در عين المعاني اورده كه مراد مساجد صحابه و مقابر ايشانست كه
مشابه اند بنجوم كما قال عم اصحابي كالنجوم يا منازل نجوم كه بروج اسمان

است

است كما في قوله تعالى وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ يا از نمان نجوم كه مامون
برجم شياطين شدند و ان وقت مولود حضرت رسالت عم بوده و هنكام
بعثت او و امام زاهدي فرموده كه مراد نجوم قرانست و موقع ان دل
مقدس پيغمبر عم هرچند دل مطهر او يكي بود اما نجوم قراني بسيار بود
هر يكيرا موقعي و قراءة حمزه و كسائي رحمهما الله كه موقع خوانده اند
مويد اين قولست و نزول قران بر قلب مبارك وي بنص نَزَلَ بِهِ
الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ثابت شده وَاِنَّهُ و بدرستي كه انچه بدو
خداى سوكند خورد لَقَسَمٌ سوكنديست لَوْ تَعْلَمُونَ اكر دانيد عَظِيمٌ
بزرك و معتبر جواب قسم چيست اِنَّهُ بدرستي كه انچه حضرت
رسالت عم بر شما ميخوانند لَقُرْاٰنٌ كَرِيمٌ هر اينه قرانيست بزركوار
و بسيار نفع چه مشتمل است بر اصول علومي كه در باب مصالح معاش
و معاد بكار ايد يا كراميست نزد خداى و ملائكه و مومنان يا حافظ
و بارى معزز و مكرم است و اين قران نوشته است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
در كتابي پوشيده و نكاه داشته نزديك خداى يعني در لوح محفوظ
لَا يَمَسُّهُ نسايد لوح را يعني مطلع نشوند لوح را بر انچه درويست اِلَّا
الْمُطَهَّرُونَ مكر پاكيزكان يعني ملائكه كه مطهرند از كدورات اوصاف
و ديه كلبي رحمه الله ميكويد كه مراد سفره اند و كرام برره و بعضي ضمير را
عايد بقران دارند و مراد مصحفست يعني مصحف را مس نكنند مكر پاك
شدكان از احداث ظاهر ايه نفيست و معني ان نهى يعني جنب و
محدث بايد كه مس مصحف نكنند بعضي از فقها محدث و جنب و
حائض را تجويز نميكنند حمل مصحف و مس ان و چنانكه كويند كه محدث
و جنب را رواست حمل مصحف و مس ان و حايض اند و نزد ابو
نشايد محدث و حائض و نفسا را مصحف مس كنند مكر بغلافي منفصل
از و در نوادر مذكورست كه جنب و حايض را بقول ابو يوسف جائز
ست كتابة قران وقتي كه لوح بر زمين بوده بر كناره و نزد محمد نيچ

[illegible]

وجد روا نیست وبعضی سر حمل بر قراءة کرده اند وازابن عمر منقول
است که دوستر نزد من انست که قران نخواند کسی مکر انکه طاهر
باشد محمد بن فضل فرموده که مراد از ین طهارت توحیدست یعنی باید
که غیر موحدان کسی قران نخواند وابن عباس نهی میکرد از انکه یهود و
نصاری را تمکین دهند از قراءة قران ومحققان کفته اند که مراد از
مس اعتقادست یعنی معتقد نباشند قران را مکر پاکیزه دلان کر موفقا[شند]
با بعمل قران یا نکاه داشت احکام قران نکنند مکر جمعی کر پاکیزه شده
باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تاویل وتفسیر
انرا ندانستند الا انها کرسر ایشان پاک باشد وجنید فرموده کر پاکی
سر بنفی ماسوی الله است حکیم ثنایی روح الله روحه فرموده جمال
حضرت قران نقاب انکه براندازد که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا
در بحر الحقایق اورده که مکاشف نشود باسرار قران مکر کسی که
پاکیزه کردد از لوث توهم غیر وغیریة وبرسد بمقام شهود حق
در مرائی خلق وشهود خلق در مرائی حق واین معنی میسر نشود جز
بفناء شاهد وشهود در شهود چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس
بسوزد وصف حادث را کلیم تَنْزِيلٌ قران فرو فرستاده شده است
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزدیک افریدکار عالمیان أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ
ایا بدین سخن که قرانست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناکرویده
کانید یا مداهنه کنندکان یا منکران وَتَجْعَلُونَ ومیسازید رِزْقَكُمْ
روزی یعنی بهرهٔ خود را از قران أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ انکه تکذیب
کنید مر ورا یا میکردانید شکر روزی خود انرا که نسبت باران
باندا کنید واین تکذیب سخن خداست فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ
پس چرا نه چون برسد روح بچنبر کلو در وقت مرک وَأَنْتُمْ
حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ وشما انهنکام که مینکرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ
إِلَيْهِ مِنْكُمْ وما نزدیکتریم بدان محتضر از شما وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

ولیکن شما نمی بینید وان قرب بعلم ورویة وقدرتست فَلَوْلَا
إِنْ كُنْتُمْ پس چرا نه اکر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده
شدکان در قیامه تَرْجِعُونَهَا باز کردانید روح را بجسد إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان ملخص ایة انست که
اکر شما در انکار حشر وجزا راست میکویید پس چرا باز نمیکردانید
روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اکر باشد
متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کردانیده شدکان بدرکاه ربانی
یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مرورا است رحمت یا راحت یا اسا[یش]
یا خلوت از غم یا مغفرت یا فرح واینها در قبر بود یا در رقیامة
وَرَيْحَانٌ وروزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیّة ملائکه
یا ریحان مشموم واینها در بهشت باشد وَجَنَّةُ نَعِيمٍ ودیکر
اوراست بوستان پر نعیم ونعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ اما اکر باشد
ان وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ
لَكَ پس سلامة است ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب
یمین واشهر انست که سلام بر تو ای محمّد از اصحاب یمین که برادران
تواند یا مژدهٔ سلامة باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان
سالمند از همه افات وَأَمَّا إِنْ كَانَ واما اکر باشد مرده مِنَ
الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندکان مر خدای ورسول را الضَّالِّينَ
کمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مرور است پیشکش در قبر
مِنْ حَمِيمٍ از اب کرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ودر اوردن
روز قیامة در اتش سوزان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که انچه کفته شد
در شان این سه کروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر اینه ان حق بقین
است یعنی راست ودرست وبیکمان فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردکار بزرک خویش یعنی تنزیه کن
اورا بذکر نام خجسته فرجام او از انچه لایق عظمة وکبریای

او نباشد یا نماز کذارد بذکر پروردکار خود قولی انست که بکوی سبحان
ربي العظيم در خبر امده که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت پناه
فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحديد مدنية وهي اربع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله نماز کذارد و پرستش کرد مر خدایرا ما في السموات و
الارض هر که در اسمانهاست از ملایکه وهر که در زمین است از مومنان
واشهر انست که تسبیح کفت مر خدایرا و بپاکی یاد کرد انچه در اسمانها
از ملك وجن وستاره ومهر وماه وجز ان وانچه در زمین است
از حیوان وجماد ونبات وغیر ان پس تسبیح عام باشد في كل خلق
الله اما بان بعضی تسبیح کوید وظلال بعضی مسبح بود کما قال تعالی
وظلالهم بالغدو والاصال وهو العزيز واوست خدای غالب
در هر چه خواهد الحكيم دانا بهر چه فرماید له ملك السموات
والارض مر وراست پادشاهی اسمان و زمین که موجد انست و
متصرف دران یحیی زنده میکرداند ویمیت و میمیراند در دنیا
وهو علی کل شيء واو بر همه چیزها از اماتة واحیا قدیر تواناست
هو الاول اوست پیش از همه اشیا وپدید ارنده انها یعنی قدیم
ازلیست که اولیة اورا بدایة نیست والاخر وپس از فناء همه موجودات
یعني باقي ابدیست که اخریة اورا نهایة نیست اول او اول بي
ابتدا اخر او اخر بي انتها بود نبود انچه بلندست وپست باشد
این نیز نباشد که هست والظاهر اشکارا وجود او بکثرت
دلایل والباطن ونهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل
اقوال مفسران ومذکران ومحققان درین ایه از حدود هفتاد
تجاوز کرده وبشرح تمام وبسط الکلام در جواهر التفسیر سمت
ثبت پذیرفته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار
فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میکوید ای ادمی خلق

عالم

عالم در حق تو چهار طایفه اند اول کروهي که در اول حال ترا بکار ایند
چون پدر ومادر دوم جمعي که در اخر زندکاني دست کیرند چون اولاد
واحفاد سیم زمرهٔ که اشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم
فرقهٔ که پنهان با تو معاشرت کنند چون زنان وکنیزان رب العالمين
میکوید اعتماد برینها مکن وکارساز خود ایشانرا مپندار که اول منم
که ترا از کتم عدم بوجود اوردم واخر منم که بازکشت تو بمن خواهد
بود ظاهر منم صورت تو بخوبترین وجهی بیاراستم باطن منم سرایر
حقایق در دل تو ودیعه نهاد اول واخر تويي کیست حدوث وقدم
ظاهر وباطن تويي چیست وجود وعدم اول بي انتقال اخر بي ارتحال
ظاهر بي چند وچون باطن بي کیف وکم در بحر الحقایق اورده که اولیست
در عین اخریة واخریست در عین اولیة وبر همین منوال ظاهریست
در عین باطنیة وباطنست در عین ظاهریة از شیخ ابو سعید
خراز قدس سره پرسیدند که خدایرا بچه شناختي کفت بانکه میان
اضداد جمع کرده پس این ایة برخواند وفرمود که متصور نیست
جمع اضداد الا از حیثیة وحدة واعتبار واحد زان واحد اولی
هم در اول واخری باطنی وهم در اندم ظاهری تو محیطی بر همه اندر
صفات وز همه پاکي ومستغني بذات وهو بكل شيء عليم واو
بهمه چیزها داناست اول واخر نزد علم او مساویست وظاهر وباطن
بنسبت دانش او یکسان هو الذي خلق السموات والارض
اوست انکه بیافرید اسمان وزمین را بقوت وقدرت کامله في
ستة ايام در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث
انها را چیزی پس از چیزی ثم استوى پس قصد کرد على العرش
بر عرش واجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت يعلم ما يلج
میداند انچه در اید في الارض در زمین چون تخمی که بکارند وقطرات
باران وکنجها واموات وما يخرج منها ومیداند انچه بیرون اید

از زمین چون نباتات و معدنیات و بر خارزد فاین در دینی و بعضی
کنوز و تمام موتی در اخرت وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و میدانداینچه
فرود اید از اسمان چون باران و برف و تکرک و ملایکه و احکام وَمَا
يَعْرُجُ فِيهَا وانچه بالا رود و در اید در اسمان چون اعمال و دعوات
و ملایکه که عملهای بندکان مینویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست
بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَمَا كُنتُمْ هرجا که باشید
یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت
بعقل مفهوم نکردد بلکه ذوق ان بکشف دریابند این معیت
می نکنجد در بیان نی زمان دارد خبر زونی مکان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مرورا است حکم کذاری و فرمان
روائی در اسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت انست که اول
تعلق با بدایت دارد و ثانی باعادت چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ
و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز کردیده شود عواقب کارها
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در ارد شب را در روز یعنی از زمان
شب و روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در ارد روز را
در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف فصول
وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و او داناست بانچه در دلها پوشیده
است آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بکروید ای کافران بخدای و اورا
یکانه دانید و بفرستادهٔ او که محمدست صلعم و تصدیق نمایید وَ
أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُم و بدهید از مالهائی که کردانیده است شمارا
مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ خلفای کذشتکان بتصرف دران یعنی از ان
مالها که در دست دیکران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده
در راه او بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس انانکه کرویدند بخدای
و رسول مِنكُمْ از شما وَأَنفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة

وجهاد

وجهاد و سائر خیرات لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرک
و ثوابی عظیم که جنت و نعیم انست وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ و چیست شمارا که نمیکروید بخدای و بوحدانیت او معترف
نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال انکه پیغمبری که فرستادهٔ اوست يَدْعُوكُمْ
میخواند شمارا بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا ایمان ارید
بافریدکار خویش وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ و بدرستی که فرا کرفت
خدای پیمان شمارا در روز الست بر اقرار بربوبیة و نفی شریک
إِن كُنتُم اکر هستید شما مُّؤْمِنِينَ باوردارندکان مران
میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست ان خداوندی که فرو فرستد
عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمدست صلعم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ اینهای
روشن یا معجزات هویدا لِّيُخْرِجَكُم تا بیرون ارد شمارا
خدای بقران یا پیغمبر صلعم مِّنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى
النُّورِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و
مخالفت بموافقت در فتوحات اورده که از ظلمت حجاب بنور
تجلی وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ و بدرستی که خدای بشما لَرَءُوفٌ
رَّحِيمٌ مهربانست که قران میفرستد بخشاینده است که رسول را
بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شمارا و چه فایده
می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنفِقُوا در انکه نفقه نکنید مالهای
خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ و حال انکه مر خدایراست میراث اسمان و زمین یعنی هرچه
در اسمان و زمین است بعد از فناء اهالی ان بوی باز خواهد کشت
و امروز نیز مرور است و لیکن خلق دران تصرف میکنند و در
اخر دست تصرف دیکران کوتاه شده بحق سبحانه باز کردد درین
کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این
اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران

نگاه دارید و برای خود ازان ذخیرهٔ اخرت بردارید لا یَسْتَوِي
مِنْكُمْ برابر نیست از شما ای مومنان مَنْ اَنْفَقَ هر که
نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی
برگ و نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار کنند با دشمنان خدای و رسول
یا کسی که انفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد بعد از فتح مکه چه دران
وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق و مقاتله احتیاج
خواهد افتاد اُولٰئِكَ ان گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح
اَعْظَمُ بزرگترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ
الَّذِينَ اَنْفَقُوا از انانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوا
و کارزار نمایند وَكُلًّا و همه را که نفقه و قتل میکنند پیش
از فتح و پس ازان وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده کرده است خدای
بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ و خدای بانچه میکنید از نفقه با خلاص یا ریا داناست
اکثر مفسران برانند که این ایه در شان امیر المومنین علی ابن
ابیطالب است که اول کسی که ایمان برسالت اورد و نفقه کرد و با
کفار مخاصمه نمود او بود و اشاره بدین معنی در صفت وی گفته اند
صاحب قدم مقام تجرید ٭ سر دفتر جملهٔ اهل توحید ٭ در جمع
مقربان سابق ٭ حقا که جز او نبود لایق ٭ مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکسی
يُقْرِضُ اللّٰهَ که وام دهد خدائرا یعنی نفقه کند مال خود را بامید
عوض بدان ماند که قرض میدهد قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو
یعنی بطیب نفس و با خلاص فَيُضَاعِفَهُ لَهُ تا زیادت گرداند
خدای ان قرض او را برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وَلَهُ
اَجْرٌ كَرِيمٌ و مر او را بود مزد گرامی که بهشتست يَوْمَ تَرَى
الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزیرا که بینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ
و زنان مومنه را بر صراط و دران دم يَسْعٰى نُورُهُمْ میرود

شتابان روشنی توحید ایشان بَيْنَ اَيْدِيهِمْ در پیش تا باسانی
میگذرد وَبِاَيْمَانِهِمْ و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا به
بهشت رهنمونی میکند و از ابن مسعود رضعم منقولست که
نور هر کس بر قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن
و از ان دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری که
صاحبش موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مومنی بی نور نباشد
و گویند فرشتگان مر ایشانرا که بُشْرٰيكُمُ الْيَوْمَ مژده شمارا امروز
جَنَّاتٌ که دخولست در بوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار ان جویها و باشید شما
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان دران ذٰلِكَ و این بشری بجنت جاویدی
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست رستگاری بزرگ چه از همه اهوال
قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می
بینید ٭ هزار جان مقدس فدای دیدارش ٭ ابو امامه گفته که مومنان
را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و
مومنان هرگاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میشود
پس منافقان از یشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال
تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن ان روز را که گویند
مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ اٰمَنُوا
مر انانرا که گرویده اند یعنی اهل نور را التماس کنند که شما اُنْظُرُونَا
نظر کنید بما نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ تا بگیریم روشنی از نور شما چون
بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شوند یعنی گویند مومنان یا ملائکه
مر منافقانرا که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش یعنی
بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را که در محشر
کسب نور نتوان کرد و ان دینی با خود باید اورد ٭ کار اینجا کن که
تشویش است در محشر بسی ٭ اب اینجا برکه در دریا بسی شور و شرست

منافقان تعقّل ان معنی نکرده متصور انکه نور در عقب ایشانست
روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی بحکم الهی بزنند
بَيْنَهُمْ میان منافقان ومؤمنان بِسُورٍ دیواری بزرگ چون باره
شهری لَهُ بَابٌ مر انرا دری باشد که مؤمنان بدان در ایند بَاطِنُهُ
باطن سور یعنی داخل انکه مؤمنان در وی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ
در ور حمة بود زیراکه یلی بهشتست وَظَاهِرُهُ وظاهر سور یعنی
خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش انکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیراکه نزدیك دوزخست اما منافقان چون
باز پس نکرند ونور نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری
بینند میان خود وایشان حاجز شده ازان درنکرند مؤمنانرا
مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنانند يُنَادُونَهُمْ
بخوانند ایشانرا بزاری زار وکویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ
مَعَكُمْ ایا نبودیم ما با شما در دردینی بجماعة شما نماز میکذاردیم
وبموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَى کویند مؤمنان که
بلی بظاهر باما بودید وَلَكِنَّكُمْ ولیکن شما فَتَنْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ در فتنه افکندید نفسهای خودرا بسبب
نفاق ولذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبة کشتید وَ
تَرَبَّصْتُمْ وتاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ وشك اوردید
در نبوت محمد صلعم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ وبفریفت شمارا ارزوهای
شما یعنی املهای دور ودراز پیشی کرفتید حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
تا وقتی که بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ
الْغَرُورُ وفریب داد شمارا بخدای شیطان فریبنده یاری ناپاینده
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ فرا کرفته نشود از
شما ای منافقان چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا
مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ونه کیرند فدا نیز ازانانکه نکرویدند مَأْوَاكُمُ

النَّارُ

النَّارُ جای شما وایشان در دوزخ بود هِيَ مَوْلَاكُمْ اتش سزاوار
ترست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازکشتیست اتش اورده اند که
مؤمنان در مکه با فقر وفاقه بجد تمام قواعد طاعة را تمهید
میکردند بعد از هجرة که مال بدست امد ونعمت بریشان فراخ شد
اثار فتور وقصور در وظایف عبادات ظاهر کشت ایه امد که
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ایا وقت نیامد مر انانرا که کرویده اند أَنْ
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ انکه بترسند ونرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ
اللَّهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وبرای انچه فرو
فرستاد خدای از کلام خود قولی انست که مزاح ومضاحکه در
میان صحابه بسیار شد این ایه نازل کشت یا صحابه التماس موعظه
کردند این کلام فرود امد جمعی کویند نزول این ایه در شان منافقانست
میفرماید که وقت نیامد انهارا که ایمان اورده اند بزبان که دل
ایشان ترسکار کردد واخلاص را شعار واثار خود سازند وَلَا
يَكُونُوا ومباشید مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند انانکه ایشان
را کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی چون یهود ونصاری
مباشید که ایشانرا کتاب داده اند یعنی توریة وانجیل فَطَالَ پس
دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بریشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
واهل دور پیشی کرفتند فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای
ایشان ودران خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ایشان
فَاسِقُونَ خارجند از دین خود وتارکند مر احکام کتاب خودرا
از فرط قسوت وکفته اند نتیجه سختی دل غفلة است ونشان نرمی
دل توجه بطاعة ؏ دلی کز نور طاعة نیست روشن ؏ بخوانش
دل کران سنکست واهن ؏ دلی کز کرد غفلت زنك دارد ؏ ازان دل
سنك واهن ننك دارد اِعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ
انکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند زمینرا بَعْدَ مَوْتِهَا پس

ازمردکی وافسردکی ان وبهمان منوال زنده خواهد ساخت موتی
را قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ بدرستی که روشن کردیم الآیاتِ برای شما
نشانهای قدرترا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود
را در راستدلال بکار برید اِنَّ الْمُصَّدِّقِینَ بدرستی که مردان
باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ وزنان تصدیق کننده که قول خدای
ورسولرا دانستند وحفص بتشدید میخواند یعنی مردان وزنان
صدقه دهنده وَاَقْرَضُوا اللهَ وحال انکه وام داده اند خدایرا قَرْضًا
حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از طیب اموال یُضَاعَفُ لَهُمْ زیادت
کرداینده شود مرایشانرا از ده تا هفتصد وزیاده وَلَهُمْ اَجْرٌ کَرِیمٌ
ومرایشانراست مزدی کرامی وپاداش بزرکواری یعنی بهشت وَ
الَّذِینَ اٰمَنُوا وانانکه کرویده اند بِاللهِ وَرُسُلِهِ بخدای وفرستاده
کان او وشك نیاورده دراخبار واحکام ایشان اُولٰئِكَ هُمُ
الصِّدِّیقُونَ ان کروه ایشانند صدیقان یعنی بسیار راست کویان
وَالشُّهَدَاءُ وکواهانند روز قیامة عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیك پروردگار
کارخود برانبیا وامم ایشان وبقول بعضی که والشهداء را مبتدا
دانند معنی به انست که انها که شهید شده اند در راه حق نزدیك
ویند در درجات قرب لَهُمْ اَجْرُهُمْ مرایشانراست مزد ایشان
که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ وروشنی که روز حشر با ایشان
بود وَالَّذِینَ کَفَرُوا وانانکه بپوشیدند حقرا وانکار نبوت بمعجزات
کردند وَکَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا وتکذیب کردند ایتهای مارا که بر محمد
فرو فرستاده ایم اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ ان کروه ملازمان دوزخند
اِعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنی اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا انرا که زندکانی
این سرای لَعِبٌ بازیچه ایست وَلَهْوٌ وبیهوده رنج کشیدن در
طلب متاع او چون لعب کودکانست در بازیهای بیحاصل بازیچه
ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که دران مبتلا

شدند

شدند وَزِینَةٌ ودیکر ارایشی است در مطاعم خوشکوار وملابس
نیکو ومنازل دلکش ومراکب رهوار وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وبدان
مفاخرت کردن میان یکدیکر بنسبت عالی یا جاه تمام وَتَکَاثُرٌ
فِی الْاَمْوَالِ ومباهات بر بسیاری مالها وَالْاَوْلَادِ وکثرت فرزندان
وبدانید که اندك زمانی راان بازی برطرف شود ولهو وفرح
بغم وبرح مبدل کردد وارایشها از هم فروریزد وتفاخر وتکاثر
چون شرارهٔ اتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال وزودی
انتقال کَمَثَلِ غَیْثٍ همچون باران است که بر زمین تشنه بارد
وتخمها که در وست زود بروید وقایم کردد پس از روی خویش
اَعْجَبَ الْکُفَّارَ بشکفت ارد مزارعانرا نَبَاتُهُ انچه رسته باشد
ان باران ثُمَّ یَهِیجُ پس انکه خشك کردد بیك ازافات سماوی یا
ارضی فَتَرٰیهُ مُصْفَرًّا پس به بینی ان کیاه رازرد بعد از سبزی
ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا پس کردد بعد از زردی درهم شکسته وکوفته
وریزه شده وَفِی الْاٰخِرَةِ ودران سرا عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت
مر دشمنان خدایرا که همه عمر در طلب دنی کذراینده از حق فراموش
کردند وَمَغْفِرَةٌ وامرزش است مِنَ اللهِ از خدای وَرِضْوَانٌ
وخشنودی مر دوستان حق راکه در جست وجوی مولا ترك
هر دو سرای کردند ای طالب دنی تو بس مغروری وی مایل
دنی تو یکی مزدوری وی انکه زمیل هر دو عالم دوری تو طالب
نور بلکه عین النوری وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا ونیست زندکانی دنی
اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مکر متاعی که بفریبد وباقی نماند واین متاع
غرور بنسبت کسی است که دنی را دست افزار حصول نعم اخروی
نسازد وان مستلذات نفس وهوا بکاران سرای بنی دارد اما
اکر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزکار شده باسباب دنیوی
در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید وان مراضی ربانی بهره بردارد به

نسبت او متاع سرورست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل
الصالح مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح کفتش رسول سابقوا
پیشی کیرید و بشتابید الی مغفرة بسوی موجبات امرزش واقع
من ربکم از پروردکار شما یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه
یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعة سلمی رحمه الله کفته
که وسیله متابعة حضرت رسالت صم منقبتست پس حق سبحانه
میفرماید که شتاب نمایید بمتابعة او که سبب امرزش است
وجنة عرضها و پیشی کیرید در رفتن بهشتی که پنهای او کعرض
السماء والارض مانند عرض اسمان و زمینست بشرطی که همه را صحایف
رقیقه سازند و بیکدیکر وصل کنند اعدت اماده کرده شده است
اینچنین بهشت للذین امنوا بالله برای کسانی که کرویده اند بخدا
ورسله و بفرستادکان او ذلک ان کرویدنی یعنی توفیق بران
فضل الله فضل خدایست و کرم او یؤتیه میدهد بعنایة خود
من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند
فضل بزرکست بر مؤمنان هم در دنی بتوفیق ایمان و هم در اخرت به
مغفرت و رضوان ما اصاب نرسید و نخواهد رسید من مصیبة
هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فی الارض در زمین چون قحط و
کرانی و نقصان مال و زرع و جز ان ولا فی انفسکم و نه در نفسهای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر ان الا فی کتاب
مکر انکه نوشته در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از انکه
بیافرینیم ان مصیبت را یا زمین یا نفسهای را ان ذلک بدرستی
که ثبت معدات بر لوح محفوظ با وجود بسیاری ان علی الله
یسیر بر خدای اسانست در ازل این حکم فرمود و از روی رافة
جهة انکه در نفوس قرار کیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی
کردد میکوید که اینها بر شما نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما از وه

کین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر انچه فوت شد
از شما از مال و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نکردید
بما اتیکم بانچه داد مر شما را از مال و متاع دنیی اخبارست بمعنی
نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال ان مسرور مشوید که نه
انرا قراریست و نه اینرا مداری کر دست دهد کدای شاهی نکند
ور فوت شود نیز نیرزد بغمی و از مرتضی علی ع منقولست که هر که
بدین ایه کار کند هر اینه فرا کیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهد
تمام باشد و چه زیبا کفته اند مال ار بتو رو نهد مشو شاد از ان
ور فوت شود مشو بغم یاد از ان پندیست پسندیده مکن یاد از ان
تا دنیی و دینت شود اباد از ان والله لا یحب و خدای دوست نمی
دارد کل مختال هر متکبری را که بنعمت دنیی بر دیکری تطاول کند
فخور نازنده بدنی و فخر کننده بدان بر کفو و اقران پس صفت
ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون مختال و فخور انانند
که با وجود دنی داری و جمع اسباب ان بخل کنند و مال خود را
در راه خدای صرف ننمایند ویأمرون الناس و با وجود بخل
خود امر کنند مردمانرا بالبخل ببخل کردن در تبیان اورده که
بقول بعضی مراد ازین ایه یهودند که بخل کردند بر انچه نزدیک
ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صم و انرا به
پوشیدند و دیکرانرا نیز بکتمان ان فرمودند ومن یتول و هر که
روی بکرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صم فان الله پس بدرستی
که خدای هو الغنی اوست بی نیاز ازو و از انفاق او الحمید
ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعداء دین او را ضرر
نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادکان
خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که
معجزاتست یا بشریعتهای واضحه وانزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب

با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی ودینوی بود وَالْمِیزَانَ
ومنزل کردانیدیم با ایشان ترازو را لِیَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان
بِالْقِسْطِ بعدل تا سویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت
معاملات وانزال میزان در زمان نوح ع بوده وگفته اند مراد نزول
اوست وامر بساختن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ وفرو فرستادیم اهن را بادم
ماوردی فرموده که چون ادم ع از بهشت بدنیا امده سه وصله اهن
با وی همراه بود از پتک وسندان در معالم اورده که خدای تعالی
چهار چیز با برکت از اسمان بزمین فرستاد اب واتش ونمک واهن
فِیهِ در اهن بَأْسٌ شَدِیدٌ کارزار سخت است یعنی التها که در کارزار
بکار اید از وساز ند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه وشمشیر
وپیکان وخنجر وامثال ان وخواه برای حفظ نفس چون زره وخود و
جوشن وغیر ان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ودر اهن است سودها مردمان را چه
قوام صناعات وحرف باهن باز بسته است وهیچ حرفه نیست که اهن
در و دخل ندارد ونفع کل خود انست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان
هراسانند واهل مسلمانان در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه
اهن فرستاد تا اعداء دین منزجر گردند وترازو فرستاد تا معاملات
وزن بر نهج راستی فیصل یابد وکتاب منزل کردانید تا حق از باطل
متمیز کردد وَلِیَعْلَمَ اللَّهُ وتا به بیند خدای مَنْ یَنْصُرُهُ انکس را که یاری
دین او میکند وَرُسُلَهُ ونصرت میدهد فرستادکان او را باستعمال
اسلحه در جهاد کفار مراد مومن است که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَیْبِ
بپوشیدکی یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور
پیغمبر ص مددکاری می نمودند ودر غیبت یار وهوادار نبودند إِنَّ
اللَّهَ قَوِیٌّ بدرستی که خدای توانا است بر اهلاک دشمنان عَزِیزٌ ٥
غالبست بر همه بحکم وفرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم
نُوحًا نوح پیغمبر را به نبی وَإِبْرَاهِیمَ وابرهیم خلیل را بپیغمبری وَجَعَلْنَا

ودیعه نهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را
وَالْکِتَابَ ووحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ
مُهْتَدٍ پس بعضی انانرا که انبیا بدیشان امد راه یافتکانند یعنی
ایمان اورده بکتاب ونبی وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ایشان فَاسِقُونَ ٥
بیرون رفتکانند از طریق حق یعنی نکرویدند بکتب ورسل ثُمَّ
قَفَّیْنَا پس از پی در اوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب نوح وابرهیم و
امم ایشان بِرُسُلِنَا بفرستادکان خود چنانچه بعد از نوح وهود
وصالح را ع وپس از ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ویوسف را ع
وَقَفَّیْنَا واز پی در اوردیم این رسل را وتمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را
بِعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ بعیسی پسر مریم وَآتَیْنَاهُ الْإِنْجِیلَ وعطا کردیم
مر ورا کتاب انجیل وَجَعَلْنَا وافکندیم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ در
دلهای انانکه پیروی کردند مر عیسی را ع رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً
وبخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع وخواص او را بر یکدیگر
مشفق ومهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِیَّةً وایشان پیدا کردند طریق
رهبانیت را وان پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو در اورده اند انرا مَا کَتَبْنَاهَا
که ما فرض نکرده بودیم عَلَیْهِمْ بر ایشان وانچنان بوده که بعضی از
امة عیسی ع بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر
شدند وجمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون
رفتند ومشقتهای کلی وریاضتهای عظیم از ترک مطعم ومشرب
ولباس ونکاح اختیار بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ
اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا
پس رعایة نکردند ونگاه نداشتند انرا حَقَّ رِعَایَتِهَا چنانچه سزاوار
نگاه داشتنست بلکه بتثلیث قایل کشته قران ومحمد را ص منکر شدند
واندکی از ایشان از منهج متابعة مسیح انحراف ناموده حضرت
رسالت را ص دریافتند وبدولت اسلام وشرف متابعة سید انام

سر افراز شدند وحق سبحانه در بارهٔ ایشان میفرماید که فَاٰتَیْنَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْهُمْ پس دادیم انانرا که کرویدند از جماعت رهبانان
یعنی بحضرت پیغمبر صم اَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت
بیشمارست وَكَثِیْرٌ مِّنْهُمْ وبسیاری از ترسایان فٰسِقُوْنَ
بیرون امده کانند از دایرهٔ ایمان پس اهل کتاب را میکوید
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسان که ایمان اورده اید برسولان
کذشته اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَاٰمِنُوْا وبکروید
بِرَسُوْلِهٖ بفرستادهٔ او یعنی محمد صم یُؤْتِكُمْ تا بدهد شمارا
كِفْلَیْنِ دو بهره مِنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود یکی برای ایمان
بمحمد صم ویکی برای ایمان بسایر انبیا وَیَجْعَلْ لَّكُمْ وبدهد
ومقرر کند برای شما نُوْرًا تَمْشُوْنَ بِهٖ روشنی که بدو بروید
وبکذرید بر صراط وَیَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد مر کناهان
شمارا وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ وخدای امرزنده است مؤمنانرا
رحیم ومهربان بریشان اورده اند که بامید دو بهره از رحمت
جمعی از اهل کتاب ایمان اوردند وناکرویدکان ایشان بر کرویدکان
کان حسد بردند ایه نازل شد که خدا ایشانرا دو بخش از رحمت
ونور ومغفرة می بخشد لِّئَلَّا یَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتٰبِ تا بدانند
اهل کتاب که بجبیب من نکرویدند اَلَّا یَقْدِرُوْنَ بدرستی که
که قادر نشوند وتوانائی نیابند عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی مِّنْ
فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مؤمنان
ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند وبدیشان نرسد وَاَنَّ
الْفَضْلَ وبدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب وجزا بِیَدِ اللّٰهِ
بقدرة خداست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ میدهد انکس را که میخواهد
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ وخدای خداوند فضل بزرکست یعنی
نعمتی تام که خواهد خواص وعوام را فرا رسد فیض کرم رسانده

از شرق

از شرق تا بغرب خوان عطا نهادهٔ از قاف تا بقاف هستند بیش و کم ز نوالت بهره مند
سُوْرَةُ الْمُجَادِلَةِ مَدَنِیَّةٌ دارند نیک وبد بعطای تو اعتراف وَهِیَ اثْنَانِ وَعِشْرُوْنَ اٰیَةً

الجزء الثامن والعشرون من اجزاء الثلثين

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اورده اند که روزی اوس بن صامت میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجهٔ
او بود خوله ازان استمتاع امتناع کرد اوس اورا کفت انت علیّ کظهر
امّی واین را ظهار میکویند که در جاهلیة طلاق بود خوله بجناب نبوت
ماب امده درین باب استفتا نمود رسول الله صم فرمود تو بر وی حرام
شدی کفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت فرمود کمان
نمی برم مکر انکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت اطفال وخوردی
ایشان ومفارقت ایشان درین ینه بغایة غمناک شده دیکر باره سخن
به پیغمبر صم باز کرد اینده همان جواب شنید روی نیاز باسمان کرد کفت
اللّهمّ انّی اشکوا الیک فی الحال ایة امد که قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق شنود
خدای قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ سخن ان زن که جدال کرد با تو فِیْ زَوْجِهَا
در کار شوهر خود وَتَشْتَكِیْۤ اِلَی اللّٰهِ ونالد کرد وشکایت خود بر داشت
بخدای وَاللّٰهُ یَسْمَعُ وخدای میشنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن وسخن
باز کردانیدن شما هر دو یعنی تو میکفتی بر و حرام شدی واو میکفت مرا
طلاق نداده اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمانرا
بَصِیْرٌ بیناست باحوال ایشان اَلَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ انانکه ظهار کنند
مِنْكُمْ از شما مردان مِّنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان خود وکویند تو بر من
همچو پشت مادر منی مَّا هُنَّ نیستند ان زنان ایشان اُمَّهٰتِهِمْ
مادران ایشان یعنی بکفتن این کلمه زن مادر او نمیشود اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ
نیستند مادران ایشان بالحقیقة اِلَّا الّٰٓـئِیْ وَلَدْنَهُمْ مکر ان
زنان که بزاده اند ایشانرا وازواج نبی صم ومرضعات حکم مادر دارند
وَاِنَّهُمْ لَیَقُوْلُوْنَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وبدرستی که مردمان
میکویند ناشناخته سخنی ونادانسته وَزُوْرًا ودروغی هرکز

زوجه مادر باشد وَاِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ وبدرستى كه خداى عفو كننده است
مر كناهان توبه كنند كانرا ازين قول غَفُورٌ آمرزنده مر ايشانرا بايجاب
كفارت وظهار تشبيه زوجه است يا انچه تعبير كنند بان از زوجه
تا تشبيه جزئى شايع از و بعضوى كه حرام باشد نظر مردم بدو از
اعضاى محارم او خواه نسبى وخواه رضاعى چنانچه كويد برمن چون
ظهر مادر منى يا سر تو يا نصف تو چون ظهر يا فخذ خواهر يا عمه يا خاله
من وعلى هذا شوهر بدين كلمات مظاهر ميشود وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ
وانانكه مظاهره كنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ
پس باز كردند لِمَا قَالُوا بنقض انچه كفته اند يعنى عزم كنند بر
وطى او بمذهب ابح يا امساك كنند مر او را بر زوجه در عقب
ظهار واكرچه لحظه باشد امكان طلاق واين قول شافعى است يا
وطى كنند بمذهب مالك ونزد وى عود بوطى باشد وپس وبر هر
تقدير كفارت بايد داد وبيان كفارت انست كه چون كسى ظهار
كند وعزم نمايد بوطى او يا نكاه دارد بر زوجيت يا وطى كند
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست ازاد كردن بندهٔ خواه مؤمنه وخواه
ذميه وخواه خورد وخواه بزرك ابح وشافعى ميكويند رقبه مؤمنه
ازاد بايد كرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پيش از انكه مظاهر ومظاهر
عنها مس كنند يكديكر را وتمتع كيرند ازهم وبعضى برانند كه مس
كنايه از جماعست وجماع مظاهر حرام بود پيش از كفارت ذَلِكُمْ
اين حكم كه بكفاره مامور شديد بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند
داده ميشويد بدان تا بازايستيد از تلفظ چنين وَاللهُ الفاظح
بِمَا تَعْمَلُونَ وخداى بدانچه شما ميكنيد خَبِيرٌ داناست وبرو پوشيده
نمى ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر كه نيابد بنده ويا دارد وبخدمه او
محتاجست يا اورا ثمن بنده هست وبنفقه احتياج دارد نقل
كند بروزه واين قول شافعيست ومالك الزام اعتاق بنده ميكند

ونزد

ونزد حنيفه اكر بنده دارد ازاد ميبايد كرد هرچند بخدمه او محتاج
بود فاما اكر ثمن بنده دارد وبنفقه محتاجست فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ
مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزهٔ دو ماهه پى درپى كه درميان
ان افطار نكند بى عذرى واكر افطار كند روزه باسر كيرد واكر
عذر دارد دران اختلافست واين روزه بايد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا
پيش از انكه بايكديكر رسند بمباشره فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هركه
نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست
طعام دادن شصت مسكين هريكيرا نيم صاع از كندم وصاعى
از ساير حبوبات عاديه وبمذهب شافعى مدى از طعام بايد داد
ذَلِكَ اين بيان تمام ظاهر شد يا اين احكام مقرر كشت لِتُؤْمِنُوا
بِاللهِ تا تصديق كنيد مر خدايرا وَرَسُولِهِ وپيغمبر ويرا بقبول و
امر ونواهى وَتِلْكَ واين حكمها حُدُودُ اللهِ حدهاى خداست كه
ازان درنتوان كذشت وَلِلْكَافِرِينَ ومر ناكرويدكانرا كه قبول
فرمان نميكنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابى دردناكست در اخرت إِنَّ
الَّذِينَ بدرستى كه انانكه يُحَادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ مخالفه ودشمنى
ميكنند با خداى ورسولش يعنى از حدود امر ونهى تجاوز نمايند
كُبِتُوا خوار ونكونسار كرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانكه ذليل
ورسوا شدند انانكه مِنْ قَبْلِهِمْ پيش ازيشان بودند از كفار كذشته
وَقَدْ أَنْزَلْنَا وبتحقيق فرستاديم ما آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ايتهاى روشن
يعنى قران ومعجزهاى دلالت كننده بر صدق قول حضرت رسول
الله ص وَلِلْكَافِرِينَ ومر كافرانراست بهر وقتى وزمانى عَذَابٌ
مُهِينٌ عذابى خوار كننده ورسوا سازنده وكفته اند مر ايشانراست
چنين عذابى در اخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ ياد كن روزيرا كه بر
انكيزاند حق سبحانه ايشانرا از قبور جَمِيعًا همه ايشانرا كه يكى غير
مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ايشانرا بِمَا عَمِلُوا بانچه كرده

باشند أحصيهُ اللهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا وَ
نَسُوهُ وایشان فراموش کرده باشند وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وخدای
بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال بندگان شَهِيدٌ گواه است
مناسب ان مکافات خواهد فرمود وکسی گواهی اورا ردنتواند کرد
حاکم زحکم دم نزند کر گواه نیست حاکم که خود گواه بود قصه مشکل
است در کشاف اورده که روزی بن عمرو وحبیب برادر او
صفوان ابن امیه حدیث میکردند یکی کفت ایا خدای میداند
انچه ما میکوییم دیگری کفت بعضیرا داند وبعضی را نداند ثالث
کفت اگر بعضی راداند همه رانیز داند زیرا مانعی ندارد ازدانستن
ایه امد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ ایا نمیدانی انرا که خدای يَعْلَمُ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ میداند انچه در اسمانهاست از ملایکه ونجوم
وارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمین از معادن ونباتات
وحیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن
راز کوینده باهم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست
بعلم یعنی چهارمی میکرداند ایشانرا از حیثیت انکه رفیق ایشان
است واطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ ونه پنج راز
کوی باشند إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست بدانش
وبینش یعنی ایشانرا ششم ساخته وَلَا أَدْنَىٰ ونه کمتر باشند
مِنْ ذٰلِكَ از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ ونه بیشتر از پنج تن إِلَّا
هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم أَيْنَمَا كَانُوا هرجا باشند
در اقطار سموات یا در دریا ویا در زمین چه علم او با شیا قرب
وبعد مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند این معیت
درنیابد عقل وهوش زین معیت دم مزن بنشین خموش
قرب حق با بنده دورست از قیاس بر قیاس خود منه اثبات اساس
ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند در دنیا

ازبرای

ازبرای توضیح وتشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز إِنَّ اللهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بر همه چیزها از کفتارها وکردارها
عَلِيمٌ داناست ونسبت علم او بهمه معلومات یکسانست حالات
اهل اسمانرا چنان داند که حالات اهل زمین را وعلم او بخفیات
امور بر انوجه احاطه کند که تجلیات ان نهان واشکارا هر دو یک
سانست بر علمت نه این راز زودتر بینی نه انرا دیرتر دانی در
تفسیر امام زاهد اورده که جهودان ومنافقان راعادت بود که چون
پیغمبر صم سریه فرستادی وخبر ایشان دیر تا مدی بر سر راه مومنان
یا نزدیك ایشان بنشستندی وبا یکدیگر راز کفتندی وبگوشه
چشم بدانها که دران سریه کس داشتند نگاه کرده رمزی بغمز در
میان اوردندی مومنانرا کمان افتادی که مگر انرا لشکر را کاری
افتاده بغایت اندوهناك شدندی این خبر بحضرت رسالت صم رسید
وایشانرا ازان نهی کرده دو سه روزی اجابت کردند دیگر بار بر همان
منوال تناجی اغاز نهادند ایه امد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ ایا نمی بینی و
نمی نگری بسوی انانکه نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ باز داشته شدند ازان
کفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز می
کردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدانچیزی که نهی کرده شده بودند ازان
وَيَتَنَاجَوْنَ وراز میکویند از روی ستیزه بِالْإِثْمِ بانچه
ایشانرا اثم بیفزاید از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ وبه بیداد
درحق اهل ایمان واندوهناك ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ
الرَّسُولِ وبنا فرمانی پیغمبر صم اورده اند که روزی ابجماعه از روی
بی ادبی بخدمت حضرت رسالت صم امده کفتند السام علیك حضرت
رسالت صم فرمود علیکم عایشه بشنید کفت علیکم ولعنکم الله
وغضب الله علیکم انحضرت صم فرمود که اهسته باش ای عایشه نرم
خویی کن عایشه فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه کفتند

حضرت فرمود که مکر تو نشندی که من چه کفتم رد کردم سخن
ایشان بر ایشان وکلام من در باب سخن ایشان مستجابست نه از
ایشان درباره من پس حق سبحانه وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند ایه نوشتادکه
یهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت کویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ
باچیزی که تحیت نکفت ترا بِهِ اللَّهُ بان خدای یعنی ترا کفت
وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى وایشان میکویند السام
علیک وسام بلغت یهود مرکست یا قتل بشمشیر وَيَقُولُونَ
ومیکویند فِي أَنْفُسِهِمْ درمیان یکدیکر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ
چرا عذاب نمیکند خدای مارا بِمَا نَقُولُ بانچه میکوئیم نسبت
با پیغمبر او یعنی اکر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو
میرسانیم خدای مارا عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان
را دوزخ ازبرای عذاب يَصْلَوْنَهَا در ایند بدان فَبِئْسَ
الْمَصِيرُ وبد جایکاهیست دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
کرویدکان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز کوئید با یکدیکر فَلَا
تَتَنَاجَوْا پس راز مکوئید بِالْإِثْمِ بکناه وَالْعُدْوَانِ وبیداد
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وبنافرمانی رسول چنانچه منافقان
وجهودان میکنند وَتَنَاجَوْا وراز کوئید بِالْبِرِّ به نیکوکاری
وَالتَّقْوَى وبه پرهیزکاری وترسکاری وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید
ازخدای درهرکاری که کنید الَّذِي ان خدائی که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
بسوی او جمع کرده خواهید شد وشمارا بر کردارها جزا خواهد
داد إِنَّمَا النَّجْوَى جز این نیست که راز کفتن باثم وعدوان مِنَ
الشَّيْطَانِ از وسوسهٔ شیطانست که در چشم میارایید وبدان
میدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهکین کرداند مومنانرا
وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ونیست شیطان بتناجی او ضرر رساننده
مومنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بدستوری خدای یعنی بمشیت

وقضای

وقضای وی وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند مومنان ومهم خود باحق کذارند واز راز کفتن جهود
ومنافق حسابی برندارند که کردار ایشانرا مقداری واخبار ایشانرا
اعتباری نیست ؛ ذکر با سخن خصم تندکوی مکوی ؛ که اهل مجلس مارا ازان
حسابی نیست ؛ جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسالت ص امدند وبعضی
از اصحاب کرداکرد پیغمبر ص فروکرفتند بدریان سلام کرده درمیان مسجد
برپای استادند وکسی ایشانرا جای نداد حضرت فرمود قم یا فلان
ویا فلان ویا فلان برخواستند وجای اهل بدر کذاشتند منافقان
مجال یافته درین باب اغاز کنایه وشکایة کردند ایه امد يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا چون
کفته شود شمارا که جای فراخ کنید فِي الْمَجَالِسِ در مجلسها چون
ذکر وتلاوة ونماز فَافْسَحُوا پس جای کشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ
اللَّهُ لَكُمْ تا کشاده کند خدای مر شمارا در قبر یا در بهشت منزلها یا
وسعت بدهد یا دلهای شمارا منشرح کرداند بازالهٔ تضایق وتزاحم
وَإِذَا قِيلَ وچون کفته شود انْشُزُوا مر شمارا که برخیزید وبرتر
روید فَانْشُزُوا پس برخیزید در موضح اورده که جمعی در مجلس
حضرت رسالت ص می نشستند وچون یکی را ازیشان بمهمی بیرون
طلبیدندی نخواستی که برخیزد این ایة نازل شد در تفسیر ماوردی
مذکورست که چون کویند برخیزید بنماز جمعه یعنی نداء در دهند
بشتابید يَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد خدای درجها در بهشت الَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ انانرا که کرویده اند از شما وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وبر میدارد
انانرا که داده شده اند علم با ایمان دَرَجَاتٍ درجها بالای درجات
مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضلست از مومن بی علم
در کشف الاسرار اورده واز ابن مسعود روایة میکند که اوزاعی را رحمه
الله در خواب دیدم کفتم مرا خبر ده از عمل که بهتر از اعمالست تا بدان

تقرب کنم کفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم و از ان
کذشته درجهٔ اند وهناکان این خواب موافق ایه است وعلمای
دین را درجات بلندست هم در دنیا بمرتبه وشرف و وراثت انبیا
علیهم السلام وهم در عقبی بفضل وقدرت وموافقت با اصفیا
از ابن مسعود منقولست که عالم را بردارند درجها بالای غیر عالم
که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد شصت
سال ودر حدیث ابی داود مذکورست که فضل عالم بر عابد چون
فضل قمرست در شب بدر بر سایر کواکب غریبه مصابیح الانام بکل
فرض هم العلماء ابناء الکرام ونعم ما قال ع رفعت ادمی بعلم بود ع هرکرا
علم بیش رفعت بیش ع قیمت هرکسی بدانش اوست ع سازافزون
بعلم قیمت خویش ع وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وخدای بانچه شما میکنید
داناست درین سخن بیم وامید ووعده ووعید هست اورده اند
که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت ص واز بسیار می
کفتند وخبرها از هر نوع میپرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که
انحضرت بدتنک امد این امد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان
إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز کویید با رسول الله ص
فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش
راز کفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذَٰلِكَ این صدقه دادن
قبل از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شمارا زیرا که طاعت بیفزاید وَ
أَطْهَرُ وپاکیزه تر برای انکه کناهان محو کردد فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا
پس اکر نیابید چیزی که صدقه دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای
امرزنده است مر کسیرا که این کناه کند یعنی بی صدقه راز کند
رَحِيمٌ مهربانست بندکان از تکلیف ما لا یطاق ننماید درخبرست
که این منع ده شبانروز بوده است امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع
را دیناری بود انرا باده درم کرد وهرروز یکدرم صدقه دادی وبا

رسول الله ص راز کفتی وچیزی پرسیدی بعد از ان این حکم منسوخ
شد امام زاهد فرمود که حکمی نازل شد وجز مرتضی علی علیه السلام
کسی بدان کار نکرد واین از جملهٔ مناقب اوست که کویند این حکم یکساعت
از روز بیش نبود وعلی مرتضی علیه السلام این کار کرد پس ایه امد
که ءَأَشْفَقْتُمْ ایا بترسیدید ودشوار امد بشما أَنْ تُقَدِّمُوا انکه
پیشی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ پیش از راز کفتن خود صدقه
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وباز
کشت خدای بشما بتوبه یعنی درکذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة واجبه را
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وفرمان برید خدای ورسول او را در همه
حال که اینها تدارک وتلافی ان کند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای داناست
بانچه شما میکنید درخبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول
خدای ص نشست وخواست کردی وسخنان ان حضرت با یهود کفتی
روزی حضرت رسالت ص در حجره بود از حجرات طاهرات وجمعی از صحابه
انجا بودند ناکاه ابن نبتل در امد حضرت فرمود که تو مرا چرا دشنام
میدهی وفلان وفلان از اصحاب مرا ابن نبتل سوکند خورد ویاران
خود را اورد تا سوکند خوردند که ما هرکز این بی ادبی نکرده ایم این ایه
نازل شد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا ایا نمینکری بسوی انان یعنی
منافقان که دوست کرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ کروهیرا که خشم
کرفته است خدای بریشان یعنی یهود مَا هُمْ مِنْكُمْ نیستند منافقان
از شما که مؤمنانند وَلَا مِنْهُمْ ونه از یشان که جهودانند وَيَحْلِفُونَ
وسوکند میخورند عَلَى الْكَذِبِ بدروغ بر دعوی اسلام واحترام
سید انام ع وَهُمْ يَعْلَمُونَ وایشان میدانند که دروغ میکویند أَعَدَّ
اللَّهُ لَهُمْ اماده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت
در دنیا بخواری ورسوائی ودر اخرت باتش دوزخ إِنَّهُمْ سَاءَ بد بدستی

صدقات

خبیر

کرده ع

که از ایشان بدست ما کانوا یعملون ایچه هستند کرمیکنند و بران
اصرار مینمایند اتخذوا ایمانهم جنة فرا گرفتند سوکندا اینرا که میخورند
سپری یعنی پناهی که خون ومال ایشان در امان ماند فصدوا عن سبیل
الله پس باز داشتند مرد مانرا بوقت ایمنی خود از راه خدای بفتنه انگیزی
وسخن چینی یا ایشانرا بد دل بیسازند تا از جهاد متقاعد کردند فلهم
عذاب مهین پس مر ایشانراست عذابی خوار کنند لن تغنی عنهم دفع
نکند از ایشان روز قیامة اموالهم ولا اولادهم خواستهای ایشانرا
ونه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزیرا اولئک
اصحاب النار وکروه منافقان ملازمان دوزخند هم فیها خالدون
ایشان دران جاوید مانند کانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد
بلکه در رکهٔ ایشان از مشرکان زیر تر خواهد بود وعذاب ایشان سختر
یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن انروز را که بر انگیزد خدای همه
منافقانرا از قبور ایشان فیحلفون له پس سوکند خورند برای خدای
باسلام واخلاص کما یحلفون لکم همچنانکه سوکند میخورند برای
شما ویحسبون وانروز میپندارند انهم علی شیء انکه ایشان بر
چیزی اند وکاری میکنند که سوکند میخورند وخدای میفرماید الا
انهم هم الکاذبون بدانید بدرستی که ایشان ایشانند دروغ
کویان ودروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانا، نهان واشکار نیز
دروغ میکویند استحوذ علیهم الشیطان مستولی شد وغلبه کرد
بریشان دیو وبوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم ذکر الله
پس فراموش کردانید بریشان یاد کردن خدای نو تا نه بدل یاد
کنند ونه بزبان اولئک حزب الشیطان ان کروه فراموش کاران
لشکر دیو اند ومتابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی
که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که نعیم موبد
از دست دادند ودر عذاب مخلد افتادند ان الذین بدرستی انانکه

یحادون

یحادون الله ورسوله خلاف کنند خدای ورسول اورا اولئک
فی الاذلین ان کروه منافقان در جماعة خوارترانند یعنی در دنیا
بخواری قتل وسبی کرفتارند وبعقبی رسوا وروسیاه وبی اعتبار
کتب الله نوشته خدای در لوح محفوظ وحکم کرد که بهمه حال لاغلبن
هر اینه غالب شوم انا ورسلی من وفرستادکان من وغلبه
رسل اکر مامور بحربند بقهر وزجر اعادی است واکر مامور بحرب
نیستند بدلیل وحجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعم تواناست
بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد وکسی بر منع ان
قادر نباشد حکمی که ان ربار کبریا بود کسرا دران مجال تصرف
کجا بود حق سبحانه بعد ان ذکر منافقان ودوستی ایشان با دشمنان
خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند
واکرچند قرابت قرینه واقع باشد چنانچه فرمود لا تجد قوما
یؤمنون نیابی ونشاید که بیابی کروهیرا که میکروند بالله والیوم
الاخر بخدای وبروز بازپسین که ایشان یوادون من حاد الله
ورسوله مودة ورزند ودوست دارند هرکرا خلاف باشد با
خدای وبرسولا ویعنی مؤمنان کافران ومنافقانرا دوست ندارند
ولو کانوا اباءهم واکرچه باشندان مخالفان خدای ورسول
پدران ایشان چون ابوعبیدهٔ جراح که پدر خود عبدالله جراحرا
در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون عمر که روز
بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید انحضرت عمررا نکذاشت
که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن
زعمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم
یا خویشان ایشان چون عمر که در بدر خال خود عاص بن هشامرا
قتل کرد وچون مرتضی علیهم وحمزه رضعم وابوعبیده که اقربا، خودرا
چون عتبه وشیبه وولید را در جنک بدر بکشتند اولئک ان

گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی
ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمانرا باجمع کرده
است انرا با لوازم ان از استقامة واخلاص وایدهم بروح منه
وتقویة کرده است ایشانرا برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی از نزدیک
خود وگویند مدد داده است ایشانرا بجبریل یا بقران ویدخلهم
ودر ارد ایشانرا روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من
تحتها الانهار اندر درختان ان جویهاء از اب وشیر وخمر و
عسل خالدین فیها جاوید بود کانند دران رضی الله عنهم
خشنود شد خدای از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا عنه
وخشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا
در عقبی اولئک حزب الله ان گروه لشکر خدای وناصر دین وی اند
الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان
رستگاراند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند وجرجانی از مشایخ خود
که داود علی نبینا وع از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب
امد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والبینة علی قلوبهم
اولئک حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم فروبسته بود ودست
او از ازار خلق واخذ حرام کوتاه باشد ودل خود را از ماسوی الله پاکیزه
کرداند از جمله حزب الله است ودرین باب گفته اند ٭ از هرچه ناروا است
برو دیدها به بند ٭ وزهرچه نا پسند بود دست باز دار ٭ لوح دل از غبار
تعلق بشوی پاک ٭ تا باشدت بحلقه اهل قبول بار ٭
سورة الحشر مکیة وهی اربع وعشرون اية
بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله تسبیح گفت وبپاکی ستایش کرد مر خدایرا که مستحق ثناست
ما فی السموات وما فی الارض انچه در اسمانها وانچه در زمینهاست
وهو العزیز واوست غلبه کنند بر همه در حکم وفرمان الحکیم صواب
کار وراست کردار اورده اند که حضرت رسالت م در سال چهارم از

از هجرة با جمعی از خواص اصحاب جهة دیة دو عامری که در عهد پیغمبر
بودند وعمرو بن ضمری مردم ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی
النضیر رفت در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگ
بربام بردند تا برا حضرت افکنند فی الحال جبرئیل ع مهتر عالم را خبر دار
کردانید انحضرت م بمدینه امده کس بدیشان فرستاد که چون غدر از
شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید ده روز ایشانرا امان داد ایشان
بتهیة سفر اشتغال کردند وابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار
خود مروید وبقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم
خود معاون شما ام یهود بسخن ان منافق باغی شده خبر بدان
حضرت م رسیده با جمعی برسر ایشان رفت وپانزده روز ایشانرا
محاصره کرد ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس وهمی که خدای
تعالی در دل ایشان افکند چون جلا قبول نمودند حضرت رسالت م
فرمود بشرط انکه اسلحه خود بگذارید وانقدار اموال که دواب شما
بر تواند گرفت با خود ببرید وبرین وجه قرار یافت حق سبحانه ایة
فرستاد هو الذی اوست ان خداوندی که از روی اذلال اخرج
الذین کفروا بیرون کرد انانرا که نگرویدند من اهل الکتاب از اهل
توریة یعنی بنی النضیر من دیارهم از سراها ومنزلها که در زمین
مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیرة
عرب وحشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا
بشام هست چه در اخر زمان اتشی از جانب مغرب براید ومردمرا
بزمین شام راند وانجا قیامة قایم کردد وان حشر دویست وچون
بنی نضیر قبل از سایر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان
در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مؤمنان ان
یخرجوا انکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهة بسیاری مرد ومدد
وشجاعة وشوکت وظنوا انهم وگمان بردند انکه ایشانرا مانعتهم

حُصُونُهُمْ منع کننده وبان دارنده است حصارهای استوار ایشان
مِنَ اللّٰهِ از فرود امدن قضاي خداي بدیشان فَأَتٰيهُمُ اللّٰهُ پس بیاید
بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از انجا که کمان نبردند
وَقَذَفَ وبیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان
ترس وبیم تا دل بر جلا نهادند وچون حکم جلا شد يُخْرِبُونَ خراب
میکنند بُيُوتَهُمْ خانهای خودرا بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود وَأَيْدِي
الْمُؤْمِنِينَ وبدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای
ایشان مؤمنان خراب شد پس خانه خود خراب کردند در خبر است
که چون یهود دل بر جلا نهادند ودانستند که منازل ایشان بدست
مؤمنان افتد خانها را میکندند وهرچه ایشانرا خوش می امد از
درها وچوبها وسنگهای تراشیده از محلات بر کنده میخواستند که
با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خودرا برآراستند واظهار
جلادت نموده دفها میزدند وسرود کویان از بازار مدینه گذشتند
بعضی بولایت شام رفتند وبعضی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت کیرید
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی به بینید احوال ایشان
را وازان عبرت کیرید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ واکر نه انست که خدای
نوشته ودر لوح محفوظ محکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان جلا و
بیرون شدن از خان ومان لَعَذَّبَهُمْ هراینه عذاب میکرد ایشانرا
فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن وبرده کرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشانرا
ست باوجود جلا دران سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب اتش دوزخ
ذٰلِكَ این عذابها مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب انست که ایشان شَاقُّوا
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای ورسول ومخالفت فرمان
ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ وهرکه دشمن دارد خدایرا فَإِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر ورا وامثال
اورا اورده اند که در زمان محاصره حکم شد که تا خرمابنان ایشانرا

قطع

قطع کنند یعنی ان عجزه وعبدالله سلام وابو لیلاء مازنی رضی الله عنهم
مامور کشتند ابو لیلاء اجود انواع تمر را میبرید ومیکفت خدای تعالی
این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس انچه بهتر است برای ایشان
میکذارم حق سبحانه ایه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ انچه بریدید
از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بکذاشتید قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا
ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللّٰهِ پس با مر خداست وبپسند
وی برای انکه تا شمارا یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وبرای انکه
خوار کرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دایره فرمان اورده
اند که چون بنی نضیر را جلا کردند وپنجاه زره وپنجاه خود وسیصد و
چهل شمشیر از ایشان باز ماند واموال وعقار ایشان مجموع شد یعنی
تمام خاصه پیغمبر بود ص پس انحضرت ان اسلحه هرچیز بهر کس که خواست
بداد وعقارات را بعضی بمردم بخشید واکثر روایات ناظر بانست که
ان مخنس ساخته وبرین رفته وحق سبحانه درین باب میفرماید که وَمَا
أَفَاءَ اللّٰهُ وانچه باز کردانید خدای تعالی عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ بر فرستاده
خود از مال وملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ
عَلَيْهِ پس نتاختید بر تحصیل ان مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ هیچ اسبی ونه
شتری یعنی پیاده بدر حصار امد وزیاده جنکی نیز واقع نشد که شمارا
کلفتی رسیده باشد وشما بحرب وکارزار این حصار را فتح نکردید وَ
لٰكِنَّ اللّٰهَ ولکن خدای بنصرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط ومستولی
میسازد پیغمبران خودرا عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد وَاللّٰهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها از غالبیه پیغمبران ومغلوبیه دشمنان
قَدِيرٌ تواناست کاهی بسبب ظاهر چون جدال ایشانرا غلبه میدهد وکاهی
بسبب پنهان چون القای ترس وبیم که در دلهای ایشان می افکند مَا أَفَاءَ
اللّٰهُ انچه باز میکرداند خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
از اموال واملاک اهل دیهها وشهرها که بحرب کرفته نشود فَلِلّٰهِ

پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبر اورا وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر خداوند
قرابة را بنسبت پیغمبر ص وَالْيَتَامَىٰ ومر بی پدران محتاجرا وَالْمَسَاكِينِ
ودرویشانرا وَابْنِ السَّبِيلِ وراه گذریانرا که بی مال باشند علما
برانند که فیء خاصهٔ پیغمبر بوده ص وقسمت ان تعلق بوی داشته ودر زمان
حیوة خود نفقهٔ سنهٔ اهل وعیال خود ازان میفرموده اند وباقی بر
وجهی که حق بوده قسمت می نموده اند وبعد از وفات ایشان بعضی از
علما حمل بر ظاهر آیه کرده که بشش بخش منقسم سازند وسهمی که نامزد
حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد صرف کنند وجمعی گویند
نام خدای جل ذکره برای تعظیمست وانرا بر پنج سهم قسمت کنند ودر
سهم رسول الله ص اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف ان امامست
ونزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقول جمعی در سد ثغور
وسلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیه چون
غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی وان باقی نیز برای خود
تحفه اختیار کردی وانرا صفی گفتندی وباقیرا با قوم گذاشتی
توانگران قوم در قسمت ان بر درویشان حیف کردندی جمعی از
رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی نضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول
الله شما ربعی وصفی مقسم را بردارید وبگذارید تا ما باقی را قسمت
کنیم حق سبحانه انرا خاصهٔ پیغمبر گردانید وقسمت اورا بر وجهی که مذکور شد
مقرر ساخت وفرمود که حکم فیء پیدا کردیم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد
ان فیء دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ میان
توانگران از شما که زیاده از حق خود بردارند وفقرارا اندکی دهند
تا محروم مانند چنانچه در جاهلیة بود وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و
انچه بدهد شمارا پیغمبر از فیء وغنیمت فَخُذُوهُ پس فرا گیرید انرا که حق شماست
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وانچه نهی کند شمارا ازان مثل غلول فَانْتَهُوا پس
باز ایستید ازان محققان برانند که حکم این کلمات عام است ومعنی انکه

هرچه امر فرمایند پیغمبر ص بدان انرا فرا گیرید وفرمان برید وهرچه
نهی کند ازان باز ایستید که امر ونهی او بحق است هرکه مرتکب امر او
گردد نجات یابد وهرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاکت
افتد ع آنکس که شد متابع امر تو قد نجا ع وانکو خلاف امر تو ورزید
قد هلك وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول
او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر
مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وقسمت فیء برای
یتیمان ومسکینان وابناء سبیل ودرویشانست الَّذِينَ أُخْرِجُوا
انانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای که ایشان
در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ ودور افتاده اند از مالهای خود
يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بخشش وبخشایش از خداوند
خود وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای
تجارت واغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق
بودند وبدوستی خدا ورسول ترک دیار واموال نمودند وَيَنْصُرُونَ
اللَّهَ ویاری میکنند دین خدایرا بنفس ومال خود وَرَسُولَهُ ونصرت
مینمایند پیغمبر اورا بیاری وهواداری أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
ان گروه مهاجران ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول وهم
بفعل وَالَّذِينَ ودیگر برای انانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای
هجرة وَالْإِيمَانَ ودر دار ایمان یعنی مدینة در تفسیر ابی بکر نقاش
هست که ایمان نام مدینه است وحضرت رسالت ص اورا این نام
نهاد پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ
پیشتر از هجرة مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند
وبدو سال پیشتر از قدوم حضرت رسالت ص مساجد ساختند يُحِبُّونَ
دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ هرکرا هجرت کند بسوی دیار ایشان
واورا جای دهند وبمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ ونیابند

فِي صُدُورِهِمْ در دلهاي خود حَاجَةً حسدي وحقدي ودغلی
مِمَّا أُوتُوا از انچه عطا داده شوند يعني مراد انست كه حضرت
رسالت ص انصار را طلبيد وذكر اعانة وامداد واحسان واسعاد
كه نسبت با مهاجران كرده بودند فرمود پس كفت اى كروه انصار
اكر ميخواهيد كه اموال بني نضير را ميان همه شما تقسيم كنيم وطايفهٔ
مهاجر بر قرار سابق در مساكن شما ساكن باشند واكر خواهيد اين
مال را خاصة بمهاجران دهيم وايشان از منازل شما بيرون امده بكفايت
امور معيشت خود مشغول شوند سعدين كفتند يا رسول الله خاطر
ما ميخواهد كه اموال را بمهاجران قسمت فرمايي وايشان همچنان
در خانهاى ما باشند كه روشنايي وبركة در منازل ما از ايشان
است حضرت رسالت ص ايشانرا دعا فرمود حق سبحانه در شان ايشان
ميفرمايد كه وَيُؤْثِرُونَ وايثار ميكنند وتقديم مي نمايند مهاجرانرا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاى خويش يعني از خود باز ميكيرند وبديشان
ميدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ واكر هست ايشانرا خَصَاصَةٌ حاجة بانچه
ايثار مي نمايند در اسباب نزول از ابن عمر نقل كرده كه سر بريانى
براي يكى از درويشان صحابه اوردند انرا بدرويشى ديكر كه ازو
محتاجتر بود فرستاد واو بر ديكري ايثار نمود همچنين هفت تن
از فقرا بر ديكر ايثار كردند اين ايه در شان ان درويشان
توانكر دل نازل شد حكما بر انند كه از ان شش خصلت كه جود
مشتملست بران صفت ايثار اكمل وافضل است وايثار انست
كه كسي محتاج باشد بچيزي وديكري را مستحق ان بيند از خود باز كيرد
وبوي بخشد ٤ كريم كامل انرا ميشناسم كاندرين دوران ٤ اكر ناني
رسد از اسياى چرخ كردانش ٤ ز استغناء همت با وجود فقر وبي
بركى ٤ زخود واكيرد وسازد نثار بي نوايانش ٤ وَمَنْ يُوقَ
وهركه نكاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او يعني منع نفس را

از حب مال وبغض انفاق فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس ان كروه ايشانند
رستكاران يا فيروزي يافتكان بثناى عاجل در دنيا وثواب اجل
در اخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا وانانكه مي امدند ومي ايند مِنْ بَعْدِهِمْ
بعد از مهاجر وانصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قيامة يَقُولُونَ
ميكويند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا اى پروردكار ما بيامرز مارا وَلِإِخْوَانِنَا
وبرادران مارا در دين الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ انانكه پيشى كرفتند
بر ما به ايمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا ومنه در دلهاى ما كينه
وحسدى وخيانتى لِلَّذِينَ آمَنُوا براى انانكه كرويده اند پيش از
ما يعني اصحاب پيغمبر ص رَبَّنَا اى افريدكار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستي كه
تو مهربانى دعاى ما مستجاب كن رَحِيمٌ بخشنده مارا برحمت خود
در زمرهٔ سابقان داخل كردان كفته اند هركرا كينهٔ يكى از اصحاب
در دل باشد از اهل اين ايه نيست صاحب انوار اورده كه حق سبحانه
مؤمنانرا بر سه مرتبه فرود اورده مهاجر وانصار وتابعين
كه موصوف باشند بسادكى دل وپاكى طينت پس هركه برين صفت
نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ ايا نكاه نكردى إِلَى
الَّذِينَ نَافَقُوا بسوى انانكه نفاق ميورزند وخلاف انچه در
باطن دارند ظاهر ميكنند يعني ابن ابي وابن نبتل ورفاعه و
احزاب ايشان كه به بني نضير پيغام فرستادند كه ما با شما موافقيم
ودر حربي كه با محمد ميكنيد معاونة تمام خواهيم نمود واتفاق ما
با شما تا حديست كه اكر بر شما غالب شود وشمارا ازين ديار اخراج
كند ما نيز درين كار موافقت ومرافقة ميكنيم اين ايه امد كه اى
محمد در حال منافقان نكر كه ايشان يَقُولُونَ ميكويند لِإِخْوَانِهِمُ
مر برادران خود يعني اشباه وامثال خود را كه اخوة الكفرند الَّذِينَ
كَفَرُوا انانكه نكرويده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توريه كه غم
نخوريد لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اكر بيرون كرده شويد شما از ديار خويش

لنخرجن معکم هراینه بیرون میایم ما با شما از روی دوستی
و مصاحبت و لا نطیع فیکم احدا ابدا و فرمان نبریم در اینجا
و از ان شما یکی را که محمد ست یا هیچ کس را از مسلمانان در خلاف شما
اطاعت نکنیم همیشه و ان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید یعنی
مؤمنان با شما قتال کنند لننصرنکم هراینه ما یاری کنیم شمارا
والله یشهد انهم و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان
لکاذبون هراینه دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند
یهودان مدینه لا یخرجون معهم بیرون نمیروند منافقان
با ایشان و موافقت نمیکنند و لئن قوتلوا و اگر کارزار کنند
با ایشان لا ینصرونهم یاری نمیدهند ایشان را منافقان و بغرض
لئن نصروهم و اگر یاری دهند از اهل نفاق یهود را لیولن
الادبار هراینه بپس باز گردند یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون
پس بعد از هزیمت ایشان بنی النضیر را یاری کرده نشوند یعنی
چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند
لانتم هراینه شما که مؤمنانید اشد رهبة سختترید از جهة
ترس فی صدورهم در دلهای ایشان که منافقند من الله
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذلک
ان خوف و خشیت از شما مر ایشان را بانهم بسبب انست که
ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای اجل
سلطانه و اگر نه با بیم کردن و ترسیدندی لا یقاتلونکم کار
زار نمیکنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان
الا فی قری محصنة مگر در دیههای استوار کرده بخندق و برج
و باره او من وراء جدر یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی
ایشان را قوة انکه روی با روی بشما محاربه توانند کرد نیست
و این نه از ضعف و بددلی ایشانست بلکه بأسهم کارزار ایشان

بینهم

بینهم میان ایشان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت
است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بددل و ترسان
گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده
طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا تو
پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رأی و تدبیر و قلوبهم
شتی و حال انکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که
عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک ان وصفهای بد
که ایشان راهست بانهم بسبب انست که ایشان قوم لا یعقلون
گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمییابند انچیز را که صلاح ایشان
در انست پس مثل ایشان کمثل الذین همچون مثل انانست
که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا بزمانی نزدیک
ذاقوا بچشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی
ضرر معصیت را مراد بنی قینقاعند که ایشان را اجلا کردند از
مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک گشتند و لهم و مر ایشان
راست با وجود خواری دینی عذاب الیم عذابی دردناک در
اخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت
کردن کمثل الشیطان همچون مثل شیطان است اذ قال للانسان
اکفر چون گفت مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار
توام فلما کفر پس چون بران ثبات ورزید و نهال شرک در
زمین دل او استحکام یافت قال انی بریء منک گفت شیطان من
بیزارم از تو انی اخاف الله رب العالمین بدرستی که من می
ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از
انسان ابوجهل ببدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت
ابلیس بصورت سراقه که رئیس بودی برامده گفت ای ابوالحکم مترس
که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد

اهل اسلام نازل میشوند بگریخت وگفت من از شما بیزارم و در سوره
انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض است پسر
ابلیس و انسان برصیصای راهب ابیض او را بکفر داشت و وی
ازان و بیزاری کرد واین حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا
هفتاد سال خدایرا عبادت کرد و دیوان در کار او باز ماند و عاجز
شدند ابیض بهم اغوا و اضلال او بر ذمه گرفته بیامد بصورت
آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد زاهد از شدت مجاهده
او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت
شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی
را تخنیق کرد و بان بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت که
علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را بدر صومعه
برصیصا آورد برصیصا دمی بدو دمید شیطان دست ازو باز
گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و مختل میساخت
و برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او را میگذاشت تا دختر
ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آورد و بدعا
کرد ابیض او را بگذاشت و زاهد را وسوسه نمود تا با او بفاحشه
اقدام کرد و از خوف فضیحت او را بکشت ابیض برادران را اطلاع
ساخت زاهد را گرفته بردار کردند ابیض بر همان صورت اول خود
را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد
ابیض ازو بیزاری نمود آن بیسعادت بعد از آن همه عبادت بورطه
شقاوت ابدی گرفتار گشت ؏ غافل مشو که مرکب مردان مرد را ؏ در
سنگلاخ بادیه پیها بریده اند فکان عاقبتهما پس هست آخر کار
انسان و شیطان انهما آنکه ایشان هردو فی النار در آتش
دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان باشند در آن و
ذلک جزاء الظالمین و خلود در آتش پاداش کافرانست یا ایها

حکایت برصیصا

الذین

الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و
برو بان گروید و لتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند ما
قدمت لغد آنچه را که پیش فرستاده است برای فردای قیامت
تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکرگزاری نماید و در زیادتی
آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود
واتقوا الله و بپرهیزید از سطوت الهی تکریر امر تقوی برای تاکیدست
یا در اول در ادای واجبات است بقرینه اقتران بعمل و ثانی در
ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی که خدای دانا
بما تعملون بانچه میکنید در کشف الاسرار آورده که اول اشارت
است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عام است و آن پرهیز
کردن باشد از محرمات دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هرچه
ما دون حق است ؏ اصل تقوی که زاد این راهست ؏ ترک مجموع ماسوی
الله است ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه
نسوا الله بگذاشتند امر خدایرا چون یهود و منافقان و اهل شرک
فانسیهم پس خدای فراموش گردانید بریشان انفسهم نفسهای
ایشانرا تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته در توفیق بریشان
در بست سهل بن عبدالله تستری قدس سره فرموده که بوقت
گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بریشان فراموش ساخت
اولئک هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان
برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار
یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و
اصحاب الجنة و اهل بهشت که در اشکال نفس کوشیده اهلیت جنة
حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان بهشت
هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم بازرسته
و در نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر میفرستادیم ما هذا القرآن

این قران را علی جبل بر کوهی وان کوه را فهم و ادراک میدادیم لرأیته
هر اینه میدیدی اورا خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا
شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت
وعیدی که دروی هست یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قران فهم
کردی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران ازان
متاثر نمیشود این دل سنگین تو یکذره سوهان گیر نیست و تلک
الامثال و این مثلها را نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه
مردمان لعلهم یتفکرون تا شاید که اندیشه کنند دران
و بهره دارند ازان هو الله انکه قران فرو فرستاده خداست
الذی ان خدائی که لا اله الا هو نیست معبودی مستحق عبادت
مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و اشکار گفته اند
عالم بمعدوم و موجود یا بحیوة و موت یا برزق و اجل یا بدنیی و اخرت
یا بانچه هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که
رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیی الرحیم بسیار
بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در اخرت بعفو و غفران
و رؤیت و رضوان هو الله اوست خدای الذی انخدائی که هیچ وجه
لا اله الا هو نیست خدای سزای پرستش مگر وی الملک
پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصونست و کمال صفات
نفی استغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب مناقص
و معایب و منزه از نظر افات و نوایب السلام سلام از عیوب و علل
و مبرا از صفت عجز و خلل المؤمن ایمن کننده مؤمنان از عقوبت
نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه
و برهان المهیمن گواه راست بر هرچه خلق کنند یا نگهبان اشیا
یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کنند بحق و گفته اند این اسمی
است از اسماء الهی که تاویلان غیر خدای نداند العزیز غالب در

حکم

حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکننده کامها یا باصلاح
ارنده کارهای درهم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت
سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون از انچه شریک میسازند
با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست
خدای افریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای
حکمت الباری افریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و اورنده از عدم
بوجود المصور بخشنده صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی
مر او راست نامها نیکو که در شرع و عقل پسندیده باشد یسبح
له بپاکی یاد میکنند مر او را ما فی السموات والارض انچه هستند
در اسمانها و زمینها و از نقایص منزه و مقدس میدانند وهو
العزیز و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد
الحکیم صوابکار در کردار و گفتار خود که هرچه کند و گوید
بر وجه حکمت بود در عین المعانی اورده که حضرت رسالت م جبرئیل
را ع از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر
باره پرسیدم همین جواب شنیدم دقایق حقایق این اسما و حظ بنده
از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر سمت گزارش یافته در انجا باید
سورة الممتحنة مکیة طلبید وهی ثلاث عشرة آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت پیغمبر م در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت
خاطب بن ابی بلتعه مکتوبی بقریش نوشته ازان عزم اعلام
نمود جبرئیل ع انحضرت را خبر فرمود و علی مرتضی ع و مقداد رضی و زبیر
را حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی
عمرو بودند مشهور ابو عمرو بن الصیفی بود بستده بحضرت اوردند حضرت
خاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا
سوگند که مؤمنم بخدای و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف

قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل
و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که انجا اقربا دارند
خواستم که مراحقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه ان محافظت مردم
من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفته عمر
در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن او را بزنم
پیغمبر فرمود که او را مرجان که ان اهل بدر است خدای سبحانه بدریان را
مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه این ایه نازل
شد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا
فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را
اولیاء دوستان تلقون الیهم میفرستید و القا میکنید
بسوی دشمنان من شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی
که دارید یا طرح محبتی که می افکنید و قد کفروا و حال انکه دشمنان
کافر شده اند بما جاءکم من الحق بانچیزی که امده است بشما
از سخن راست که قرانست که یا کار درست که دین اسلامست
یا سزاوار متابعة که پیغمبرست یخرجون الرسول بیرون میکنند
پیغمبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج مینمایند ان
تؤمنوا بالله ربکم برای انکه شما میگروید بخدای که افریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند
پس ایشان را بدوستی میگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما
که بیرون امده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد
در راه من و ابتغاء مرضاتی برای طلب خشنودی من تسرون
الیهم راز میگویید یعنی سخنان سری بایشان میفرستید بالمودة
بدوستی که در لباس محبت و نصیحت و انا اعلم و بدرستی
که من داناترم از شما بما اخفیتم بانچه پنهان میکنید از
مودت اعدا و ما اعلنتم و انچه ظاهر میسازید از اعتذار و من

یفعله

منل

یفعله منکم و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد ایشان دوستان
یا القای خبر کند بدیشان فقد پس بدرستی که گم کرده است
سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را
کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند
یکونوا لکم اعداء باشند مر شما را اعدا یعنی القاء محبت
فایده ندهد و ایشان دشمنی اشکارا کنند و یبسطوا الیکم
و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن و کشتن
و السنتهم و بگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی
یعنی دشنام و فحش و ودوا لو تکفرون و دوست دارند
که کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهند
داشت شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم
و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و
فرزند و خویش و پیوند میکنید و از ایشان نفع نخواهد رسید
بشما یوم القیمة روز رستخیز یفصل بینکم جدائی کند
خدای دران روز میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافرانرا بدوزخ
و مؤمنانرا ببهشت برد و الله و خدای بما تعملون بانچه میکنید
از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد قد
کان لکم بدرستی که هست مر شما را ای مؤمنان اسوة
حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابرهیم در سخنان
ابرهیم ع و الذین معه و انانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ
قالوا لقومهم یاد کنید چون ابرهیم و مؤمنان قوم او گفتند
مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجویید انا برآء منکم
بدرستی که ما بیزارانیم از شما و مما تعبدون و دیگر بیزارانیم و
بیزاری میکنیم از انچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا
بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما و بدا بیننا و بینکم

کربت پرستید

واشکارا شد میان ما وشما العداوة دشمنی بدر والبغضاء ابدا
ودشمنی ابدست یعنی محاربه همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم
خواهد بود میان ما بدست ودل حتی تؤمنوا تا وقتی که ایمان
ارید بالله وحده بخدای یکتا ویکانه یعنی بیکانکی او بکروید حق
سبحانه پند میدهد مومنانرا که دربترا از اهل شرک اقتدا بابرهیم
کنید الا قول ابرهیم مکر در ان سخن ابرهیم که کفت لابیه مر
پدر خود را که بوعدهٔ استغفار که با تو کرده ام وبوعدهٔ ایمان که تو
با من کرده لاستغفرن لک هر اینه امرزش خواهم خواست
برای تو وما املک لک ومالک نیستیم ای پدر برای تو یعنی نمی
توانم که دفع کنم از تو من الله من شیء از عذاب خدای هیچ
چیز اکر بخدای نکروی خلاصهٔ سخن انست که اقتدا باید کرد به
حضرت ابرهیم ع در بیزاری از کافران نه در طلب امرزش از برای
ایشان که ان صورت از وی بسبب وعدهٔ واقع شد و چون
خلیل واصحاب او بیزاری کردند از قوم کفتند ربنا ای پروردکار
ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم واعتماد
بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا وبسوی تو باز کشتیم والیک
المصیر وبتست باز کشت همه در اخرت قولی انست که این دعا
تتمهٔ قول ابرهیم نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امت را بعد
از نهی موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقهٔ مودت
با دشمنان کردید بکویید خدایا از یشان بریدیم وبلطف تو پیوند
کردیم سوی تو کردیم روی ودل بتو بستیم از همه باز امدیم وبا
تو نشستیم هرچه نه پیوند یار بود بریدیم هرچه نه پیمان دوست بود
شکستیم ربنا ای افریدکار ما لا تجعلنا مکردان ما را فتنة محل بر
کماشتن للذین کفروا برای انانکه نکرویدند یعنی ایشانرا بر ما کما
ومسلط مکردان وبدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر لنا وبیامرز

مارا

٣٩٥

مارا ربنا ای پروردکار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی
در حکم پس شر ایشانرا دفع کن الحکیم دانایی در کار خود پس ما بیامرز
لقد کان لکم بدرستی که هست مر شما را فیهما اسوة حسنة
در ابرهیم ع وقوم او خصلتی نیکو که پی روی کنید از تکرار برای
تاکیدست در اقتدا بابرهیم یا در اول اقتداست بر اقوال او وثانی
بر افعال او واین اقتدا هست لمن کان یرجوا الله مر کسی که باشد
که امید دارد رضای خدای والیوم الاخر وپاداش روز قیامت را
یا بترسد از خدای وروز باز پسین ومن یتول وهر که روی بکرداند
از فرمان ودوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی
که خدای بی نیازست از وی واز نصرت کردن وی مر دین او را چه
خود ناصر دین خودست الحمید ستوده است بی ستایش خلق
اورده اند که بعد از نزول این ایه مومنان قطع دوستی کردند از
کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرمود که عسی
الله ان یجعل شاید انکه خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین
الذین ومیان انانکه عادیتم دشمن داشتید منهم مودة از
کفار مکه دوستی ویاری وانچنان بود که ابوسفیان وسهیل بن
عمرو وحکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم
بودند اسلام اوردند وکسان ایشان را با ایشان محبتی عظیم پیدا شد
والله قدیر وخدای تواناست بر انکه دشمنی را بدوستی بدل کند
والله غفور وخدای امرزنده است کسیرا که موالات کرده با ایشان
قبل از نهی رحیم مهربان بر یشان که بعد از نهی قطع مودت کردند
اورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر ص عهد وپیمان بود وهرکز
قصد مسلمانان نکردند ودشمن دین را یاری ندادند حق سبحانه در
بارهٔ ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان
عن الذین از انکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما

فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شمارا
مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله
و اخراج شما دخل ننموده‌اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشانرا در دخل
و اخراج چندان مدخل نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شمارا
أَنْ تَبَرُّوهُمْ از انکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ
و از انکه عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندکانرا إِنَّمَا
يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جزین نیست که حق سبحانه نهی میکند شمارا عَنِ
الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از انکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین
خدای وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شمارا مِنْ دِيَارِكُمْ
از سراهای شما وَظَاهَرُوا و معاونت کردند و هم پشت شدند با
اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی
در صدد حرب امدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که بار ساعیان
بودند باز میدارد خدای شمارا أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از انکه دوستی کنید
با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشانرا فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ پس ان کروه دوستدارندکان ایشان ستمکارانند
که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید
و با دوستان خدا میشاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید
بکسل ز دوستان دغا بار حیله ساز یاری طلب که طالب نقش و
بقا بود آورده‌اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط
ان بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه رود انحضرت اورا بکفار باز
فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش
اورا باز نکردانند هنوز ان حضرت در حدیبیه بود که جماعت مسلمانان
از مکه که بحضرت بملازمت امدند از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر
او مسافر مخزومی رسید و کفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما

بتو اید

آید با رد کن جبرئیل عم امد و کفت یا رسول الله ان شرط بر مردان
واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنان را بمشرکان باز دهی
این ایه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان إِذَا
جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان کرویده مُهَاجِرَاتٍ
هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمایید ایشانرا
بانکه سوکند دهید که بیرون امدن ایشان از دشمنی شوهر بوده
و دوستی دیکری سبب امدن او نشده و هیچ غرض از اغراض
دنیوی با ز بسته نیستند بلکه خاص برای خدای و رسول او
و بدین مدین اسلام امده‌اند اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ خدای
داناترست بکرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما
چون حکم شرع بر ظاهرست ایشانرا سوکند دهید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ
مُؤْمِنَاتٍ پس اکر دانستید ایشانرا بغلبه ظن که مؤمنه اند
فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مکردانید ایشانرا إِلَى الْكُفَّارِ بسوی
شوهران ناکرویده ایشان لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ نه مؤمنات نه
حلالند مر کافرانرا وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ و نه ان کافران
حلال میشوند مرین زنانرا چه تباین دارین جدائی افکنده است
میان ایشان وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا و بدهید شوهران ایشانرا
انچه خرج زن کرده باشند از کابین پس حضرت رسالت صم سبیعه
را سوکند داد و انچه مسافر ان مهر بدو داده بود کرفته باز
کشت ایه امد که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بزه و اثمی
نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ انکه بخواهید این زنان مهاجره را
إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی
مهرهای ایشان پس عمر اورا بخواست دیکر ایه امد که وَلَا تُمْسِكُوا
بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنک مزنید بعصمتها یعنی عقدهای زنان
کافره یعنی نکاح ایشانرا باقی مکذارید بلکه طلاق دهید

اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره که در نکاح داشتند طلاق
دادند و حکم شد که وَسْئَلُوا و بجویید از آنکس کران زن را بخواهد
از کافران مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهر او بر و وَلْيَسْئَلُوا
مَا أَنْفَقُوا و باید که بجویند کافران از شما آنچه خرج کرده اند از مهر
ازواج مهاجرات یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان
مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهر را
که بصاحب خود داده اند ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ آنچه ذکر کرده
شد و فرمان خدایست يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حکم میکند خدای
بان میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای داناست بمصالح شما
حکم کننده بانچه محض حکمتست بعد از نزول آیه مؤمنان در اداء
مهور جرأة کردند بازواج ایشان و کفار از اداء مهور مرتدات
ابا نمودند آیه آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مؤمنان
از شما شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی
کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست نیاید فَعَاقَبْتُمْ
پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال
بدست آید فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنان را که رفته
اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ
مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهران زن در معالم از
ابن عباس رضع نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر
مرتد شده نزد کفار رفتند حضرت رسول الله ص مهور ایشان را
از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب
خدای الَّذِي أَنْتُمْ آن خدائی که شما بِهِ مُؤْمِنُونَ بدو گرویده
اید حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت
این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید
عالم ص از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعه میل کردند آیه

آمد

آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی به نیت گرویدن يُبَايِعْنَكَ بیعت
کننده با تو عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللَّهِ
شَيْئًا با خدای چیزی را وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ
و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را
چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند
و او را نیفکنند وَلَا يَأْتِينَ و نیایند بِبُهْتَانٍ بدروغی که آن
روی جهل يَفْتَرِينَهُ بر بافته اند آنرا بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
میان دستهای و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده بیاورند
و بدروغ بر شوهر ببندند در دست و پای خود آورده اند
پرورند وَلَا يَعْصِينَكَ و عاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ
در آنچه بفرمائی از نیکوئی که یکی نوحه کردنست و روی
خراشیدن و موی بریدن و چون بدین نوع بیعه کنند فَبَايِعْهُنَّ
پس بیعت کن با ایشان عایشه گفته که بیعت پیغمبر ص با زنان
بسخن بود دست آنحضرت ص دست هیچ زن را نسود قولی آنست
که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت ص دست
مبارک خود را در آن آب برد و گفته اند آمنه خواهر خدیجه را فرمود
که بیعت زنان را فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش
کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای آمرزنده
گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت
موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و
من میگویم ایمان موقوفست برحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد
کسی بدولت ایمان نرسد توفیق عزیزست بهر کس ندهند بعضی درویشان
مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل

اسلام بر ایشان میکفتند ایة امد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کروه
مومنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ با
کروهی که خشم کرفت خدای بر ایشان قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْاٰخِرَةِ هر اینه
که نومید شده اند یعنی یهود از ثواب اخرت چه دانسته اند که
سبب عناد وکتمان نعت رسول ص ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات
اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید اند از ان کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ
همچنانکه نا امید شده اند کافران مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل کورها
یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یا یهود نا امیدند از ثواب عقبی چون
کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند واز نعیم انجهانی بکلی
قطع امید کرده والله اعلم

سُورَةُ الصَّفِّ مکیة وَهِيَ اَرْبَعَ عَشَرَ ایة

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلّٰهِ پاکی وبی عیبی کفت مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا
فِی الْاَرْضِ انچه در اسمانهاست از علویات وانچه در زمین است
از سفلیات وَهُوَ الْعَزِیزُ واو غالبست که حکم او هیچ وجه مردود
نکردد الْحَکِیمُ درست کار که خلل با فعال او راه نیابد در مبادی
اورده که اصحاب کرام رضع کفتند یا کدام عمل بجای اریم که ما را
از حفرهٔ نیران رهاینده بروضهٔ جنان وتحف روح وریحان
رساند حق سبحانه این ایه فرستاد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا هَلْ اَدُلُّکُمْ
عَلٰی تِجَارَةٍ الایة حضرت رسالت ص فرمود که ای قوم امد انچه می
جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین برهاند ایمان وجهاد است
صحابه از مودت کراهة داشتند ایة امد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای
کسانی که ایمان اورده اید لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ چرا میکویید
چیزی را که نمی کنید کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ بزرکست از روی خشم نزدیک
خدای تعا اَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ انکه بکویید انچه نخواهید کرد و
نزد بعضی علما ایة عامست وشامل یعنی هر که سخنی بکوید در خیر وطاعة

نکند

نکند درین عتاب داخلست وبیان علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند
وخود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اَتَاْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ
وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ وحضرت رسالت م دیده در شب معراج که لبهای
چنین کسان بمقراض اتشین میبریده اند ع بامن بکوی عالم تفسیر
کوی را ع کرد ر عمل نکوشی نادان مفسری ع بار درخت علم ندانم
بجز عمل ع با علم اکر عمل نکنی شاخ بی بری ع اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ دوست دارنده انانکه کارزار کنند فِی
سَبِیلِهِ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم کَاَنَّهُمْ کویا
ایشان در استحکام بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ بناها اند ریخته از
ارزیز کنایتست از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب وبیکدیکر
باز چسبیدن وَاِذْ قَالَ مُوسٰی ویاد کن انرا که کفت موسی لِقَوْمِهِ
مر کروه خود را یعنی با بنی اسرائیل کفت یَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی
ای قوم من چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ
تَعْلَمُونَ وبراستی که میدانید اَنِّی رَسُولُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ انکه من
فرستادهٔ خدا ام بسوی شما وبر رسالت خود از معجزات ظاهره
اقامت شهادة کرده ام وشما را معلوم شده وشبهه نمانده رسول
باید که محترم ومکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان
ضلالت وجهالة خود ثابت بوده سخن کلیم الله علی نبینا محمد وعم
نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس انهنکام که بکشتند بنی اسرائیل از
فرمان موسی ع اَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بکردانید خدای دلهای
ایشان از صفت یقین وموقع شک ساخت وَاللّٰهُ وخدای لَا یَهْدِی
الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتکان را
از دایرهٔ فرمان وَاِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ ویاد کن انرا که کفت
عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ ای فرزندان یعقوب
اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدا ام اِلَیْکُمْ بسوی شما

بحجت وبرهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مرا انچه پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة یعنی
قبل از من نازل شده ومن تصدیق کرده ام که ان از نزدیک خدایست
وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده ام کلام عیسی ع بر بیوجه است که انی ذاهب
الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء ومعنی فارقلیطا احمدست ودر بیان
اورده که اسم انحضرت بسریانی منحیاست ومعنی انکه بفرستد
خدای بشما اورا بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس انهنگام که آمد محمد
بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیاء موتی وابرا اکمه
وابرص وشق قمر قَالُوا گفتند پیشتر بنی اسرائیل این که او می
غاید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست اشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده
نیست که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ
افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی
پیغمبر اورا تکذیب کند وایتهای اورا سحر داند بعضی از علما برانند
که نضر بن حارث گفت که روز قیامة لات وعزی مرا شفاعة
خواهند کرد نزد خدای واو شفاعة ایشان قبول خواهد فرمود
این ایه امد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول
شفاعة بتان درباره کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ وحال انکه ان مفتری
خوانده میشود یعنی پیغمبر م اورا میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی
دین اسلام که مشتمل است بر خیر وصلاح وفوز وفلاح در
دنیی وعقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه نمی نماید بر ستکاری
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در لباب اورده که چند روزی
وحی بر حضرت رسالة م فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما
را ای گروه یهود که خدای محمد م نور او را فرو نشانید وکار او باتمام
نخواهد رسید این سخن بجناب نبوت پناه امد غبار ملال بر
اینه دل مبارک انحضرت نشست جبرئیل ع بجهة دفع ملال انحضرت

بِرَسُولٍ يَأْتِي پیغمبری
که میاید مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ
أَحْمَدُ از پس من که نام
او مسمی باحمدست

هذا

این

این ایه اورد که یُرِیدُونَ لِيُطْفِئُوا میخواهند یهود تا فرو نشانند
نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ نور خدایرا بدهنهای خود یعنی بگفتار
ناپسندیده وسخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وخدای تمام
کردانیده است نور دین وشرع سید المرسلین را تا قبل از قیام قیامة
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واگرچه کراهة دارند کافران از تمام ان همچون
ارادت خفاش که غیر جویست در نابودن افتاب تا به بیند دیده
اشراق موز بوم دست قدرت هر صباح شمع زموم بر فروزد
کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست انخداوندی که فرستاد
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ پیغمبر خود را بچیزی که سبب هدایتست یعنی قران
وَدِينِ الْحَقِّ وبکیش راست که ملت شیعه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب
کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش وملتی بوقت نزول
حضرت عیسی ع که همه اهل ملل دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ وهرچند کارهند مشرکان اظهار دین محمد ام که
مشتملست بر اثبات توحید وابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کروه کرویدکان هَلْ أَدُلُّكُمْ ایا دلالة کنم شمارا عَلَىٰ تِجَارَةٍ
بر بازرکانی که تُنْجِيكُمْ باز رهاند شمارا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبریست بمعنی
امر یعنی ایمان ارید مراد انست که ثابت باشید بر ایمان که دارید
بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ وبفرستاده او وَتُجَاهِدُونَ وجهاد
نمایید باکافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود که زاد وراحله وسلاح مجاهدان خرید وَأَنْفُسِكُمْ
وبنفسهای خود که متعرض قتل وحرب شوید ذَٰلِكُمْ انچه مذکور
شد از ایمان وجهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شمارا از معاملات
مرابحه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت
حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت انست که غیر

خوار بدهي وحق را بستانی در نفحات از ابي عبد الله تستری
قدس سره نقل میکند که پسروي بوي امد وکفت سبوي روغن
داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون مي اوردم بیفتاد و
بشکست وسرمایه من ضایع شد کفت ای فرزند سرمایهٔ خود ان
ساز که سرمایهٔ پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیی
واخرت عبد الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام
ان بودي که بسرش نبودی اشارت بمرتبهٔ فناست ودر باختن
سود وسرمایه در بازار شوق ولقای ٤ تا چند ببازار خودي ببت
شوی ٤ بشتاب که از جام فنا مست شوی ٤ از مایه وسود دو جهان
دست بشوی ٤ سود تو همان به که تهي دست شوی ٤ پس اکر ایمان
ارید وجهاد کنید یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد خدای مر شمارا
کناهان کذشته شما در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
ودر ارد شمارا در عقبی بوستانهای جاویدی که در ان اقامة
است ذٰلِكَ ان مغفرت وادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری
بزرکست وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ومر شمار است نعمتي دیکر در دنیي
که انرا دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش
وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وفتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس وروم
ابن عطا قدس سره فرموده که نصر توحیدست وفتح نظر بجمال
ملک مجید ونزد محققان فتح قریب فتح باب دولت بترقی از مقامات
نفس وغنایم این فتح معارف بعینه باشد وهمه مومنان از دریس
مرتبه شرکتست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ده ای
محمد مومنان را بنصرت در دنیي وبجنت در اخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة
العقبة ثانیه بیعت کردند وایشان هفتاد تن بودند یا خطاب
عام است یعني جمیع مومنان را میفرماید که كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید

سه میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر اشجار ان جویهای
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً ومسکنهای
پاکیزه که واقع باشند فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بهشتهای صح

نصرت

نصرت کنندکان دین خدای ورسول او وتقدیر کلام چنین است کای
محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت کرد و
کفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر حواریان که خواص
او بودند ودر دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ أَنْصَارِي
إِلَى اللَّهِ کیست یاران ونصرت کنندکان من توجه نموده با من بسوی
نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
کفتند حواریان درین راه که درین راه نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ماییم ناصران
دین خدای وفي الواقع نصرت کردند دین عیسی پیغمبر را م بعد از رفع
وی وخلق را بخدای تعالی دعوت نمودند فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ پس
ایمان اوردند بسبب دعوی ایشان کروهی مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان
یعقوب بعیسی واورا بندهٔ او ورسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ
طَائِفَةٌ وکافر شدند کروهی دیکر واورا پسر خدای کفتند وچون
حضرت رسالت مبعوث شد موافق همان مومنان کفت که عیسی
عبد الله ورسوله ان کروه تقویت یافتند حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم وغالب کردانیدیم انانرا که کرویدند
بحضرت عیسی ورسالت وعبودیتاو عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان
ایشان که قایل بودند بالوهیة او فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ پس کشتند مومنان
غلبه کنندکان بر کافران

سُورَةُ الْجُمُعَةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ إِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکي یاد میکند وتنزیه مینماید مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ
انچه در اسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمینهاست
از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم وبي زوال الْقُدُّوسِ
پاک از سمت عیب وصفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل ندارد
الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجا ارد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست انکسی که بر
انکیخت فِي الْأُمِّيِّينَ درمیان امیان مراد قوم عربند که اکثر ایشان

خواننده ونویسنده بنودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده ازجملهٔ ایشان
یعنی امی تارسالت او ان تهمهٔ دور باشد وکفته اند امیهٔ انحضرتست
بجهة انست کردرکتب متقدمه برین وجه مذکور بوده کرخاتم انبیا امی
باشد وازجملهٔ درکتاب شعیاء مذکورست کرانی ابعث امیّا فی
الامیّین واختم به النّبییّن ودرامیهٔ انحضرت نکتهاست اینجا به
سه بیت احتصار میرود ٤ فیض ام الکتاب پروردش ٤ لقب امی خدا
ازان کردش ٤ لوح تعلیم ناکرفته بپر ٤ همه زاسرار لوح داده خبر ٤ بر خط
اوستانرو جانرا سر ٤ کر نخواند ستخط ازان چه ضرر ٤ پس صفت
نبی امی میکند کر یَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهِ میخواند بریشان ایتهای کلام
خدایرا باانکه امیست ومثل ازیشان وَيُزَكِّيهِمْ وپاک میسازد
ایشانرا ازدنس کفر وجنث عقاید ورداة اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
ومیاموزد ایشانرا قران وَالْحِكْمَةَ واحکام شرعیه وَإِنْ كَانُوا
وبدرستی که بودند کروه کحالا قران خوانان وپاکان ودرامو ختکان
اند مِنْ قَبْلُ پیشران بعث محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ درکمراهی هویدا که
ان شرک بوده وتتبع دین جاهلیه وَآخَرِينَ ودیکر مبعوث
ساخت درمیان دیکران مِنْهُمْ ازمومنان کرایشان لَمَّا يَلْحَقُوا
بِهِمْ نرسیده اند یا بانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد
مرادرا بعانند وازمعالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلو
میشود که اینها عجمند واصح اقوال انست که هرکه باسلام در
امده ودرمیاید بعدان وفات حضرت پیغمبر همه درین اخرین
داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای غالبست درامر بعثت هرکرا خواهد
برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمتست دراختیار هر
پیغمبری برای هرامتی ذَٰلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ
افزونی کرم خدایست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد انرا که میخواهد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وخدای خداوند فضل بزرکست که نعیم

دینی

دینی واخرت درجنب ان محقر می نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ
مثل انانکه تحمیل کرده اند توریة رایعنی حکم شد کم بار تکلیف
احکام توریة رابردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتندان
باررا وبمجرد خواندن توریة قناعه نموده بدانچه دروی بود
کارنکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ همچون مثل درازکوش است کربردارد
أَسْفَارًا کتابها ازعلم یعنی رنج میبرد درحملان وازان نفعی ندارد
همچون یهود کرتوریة میخوانند وبدان منتفع نمیشوند ٤ کفت این یحمل
اسفارهو ٤ بان باشد علم کان نبود زهو ٤ علمهای اهل دل حمالشان ٤
علمهای اهل تن احمالشان ٤ علم چون بردل زند یاری بود ٤ علم چون
برکل زند باری بود ٤ چون بدل خوانی زحق کیری سبق ٤ چون بکل خوانی
سیه سازی ورق ٤ بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ بدمثلیست کرزده شد
مثل کروه یهود اناانکه كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای خدایرا
که دلیل بود بر نبوت محمد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه فلاح ننماید
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کروه ستمکارانرا کربعناد باحق برنفس
خود ظلم کرده اند وباوجود این میکویند کر نحن ابناء الله واحباؤه
ولاف میزنند کر لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
قُلْ بکو ای محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای کروهی کر دین یهودیة دارید
إِنْ زَعَمْتُمْ اکر کمان میبرید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ انکه شما دوستانید
مرخدایرا مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان ازعرب وعجم که کرویده
اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس ارزو برید مرکرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر
هستید راست کویان درانکه شمایید دوستان خدای تابرسید
بکرامتی کرحق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ
أَبَدًا وحال انکه یهود تمنا نکنند مرکرا هرکز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب
انچه ازپیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطهٔ عملها
که کرده اند چون تحریف احکام توریة وصفت مصطفی و میدانند

یحمل

که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد إِنَّ
الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از
وی وتمنا نمی برید وآن وقوع آن کراهه میدارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
پس بتحقیق که او رسنده است بشما یعنی بگیرد شمارا وشربت آن
بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای اشکار ونهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر
دهد شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هستید که عمل میکنید ومناسب
کردار جزا یابید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید باحکام
شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا درداده شود برای نماز مِنْ
يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ
اللهِ بسوی یاد کرد خدای که نمازست وخطبه یعنی رغبت کنید بدان
وسعی نمایید دران وَذَرُوا الْبَيْعَ وبگذارید خرید وفروخت
راقول صحیح انست که موجب سعی وترک تجارات ومبایعات اذان
اولست در روز ادینه که موذن متعدد باشند ذَٰلِكُمْ
ان سعی وترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شمارا از معامله زیرا که در ان
نفع باقی اخروی باشد وان بهترست از سود فانی دنیوی إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید نفع وضرر او وتمیز
کنید میان خیر وشر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شود
نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین
برای تجارت وتصرف در مایحتاج خود امر با متست یعنی
اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ
فَضْلِ اللهِ وبجویید از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه
اسباب معاش است وگفته اند انتشارهم در زمین مسجدست
جهه رفتن بمجلس علما ومذکران وبقولی مراد عیادت بیماران

وحضور

وحضور جنازه وزیارت مومنان وطلب علم وانچه بدین ماند چه
جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللهَ
كَثِيرًا ویاد کنید خدایرا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او
اشتغال نمایید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که رستکار شوید وبچیزی رسید که ذکر وی موجب
جمعیت ظاهر وباطن وسبب نجاة دنیوی واخرویست از ذکر
خدا مباش یکدم غافل که ذکر بود چیزی دو عالم حاصل ذکرست که اهل
شوق را دهد وقت اسایش جان باشد وارامش دل آورده اند
که روزی حضرت رسالت صلعم خطبه میخواند ناگاه کاروان
دحیه کلبی ازجانب شام رسید باطعام بسیار ودران وقت در
مدینه تنگی بود وکاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی
اواز طبل باسماع حضار مجلس رسید جهة بیع طعام از مجلس بیرون
امده متوجه کاروان گشتند وغیر از دوازده تن که چهار از ایشان
فقرای راشدین کس دیگر نماند حضرت رسالت صلعم فرمود که اگر میرفتید
در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمیبود از ین وادی اتشی بسوی
شما روان میگشت ومقارن همین حال این آمد که وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً
وچون به بینند بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَوْ لَهْوًا و
بشنوند اواز طبلی که جهة رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق
گردند از مجلس وبروند إِلَيْهَا بسوی ان تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر
بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ قَائِمًا وبگذارند ترا ایستاده بر منبر
قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ بگو که انچه نزدیک خداست از ثواب نماز واستماع
خطبه ولزوم مجلس پیغمبر صلعم خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ بهترست وسودمندتر
از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ وازنفع تجارة چه فواید مثوبات
محققست ومنافع معاملات موهوم وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وخدای
بهترین روزی دهندگانست یعنی انانکه وسایط ایصال رزقند زیرا

که وقت باشد که بخیلی کنند وشاید که نیز مصلحت وقت ندانند نقل
است که یکی از خلفای بهلول بغدادی را گفت بیا تا روزی هر روز
تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین
میکردم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی
که کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید وحق تعالی کافل رزق مرا
منست این همه میداند واز روی حکمت کامله بمن میرساند ودیگر
شاید که بر من غضب کنی وان وظیفه از من بازگیری وحق تعالی بگناه
از من باز نمیدارد خدائی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق
بر کس نبست ازو خواه روزی که بخشنده اوست برارنده کار هر بنده
اوست سورة المنافقون وهي احدى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسالت ص از غزوهٔ مریسیع مراجعت
نمود بر سر چاهی میان سنان بن وبر جهنی که حلیف عمرو بن عوف
بود از خزرج ومیان جهجاه غفاری که اجیر عمر بود منازعه
افتاد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر وانصار فتنه قایم
گردد ابن ابی دران محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه
مهاجر از اهیچ مدهید تا از مدینه بروند واز هم تبرا کنند ودیگر
آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد از آنکه
خوارتر است وزید بن ارقم بمجلس سامی خیر الانام ص آمده ازین
صورت اخبار نمود آنحضرت ص اغضا فرموده جهة تسکین فتنه
در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند اسید بن حضیر سبب
فرمود ومضمون حال معلوم کرد در تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر ص
مساعی جمیله بتقدیم رسانید خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت
آمده در نفی آن خبر سوگندان خورد ومردم زبان ملامت گشاده زید بن
ارقم را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را

این

این سوره نازل گردانید که اذا جاءك المنافقون چون بیایند
نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی واصحاب او قالوا نشهد وگویند
گواهی میدهیم که انك لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدائی
یعنی منافق نیستیم وبدل رسالت ترا معتقدیم والله یعلم انك
وخدای میداند که تو لرسوله هر اینه فرستاده اویی واو ترا
فرستاده والله یشهد ان المنافقین وخدای گواهی میدهد
که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهة
آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان
برانکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد وگفته اند مراد
از شهادت قسمست یعنی سوگند یاد کردن بر اعتقاد رسالت
تو وخدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم
فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه
که بدان از قتل وسبی ایمن باشند فصدوا عن سبیل الله پس
باز میدارند مردم را بالقای شبهات از دین خدای یا خود اعراض
میکنند از جهاد در راه خدای انهم ساء ما کانوا یعملون
بدرستی که ایشان بد عملیست آنچه هستند که میکنند از سوگند
دروغ واعراض از حق ذلك این حکم حق بدی اعمال ایشان
بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا
پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر مؤمنان که ما با شمائیم ودر
خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع علی قلوبهم
پس مهر نهاده بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان
نمیدانند حقیقت ایمان که اقرارست بزبان وتصدیق بدل آورده اند
که ابن ابی مردی جسیم ونیکو هیأت وشیرین سخن وفصیح بود
وجمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون
بمجلس پیغمبر ص آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال واقوال و

افعال ایشان حق سبحانه اینه فرستاد وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ وچون به
بینی منافقانرا تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ بشگفت ارد ترا جسمهای
ایشان از تری وتازکی وَاِنْ یَقُوْلُوْا وچون سخن کویند تَسْمَعْ
لِقَوْلِهِمْ کوش کنی تو مر سخن ایشانرا و سوکند ایشان باور کنی
وحال انکه در عدم عقل و قلت تدبیر کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ
کوییا ایشان جوبهای خشک شده اند بدیوار باز نهاده یعنی
اشباهند خالی از علم ونظر یَحْسَبُوْنَ میپندارند وگمان میبرند
كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی کر براید وهر اوازی کر بشنوند پندارند که نفاق
ایشان بر پیغمبر و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ
الْعَدُوُّ ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنانرا فَاحْذَرْهُمْ
پس حذر کن از مکر و غایلهٔ ایشان و بر ایشان ایمن مباش
قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک کرداند خدای ایشانرا یا لعنت کناد
بر ایشان اَنّٰى یُؤْفَکُوْنَ چگونه برکردانیده میشوند از طریق حق
در معالم اورده که بعد از نزول این ایات قوم ابن ابی وی را گفتند
که این ایتها درباره تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای ص
تا برای تو امرزش خواهد ان منافق کردن تاب داده گفت مرا
گفتید ایمان ار اوردم تکلیف کردید که زکوة بده دادم همین مانده
است که محمد را سجده کنم اینه امد که وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا وچون
کویند منافقانرا که بیایید باعتذار یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ تا امرزش
طلبید برای شما رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدای لَوَّوْا رُءُوْسَهُمْ به
پیچند سرهای خود را یعنی روی بکردانند وگردن بپیچند چنانکه کسی
از مکروهی روی بتابد وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ وتو می بینی ایشانرا
که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر وَهُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ وایشان
کردن کشانند سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ یکسانست اگر بر ایشان اَسْتَغْفَرْتَ
لَهُمْ امرزش خواهی ایشانرا اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا امرزش نخواهی

وهر اوازی کرد در مدینه
بر کنند کران صیحه
وصدا واقع است یعنی
عَلَیْهِمْ بر ایشان است
بد دل وگمانی و ترس ایشان
بمرتبه ایست صح

بر ایشان

بر ایشان لَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ خدای نیامرزد ایشانرا بجهة رسوخ
ایشان در نفاق اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِیْنَ
راه فلاح نمینماید کروه بیرون رفتکانرا از دایره صلاح هُمُ الَّذِیْنَ
یَقُوْلُوْنَ ایشان انانند که میکویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوْا نفقه
مکنید عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدایند
از فقراء مهاجرین حَتّٰی یَنْفَضُّوْا تا متفرق کردند غلامان بنزد خواجگان
روند و پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر
مهاجران منع میکنند وَلِلّٰهِ وحال انکه مر خدایراست خَزَائِنُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خزانهای روزی در اسمان و زمین ومفتاح
ان بدست قدرة اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلٰکِنَّ
الْمُنَافِقِیْنَ ولیکن منافقان لَا یَفْقَهُوْنَ نمیدانند که رزاق
علی الاطلاق حق سبحانه است نه ادمیان؛ خواجه پندارد که روزی
او دهد؛ لاجرم بر این وان منت نهد؛ زان سببها او یکی شد
پس اگر؛ کم شود هستند اسباب دگر؛ حکم روزی بر سببهای نهد؛
بی سببها نیز روزی میدهد؛ یَقُوْلُوْنَ میکویند اهل نفاق
مراد ابن ابی است لَئِنْ رَّجَعْنَا اگر باز کردیم ما از این سفر اِلَی
الْمَدِیْنَةِ بسوی مدینه لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ هر اینه بیرون کند عزیز
تر مِنْهَا الْاَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد از اعز نفس اخس او
بود و عز ضمیر از ان لفظ دیگر اشرف واجمل همه مخلوقات علیه
افضل الصلوة والتسلیمات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست عزت قدرة
وربوبیت وَلِرَسُوْلِهٖ و مر رسول او را عزت نبوت وشفاعت وَ
لِلْمُؤْمِنِیْنَ و مر کرویدکانرا عزت ایمان وطاعت وَلٰکِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ
ولیکن منافقان حقیقت عزت را لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند نقلست که چون
سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد
الله نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش رسید

شتر او را بجوا باید و پای بردست او نهاد و کفت بخدا سوکند که ترا
نکذارم که بمدینه درائی تا وقتی که پیغمبر ترا اذن فرماید چون
حضرت خلاصهٔ عالم از ابن ابی پرسید کفتند او را اجازت درامدن
دادند یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کروه مؤمنان لَا تُلْهِکُمْ اَمْوَالُکُمْ
مشغول نکرداند خواستهای شما شما را وَلَا اَوْلَادُکُمْ ونه فرزندان
شما عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان انست که
دوستی خدای غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اکر تمام نوال
دینی و مجموع نعم اخرت بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام
ننکرد چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ایم مقصود ما ز دنیی و عقبی
تو یی و بس وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ وهر که بکند ان کار را یعنی بمال
و فرزند از حق باز ماند فَاُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس ان کروه ایشان
زیان کاران اند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی وَاَنْفِقُوا و نفقه
کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ از انچه روزی
داده ایم شما را و ذخیره اخرت سازید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ پیش از انکه
بیاید اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب مرک فَیَقُولَ رَبِّ پس کوید
انکس که ای افریدکار من لَوْلَا اَخَّرْتَنِی چرا باز پس نیفکنی یعنی چه
شود که تاخیر کنی موت مرا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیبٍ تا زمانی نزدیک فَاَصَّدَّقَ
پس تا تصدیق کنم و زکوة ادا نمایم وَاَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ و باشم
از نیک مردان و شایستکان وَلَنْ یُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْسًا و خدای باز
پس نیفکند هیچ کس را از مرک اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا چون بیاید و برسد
وقت رفتن وی و برسد بوی یعنی چون عمر باخر رسید چیزی بران
نیفزایند و ازان کم نکنند وَاللّٰهُ خَبِیرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ و خدای داناست
بانچه میکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی بانچه همه شما میکنید از
خیر و شر داناست

سُورَةُ التَّغَابُنِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ ثَمَانَ عَشَرَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزکی ستایش مینماید مر خدای را مَا فِی السَّمٰوَاتِ انچه
در اسمانهاست از روحانیات وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمین است از
جسمانیات لَهُ الْمُلْکُ مرو راست پادشاهی که ارض و سما و ما بینهما
بیافرید وَلَهُ الْحَمْدُ و مرو راست ستایش بر نعمت افرینش وَهُوَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ
و انکس است که بیافرید شما را ای ادمیان فَمِنْکُمْ کَافِرٌ پس بعضی از شما ناکرویده
است بخالقیت اچون دهریان و طبیعیان وَمِنْکُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما
باور دارنده است افریدکاری او را چون اهل اسلام و ایمان وَاللّٰهُ بِمَا ١
تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ و خدای بانچه میکنید بیناست و معامله بحسب اعمال ایشان
خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ بیافرید اسمانها و زمین
را براستی یا بحکمة بالغه یا بکلمهٔ کن یا برای بیان حق یعنی انها دلایل
وحدانیت اند و حق بدان ظاهر میشود وَصَوَّرَکُمْ و بنکاشت شما را
فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما بامتداد قامة و اعتدال
خلقت امام قشیری قدس سره فرموده که ظاهر شما را بیاراست بجمال قدرت
و باطن را محلی کردانید بجمال قربت و نزد محققان حسن انسانست که او را
بصفوت اوصاف کاینات اراسته کردانید و بخلاصهٔ خصایص مبدعات
شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی
و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری بدرون تست مصری
که تو یی شکرستانش چه غمست اکر ز بیرون مدد شکر نداری شده
غلام صورت بمثال بت پرستان تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری
بخدا جمال خود را چو در اینه به بینی بت خویش هم تو باشی بکسی کذر نداری
وَاِلَیْهِ الْمَصِیرُ و بسوی اوست بازکشت همه یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ میداند
بعلم کامل انچه در اسمانهاست از اصناف مکونات وَالْاَرْضِ و انچه در
زمین است از انواع مخترعات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند انچه میپوشید
از او وَمَا تُعْلِنُونَ و انچه اشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدای

داناست انچه در سینهاست از خواطر و افکار الم یاتکم نبا امد بشما
ای اهل مکه نبؤ الذین کفروا خبر انانکه کافر شدند من قبل پیشتر از
شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز ان فذاقوا پس
چشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق
و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ولهم عذاب الیم و مر
ایشانراست در اخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب
و عذاب مر ایشان بانه کانت تاتیهم بسبب انست که بودند
که امدند بایشان رسلهم بالبینات پیغمبران فرستاده بر ایشان
بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا ابشر یهدوننا پس ایشان
کفتند ایا ادمیان مثل ما راه نمایند ما را تعجب کردند از انکه حق سبحانه
وحی بادمی فرستد فکفروا وتولوا پس کافر شدند و روی بکر
دانیدند از تدبر در بینایی که ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک
کرد واستغنی الله و خدای بی نیازی دارد از ایمان خلق والله غنی
حمید و خدای بی نیازست از عبادت افریدکار مستوجب ستایش
حامدان زعم الذین کفروا کمان بردند انانکه کافر شدند ان
لن یبعثوا از انکه بر انکیخته نخواهند شد قل بلی بکو اری بر انکیخته
خواهید شد وربی لتبعثن سوکند بپروردکار من که هر اینه مبعوث
کردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بانچه
کرده اید در دنیا و اجبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک علی الله
یسیر و بر انکیختن و جزا دادن بر خدای سهل و اسانست فامنوا
بالله ورسوله پس ایمان ارید و بکروید بخدای و بفرستاده او محمد
والنور الذی انزلنا و بان روشنی که فرستادیم بر محمد مراد قران
است و انرا نور کفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق
احکام حلال و حرام است والله بما تعملون خبیر و خدای بانچه شما
میکنید از اقرار و انکار داناست یوم یجمعکم یاد کنید روز را

که

که خدای جمع کند شما را لیوم الجمع برای انچه در روز جمع است از حساب
و جزا قیامت را روز جمع کفت که دران روز اولین و اخرین از ادمیان
مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا
بهشتی و دوزخی و اشهر انست که ملائکه و جن و انس ذلک یوم
التغابن ان روز روز زیان شدنست یعنی چون مومن مقام
کافر در بهشت بمیراث کیرد و کافر را در دوزخ بمقام کافر دارند
غبن ظاهر شود و کفار دانند که زیان کارند و کفته اند کافر غبن خود
را ببیند بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان
یا روز زیان جستنیست هر کس سود خود طلبد و زیان دیکری
ومن یؤمن بالله و هر که بکرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کاری
شایسته یکفر عنه سیاته بپوشد خدای از وی بدیهای وی یعنی
عفو فرماید ویدخله جنات تجری و در ارد او را در بوستانها
که میرود من تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار ان جویها خالدین
فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند دران تاکیدست در خلود ذلک
الفوز العظیم ان عفو کناه و در اوردن ببهشت رستکاری بزرکست
والذین کفروا و انانکه نکرویدند بوحدانیت وکذبوا بایاتنا
و تکذیب کردند ایتهای ما که قرانست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر
ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار ان کروه ملازمان دوزخند
خالدین فیها باقی ماندکان دران یعنی ایمنند وبئس المصیر ه
و بد جای بازکشتیست دوزخ ما اصاب من مصیبة نرسد به
هیچکس از هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرک اهل و ولد الا باذن
الله مکر بقضای خدای یعنی علم بوی بهمه مصائب محیطست و اکر خواهد
افریدکان را از ان سالم دارد اما برای صلاح حال بندکان و امتحان
ایشان و ازدیاد ثواب و تطهیر از کناه مصیبت بایشان میرساند
ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق کند مر خدا را که مصیبت باراده

ومشیت اوست یَهْدِ قَلْبَهُ راه مینماید دل او را بصبر وثبات یعنی
چون دانست که ان بلا مراد الله است بجان قبول میکند واز
وقوع ان اضطراب نمینماید بزرکان کفته اند بلا ایینه جمال میلی
است پس ایینه را بجهة نور جمال او دوست باید داشت هرچه از
دست تو اید خوش بود کر همه دریای پر اتش بود زخم کز دست
تو می اید بیرون کو بریز از سینه من جوی خون وَاللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ
عَلِيمٌ وخدای بر همه چیزها داناست صابر وشاکی را میداند وَ
أَطِيعُوا اللّهَ وفرمان برید خدایرا در فرایض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
واطاعت کنید رسولرا در سنن فَإِن تَوَلَّيْتُمْ پس اکر روی
بکردانید از اطاعة پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست
پیدا وهویدا واو تبلیغ رسالت کرد واشکارا وظیفهٔ ابلاغ بجای
اورد اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدای او مستحق عبادتست هیچ معبودی
نیست مکر او وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وبر خدای
نه بر غیر او باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای ان
میکند که کار خود بحق واکذارند ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم
او کنند از ابن عباس منقولست که بعد از هجرة پیغمبر جمعی از مسلمانان
از مکه بمدینه داعیه هجرة داشتند اما زنان وفرزندان بتضرع و
زاری وناله وبیقراری ایشانرا بکذاشتند وایشان نیز از غایة
مهربانی وشفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی درباره ایشان
فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ وفرزندان شما که مانع می
شوندتان هجرة عَدُوًّا لَّكُمْ دشمنانند مر شمارا فَاحْذَرُوهُمْ
پس از ایشان حذر کنید وبکریه وناله ایشان فریفته شده ترک هجرة
منمایید این ایه بدیشان رسید هجرة کردند وچون یاران مهاجر را دیدند

که هریک در احکام دین فقیهی کامل ودانایی فاضل شده قصد
عقوبهٔ زن وفرزند کردند که ما بجهة ایشان از علم بی بهره مانده ایم
وبدین سبب نفقه از ایشان باز کرفتند ومراسم مرحمت فرو کذاشتند
حق سبحانه فرمود که وَإِن تَعْفُوا واکر عفو کنید از جراتها که کرده اید
وَتَصْفَحُوا ودر کذرانید وَتَغْفِرُوا وبپوشید انرا وعذر ایشانرا بپذیرید
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ پس بدرستی که خدای امرزنده ومهربانست
با شما معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
وفرزندان شما ازمایشند تا ظاهر کردد که کدام از شما حق را بر ایشان
ایثار میکنند وکدام دل در مال وولد بسته اند از محبت الهی کران
میکیرند وَاللَّهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ وخدای نزدیک اوست مزد کیمی را
که محبت او مر خدایرا ورسول را غالب باشد بر محبت مال وفرزند
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وبپرهیز از موجبات ان مَا
اسْتَطَعْتُمْ انچه توانید این ایه ناسخ ان حکمست که فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ
تُقَاتِهِ در کشف الاسرار اورده که در یک ایه اشارت میکند بواجب
وان دیکری بواجب حق واجب امر بیامد و واجب حق را رقم نسخ
درکشید زیرا که حق سبحانه که بنده را مصابیت کند بواجب امر کند تا
فعل وی داخل تواند شد واکر او را واجب حق بکیرد طاعة هزار ساله
ومعصیت هزار ساله انجا یکرنگ دارد بی نیازی بین واستغنا نکر
خواه مطرب باش وخواهی نوحه کر وَاسْمَعُوا وبشنوید سخن خدایرا
وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا وفرمان برید او را ونفقه کنید خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ
بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه خو بدهید برای نفسهای خود
چه فواید ان بوی میرسد وَمَن يُوقَ وهرکه نکاه داشته شود شُحَّ
نَفْسِهِ از کل نفس خود یعنی حق خدایرا امساک نکند ودر راه وی بذل
نماید فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس ان کروه متقیان ایشان رستکارانند
در دنیا از مخوفات إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ اکر قرض دهید خدای را یعنی

صرف کنید مال را در انچه فرماید قَرْضًا قرضی مقرون باخلاص یا صدق
دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ لَكُمْ زیاده گرداند خدای انرا که داده اید
برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار و چهارصد یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ
لَكُمْ و بیامرزد گناهان شمارا که ازین بوده باشد از امساک و ترک
نفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهندهٔ سپاسدار است عطیه
جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت
ممسکان و بخیل تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان
و اشکار است میداند انچه ظاهر میکنید از تصدق و انچه پنهان
دارند دارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب است انتقام
تواند کشید از کسی که صدقهٔ او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کننده بکرامت انها که
از روی صدق تصدق نمایند

سُورَةُ الطَّلَاقِ مَكِّيَّة وَهِيَ اِثْنَا عَشَرَ آيَةً

بسم الله الرحمن الرحيم

اورده اند که عبدالله بن عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد و حضرت رسالت
امر نمود تا رجوع کند از حال حیض که تا پاک شود انگاه اگر خواهد طلاق دهد
درین باب ایه امد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بگوی مر امت خود را که شما إِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون طلاق دادید زنان خود را اگر مدخول بهن
و صغیره و ایسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید
لِعِدَّتِهِنَّ در عدهٔ ایشان یعنی در طهر بیجماع که شمار توان کرد انرا که از
عدتست و این طلاق سزاست چه زن بعد از طلاق بعدت در می
اید و طلاق بدعی انست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعه
واقع شده باشد و وقوع یابد چه ان ایام را از عدت حساب نتوان
کرد و زن دران محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق
نزد شافعی اعتبار ندارد و نزد حنیفه و مالک معتبرست پس اگر در طهر
بی مباشرت طلاق دهند بمذهب شافعی سنت است و مذهب ان
دو دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است

وَأَحْصُوا

وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط
عاجز یا از احصای ان غافلند وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای
که پروردگار شماست و طلاق نسبت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ
بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت
زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ
و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ
يَأْتِينَ مگر انکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده
شده حفص بکسر یا خواند یعنی کردار ناخوش که روشن کنندهٔ حال
زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در و حدی باشد چون
زنا و سرقه که برای اقامه حد ایشان را ازانجا بیرون باید اورد یا انکه
بفحش و سفاهت اهل خانه را ایذا کنند و در ان حال اخراج ایشان
حلالست چه ان حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ حُدُودُ
اللَّهِ و این حکمها که مذکور شد اندازهای خداست که مقرر فرموده
وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و هر که درگذرد از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ
نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق
عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند
هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید که خدای نو گرداند بَعْدَ ذَلِكَ
أَمْرًا بعد ازین طلاق کاری یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا
دوستی زن در دل وی پدید ارد یا رجوع فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
پس چون برسند زنان بعدهٔ خود یعنی بزمان اخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ
پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید
بِمَعْرُوفٍ بنیکویی که حسن معاشرت و لطف مرافقه است و دیگر
بار طلاق ندهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید
از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی انچه حق طلاق است از
نفقه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ و گواه گیرید

دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشید بر رجعة و این امر بدلست نعی کوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامة شهادة کنید ای کواهان بوقت حاجت بر طلب ثواب و رضای خدای ذَٰلِكُمْ این شهادة و اقامة اشهاد يُوعَظُ بِهِ پند داده میشوید بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ هر کی هست که میکرود بخدا و انچه بوی فرموده وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا کرداند و پدیدارد خدای برای او بیرون شدی یعنی خلاصی یابد از اندوه دنیا و اخرت یا هرکه بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از انجا که کمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نکذرد ان سببها بکذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق تعالی بخشدت رزق حلال که نباشد در کمان و در خیال سبب نزول این ایه انست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کرفتند وی بنزدیک پیغمبر صم امده کفت یا رسول الله پسرم باسیر کفار کرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و برانچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست انحضرت فرمود که تقوی پیشکیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بکویید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ عوف با زن خود بقول پیغمبر صم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته چهار هزار کوسفند ایشانرا رانده بسلامة بمدینه امد و این ایة نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هرکه توکل کند بر خدای و کار خود بدو کذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای پسنده است او را در کفایة مهم إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ بدرستی که خدای رساننده است کار خود را بهر جا خواهد یعنی انچه مراد حق باشد از وقوع

لله

نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که کردانیده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا بر هر چیزی از فقر و غنا اندازه که از ان در نکذرد با مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری رضعه روایة کرده که حضرت رسالت صم فرموده که من ایتی میدانم که اکر مردمان انرا فراکیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایة باشد پس ایه مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ برخواند و چند نوبة اعاده فرمود که بنای این بر تقوی و توکل است تقوی نخله بوستان قربت و از رتبه معیت خبر دهد که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و توکل رایحه کلزار کفایتست و از بوی ریحان محبت دمد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد سلوک راه تقوی را توکل باید تقوی توکل مرکب راهست و تقوی توشه رهرو در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود امد که يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ صحابه برسیدند که عدة زنانی که حایض نشوند چیست ایه امد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و ان زنان که نومید کشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اکر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماهست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت انانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه شهر مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان باردار یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ انست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقة و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بترسد از خدا و مراعات احکام وی کند يَجْعَلْ لَهُ پدید کرداند خدای مران متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او اسانی یعنی کار او را سهل سازد ذَٰلِكَ انچه کفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدایست که فرستاد انرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بپرهیزد از عقاب خدای و

فرمان او بر دیکفر عنه سیئاته بپوشد خدای از وی بدیهای اورا
یعنی عفو کند ویعظم له اجرا وبزرك سازد برای او مزد یعنی
اورا مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن کردانید زنان طلاق
داده را من حیث سکنتم از انجا که شما ساکن شدید من وجدکم
از وسع وطاقه خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقه وتوانایی
خویش سازید ولا تضاروهن ورنج مرسانید مطلقانرا در مسکن
ونفقه لتضیقوا علیهن برای انکه تنك کردانید بریشان مساکن
ایشان وخروج ضرورت شود ایشانرا وان کن واکر باشند طلاق
داده کان اولات حمل خداوند بار یعنی حامله باشند فانفقوا
علیهن پس نفقه کنید بریشان حتی یضعن حملهن تا وقتی که
بنهند بار خود را وانعدت بیرون ایند فان ارضعن لکم
پس اکر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان
شمارا فاتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای
ایشانرا بر شیر دادن واتمروا بینکم بمعروف ومشاورت
کنید میان یکدیکر در کار فرزند به نیکویی در باب ارضاع واجره
ان وان تعاسرتم واکر دشوار کنید ومضایقه نمایید ای
پدر ومادر در رضاع ومزدان یعنی شوهر از اجره اباکند یا زن
شیر ندهد فسترضع له پس شیر دادن خواهد برای فرزند
اخری زنی دیکر یعنی مرد دایه کیرد اورا برای رضیع خود و
مادر را باکراه واجبار نفرماید لینفق باید که نفقه دهد
ذو سعة خداوند فراخی وتوانکری من سعته از غنای خود
یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر
وهر که تنك کرده شده است علیه رزقه بروی روزی او یعنی
فقیر ودست تنکست فلینفق مما اتیه الله پس باید که نفقه
کند انچه خدای داده است اورا لا یکلف الله تکلیف نکند خدا

نفسا

نفسا هیچ تنیرا الا ما اتیها مکر انچه بدو عطا کرده است از مال یعنی
تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله بعد عسر یسرا زود باشد
که بدید ارد خدای بعد از دشواری وتنکدستی اسانی وتوانکری
وکاین من قریة وبسا از اهل دیهی که از روی جهاد وعناد
عتت عن امر ربها سر باز زدند واعراض کردند از فرمان
پروردکار خویش ورسله واز پیغمبران او فحاسبناها حسابا
شدیدا پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامة حسابی سخت
که در وا استقصا ومناقشه باشد وعذبناها وعذاب کردیم
ایشانرا در دنیا عذابا نکرا عذابی درشت وباهول یا عذاب
کنیم ایشانرا در رستخیز بعد از حساب فذاقت وبال امرها
پس بچشیدند اهلان دیه عاقبت کار خود را وکان عاقبة خسرا
وبود عاقبة کار ایشان زیان کاری وکدام زیان از ان بدتر که امرها
از بهشت جاویدی ولقای الهی محروم شوند وبزندان جحیم وعذاب
الیم درمانند اعد الله لهم عذابا شدیدا اماده کرده است
خدای برای مشرکان عذابی سخت در هر دو سرا فاتقوا الله یا
اولی الالباب پس بترسید از عذاب خدای ای خداوندان عقل
الذین امنوا انانکه کرویده اند قد انزل الله الیکم
ذکرا بتحقیق فرستاده است خدای بشما پندی یا شرفی که
قرانست وفرستاده بشما رسولا فرستاده که محمدست ص قرانرا
شرف کفت زیرا که شرف دنیی وکرامة اخرتست وابسته است
بخواندن او وعمل کردن بدو وکفته اند ذکر قرانست وفرستاده
جبرئیل وبقول رسول بدلست از ذکر وذکر همان رسولست یعنی
ذاکر واشهر انست که بر ذکر کریه اتمام شده ورسولا منصوب بمحذوفست
تقدیرش اینکه متابعه کنید رسولرا که پیوسته یتلوا علیکم
میخواند بر شما ایات الله مبینات ایتهای قرانرا روشن کرده

شده وحفص بکسر تا میخوانند یعنی روشن کننده وحق سبحانه ذکر
و رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون ارد خود یا قران
یا رسول انانرا که کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای
شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکی ضلالت بروشنی هدایه
یا ان باطل بحق وازجهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وهرکه بکرود بخدا
وتصدیق کند ویرا وَيَعْمَلْ صَالِحًا وبکند کار ستوده وپاك یعنی
خالص ان شوب ریا وتصنع وغرض يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي درارد
اورا خدای ببوستانها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
مساکن ان جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان باشند کانند در
بهشت همیشه بی زوال وانتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا بتحقیق
که اماده کرده است خدای در بهشت برای مؤمنان عامل روزی
وجه روزی اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ خدای بحق انست
که بیافرید هفت اسمان بعضی بربالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ
وبیافرید از زمین مانند اسمانها بعضی در تحت بعضی وبعضی مثلهن
راحمل بر عدد کرده اند یعنی زمین نیز هفت افرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ فرو می اید فرمان خدای وقضای او میان اسمانها وزمینها
یعنی نافذست حکم او در اسمانها وزمینها واورا در هر طبقه از طبقات
ارض وسما امریست وخلقی وهمه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید
انکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر افریدن همه چیزها تواناست وَأَنَّ
اللَّهَ وفرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید که خدای قَدْ
أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بدرستی که فرا رسیده است بهمه چیز از روی
علم یعنی قدرت او محیطست بهمه اشیا واز موجودات علوی وغیبی هیچ
چیز از دایره علم وقدرت وی خارج نیست ه دمزیست زسر قدرتش
کن فکون ه با دانش او یکیست بیرون ودرون ه در غیب وشهاده ذره نتوان یافت
سُورَةُ التَّحْرِيمِ مَكِّيَّةٌ از دایره قدرت وعلمش بیرون وَهِيَ اِثْنَا عَشَرَ آيَةً

بسم الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
نقلست که حضرت رسالت پناه شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی الله عنها
مقداری عسل داشت وهرگاه انحضرت م بخانه زینب امدی ترتیب اشربه
فرمودی انحضرت را درخانه وی توجه بجهه ان بیشتر واقع شدی
اثقال بر بعضی ازواج کران امد عایشه وحفصه اتفاق نمودند ومقرر
کردند که ان حضرت بعد از اشامیدن شربت عسل درخانه وی نزد
هرکدام از ما در اید کوییم ان تو بوی مغافیر میشنویم ومغفور
صمغ درختی است که عرفط خوانند ورایحه کریهه دارد وانحضرت
بوی خوش را دوست میداشت واز رایحه ناخوش محترز میبود پس
ان حضرت شربت اشامیده نزد هرکدام که امد کفتند یا رسول الله
از شما رایحه مغفور میاید ایشان در جواب فرمودند که مغفور
نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل اشامیده ام کفتند جرست
نخله العرفط زنبوران عسل از شکوفه عرفط چریده بودند امام
زاهد اورده که چون این صورت مکرر او وجود کرفت حضرت
فرمود که حرمت العسل علی نفسی این سوکند از بهر ان خورد که تا دیکر
کسی ویرا از ان عسل نیارد ایه امد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ
چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ انچه حلال کرده است خدای مر ترا
یعنی عسل وروایه اشهر انست که در روز نوبت حفصه درخانه
وی رفتی وقتی که وی باجازت انحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه
قبطیه را طلبید وبحجره خود سرافراز کردانید حفصه بران مطلع
شده اظهار ملال کرد حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که
اورا بر خود حرام کردانم کفت هستم رسول م فرمود این سخن نزد تو
امانت است باید که با کسی نکویی او قبول کرد چون حضرت م از خانه
وی بیرون امد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد
ومژده داد که باری از قبطیه خلاص یافتیم چون انحضرت بخانه عایشه

امدا رین حکایة رمزی باز کفت این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام
میکنی انچه خدای بر تو حلال ساخت یعنی ماریه و سوکند خوردن تبتغی
مرضات ازواجك میطلبی بدین تحریم خشنودی زنان خود والله
غفور رحیم و خدای امرزنده است مر سوکند خوردن ترا مهربان که کفارة
سوکند مقرر کرد قد فرض الله لکم بدرستی که مقرر کرده و بیان
فرموده برای شما تحلة ایمانکم فرو کشادن سوکندهای
شما را بکفارة یعنی انچه بسوکند بر بندند بکفارة توان کشاد و بیان
ان در سورة مائده است والله مولیکم و خدای دوست شماست
و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در انست وهو
العلیم الحکیم و او داناست بمصالح بندکان صواب کار در هرچه کوید
وکند بنسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان
چون راز کفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی
برخی از زنان خود یعنی حفصة حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است
یا عسل یا ذکر خلافت یا عثمان بعد از ان که با حفصه بسر کفته
بود واو با عایشه اشکارا کرد فلما نبات پس انهنکام که خبر
کرد حفصه مر عایشه را به بان حدیث واظهره الله علیه
و اشکارا کردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت بر اظهار ان
سخن از حفصه عرف بعضه شناسا کردانید پیغمبر ص حفصه را و
خبر داد بعضی از ان سخنان یعنی فلان سخنان با تو کفتیم و تو اینقدر
از ان ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه واعرض عن بعض و
اعراض کرد رسول ص از بعضی دیگر یعنی خلافت عثمان مراد انست که
حضرت رسالت ص استقصا نفرمود از روی کرم و با انکه حفصه همه
سخنان خلافت سری ان حضرت را اظهار کرده بود تمام با روی وی
نیاورد فلما نباها به پس انهنکام که خبر داد پیغمبر ص حفصه را بانچه
خدای او را بدان اطلاع داده بود قالت من انباك هذا کفت

حفصه

حفصه که خبر داد ترا باین که من راز ترا اشکارا کردم قال نبانی
العلیم الخبیر کفت پیغمبر ص خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات
ضمایر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا الی الله اکر توبه
کنید ای حفصه و عایشه و باز کردید بخدای و دراز ار دل مبارک
انحضرت ص پیشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما
پس بدرستی که بکذشته است دلهای شما از صواب که محافظت
سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا علیه و اکر هم پشت شوید بر ازردن
دل مقدس وی شما دو زنان فان الله هو مولیه پس بدرستی
که خدای او یار و مددکار پیغمبر است و ویرا نصرت کند وجبریل
وصالح المؤمنین و جبریل رفیق او ست مددکاری بجای ارد
و شایستکان از مؤمنان که اتباع و اعوان ویند مراد همه صحابه
اند و بقولی ابابکر و عمر که ابوان عایشه و حفصه اند و معاون
انحضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند مجاهد کفته
که صالح المؤمنین مرتضی علی است علیه السلام والملائکة بعد ذلك
ظهیر و تمامی فرشتکان اسمان و زمین با وجود اینکه خدا و جبریل
و صحابه یار اویند مددکار و معاون و هم پشتند دریاری وی عسی
ربه ان طلقکن شاید پروردکار او اکر طلاق دهد شما را
تخویف ان واجبست یعنی اکر بعرض طلاق دهد شاید ان یبدله
ازواجا خیرا منکن انکه بدل دهد او را خدای زنانی بهتر از شما
این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق
نخواهد داد پس تعریف ان زنان میکند که مسلمات اقرار کنندکان
بوحدانیت یا کردن نهندکان با امر او مؤمنات باور دارندکان
یا اخلاص ارندکان قانتات نماز کذاران یا فرمان برداران تائبات
باز کشتکان از کناه یا رجوع کنندکان بدرکاه اله عابدات پرستندکان
یا خضوع کنندکان سائحات هجرة کنندکان یا روزه داران ثیبات

وَأَبْكَارًا شوهر دیدکان و دختران بکر ابن عباس فرموده که ثیب
اسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی ع که حق سبحانه وعده
فرموده که هردو را در بهشت بحباله حضرت رسالت پناهی در
ارد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان قُوا أَنْفُسَكُمْ نکاه دارید
نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ واهالی و فرزندان
خود را بموعظة و نصیحة نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ از اتش که اتش
انکیز وی مردمان باشند یعنی کفار جن وانس وَالْحِجَارَةُ وسنک
کبریت که در حرارت میفزاید یا بتان سنکین که کفار میپرستند
یا کنجهای زر وسیم احبار و رهبان که اصل ومنشا ان سنکست
زر وسیم سنک زرد و سفید اندرین سنکها مبند امید دلی
از سنک سختتر باید که زسنکش راحة افزاید دل از ین سنک
اکر تو برنکنی سر حسرت نبی بسنک زنی عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ بران
اتش فرشتکانند یعنی موکلند بروی زبانیه غِلَاظٌ شِدَادٌ درشت
سخنان سخت کاران و توانایان که دوزخیرا با ایشان قوت
ستیز و از جنک ایشان مجال کریز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
نافرمانی نکنند خدایرا در انچه فرماید ایشانرا یعنی بر شوت فریفته
نشوند تا مخالفت امر باید کرد وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و میکنند
انچه فرموده میشوند بدان در تبیان اورده که التذاذ زبانیه
بعذاب کافران برابر التذاذ بهشتیست بنعیم جنان پس چون زبانیه
کافرانرا بکناره دوزخ ارند ایشان اغاز اعتذار کرده داعیهٔ
خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملائکه کوبید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا
ای کسانی که کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مکویید امروز که
عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست
که پاداش داده میشود مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ انچه را که در دنیا نود بد که
عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انها که کرویده اید تُوبُوا إِلَى

اللَّهِ باز کردید بخدای تَوْبَةً نَصُوحًا باز کشتن خالص یعنی توبه کنید
و بسر کناه مروید معاذ جبل فرموده که توبهٔ نصوح انست که تایب
عود نکند بمعصیت چنانچه عود نمیکند شیر بپستان حسن بصری
کفته که توبهٔ نصوح دو رکن دارد اول ندامة بر کناه کذشته دویم
عزیمة بر ترک کناه در اینده توبه چه باشد پشیمان امدن بر در
حق نو مسلمان امدن خدمتی از سر کرفتن باینان با حقیقت روی
کردن از مجاز عَسَىٰ رَبُّكُمْ پروردکار شما چون توبه کنید شاید که
أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ درکذراند از شما کناهان شمارا وَيُدْخِلَكُمْ
جَنَّاتٍ و در ارد شمارا ببوستانها که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان و قصوران جویها و در اوردن
کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را
یعنی نه نفس اورا عذاب کند و نه شفاعة اورا در بارهٔ عاصیان
مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسازد انانرا که ایمان
اورده اند باوی یعنی درخواست ایشان نیز در بارهٔ ایشان قبول
کند نُورُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرد
يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میشتابد و میرود در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ
و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط کذرند و دران محل که
نور منافقان فرو میرود يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا کویند مومنان
که ای افریدکار ما تمام کردان بر ما نُورَنَا روشنی مارا یعنی باقی
دار تا بسلامة بر صراط بکذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز مارا یعنی از
ظلمت کناه پاک کن إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو
بر همه چیز از تمام انوار و مغفرت اوار توانایی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران
بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان با وعید وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشتی
بکار بر با هر دو کروه وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و مقام و بازکشت کافرو

منافق اگر ایمان نیارند ومخلص نشوند دوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
وبدجای بازگشتست دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای
مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای انانکه نگرویدند امْرَأَةَ نُوحٍ وان مثل
زن نوح است ع که واعله نام اشت وَامْرَأَةَ لُوطٍ وزن لوط کر واهله
گفتندی كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ بودند این دو زن در زیر حکم دو بنده
مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ از بندگان ماشایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت
کردند باان دو بنده بنفاق زن نوح ع قوم را گفتی که وی دیوانه
است وزن لوط قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فَلَمْ يُغْنِيَا
عَنْهُمَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر این دو زن را مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا
از عذاب خدای چیزی را زن نوح غرقه شد بطوفان وبر سر زن
لوط سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ وگفته خواهد شد روز
قیامه واهله و واعله را که درایید بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ
با درایندگان دیگران کافران حاصل این مثل انست که کفار معاقب
میشوند ونسبتی که میان ایشان وپیغمبر هست باوجود کفر هیچ فایده
نمیدهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا وبیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا
امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ برای انانکه گرویده اند وان مثل زن فرعونست
یعنی اسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي چون گفت ای
افریدگار بنا کن برای من عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ نزدیک خود
خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده اورده اند که چون
اسیه ایمان اورد فرعون بفرمود تا اورا چار میخ کرده در افتاب بیفکندند
حق تعالی ملایکه را بفرمود تا بگرد وی درامده اورا سایه کردند
فرعون امر کرد که سنگی بزرگ اوردند وحکم شد که بر سینه وی
نهند اسیه دعا کرد که خداوندا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي مِنْ
فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وبرهان مرا از نفس خبیث فرعون وکردار او
یعنی عذابی که مرا میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ونجات ده

مرا

مرا از گروه ظالمان که قبطیانند وتابعان حق سبحانه دعای وی
مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت وخانه بوی نمود و
روح وی قبض کرد وسنگ کاهی بر جسد وی نهادند که روح نداشت
ودر اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را باسمان برد بجسد وی
وحالا در بهشتست وحاصل این مثل انست که با وجود ایمان اتصال
ایا اهل کفر اورا هیچ ضرر نکرد ومثل زد برای ازواج طاهره حضرت
پیغمبر ص وسایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ ومریم دختر عمران را
الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا ان زنی که نگاه داشت دامن خود را از حرام
وفاحشه فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا پس دردمیدیم در گریبان
جامه او از روحی که افریده بودیم وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا
وباور داشت مریم وگروید بسخنان پروردگار خود یعنی صحف
منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبریل ع از خدای بوی اورد که
لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا وَكُتُبِهِ وبکتاب یعنی انجیل یا انچه
خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی وپسر وی وحفص
بجمع میخواند ومراد تمام کتب الهیست وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ
وبود مریم از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات
وتذکیر برای تغلیب است اشعار بانکه طاعت مریم کم از طاعت مردان
کامل نبوده در خبر امده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند واز زنان کامل
نشدند مگر مریم بنت عمران واسیه زن فرعون رضی الله عنهما

سُورَةُ الْمُلْكِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ بزرگی وبرتریست وثابت بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ
انکسی که بدست اوست قدرت پادشاهی وتصرف امور ملک یعنی هرچه
خواهد کند وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ واو بر همه چیزها که خواهد
تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ انخدایی که بیافرید مرگ وزندگانی را

الجزء التاسع والعشرون من أجزاء الثلاثين

مراد موت ادمیانست در دنی وحیوة ایشان در اخرت وکفته اند
مرکرا افرید بر صورت کبش املح واو بر هر چیزی نکذرد وبوي او
بهر چیزی نرسد الا بمیرد وحیاترا خلق کرد بر صورت مادیان ابلق
واو بر هیچ چیزی مرور نکند ورایحه او بهیچ چیز نرسد الا زنده شود
وبقولی مراد از مرگ موت وحیاتست یعنی دنی واخرترا بیافرید
لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شمارا یعنی با شما معامله ازمایندکان کند
تا ظاهر شود کر در دار تکلیف أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا کدام از شما
نیکوترند از جهة عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است در خبر امده
که کدام نیکوترند از روي عقل وپرهیزکارتر از محارم وشتابنده
تر از روي فرمان برداری وکفته اند کدام یاد کنندترند مرگ را و
ترسانندهتر ازو وکار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای
غالبست در ملك خود ترسانندکانرا ایمن سازد الْغَفُورُ امرزنده
است خطیات خبیثانرا ببوشد الَّذِي خَلَقَ انخدائی که بیافرید
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا هفت اسمانرا طبقه طبقه یکی بر بالای دیکری
در معالم اورده که اسمان دنیی موجیست محکم شده ودوم مرمری
است سفید وسیم اهنست وچهارم رویست وکفته اند مس
پنجم نقره است ششم از زرست هفتم از یاقوت سرخست مَا تَرَىٰ نه
بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در افریدن خدای مر اسمانرا
مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خللی واختلافی وتناقضی وعیبی واعوجاجی
فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز کردان چشم را بسوی اسمان هَلْ تَرَىٰ هیچ
می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی ونقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیکر
باره بکردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می
یابی یعنی اکر بیك نکریستن معلوم نکردی تکرار کن نکریستن را
يَنْقَلِبْ باز کردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا بسوی تو چشم تو دور از
یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ واو مانده بود دور از نکریستن یا پشیمان

از کثرت

از کثرت مراجعت بجهة انکه هر چند می نکرد عیبی نمی بیند وَلَقَدْ
زَيَّنَّا وبدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا اسمان نزدیك یعنی
اسمانی که نزدیك ترست بزمین ارایش دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها
یعنی بستارکانی که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا
وکردانیدیم ستارکانرا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ رانندکان وقتی
که بجهت استراق سمع قصد اسمان کنند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ
واماده ساخته ایم ابرای دیوان بعد از سوختن بشهاب در دنیی
عَذَابَ السَّعِيرِ عذابی اتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا
ومر انانراست که کافر شدند از دیوان وغیر ایشان بِرَبِّهِمْ
با فریدکار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ وبد بازکشتیست دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده
شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا بشنوند
از دوزخ مانند اواز دراز کوش که انکر اصواتست یعنی چون
کفاررا بدوزخ در اورند دوزخ بفریاد اید وَهِيَ تَفُورُ واو
بجوشد وایشانرا بر می ارد وفرو میبرد چنانچه کوشت در
دیك جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ نزدیکست که پاره شود
دوزخ از خشم کفار كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ هرکاه در افکنده شوند
در دوزخ کروهی از اهل شرك سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشانرا خَزَنَتُهَا
خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ
نَذِيرٌ ایا نیامد بشما بیم کنندهٔ یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که
شمارا بخدای خواند واز عذاب بترساند قَالُوا بَلَىٰ کویند اری
قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بدرستی که امد بما پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما
تکذیب کردیم قول ویرا وَقُلْنَا وکفتیم مَا فرستادکانرا که بهیچ
وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ
چیز از انچه شما میکویید از وعد ووعید وامر ونهی ودیکر کفتیم

اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در خطاء
بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید وَقَالُوا
وگویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم ما که بشنویم
سخن پیغمبران الی بحث وتفتیش چون از معجزات ایشان علامات
صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود اَوْ نَعْقِلُ یا تعقل می
کردیم در معانی کلام ایشان وتفکر مینمودیم در انوار حکمت که از
اقوال وافعال ایشان معاینه مینمود مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِي
اَصْحَابِ السَّعِيرِ در اعداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند
ومعترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش ودر بیوقت اعتراف
سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت من لِاَصْحَابِ السَّعِيرِ
مر ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی که آنانکه بترسند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی آثار
خوف از خلق بپوشند واز خلق بخلوتها ناله وگریه میکنند
ودر عین المعانی گوید که مراد از غیب دلست که پوشیده است
از خلق وپیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش گناهان وَاَجْرٌ كَبِيرٌ ومزدی بزرگ که
بهشت وگفته اند ایمن از شداید ومکاره یعنی مزد ترسندگان
امان باشد از هرچه میترسند ٭ لا تخافوا مژده ترسنده است ٭
هرکه میترسد مبارک بنده است ٭ خوف وخشیت ترس دانا باز بود ٭
هرکه دانا نیست کی ترسان بود ٭ ترسکاری رستکاری آورد ٭ هرکه درد
ارد عوض درمان برد ٭ آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور
ومسرور گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان گفتندی وچند نوبت
بنزول قران پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر
تدبیر کردند رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته
گویند تا خدای وی نشنود واو را از آن آگاه نکرداند آیه آمد که وَاَسِرُّوا

قولکم

قَوْلَكُمْ وپنهان سازید سخن گفتن خود را در قول پیغمبر اَوِ اجْهَرُوا
بِهِ یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیک او یکسانست اِنَّهُ عَلِيمٌ
بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل
از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بر ضمایر واقفست اگر تعبیر از آن
پس کند یا بجهر بود پوشیده نخواهد بود اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ
آیا چون نداند آنچه در دلهاست آنکس که بیافرید دلها را وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ واو داناست ببواطن اشیا وحقایق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ
اوست خداوندی که گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را
ذَلُولًا نرم ومنقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوا فِي
مَنَاكِبِهَا پس بروید در اطراف وجوانب زمین وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ
وبخورید از روزی که خدای برای شما مقرر ومقدر کرده وَاِلَيْهِ
النُّشُورُ وبسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذاری وسپاس
داری او بجای آورید ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ
فِي السَّمَاءِ از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از
ملک موکل بر عذاب که جبرئیلست ملخص سخن آنست که ایمن شده
اید اَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ از آنکه خدای یا جبرئیل بفرمان
عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فَاِذَا هِيَ تَمُورُ پس آنگاه زمین
پس از فرو رفتن شما بوی میگردد واضطراب کنان شما را زیرتر
می افکند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکه در
آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل اَنْ يُرْسِلَ
عَلَيْكُمْ حَاصِبًا آنکه فرو فرستد بر شما سنگ ریزه چنانچه بر
قوم لوط ع فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ پس بدانید بعد از مشاهده
عذاب که چگونه بود بیم کردن من وآن دانستن شما را سود
نکند وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ وبدرستی که تکذیب کردند آنانکه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه

وبشامة تکذیب هلاک شدند فکیف کان نکیر پس چگونه بود بریشان
عقوبة من یا انکار من بریشان بانزال العذاب أو لم یروا الی الطیر
ایا عیدانند وغی نکرند بسوی مرغان فوقهم صافات زبر سر
ایشان در هوا صفها برکشیده میکشایند بالهای خود را ویقبضن
وفراهم میکیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در
هوا بخلاف طبع یا در حال قبض وبسط اجنحه الا الرحمن مکر خدا
بزرگ بخشایش که هریک از انواع طیور را شکل وهیاتی وقوتی
وطبیعتی خاص داده واسباب طیران وجولان ایشان در هواها
ساخته انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بهمه چیزها بیناست
أمن هذا الذی ایا کیست که توان گفت که این آنکسی است که آن
روی حمایة هو جند لکم ینصرکم ومدد کارست وقاید لشکر
مر شمارا یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب وخشم
وی ان الکافرون الا فی غرور نیستند ناکرویدکان مگر در
فریب شیطان که میگوید که عذاب بشما فرو نخواهد آمد أمن هذا
الذی ایا کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکسی است که بمحض
عنایت یرزقکم روزی میدهد شمارا ان أمسک رزقه
اگر باز گیرد خدای روزی خود را از شما بامساک مطر یا ابطال اسبابی
که حصول ووصول رزق را وسایط ووسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه
رزق از شما باز دارد آن کیست که شمارا روزی تواند داد وکفار می
دانند که خالق ورازق اوست وکفر ایشان نه جهلست بل لجوا
بلکه ستیزه کردند ودر افتادند فی عتو در عناد وسرکشی ونفور
ورمندگی از حق ونفرت از راستی أفمن یمشی ایا کسی که میرود مکبا
علی وجهه سر فرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود وپس
وپیش وراست وچپ خود نمی بیند أهدی راه یافته است أمن
یمشی سویا یا آنکسی که میرود راست ایستاده وهمه اطراف خود را

مشاهده

مشاهده میکند علی صراط مستقیم بر راه راست رساننده بمقصد و
ومقصود این مثلیست برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران
وسرگردان میرود ومؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت
سلوک میکند فرقست میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود اندر
ره دین یا آنکه دو چشم بسته بدست کسی هرگوشه همی رود بظن و
تخمین قل بگو مشرکانرا که خدای شما که بدو دعوت میکنم هو الذی
او آنکس است که بقدرت أنشأکم بیافرید شمارا وجعل لکم
السمع وبداد شمارا شنوائی تا سخنان حق شنوید والابصار ودیدها
تا دلایل قدرت وبدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة ودلها تا
در معانی کلمات الهی ودقایق مصنوعات پادشاهی تفکر وتامل
نمائید وشما بسیار میشنوید ومی بینید ولیکن قلیلا ما تشکرون
اندک شکر میگوئید مرین نعمتها قل هو الذی ذرأکم بگو خدای
آن خدایست که بعد از آفریدن شمارا پراکنده ساخت فی الارض در زمین
یعنی هریک را منزلی ومکانی وراهی وکاری داد تا تعبد کنید وفرمان
برداری نمائید والیه تحشرون وبسوی او بازگردیده خواهید شد
تا جزای کردار وگفتار خود بیابید ویقولون ومیگویند مشرکان
مر پیغمبر ویاران وی را متی هذا الوعد کی باشد که این وعده حشر ویافتن
جزا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان قل بگو ای محمد
در جواب ایشان که انما العلم جز این نیست که دانش قیامة یعنی علم
بوقت آمدنا وعند الله نزدیک خدای است وغیر او بران اطلاع ندارد
وانما انا نذیر مبین وجز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی
انا مدن قیامة شمارا بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فلما رأوه
پس آن هنگام که به بینند موعود را که قیامتست زلفة سیئت
نزدیک بخود بد گردد وزشت شود وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه
کافر شدند یعنی اثر غم واندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وقیل

وکفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا کویند هَذَا الَّذِي كُنتُم
این انست که بودید شما پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ با وتمنا میکردید
وارزوی هلاک وی میداشتید حق سبحانه حبیب خودرا امر فرمود
که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو خبر کنید إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اکر هلاک کرداند
خدای مرا وَمَن مَّعِيَ وانرا که با من اند أَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما
واجل مارا در تاخیر افکند فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ پس کیست انکه
او زنهار دهد کافرانرا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک
یعنی مرگ ما بشما سود ندارد وحیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد
انست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان وتوحید نیست
پس انتظار مرگ دیگران چه فایده دهد قُلْ بکو ایمان بدو سبب
نجاتست هُوَ الرَّحْمَنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ
کرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وبروبه غیر او توکل کرده ایم
وکار خود بدو باز کذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی
بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست
از ما وشما انکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در کمراهی است هویدا قُلْ
أَرَأَيْتُمْ بکو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اکر کردد مَاؤُكُمْ اب شما یعنی
چاه زمزم یا اب بئر حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست
ودلو بدان نرسد فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ پس کیست انکه بیارد برای
شما ابی مَّعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه کس بیند در اثار امده که
بعد از نزول این ایه ملحدی کفت اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ در تفسیر زاهدی
مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاکرد خودرا تلقین میکرد
که فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ او جواب دید بالمعلول والمعین
یعنی بمتبن ومدکاران بمتین ابرا باز ارند شبانه نابینا شد هاتفی
اواز داد که اینک اب چشمه چشم تو غایب شد بکوی تا بمعلول
ومعین باز ارید وفی المثنوی فلسفی منطقی مستهان میکذشت

ازسوی

ازسوی مکتب انزمان * چونکه بشنید او ازو ناپسند * کفت اریم ابرا ما بر
بلند * ما بزخم بیل وتیزی تبر * ابرا اریم از بستی زبر * شب بخفت ودید
اویکسر مرد * زد طپانچه هردو چشمش کور کرد * کفت هان زین
چشمه چشم ای شقی * با تبر نوری برار ار صادقی * زود بر جست ودو
چشمش کور دید * نور فایض از دو چشمش نا پدید *

سُورَةُ الْقَلَمِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقا نون حساب وقول
بعضی انست که غایه ملک این امة از شمار این توان دانست اما هر کس بسر ان
نرسد یهود بعضی ازان کفتند وبرخی ازان فرو کذاشتند وبریشان
مشتبه شد چنانچه در ال عمران کذشت وبعضی از علما از مفاتیح اسماء
الهی دانند چنانچه در حرف نون کفته اند که مفتاح اسم نور وناصرست
در معالم کوید اخرست از حروف الرحمن وکویند اسم سوره است یا
لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسمست بنصرت
حق سبحانه مؤمنانرا واشهر انست که نون اسم ماهیست ومراد بان
جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت او باشد واورا لهونا کویند
یا بهموت ودر وسیط باسناد خود ابی هریره نقل کرده که او کفت
شنودم از رسول الله م که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس
نونرا بیافرید وان دواتست وقلم ازان دوات نوشت انچه بود
وباشد وبدین تقدیر حق سبحانه قسم یاد کرد بدوات وَالْقَلَمِ
وبقلم اعلی که از نورست وطول او ما بین السماء والارض وکویند
مراد قلمیست که بدان کتابت کنند وفواید ان در مصالح دین ودنیا
بسیارست وَمَا يَسْطُرُونَ ودیگر سوکند خورد بانچه می نویسند
حفظه از احکام یا انچه ایشانرا فرمایند در تبیان از ابن هیصم نقل
فرموده که نون دهنست وقلم زبان وما یسطرون انچه حفظه بر بندکان

مي نويسند حق تعالى بدين ايتها سوكند خورده جواب قسم اينست كه
ما أنت بيستي تو اى محمد بنعمة ربك بنكاه داشت پروردكار خود
بمجنون ديوانه جواب وليد مغيره است كه انحضرت را مي كفت معلم
مجنون ودر بحر الحقايق فرمود كه كلمه نون اشارتست بعلم اجمالي
مندرج در احديه ذاتيه جمعيه وقلم تفصيل مندرج در واحديه
اسمائيه پس حق سبحانه قسم ياد كرده بعلم اجمالى كاين در احديه وبعلم
تفصيل ثابت در واحديه وبانچه قلم كريم اواز ذوات قديم نوشته
يعني حروف الهيه مجرده علويه وكلمات ربانيه مركبه سفليه
جواب انكه تو بنعمت پروردكار مستور نيستى يعني بر تو پنوشيده
اند اسرار ازل وابد وان لك لاجرا وبدرستي كه مزدى وثوابي
است بر كشيدن بار نبوت غير ممنون منت نانهاده يعني حق
سبحانه بيواسطه كسي كه ازو منت بايد داشت بتو عطا كرده يا غير
مقطوع يعني مزدى بر دوام كه هركز انقطاع بدان راه نيابد و
انك وبدرستي كه تو لعلى خلق عظيم بر ديني بزركي كه اسلام
است يا بر خوى بزرك كه بخوبي انكس را نبود چه از قوم تحمل
ميكني انچه كس را تحمل قوت ان نيست وكفته اند مراد از ان قران
است كه حق سبحانه بوى ارزاني داشته بود از عايشه پرسيدند
از خلق پيغمبر صلعم وچكونكي ان فرمود كه خلق انحضرت قران بوده
وفي سلسلة الذهب بود هم بحر مكرمت هم كان كوهرش بود خلقه
القران وصف خلق كسى كه قرانست خلق را نعت او چه امكان
است محمد حكيم قدس سره كفته كه هيچ خلقى بزركتر از خلق
محمدي صلوات الله عليه نبوده چه او مشيت خود را دست باز داشت
وخود را بكلي باحق كذاشت قشيرى رحمه الله كفته كه نه از بلا
منحرف شد ونه از عطا منصرف كشت وكفته اند اورا هيچ مقصد
ومقصودي نبوده بجز خداى وشمه از حقايق اخلاق انحضرت

در

در رساله مراة الصفا في صفات المصطفى مذكور شده ودر جواهر
التفسير نيز مسطورست فستبصر پس زود باشد كه به بيني اى
محمد صلعم ويبصرون وبه بينند معاندان تو از اهل مكه يعني بران
وقت كه عذاب نازل شود بريشان معلوم كردد بايكم المفتون
بكدام است از شما فتنه وبلا يا در كدام كروهست از شما ديوانه
يعني بدانند كه ديوانه تويي يا ايشان ان ربك بدرستي كه افريدكار
تو هو اعلم اودانا ترست بمن ضل عن سبيله بان كسي كه
كمراه شده از راه او كه راستست وچنان كس في الحقيقه ديوانه
بود وهو اعلم بالمهتدين واو دانا تر بود براه يافتكان بكمال
عقل كه مؤمنانند فلا تطع المكذبين پس فرمان مبر تكذيب كنند
كانرا يعني مشركان مكه را كه بدين ابا دعوت مينمايند ودوا لو تدهن
دوست ميدارند كه تو نرمي كنى با ايشان وسرزنش نكني بترك
فيدهنون تا ايشان نيز چرب نرمي كنند وبر دين تو طعنه نزنند
ولا تطع كل حلاف وفرمان بردارى منماى هر سوكند خواره را
بدروغ بسيار خورى مهين پست راى يا خوار وبيمقدار هماز
عيب كننده در عقب مردم يا طعنه زننده در روى ايشان
مشاء بنميم رونده بسخن چينى در ميان مردم يا غمز كننده مناع
باز دارنده للخير مر خير را يا منع كننده از ايمان واحسان معتد
ستم كننده از حد در كذرنده اثيم بسيار كناه كار يا ناكار عتل
سخت روى يا درشت خوى بعد ذلك زنيم پس از ين همه عيبها
حرام زاده كه پدر او معلوم نباشد اورده كه وليد هيجده ساله
بود كه مغيره دعوى كرد كه من پدر اويم واورا بخود كرفت در تفسير
امام زاهد مذكورست كه چون رسول الله صلعم اين ايه را در انجمن خويش
بوليد خواند بهر عيبى كه رسيد در خود باز يافت مكر حرام زادكي
با خود كفت كه من سيد قريشم وپدر من مغيره مردى معروفست

ومیدانم که محمد دروغ نکوید چکونه این بهم را بسر ادم شمشیر کشیده
نزد مادر امد والقصه بتهدید بسیار ازو اقرار کشید که پدر تو در
قصد زنان جرائتی نداشت واورا برادر زادکان بودند چشم بر میراث
وی نهاده مرا رشك امد غلام فلانرا بمزد کرفتم و بتو فرزندا ولی
دلیل روشن بر صدق قول ان شدت خصومت ولید ست و سبب
او با انحضرت و درین باب کفته اند جرم و کناه مدعی از فعل مادرست
کو را خطای مادر او خاکسار کرده ان کان ایا برای انکه هست و خصم
بیکمهن میخواند بر طریق خبر یعنی بجهة انکه اوست ذا مال خداوند
مال وبنین وخداوند پسران چنین کسی را میبری اذا تتلی علیه
ایاتنا چون خوانده شود برو ایتهای کلام ما قال اساطیر الاولین
کوید این افسانهای پیشینیانست سنسمه زود باشد که علامة
کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یعنی سیاه روی سازیم اورا یا
عیب اورا اشکارا کنیم که نتواند پوشانید در انوار اورده که روز بدر
بینی اورا زخم رسید واثر ان باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما
ازموديم اهل مکه را بقحط وغلا وزوال نعمت کما بلونا همچنانکه
ازموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروانرا بزوال میوه اورده اند
که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز
میوه چیدن درویشانرا بخواندی وبساطی بر زیر درخت بیفکندی
وهر میوه که داس ودست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط بیفتادی بدرویشان دادی وده یك از حاصل نیز
بدیشان قسمة کردی چون ان عزیز وفات کرد پسران کفتند مال
اندکست وعیال بسیار اکر ما نیز چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت
بر ما تنك کردد صباحی که درویشانرا خبر نباشد برویم میوه بریدن
وبرین سوکند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد
کن که چون سوکند خوردند وارثان باغ که بنهفتا لیصرمنها ببرند

میوهای انرا

میوهای انرا مصبحین درحالتی که داخل باشند در وقت صباح
یعنی بامداد پگاه چنین سوکند خوردند ولا یستثنون واستثنا
نکردند یعنی نکفتند که انشاء الله در شبی که این نیت کردند وبخفتند
قضای ازلی نازل شد فطاف علیها طائف بیامد بران باغ بلای
طواف کننده من ربك از امر پروردکار تو وهم نائمون وایشان
یعنی پسران خفتکان بودند فاصبحت پس کشت باغ ایشان باز بلا
کالصریم مانند باغی که میوه ان بریده وچیده باشد بر وجهی که
هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب در امدند فتنادوا
مصبحین پس ندا کردند یکدیکر را در امدکان در صباح یعنی
در وقت صبح بخواندند همدیکر را وکفتند ان اغدوا انکه بامداد بیرون
ایند علی حرثکم بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار انچه
کشته اید ان کنتم صارمین اکر هستید شما برندکان میوه
وان باغ مشتمل بود بر خرمابنان پس داسها بر داشته روی بباغ
نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب باغ وهم یتخافتون
وایشان سخن نرم واهسته میکفتند تا کسی نشنود ومضمون
سخن ان لا یدخلنها الیوم انکه در نیابد بدان باغ امروز
علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره
نکیرد وازحصه ما کم نکردد وغدوا وبامداد برفتند علی حرد
بر قصد ومنع مساکین قادرین توانایان باعتقاد خود بر
چیدن وبریدن میوه فلما راوها پس انهنکام که دیدند باغ را
بخلاف انچه کذاشته بودند قالوا کفتند بایکدیکر که انا لضالون
بدرستی که ما کم کرده کانیم راه باغ خود را چه باغ شما دی روز پر
میوه بود واین باغ از میوه تهی است بعضی ازیشان تامل کردند
دانستند بنشانهای در و دیوار که ان باغ ایشانست کفتند
بل نحن محرومون ما راه کم نکرده ایم بلکه بی بهره کانیم از میوه و

محصول این باغ بجهة منع فقرا و ترك استثنا قال اوسطهم كفت
فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرکتر یا صایب تر برای کر الم
اقل لكم ایا نکفتم مر شما را دی روز لولا تسبحون چرا یاد
نمیکنید مر خدا را بپاکی و نمیکویید ان شاء الله قالوا کفتند سبحان
ربنا پاکست خداوند ما از انکه در فرستادن این بلا بر ما ستم
کرده باشد انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر خود
بمنع درویشان فاقبل بعضهم پس روی اوردند بعضی از ایشان علی
بعض بر بعضی دیگر یتلاومون ملامة میکردند این او را میکفت
تو چنین کردی و ان عذر میاورد که تو هم بدین راضی بودی القصه
بکناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا کفتند یا ویلنا
ای وای بر ما انا کنا طاغین بدرستی که هستیم ما از حد برندکان
در کنه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عسی
ربنا شاید پروردکار ما یعنی از کرم او امیدواریم ان یبدلنا
انکه بدل دهد ما را خیرا منها بهتری از ان باغ انا الی بدرستی
که ما بسوی طاعة پروردکار خود راغبون رغبت کنندکانیم
بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشود و باغی پر انکور
حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود دمیاطی کوید خبر داد مرا کسی
که ان باغ دیده بود که در ان باغ خوشه انکور دیدم برابر مردی
سیاه بر پای ایستاده محققان کفته اند که هر که ببلای کرفتار کردد
و مال و منال او عرصه تلف شود و او تامل نماید و داند که باستحقاق
او برو نازل شده پس بکناه اعتراف نموده بحضرت عزت باز کشت
کند بهتر و خوشتر از انچه ازو باز شده باشد بدو دهد چنانچه
بوستان حیوان بعوض باغ ضروان و پس دومی از ین معنی خبر میدهد
انجا که میفرماید اولم خم نکست و سر که بریخت من نکفتم که این زیان
کرد صد خم شهد صافی از زیان عوضم داد و شادمانم کرد کذلك العذاب

همچنین

٤٢١

همچنین است عذاب کردن خدای در دنیی و لعذاب الاخرة و هر اینه
عذاب ان سرای اکبر بزرکترست ازین چه این عذاب زوال
یابد و ان راحة ابد الابدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اکر باشند
مردمان که بدانند هر اینه از موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین
بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیك افریدکار
ایشان یعنی در اخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها
با نعمت کافران کفتند این جنت و نعمت که مسلمانان میکویند
موجود نیست و اکر فرضا باشد ما را بهشت خواهند داد چنانچه
در دنیی از مسلمانان خوشحالتریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد
بود حق سبحانه رد سخن ایشان را میفرماید که افنجعل المسلمین
ایا ما خواهیم کردانید مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول
نجات و وصول بدرجات ما لکم ایا مر شما راست کتاب
نوشته که نازل شده از اسمان که شما فیه تدرسون در ان کتاب
میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند ان لکم
فیه بدرستی که شما راست در ان کتاب لما تخیرون انچه خواهید
که بر کزینید و ارزو برید ام لکم ایمان یا مر شما راست عهدها و
پیمانها موکد بسوکند علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایة
تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان لکم مر شما راست
در ان عهد لما تحکمون انچه حکم میکنید از برای خود از خیر و کرامة
ان سرای سلهم بپرس ای محمد مر مشرکان را ایهم بذلك زعیم
کدام شما باین حکم پایندانست که در اخرت از عهد بیرون اید ام
لهم شرکاء یا ایشان را انبازانند درین قول یا هستند مر ایشان را
بتان که شریك میسازند فلیاتوا بشرکائهم پس کو بیایید بشریکان
خود یعنی ایشان را بیارید با خود ان کانوا صادقین اکر هستند راست
کویان در انکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف عن ساق

چیست شما را ای کافران کیف تحکمون
چگونه حکم میکنید بسویة یا بتفضیل اهل
شرك بر اهل توحید ابنا التفات از روی
تعجب و استبعادست ام لکم

انکه

وبیا رید در روزی که برداشته شود پرده از کاری برسول و
امری صعب وبهمی سخت یا برهنه کردد ونموده شود ساق عرش یا
تجلی کند حق سبحانه ویدعون الی السجود وخوانده شوند مردمان
بسجده کردن مرخدایرا در لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده که
حضرت رسالت‌ص فرموده که حق سبحانه وتعالی دران روز نوری
عظیم بنماید وخلق بسجده درافتند در معالم از ابو سعید خدری
روایت کند که حضرت رسالت‌ص فرمود که کشف پروردکار ساق
ساق خود وسجده کنند هر مؤمنی ومومنه وباقی مانند انانکه در
دنیی سجده بریا وسمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده
کند پشت او یکپاره کردد ونتواند در خبرست که سرکافر چون
سرکاو یکمهره کردد فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن
خاشعة ابصارهم فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوند
ابصار سر در پیش افکنده باشند وشرمنده ترهقهم ذلة فرو
کیرد. ایشانرا خواری ونکونساری وقد کانوا وبدرستی که
بودند در دنیی یدعون الی السجود خوانده میشدند بسجده کردن
مرخدایرا وهم سالمون وایشان تندرست بودند وقادر بران
چون فرصت فوت کردند دریغ روز جز حسرت وندامت بهره ندارند
مده فرصت از دست اکر بایدت که کوی سعادت زمیدان بری
که فرصت عزیزست چون فوت شد بسی دست حسرت بدندان
کزی فذرنی ومن یکذب پس بکذار مرا با انکه تکذیب میکند
بهذا الحدیث باین سخن که قرانست یا بحدیث بعث وحشر درین
ایه تسلیه حضرت رسولست‌م وتهدید مکذبان سنستدرجهم
زود بود که بکیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب بدیشان
نزدیک کردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون ازانجا که ایشان
ندانند یعنی هربار که خطائی کنند ایشانرا عطائی دهیم وایشان

انرا

انرا تفضیل پندارند واملی لهم ومهلت دهیم ایشانرا در دنیی
تا غره شوند انکاه بکیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من
محکم است بهر چیزی دفع نشود وکرفتن من سخت است کسرا طاقت
ان نباشد ام تسالهم اجرا یا میطلبی ایشانرا مزدی بدعوت
وارشاد فهم من مغرم مثقلون پس ایشان از تاوان زدکی
یعنی از غرامت ان اجر کران بار اند وبدان سبب روی از تو
میکردانند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ
که مغیبات درانست فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از
انجا انچه حکم میکنند در تسویه کافر ومؤمن فاصبر لحکم ربک
پس شکیبا باش مر حکم ایزد کار خود را بر تبلیغ وحی وتحمل ازار کفار
ولا تکن کصاحب الحوت ومباش در دلتنکی وشتاب زدکی
مانند صاحب ماهی یعنی یونس ع که صبر نکرد بر ایذای قوم وبیفرمانی
ازمیان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس کشت اذ نادی یاد کن
وقتی که بخواند پروردکار را در شکم حوت وکفت لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم واو پر
برامده بود از خشم واندوه لولا ان تدارکه اکر نه انست که
اورا دریافت نعمة من ربه رحمتی از نزدیک پروردکار او
بقبول توبه لنبذ بالعراء هر اینه افکنده شدی بصحرای خالی
از کیاه وهو مذموم واو ملامت کرده شده بودی فاجتبیه
ربه پس برکزید اورا ایزد کار او بنبوت ورسالت والقای
وحی بوی فجعله من الصالحین پس کردانید اورا از ستودکان
یعنی پیغمبران کفته اند این ایه فرود امد که انحضرت‌م میخواست که
بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن وان دعا در توقف
دار که کارها بصبر نیکو شود کارها از صبر کردد دلپذیر خرمن
کر صبر کردد بهره مند چون درافتادی بکرداب حرج صبر کن والصبر

مفتاح الفرج، اورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد
جمعی اکه بحسد وچشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار
مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را باسیب عین الکمال
ان ساحهٔ عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این
ایه فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که نزدیک
بود انانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر اینه بلغزانند ویفکنند
وهلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا
الذِّكْرَ انهنگام که شنیدند قران اکر میخواندی وَيَقُولُونَ
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ومیکفتند بدرستی کراین مرد را دیو کرفته است
یعنی با او جنی است کراو را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وحال
انکه نیست قران مکر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم
مکر شرف عالمیان، ای شرف جملهٔ عالم بتو روشنی دیدهٔ ادم بتو بزرکان
دین فرموده اند کردوای چشم زخم این ایت است سُورَةُ الْحَاقَّةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اِثْنَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَاقَّةُ حالتی کرحق است وقوع ان یا ساعتی کر سزاوارست بر رسیدن
ان مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است وچه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ
وچه چیز دانا کردانید ترا که چه چیزست ساعتی که در وواقع
است مکافات عملها مراد روز قیامتست وحاقه یکی از اسماء اوست
كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیلهٔ ثمود وعاد بِالْقَارِعَةِ
بروز قیامة کرکوبنده ودرهم شکنندهٔ مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ
اما قبیلهٔ ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب
طغیان خود یا بجهة فوت طاعة ازیشان چون قدار بن سالف و
اصحاب او کرناقه را پی کردند یا بصیحهٔ ازحد درکذشته کرکسی مثل
ان نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل عم وَأَمَّا عَادٌ واما قبیله عاد
فَأُهْلِكُوا پس هلاک کشتند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بیادی سخت سرد عَاتِيَةٍ

ازحد

٤٢٣
ازحد درکذشته که کسی مثل ان ندیده یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان
درجیزست که ذرهٔ از باد وقطرهٔ از اب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن
ومقداری معلوم مکر بر قوم نوح وهود علیهما السلام کراب وباد طغیان
کردند وخزنه را تمکین ننمودند در تفاسیر هست که ملائکه باد دبور را
ضبط نتوانستند کرد وخدای سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ مسخر کردان باد را بر قوم
عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت روز از وقت
صبح چهارشنبهی تا وقت غروب چهارشنبهی دیکر حُسُومًا روزها
وشبهای متوالی یا سوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم
عاد را اکر حاضر میبودی فِيهَا صَرْعَى دران اوقات مردکان افتاده
كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ کوییا ایشان از عظم اجسام بنجهای
درخت خرما اند بر زمینی افتاده یا خاک شده وکاواک کشته فَهَلْ
تَرَى لَهُمْ پس هیچ می بینی مر ایشانرا مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی چه
متاصل شدند ویکی از یشان نماند، مقررست کر بودند در زمانه بسی
شهان تخت نشین خسروان شاه نشان، چه عاصفات قضا از مهب
قهر وزید، شدند خاک وزان خاک نیز نیست نشان، وَجَاءَ فِرْعَوْنُ
وامد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ وامدند انها که پیش از و بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ
واهل دیههای مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ بکناه یعنی شرک فَعَصَوْا رَسُولَ
رَبِّهِمْ پس عاصی شدند هر قومی فرستادهٔ پروردکار خود را فَأَخَذَهُمْ
أَخْذَةً رَابِيَةً پس بکرفت خدای ایشانرا کرفتنی سخت وزیاده بر
عذاب امم دیکر إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستی که انهنکام کرطغیان
کرد اب یعنی ازحد درکذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ
برداشتیم پدران شمارا در کشتی رونده بر اب یعنی سفینهٔ نوح عم
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً تا کردانیم ان کشتی را برای شما پندی
وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ونکاه دارد این پند را کوشی نکاه دارنده
که نفع کیرد بانچه شنود ودر حدیث امده کرحضرت رسالت صلعم

مر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع را گفت که من از خدای درخواستم که گرداند
اذن واعیه گوش ترا ای علی علیه السلام گفت بعد از ان هیچ چیز را فراموش
نکردم گرچه ناصحرا بود حرداعیه پندرا اذنی بیاید واعیه گر بنود
گوشهای غیب گیر وحی ناوردی ز گردون یک بشیر فاذا نفخ فی
الصور پس چون دمیده شود در صور نفخة واحدة یکنفخة یعنی دمی
دن که نفخهٔ صعقه است وحملت الارض وبرداشته شود زمین
والجبال وکوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله
وبادهای سخت فدکتا پس در هم شکسته شوند زمین وکوه دکة
واحدة یک شکستنی ومانند هبا گردند فیومئذ وقعت الواقعة
پس انهنگام که واقع شود واقع شونده یعنی قیامة قایم گردد
وانشقت السماء وبشکافد اسمان از هر طرف مجره فهی یومئذ
واهیة پس اسمان دران روز سست وضعیف بود پس از قوة
واستواری والملک علی ارجائها وفرشتگان بر کنارهای اسمان
باشند تا امر خدای در رسد وفرود اید ویحمل عرش ربک وبر
دارند عرش پروردگار ترا فوقهم یومئذ ثمانیة بر زبر ملایکه
که بر ارجاء اسمانند ان روز هشت ملک وامروز حاملان چهارند
در معالم اورده که دران حملهٔ عرش هشت کس باشند وبر صورت
بز کوهی از سمهای ایشان تا زانوها مسافت انقدار بود که
از اسمانی تا اسمانی وگفته اند هشت صنف از ملایکه بردارند که
ایشانرا نداند الا خدای یومئذ تعرضون دران روز عرضه کرده
شوند بر خدای از برای محاسبه لا تخفی پنهان نماند بر خدای منکم
خافیة از کرده وگناه شما پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای
شما مطلع است پس عرض وحساب نه برای اطلاع است بران بلکه برای
عدالت وافشای احوال خلایق فاما من اوتی پس انکه داده شود
کتابه بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست او فیقول هاؤم اقرؤا

پس گوید

پس گوید از روی سرور بیایید بخوانید کتابیه کتاب مرا که درین
جا عملی نیست که من از اظهار ان شرم دارم در تبیان اورده که
این کتاب دیگرست بغیر کتاب الاعمال که نوشته درو بشارت
جنتست وپس چه کتاب حفظ میان بنده وخدای نیست وکسی انرا
نداند ونخواند پس صاحب ان کتاب میگوید انی ظننت بدرستی
که من بیقین دانستم انی ملاق حسابیه انکه من بیننده ام
حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد انرا اماده شدم
فهو فی عیشة راضیة پس انکس در زندگانی باشد پسندیده
صافی از کدورت ومقرون برحمت وحشمت فی جنة عالیة در
بهشتی بلند قطوفها دانیة میوهای ان نزدیکست که دست
قایم وقاعد ومضطجع بوی رسد ورضوان ایشانرا گویند کلوا و
اشربوا بخورید از میوهای وبیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی
واشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب انچه عمل کردید فی الایام
الخالیة در روزهای گذشته در دنیا یا بواسطه انکه روزه میداشتید
در روزهای گرم واما من اوتی واما انکس که دهند کتابه
بشماله نامهٔ اعمال او بدست چپ او وبدیهای خویش میبیند فیقول
پس گوید از روی ندامة یا لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدی
یعنی بمن ندادندی کتابیه کتاب مرا ومن ندیدمی تا برملا فضیحت
نشدمی ولم ادر وکاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه چیست
حساب من چه حاصلی نیست مرا انرا جز عذاب وشدة یا لیتها کاشکی
مرگی که بدان مردمی در دنیا کانت القاضیة بودی مرگ حکم کننده
بفنای ابد تا بعد از ان زنده نشدمی ما اغنی عنی مالیه دفع نکرد
از من عذاب را انچه مرا بود از مال وتبع هلک عنی سلطانیه گم گشت
بر من تسلط من از مردم وفرمان گذاری یا حجت که در دنیا چنگ زده
بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خذوه فغلوه پس بگیرید

اینکس او در غل کشید و بر اجنی دست او بر کردن وی بندید ثُمَّ
الْجَحِيمَ پس در اتش بزرک صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
پس انهنکام در زنجیر از اتش ذَرْعُهَا کزان سَبْعُونَ ذِرَاعًا
هفتاد کز بذراع ملك که هر ذراعی هفتاد باعست و هر باعی از
کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ پس در اریدا او را در ان یعنی بر جسد
او بپیچیده محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار کفت که اکر همه
اهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یك حلقه ازان زنجیر نیست
و اکر حلقهٔ ازان در کوههای عالم نهند چون ارزیز بکدازند اِنَّهُ
بدرستی که این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی اورد بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ
بخدای بزرکوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انکیخت خود را یعنی رغبت
نمیکرد و حرص نداشت عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش
فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویش
که حمایة کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ
مکر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای ایشان
میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند غسلین را اِلَّا الْخَاطِئُونَ مکر کناه
کاران و سر همه کناهان شرکست فَلَا پس نه چنانست که کافران
میکویند قران بربافته و ساخته محمدست اُقْسِمُ سوکند میخورم
بِمَا تُبْصِرُونَ بانچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و انچه
نمی بینید از مغیبات یا بانچه در روی زمین و زیر زمین است یا
باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت معمور یا ببرو
بحر یا به تبلیغ محمد صلعم و نزول جبرئیل عم یا باثار رسالة حبیب من
و انوار ولایة او و جواب قسم اینکه اِنَّهُ بدرستی که قران لَقَوْلُ
رَسُولٍ هر اینه خواندن رسولیست كَرِيمٍ بزرکوار نزد خدای
که محمدست و اوردن جبرئیل عم وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قران
سخن شاعر چنانچه ابو جهل میکوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنید
مراد عدم تصدیقست وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قران سخن

سخن کاهنی چنانچه عقبه بن ابی معیط کمان میبرد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی پند میکیرید یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِيلٌ قران فرو فرستاده
ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اکر
افترا کند محمد صلعم چنانچه زعم شماست و بدروغ بندید عَلَيْنَا بر ما
بَعْضَ الْاَقَاوِيلِ بعضی سخنان لَاَخَذْنَا هر اینه بکیریم مِنْهُ
بِالْيَمِينِ از و قوة و توانائی را ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ
از و رك دل او را یعنی هلاك سازیم فَمَا مِنْكُمْ پس نیست
از شما مِنْ اَحَدٍ هیچ کس یعنی نیستند از شما عَنْهُ حَاجِزِينَ از و دفع
کننده کان وَاِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که ما هر اینه میدانیم
انکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ تکذیب کننده کانید مر خدا را وَ
اِنَّهُ لَحَسْرَةٌ و بدرستی که قران هر اینه سبب حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ
مر نا کرویدکان را روز قیامة که ثواب اهل قران را مشاهده کنند
وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و بتحقیق که قران درستی است بیکمان یعنی
یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردکار خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و بثناهای
بزرک یاد کن سُورَةُ الْمَعَارِجِ وَهِيَ اَرْبَعٌ وَاَرْبَعُونَ اٰيَةً والله اعلم واحکم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اورده اند که نضر بن الحارث بر در مسجد ایستاده کفت خدایا اکر
محمد حق است و انچه میکوید از نزدیك تست پس سنك باران بر
سر ما و ما را بعذاب الیم مبتلا کن ایه امد که سَاَلَ سَائِلٌ در
خواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بود نیست لِلْكَافِرِينَ
برای کافران کر قتل بدست در دنیی یا عذاب الیم در اخرت و کویند
سائل ابو جهل است که کفت فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا و قولی هست که
حضرت رسالت صلعم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر
تقدیر لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نیست مران عذاب را دفع کننده که باز دارد انرا

وَاِنَّهُ پس بدرستی
که این هلاکرا هر اینه
قران لَتَذْكِرَةٌ
لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیز
کاران پندیست تا چه ایشان بدان منتفع ع

من الله از جهة خداى چه اراده ازليه بدان تعلق كرفته ومراد الله
مندفع نكردد پس در صفت الله ميكويد كه ذى المعارج خداوند
درجهاى بلندست يعنى غرفهاى بهشت كه براى دوستان خود
مهيا كرده يا تصاعدى كه براى صعود كلمات طيبات مقرر فرموده
تعرج الملائكة بالا ميروند فرشتكان والروح وجبرئيل
يا قومى كه اعظم اند از ملائكه اليه بسوى امر خداى يعنى بموضعى كه
خداى فرمايد فى يوم كان در روزى كه هست مقداره اندازهٔ
او خمسين الف سنة پنجاه هزار سال از سالهاى دنيى يعنى اكر يكى
از بنى ادم خواهد كه سير كند از دنيى تا انجا كه محل امر ملايكه
است وايشان بيكروز ميروند وبدين مقدار سال تواند رفت
ابن عباس رضع فرموده كه مراد روز قيامتست كه بر كافر بدين
درازى خواهد كذشت وكفته اند در عرصه كاه قيامة پنجاه هزار
موطن وموقف خواهد بود وخلايقرا در هر موقفى هزار سال باز
دارند وبيان ان مواقف در جواهر التفسير بايد جست در فتوحات
اورده كه هر اسمى را از اسماى الهى روزيست خاص كه تعلق
برو دارد ودر قران دو روز از انها مذكورست يوم الرب كه
هزار سالست ويوم ذى المعارج كه پنجاه هزار سالست بيان
اسما وسنين ابديه وسرمديه در مطاوى اين اوراق نكنجد هر سخن
وقتى وهر نكته مكانى دارد فاصبر پس شكيبايى كن بر تكذيب منكران
بصبر صبرا جميلا شكيبايى كردن نيكو يعنى قلق وجزع وشكايت
انهم يرونه بعيدا بدرستى كه كافران مى بينند روز قيامة
را دور از امكان يعنى ميكويند نيست ونخواهد بود چنانچه در
عرف ميكويند كه وقوع فلان كار دورست يعنى محال مينمايد ط
ونريه قريبا وما ميدانيم قيامترا نزديك بوقوع يوم تكون
السماء كالمهل روزى كه كردد اسمان مانند فلزى كداخته يا مثل

دردى زيت يعنى فلك بكدازد وتكون الجبال كالعهن وكردد
كوهها مانند پشم رنكين زده شده يعنى سست شود وريزه ريزه
كردد ولا يسال حميم حميما وپرسيده نشود هيچ خويشى از كناه
خويش خود يعنى هركس از كردار او سوال كنند يبصرونهم بينا
كرده شوند ايشان بخويشان خود يعنى هركس خويش خود را شناسد
وباحوال او بينا كردد وداند كه هر يك بعمل خود مواخذند يود المجرم
دوست دارد وارزو برد كافر لو يفتدى انكه فدا دهد من
عذاب يومئذ از عذاب ان روز ببنيه بپسران خود يعنى
فدا كند بعوض خود پسران را كه عزيزترين خلقان بودند بنزد
وى تا ايشان عذاب كشند ووى خلاص يابد وصاحبته وفدا
دهد زن خود را كه يار وهوادار او بوده واخيه وبرادر خود را
كه هم پشت ومددكار اوست وفصيلته التى تؤويه وخويشان
خود را كه جاى داده اند اورا در دنيى نزد خود يعنى پناه كاه وى بوده
اند ومن فى الارض جميعا ودوست دارد كه فدا دهد هر كس كه در
زمين است همه ايشانرا يعنى همه خلايقرا خواهد كه فدا بدهد ثم
ينجيه پس برهاند اورا فدا دادن كلا غير هذا از عذاب انها
لظى بدرستى كه اتش دوزخ كه مجرم ازو فدا ميدهد زبانه
ايست خالص نزاعة كننده است للشوى بر دست وپاى مشركان
يعنى مر ايشانرا از صد ساله ودويست ساله راه زبانه ميزند و
كافررا بخود ميكشد چنانچه مقناطيس اهنرا جذب ميكند تدعوا
ميخواند اتش يعنى ميكشد يا زبانه اورا ميخوانند در معالم اورده
كه اتش بزبان فصيح بنام ولقب ميخواند من ادبر كسيرا كه پشت
برحق كرده است وتولى وروى بكردانيده است از فرمان الهى
وجمع وكرد كرده است مال دنيى را فاوعى پس در باردان كرده
ونكاه داشته وحق خدايرا ادا نكرده ان الانسان بدرستى كه ادمى

خُلِقَ هَلُوعًا افریده شده است حریص بر مال فانی وبخیل از اداء حقوق
ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه
قاف که هر روز هفت صحرا از کیاه خالی میکند یعنی همه حشایش ازا
میخورد واب هفت دریا می اشامد ودر کرما وسرما صبر ندارد هر شب
در اندیشه انست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه ادمیرا در
بیصبری واندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند ع جانوری اکه
بجز ادمیست ع معده چو پر شد سبب بی غمیست ع ادمی است انکه
نه سیری برد ع بر سر سیری غم روزی خورد ع خورده همه عمر چه
بیش وچه کم ع روزی هر روزه ز خوان کرم ع وز ره حرص واملش
همچنان ع هیچ غمی نیست بجز فکر نان إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد اورا
چیزی بد مانند فقر ومرض جَزُوعًا جزع وفریاد زند وَإِذَا مَسَّهُ
الْخَيْرُ وچون برسد اورا نیکی مثل صحت وتوانکری مَنُوعًا منع کننده
نفس خود را از طاعة ومال را از نفقه در راه حق وهمه ادمیان برین
منوال مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مکر نماز کذارندکان الَّذِينَ هُمْ
انانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته کانند
یعنی هیچ شغل از پیوسته باز نمانند وکفته اند در وقت اداء
صلوة ساکن اند وچپ وراست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي
أَمْوَالِهِمْ وانانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته
شده مثل زکوة مقرر وصدقات موظفه لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ برای
درویش خواهنده وبرای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
وانانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا ونشانه
تصدیق قیامة اشتغالست بطاعة وعبادة وَالَّذِينَ هُمْ وانانکه ایشان
از عذاب پروردکار خویش
مُشْفِقُونَ ترسانند و
علامت آن اجتنابست از
ملاهی ومناهی إِنَّ عَذَابَ
رَبِّهِمْ
مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِم بدرستی که عذاب پروردکار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
مامون نیست یعنی از ان ایمن نتوانند بود که البته بعاصیان خواهد
رسید وَالَّذِينَ هُمْ وانانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را

حَافِظُونَ

حَافِظُونَ نکاه دارندکانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مکر بر زنان خود
أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر انکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشانرا
یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ
پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردکان نیستند بر ترک
حفظ در فرج نسبت بزنان وکنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب
کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جزین که کفته شد فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ
پس ان کروه ایشان از حد در کذرندکانند بوطی ذکران وبهایم
وبقولی بعضی استمتاع باید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ وانانکه
ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ وپیمانهای خویشرا
رَاعُونَ رعایة کنندکانند خواه امانة خلق وخواه حق وخواه پیمان
افریدکار وافریدکان که همه نکاه داشتنیست وملاحظه امانة
کذاری ووفاداری دران فرو نکذاشتنی است ع اکر میباید از التزام امانت ع
فرو مکذار قانون امانت ع بهر عهدی که می بندی وفا کن ع رسوم حق
کذاری را ادا کن ع وَالَّذِينَ هُم بِشَهَادَاتِهِمْ وانانکه ایشان بکواهی
خود قَائِمُونَ ایستادکانند یا اقامة شهادة میکنند در انچه میدانند
از حقوق عباد الله وحفص شهادت را جمع میخواند جهة تنوع اقسام
ان وَالَّذِينَ هُمْ وانانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ
محافظة میکنند یعنی باداب وشرایط ان قیام مینمایند دیکر از ذکر
صلوة در مفتح ومختم این ایات دلیل فضل وشرف این عبادتست بر
سایر عبادات وکفته اند دوام تعلق بفرایض دارد ومحافظة به
نوافل أُولَٰئِكَ ان کروه که بدین صفات موصوفند فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها اند روز قیامة مُّكْرَمُونَ کرامی شدکان بثواب ابدی و
جزای سرمدی بعد از نزول این ایه مشرکان کرد اکرد حضرت رسول الله صم
حلقه زدند واستهزاکنان کفتند اکر محمد طمع میدارد بوستانهای
عقبی را ما نیز طمع میداریم که بیش از ایشان یابیم ایه امد که فَمَالِ الَّذِينَ

كفروا اين چيست وچه بوده است مرانانرا كه نگرويدند وازين صفتها
كه مذكور شد بی بهره ماندند قبلك بسوی تو مهطعين شتابندگان
عن اليمين از جانب راست وعن الشمال واز طرف چپ عزين گروه
گروه حلقه زدگان ايطمع ايا طمع دارد كل امرئ منهم هر مردی
از ايشان ان يدخل انكه در اورده شود با مؤمنان جنة نعيم
در بوستانهای با نعمت يعنی مشركان را داعيه انست كه بی نقد ايمان
ايشانرا در چهار بازار روضات جنان دخل دهند كلا نه اينچنين
است وكافر را در بهشت راه نيست انا خلقناهم بدرستی كه ما
افريديم ايشانرا مما يعلمون از انچه ميدانند يعنی نطفه الرده كه
انرا بهيچ نوع باعالم قدس مناسبتی نيست پس اگر كسی از لوث كدورات
صافی نگردد باخلاق ملكی متخلق نشود استعداد دخول جنة نخواهد
داشت فلا اقسم نه چنانست كه كفار ميگويند اقسم سوگند
ميخورم برب المشارق بافريدگار مشرقها كه افتاب درو
در هر سالی هر روز از نقطهٔ ديگر طلوع ميكند والمغارب
و بخداوند مغربها كه افتابراهست وهر روز بنقطهٔ ديگر غروب
ميكند وگفته اند مراد مشارق ومغارب نجومست چه هريك
از ايشانرا محل شروق وغروب از دائرهٔ افق نقطهٔ ديگرست وبر
هر تقدير حق سبحانه قسم ياد ميكند انا لقادرون بدرستی
كه ما توانائيم علی ان نبدل بر انكه بدل كنيم يعنی اين مشركانرا
هلاك سازيم وبدل اريم از ايشان خلقی خيرا منهم بهتر از ايشان
وفرمان بردارتر وما نحن بمسبوقين ونيستيم ما مسبوق شدگان
يعنی كسی بر ما پيشی نتواند گرفت اگر ارادهٔ امری كنيم او مغلوب نتواند
ساخت در اظهاران فذرهم پس دست بدار ايشانرا يخوضوا تا
شروع كنند در باطلها ويلعبوا وببازی مشغول شوند در دنيا
حتی يلاقوا تا ملاقات كنند يومهم روز خود را الذی

يوعدون

يوعدون ان روزی كه وعده داده شده اند بدانكه بدرست
يا قيامة حكم اين ايه بايهٔ قتال رقم نسخ يافته يوم يخرجون
روزی كه بيرون ايند ايشان من الاجداث از گورها سراعا
شتابندگان باجابت دعوت اسرافيل كانهم گوييا ايشان الی
نصب بسوی علمی برپای كرده يوفضون ميشتابند چنانچه سپاه
پراكنده كه علم خود قائم بينند وبجانب وی شتاب كنان روند خاشعة
فروتن وذليل ابصارهم ديدهای ايشان يعنی خداوندان ديدها
سر در پيش افكنده ترهقهم بپوشد ايشانرا يعنی فرو گيرد ذلة
خواری ذلك اليوم اينست اليوم الذی انروز كه در دنيا كانوا يوعدون
بودند كه بدان ايشان وعده كرده ميشدند

سورة نوح ع مكية وهی ثمان وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

انا ارسلنا نوحا بدرستی كه ما فرستاديم نوح را ع الی قومه بسوی
گروه او از ال قابيل ان انذر بانكه بيم كن قومك قوم خود را
وبترسان من قبل ان ياتيهم پيش از انكه بيايد بديشان عذاب
اليم عذابی دردناك كه طوفانست يا عذاب اخرت قال يا قوم
گفت نوح ع ای گروه من انی لكم نذير بدرستی كه من مر شمارا
بيم كننده ام مبين اشكارا بيم كردن من ميرسانم بشما ان اعبدوا الله
انكه بپرستيد خدای را بيگانگی واتقوه وبترسيد از عقوبة او يا بپرهيزيد
از نافرمانی او واطيعون وفرمان بريد مرا در هرچه فرمايم
ونهی كنم يغفر لكم تا بيامرزد خدای مر شمارا من ذنوبكم
بعضی از گناهان شما كه قبل از اسلام مرتكب ان شده باشيد
ويؤخركم وباز پس دارد شمارا از عقوبات ومهلكات يعنی
زنده دارد شمارا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده كه مدت زندگانی
منقضی شود ان اجل الله بدرستی كه مدتی كه خدای مقرر كرده اذا
جاء لا يؤخر چون بيايد بر وجهی كه مقدر بود و مقرر فرموده باز پس

افکنده نشود وصاحب ان اجل را مهلت نبود، روزی که اجل در اید
از پیش و پست، شک نیست که مهلت ندیکنفست، یاری نرسد دران
دم از هیچکست، بر باد شود جمله هوا و هوست، لو کنتم تعلمون
اگر هستید شما که بفکر ونظر بدانید چیزی را پس اینرا بدانید که در اجل
تاخیر و امهال نیست القصه نوح علی نبینا وعم بفرمان الهی نهصد و پنجاه
سال قوم را دعوت کرد وایشان سرکشی نموده وعناد ورزیده در آزار
و ایذای او بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح بتنگ آمد قال
رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم
قوم خود را بطاعت وعبادت تو لیلا ونهارا شب و روز یعنی
پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشانرا دعائی
خواندن ودعا کردن من الا فرارا مگر گریختن ورمیدن از ایمان
وطاعت وانی وبدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه بخواندم
ایشانرا بتوحید وعبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی مر ایشانرا
بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی
آذانهم در گوشهای خود وره گذر مسامع را از استماع دعوت بربستند
واستغشوا وببرد درکشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نه
بینند واصروا و ایستادند بر کفر ومعصیت واستکبروا و سرکشی
کردن از متابعة من استکبارا سرکشی کردن بزرگ ثم انی
پس بدرستی که من با وجود اصرار واستکبار دعوتهم دعوت
کردم ایشانرا جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که
من اعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی از ایشانرا یعنی باشکار آواز
برداشتم وتکرار کردم دعوترا واسررت لهم وباز نیز گفتم مر
بعضی دیگر از ایشانرا اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم
طریق دعوت فرو نگذاشتم ودر مجالس وخلوات بسر وعلانیه ایشانرا
بحق خواندم وچون قطرات باران از ایشان باز گرفت وزنان ایشانرا

عقیم

عقیم گذاشت وایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس
گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از
کفر انه کان غفارا بدرستی که خدای هست آمرزنده توبه
کنندگان وچون شما توبه کنید یرسل السماء علیکم مدرارا
بفرستد بر شما ابر را پی در پی بارنده ویمددکم باموال وبنین
ومدد دهد شما را بمالها وپسران یعنی بسیار گرداند اموال واولاد
شما را ویجعل لکم جنات وبدهد مر شما را بوستانهای مشتمل
بر میوه ویجعل لکم انهارا وبدهد وجاری گرداند برای شما آبرا
ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی
شناسید لله وقارا خدایرا عظمتی وبزرگواری مراد آنست
که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از فرمان او یا چیست
که از عظمت او نمیترسید وقد خلقکم اطوارا وحال
آنکه بیافریده است شما را گونه گونه مختلف در خلق وخلق یا از طور
نطفه بعلقه برده واز آنجا بمضغه تا آخر واین دلیلست بر قدرة
کامل وحکمت شامل الم تروا کیف خلق الله آیا نمی بینید که بیافرید
خدای سبع سموات طباقا هفت آسمانرا بالای هم طبقه و
جعل القمر فیهن نورا وگردانید ماه را در یکی از ایشان روشنی
ودر بعضی کتب آسمانی هست که جرم قمر در آسمان دنیاست
ونور وی میتابد در آسمانها چنانچه در زمین میتابد وآنها را
روشن میکند وجعل الشمس سراجا وگردانید آفتابرا چراغ زمین
تا چنانچه چراغ ظلمترا از حوالی میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه
زمین محو میگرداند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله را بجهة
آن چراغ گفت که بنور وی تاریکی کفر ونفاق را از عرصه عالم زایل
گردانید، چراغ چشم دل چشم وچراغ جان رسول الله، که شمع ملت
از پرتو احکام او رخشان، در بی ظلمت سر اگر نه چراغ افروختی شرعش،

کجا کسی راخلاصی بودی از تاریکی طغیان وَاللّٰهُ اَنبَتَکُم وخدای
برویانید شمارا یعنی نهال وجود پدر شما ادم را مِنَ الاَرضِ نَبَاتًا از
زمین پس برست ادم از خاک ویعنی چون پدر مارا از خاک افرید پس
ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ یُعِیدُکُم فِیهَا پس باز خواهد
برد شمارا در زمین یعنی بعد از موت بقبر درارد وَیُخرِجُکُم اِخرَاجًا
وبیرون ارد شمارا از قبر بیرون اوردنی از برای حساب وجزا
وَاللّٰهُ جَعَلَ لَکُمُ الاَرضَ بِسَاطًا وخدای کردانید برای شما
زمین را مانند فرشی کسترده که ارام در رو کرفتن بروشاید لِتَسلُکُوا
مِنهَا تا میروید از زمین سُبُلًا فِجَاجًا براههای کشاده بعد از این
مواعظ ونصایح عوام قوم نوح ع متامل شدند وخواص و
رؤساء ایشان از اضلال واغوا نمودند تا از انچه بودند بدتر
وجفاکارتر کشته در عصیان وعناد افزودند قَالَ نُوحٌ کفت
نوح ع بعد از مشاهده این حال که رَبِّ اِنَّهُم ای پروردکار
من بدرستی که ایشان یعنی عامه امة من عَصَونِی عاصی شدند
در من وَاتَّبَعُوا مَن لَم یَزِدهُ وپی روی کردند انرا کر زیاده
نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او وولد او اِلَّا خَسَارًا مکر زیان
کاری وکمراهی یعنی فرمان نبردند مرا ومتابعت کردند مهتران
خود را که مغرور بودند بمال وفرزند وَمَکَرُوا مَکرًا کُبَّارًا
ومکر کردند بزرکان قوم مکری بزرک که سفله وادنی را بحیله
جانب خود کشیدند وبرایذای من تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ
اٰلِهَتَکُم وکفتند دست باز مدارید از عبادت خدایان
خود وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا ومکذارید بت ود را وان صنمی بود بر
صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا ونه سواع را وان بصورت
زنی بوده وَلَا یَغُوثَ ونه یغوث را وان بصورت شیری بوده
وَیَعُوقَ ونه وان بصورت اسپی بوده وَنَسرًا ونه نسر را و
یعوقرا

ان

ان بصورت کرکسی بوده واشهر انست که اینها اسامی پنج مرد صالح
است که میان ادم ونوح علیهما السلام بودند ومردم بدیشان اعتقاد
تمام داشتند بعد از ان که ایشان بمردند بصورت ایشان از چوب
وسنک پیکرها ساختند وتعظیم ان مینمودند وبمرور زمان به پرستش
ایشان مشغول کشتند بعد از طوفان ابلیس لعین ان بتان را بیرون
اورد وعرب ابه پرستش ان فرمود قبیله کلب داشتند در دومة ودّ ع
الجندل وسواع در قبیله هذیل بوده بر ساحل بحر ویغوث را بنو نخع
وبنی عطیف وبنی مراد اختیار کردند ویعوق در میان همدان افتاد
ونسر معبود اهل حمیر بود وال ذی الکلاع القصه نوح علی
نبینا وعم بحق سبحانه مناجات کرد که خدایا کافر قوم اصاغر اکفتند
که دست از این بتان باز مدارید وَقَد اَضَلُّوا وحال انست که کمراه
کردند روسای قوم را این بتان کَثِیرًا بسیاری را از ضعفه و
ادنی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ ومیفزای بارخدایا مر ستمکاران را اِلَّا ضَلَالًا
مکر هلاکت وعذاب مِمَّا خَطِیئَاتِهِم از برای کناهان قوم نوح اُغرِقُوا
غرقه شدند بطوفان فَاُدخِلُوا نَارًا پس در اورده شدند باتش
یعنی در قبر وکفته اند در اخرت فَلَم یَجِدُوا لَهُم پس نیافتند برای
خود از انها که بخدای کرفته بودند مِن دُونِ اللّٰهِ اَنصَارًا بجز خدای
یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد اورده اند که حق سبحانه
حضرت نوح را خبر داد که دیکر از قوم تو کسی ایمان نخواهد اورد
واز ایشان فرزندی که ایمان ارد هم متولد نخواهد شد پس نوح ع
مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ وکفت نوح ای افریدکار من لَا تَذَر
عَلَی الاَرضِ مکذار بر روی زمین مِنَ الکَافِرِینَ دَیَّارًا از ناکرویدکان دور کننده
یعنی کسی که اید ورود مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر را زنده مکذار ع
اِنَّکَ اِن تَذَرهُم بدرستی که اکر تو بکذاری ایشان را یُضِلُّوا عِبَادَکَ
کمراه کنند بندکان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند
وَلَا یَلِدُوا اِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا ونزایند مکر فجور کننده ناسپاس یعنی

چون بالغ شوند فاجر وغادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
ای پروردگار من بیامرز مرا ومر پدر ومادر مرا والد نوح علیه
السلام ملك ابن متوشلح بود ومادرش باشهر اقوال شمخاء بنت انوش
وهردو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد
وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ ومر هر کسی را که در اید بخانه ومنزل یا بکشتی
یا بمجلس من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن بودند وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ وبیامرز مردان وزنان گرویده را که باشند تا قیامة
وگفته اند مراد این امة مرحومه اند از ابن عباس رضه منقولست
که همچنانکه دعای نوح درباره کافران مستجاب شد در شان
اهل ایمان نیز بعز اجابة رسیده ودیگر دعا فرمود وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
ومیفزای ستمکاران یعنی کافرانرا إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکی وسختی

سُورَةُ الْجِنِّ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٍ وَعِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمة حضرت
رسول الله رسیده استماع قران نموده ایمان اوردند ماوردی
گوید انحضرت سورة اقرا میخواند ایشان نه تن یا هفت تن سه
از اهل حران وچهار از نصیبین صاحب کشاف اورده که از شصبان
بودند وایشان اعظم واکثر قبایل جن اند وعامه لشکر ابلیس
از ایشانست وان گروه که ایمان اورده بودند بمیان قوم خود رفته
انواع سخنان گفتند حق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که قُلْ
بگوای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ انکه بشنید
قرانرا در بطن نخل نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ گروهی از ده کمتر واز سه بیشتر
بودند از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند
که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرانی شگفت
یعنی چیزی عجیب که با کلام بشر نماند وکسی بر انشاء مثل ان قدرت ندارد

یهدی

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید براستی وصواب وصلاح دین ودنیا
فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بان وَلَنْ نُشْرِكَ وهرگز شرك نیاریم و
انباز نگیریم بِرَبِّنَا أَحَدًا بپروردگار ما یکیرا از اصنام وابالسه
وغیران چنانچه پیشتر شرك میاوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى وبدرستی
که بزرگست جَدُّ رَبِّنَا ملك افریدگار ما یا برترست عظمه وجلال
او ان مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً فرا نگرفت زنی
چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا ونه فرزندی چنانچه
یهود ونصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا وبدرستی
که هست که میگوید جاهل ونادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ شَطَطًا
برخدای سخنی دور که نسبت صاحبه وولدست بوی وَأَنَّا
ظَنَنَّا وما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ انکه نگویند
ادمیان وجنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغی لاجرم هرچه
سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قران شنیدیم دانستیم
که وی دروغ برخدای می بسته وَأَنَّهُ كَانَ وبدرستی که بودند
رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از ادمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ
پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان وان چنان بود
که چون کسی به بیابان هولناك رسیدی گفتی أَعُوذُ بِسَيِّدِ هَذَا
الْوَادِي یعنی پناه میبرم بسید این وادی از سفهای قوم او واعتقاد
او ان بود که بدان استغاثه ان شخص سالم ومامون بماند واهل مکه
در موطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفة ابن بدر من جن هذا الوادی
فَزَادُوهُمْ رَهَقًا پس بیفزودند ادمیان مر این جنیانرا بسبب
این استعاذه کبر وسرکشی وجهل تا گفتند که بزرگ برتبه ایست
که ادمیان با پناه میجویند وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا وبدرستی که ادمیان یعنی
کفار ایشان گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان برده اید ای
جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا انکه برنه انگیزد خدای یکی را از مردگان

براى حساب وجزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وبدرستى كه ما مس كرديم اسمانرا
وبراى استراق سمع بالا رفتيم وخواستيم كه بوى درائيم فَوَجَدْنَاهَا
پس يافتيم اسمانرا مُلِئَتْ پركرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان
تواناى محكم يعنى ملائكه كه بمنع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا وان
ستاركان درخشنده اتش فشان كه جهت رجم ديوان متعين
كشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ وبدرستى كه ميبوديم كه مى نشستيم
مِنْهَا از اسمان مَقَاعِدَ در نشستنكاهها لِلسَّمْعِ براى شنيدن
اخبار اسمانى يعنى قبل از بعث رسول بر اسمان ميرفتيم ودر مقاعد
خالى از حرس وشهب مى نشستيم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هركاه از
جن طلب شنيدن ميكنند اكنون يَجِدْ لَهُ مى يابد براى خود
شِهَابًا رَصَدًا ستاره روشن اتش بار نكاه دارنده ومترصد ايستاده
يعنى براى سوختن وى وَأَنَّا لَا نَدْرِي وبدرستى كه ما نميدانيم
أَشَرٌّ أُرِيدَ ايا بدى خواسته شده است از حراست اسمان وباز
داشت ما ازان بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بكسانى كه در زمين اند از ادميان
أَمْ أَرَادَ بِهِمْ يا خواسته است بديشان رَبُّهُمْ رَشَدًا افريدگار
ايشان خيرى وصلاحى وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وبدرستى كه از جنس
ما شايستكان هستند يعنى مؤمنان نيكوكار سابق در خير وَمِنَّا دُونَ
ذَٰلِكَ وان ما فروتر از ين هستند يعنى ميان روان كُنَّا طَرَائِقَ
قِدَدًا وما هستيم خداوندان طريقها ومذهبهاى متفرقه ومختلفه
در معالم از حسن بصرى نقل كرده كه چنانچه در ميان انس اهل
مذاهب مختلفه هستند چون قدريه ومرجيه ورفضه وغير
ايشان در ميان جن نيز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا وبدرستى كه ما نيز
دانستيم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ انكه عاجز نميتوانيم ساخت خدايرا
هرجا باشيم فِي الْأَرْضِ در زمين يعنى اگر بما كارى خواهد ما او را دران
عاجز نميتوانيم كرد بواسطه سكون وثبات در مقام خود براى

مقاومة

الحمد لله رب

مقاومة وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا وعاجز نميسازيم وير از روى گريختن باطراف
افاق يا حوالى كوه قاف وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ وبدرستى كه ما ان
هنكام كه شنيديم قرانرا كه سبب هدايت عالميانست آمَنَّا بِهِ گرويديم
بوى يا بانكس كه ازوى شنيديم يعنى حضرت پيغمبر ومقررست كه هيچ
پيغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسالت كه جن وانس را دعوت
او فرا رسيده وخوان تبليغ او در نظر خاص وعام كشيده داخل اند در
دعوت او جن وانس تا قيامت امتش از نوع وجنس
اوست سلطان وطفيل وهمه اوست شاهنشاه وخيل وهمه فَمَنْ
يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هركه بگرود بافريدگار خود فَلَا يَخَافُ بَخْسًا پس
او نترسد از نقصان در جزاى او وَلَا رَهَقًا ونه از ستم بروى
از رسيدن عيب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستى كه از بنى
نوع ما مسلمانانند كه گرويده به پيغمبر ومتدين بدين اسلام
وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ وازما بيدادگرانند برخود كه شرك ارند
وفرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هركه گردن نهد امر خدايرا
همچنانكه ما نهاده ايم فَأُولَٰئِكَ پس ان گروه گردن نهادگان
تَحَرَّوْا رَشَدًا قصد كرده اند راه راست را وازان راه بمقصد خواهند
رسيد وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما ستمكاران فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا
پس باشند مر اتش دوزخرا هيمه كه بديشان افروخته شود چنانكه
بكفار اتش افروخته ميشود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا وديگر وحى
كرده اند بمن كه اگر مستقيم شوند اهل مكه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه
راست يعنى ايمان ارند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر اينه بدهيم ايشانرا مَاءً
غَدَقًا ابى دنى بسيار بعد از قحط وتنگسالى يعنى روزى برايشان
فراخ كردانيم يا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ايشانرا نعمت
بسيار ارزانى داديم يعنى از وعيد اخرت امان دهيم واين بزرگتر
وبسيارتر نعمتى است وجمعى اعم گرفته اند يعنى اگر جن وانس مستقيم

باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرافراز کردانیم
لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشان در زندکانی که بوظایف
شکر چه کونه قیام مینمایند وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند
عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پروردکار خود و سپاسداری
نکند يَسْلُكْهُ درآرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذابی
سخت که فرح و راحت درو نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و دیکر وحی بمن
آمده که مسجدها مر خدای راست و خاص بدو فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ
أَحَدًا پس مخوانید دران با خدای یکی را چنانچه یهود و نصاری
در کنایس و صومعهای خود عزیر و مسیح را عم بالوهیه یادي
کنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند لبیک
لا شریك الا شریك هو لك کفته اند مراد ازین مساجد تمام روی
زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین ص کقوله ع جعلت
الارض مسجدا لی پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیکری نیکو نباشد
دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کسی دیکر یاد مکن وَ
أَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنهنکام که برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدا
یعنی محمد ص در بطن نخله يَدْعُوهُ میخواند خدا را و نماز میکذارد و جن
قراءة او میشنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ
لِبَدًا بر وی جسفیدکان از غایة ازدحام و در انکه حق سبحانه پیغمبر
خود را عبد الله کفته نکتها بسیارست در آثار آمده که آنحضرت را
هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه بشرط عبادت و عبودیة بر وجهی که
آنحضرت قیام نمود هیچ کس را قدرت اقامة بران نبود لاجرم در
وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سُبْحَانَ
الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ و بهنکام نزول قران از مدارج ملکی او را بهمین
نام یاد میکند که تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ کفار مکه مر
حضرت رسالت را ص کفتند عجب کاری پیش کرفته و در بزر مهلکه شروع

نموده ازین مهم برکرد و ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه کیریم و
حمایة کنیم آیه که قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي بکو با مشرکان که بهر حال
جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم پروردکار خود را وَلَا أُشْرِكُ
بِهِ أَحَدًا و انباز نکیرم بدو یکی را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا
وَلَا رَشَدًا بکو بدرستی که من مالک نیستم برای شما دفع ضرر را
و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش
پروردکارست قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي بکو بدرستی که من زنهار
ندهد مرا و در پناه نکیرد مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ از عذاب خدای یکی یعنی
اکر خدای خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایة نتواند کرد وَلَنْ
أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابم هرکز بجز وی پناهی که روی بوی
آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایتست شما را
مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ از نزد خدای و میرسانم پیغامهای فرستاده
وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا را در
پرستش او و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ پس
بدرستی که مر او راست آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشند
دران همیشه بی خلاصی از ان و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار
میدانند و در تو عاصی میشوند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند
مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا
در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون عذاب موعود به بینند
که از کروه مؤمن و کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از
جهة یاری وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که
ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار که ضعیفترست و کمتر کفار مکه
بعد از نزول این آیه کفتند این موعود کی خواهد بود آیه آمد که
قُلْ بکو آنچه وعده کرده اند راست و درستست ولیکن وقت آن
بر من مخفیست إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست مَا تُوعَدُونَ

انچه وعده داده شدید از عذاب اَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی اَمَدًا یا مقرر کرده
است خدای من مرور زمانی دور عَالِمُ الغَیْبِ اوست داننده پوشیدها
فَلَا یُظْهِرُ پس اشکار انسازد و مطلع نکرداند عَلٰی غَیْبِهِ اَحَدًا بر غیبی که
مخصوصست بعلم او یکیرا اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مکر انرا که بپسندد مِنْ
رَسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از ان اطلاع دهد تا معجز
وی بود و مراد ازین رسول محمد است فَاِنَّهُ یَسْلُکُ پس بدرستی
که در میارد خدای یعنی میسازد مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش روی ان
رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا از عقب وی نکهبانان از ملائکه
که ویرا پاس میدارند لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا تا بداند انکه برسانیدن
جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ
فرستادهای پروردکار خود بی تغییر و تبدیل وَاَحَاطَ و فرا کرفته
است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَیْهِمْ بانچه نزدیک رسل و
ملائکه است وَاَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا و شمرده است همه چیزی را از
روی عدد تا انکه قطرهای باران و ریک بیابان و امثال ان مراد کمال
علم است و احاطهٔ ان بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج
نیست ٭ هرچه دانستنی است در دو جهان ٭ نیست از علم شاملش پنهان ٭

سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ وَهِیَ عِشْرُونَ آیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اورده اند که حضرت رسالت در مبداء بعثت نماز کذاردی
و بکلیمی خود را پوشیده داشتی از خدیجه رضی منقولست کران مثل
چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نصفی رسول
پوشیدی و باوی نماز ادا کردی حق سبحانه باوی خطاب کرد که یَا اَیُّهَا
الْمُزَّمِّلُ ای کلیم در خود پیچیده و کفته اند زمّل یعنی حمل است
یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قُمِ اللَّیْلَ اِلَّا قَلِیْلًا برخیز شب یعنی
بنماز برخیز مکر اندکی که ان نِصْفَهُ اَوِ انْقُصْ بنیمهٔ شبست یا کم

کن مِنْهُ قَلِیْلًا از نیمهٔ شب اندکی تا بثلث باز اید و ازین کمتر
نشاید اَوْ زِدْ عَلَیْهِ یا زیاده کن بر نیمهٔ شب تا بثلثان رسد و غایت
این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ و بتانی و شمرده بخوان قرانرا یا روشن
کن حروف انرا بوقت تلاوت تَرْتِیْلًا روشن کردنی چنانچه سامع
شمارهٔ ان تواند کرد و از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند
که ترتیل حفظ وقوف و اداء حروف اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْکَ بدرستی
ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم برتو قَوْلًا ثَقِیْلًا سخنی
کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که کران باشد حمل ان بر
مکلفان یا کران بود از جهت حمل ان از جهت امر و نهی و وعد و وعید
و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع ان بر کافران
و تحمل دران بر منافقان یا کرانی ثواب ان در میزان و کفته
اند ثقیل باشد بر تو تلقی ان وان در اشد صور وحی بود که ان
سرور مثل اواز درای صدائی شنودی و ان مجرد صوتی بی
اعتمادی بمخارج فرا کرفتن حروف و کلمات ازین طریق معتاد خارج
مینمود از ینجهت دران حال ثقل تمام بسید انام علیه الصلوة و
السلام میرسید چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سرما
بغایت سرد بودی میدیدیم که وحی بروی فرود می امد و از جبین مبین
وی قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر انحضرت بدین
نوع که مذکور شد اکر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر
خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن ان بودی
و درین محل روی کلبرکش برافروختی ٭ بسان کل که بصحن چمن برافروزد ٭ در بحر الحقایق اورده که قران در نفس خود مفصلست کما قال
الله تعالی کِتَابٌ فُصِّلَتْ اٰیَاتُهُ و نسبت با جمیع کتب منزلهٔ
سماوی صورتی اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مُصَدِّقًا
لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ پس ثقل قران اشارت است بجمعیه وی میان صورتین

اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین انقل و اشرف و اکمل و اعظم
خواهد بود و کشندهٔ چنین باری جز صاحب جامعیت نباشد ٤
حمل چنین بار بمقدار تست ٤ کار کسی نیست که این کار تست ٤ کس تواند
زدن اینجا نفس ٤ قوت این کار تو داری و بس ٤ اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
بدرستی که ساعة شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام شب
هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخترست از جهة رنج و کلفت چه ترک خواب
و راحة بر نفس بغایة شاقست یا بیشتر از روی فراغة دل چه
در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب
از خواطر کوناکون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد ٤
خاموش شد عالم بشب تا چست باشی در طلب ٤ زیرا که بانک و عربده
تشویش خلق تمام شد ٤ وَأَقْوَمُ قِيلًا و راسترست از جهة مقال
یعنی خواندن قران درو بصوابترست که دل فارغ باشد و زبان
با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند ناشئة الليل
کفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقولی ناشئه
ان بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستی که مر ترا در
روز سَبْحًا طَوِيلًا امد شد درازست یعنی تصرف در امور خلق
و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باداء تهجد اولی
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردکار خود را و اسماء حسنی او را
بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ٥
بسوی او بعبادت بریدن کامل یعنی نفس خود را از اندیشه
ماسوی الله مجرد ساز و بهکی روی ٤ دل در و بند ز غیرش بکسل ٤
هرچه جز اوست برون کن از دل ٤ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است
از ربک یعنی یاد کن نام پروردکار خود را که خداوند مشرق و مغرب
است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مکر وی
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا کیر او را کارساز خود و مهمات با او کذار

واصبر

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ و صبر کن بر انچه میکویند کفار و مکذبان
از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و ببر از ایشان بریدن
نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز کیر این حکم
بایه قتال منسوخست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بکذار مرا با مکذبان
أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من کذار
وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشان را مهلتی اندک یعنی اندک
زمانی را مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب امام زاهد اورده که میان
نزول این ایه و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبود مکر اندک
وقتی إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا بدرستی نزدیک ماست در اخرت برای
دشمنان دین بندهای کران که بران مقید شوند وَجَحِيمًا و اتشی
بزرک افروخته که دران بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی
با صفت در کلو کرفتن یعنی در حلق کیرنده چون ضریع و زقوم
وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر انها که کنه انرا نشناسد مکر
خدای در کتاب اورده که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت بیهوش
بیفتاد و این وعدها راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزه
در اید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و کردند کوهها
با عظمة كَثِيبًا مَهِيلًا تلهای ریک پراکنده یعنی کوههای سخت چون
ریک روان شود از هیبت ان روز إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ بدرستی
که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد صلعم
شَاهِدًا عَلَيْكُمْ کواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامة کواهی دهد
بر اجابة دعوة او و امتناع از ان كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی ع فَعَصَىٰ پس عاصی
شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون دران پیغمبر و اجابة دعوة او نکرد
فَأَخَذْنَاهُ پس کرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا کرفتنی سخت یعنی با لشکر
غرقه کردیم و از راه اب باتش بردیم تهدید کفار قریش درین ایه مندرجست

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه داریدای منکران نفسهای خود را إِنْ
كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هولات
يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا کرداند کودکان ازا پیران یعنی موی سر ایشان
را سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه
ادمی را پیر کرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی ان روز
السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ اسمان شکافته باشد بسختی و هیبت ان روز
كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع
این حوادث مَفْعُولًا بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این ایات
تَذْكِرَةٌ پندیست و عبرتیست فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد
فراکیرد إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا بقرب افرید کار خود راهی بدین موعظه
اورده اند که بعد از نزول ایه قم اللیل الا قلیلا حضرت
رسالت صلعم و صحابه بر خواستندی و چون مقادیر نصف و کمتر
و بیشتر از ان شبیه بود از خوف انکه محافظه قدر واجب
مرعی نباشد تا روز نماز میکذارندی تا حدی که قدم مبارک
انحضرت ورم کرد و مخافه بر جسد همایونش غالب شد
و منکران ندای ما هذا فقد شقی ربه در افکندند حق سبحانه
بعد از یکسال ان بار کران از مؤمنان برداشته ایه امد إِنَّ
رَبَّكَ يَعْلَمُ بدرستی که پروردکار تو میداند أَنَّكَ تَقُومُ
انکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ
کمتر از چار دانک شب وَنِصْفَهُ و نماز میکذاری نیمه شب وَ
ثُلُثَهُ و سه یکی از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند بهمین منوال
کروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از ان انکه با تواند از اصحاب تو وَاللَّهُ
يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و خدای اندازه میکند شب و روز را و
میداند مقادیر ساعات ان و عالم و محیط است بقیام تو هر شب
بدین مقدارها عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ داند خدای انکه طاقت ندارند

تقریر

تقریبا و قات را و نکاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز
کشت شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقرر
فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ انچه اسان بود
از قران مراد انست که بکذارید انچه میسر میشود شما را از
نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند انکه خدای باشد مِنْكُمْ مَرْضَىٰ
از شما بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیکران که سفر کنند فِي
الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ میطلبند از فضل و
کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند وَ
آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیکران که کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان رنج
رسد در نماز شب و ضبط مقادیر ان لاجرم از شما تخفیف فرمود
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید انچه میسر شود از قران
در نماز و این امر بر سبیل فریضه است و کفته اند قران بخوانید
در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحبابست و در مقداری
که خواندن ان مندوب باشد اختلاف کرده اند و ان سه
ایتست یا صد یا دویست یا ختم در ماهی و در حدیث عبد
الله عمر هست که حضرت رسالت صلعم فرمود وی را که قران بخوان در هر
ماهی کفت یا رسول الله در خود قوت می یابم که بخوانم فرمود که
بخوان در بیست روز باز کفت که مرا قوت زیادت هست فرمود
که بخوان در هفت روز و برین سخن مکن صاحب معالم باسناد
خود از انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر
روزی که باشی پنجاه ایه بخوانی او را از غافلان ننویسند و اکر صد
ایه تلاوه کند از فرمان برداران نویسند و اکر دویست ایه خواند
قران خصمی نکند با وی روز قیامت و اکر بقراءة پانصد ایه اشتغال
کند بنویسند از برای وی قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای

قرضاً حسناً

دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكٰوةَ وبدهید زکوة واجبه را
وَأَقْرِضُوا اللّٰهَ وقرض دهید خدایرا قرض نیکو اشارتست بانفاقات
مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوا
آنچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ
از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او
بهترست وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب
آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد وازان نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا
اللّٰهَ وطلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزکار ست بندکانرا و مهربانست
سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ و بر یشان هِيَ سِتٌّ وَخَمْسُونَ آيَةً
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
جابر بن عبد الله رضعه نقل میکند از حضرت رسالت ص که در زمان
فترت وحی براهی میرفتم ناگاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم
دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته
است میان زمین آسمان از سطوة هیاة وعظمة هیکل او خوفی بر
من طاری شد بخانه باز کشتم وکفتم مرا بپوشانید ومن در
اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد
که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده کفته اند مراد دثار
رسالتست یعنی ای لباس نبوت در بر افکنده قُمْ برخیز از
خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فَأَنْذِرْ پس بیم
کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ
و پروردکار خود را تعظیم کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وجامهای خود را
پاک ساز الوان یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی
بود بر ترک عادات ایشان مرتضی علی ع فرموده که کوتاه کن جامه
را فانه اتقی وانقی وکفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید

وباید

وباید در نفحات از شیخ ابو الحسن الشاذلی المغربی قدس سره
العزیز نقل میکند که حضرت رسالت ص را در خواب دیدم مرا کفت
ای علی طهر ثيابك عن الدنس تحظ بمدد الله في كل نفس یعنی
جامهای خود را پاک کن از چرک تا بهره مند کردی بمدد و تأیید خدای
در هر نفسی کفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است کفت حق
سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت وخلعت
معرفت وخلعت ایمان وخلعت توحید وخلعت اسلام هر که خدایرا
دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی وهر که خدایرا بشناسد در
نظر وی خرد نماید هر چیزی وهر که خدایرا بیگانگی بداند وبوی شرک
نیارد هیچ چیز را وهر که بخدای ایمان دارد ایمن شود از هر چیزی وهر که
باسلام متصف شود در خدای عاصی نشود واگر عاصی شود اعتذار
کند وچون اعتذار قبول افتد پس شیخ رحمه الله کوید از بنجا دانستم
معنی قول خدایرا که وثيابك فطهر در تو پوشید لطف یزدانی
خلعتی از صفات روحانی دار شان لوث وخشم وشهوت دور تا
بپاکی تجلی شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ از همه کناهان کناره کن
یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ومنت
منه تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار
شمری یا بمزد مرا ممنون مسان باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد
کنی از یشان وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ واز برای رضای پروردکار
خود صبر کن فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در صور
یعنی نفخه ثانیه فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ پس آن دمیدن درآن روز
يَوْمٌ عَسِيرٌ نشانه روزی دشوارست عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناکرویدکان
غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان بریشان اگرچه هول وهیبت وشدة درآن
روز عام بود اما حق سبحانه بکرم دشواری آن از مومنان بردارد
و بکافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان

سیاه کردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند
که ولید مغیره از حضرت رسالت فواتح سورهٔ حم مؤمن شنیده
بمیان قوم امد وکفت بخدا که حالا از محمد کلامی شنودم که سخن
انس وجن نیست مر ورا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را
نباشد و بر وی طراوتی و تازکی هست که هیچ حدیث مار ابنود اعلی
این نهال مثمر ثمرات سعادات کلیه واسفل این شجرهٔ طیبه بعروق
فضائل وحکم سمت استحکام تمام پذیرفته واین کلام غالب اید
و مغلوب نکردد و از بلندی بپستی نکراید قومش بعد از استماع این
سخن کمان بردند که ولید ایمان اورده پس ابو جهل ورا بانواع سخنان
در حمیت جاهلیت اورد تا قران را سحر کفت ان سخن بحضرت رسالت
رسید بغایة ملول کشت حق سبحانه ایه فرستاد که ذَرْنِي وَ
مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بکذار مرا وانکه افریدم تنهایی مال و ولد
وانصار واعوان قولی انست که اورا وحید القوم کفتندی یعنی
یکانهٔ ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ وادادم مر ورا مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده
یعنی بسیار اورده اند که از نقد او هزار هزار دینار بود مکه وطائف
اسب وکوسفند وشتر بسیار داشت وبساتین وامتعه وعبید
وامای او در شمار نمی اید وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم اورا پسران
حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر
نبودندی وپیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی اورده اندکه
اورا ده پسر بود از جمله خالد وعماده وهشام ایمان اوردند وَ
مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا وبکستردم از برای او بساط جاه وریاست
کستردنی تا ریحانهٔ قریش لقب یافت یا بساختم کارهای اورا
ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ انکه زیاده
کنم عطیات خود را درباره وی كَلَّا نکنم چنین ونعم خود را
بروی افزون نکنم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست لِآيَاتِنَا مر

ایتهای کلام ما را عَنِيدًا منکر و دران ستیزه کننده وبسحر نسبت
دهنده ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این ایه مال و
جاهش روی بنقصان نهاد وفرزندانش از وی برکشتند وبعضی
بمردند واو محتاج ورسوا وهلاک شد سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا زود
باشد که دررسانم اورا بصعود وان کوهیست از اتش که بهفتاد
سال بر بالای ان رسند وفی الحال که بذروهٔ ان رسند باز بزیر
افتند در تبیان اورده که تکلف کنم اورا بصعود بر صعود لما
در دوزخ که بر بالای ان نتوان رفت پس اورا در زنجیرهای
اتشین کشیده از پیش میکشند واز عقب کرزهای اتشین میزنند
تا بدانجای رود واین وعید عظیم برای ولید چراست إِنَّهُ فَكَّرَ
بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند در قران وَقَدَّرَ واندازه
با خود راست کرد که چه میکوید قبل ازین سمت ذکر رفت که
او تعریف قران کرد وچون قریش اورا ملامة کردند کفت شما محمد
را مجنون میکویید وبیقین میدانید که عقل او کامل است ودیوانرا
بر و دست نیست وخیال می بندید که او کاهنست وامارت کهانت
از و ظاهر نمیشود وکمان میبرید که کذابست و هرکز بکذب متهم
نبوده وی پندارید که او شاعرست سخن او بشعر نمیماند کفتند
تو فکر کن که اورا چه توان کفت وسخن اورا بچه چیز نسبت
توان داد ولید فکر کرد وخود حیا البت فَقُتِلَ پس لعنت
کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چکونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ
پس ملعون باد که چکونه اندازه کرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد
در قران کرت دیکر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب
طعن نیافت دران یا دران یا در حضرت پیغمبر صم نکریست و
روی ترش کرد وَبَسَرَ وپیشانی درهم کشید بطریق کراهت
یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بکردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ

وکردنکشی کرد از متابعت او فَقالَ پس کفت اِنْ هٰذا اِلّا سِحْرٌ یُؤثَرُ
نیست این قران که محمد صم میکوید مکر این قران جادوي که شود از
انتخاب سحر اِنْ هٰذا نیست این قران اِلّا قَوْلُ البَشَرِ مکر سخن ادمي
سَاُصْلیهِ زود باشد که دراَفکنیم ولید را در درکه پنجم از دوزخ که سَقَر
نامش سقرست وَمٰا اَدْریٰكَ مٰا سَقَرُ وچه چیزست که ترا دانا
کرد که چیست سقر لا تُبْقِي الشيء که باقي نکذارد کوشت وپوست
وعروق واعصاب وعظام برهیچ دوزخي بلکه همه را بسوزاند
وباز حق سبحانه نو سازد اجزای وجود او را وَلا تَذَرُ ودست باز
ندارد دیکرباره تا بسوزد لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ اتش سیاه کننده مر پوست
کافرانرا عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ بران اتش نوزده ملك یا نوزده صف
ازیشان موکل اند در تبیان از براء بن عازب روایة کرده که کروهي
از یهود سوال کردند مر پیغمبر را صم از خزنهٔ دوزخ انحضرت دوبار
باصابع یدین اشارت فرمود در کرة دویم ابهام یمنی را امساك کرد
این ایه تصدیق قول انحضرت نازل شد یهود مسلم داشتند که
این سخن مطابق قول توریة است ودر تخصیص این عدد مفسران
ومذکران تکلف کرده اند از جمله انکه تسعه اکثر احادست وعشر
اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل واقل کثیر وبواقي
وجوه در جواهر التفسیر مذکورست در اخبار امده که بعد از نزول
این ایه ابو جهل کفت ای معشر قریش زبانیه نوزده تن بیش نیستند
ایا ده تن از شما یکی از انها را دفع نتواند کرد ابو الاشدین کلده
الجمحي کفت من هفده را کفایة کنم ده را بپشت وهفت را من هفده
بشکم شما دوی باقي را کفایة کنید روایتی انست که من در پیش
شما بر صراط بروم وده را بدست راست ونه را بدست چپ دفع
کنم وبکذریم بسلامة وببهشت درایم ایه امد که وَمٰا جَعَلْنا ونکردانیده
ایم اَصْحابَ النّارِ خازنان دوزخ را اِلّا مَلٰائِکَةً مکر فرشتکان که

قوي ترین خلقند در معالم اورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالکست
وبا او هژده تن اند چشمهایشان چون برق درخشنده واندامشان
چون حصارهاي بلند مستحکم زبانهٔ اتش از دهنایشان بیرون
می اید ومیان دو دوش ایشان مسافهٔ سیر یکساله باشد یکی ازیشان
بیکدفعه هفتاد هزار کافر را در هر کوشه از دوزخ که خواهد
بیفکند وذکر این ملائکه بجهة دفع سخن کلده است یعنی او میکوید
که من همه را کفایة میکنم وبنمایند که ایشان ادمي نه اند بلکه
فرشتکانند وتمام ادمیان طاقت دیدار یکفرشته ندارند تا بمقاومة
چه رسد وَمٰا جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ وناساخته ایم شمارهٔ ایشانرا
که نوزده اند اِلّا فِتْنَةً مکر عددی اندك که سبب فتنه
باشد لِلَّذینَ کَفَرُوا مر انانرا که کافر شدند یعنی استهزا کفتند
واستبعاد نمودند که نوزده تن بیشتر ثقلین را عذاب خواهند
کرد لِیَسْتَیْقِنَ الَّذینَ وتا بیکمان شوند انانکه اُوتُوا الْکِتابَ
داده شدند کتاب را چه قرانرا یابند که مصدق توریة است
وَیَزْدادَ الَّذینَ اٰمَنُوا وتا بیفزاید انانکه کرویده اند کرویدني اِیمانًا
بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلا یَرْتابَ الَّذینَ
وتا شك نکنند در کم وزیاد خبر دارند انانکه اُوتُوا الْکِتابَ
عطا کرده شده اند بتوریة وَالْمُؤْمِنُونَ وکرویدکان بانتفاء شك
اند از اهل اسلام متفق دران عددند وَلِیَقُولَ الَّذینَ وتا بکویند
انانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شك و
نفاق است وَالْکافِرُونَ وبکویند ناکرویدکان که مٰاذا چه اَرادَ اللّٰهُ
چیز خواسته است خدای بِهٰذا مَثَلًا بدین عدد که عجیب است
مثل مثل کَذٰلِكَ همچنین یُضِلُّ اللّٰهُ در ضلالة فرو میکذارد
خدای مَنْ یَشاءُ هر کرا خواهد وَیَهْدي وراه مینماید مَنْ یَشاءُ
هر کرا خواهد اورده اند که ابو جهل کفت ای معشر قریش حال احمد

نوزده یار و مددکار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ
رَبِّكَ و عیداند لشکرهای پروردکار توان ملائکه که عدد و معانی
بغیر او بیند اِلَّا هُوَ مکر او که عالمست بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست
سقر یا عدت خزنه یا این سوره اِلَّا ذِكْرَىٰ مکر پندی لِلْبَشَرِ
برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند
کرد وَالْقَمَرِ و سوکند بماه که معرفت اوقات و اجال بوی
باز بسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب اِذَا اَدْبَرَ چون بیاید از
عقب روز و حفص اِذْ بی الف خواند و اَدْبَرَ بصیغه ماضی
از ادبار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ و سوکند
بصبح چون روشن کرداند عالم را اِنَّهَا لَاِحْدَى الْكُبَرِ بدرستی
که سقر یکی از درکات دوزخست نَذِيرًا کردانیده ایم او را چیزی
که بدان بیم کنند در لباب اورده که حضرت رسالت را میفرماید
که قم نذیرا برخیز بیم کننده لِلْبَشَرِ مر ادمیان را تا بتو پند کرفته
از کناه بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بتو
اول دوزخ نذیرست مر انکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ
يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت اَوْ يَتَاَخَّرَ یا باز ایستد
در شر و معصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ با نچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در
کرو است یعنی در دوزخ کرفتارست و محبوس بدان اِلَّا اَصْحَابَ
الْيَمِينِ مکر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بکناه
خود در اتش چه کناهان ایشان امرزیده شده است و کفته اند
اهل یمین اینجا مراد اطفال مومنانست یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها ناظر باشند در دوزخ
يَتَسَاءَلُونَ میپرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میکویند
مَا سَلَكَكُمْ چه چیز ارد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا کویند

ایشان کویند در جواب لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ نبودیم ما در دنیا
از نماز کذارندکان یعنی بفریضه ان اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ
نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ و نبودیم که بمال زکوة طعام دهیم درویشان را
وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد و بغیبت
وی مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندکان دران
وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و
باور نداشتیم حَتَّىٰ اَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتی که اید مرک و
مقدمات او و بر همین حال مردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند
ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعة همه شفیعان بتقدیری
که ایشان شفاعة کنند و ان خود نیست فَمَا لَهُمْ پس چیست
مر ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قران یا مواعظ ان مُعْرِضِينَ
در حالتی که اعراض کنند كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ کوییا ایشان خران
وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ رمیدکان که کریخته باشند مِنْ
قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا
از اوازهای مختلف چنانچه کور خر از اینها منکر بود ایشان
از استماع قران میکریزند زیرا که کوش سخن شنودن پند پذیر
ندارند کما اشار الیه فی المثنوی ٭ از کجا این قوم و پیغام از کجا ٭ از
جمادی جان کجا باشد رجا ٭ فهمهای کهنهٔ کوته نظر ٭ صد خیال بد در
ارد در فکر ٭ راز جز با راز دان انباز نیست ٭ راز اندر کوش منکر راز
نیست ٭ از کلبی منقولست که مشرکان کفتند یا محمد بما رسیده است
که هر که در بنی اسرائیل کناهی کردی بامداد ان صحیفهٔ یافتی
کناه ان و کفارهٔ ان در روی نوشته برای ما مثل ان چیزی بیار یا
کفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از اسمان
و در روی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدا بفلان کس باید
که متابعت محمد را ایه امد که ایشان کریزانند از استماع کلام ما و نی

كروند بدان بَلْ يُرِيدُ بلكه ميخواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردي مِنْهُمْ از
ايشان اَنْ يُؤْتَى انكه داده شوند صُحُفًا نامها مُنَشَّرَةً سركشاده
وبي مهر ودران نوشته كه اى فلان بي روي كن محمد را كَلَّا
ندهند ايشانرا اين صحيفها واكر بدهند هم نكروند اعراض ايشان
نه براى امتناع ايتاء صحيفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلكه
ايشان نميترسند از عذاب اخرت كَلَّا حقا كه نيست انكه
ايشان در باب قران ميكويند كه سحرست يا قول بشر اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ
بدرستي كه قران پنديست وياد كرد فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر كه
خواهد كه پند كيرد پند كيرد بدو وَمَا يَذْكُرُونَ وياد نكنند
اورا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ مكر انكه خدا خواهد كه ياد كنند هُوَ اَهْلُ
التَّقْوٰى اوست سزاوار انكه ازو ترسند وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وسزا
سُورَةُ الْقِيَامَةِ آمرزيدن مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اَرْبَعُونَ آيَةً
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
لَا اُقْسِمُ لاء نافيه در فعل قسم براى تاكيد بود يعني هر اينه
سوكند ميخورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بروز رستخيز وَلَا اُقْسِمُ والبته
سوكند ياد ميكنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامة كننده مراد نفس
متقيسه است كه نفس مقصره را ملامة كند بر تقصير طاعة يا د
نفسي كه خود را ملامة كند پيوسته در تقصيرات واكرچه اجتها
او بسيار بود در طاعات يا نفس مطمئنة كه هميشه لائمست مر
نفس اماره را جواب قسم انكه شما بر انكيخته خواهيد شد اورده
اند كه عدي بن ربيعه انحضرت را ص از احوال قيامه پرسيد وبعد
از اخبار انحضرت فرمود كه اكر ان روز را معاينه بينم باور نكنم ايا
اين استخوانهاى متفرقه باهم مجتمع شود ايه امد كه اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ
ايا مي پندارد ادمي يعني عدي اَنْ لَنْ نَجْمَعَ انكه جمع نخواهيم كرد عِظَامَهُ
استخوانهاى پراكنده اورا مراد نفس اوست كه عظام قالب انست

بَلٰى اري جمع كنيم پس بايد كه دانيد ما را قَادِرِينَ توانا عَلٰى اَنْ نُسَوِّيَ
بر انكه راست كنيم بَنَانَهُ سر انكشتان اورا يعني سلاميات اورا با
وجود صغر ولطافت ان جمع كنيم تا باستخوانهاى بزرك چه رسد
بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ بلكه ميخواهد عدي يا جنس ادمي لِيَفْجُرَ انكه دروغ
كويد اَمَامَهُ انچه اورا در پيش است از بعث وحساب يَسْاَلُ
اَيَّانَ ميپرسد باستهزا كه كي خواهد بود يَوْمُ الْقِيٰمَةِ روز
رستخيز فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خيره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ
وتيره كردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وجمع كرده شوند افتاب
وماه يعني ايشانرا بايكديكر مجتمع ساخته در دريا افكنند يَقُولُ الْاِنْسَانُ
ميكويد ادمي يعني كافر مكذب يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ دران روز كجاست
جاى كريختن كَلَّا نيست مفرى لَا وَزَرَ پناه كاهي نباشد كافررا
اِلٰى رَبِّكَ بسوي پروردكار تست يعني بحكم او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ
دران قرارگاه خلق يعني بمشيت خود مقر هر كس از بهشت مقرر
كند يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ خبر كرده شود ادمي يَوْمَئِذٍ دران روز
بِمَا قَدَّمَ بانچه فرستاده است از اعمال خود وَاَخَّرَ وانچه باز پس
داشته است از اموال شيخ الاسلام فرموده كه كناه از پيش
فرستي بحسرت ومال از پس بكذاري بحسرت كناه را بتوبه پست
كن تا نماند ومال را بصدقه پيش فرست تا بماند كر فرستي زپيش
به باشد كه بحسرت ز پس نكاه كني بَلِ الْاِنْسَانُ بلكه ادمي عَلٰى
نَفْسِهٖ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصيرت است يعني بيناست
بحال خود وكواهست بر افعال واقوال خود وَلَوْ اَلْقٰى مَعَاذِيرَهُ
واكرچه القا كند عذرهاى خود را يعني هرچند بر كناه عذر انكيزد
وبدانچه مقدور است در دفع ان چاره انديشد هم كواه كناه خود
خواهد بود وعذرها دروغين وحيلهاى باطل خود را خواهد دانست
چه چندين عذر انكيزى وچندين حيلها سازى چو ميدانم كه ميدانى كه ميدانى كه ميدانم

ابن عباس رضه فرموده که چون جبرئیل عم وحی بر سید عالم ص خواندی
وانحضرت بزبان با وی میخواند تا فراموش نکند ایه امد که لا تحرک
به مجنبان بقران لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل
به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست
جمعه گرد اوردن ان در دل تو تا یاد گیری و قرانه و بر ماست
اثبات قراءة ان بر زبان تو فاذا قراناه پس چون بخوانیم ان بزبان
جبرئیل عم بر تو فاتبع قرانه پس پیروی کن خواندن او را و تامل
فرمای دران ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن
کردن انچه مشکل باشد ازان بر تو کلا نه چنانست که
گمان برده ابدای ادیمان در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه
دوست میدارید شما دنیی شتاب کننده را و تذرون الاخرة
و دست نمیدارید اخرت پاینده و کار بر عکس میباید وجوه یومئذ
رویهای دران روز که قیامتست ناضرة تازه و تابان باشد
یعنی وجوه انبیا واولیا و مومنان الی ربها ناظرة بخداوند
خود نگرنده از روی یقین بچشم سر ابن عمر گفت که حضرت رسالت
پناه ص فرمود که فروترین اهل بهشت انکس است که نظر کند بباغها
و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا هزار سال از راه ببینند و گرامی
ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبان
گاه یعنی بمقدار ان پس این ایه برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی
ربها ناظرة اورده اند که اوراد هر یک از اوتاد این کلماتست
که اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم هر کس به
بهشت ارزوی دارد و عاشق جز ارزوی دیدن دیدار ندارد
و وجوه یومئذ باسرة و رویهای ایشان انروز ترش و تاریک
باشد یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان برد ای
مخاطب یعنی بدانی یا گمان بردان نفس یعنی یقین بشناسد ان

یفعل

یفعل بها انکه رسیده خواهد شد بدو فاقرة بلایی و رنجی که
مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم بوی و بقول
اصح ان بلای حجابست از رویت رب الارباب که از فراق بتر در جهان
بلایی نیست کلا نه چنان است که دل بر دنیی توان نهاد و
از اخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی
باستخوانهای سینه و گردن و قیل و گفته شود یعنی کسان محتضر یا
ملائکه گویند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده و ظن
و یقین کند محتضر انه الفراق که انچه بدو نازل شد بسبب
جداییست از دنیی و ملاذ ان والتفت الساق و به پیچد ساق
محتضر بالساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ درهم
پیچد و حرکه نماند یا جمع شود شدة موت بشدة اخرت الی ربک
بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق ان روز بازگشت
همه کس را اغلب مفسران برانند که ابوجهل لعین را شدة معادات
با سید المرسلین ص واقع بوده و در شان او نازل شده فلا صدق
پس تصدیق نکرد ابوجهل قران را یا صدقه نداد ان انچه واجب مال
وی بود و لا صلی و پیروی ننمود پیغمبر را یا نماز نگذارد برای خدای
و لکن کذب و تولی و لیکن تکذیب کرد نبی را و برگشت از راه
حق ثم ذهب پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی
میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی
تکذیب و تولی اولی لک سزاوارست مر ترا ای اباجهل مرگ
سخت فاولی پس سزاوارست ترا عذابی الیم در قبر ثم اولی
لک پس بینک سزاوارست ترا هول قیامة فاولی پس بغایة سزاوارست
ترا خلود در دوزخ اورده اند که بعد از نزول ایه حضرت رسالة
ابوجهل را دید در بطحا و جامه اش را گرفت گفت اولی لک فاولی
ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد

بعضی علما اولی بمعنی ویلست خو سبحانه چهار کرت کفت اولی
لك ابو جهل را کفت ای وای بر تو ایحسب الانسان ایا می پندارد
انسان ان یترك سدی انکه فرو کذاشته شود مهمل و معطل
و ضایع که بدنی تکلف و بعقبی مبعوث نکردد الم یك نطفة
ایا نبوده است ادمی قطره ای من منی یمنی از منی ریخته شده
در رحم او و روح در و دمید ثم کان علقة پس بود علقه
فخلق فسوی پس خلق کرد و راست کردانید فجعل منه پس کردانید
از منی الزوجین دو صنف الذکر و الانثی نر و ماده الیس
ذلك ایا نیست انکه چنین افریند بقادر توانا علی ان یحیی
الموتی بر انکه زنده کرداند مردکانرا در خبر است که در اخر این
سوره باید کفت بلی و بروایة دیکر سبحانك اللهم بلی و شیخ قدس سره
سورة الدهر مکیة میکفت بلی سبحان ربی الاعلی وهی احدی وثلثون ایة
بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتی ایا امد استفهام تقریر است یعنی بدرستی که امد علی
الانسان بر ادم حین من الدهر هنکامی از زمان که دران
لم یکن شیئا مذکورا نبود چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال
میان مکه و طائف ایستاده بود قبل از نفخ روح در وکسی بانسانیت
اورا یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و غیر انستند که نام او چیست
و فایدهٔ خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که
استاد قدرت ایینه میسازد که مظهر اشعهٔ مفاتیح الغیب باشد
در اقصی مرتبهٔ ظهور و مراتب خلافت کبری را شاید و عین مقصودات
و منتهای مقامات و غایات او بود و همه نهایتها بوجود با وجود او
اشکارا شود شد ظهور او بجلی نور نور کنج مخفی امد از وی در ظهور
کنج مخفی بد زبری چاك کرد خاکرا تابان تر از افلاك کرد کنج مخفی
بد زبری جوش کرد خاکرا سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا

الانسان بدرستی که ما افریده ایم ادمیانرا که اولاد ویند من
نطفة انابجی اندك که منی است و چون هریك از منی مرد و زن
مختلف الاجزاست در رقة و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را
با انکه مفردست بجمع صفت کرد و فرمود که امشاج امیختها
یا مراد الوانست که منی مرد سفید و از ان زن زردست و هردو زنا؟
بعد از اجتماع سبز میشوند و یا امشاج بمعنی اطوارست
یعنی نطفه علقه شود پس مضغه کردد تا اخر خلقت و بعضی
تقدیر انسانرا خلق کردیم بامر و نهی نبتلیه می ازمائیم اورا
فجعلناه سمیعا بصیرا پس کردانیدیم اورا شنوا و بینا تا متمکن
باشد از مشاهدهٔ دلایل و استماع ایات انا هدیناه السبیل
بدرستی که ما نمودیم اورا راه راست بنصب ادله قدرة و انزال
ایات تا باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید
و اما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی
که ما اماده کرده ایم للکافرین برای ناکرویدکان سلاسلا بزنجیرها
که بدان ایشانرا بدوزخ کشند و اغلالا و غلهای که بر کردن
ایشان نهند و سعیرا و اتشی افروخته که پیوسته دران بسوزند
ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق و فرمان
بردار یشربون بیاشامند در اخرت من کاس کان از جام خمری
که باشد مزاجها کافورا امیختکی ان کافور یعنی انرا بکافور بهشتی
بیامیزند تا خنك و شیرین و خوش بوی کردد و کفته اند ایست
در بهشت خوش بوی و سفید و بجهت مشابهت او با کافور اورا
بدین نام خوانند و مؤید این قولست انکه بدل ان کافورا اورده
که عینا یشرب بها کافور چشمهٔ ایست می اشامند از ان عباد
الله بندکان خدای یفجرونها میرانند ان چشمه را هرجا میخواهند
تفجیرا راندنی باسانی جمهور مفسران برانند که روزی حضرت

بناه ص بخانه مرتضی علی علیه السلام امد وحسن وحسین علیهما
السلام رابیمار دید وعلی وفاطمه راعلیهما السلام کفت نذر کنید
تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز
روزه کیرند حق سبحانه سبطین راعلیهما السلام شفا بخشید ایشان
روزه کرفتند ومقداری جو قرض کرفته یا بمزد کار ستده وارد کردند
ونان بختند نماز شام خواستند که افطار غایند مسکینی بدر خانه
امده اواز داد که یا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة مسکینی ام
از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه شمارا از موائد
بهشت بدهد مرتضی علی علیه السلام نصیب خود بدان مسکین
داد سائر اهل بیت موافقة کردند وباب خالص روزه کشاده شب
کذرانیدند دیکر روز روزه کرفتند وبوقت افطار یتیمی بدر خانه
امد وسوال کرد تمام طعامی که بود ایثار کردند شب سیم اسیری
بس وقت ایشان رسید خوردنیها بدو دادند حق سبحانه این ایه
فرستاد که یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا مینمایند بنذری که در طاعة
کنند وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ ومیترسند از روزی که هست
شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا بدی یعنی محنت وشدة او فاش واشکارا و
رسنده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ ومیدهند خوردنیرا عَلَى حُبِّهِ
بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان
طعام وانرا دوست میدارند ایثار میفرمایند ومیخورانند مِسْكِينًا
درویش بیمایه را وَيَتِيمًا وخورد سال بی بدر را وَأَسِيرًا واسیررا
که انکفار کرفته اند در خبرست که چون اسیری بحضرت رسالة
صلی الله علیه واله اوردندی اورا ببعضی مسلمانان سپردی تا رای
مبارک بر امری در شان او قرار کیرد وکفتی احسن الیه وبعضی علما
برانند که مسجون از اهل فقر که در حقی اورا حبس کرده باشند و
مملوک از عبید واما ومتری نیز حکم اساری دارند یعنی با ایشان

احسان

احسان باید فرمود واین مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میکویند
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جزین نیست که میخورانیم شمارا این طعامها لِوَجْهِ
اللَّهِ برای طلب رضا ولقای خدای لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً نمیخواهیم
از شما باداشتی ومکافاتی وَلَا شُكُورًا ونه سپاسی وازادی چه
در احسان منت نهادن وتوقع جزا کردن از ثواب بکاهاند
هرچه دهی میده ومنت منه واچه بمنت دهی ان خود مده منت
مزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَبِّنَا بدرستی که ما میترسیم از افریدکار ما يَوْمًا عَبُوسًا از
روزی ترش یعنی روزی که رویها در و ترش کردد از شدة اهوال
قَمْطَرِيرًا روزی سخت وکرم از حسن بصری پرسیدند که قمطریر
چیست فرمود که سبحان الله چه سخت نام روز قیامة واو
سخت ترست از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نکاه دارد خدای ایشانرا
شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی ورنج وهول ان روز وَلَقَّاهُمْ وخبر ارد
ایشانرا نَضْرَةً تازکی وخوبی روی وَسُرُورًا وشادی وفرح
در دل وَجَزَاهُمْ وباداش دهد ایشانرا بِمَا صَبَرُوا بسبب انکه
صبر کردند بر طاعت واز معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی
که از میوه ان خورند وَحَرِيرًا وجامه ابریشم بهشت که میپوشند
مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهای اراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا
افتاب یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا ونه سرما مراد انست
که هوای بهشت معتدل بود ودرو زمستان وتابستان نباشد
واز شدة حر وبرد متاذی نکردند وَدَانِيَةً وباداش دهد ایشانرا
بهشتی دیکر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بدیشان ظِلَالُهَا سایهای
درختان ان وَذُلِّلَتْ ورام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوهای
ان تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی اسان بود چیدن میوها وکسی چیننده را

منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِم وکردانیده شود بریشان بِآنِيَةٍ مِّن
فِضَّةٍ جامهای خورد از سیم وَأَكْوَابٍ وجامهای بزرک که كَانَتْ
باشد قَوَارِيرَا مانند آبکینها قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ آبکینهای از سیم
یعنی اوانی واکواب از نقره باشد در صفای آبکینه که از خارج داخل
انرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان ان ظرفها را
فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هرکس را فراخور
حوصلهٔ او جام میدهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده
ونقصان نبود وَيُسْقَوْنَ فِيهَا واشامیده شوند در بهشت
كَأْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا امیزش ان زنجبیل یعنی
بیامیزندان شرابرا بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب اورنده ولذت
بخشنده است عَيْنًا فِيهَا وان زنجبیل چشمه ایست در بهشت
تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده بسلسبیل وان منقاد بود و
روان هرجا بهشتی خواهند تواند برد وکویند اسان درحلق رود
بکوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وطواف کنند برابرار وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ
پسران کوشواره دار یا جاوید مانده برحال الطفولیة إِذَا رَأَيْتَهُمْ
چون به بینی ایشانرا ای ببیند حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون
ودرخشندکی چهرهٔ ایشانرا لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا مروارید افشانده از
صدف یعنی تر وتازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است
ودر دونق وابداری ان قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ وچون
بنکری ونظرکنی ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا انجا یعنی در بهشت به بینی
نعمتها که در وصف نکنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا وملکی بزرک
که زوال بدو راه نیابد در خبرست که فروتر کسی از اهل بهشت
که نظرکند در ملک خود هزار سال را ببیند ومنتهای مملکت خودرا
مشاهده کند چنانچه مبدای انرا ملاحظه مینماید وبقولی ملک کبیر
نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر کردد یا استیذان ملایکه

بوقت

بوقت درامدن بریشان درخصوص اورده که نعیم راحت اشباحست
وملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظهٔ دارست وملک کبیر مشاهدهٔ
دیدار ودار بی دیدار بهیچکار نیاید الجار ثم الدار زاهدان فردوس
میجویند وما دیدار دوست عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین
ایشان ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ جامهای دیبای نازک سبزست و
إِسْتَبْرَقٌ ودیباهای محکم سفته وَحُلُّوا وپیرایه بسته شوند
أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ بدستوانها از نقره واین مخالف انست که يُحَلَّوْنَ
فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ چه جمع ومعاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ
وبیاشامانند ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان شَرَابًا طَهُورًا
شرابی پاک از ادناس وارجاس یا پاک کننده از غل وغش مقاتل
کوید طهور چشمه ایست بردر بهشت هرکه ازان بیاشامد در دل
او حقد بلکه هیچ صفتی نماند وکفته اند پاک کند دلرا از میل بماسوی
الله تا التذاذ یابد بلقای او وباقی ماند ببقای او والبقاء فی اللقاء
تمام العطاء وبباید دانست که جون کوثر در بهشت خاصه حضرت
رسالتست وذکر ان در سورهٔ کوثر خواهد امد انشاء الله تعالی
وچهار جوی دیکر ازان متقیانست اب وشیر وخمر وعسل وشرح
ازانها در سورهٔ محمد صلعم مرقوم رقم بیان شده ودو چشمه ازان
اصحاب یمین است فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ واین چهار چشمه در سورهٔ
الرحمن جل ذکره امده ودیکر شراب رحیق ازان ابرارست وچشمهٔ تسنیم
ازان مقربان واین هردو در سورهٔ مطففین مذکور شد ودو چشمه
ازان اهل بیت کافور وزنجبیل که انرا سلسبیل خوانند وشراب
طهور نیز ازیشانست ومحققان انرا شراب شهود کویند که مرات
است دل نوشنده را بلوامع قدم روشن ساخته پذیرای عکوس
نقوش ازل وابد کرداند ووقت وحال او را یکرنک سازد ع همه
جام است ونیست کویی می ع یا مدام است ونیست کویی جام ع عارفی

چنان صافی بسازد که مطلقا اکدار
اثنینیه وشوائب غیریه در منابع وحدت
نماند ورنک دوکانکی مبدل کرداند
جام ومدام را ۴۴

کفته است که اکر مزد ابزم نشینان دار القرار را برابر آنکه حبور
وسرور شراب طهور خواهد چشانید امروز باده نوشان خمخانه افضالرا
بنقد از آن نصیبی تمام داده اند ۞ از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست ۞
وز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست ۞ تن چو سایه بر زمین و جان
پاک عاشقان ۞ در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست ۞ پس ابرار را
کویند إنَّ هٰذا بدرستی که این کرامتها کانَ هست لَکُمْ جَزاءً مر شمارا
پاداش کردار شما وَکانَ سَعْیُکُمْ وهست شتافتن شما در خیر مَشْکُوراً
پسندیده ولایق مکافات إنّا نَحْنُ نَزَّلْنا بدرستی که ما فرستادیم
عَلَیْکَ الْقُرْآنَ بر تو قرآنرا تَنْزِیلاً فرو فرستادنی بتدریج سوره
بعد از سوره وآیه بعد از آیه بر مقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر
کن لِحُکْمِ رَبِّکَ بر حکم پروردکار خود در آنچه فرموده از تبلیغ
رسالت اما برای حکمها و بنصرت تو وهلاک معاندان تو وَلا
تُطِعْ وفرمان مبر مِنْهُمْ آثِماً از ایشان کناه کاری را که ترا باثم
خواند چون عتبه که کفت از دعوت خود باز ایست تا دختر را
بتو دهم أَوْ کَفُوراً و ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون
ولید مغیره که کفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانکر سازم وَاذْکُرِ اسْمَ
رَبِّکَ و یاد کن نام پروردکار خود را بُکْرَةً وَأَصِیلاً بامداد
وشبانکاه یعنی پیوسته بذکر باش وَمِنَ اللَّیْلِ ودر بعضی از شب
فَاسْجُدْ لَهُ سجود کن مر ورا یعنی نماز کذار بعضی کفته اند بکره
وقت نماز بامداد است واصیل متناول باشد وقت ظهر وعصر را
وبعضی از شب مراد مغرب وعشاست پس معنی چنین بود که بر پنج
نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ ونماز کذار برای خدای لَیْلاً طَوِیلاً
شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِنَّ هٰؤُلاءِ بدرستی که این
کروه یعنی کفار مکه یُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ دوست میدارند سرای
شتابنده یعنی دنیا را وَیَذَرُونَ وَراءَهُمْ وکذاشته اند یعنی

انداخته

انداخته اند از پس پشت یَوْماً ثَقِیلاً روز کرانرا که قیامتست
بدو نمیکروند وبرای او عمل نمیکنند نَحْنُ خَلَقْناهُمْ ما بیافریدیم
ایشانرا از آبی سست وَشَدَدْنا أَسْرَهُمْ ومحکم کردیم آفرینش
ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا با عصاب برهم بستیم وَإِذا شِئْنا
وچون خواهیم بَدَّلْنا بدل کنیم ایشانرا أَمْثالَهُمْ بامثال ایشان
در خلقت تَبْدِیلاً بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم ودر نشأه
ثانیه بمانند همین صورت وهیات باز آریم یا ایشانرا ببریم
وبدل کنیم بغیر ایشان از بندکان فرمان بردار إِنَّ هٰذِهِ تَذْکِرَةٌ
بدرستی که این سوره پندیست وموعظه یا معامله اهل البیت
علیهم السلام در بذل وایثار عبرتیست مر مؤمنانرا تا بمثل
آنها عمل کنند واز مثل این جزا بهره یابند فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ
پس هر که خواهد که فرا کیرد إِلىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدکار خود سَبِیلاً
راهی بخیر کرد فرا کیرد وَما تَشاؤُونَ ونخواهید شما هیچ راهی إِلّا أَنْ
یَشاءَ اللّٰهُ مکر آنکه خواهد خدای خواهش شما را إِنَّ اللّٰهَ کانَ
عَلِیماً بدرستی که خدای هست دانا باستعداد واستحقاق هر کسی
حَکِیماً صواب کار نخواهد چیزی مکر بمقتضای حکمت یُدْخِلُ
مَنْ یَشاءُ در آرد هر کرا خواهد فِی رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایه
وتوفیق یا در بهشت بفضل وکرم خود وَالظّالِمِینَ وستمکاران
یعنی مشرکانرا أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذاباً
أَلِیماً عذابی سُورَةُ الْمُرْسَلاتِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ خَمْسُونَ آیة دردناک دائم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْمُرْسَلاتِ سوکند بفرشتکان فرستاده شده عُرْفاً به نیکویی
یعنی بامر ونهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمّد صلعم بهر نیکویی یا ببادها
وزیده شده پی در پی فَالْعاصِفاتِ پس سوکند بآنکه سخت
وزود روند عَصْفاً سخت رفتنی در انتقال امر الهی یا آیات کلام

که برندکان ومحوکنندکان احکامند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدمه
یا بادهای جهنده بسختی جهة عذاب قومی وَالنَّاشِرَاتِ وسوکند
بفرشتکان که نشر کنند کاتند شرایع وکتب را یعنی ظاهر کنند نَشْرًا
ظاهر کردنی یا ایتهای قران که اثار هدایة منتشر سازند برای خاص
وعام یا بادهای نرم جهنده جهة راحة جمعی فَالْفَارِقَاتِ پس
سوکند بملائکه که جدا کنند مر حق وباطل را از یکدیکر فَرْقًا جدا کردنی
یا ایات قران که جدا کرداینده اند میان حق وباطل یا ریاح که پراکنده سازند
ابرها را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتکان که افکنندکانند به پیغمبران
ذِكْرًا وحی را یا ایات کلام که القا ذکر حق کنند در میان عالمیان
یا بادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب ایشان موجب
ذکر حق است واستدلال بران بر قدرت وی والقاء ذکر عُذْرًا
برای عذر محققانست أَوْ نُذْرًا وجهة بیم کردن مبطلان وجواب
قسم این باشد که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جزین نیست که انچه وعده داده
شده اید بران از امدن قیامة وما یتعلق بها لَوَاقِعٌ هراینه بودنیست
فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ پس انکاه که ستارکان محو کرده شوند یعنی
نور ایشان ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ وانکاه که اسمان شکافته
کردد وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وانکاه که کوهها برکنده شود از اماکن
خود وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ وانکاه که پیغمبران جمع کرده شوند
بمیقاتی که مقرر شده باشد دران کواهی دادن بر امتان پس کویند
لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ برای کدام روز واپس داشته شده بود این
چیزها یعنی طمس نجوم وشق اسمان وقلع جبال پس جواب اید که
لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که امروزیست جدا کردن میان
مؤمن وکافر ومطیع وعاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن
میان خلق وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وچه چیز دانا کرداینده ترا
یعنی تو چه دانی چیست روز فصل چه کنه ان نتوان دانست

وَيْلٌ

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وای انروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر انانرا که تکذیب ان روز
کنند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ایا هلاک نکردیم پیشینیانرا چون
قوم نوح وثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ پس از پی ایشان داریم
بهلاکت پسینانرا که مانند ایشانند چون كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
مثل این کار میکنیم بهمه کناه کاران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مکروهی بزرک
دران روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندکان این وعیدراست
أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ ایا نیافریدیم شمارا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از ابی خوار
بیمقدار فَجَعَلْنَاهُ پس نکاه داشتیم ان ابرا فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
در قرارکاه استوار که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقداری
دانسته شده که زمان ولادتست فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم
بر افرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ بزرکتر بلائی ان روز مر باور ندارندکان این
قدرتراست أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ ایا نکرداینده ایم ما زمین را كِفَاتًا
پوشنده وجمع کننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا مر زندکان ومردکان را
یعنی احیارا بر روی خود دارد واموات را بدرون خود دارد
وَجَعَلْنَا فِيهَا وبیافریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار
وپای برجا شَامِخَاتٍ بلند وسرافراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ وبیاشامانیدیم
شمارا مَاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب افریدن عیون ومنابع در
زمین وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر تکذیب کنندکانراست که بامثال این روز اعتراف نکنند و
مکذبانرا دران روز کویند انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ
بسوی انچه بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی
آتش دوزخ وعذاب دران انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ بروید بسوی
سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سایه
خنک ودایم که در وی راحة باشد وَلَا يُغْنِي ودفع نکند از دوزخ

خست
مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانهٔ اتش چنین امراد سایهٔ دود دوز
که ان بزرکی وبسیاری متفرق میشود بشعبها وهر شعبه بطرفی
میرود در معالم اورده که کردنی از دوزخ بیرون اید وازو سه
شعبه منشعب کردد یکی نوروان بر سر مؤمنان سایه افکند
ویکی دخان وان بر سر منافقان متوقف کردد ویکی زبانهٔ
خالص وان بر سر کافران بایستد در انوار اورده که هر سه
شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار کیرد ویکی بر یمین
وی ودیکری بر شمال وی ومودی بدین عذاب قوة واهمه است
در دماغ وغضبیه بر یمین قلب وشهویه بر یسار وهر که خواهد
که فردا ازان دخان که ظل من یحموم اشارت بر انست ایمن
کردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرکی صفت بهیمی وسبعی
بباید کذشت زتارکی خشم وشهوت حذر کن که از دود ان چشم
دل تیره کردد غضب چون در اید رود عقل بیرون هوا چون
شود چیره جان خیره کردد اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ بدرستی که دوزخ
می افکند دران روز شرارها بر شراره کَالْقَصْرِ مانند کوشکی
عظیم کَأَنَّهُ جِمَالَاتٌ صُفْرٌ کوییا که ان شرر شتران زردند
برنک اتش وبعضی کویند صفر یعنی اسود است چون اتش دوزخ
سیاه است وبیز سیاه باشد وتشبیه شراره بقصر جهت عظم
است وبشتران زرد یا سیاه جهت لون وکثرة وتتابع واختلاط
وسرعت حرکت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ ومشقت بسیار امروز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر دروغ زنانراست که صفت دوزخ وشرارهٔ انرا باور ندارند
هَذَا این روز يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ روزیست که کافران سخن
نکویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای
وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ ودستوری ندهند مریشانرا فَيَعْتَذِرُونَ
تا عذرخواهی کنند وعذر نیز سود ندارد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

کرب

کرب واندوه امروز مرانانراست که تکذیب کنند این چیزهارا
هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان محق ومبطل
جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امة وَالْأَوَّلِينَ
وپیشینیانرا که تکذیب رسل کذشته کردند فَإِنْ كَانَ لَكُمْ
كَيْدٌ پس اکر هست مر شمارا کیدی وحیلهٔ چنانچه در دنیی به
نسبت مؤمنان بکار میبردید فَكِيدُونِ پس پیش برید بامن
بتحریفست مر ایشانرا واظهار عجز ایشان یعنی حیله با خدای
از پیش نرود وبمکر وستان عذابرا از خود دفع نتوانند کرد
بمکر وحیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید واخلاص وناله سحری
توان خرید بیک اه هردو جهان ازین معامله غافل مشو که حیف
خوری وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ غم وغصهٔ امروز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از شرک وعصیان فِي ظِلَالٍ در سایهای
درختان بهشت باشند وَعُيُونٍ وبر کنار چشمهای اب وَ
فَوَاكِهَ ودرمیان میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ از انچه ارزو کنند
وملائکه ایشان را میکویند كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید ازین
ثمرات وبیاشامید ازین ابها هَنِيئًا خوردن واشامیدن
کوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب انچه بودید که عمل میکردید
در دنیی إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
جزا میدهیم نیکوکارانرا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ حید
قبیح امروز مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی عنیکروند
كُلُوا بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنییرا وَتَمَتَّعُوا وبرخوردار
شوید قَلِيلًا زمانی اندک إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستی که
شما مشرکانید وعاقبة عذاب الیمست وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
وای امروز مر مکذبانرا از عذاب الیم وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا

وچون گفته شود مر ایشانرا که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند
نماز را مراد انست که مسلمانان نشوند که رکن اعظم اسلام بعد
از شهادت نمازست ویل یومئذ للمکذبین نفرین ان
روز مر دروغ زنانراست که بشرف اسلام نمیرسند فبای
حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از قران یؤمنون میگروند
اگر بقران نگرویدند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه ومعانی لایحه
ودر خبر امده که بعد از سورة النبأ وهي اربعون اية مكية خواندن این ایه باید گفت بلی وهو علی ذلك
بسم الله الرحمن الرحيم
چون حضرت رسالت دعوت اشکارا کرد وقران بر خلق خواند و
بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت انحضرت ونزول قران ووقوع
بعث اختلاف کردند وازان یکدیگر را میپرسیدند یا از پیغمبر ومومنان
پرسش مینمودند چنانچه حق سبحانه فرمود که عم یتساءلون
از چه چیز میپرسند کافران عن النبإ العظيم از خبر بزرگ یعنی
قران الذي هم ان خبری که ایشان فيه مختلفون دران
خبر اختلاف کننده گانند یعنی او را بسحر یا بشعر یا کهانت نسبت
میدهند ومختلف ومفتری واساطیر میگویند وبقولی نبأ عظیم
نبوت انحضرت است که میگویند ایا او پیغمبر هست یا نی وساحرست
یا مجنون یا شاعر وبعضی بر انند که ان خبر بعث است ودران مختلف
بودند جمعی میگفتند قیامت هست وبتان مارا شفاعت خواهند
کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبرخی انرا منکر مطلق بودند ان
هي الا حیاتنا الدنیا وگروهی شک داشتند در وقوع ولا وقوع
ان بل هم في شك منها كلا سيعلمون حقا که بدانند نزدیکتر
که انچه دران اختلاف میکردند حق است ثم كلا سيعلمون
پس زود باشد که بدانند روز قیامت وبطلان قول وبحث عقیده
خود را الم نجعل الارض مهادا ایا نساخته ایم زمین را فراشی
الجزء الثلثون من اجزاء الثلثين

گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال اوتادا ونگردانیده ایم کوهها
میخهای زمین تا بدانها استوار باشد وخلقناكم ازواجا وبیافریده
ایم شمارا از هر گونه نر وماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم
گونه گونه سیاه وسفید وکوتاه ودراز وخوب وزشت وجعلنا
نومكم سباتا وگردانیده ایم خواب شمارا راحت بدنهای شما
یعنی خواب قطع حس وحرکت کند تا قوی حیوانیه براسایند وماندگی
ایشان زایل شود وجعلنا الليل لباسا وساخته ایم شب را
پوشش تا بظلمت همه چیزهارا بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره
اورده که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار به
پوشاند تا در خلوات خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده
هر یك فراخور استعداد خود برخورداری یابند شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راهست وروز بازار
بیداران سحرگاه است الليل للعاشقين ستر یا لیت اوقاتها تدوم
چون در دل شب خیال از یار منست من بنده شب که روز بازار منست
وجعلنا النهار معاشا وگردانیدیم روز را وقت طلب معیشت
تا بتحصیل ان جست وجوی کنند وبنينا فوقكم وبنا کردیم
زبر سر شما سبعا شدادا هفت اسمان سخت یعنی محکم واستوار
که درو فرجه وشکافی که نشانه خلل وزلل باشد نیست وجعلنا
سراجا وهاجا وبیافریده ایم در اسمان چراغی افروخته وتابان
یعنی افتاب وانزلنا وفرو فرستادیم من المعصرات از ابرها فشارنده
باران ماء ثجاجا ابی ریزان لنخرج به حبا ونباتا تا بیرون
اریم بدان اب دانه که قوت را شاید چون گندم وجو ورستنی
که علف را شاید چون کاه وگیاه وجنات الفافا ودرختان
بوستانها در هم پیچیده یعنی بسیار وبیکدیگر نزدیک ان یوم
الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز كان ميقاتا

هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلائق و مجازات
ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزي که دمیده شود در صور بنفخهٔ
ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود
بعرصه گاه محشر امام ثعلبی آورده که حضرت رسالت را ازین افواج
پرسیدند فرمودند که حشر کرده شوند برده صفت از امة من
بعضی بر صفت بوزینگان و بعضی بر هیأت خوکان و برخی نگون
ساران که ایشانرا بروی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی
کران و گنگان و بعضی میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای
ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند
و اهل محشر را از آن کراهة باشد و بعضی دست و پای بریده باشند
و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی رانتی باشند بدتر از
مردار و بعضی را جبهها پوشانیده باشند از قطران چسپیده بپوستهای
ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگون
ساران خورندگان ربوا و کران جور کنندگان در حکم و گنگان
و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علماء
که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و پا بریدگان
رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایة
کنندگان بسلاطین و آنها که نتنی عظیم دارند متابعان شهوات
و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس قطران اهل
تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان دران
روز فَكَانَتْ أَبْوَابًا پس باشد از بسیاری شکاف درها یعنی
خداوند درها یا از کثرت فرجها گویی که تمام او درست
وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا
پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب
تفتت اجزا بر حقیقت جبلیه باقی نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ

مِرْصَادًا

مِرْصَادًا ابدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بدو گذر
باید کرد یا در کمین گاهی که زبانیه دران مترصد ایستاده باشند برای
تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ
دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگهبانی مؤمنان میکنند
تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم
باشد لِلطَّاغِينَ مَآبًا مر کافران که از حد درگذشته اند باز
گشت یعنی آرامجای و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا درنگ کنندگان
دران روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رحمه الله نقل میکند
که این احقاب که حق سبحانه جل ذکره ذکر کرده چهل و سه حقب
است هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و
شصت روز هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده که مراد آن
نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی
آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید ابد الآبدین
لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نمیچشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی
هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد
و گفته اند برد خوابست یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست
تا آسایش باشد وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم
و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی دران ریزد
و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر ریم
که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت می
بارند یا زمهریر که بدان معذب کردند جَزَاءً پاداش داده می
شوند پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که ایشان بودند لَا يَرْجُونَ که غیرت سید ند حِسَابًا از حساب آخرت
با امید و آن بودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب

کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ وهرچیز از اعمال بندکان از طاعة ومعصیت
وغیر ان أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم انرا یعنی نکاه داشته ایم ونوشته
كِتَابًا نوشتنی وخواهیم کفت منکرانرا که فَذُوقُوا پس بچشید
عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شمارا همیشه إِلَّا
عَذَابًا مکر عذابی بر بالای عذابی در خبر امده که این ایة سختترین
ایات قرانست بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیز
کارانراست مَفَازًا رستکاری از عذاب یا جای فلاح وفوز
که ان حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا باغهاست درویی درختان میوه
دار ودرختان انکور تخصیص جهت تفضیل است وَكَوَاعِبَ
أَتْرَابًا وایشانرا دختران نار پستان همه همزادان در تفسیر
زاهدی اورده شانزده ساله باشند زنان ومردان سی وسه
ساله ودر اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از مردان
وزنان سی وسه ساله باشند وَكَأْسًا دِهَاقًا ومر ایشانرا
ست جامها پر از شراب پاکاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا لَغْوًا نشنوند متقیان در بهشت سخنان بیهوده
وباطل وَلَا كِذَّابًا ونه دروغی وکفته اند نشنوند در شرب
خمر بهشت سخن عبث ودروغ بخلاف شاربان خمر دنیی
که در مجالس ایشان هذیان وعربده وجدال بسیار بود
جَزَاءً جزا داده جزادادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردکار او بمقتضای
وعدهٔ خود عَطَاءً حِسَابًا عطا کرد ایشانرا از فضل خویش
عطائی وافی کافی یعنی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ افریدکار اسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا
وانچه میان ایشانست الرَّحْمَٰنِ بزرک بخشایش
لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل اسمان وزمین مِنْهُ خِطَابًا
از خدای سخن کفتن را یعنی قادر نباشند بر انکه با وی سخن

کویند

کویند مکر بدستوری یا بر انکه خطاب کنند با خدای واعتراض
نمایند در ثواب وعقاب او زیرا که همه مملوکند مالک نتوانند
بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا وبایستند فرشتکان صف زدکان وروح ملکی است
موکل بر ارواح در معالم کفته که مخلوق از وی بزرکتر نیست
روز قیامة وی تنها صفی باشد وتمامی ملائکه با کثرت وعظمة
جسد صفی واو در بزرکی برابر همه بود در عین المعانی از ابن
مسعود روایة کرده که مقام روح اسمان چهارمست وهر روز
دوازده هزار تسبیح میکوید واز هر تسبیح او ملکی مخلوق میکردد
وکفته اند روح طایفه اند بشکل ادمیان ونه از یشان فردا ایشان
صفی ایستند وملائکه صفی وکویند روح جبرئیلست عم که با فرشتکان
صف بر کشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نکویند در باب شفاعة إِلَّا مَنْ
أَذِنَ مکر کسی که دستوری دهد مر ورا خدای که شفاعة کند لَهُ الرَّحْمَٰنُ
یا شفا نکند مکر کسی را که خدای اذن کند در شفاعة او وَقَالَ
صَوَابًا وکفته باشد اورا در دنیی کلمه توحید یعنی جز مؤمن را
شفاعة نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ان روز روزیست بودنی
والبته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس انکس که خواهد فرا کیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا بسوی ثواب پروردکار خود باز کشتنی بایمان
وطاعة إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ماییم کردیم شمارا وبترسانیدیم
عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که عذاب اخرتست وقرب او
بجهة تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنکرد ادمی
مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در انچه پیش فرستاده باشد دو دست او
یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر وشر وَيَقُولُ الْكَافِرُ
وکوید ناکرویده در ان روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا
بودمی خاک یعنی هرکز افریده نشدمی یا امروز خاک بودمی ومرا

زنده نکردندی وکفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافر این تمنا کند وقولی انست که مراد ازین کافر ابلیس است او ادم را عیب میکرد که از خاک افریده شده خود را میستود که من از اتش مخلوقم چون دران روز کرامة ادم وفرزندان مومن او مشاهده کند وعذاب وشدة خود را بیند ارزو برد که کاشکی من از خاک بودمی ونسب بادم داشتمی ای درویش این همه دبدبه وطعنه که خاکیانرا هست هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست

خاکرا خار ویتره دید ابلیس ۴ کرد انکار شران حسود خبیس ۴

ماند غافل ز نور باطن او ۴ نشد اکه ز سر کامن او ۴

بهر کنجی که هست در دل خاک ۴ این صدا داده اند در افلاک ۴

خاک شو خاک تا بروید کل ۴ که بجز خاک نیست مظهر کل ۴

سُورَةُ النَّازِعَاتِ مَكِيَّةٌ وَهِيَ سِتٌّ وَارْبَعُونَ آيَةً

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا سوکند بکشند کان بقوة وشدة یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وفرشتکان بیرون برنده ارواح مؤمنانرا بنرمی بیرون بردنی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا وبملائکه شناه کننده شناه کردنی یعنی امد شد نمایند در رفتن وشتافتن دران چنانچه اهل سباحة فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بعض شتکان پیشی کیرنده برهم پیشی کرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس سوکند بملایکه که تدبیر کننده اند کار دنیی را یعنی جبرئیل که موکل است بریاح وجنود واسرافیل که نازلست باموراقضیه واقدار ومیکائیل که باران وکیاه متعلق بدوست وعزرائیل که قابض ارواح شان اوست وکفته اند که قسم بنجومست که شتابان میروند از مشرق بمغرب وروند اند از برجی ببرجی وسیاحه میکنند در فلک وبرهم پیشی میکیرند در

سیر

سیر ومدبرانند امری که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف فصول یا اسبان غزاة اند از دار الاسلام وتسبیح نمایند در رفتن وسبقت کنند در صف جهاد وتدبیر تابدید یشان کار فتح وظفر یا نفوس فاصله که بدو متفرع شوند از شهوات ونشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحة نمایند وبحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل مکمل ومدبرامور ارشاد کردند وبرهر تقدیر جواب قسم انست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن انروز را که بجنبند جنبنده یعنی بلرزد کوه وزمین از هیبت ان کما قال یوم ترجف الارض والجبال وان بوقت نفخة اولی بود که همه بلرزند وزندکان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ازپی درایید اورا از پس در اینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها انروز ترسان ولرزان بود أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوندان دلها فروخوابانیده باشند يَقُولُونَ میکویند منکران بعث امروز در دنیی که أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ ایا ما باز کردیده شده کانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی ایا مارا بعد از مرک بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد أَئِذَا كُنَّا ایا چون کردیم ما عِظَامًا نَخِرَةً استخوانها کهنه ونزدیک بخاک شدن مارا مبعوث کرداند قَالُوا پس کفتند از روی استهزا که اکر چنین باشد تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ان باز کشتن انکاه بازکشتن باشد بازیان یعنی اکر مارا رجوعی باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب ان کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مکیرید امر قیامترا فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که ان زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریادست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس انکاه ایشان در روی زمین بوده باشند وکفته اند

ساهره نام زمینی است نزدیك بیت المقدس در حوایل حیل ریحا کر
محشر انجا بود خدای انرا کشاده کرداند چندانکه خواهد وکویند
زمین ساهره را خدای بیافرید از نقرهٔ خام وطول وعرض ان چهل
برابر زمین دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ایا امد بتو یعنی
سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم وخبر
فرمایی از وعدهٔ مؤمنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ یاد کن
چون بخواند موسی را پروردکار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه
یعنی طُوًى وان وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دوبار پاکیزه
شده یا دوبار ندا کرده شده که اذْهَبْ برو برسالة إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در کذشته است
در تکبر فَقُلْ هَلْ لَكَ پس بکوی مر ورا که ای طاغی هیچ هست ترا
میلی ورغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی انکه پاك شوی از کفر وعصیان
وَأَهْدِيَكَ وهیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت
افرید کار تو فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او وحذر نمائی از سر
کشی ونافرمانی موسی ع بحکم خدای نزد فرعون رفت وتبلیغ
رسالت کرد واو معجزه طلبید فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ
پس بنمود موسی ع او را معجزه بزرکتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ
وَعَصَىٰ پس تکذیب کرد فرعون موسی را وعاصی شد در خدای
یعنی چون دید که عصا اژدها شد کفت این از نزدیك خدای
نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ پس پشت بر موسی
کرد یعنی روی از وی بکردانید میشتافت با بطال امر او وکفته
اند بترسید از اژدها وپشت کردانیده میشتافت در کریختن
فَحَشَرَ فَنَادَىٰ پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مرینا نرا
بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس کفت منم پروردکار
بزرکتر شما یعنی اصنام که برصورت‌اند همه خدایانند

ومن اثر

از همه برتر مر فتنری

ومن اثر همه برتر مرقشیری رحمه الله فرموده در لطایف که ابلیس
این سخن شنید کفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی ان خیریة
کردم بر ادم این همه بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند تا کار
او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس کرفت اورا خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ به
بعقوبة اخرة که سوختن است وَالْأُولَىٰ وبعذاب دینی که غرقه
شدنست یا بنکال دو کلمه اورا مواخذ ساخته کلمهٔ اول این سخن
وکلمه اخرانکه کفت ما علمت لکم من اله غیری ومیان این دو کلمه
چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدولة فرمود که وقتی مرا
حال کرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه
کردم روح اورا در مقام عالی یافتم از علیین مناجاة
کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم کفت ومنصور
انا الحق هر دو یکدعوی کردند روح حسین در علیین است
وروح فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود
بینی در افتاده همه خود را دید ومارا کم کرد حسین همه مارا
دید وخود را کم کرد پس در میان فرق بسیار ست کفت فرعونی
انا الحق کفت پست کفت منصوری انا الحق برد دست این انا را
رحمة الله ای محب وان انا را لعنت الله در عقب زانکه او
سنك سیه بود این عقیق ان عدوی نور بود واین عشیق
ان انا هو بود در سرای فضول نه زرای اتحاد وان حلول إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ بدرستی که در کرفتن فرعون هراینه پندیست
واعتباری مرکسی را که از شان او ان باشد که بترسد تا از نافرمانی
مجتنب شده سر بر خط امر نهد أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا ایا شما سخت
تر ودشوارترید از روی افرینش أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا یا اسمان بان
عظمت بنا کرد انرا بر زبر سر شما رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف انرا
یعنی مقدار ارتفاع انرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس انرا

راست کرد بی فتور وفطوری وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وتاریک کردانید
شب انرا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وبیرون اورد روز انرا اضافه شب
و روز باسمان جهة انست که حدوث انرا سبب اوست امام
زاهد فرموده که روز وشب دینی باسمان پیدا کردد بسبب
افرینش افتاب وماه بود وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ وزمین رابعد
از افرینش اسمان دَحَاهَا بکسترد و مبسوط کردانید جمهور علما
برانند که افرینش زمین پیش از خلق اسمانهاست وکستردن او
بعد ازان أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون اورد از زمین کسترده مَاءَهَا اب اورا
بتفجیر منابع وعیون وَمَرْعَاهَا وبیرون اورد کیاه زارها وچرا
کاههای اورا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا وکوههای محکم وپایدار ساخت
ودحو زمین وانبات کوهها وانفجار ابها وظهور چراکاهها مَتَاعًا
لَكُمْ از برای برخورداری است مر شمارا وَلِأَنْعَامِكُمْ و
مرچهار پایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون
بیاید بلیت بزرکتر وباهولتر که از همه بلایای رستخیز باشد
وان ساعتی است که اهل دوزخرا بدوزخ رانند واهل بهشترا
ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش انکه واقع شود
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ روزی که یاد ارد انسان مَا سَعَىٰ
انچه سعی کرده باشد در عملان یعنی همه را نوشته بدست
او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر کردانیده شود دوزخ
لِمَن يَرَىٰ هر کسیرا که به بیند یعنی اشکارا شود بروجهی که هر که
کسی کر طاغی شود ج — اهل رؤیة باشد ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس بدرستی که دوزخ
ان جای اوست وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وبرکزیده باشد زندکی دنیارا
فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که دوزخ ان ارامکاه باشد
مَنْ — اورا وَأَمَّا مَنْ خَافَ اما هرکس بترسیده مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن
خود نزد پروردکار خود یعنی در موقف عتاب وعرض وَنَهَى النَّفْسَ

عَنِ الْهَوَىٰ

عَنِ الْهَوَىٰ ونهی کرده باشد وباز داشته نفس خودرا از ارزوی
او یعنی از منتهای حرام وناپایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی
که بهشت ان ارامجای اوست در فصول اورده که این ایه در
شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت وبران قادر بود
خلاف نفس نموده از خدای بترسد وازان عمل دست باز دارد
کر نفسی نفس بفرمان تست کفش بیاور که بهشت ان تست نفس
کشد هر نفسی سوی پست هرکه خلاف نفسی زد برست يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز ومیکویند
أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامه ان ودرچه زمان بیاید فِيمَ
أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا درچه چیزی تو از یاد کردن ان عایشه کفته
که حضرت رسالت میخواست که وقت ان از خدای بپرسد حضرت
حق سبحانه فرمود که تو از دانش قیامه برچه چیزی یعنی علم
ان حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا بسوی پروردکار
تست منتهای علم قیامه یعنی کسی را خبر ندهد چه اطلاع بدان
خاصه حضرت اوست إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا جزین نیست
که تو بیم کننده هر کرا بترسد از قیامه كَأَنَّهُمْ کوییا کفار مکه
يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامه را که از امدن ان میپرسند
لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً درنک نکرده اند در دنیی یا قبر مکر شبانکاهی
أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت ان روزی که عشیه ان مذکور شد یعنی از
هول ان زندکانی خودرا فراموش کنند وچنان پندارند که نبودند در دنیی

سُورَةُ عَبَسَ مَكِّيَّةٌ مکر چاشتکاهی یا شبانکاهی وَهِيَ اثْنَتَانِ وَأَرْبَعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اورده اند که عبدالله بن ام مکتوم بمجلس حضرت پیغمبر امد انحضرت
بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی ان حالرا ندانست
وسخن بر حضرت رسالت قطع کرد انحضرترا از قطع کلام ملال مدروی

مبارک ترش کرد وان واعراض نمود جبرئیل ع ایه اورد که عَبَسَ
وَتَوَلّٰی ترش کرد روی خودرا وروی بکردانید اَنْ جَاۤءَهُ الْاَعْمٰی
بانکه امد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکرا عمی اشعارست بعذر
او در قطع کلام سیدانام علیه الصلوة والسلام وَمَا یُدْرِیْكَ
لَعَلَّهٗ یَزَّكّٰی وچه چیز ترا داناکرد شاید ام مکتوم پاك شود
از اثام اَوْ یَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی ویا پند کیرد پس
سود دارد اورا پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما انکس که
توانکری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی
پس تو برای او روی می آری یعنی برو اقبال میکنی از پی حرص
بر ایمان او وَمَا عَلَیْكَ اَلَّا یَزَّكّٰی ونیست بر تو وزر و وبال
بر انکه مستغنی پاك نشود باسلام چه بر تو بلاغست وبس
وَاَمَّا مَنْ جَاۤءَكَ یَسْعٰی واما انکه می اید بسوی تو میشاید در
طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ یَخْشٰی واو میترسد از خدای
یا از کفار بسبب امدن نزد تو فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو ازو
مشغول میشوی منقولست که جبرئیل ع این ایات میخواند و
بشرهٔ مبارك انحضرت متغیر میشد درکتاب اورده که یکساعت
نرکسی دیدهٔ ان سروجویبار رسالت بی اب وتاب شد
بمثابه که میرفت وراه عید بید ونزدیك بود که دیوارها را
مشرف سازد امام زاهد فرموده که سید عالم ص از عقب عبد
الله رفت واورا باز کردانید وبمسجد باز اورد ورداء مبارك
خود بکسترانید ویرا بران نشاند بعد ازان هرکاه ویرا دیدی
کرامی داشتی وکفتی مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِیْ فِیْهِ رَبِّیْ ودوبارا ورا در
مدینه خلیفه ساخت وقتی که بغزو میرفت وباید دانست که این
صورت از حضرت رسالت ص خطا نبوده چه وی بحکم اجتهاد این
عمل بجای اورد وکراهت از سوء ادب ابن مکتوم بوده که سخن بروی

قطع

قطع کرد كَلَّاۤ اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ حقا که این ایات قرانی پندست
مر خلق را فَمَنْ شَاۤءَ ذَكَرَهٗ پس هرکه خواهد یاد کند انرا
وبدان متعظ کردد واین ایتها ثبت کرده شده است فِیْ صُحُفٍ
مُكَرَّمَةٍ در صحیفهای کرامی کرده شده نزد خدای تعالی
مَرْفُوْعَةٍ برداشته وبلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها
بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ در دست نویسندکان یعنی فرشتکان که از لوح
محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ نزدیك خدای یا کریمان
ومهربانان بر مؤمنان که استغفار میکنند مریشان بَرَرَةٍ
نیکان قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر وبقول
بعضی انست که مراد عتبة بن ابی لهبست که اول داماد
پیغمبر بود ص با خردختر انحضرترا طلاق داد وکفت کفرت
برب النجم اذا هوی وحضرت رسالة ص اورا نفرین کرد اَللّٰهُمَّ
سَلِّطْ عَلَیْهِ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ اندك وقتی نکذشت که شیر سر
اورا برکند ودرین باب حسان بن ثابت رضع قصیده دارد
القصه حق سبحانه اورا لعنت کرده میکوید مَاۤ اَكْفَرَهٗ
چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ
اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ از چه چیز بیافرید اورا مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار
اب منی خَلَقَهٗ بیافرید اورا فَقَدَّرَهٗ پس اندازه او پدید کرد
از اعضا واشکال وهیات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ
پس راه بیرون امدن اسان کرد اورا تا متولد شد ونشو ونما
یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهٗ پس بمیرانید اورا بوقت انتهای
فَاَقْبَرَهٗ پس بخاك در اورد اورا تا همچو مردار بر سر راهها
نیفکند ثُمَّ اِذَا شَاۤءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواهد خدای زنده کرداند
اورا ووقت نشور بانبسته مشیت اوست كَلَّا لَمَّا یَقْضِ
مَاۤ اَمَرَهٗ حقا که بکذارد انسان انرا وانکردانچه خدای فرموده اورا

یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود وامر ایمان وطاعت را کردن
ننهاد وگفته اند مراد همه ادمیانند وهرگز هیچ ادمی از ادای
حقوق او وامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده ونتواند امد بنده همان
به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا اورد ورنه سزاوار
خداوندیش کس نتواند که بجا اورد فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى
طَعَامِهِ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم
عبرت وببیند که بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا
الْمَاءَ صَبًّا بانکه ما ریختیم ابرا از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقًّا پس بشکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا
حَبًّا پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون
حنطه وشعیر وامثال ان وَعِنَبًا وَقَضْبًا وتاک انگور
وسیب است وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ودرخت خرما بنان
وَحَدَائِقَ غُلْبًا وباغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی
اشجار او متکاسف وبسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ومیوهای
تر ومیوهای خشک یا چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ
برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ وبرای تمتع چهارپایان
شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید اوازی کر کننده
یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب
إِذَا انکه به بیند اهوال وشداید بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ
أَخِيهِ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود موانست
ومهربانی وَأُمِّهِ واز مادر خود با کثرت حقوق او راست
وَأَبِيهِ واز پدر خود با وفور شفقت وعاطفت که از و دیده
وَصَاحِبَتِهِ واز زن خود با انکه مونس روزگار او بوده وَ
بَنِيهِ واز فرزندان با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ هر مردی را از اهل قیامة يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ان روز

کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران ودر باب مشغولی وی
شیخ فرید الدین عطار را قدس سره حکایتی منظومه ایست کشتی اوردو
دریا گشت تخته زانجمله ترباﻻ نشست گربه وموشی بران تخته بماند
اب وباران تخته را هر سو براند نه ز گربه موش را روی گریز نی
بموشان گربه را چنگال تیز هردوشان از هول دریا ای عجب
در تحیر باز مانده خشک لب در قیامة نیز این غوغا بود یعنی
انجا نی تو ونی ما بود وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ رویها باشد ان
روز تابان ودرخشان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ خندان وفرحناک
وشادمان بسبب نجاة از نیران ووصول بروضه جنان وَوُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ورویها باشد انروز بران غبار وتیرگی
تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ فرو گیرد انرا تاریکی وسیاهی أُولَئِكَ ان گروه
که روی سیاه وگرفته وگردالود دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ
ایشانند ناگرویدگان ودروغ گویان وناپاکاران الله اعلم

سُورَةُ التَّكْوِيرِ وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن عمر از رسول صلعم نقل کرده که هر که دوست دارد انکه بنگرد در
روز قیامة یعنی به بیند احوال انروز را پس باید که بخواند اذا
الشمس کورت إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون افتاب در هم پیچیده
شود یعنی انبساط نور او از بساط افاق زایل گردد مراد انست
که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وانگاه که ستارگان تیره
شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وانگاه که کوهها از اماکن خود
منقطع شده رونده شوند در هوا چون صبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ
وچون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان گذشته وبزادن نزدیک
شده وان نفیسترین مال عرب بود فرو گذاشته شود یعنی کسی
راپروای رعی ومراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وانگاه

که جانوران وحشی جمع کرده شوند وبیکدیکر مختلط شده متعادیانرا
مجال اضرار یکدیکر نباشد وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وانکاه که دریاهارا
امیخته کردانند تلخ یا شرین تا همه یکدریا شوند یا خشك سازند
یا کرم کنند وبیفشانند در فتوحات مذکورست که عبد الله
بن عمر رضعم دریارا بدیدی کفتی یا لحرمنی نعود نارا وَاِذَا النُّفُوسُ
زُوِّجَتْ وانکاه که نفسهارا جفت کردانند یعنی هر کسرا مانند
اوچون صالح را با صالح را با طالح یا نفوس مومنانرا یا حور عین
راجفت کنند وکافرانرا با شیاطین یا ارواحرا با ابدان وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ
سُئِلَتْ وانکاه که دختران زنده درخاك کرده پرسیده شود
یعنی از کار وی قتله راسوال کنند که بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ
بکدام کناه کشته شده است عادت اکثر عرب ان بود که
دخترانرا از خوف یا از جهة طوق عار بر پیشان زنده دفن کردندی
حق سبحانه فرمود که از قتلهٔ او سوال کنند قولی انکه از و پرسیدند
چرا کشته شدی وفایدهٔ سوال انکه کودك جواب دهد کمرا بیجرمی
کشته اند تا قاتل وی تخذول کردد وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وانکاه
که نامهای اعمال که بوقت مرك بندکان طی کرده باشند باز کشاده
شود وَاِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وانکاه که اسمان بر کنده شود ودرهم
پیچد وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وانکاه که دوزخ افروخته کردد
یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر وَاِذَا الْجَنَّةُ
اُزْلِفَتْ وانکاه که بهشت نزدیك کرداینده شود بدوستان
خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ بداند هر نفسی انچه حاضر ساخته
باشد از اعمال خیر وشر تا ادمی این دوازده حال که معلوم شد
ششش بر مبین هینی محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است
وانکاه که بداند به بیند که با هر چیزی کرامتی وعطاییست
وبا هر شری ملامتی وعذابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده
نکردم

وطالح

نکردم وبر بدی اندوه خورد که چرا مباشر شدم وان حسرت
واندوه هیچ فایده ندهد؛ تو امروز فرصت غنیمت شمار؛ که فردا
ندامه نیاید بکار؛ بکوش ای توانا که فرمان بری؛ که در ناتوانی
بسی غمخوری؛ فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس سوکند میخورم بستارکان
پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندکان در مغارب
خویش در کشف الاسرار اورده که مراد خمسهٔ متحیره اند
یعنی زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وخنوس ایشان
رجوعست وکنوس ایشان استقامه وکفته اند خنس کاو کوهی
است وکنس اهو وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وسوکند بشب انکاه که
بیش اید وهوارا تاریك کند یا باز پس رود وظلمت زایل
شود این کلمه از اضدادست وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ وسوکند بصبح
انکاه که دم زند یعنی طلوع کند وتنفس او مبدا طلوع اوست
جواب قسم چیست اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستی که
قران هراینه خواندن فرستاده ایست بزرکوار نزد خدای
یعنی جبرئیل ع در تبیان اورده که مراد محمدست وبقول او
ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوة بود در قلع
موتفکات وصیحهٔ ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ نزدیك
خداوند عرش با جاه ومنزلت مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ فرمان برده
شده درمیان ملائکه یعنی هرچه کوید فرمان برند در اسمانها
امانه وحق کذاری واکر رسول کریم محمد باشد پس او صاحب
قوه مرطاعتة ونزدیك خدای خداوند قدر ومکانتست و
مطاع یعنی مستجاب الدعوة وامین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ
بِمَجْنُونٍ ونیست صاحب شما یعنی محمد دیوانه چنانچه کمان میبرید
وَلَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ وبدرستی که دید جبرئیلرا بر صورت
اصلی او باقوة روشن یعنی مطلع افتاب وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

ونيست پيغمبر بر چيزهاي پوشيده وانچه وحي بدو رسد بخيلي
كند كه شمارا تعليم ندهد وازشما بپوشد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
رَجِيمٍ ونيست قران سخن ديو رانده بسهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ
پس كجا ميرويد سخني راستي ودرستي چرا ازو اعراض ميكنيد
إِنْ هُوَ نيست قران إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مكر پندي مر عالميانرا
يا نيست محمد صلعم مكر شرف عالم لِمَنْ شَاءَ بدلست از عالمين
يعني قران موعظه ايست مركسي را كه خواهد مِنْكُمْ أَنْ
يَسْتَقِيمَ از شما انكه مستقيم شود در راه خداي وي روي
حق كند در اسباب نزول اورده كه ابو جهل اين ايه شنيد
كفت چون اين كار ماراست و وابسته بخواهش ما اكر خواهيم
مستقيم شويم واكر نخواهيم نشويم ايه امد كه وَمَا تَشَاءُونَ
ونخواهيد شما استقامت وهدايت مارا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مكر انكه خداي خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردكار عالميان
مشيت شمارا شيخ ابو بكر واسطي قدس سره فرموده كه ترا
در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهد مكر بمشيت
او ونكني مكر بقوت او وفرمان نبري مكر بفضل او وعاصي نشوي
مكر بخذلان او پس توجه داري وبكدام فعل مينازي وحال
انكه ترا هيچ نيست زسرتا پا همه بيچيم در هيچ چه پاچه سر همه
سُورَةُ الانفطار هيچيم در هيچ **مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعَ عَشْرَ آيَةً**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انكاه كه اسمان شكافته شود وَإِذَا
الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وانكاه كه كواكب فرو ريزد در تبيان اورده
كه كواكب بر مثال قناديل معلقه از پيش طاق فلك بسلاسل
نور اويخته اند وان سلاسل بدست ملائكه است چون اهل اسمان
بميرند سلاسل از دستشان بيفتد وكواكب بر زمين ريزند

وَاِذَا

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وانكاه كه درياها روان كرده شود يعني بعضي
راه در بعضي كشايند وهمه يكدريا كردد وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ
وانكاه كه كورها زير وزبر كرده شود يعني خاكها را بشورانند
تا مدفونات وي از اموات وغيران ظاهر كردد ومردكان
زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسي مَا قَدَّمَتْ انچه از پيش
فرستاده از عمل خير يا معاصي وَأَخَّرَتْ وانچه بان پس
كذاشته از ترك عمل يا توبه وكفته اند داند هر تني كه چه
كرده است باول عمر واخر عمر انكه خطاب رسد بكافر كه يَا أَيُّهَا
الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ اي ادمي چه چيز ترا بفريفت تا كافر شدي
بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرك خود يعني كفته اند فريبنده
او دشمني مسلط بوده يعني شيطان يا جهل ويا متابعت هوا
يا محبت دنيا آورده اند كه نزول ايه در شان ابو الاشدين
است كه حضرت رسول را صلعم بيازرد وعقوبتي بدو نرسيد
اينجا ميكويد چه چيز ترا غره كردانيد تا از عذاب خداي ايمن
شدي واو با مهال الهي مغرور شده بود جمعي از علما برانند
كه اين خطاب عامست همه ادميانرا معني انكه اي ادمي چه
چيز ترا مغرور ساخت تا عاصي شدي در خداي ودلير كشتي در
نافرماني شيخ منصور عمار رحمه الله فرموده كه اكر خداي از من
اين سوال كند كويم غَرَّنِي كَرَمُكَ در معالم التنزيل اورده
كه اهل اشارت مي كويند ايراد كريم درين محل از همه اسما
كوييا بجهة تلقين است بنده را تا كويد فريفته شدم بكريمي تو
چون تو دادي مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصيان عتوا
چون تو هر اشكسته را ساري درست پس خطا با برامید عفو تست
الَّذِي خَلَقَكَ ان خدائي كه بيافريدت وتو هيچ نبودي فَسَوَّاكَ
پس راست كرد اعضاي اجزاي ترا فَعَدَلَكَ پس بكردانيد

ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقی که مفارق
خلقت ایشان است فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ در هر صورتی
که خواست ترکیب کرد ترا و در هم بست كَلَّا نیست چنانچه
کمان میبرید که قیامة نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب
میکنید بِالدِّينِ روز جزا را از روی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ
و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و کفتار شما لَحَافِظِينَ نکاه باشند
از ملائکه كِرَامًا كَاتِبِينَ بزرکان نزد خدای نویسندکان روز
نامهٔ افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ میدانند آنچه
میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ
لَفِي نَعِيمٍ بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران در بهشت
اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و بدرستی که دروغ کویان و منکران
حشر در دوزخند يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ در آیند بدوزخ روز
حساب یعنی قیامة وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نیستند فجار
از دوزخ کم شدکان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا
أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه
جهة تعظیم شان آن روز است یعنی کنه آنرا کسی در نیابد يَوْمَ
لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا هیچ نفس برای
هیچ نفسی چیزیرا از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت
خود نفعی بکسی رساند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و حکم و فرمان آن
روز مر خدایراست شفاعة دهد آنرا که خواهد و رد آنکه خواهد

وچه چیز دانا کردت ترا یعنی چه
دانی تو که چیست روز حساب
وجزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا
يَوْمُ الدِّينِ

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلٰثُونَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند
چون حضرت رسالت ص از مکه هجرة نموده متوجه مدینه شد در
اثنای طریق این سوره نازل کشت که وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ وای مر کاهندکان

رادرکیل

رادرکیل و وزن کویند مردی بود در مدینه اورا ابو جهینه کفتندی
دو صاع داشت بیکی که بزرکتر بودی بخریدی و بیکی که خردتر بودی
بفروختی حق سبحانه در شان او فرستاد که الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه
چون میستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ از مردمان برای
خود تمام میستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای
ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ یا میسنجند حقوق ایشانرا
میکاهانند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین
آورده که هر که در کیل و وزن خیانة کند فردای قیامة اورا بقعر
دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و کویند کلها
وزنها اوانرا میسنجد و میسوزد تو کم دهی و بیشتر ستانی
بکاه وزن روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند أَلَا يَظُنُّ
أُولَئِكَ آیا نمیدانند و یقین ندارند کروه بیشتر ستان کم فروش
أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ آنرا که ایشان برانکیخته شوند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روزی بزرگ را که يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ روزی که بپای ایستند
مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
مر حکم آفرین کار عالمیانرا یعنی از پای ننشینند تا فرمان
نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال
ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالة
پناه ص شفاعة کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه
ارند و این شفاعة کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ
حقا که نامهٔ اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ در سجین بود و آن سخره ایست
مجوف بر زبر دوزخ پوشیده جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان
دران بود از کعب الاحبار مرویست که کتاب فاجران باسمان برند
از قبول آن ابا کنند بزمین ارند قبول ننمایند بزیر هفتم زمین برند
و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَا أَدْرَاكَ
مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت
و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته و علامة

کروه بعلامتی که هرکه بیند داند که دران خیر نیست وَيْلٌ
کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب وعقاب وشده ومحنت
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ انروز مکذبانراست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ انانکه
تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزا وباور نداشته اند
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ وتکذیب نکند انروز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ
مکر هر ستمکاری از حد درکذشته بزه کاری ناپاک إِذَا تُتْلَى
عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود بروی ایتهای کلام ما قَالَ
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ کوید از فرط جهل واعراض از حق که این
افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنانست که میکوید
بَلْ رَانَ بلکه غشاوه غرور وغفلت پوشانیده است عَلَى
قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا زنکار انکار نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
انچه بودند که میکردند از اثام ومعاصی یعنی بشامت سیات
دلهای ایشان زنک خورده وبیحاصل شده در خبر امده است
که هرکاه بنده کناهی کند نقطه سیاه در دل وی بدید اید تا
بجائی رسد که همه دل او سیاه کردد كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ
حقا که ایشان از کرامت ورحمت واصح انست که از دیدار
افریدکار خود يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ان روز در پرده شدکان
باشند یعنی از ان ممنوع ومحجوب ومحروم ومهجور شوند
از مالك معنی این ایه پرسیدند کفت که حق سبحانه محجوب
سازد اعدای خودرا تا دیدار وی نه بینند وتجلی کند بر اولیاء
خود تا بلقای او برسند شافعی کفته لمحجوبون در شان
کفار وارد شده دلالت میکند بر انکه مؤمنان دولت دیدار
خواهند بود ودوستان محجوب نخواهند شد که انکاه فرق
دوست ودشمن نماند کویند بهشت اشنائیست بی دیدن
میزبان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ نیز بدرستی که تکذیب کنندکان

لَصَالُوا

لَصَالُوا الْجَحِيمِ در ایندکانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس کفته شود یعنی
زبانیه ایشانرا کویند هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ این عذاب ان
عذابیست که بود بیشما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا وبدرستی که کتاب اعمال
نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ در علیین باشد بر اسمان هفتم در زیر
عرش وکویند ان قائمه یمنی بود از عرش وکفته اند سدرة
المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ وچه چیز دانا کرد ترا تا بدانی
که چه چیز است علیون یعنی محلی است بلند وبامکانت وکتاب
ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور وموسوم بعلامتی
که هرکه مشاهده کند داند که در وهمه خیر است يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند ان کتابرا ملائکه مقرب که ساکنان
علیین اند یعنی باستقبال ان میروند ونکاه میدارند وروز
قیامة بدان کواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدرستی
که نیکان وپاکان در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای
اراسته می نکرند بچیزهائی که از ان شادمان وفرحناک میکردند
یا بکفار نظر میکنند در دوزخ وعذاب ایشان مشاهده می
نمایند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ بشناسی تو ای نکرنده در رویهای
ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازکی نعمتهای بهشت وطراوة لذتهای
ان يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ اشامیده میشوند یعنی بدیشان
می اشامانند از شراب خالص سفید خوشبوی مَخْتُومٍ خِتَامُهُ
مِسْكٌ مهر کرده اینه او مهر او بجای کل مشکست وکفته اند
ختم اشامیدن او بر رائحه مشک ومهر بجهة ان کنند
تا دست کسی بران نرسد وابرار خود مهران بردارند وَفِي ذَلِكَ
ودرین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند
رغبت کنندکان یعنی عملی بجای ارند که سبب استحقاق شرب

ان کردند وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ وامیختکی رحیق ازان چشمهٔ
تسنیم است در تبیان از ابن عباس رضعه نقل کرده که تسنیم ابی
است که از تحت عرش ببهشت میریزد وان اشرف اشربهٔ بهشت
است عَيْنًا يَشْرَبُ اعنی چشمهٔ که میاشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ
ازان چشمهٔ نزدیک شدکان بارکاه عنایة یعنی ایشان صرف
ان می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده
که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را به
محبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست وانها که محبت
ایشان امیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد ما شراب عیش
میخواهیم نی دردی غم صاف نوشان دیکر و دردی کشان خود
دیکرند در بحر الحقائق اورده که رحیق اشارتست بشراب خالص
ان کدورات خمار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیاء
واصفیا که ختام او مشك محبتست و تسنیم او اعلی مراتب
محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان فنا فی الله و بقا بالله اند
و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست
ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب نچشید بوی از سر این
سخنان بمشام جان وی نرسید سرمایهٔ ذوق دو جهان
مستی عشقست انها که ازین می نچشیدند چه دانند اورده
اند که صنادید قریش هرکاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب
و صهیب و بلال و امثال ایشانرا بدیدندی با ایشان سخریه
و استهزا کردندی ایه امد که اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا بدرستی که
انان که شرکت اورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا هستند از
انانکه کرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ
يَتَغَامَزُونَ و چون بکذرند بمؤمنان غمز میکنند بچشمها
یعنی اشارتها می نمایند بجهة استهزا و در کشاف اورده که
روزی

روزی امیر المؤمنین علی المرتضی علیه افضل التحیة والسلام با نفری
مسلمانان میکذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو
اشارتها کرده طریق استهزا پیش اوردند و نزد یاران خود رفته
کفتند رأس ما و رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی علیه السلام و
برین سخن بسیار بخندیدند و هنوز علی علیه السلام بمسجد رسول الله صلی
الله علیه و اله نرسیده بود که این ایتها فرود امد که منافقان
و مجرمان و غمازان بر مؤمنان میخندیدند و بچشم و ابرو غمز میکردند
وَاِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میکردند اِلٰى اَهْلِهِمُ بسوی کسان خود
انْقَلَبُوا فَاكِهِينَ باز میکردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند
وَاِذَا رَاَوْهُمْ و چون به بینند کافران و منافقان مؤمنانرا قَالُوا
اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ میکویند با یکدیکر بدرستی که این کروه که متابع
محمداند لَضَاۤلُّونَ هراینه کمراهانند وَمَا اُرْسِلُوا و حال انکه فرو
فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ بر مؤمنان
نکهبانان تا کواهی دهند بر ضلالة و هدایة ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ
اٰمَنُوا پس روز قیامة انانکه کرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
از حال کافران میخندند عَلَى الْاَرَاۤئِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای
اراسته بجواهر مینکرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب
و در سلاسل و اغلال مقیدند درانثنا رامده که دری از بهشت
بکشایند و دوزخیانرا کویند بیایید ببهشت روان شوید چون
بران در رسند خزنه فی الحال در بروی ایشان دربندند و ایشان
معموم بدوزخ باز کردند مؤمنان ازین حال خندان شوند هَلْ
ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ایا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
ان عملها را که بوده اند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا
یعنی برای دل مؤمنان دشمنان ایشانرا پاداش دادم تا بعوض
خندهٔ کافران بر ایشان میخندند بر حال پریشان ایشان

السلام

سُورَةُ الانشقاق وَهِيَ خمسٌ وعشرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ انكاه كه اسمان شكافته شود جهة
نزول ملائكه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وبشنود وفرمان برد
مر پروردكار خود را وسزاوار شده است اسمان با نقياد امر
خداى وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وانكاه كه زمين كشيده شود يعني
كوهها ودرياها را از ميان بردارند وانرا بهن باز كشند وَ
أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ و بيرون افكند انچه در درون
ويست از كنجها واموات وخالي شود از همه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا
وَحُقَّتْ وفرمان برد مر حكم افريدكار خود را وسزاوار شده
استماع حكم را بنيز جواب اذا انست كه به بيند انسان
ثواب وعقابرا يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ اى ادمي بدرستي
كه تو كاركننده برنج وسعي نماينده إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا براي
جزاى پروردكار خود كار كردني بجهد وجد فَمُلَاقِيهِ
پس تو ملاقات كننده عمل خود را يعنى پاداش انرا فَأَمَّا مَنْ
أُوتِيَ پس اما انانرا كه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشتهٔ
اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود كه
حساب كرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابي اسان بي مناقشة
ومضايقه وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ وباز كردد بسوي كسان خود
يعني بكروه مؤمنان يا بقبيلهٔ خود از اهل اسلام يا بزنان خود
از حور العين مَسْرُورًا شادمان بسبب انچه يافته باشد از
خير وكرامة وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ واما انكه داده شود كِتَابَهُ
وَرَاءَ ظَهْرِهِ نامهٔ كردار او از پس پشت او واز ان طرف نامه
در دست وي نهند وچنين كس فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا زود
باشد كه بخواند يعنى تمنا كند هلاكه را يا كويد يا ثبوراه واين

كلم

كلمه هم طلب هلاكتست وَيَصْلَى سَعِيرًا ودر ايد باتش افروخته
إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا بدرستي كه اين كس بوده است در
ميان كسان خود در دنيي شادان ونازان بمال فاني وجاه
ناپايدار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستي كه او كمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ
بَلَى انكه باز نكردد بخداى يعنى او را بعث وحشر نبود اري او را
خواهد إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستي كه خداى اوست بِهِ بَصِيرًا باعمال
او بينا پس او را فرو نخواهد كذاشت بلكه بمحشر خواهد اورد وجزاى
سزاى او بدو خواهد رسانيد فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس سوكند
ميخورم بشفق وان حمرتيست كه بعد از غروب افتاب در افق
مغرب ديده شود وغيبوبة ان علامة وقت عشاست بقول بعضى
وبقول بعضي ان بياضست كه بر عقب ان حمره بنمايد وجمعي برانند
كه ان بياض اصلا غايب نمي شود بلكه مترددست از افقي با فقي وَ
اللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وسوكند بشب وانچه جمع كند وپوشد يعني قسم
بهر چه تاريكي شب انرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ وسوكند
بماه انكاه كه كامل كردد وبرتبهٔ بدريهٔ رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا
عَنْ طَبَقٍ كه هر اينه شما برسيد وملاقي شويد حاليرا بعد از حالي
كه مطابق وي باشد در شدت مراد مركست وشدايد قيامة
ومواطن اهوال ان كه يكي بعد از ديكرى ديده شود در تفسير زاهدى
اورده كه مراد تحويل ادميست از حالى بحالي يعني از نطفه بعلقه
واز ان بمضغه وعظم وخلق وجنين ووليد ورضيع وصبي
وغلام وشاب وكهل وشيخ تا اخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس چيست ادميانرا كه با وجود اين حالها نميكروند بخدا وروز جزا
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ وچون خوانده ميشود بريشان قران
لَا يَسْجُدُونَ سجده نميكنند براى تلاوة ان وبعضى علما اينجا سجده
كنند وجمعي در اخر سوره ابن عباس هم اينجا سجده كردي وكفتى از

پس ابو القاسم صـ اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است
از سجدات قران وصاحب فتوحات این سجده جمع گفته که بعد
از استماع قرانست وقران جامع باشد مر صفات تنزیه وتقدیس
را وسجده ناکردن کفار نه از جهة قصور دلیل وانقطاع حجت
بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه انان که نکرویدند یُکَذِّبُونَ تکذیب
میکنند مر قرانرا وتدبر عینما یند در ایات ان وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا
یُوعُونَ وخدای دانا ترست بانچه نگاه میدارند در دل خود
از کفر ومیپوشند از کینهٔ مؤمنان فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ
پس خبر کن ایشانرا بعذاب دردناك وایراد بشارت برای
تهکمست إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا لیکن انانکه کرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست
مزدی غَیْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته ونابریده ومنت نانهاده

سُورَةُ الْبُرُوجِ وَهِیَ اِثْنَتَانِ وَعِشْرُونَ آیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوکند باسمان خداوند برجها مراد
برج اثنا عشرست یا منازل قمر یا درهای سموات وَالْیَوْمِ
الْمَوْعُودِ وسوکند بروز وعده داده شده یعنی قیامة وَشَاهِدٍ
وسوکند بکواه که الله است همه را می بیند ومیداند وَمَشْهُودٍ
وسوکند بکواهی داده بر وکه بنده است وبقولی شاهد پیغمبر
ماست صـ ومشهود امة او یا شاهد امة ویند ومشهود امم دیکر
یا شاهد حفظه اند ومشهود بنی ادم یا شاهد اعضا اند ومشهود
ادمی وشاهد ومشهود باقوال دیکر یا حجر الاسودست وحجاج یا
عرفه واحضاران مقام یا روز عید وذبح کنندکان یا جمعه ونماز
کذارندکان در وی یا ادم عم وذریة او یا عیسی عم وامة او ویا ایام
ولیالی وعمل کنندکان در ایشان وبهر تقدیر جواب قسم اینست

که قُتِلَ بدرستی که هلاك شدند وملعون کشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
خداوندان شکافها در زمین وایشان بت پرستان بودند از اصحاب
ذو نواس یمن در زمان ایشان ساحری بوده کاهن ومشعبد که
مدار ملك برو بودی چون بسن شیخوخیة رسید بعرض ملك
رسانید که من پیر شده ام وضعف کلی بقوة من راه یافته دیده
از هر شعاع تیره شود، کوش وقت سماع خیره شود، نه زبانرا مجال
کویائی، نه تن خسته را توانائی، صلاح درانست که
جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا انچه دانسته ام بوی
اموزم وبعد از من خلف باشد که امور ملك بوی منتظم تواند
بود ملك را پسندیده افتاد بران منوال که مدعا داشت پسری
بوی سپرد ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت
روزی ان پسر بدیر راهبی رسید وبر احوال وی اطلاع یافته
طریق رهبانیه را پسندید وبدین راهب متدین شده خدای
پرست کشته روزی بهانهٔ انکه از ساحر تعلیم میکیرد بیامدی
وبا راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل عامل مستجاب الدعوة کشت
قضارا روزی از نزد راهب بیرون امده بخانهٔ خود میرفت
اژدهائی بر سر راه امده بود وهم مردم فرو بسته وخلق از
هر طرف حیران شده بودند جوان پیش امد واسم اعظم خوانده
دست بر پشت اژدها مالید وکفت از راه برکرد وبمنزل خود
بازرو اژدها برفت خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیکر
شیری بر سر راه امد جوان سخنی در کوش وی کفت او نیز از راه
دور شد ارباب حاجات روی بران جوان اوردند وبدعای او
مرادات حاصل میشد تا حاجب ملك که نابینا شده بود نزد وی
امده استدعا نمود جوان کفت اکر با من متابعة کنی وسر مرا پوشیده
داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد جوان اورا بکلمهٔ

شهادت تلقین فرمود ودعا کرد چشم او روشن شد حاجب با چشم
روشن نزد ملك امد ذو بنواسران روی تعجب کفت چشم تو چکونه
نیکو شد کفت خدای مرا صحت بخشید ملك کفت خدای کیست حاجب کفت
اَلَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ملك بطریقهٔ حیله کفت این تلقین از که داری
تا من بدو بکروم حاجب از شعفی که بر اسلام ملك داشت قصهٔ
جوان در میان اورد ملك اورا طلبید بر عقیدهٔ او اطلاع یافت
چندانچه جد وجهد نمودند جوان بر نکشت حکم شد که اورا بدریا
غرقه سازند بر لب بحر بردند دعا کرد همه غرق شدند او بسلامت
بازکشت خبر بملك رسید کروهی را نامزد کرد تا اورا بر کوهی
برند وبیندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی بر امد
وموکلان را از کوه در افکند وی سالم بماند ملك بفرمود تا در
اتش افکنند القصه دعا فرمود دیکران بسوختند واورا ضرری
نرسید پس از دار در اویختند وتیر باران کردند هیچ تیر بوی
کار نکرد جوان کفت ای ملك بکروید بان خدای که این همه اثار
قدرت او مشاهده کردی مبدع هر چیز که بود نیز هست
مخترع هر چه وجود نیز هست ملك عناد ورزیده کفت میخواهم
مکر قتل تو جوان کفت اکر مراد تو اینست تیری بر کمان نه وبکوی
بنام خدای این غلام وبیفکن تا بر من اید ملك چنان کرد تیر بر مقتل
جوان امد شربت شهادت نوش کرد حضار ان مجلس همه امنا
بِرَبِّ هٰذَا الْغُلَامِ وَرَبِّ الْعَالَمِینَ کفتند ملك در غضب شده بفرمود
تا چند جا زمین را کو کردند ودر هر کوی اتش بر افروختند وبر کنارهٔ
کوها نشسته هر کرا ایمان اوردندی پرسیدا کر بخدا کرویده بود میسوختند
حق سبحانه ایشانرا میکوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفره
در زمین اَلنَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندان اتش با هیمه یعنی
افروخته بهیزم اِذْ هُمْ عَلَیْهَا قُعُودٌ چون ایشان بودند بر

کنارهٔ

کنارهٔ آتش نشستکان وَهُمْ عَلٰی مَا یَفْعَلُونَ وملك واصحاب او بر
انچه میکنند بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ بکرویدکان حاضران ومشاهده
کنندکان وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ وانکار نکردند اصحاب اخدود از
مؤمنان چیزیرا اِلَّا اَنْ یُؤْمِنُوا مکر انکه ایشان میکرویدند بِاللّٰهِ
الْعَزِیزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید الْحَمِیدِ
ستوده که برحمت او امیدوار باید بود اَلَّذِی لَهُ آنخداوندی
که مرورا است مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی اسمانها وزمینها
وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ وخدای بر همه چیزها از افعال و
اقوال مؤمن وکافر کواهست اِنَّ الَّذِینَ بدرستی که انانکه فَتَنُوا
الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه افکندند مردان وزنان کرویده
را یعنی عذاب کردند باتش ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا پس بازنکشتند بخدای
واز کفر توبه نکردند فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشانراست
عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیقِ ومر ایشانراست عذاب
آتش سوزان اورده اند که همان اتش از اخدود ارتفاع کرفت
بمقدار چهل ذرع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت اِنَّ
الَّذِینَ اٰمَنُوا بدرستی انانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مر ایشانراست بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان
جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ اینست رستکاری بزرک که دنیا
وما فیها در جنب ان خورد ومختصریست اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ
بدرستی که کرفتن افزید کار تو لَشَدِیدٌ سختست که انرا بعذاب
کفر کرفتند هرکز ویرا نجاة نیست اِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ بدرستی که
خدای او اشکارا کند بطش خودرا بر کافران در دنیی وَیُعِیدُ
وباز کرداند انرا بر ایشان در اخرت واین نشانهٔ عدلست
وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ واوست امرزنده انرا که توبه کند دوست

مرانرا که فرمان برد واین علامة فضیلتست بعدل بگذارد ون
نابود سازد وبفضل بنوازد وبر افرازد فضل او دلنواز غم خوارا
عدل او سینه سوز جباران ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش یا مالك ملك
بزرگوار در ذات وصفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده انچه خواهد
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ یا امد بتو سخن لشکرها یعنی برای
تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که برانبیا برون امدند
فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ فرعون وقوم او وقبیلهٔ ثمود داری انه سخنان
منزل شد ومنکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه انانکه نکرویدند
فِي تَكْذِيبٍ در باور ناداشتن اند وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ
مُحِيطٌ وخدای از وراء ایشان عالمست بدیشان یعنی قدرة او
بر ایشان مشتملست وازو فوت نتوانند شد وچنان نیست که کمان
برند در حق قران که سحر وشعر وکهانت است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ
بلکه او قران شریف وبزرگست نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در
لوحی که محفوظست از تغییر وتحریف در معالم اورده که لوح از یکدانه
در سفیدست طول او از اسمان تا زمین وعرض او از مشرق تا مغرب
وکنارهای او از یاقوت است واو در کنار فرشته ایست

سُورَةُ الطَّارِقِ مَكِّيَّةٌ بر یمین عرش وَهِيَ سَبْعَ عَشْرَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اورده اند که شبی حضرت رسالت پناه صم نشسته بود با عم خود ابو
طالب که ناگاه ستارهٔ بدرخشید وشعلهٔ اتش عظیم ازوی ظاهر
شد ابو طالب بترسید گفت این چه چیزست حضرت پیغمبر صم فرمود
که این ستاره ایست دیو را از اسمان میراند ونشانهٔ ایست از
قدرت الهی فی الحال جبرئیل عم نازل شد برین سوره وَالسَّمَاءِ
وَالطَّارِقِ سوگند بحق اسمان وکواکب پیدا شونده بشب وَمَا
أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ وچه چیز ترا دانا کرد تا دانی که چیست

طارق

طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارهٔ رخشندهٔ فروزان چون شعلهٔ آتش
جواب قسم چیست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
الا که بروی رقیبی است نگهبان که قول وعمل اورا نگاه میدارد واحصا
مینماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند ادمی یعنی کسی که منکر
بعث وحشرست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ
از چه چیز افریده شده خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ مخلوق گشته است
از ابی ریخته شده در رحم يَخْرُجُ ابی که بیرون اید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ
از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ واستخوانها سینهٔ زنان
إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ بدرستی که خدای باز گردانیدن ان اب صلبی
که ازان بیرون امده لَقَادِرٌ هر اینه تواناست یا بر بعث واعادهٔ
ایشان بعد از موت قادرست يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ روزی
که اشکارا شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا
طیب از خبیث متمیز گردد یا فرا یمن اعمال را عرض کنند چون
روزه وغسل جنابت ووضو که کسی بران اطلاع ندارد واد می
بعمل او قایل بودند نکردند یا پرده بردارند از کردارهای
پنهان وبسبب رسوائی بران مترتب گردد که پرده ز روی کارها
بردارند ان کیست که رسوای دو عالم نشود ودران وقت که پوشیدها
پیدا شود فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نیست انسان را هیچ
توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد ونه یاری که بمدد کاری
او بلا مندفع ومرتفع گردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وسوگند
باسمان با باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وبزمین با شکاف که
ازان نبات واب بیرون اید إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که قران
هر اینه سخنی است درست وراست جدا کننده میان حق وباطل
وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونیست او بازی وباطل وفسوس وسخریه إِنَّهُمْ
يَكِيدُونَ كَيْدًا بدرستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی

در دار الندوه جهة پیغمبر من این خبر سبق نزولست بر فعل بیغ
حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا وجزا
میدهیم مکر ایشانرا باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ
پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان
أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فرو گذار ایشانرا اندک زمانی یعنی بزودی
همه هلاک خواهند شد حکم امهالی منسوخست بایه قتال

سُورَةُ الأَعْلَى مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعَ عَشْرَةَ آيَةً

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که بر
ترست از الحاد در ان و اطلاق ان بر غیر حق سبحانه وگفته اند اسم
صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفرید کار خود را و هر صفتی
که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبرست
که چون این ایه نازل شد حضرت رسول الله ص فرمود اجعلوها
فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى آنخدایی که بیافرید همه چیزها
چه راست کرد خلق هر یکرا بآنکه عطا فرمود آنچه او را در کار
بود یا بیافرید انسانرا و راست کرد اعضا و اجزای او را بر
قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى و آنخدایی که تقدیر کرد روزیها را
پس راه نمود بطریق اکتساب ان یا مقرر ساخت منافع و هدایت
فرمود باستخراج انها یا مقرر کرد مدت مکث مولود در رحم
و او را راه نمود به بیرون امدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آنخدایی
که بیرون اورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا
که چهارپایان بخورند فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى پس بساخت از گیاه
رسته را بعد از سبزی و خرمی او خشک و پژمرده سیاه و تیره محققان
از مضمون این ایه فهم کرده اند که مستمعات دنیی اگرچه اول تازه
و سیراب و سبز و خرم می نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب
باد

خرم و

باد خزان حوادث تیره و بیطراوت خواهد بود اگرچه سبز و تازه
است گلشن دنی ولی به نکبت باد خزان نمی ارزد بگرده
خور و قرص قمر ز جای مرو که خوان چرخ بیکتای نان نمی ارزد
اورده اند که جبرئیل ع بایتی یا سورتی نازل شدی و بخواندی
حضرت رسول الله ص همان اغاز فرمودی و هنوز جبرئیل باخر
نارسیده انحضرت از اول تلاوت کردی بسبب انکه مبادا فراموش
کند حق سبحانه ایه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو
خوانیم قرانرا یا جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس فراموش
نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی
بر انوجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور
محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای داند اشکار را از احوال
خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ
لِلْيُسْرَى و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان
در حفظ وحی یا راه نماییم ترا بشریعت آن فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى
پس پند ده بقران بدرستی که سود دارد پند دادن تو مومنانرا
وگفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی
بدان منتفع شود و اگر نشود من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى زود باشد
که پند پذیرد کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند
از موعظه بدبخت‌ترین یعنی کافر که ان فاسق اشقی است الَّذِي يَصْلَى
النَّارَ الْكُبْرَى آنکه در اید باتش بزرگتر یعنی درکه جهنم
که ان از اتش دیگر تیزتر و سوزنده ترست در حدیث امده که این
اتش شما یعنی اتش دنیی جزویست از هفتاد جزو اتش جهنم وگفته اند
نار کبری در طبقه سفلی است که ان جای فرعون و منافقان
و منکران مایده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای

کند کاران امة مصطفی باشد ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی پس ان بد
بختترین نمیرد دران نار کبری تا بیاساید ونه زنده باشد زندکی تا
ازان راحة یابد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی بدرستی که رستکاری یافت ان
کسی که پاك شد از کفر و معصیت وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی و یاد کرد
پروردکار خود را بدل و زبان پس نماز کذارد که نشانهٔ اسلام است
یا رستکار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام کفت و نماز پنجکانه ادا
کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید کفت و نماز عید کذارد بَلْ تُؤْثِرُونَ
الْحَیَاةَ الدُّنْیَا بلکه شما بر کزینید زندکانی دنیی را خطاب با اهل شقاوتست
که بدنیی مشغول شده کار اخرت نمیسازند وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقَی و اخرة
بهترست و پاینده تر إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی بدرستی که این سخن
در صحیفهای پیشینیانست یعنی کتب نخستین که قبل از قران نازل
شده صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی در صحیفهای ابرهیم که بیستست
و در صحف موسی سُورَةُ الْغَاشِیَةِ وَهِیَ سِتٌّ وَعِشْرُونَ آیَةً یعنی الواح
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
هَلْ أَتَاكَ حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ بدرستی که امد بتو خبر پوشنده که
قیامتست و او بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو
کیرد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویها دران روز ترسناك بود و
خوار یعنی اهل ان رویها ذلیل باشند و بیمقدار عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
عمل کننده رنج کشنده دران عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که ازان
رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای اتشین و خوض نمودن
در اتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً
در اورده شوند در اتشی بنهایت کرمی رسیده و حفص بفتح تا خواند
یعنی در ایند بدان اتش تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ اشامیده شوند یعنی
بوقت غلبه اتش بیاشامند ایشان را از چشمهٔ اب بغایت کرم و کفته
اند از ان روز که اتش افریده شده این ابرا میجوشانند لَیْسَ لَهُمْ

طعام

طَعَامٌ نیست دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ مکر ضریع و این
کیاهیست خارناك چون تر باشد شبرق کویند و چهارپایان خورند
و چون خشك شود ضریع خوانند و هیچ دابه کرد ان نکردد و در اخرة
شجر ناریه بود بشکل ان اورده اند که ابوجهل چون این ایه شنید
کفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتر از ما را ایه
امد که لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ فربه نمیکند ضریع دوزخ
کسیرا و دفع نمیکند کرسنکی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو
امرست و هیچکدام دست نمیدهد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها
دران روز تازه باشد از نعمت پرویدا یعنی ارباب وجوه متنعم
و مرفه باشند لِسَعْیِهَا رَاضِیَةٌ مر عمل خود را پسند کننده یعنی
پسندند کاری را که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون
ثواب ان را بینند فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت بلند قدر باشند
لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِیهَا
لَاغِیَةً دران بهشت عالی بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر
و حکمت باشد فِیهَا عَیْنٌ جَارِیَةٌ دران بهشت چشمهٔ روان بود
که اب ان منقطع نکردد فِیهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ دران جا تختهای
بلند برداشته اصل ان از زر مکلل بزبرجد و در و یا قوت در
معالم کفته که مرفوع باشد در هوا و چون خواهد که صاحبش
بروی نشیند بزمین فرود اید و چون برو قرار کیرد باز مرتفع
کشته بموضع خود رود وَأَکْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و دران جنت
کوزها بود بی دسته و بواله نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ
و بالشتها نهاده بر همدیکر وَزَرَابِیُّ مَبْثُوثَةٌ و فرشهای کسترده
امام زاهد اورده که چون کفا العقاسر ر مرفوعه شنیدند با یکدیکر
کفتند این خود نشاید و اکر واقع است پس بلال و خباب و امثال
ایشان را کار افتاد یعنی وقت باید تا بر بالای ان تخت روند و

بسی فرصت باید تا از ان بلندی فرود اید ایة امد که أَفَلَا يَنظُرُونَ
إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ایا نمی نکرند ایشان بسوی شتر که بقدرت
ما چکونه افریده شده است یعنی با ان همه بلندی و بزرکی برشته
سحر کودکی میشود تا بر و براید و فرود اید پس چرا از تخت بهشت
متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و کفته اند شتر دال
است بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرکست بار کران بر تابد
و منقادست همه را فرمان برد و قانعست از همه کیاهها بچرد
و محتملست در تشنکی شکیبائی ورزد بدین جهتست که بیابانی
بی اب قطع کند و هرچه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و
شیر و لحم و رکوب همه از و حاصلست پیر رومی قدس سره فرموده
بر خوان أَفَلَا يَنظُرُونَ تا قدرت ما بینی ۞ یکره بشتر بنکر تا صنع
خدا بینی ۞ در خار خوری قانع در بارکشی راضی ۞ این وصف اکر جوئی
در اهل صفا بینی ۞ در تبیان اورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان
اهل بریه باشند که مال ایشان شترست و هر طرف که مینکرند
جز اسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید
که وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ایا نمی نکرند باسمانی که بحکمت ما
چکونه برداشته شده است بیستون وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ
و ایا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چکونه نهاده شده است
بر زمین و مستحکم کشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی نکرند بزمین
که چکونه پهن شده است تا جای ارام خلق باشد فَذَكِّرْ
إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ پس پند کوی ایشانرا بعد از نظر در دلایل
قدرت جز این نیست که تو پند دهنده لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ
نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و ایة قتال این را نسخ
کرده إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ لیکن هر که روی بکرداند بعد از تذکر
و بکردد و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ پس عذاب

کند

کند خدای او را عذابی بزرکتر یعنی عذاب اخرت چه در دنیا بقحط و
قتل و اسر معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که بسوی ماست
یعنی بجزای ما بازکشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم پس بتحقیق که بر ماست
حساب ایشان سُورَةُ الْفَجْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثُونَ آيَةً در محشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ سوکند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح
که ارام دل و جان بیدلانست و بقولی مراد روز اول محرمست
که سال از و منفجر میشود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست
یا بامداد ادینه که حج مکیانست یا صباح روز عرفه که وظایف
دعا و نیاز حاجیان در انست یا سفیده دم روز یا اول روز قیامة
در تبیان کوید اشارتست بانفجار اب از اصابع مبارک حضرت
رسالت پناهی ص و کفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه
از شجرهٔ صالح علی نبینا و ع یا انفجار اب از حجر موسی ع یا انفجار مطر از
سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیدهٔ عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ
و سوکند بده شب یعنی ده ذی حجه که عرفه درانست یا ده محرم
که عاشورا از انست یا ده اخر رمضان که شب برات ازوست وَالشَّفْعِ
وَالْوَتْرِ و سوکند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست
چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوة و ضعف و موت
و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت
بی عجز و علم بی جهل و قوة بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق‌اند
که وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و فرد خالق که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و بقول
جمعی جفت و طاق عناصرند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح
و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین
مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ
إِذَا يَسْرِ و سوکند بشبانکاه که بکذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی

کفته که شب مزدلفه واضح انست که عام کیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ
ایا هست درین سوکند که یاد کردم قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ سوکند پسندیده
مر خداوند عقل را تا اعتبار کند وداند که سوکندیست محقق و
مؤکد جوابش انکه عذاب خواهیم کرد مکذبان اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
ایا ندیدی وندانستی که چه کرد پروردکار تو بِعَادٍ اِرَمَ یعنی عاد
ارم میکفته اند وارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوض بوده
واو پسر ارم وارم پسر سام بن نوح عم وکفته اند ارم نام بلده
ایشانست وبرین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا ارم صفت میکند
ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرک یا اهل خیمها وخرکاهها الَّتِي
لَمْ يُخْلَقْ ان قبیله که افریده نشد مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ مانند ایشان
در درازی وبزرکی جسد در شهرها واشهر انست که ارم نام
بلده عادیانست وذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند
بناء بزرکست چنان بنائی که مثل ودر همه بلاد نبود وقصه او بر
سبیل اجمال انست که عبدالله بن قلابه طلب شتری کم شده در
صحاری عدن میکشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ محکم
داشت وبر حوالی ان قصور بسیار بود عبدالله بامید انکه کسی را
بیند واحوال شتر خود پرسد بحصار امد دری دید هر دو مصراعش
مکلل بجواهر قیمتی وهیچ کس را انجا نیافت متحیر شد چون بشهر درامد
حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد ویاقوت
بنا کرده خشتی از زر وخشتی از نقره وفرشها بر همین وتیره وبجای
سنک ریزه مرواریدهای ابدار ریخته در حوالی هر قصری انهار
روان بر روی لؤلؤ ومرجان ودرختان بستانهای ان زر و
برکهای ان زبرجد وشکوفهها از سیم با خود کفت هذه الجنة التي وعد
المتقون این چه منزلست بهشت این مقامست اینجا پس قدری
جواهر برداشته در پشت بست وبیمن امد مردمان ان کوهرها در

دست او بدیدند حمل یافتن کنجی کرده قصه در زبانها افتاد تا حدی
که حال اورا بمعاویه که دران وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه
ویرا طلبیده وتمام حکایه اواز اول تا اخر استماع کرد پس اورا در مجلس
بنشاید کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست
که بنای او از زر ونقره باشد ودرختان او مکلل بجواهر کعب کفت
اری شهریست که حق سبحانه اورا در قران یاد کرده که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا
فِي الْبِلَادِ شهری چو بهشت از نکوئی، چون قصر فلک بتازه روئی،
وانرا شداد بن عاد ساخته واو پادشاه عظیم قدر بوده نهصد سال
عمر کرده هرجا در عالم زری وجوهری بوده همه را جمع کرده وصد قهرمان
با هر یکی هزار نوکر فرستاده تا شهر ارم را بساختند وبه سیصد
سال باتمام رسید ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نمود امرا و
ملوک عالم را جمع کرد واز دار السلطنه خود بتماشای ان شهر متوجه
شد یکشبه راه میان وی وان بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد
که صیحه بدیشان زد وهمه بمردند وان شهر از نظر مردم پوشیده
شد وخوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنک
سبز چشم که بر روی او خالی وبر کردن او علامتی باشد وبطلب شتری
بدانجا رسد وانرا ببیند پس نکریست وابن قلابه را دید کفت هو
والله ذلك الرجل وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ودیکر چه
کرد خدای بقوم ثمود انانکه میبریدند کوهها را برای ماوای خود
بوادی قری وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ودیکر چه کرد بفرعون خداوند
قوی ولشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند
یا بطریق چهار میخ تعذیب مینمودند الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ انانکه
از ین سر کرده که بجهل وغوایة از حد بندکی درکذشته در شهرها
که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس بسیار کردانیدند
دران شهرها یا مناهی را که ان مخالفت بود با حق وستمکاری بر خلق

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ پس بریخت بریشان افریدکار
تو نوعی عذاب چون عرب حرب تازیانه سختترین عذابها میدانستند
هرکونه از عذاب رااین سوط میکفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان
عذابهای خود را سوط کفت وکفته اند درین کلمه اشعارست
بانکه عذاب دنیی ایشان را بنسبت عذاب اخرت چون نسبت
ضرب تازیانه است بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ بدرستی
که خداوند تو پروردکار کذرکاهست یعنی چنانچه فوت نشود
چیزی از انکس که در مرصاد نشسته ومترصد روندکان است
هیچ چیز از وفوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می بیند ومیشنود
وبرو پوشیده نیست هم نهان داند وهم انچه نهانتر باشد یعلم السر
واخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ
اما ادمی یعنی خلف چون مبتلا کند مر ورا پروردکار او یعنی ازمایش
کند بتوانکری ونیکوحالی فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ پس کرامی کندش
بجاه واقتدار ونعمت دهدش ومعیشت برو فراخ کرداند و
باسانی کار وی بسازد فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ پس کوید پروردکار
من مرا بزرک داشت وبامن این کرامتها فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا
ابْتَلَاهُ وچون اورا بیازماید بدرویشی وسختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ
رِزْقَهُ پس تنک سازد برو روزی اورا فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ
پس کوید افریدکار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانکری
داند واهانت خود را بدرویشی واین از قصور نظر وقلت فهم
است چه اسایش درویشی بی حد وارام درویشان فزون از
عدست ای دل اکر بدیده تحقیق بنکری درویشی اختیار کنی بر توان
کری كَلَّا نه چنانست که کمان برده ای کافران بلکه کرامت
بطاعت است ومذلت بمعصیت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وبدانید
که نه شمارا بفقر وتنکدستی اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بل اهانت

ابی بن ع

شما بدانست که کرامی نمیدارید یتیم را ونفقه نمیدهید وَلَا تَحَاضُّونَ
عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ وتحریص نمیکنید یکدیکر را بر دادن طعام بدرویش
وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ومیخورید مال میراث را خوردنی سخت
وبسیار یعنی جمع میکنید میان حلال وحرام وزنان وکودکان را میراث
نمیدهید وبهرهای ایشان را میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا
ودوست میدارید مال را دوست فراوان با حرص وشره كَلَّا إِذَا
دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی
یعنی چون پاره پاره کردد وَجَاءَ رَبُّكَ وبیاید ایات قدرت واثار
هیبت پروردکار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وبیاید
فرشتکان بعرصه محشر صفی پس از صفی بحسب منازل ومراتب خود
در تفسیر ابو اللیث مذکورست که اهل هر اسمانی علیحده صفی باشند
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ واورده شود ان روز جهنم در
خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را وهفتاد هزار
فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند ودوزخ از خشم میجوشد
ومیخروشد تا بر عرصات ارند وبر چپ عرش بدارند دران
محل هیچ ملک مقرب وپیغمبر مرسل نماند الا که از هول وهیبت
بزانو درایند ومیکویند یارب نفسی نفسی وحضرت پیغمبر ما ص میفرماید
که یارب امتی امتی جهنم میکوید مالی ومالک یا محمد ترا با من و
مرا با تو چه کار حق سبحان مرا بر تو حرام کردانیده است يَوْمَئِذٍ
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ ان روز یاد کند انسان کناهان خود را
یا پند کیرد واکاه شود از قباحت اعمال خویش وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى
وکجا باشد مر ورا منفعت یاد کردن یا پند کرفتن چه محل تذکر دنیی
باشد نه عقبی وچون بنده بیند که پند کرفتن سود نمیدارد از روی
حسرت يَقُولُ يَا لَيْتَنِي کوید ای کاشکی قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي پیش میفرستادم
عمل خیری برای زندکانی من درین عالم فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ پس

ان روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ
بلیا از مردمان وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ و بند نکند بسلاسل و اغلال
هیچ کس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر
عذاب کردن و مقید ساختن کسی دران روز زیرا که فرمان
مر خدایرا باشد و گوید خدای در دینی نزدیک مرگ مومن که
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر
بودی در نعمت من و صابر بودی در محنت من ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ
باز گرد از دنیی بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً در
حالتی که پسند کننده انچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدای
و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در ای
در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در ای در بهشت من
با زمره مقربان

سُورَةُ الْبَلَدِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکه
وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر با
آنکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است
قسم برو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت م در وی تا معلوم
شود که شرف مکان بمکین است ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف
وی مروه را مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ
یثرب ز خاک پای تو با رونق و بها و گفته اند تو حلالی بدین شهر که
یعنی هرچه خواهی از قتال و انچه بر دیگران حرامست یکساعت بر تو
حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در وی و از قبیل
سبق نزول حکمت بر فعل وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی آدم
یا ابرهیم و انچه زاده است یعنی ذریه یا محمد ص و گفته اند والد
محمد است و ما ولد امت او حق سبحانه یاد میکند بحبیب خود و با امداد
قسم

جواب

جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریده ام
آدمی را در سختی و رنج یعنی با بچه بوقت ولادت و رضاع و فطام
و معاش و حیوة و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را
در غایت قوة و او چنان بودی که ادیمی در زیر پای نهادی و ده
تن تناور او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون
نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته
پیغمبر را م جفا کردی حق سبحانه فرمود که أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ
أَحَدٌ آیا گمان میبرد ابو الاشدین آنکه قادر نشود برو کسی که ازو
انتقام پیغمبر من بکشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا میگوید ضایع کردم
در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را
بیازارند أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا می پندارد که ندیده
است او را یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سوال کند که چرا
چنین میکنی یعنی خدای ویرا دیده و بران نفقه مجازاة خواهد فرمود
أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ آیا ما ندادیم ویرا دو چشم که بدان می بیند
وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب
که دهن او را میپوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونة مینماید
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا راه پستان تا بعد از ولادت بدل نمودیم
در آن چفسیده بشیر خوردن اشتغال نماید یا او را نمودیم راه حق و
باطل بانزال کتاب و ارسال رسول فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس
نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه
مثلست تشبیه کرد مجاهده با نفس و شیطان برفتن کسی که بتعب
و تکلف بر عقبه بالا رود ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت
پیغمبر م نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
و چه دانی تو که چیست عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی
از بند بندگی یعنی مدد کردن مثنی مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا بخورانیدن

طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزي با كرسنكي يعني در وقتي
كه طعام بدشواري يابند وبخورانند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ يتيمي را
كه قرابة باشد يعني با مطعم خويشي دارد أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ
يا مسكيني را كه خداوند خاك بود يعني پهلو بر خاك نهاده باشد
اين كنايتست از احتياج وتنكدستي ودرماندكي ثُمَّ كَانَ
وباشد اين ازادكننده يا طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از انكه
ايمان اورده اند چه قبول خيرات بشرط ايمان است وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
ووصيت كرده اند يكديكر را بشكيبايي بر طاعة يا از معصيت يا
در نصرت دين الهي بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ووصيت
نموده اند ببخشايش ومهرباني بر بندكان خداى أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْمَيْمَنَةِ ان كروه مؤمنان صابر مهربان اصحاب دست راستند
از جانب يمين عرش ببهشت روند يا خداوند يمين وبركة اند وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وانانكه نكرويدند بنشانهاى ما يعني
بدلايل نصب كرده بر حق ان كتاب وحجج هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
ايشان اصحاب دست چپند كه ايشانرا از جانب چپ عرش بدوزخ
برند يا ايشان اهل شامتند ونكبتند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر
ايشانست در دوزخ اتشي پوشيده يعني سران دركه كه در انجا معذب
باشند بطبقي بپوشند ومضبوط سازند كه نه روحي دران درايد ونه
دودي از ان بيرون رود سُورَةُ الشَّمْسِ وَهِيَ خَمْسَ عَشْرَةَ آيَةً مَكِّيَّةٌ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا سوكند بافتاب وتابش وي چون بلند كردد وبموضع
چاشت رسد وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وبماه چون از پي رود افتابرا
يعني پس از ان غروب كند در ليلة الهلال يا طلوع او تالي غروب
شمس باشد در ليلة البدر وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وسوكند بروز
چون روشن شود زمين تا بزدايد زنك تاريكي را وَاللَّيْلِ إِذَا

يغشيها

يَغْشَاهَا وبشب چون بپوشاند افاق را يا خورشيد يعني ضوء وَالسَّمَاءِ
وَمَا بَنَاهَا وسوكند باسمان وكسي كه اورا بنا كرده است وَالْأَرْضِ
وَمَا طَحَاهَا وزمين وكسي كه اورا كسترده است وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا
وسوكند بنفس ادمي وكسي كه تسويه اعضاي او فرموده است فَأَلْهَمَهَا
پس الهام داده واعلام نموده مران نفس را فُجُورَهَا دروغ وناپاكي
وبي باكي او وَتَقْوَاهَا وپرهيزكاري ونيكوكاري وفرمان
برداري اورا يعني بيان كرده وروشن ساخته وتعليم داده
جواب سوكند چيست قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بدرستي كه رستكار
شد هركه پاكي كرد نفس خودرا از ادناس رذايل يا نشو ونما داد
اورا بانواع واجناس فضايل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا وبدرستي
كه بي بهره ماند هركه كم كرد نفس خودرا بفسق وجهالت يا حاكم
ساخت قدر ومرتبه اورا بمعصيت وضلالت وابن عباس
رواية كرده از حضرت رسول صلعم نزديك تلاوة اين ايه فرمودي
كه اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزَكِّهَا وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ
وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا محققان برانند كه تزكيه نفس موجب تصفيه
دلست هركاه كه نفس از شرب هوا منزكي شود في الحال دل از لوث تعلق
بما سوي مصفا كردد تا نفس مبرا از مناهي نشود دل آيينه نور الهي نشود
كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا تكذيب كردند قبيله ثمود بسبب طغيان
خود مر صالح را ع إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا بوقتي برخواست بدبخت
ترين قبيله قدار بن سالف با جمعي بعقر ناقه وقصد ان فَقَالَ
لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ پس كفت مر ايشانرا فرستاده خداى يعني صالح
على نبينا وعم نَاقَةَ اللَّهِ دست بداريد ناقه خدايرا وكرد او مكرديد
وَسُقْيَاهَا مشرب اورا يعني اب كه مي اشامد در نوبه خود تا عذاب
بشما فرود نيايد فَكَذَّبُوهُ پس تكذيب كردند صالح را ع فَعَقَرُوهَا
پس پي كردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاك يكبارگي

فرستاد بریشان پروردکار ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا بسبب کناه
ایشان پس یکسان کردان دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان
بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و نترسد خدای عاقبت هلاک را یعنی
همه را هلاک کرد و نترسیدان تبعه انچه کس را برو دست نیست
و تبعاتی است سُورَةُ اللَّيْلِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اِحْدَى وَعِشْرُونَ آيَةً بدور اوّلی
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى سوکند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش
وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى و سوکند بروز چون روشن شود و ظلمت شب
را زایل کرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى و سوکند بکسی که
بیافرید نر و ماده یعنی ادم و حوا را یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات
جواب قسم اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى بدرستی که جزای سعی
شما در کردارها هر اینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب
عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف
و پاداش ان میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى پس هر کرا
بداد مال خود را در راه خدای و پرهیز کرد از شرک و کبایر وَ
صَدَّقَ بِالْحُسْنَى و تصدیق کرد بکلمه نیکوتر که لا اله الّا الله
وَ محمّد رسول و علیّ ولیّ الله است یا وعده عوض را که وَمَا أَنْفَقْتُمْ
مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ اغلب مفسران بر انند که این سوره در شان
سیرت امیر المؤمنین علی ابن طالب است و برخی کفته اند در صفت
امیه بن خلف یا ابو جهل فرود امده در کشف الاسرار اورده که درباره
دو کس است یکی اتقی که پیشرو مؤمنانست ازین امت یعنی علی مرتضی ع
و یکی شقی که پیشرو زندیقانست از اهل ضلاله یعنی ابو جهل و
در فاتحه سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت
یکی و بنور اینست دیکری یعنی در شب ضلالة کس را ان کمراهی نبود که
ابو جهل شقی را در روز دعوت هیچ کس را ان نور هدایت ظاهر نشد

الله

که

٤٧٣

که مرتضی علی را علیه السّلام در علم نبی را سر اعظم که شد اقلیم
نقد یقین مسلم ز مهر شرروز دین را روشنایی بد و اهل یقین
را اشنایی اورده اند که امیة بن خلف بلال را که بنده او بود
بانواع ازارها میکرد تا از دین برکردد و هر زمانی اتش محبت ربانی
در باطن او افروخته تر بود انجاکه منتهای کمال را داشت هرچند
جور بیشتر محبت زیادتر روزی ابو بکر دید که امیه او را بر
خاک کرم افکنده بود و سنکهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او
درین حال احد احد میکفت ابو بکر را دل برو بسوخت کفت ای امیه
وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب میکنی امیه کفت اکر دلت
برو میسوزد او را از من بخر ابو بکر ~~را دل برو بسوخت کفت ای امیه~~
کفت بچند بفروشی کفت عوض
بنسطاس رومی و او غلامی بود از ابو بکر و ده هزار دینار استعداد
داشت ابو بکر او را کفته بود که اکر ایمان اری ان مال که داری بتو بخشم
بیمیم او را صح
نسطاس مسلمان نمیشد دل ابو بکر ازو ملول بود چون این کلمه ازو
بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمامی استعداد او بداد و بلال را
بستد و فی الحال با مید ثواب ازاد کرد حق سبحانه این سوره فرستاد
و خبر داد که هر که مال نفقه کرد و پاداش انرا تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ
لِلْيُسْرَى پس زود باشد که او را ببهشت رسانیم و اسانی دهیم و یرا
برای طریقه نیکو که سبب اسانی و راحة باشد یعنی عملی که او را به
بهشت رساند که یسر و روح در وست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى
و اما کیسی که بخل کرد بمال خود یا کفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را
از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات ان رغبت ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى
و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعده
حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى پس مهیا کردانیم مر ورا برای
صفتی که مؤدّا بمحنت و دشواری بود یعنی کرداری که او را بدوزخ
برد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى و دفع نمیکند از و عذاب را مال او که

بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در اید یعنی بیفتد در قبر یا مقر
دوزخ بدرستی که برماست بیان کردن حق وباطل ووعد ووعید اِنَّ
عَلَيْنَا لَلْهُدٰى وبدرستی که ماراست انسرای عقبی واین سرای

وَاِنَّ لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُولٰى

پیشین که دنیاست چون مالک هردو ملک ماییم هرچه خواهیم عطا
فرماییم فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى پس بیم میکنیم شمارا ای اهل
مکه باتشی که زبانه زند لَا يَصْلٰيهَا اِلَّا الْاَشْقَى نیاید در رو بطریق
لزوم ودوام مگر بدبختر یعنی امیه یا ابوجهل اَلَّذِي كَذَّبَ
وَتَوَلّٰى انکس که تکذیب کرد پیغمبررا وروی بگردانید از ایمان وطاعت
او وَسَيُجَنَّبُهَا الْاَتْقَى وزود بود که دور کرده شود از ان اتش
پرهیزکارتر یعنی ابوبکر اَلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكّٰى انکه میدهد
مال خود ومیجوید بدان پاکی ونیکنامی کافران کفتند که بلال حقی
داشت در ذمه ابوبکر که اورا بخرید وازاد کرد حق سبحانه رد سخن
ایشانرا فرمود که وَمَا لِاَحَدٍ ونبود هیچ کس را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر
مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰى منتی که مکافات کرده شود اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ
الْاَعْلٰى لیکن این کار کرد برای طلب پروردکار او که برتر وبزرکتر
است وَلَسَوْفَ يَرْضٰى وزود باشد که خشنود کردد وبرسد بثوابی که

سُورَةُ الضُّحٰى مَكِّيَّةٌ و موعود اوست هِيَ اِحْدٰى عَشَرَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اورده اند که چند روزی جبرئیل ع بحضرت پیغمبر م نیامد ونزول وحی
نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای محمد اورا فروکذاشت
ودشمن حق سبحانه رد سخن ایشانرا فرستاد که وَالضُّحٰى سوکند
بچاشتکاه که افتاب دران وقت ارتفاع یافته ونور وی متزاید کشته
وکفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان وقت با موسی علی نبینا وع
سخن کفت وسحره فرعون دران وقت خدایرا سجده کردند وبقولی مراد
رب الضحی است یا صلوة الضحی وَاللَّيْلِ اِذَا سَجٰى وسوکند بشب انگاه

کرتاریک شود واشیارا بظلمت بپوشد قشیری قدس سره فرموده که قسم
بشب معراجست صاحب کشف الاسرار قدس سره کفته مراد از روز
وشب کشف وحجابست که نشانه نسیم لطف وسموم قهر بود وعلامه
انوار جمال واثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی م وکنایت
است از سیاهی موی وی والضحی رمزی زروی همچو ماه مصطفی است
معنی واللیل از موی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور
شد قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى فرونکذاشته
است ترا پروردکار تو ودشمن نکرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت

رسالت را بشارت دادند بفتحی که ایه اورا در دنی خواهد بود واکثر بلاد بجزره تسخیر ایشان در خواهد امد انحضرت م

بدان مژده مسرور کشت وایه امد که وَلَلْاٰخِرَةُ وسرای دیکر یعنی
کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتوارزانی خواهد داشت وان
هزار قصرست در بهشت از مروارید تر وخاک ان از مشک اصفر ودر
هرکوشکی از خدم وحور ونعم وامتعه وانچه لایق ان بود خَيْرٌ لَكَ
مِنَ الْاُولٰى بهترست از کرامة نخستین مرترا که فتح بلادست
یا نهایة امر تو بهترست از بدایة چه ساعة بساعة بر درجه رفعت
متصاعد وبر ذروه کمال مترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
وزود باشد که عطا دهد ترا افرید کار تو مرتبه شفاعة درباره
کنه کاران امة فَتَرْضٰى پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا
ارزانی دارد که کوئی بس است ومن راضی شدم امام محمد باقر
علیه افضل التحیة والسلام در کوفه میفرمود که ای اهل عراق شما
میکویید که امیدوارترین ایه قران اینست که لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَحْمَةِ اللّٰهِ وما اهل البیت برانیم که امیدبایه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ
رَبُّكَ فَتَرْضٰى بیشترست چه حضرت رسالت راضی نشود که یکی از
امة وی در دوزخ باشد نماند بدوزخ کسی در کرو که دارد
چو تو سیدی پیشرو عطای شفاعت چنانش دهند که امة تمامی
زدوزخ رهند در معالم از ابن عباس رضعم نقل کرده که حضرت

رسالة ص فرمود که بپرسیدم پروردکار خودرا پرسیدني ودوست
میدارم انرا که بپرسیدني کفتم الهی سلیمانرا ملك عظیم دادی
وفلان وفلانرا این وان عطا دادی حق سبحانه فرمود ای محمد الم
یجدك یتیما فاوی ایا نیافت پروردکار تو ترا کودکی بي پدر
پس جای دادترا در کهف خود وعم تو در بحر الحقایق اورده که
ترا در یتیم یافت ودر صدف نبوت جای داد، پس که غواص کرم
در تك دریا قدم، غوطه زد تا بکف اورد چنین در یتیم، یا دید
ترا کوهر یکانه که کمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی وبقطع
علاقه ان ما سوی متصعد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیة
جمع که مقام خاص تست ووجدك ضالا ویافت ترا خدای تو راه
کم کرده بر دروازه مکه وقتي که حلیمه دایه ترا اورده بود تا
بجد ومادر تو سپارد فهدی پس راه نمود ترا بانکه جد ترا بر
سر تو رسایند یا در راه شام وقتي که با میسره بتجارت رفته بودی
وشتر تو از راه منحرف شد جبریلرا فرستاد تا زمام شتر کرفته
با راه اورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بان راه نمود در
حقایق سلمی مذکورست که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر
محبت بر تو منت نهاد وبمقام قرب رسایند ووجدك عائلا
فاغنی ویافت ترا درویش وعیال دار پس توانکر ساخت ترا
بمال خدیجه یا بانکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار کرفتی
ودر حقایق القران فرموده که فقیر بودي بمشاهده خلق ترا غنی
کردانید بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم فلا تقهر پس
اما یتیمرا قهر مکن وقدر یتیمان بشناس که شربت یتیمي چشیده واما
السائل فلا تنهر واما سائلرا بانك مزن ومحروم مسان که درد
بي نوائي وتنکدستی کشیده واما بنعمة ربك فحدث واما بنعمة
پروردکار خود که نبوتست حدیث کن یعنی احکام انرا بخلق رسان

که تحدث بنعم شکر منعمست صاحب فتوحات فرموده که نعمت
خیر بسبب محبوب بالذات ومنعم دراغلب مشکور میباشد پس
حق سبحانه حبیب خودرا ص فرمود که از نعمت من سخن کوی که خلق
محتاجند ومحتاج چون ذکر منعم شنود برو میل کند واورا دوست
دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلقرا دوست میکردانی ومن ایشانرا
سورة الانشراح دوست میدارم مكية وهي ثمان آية
بسم الله الرحمن الرحيم
الم نشرح لك صدرك ایا ما کشاده نکرده ایم برای تو سینه
ترا تا مناجات حق ودعوت خلق وغم امة در وي کنجد یا ایا دل
ترا کنجایش نداده ایم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند
کرد وکفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار امده از
شکافتن سینه انحضرت م وچنان معلوم شده که شق صدر
انحضرت م متعدد بوده یکی در زمان طفولیه در قبیله بنی سعد
نوبة اولی که حلیمه مرضعه انحضرت ویرا برده بود یا در نوبة
ثانیه وقولی هست که در سال ششم یا یازدهم نوبتی دیکر این
صورت بوقوع پیوسته در حدیث امده که شب معراج جبریل ع
مرا بکیه داد واز بالای سر تا ناف من بشکافت ومیکائیل طشتی
از اب زمزم اورد ودر درون سینه وعروق حلقوم مرا بدان اب
بشستند وجبریل دل مرا بیرون اورده بشکافت وبشست و
در اخر طشتی از طلا مملو از حکمت وایمان اوردند ودل مرا از ان پر
ساخته باز بجای او نهادند ونقلی هست که بخاتمي از نور مهر کرد
چنانچه از راحت ولذت ان اهنوز در عروق ومفاصل خود مي
یابم، دلم خزانه اسرار بود دست قضا، درش ببست وکلیدش
بدلستاني داد، ووضعنا عنك وزرك وبرکرفتیم از تو بار
کران ترا الذي انقض ظهرك ان باري که کران ساخت پشت

دست ترا که ان اندوه کفار بود واصرار ایشان بر کفر وتعرض انحضرت
وکفته اند مراد غم کناه امتست که بدان کران بار بودی ازان بر
کرفتیم وشفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرموديم وَرَفَعْنَا لَكَ
ذِكْرَكَ وبرداشتیم برای اظهار قدرت تو ذکر ترا بنبوت و
رسالت وخاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان
واقامت وتشهد وخطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود
بر تو صلوات فرستادیم ودیکرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو
ذو النون مصري قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بانست
که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند وطایر همت انحضرت
بالای عرش پرواز میکرد سیمرغ فهم هیچ کس از انبیا نرفته ابجا
که تو ببال کرامت پریده هریك بقدر خویش بجای رسیده اند
انجا که جای نیست تو انجا رسیده ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
يُسْرًا بدرستی که با دشواری دردنیا اسانیست در اخرت إِنَّ
مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی که با دشواری که در مکه هست
اسانی بود در مدینه در موضح اورده که با عسری کردر مدینه
باشد یسری بود در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ پس چون فارغ
شوی ان تبلیغ رسالت پس رنج کشی در مراسم عبادت یا چون از
نماز فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون ان کذارش احکام فراغت
یابی باستغفار اوان امت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات
می ارد که شیخ ما ابو مدین مغربي قدس سره در تاویلات تاویل
این ایه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن
دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ
وبدعای پروردکار خود رغبت کن در همه وقت وهرچه خواهی
ازو خواه که قادر بر اسعاف حاجات وانجاح مرادات جز حضرت
او نیست وسخن تو بر درکاه قرب مقبولست ودعوت طیبات تو

در

در محل قبول چو مقصود کون ومکان بود تست خدا میدهد انچه مقصود تست

سُورَةُ التِّينِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ سوکند با نجیر وزیتون در انوار اورده که
تخصیص این دو میوه جهة انست که انجیر میوهٔ پاکست وهي فضله
وغذای لطیف سریع الهضم ودوای شریف کثیر النفع ملین طبع
محلل منضج بلغم مطهر کلیتین دافع ریك مثانه مفتح سده جکر و
سپرز ومسمن بدن در خبر امده که بواسیر اقطع کند ونقرس را
فایده دهد وزیتون میوه ایست نان خورش ودوا وروغن داروی
بسیار نفع وکفته اند مراد از انجیر وزیتون منبت ایشانست وان
دو کوهیست در ارض مقدسه یکی طور زیتا ویکی طور تینا
که هریك معبد یکی از انبیا بوده یا در مسجد دمشق وبیت المقدس
در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهفست وزیتون مسجد
ایلیا در تبیان کفته که جبل جودی وجبل بیت المقدس است که
حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ وسوکند
بطور سینا یعنی زیتون که محل مناجات حضرت کلیم است وَهَٰذَا
الْبَلَدِ الْأَمِينِ وقسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد
سید عالمست در بحر الحقایق اورده که قسمست بزبان اشارت
بشجرهٔ منبتهٔ قلبیه که مثمر ثمرهٔ دینیه است وشجرهٔ زیتونیه مبارکه
سریه که روشنی بخش مصباح دلست وطور سینین روح معلی
که بتجلی الهی محلاست وبلد امین حقی که محل امن وامان است
از هجوم افات تعلقات اکوان وجواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ بدرستی که ما افریدیم ادمیرا در نیکوتر
نکاشتنی یعنی مخصوص کردانیدیم از میان حیوانات باسات قامت
وحسن صورت واعتدال مزاج واستجماع خواص مکونات یا مخلوق

ساختیم اورا مظهر اتم واکمل ومحلی علم اشمل یا حامل امانت الهی
ومنبع فیض نامتناهی نتوان بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
پس باز کردانیدیم اورا بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت
یا زنده کردانیم بوی اثار ظهور واظهار واطوار شعور واشعار
او چون دقایق حقایق این ایه در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر سمت
تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعهٔ انست وکفته اند که
معنی ایه انست که افریدیم ایشانرا در نیکوترین صورتی واورا
باز بردیم بسن خرافه که ارذل عمرست ودران هیچ کار نتوان کرد
وکسی را دران سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مکر انانکه
بکرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای ستوده بایسته
شایسته فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پس مر ایشانراست مزدی نابریده
وکم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی وصحت مزد عبادت ایشان
مینوشتند در پیری وضعف نیز با انکه عمل نمیکنند بهمان دستور
مزد ایشان ثابت فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ پس چه چیز ترا
بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلایل تا مقر
نمیشوی بروز جزا وحساب أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ایا نیست
خدای حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر امده که هر که
بکوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که بکوید بلی وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ
الشَّاهِدِينَ سُورَةُ الْعَلَقِ وَهِيَ تِسْعَ عَشَرَ آيَةً مَكِّيَّةٌ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
جمهور علما برانند که اول چیزی که از قران نازل شده پنج ایتست
از اول این سوره وبیان حال بر سبیل اجمال انکه انحضرت صلی الله
عَلَيْهِ وَآلِهِ در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناکاه
جبرئیل بروی ظاهر شد وکفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند وتو رسول
خدایی بدین امت انکاه کفت بخوان فرمود ما انا بقاری دیکر باره بکرفت

وبیفشرد وبکذاشت کفت بخوان فرمود ما انا بقاری دیکر باره
بکرفت وبیفشرد وبکذاشت کفت اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
ومروی انست که جبرئیل ع از زیر پر خود نامه از حریر بهشت
که بهشت که بدر ویاقوت منسوخ بود بیرون اورده نزد ان
سرور انداخت وکفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم ودرین
نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل اورا بخود ضم کرد وبیفشرد
چنانکه نزدیک بود که بیهوش کردد وتا سه نوبت این صورت
واقع شد انکه ویرا بکذاشت این ایه بخواند که اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الَّذِي خَلَقَ بخوان قرانرا در وقتی که افتتاح کننده باشی بنام
پروردکار خود ان خدایی که بیافرید همه چیزرا یا خلق کرد
ادمرا از خاک خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بیافرید ادمی را از خون
بسته اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ بخوان تکرار از برای مبالغه
است وپروردکار تو بزرکترست از همه بزرکان وکرم او زیاده از
کرم همه کریمان الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ان خدایی که بیاموزانید
نوشتن بقلم تا علم را بحفظ قید کنند ودورانرا بنامه اکاهی
دهند در تبیان اورده که حق سبحانه ادم را ع تعلیم کتابت داد و
اشهر انست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود ع عَلَّمَ الْإِنْسَانَ
مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموخت خدای ادمیرا انچه نمیدانست یا محمد را
تعلیم داد از احکام شریعة انچه بروی دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَيَطْغَى حقا وبدرستی که ادمی یعنی ابو جهل هر اینه از حد میبرد و
کردنکشی میکند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى انکه می بیند خود را که بی نیاز
شده است یعنی توانکر وچرا کسی سبب مال طاغی شود وعبادت
حق فرو کذارد إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى وبدرستی که بسوی افریدکار
تست بازکشت همه ودر اخرت انجا اعمال بکار اید نه اموال توانکری
نه عالست نزد اهل کمال که مال تا لب کورست بعد از ان اعمال اورده

اند که ابوجهل گفت اگر به بینم محمد را در سجده هر اینه بستمی کردن
او را بقدم خود روزی انحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب
جانب انحضرت روان شد بدو نا رسیده بازگشت رنگ از روی
رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود
و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی دهن باز کرده و مرغان
پر در پر بافته این خبر بحضرت رسیده فرمود اگر نزد من امدی
ملائکه او را عضو عضو بربودندی این ایه امد که أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى — الذی
ایا می بینی توانرا که باز میدارد عَبْدًا إِذَا صَلَّى بنده کامل را
که محمدست بوقتی که نماز میگذارد أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى
ایا می بینی اگر باشد بنده منهی از نماز بر راه راست أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى
یا میفرماید خلق را بپرهیزکاری او را بان توان داشت ازان أَرَأَيْتَ
إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى تکرار جهة تاکیدست ایا می بینی اگر تکذیب کند
ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد
از طریق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ
بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ایا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بانکه
از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را بزرگان گفته اند که در کلمه
إِنَّ اللَّهَ يَرَى هم وعید مندرجست و هم وعده ای زاهد پرستش
نمای که تو را می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی
اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هش
دار که ترا می بیند درویشی بعد از گناه توبه کرده بود و پیوسته
میگریست گفتند چه میگریی که خدای غفورست گفت اری عفو کند
خجلت او را که میدید چه گونه از خود دفع کنم گیرم که تو از
سر گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم اورده اند که نوبت
دیگر حضرت پیغمبر نماز میکرد ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد نه
ترا نهی کرده ام از نماز انحضرت او را تهدید بسیار داد و وعیدها

فرمود

فرمود ابوجهل گفت میترسانی مرا و حال انکه مجلس من از اهل وادی
بزرگترست و اهل مجلس من بیشتر ایه نازل شد که كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذای محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ
بگیرم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی — خَاطِئَةٍ
دروغ گوی خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجاز
است و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس گو بخوان ابوجهل
اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را
برای بردن او بجهنم كَلَّا لَا تُطِعْهُ نه انست سخن که او گوید فرمان
مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ
و سجده کن پروردگار خدا را و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث
امده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این
سجده چهاردهم است در فتوحات این سجده را طلب فرض گفته .

سُورَةُ الْقَدْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسالت مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه
سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند
ما باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این
سوره را فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قران کنایه
غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف
مستغنیست از تصریح بان و دیگر انزال را بخود اسناد فرمود در
وقتی متبرک چنانچه فرمود فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی
ابتداء نزول او دران شب بود یا تمام قران درین شب از لوح
محفوظ باسمان دنیا امده در بیت العزه بسفره سپرده اند و روح
الامین در مدت بیست و سه سال ایه ایه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا
اورده وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و چه چیز دانا کرد ترا که

چیست شب قدر یعنی شب با عزت وشرف که هرکه در وطاعت
کند عزیز ومشرف کردد یا عملی که درو واقع شود نزدیك خدای
با قدر بود وکفته اند قدر بمعنی قدرست یا حکمت که درو تفصیل
کنند هرکاری مشحون بحکمت که نقص بدان راه نیابد یا بمعنی تنکی است
که زمین دران شب بر ملائکه تنك شود از بسیاری ایشان که بزمین
ایند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهترست از هزار
ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده مرکسی را که دریابد وبطاعت
بروزارد وشب قدر بقول بعضی دایرست درسال وحضرت
شیخ قدس سره در فتوحات اورده که من ان شب را در رمضان بیشتر
یافته ودر شعبان وربیع الاول دیده ام واغلب علما برانند که
در ماه رمضان است ودر دهه اخر رشبهای وتر امید وارترست
اصحاب شافعیه بعضی بیست یکم وبیست سیم را اختیار کنند واصحاب
ائمه بعضی شب بیست وهفتم را وعدد حروف لیلة القدر که سه
بار تکرار یافته وکلمه هي که ان کلمات این سوره بیست وهفتم است
درجمله قول اخیر را تاییدی میکند وحکمة در اخفای شب قدر
تعظیم همه شبهاست واحیاء ان بعبادت ای خواجه چه جویی شب
قدر نشانی هر شب شب قدرست اکر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ
وَالرُّوحُ فِيهَا فرود اید فرشتکان بزمین یا باسمان دنیی و
جبرئیل با ایشان درین شب وقولی انست که با ملائکه فرود اید
ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از یشان که روح [illegible] کویند یا
روح بنی ادم یا حضرت عیسی ع بموا فقه ملائکه ودر تفسیر حضرت
خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبرماست فرود اید
در بصایر اورده که جبرئیل مؤمنانرا مصافحه کند وعلامة مصافحه
جبرئیل اقشعرار جلد ورقة قلب واشك چشم بود وبرای شرف این
شبست که ملائکه وروح بزمین ایند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ

جبرئیل با فرشتکان که ایشانرا با
[illegible] مینیان علقه اشناییست
فرود ایند وبخانهای مؤمنان
در روند ع

امر

أَمْرٍ بفرمان افریدکار ایشان از بهرکاری بزرک که حق سبحانه
قضا فرموده یا بهرکاری از خیر وبرکه سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ
الْفَجْرِ سلامة از همه افات در شب قدر تا رسیدن سفیده صبح
اسرار علما وعرفا درین سوره بسیارست ودر جواهر التفسیر شمه
ازان مذکورست

سُورَةُ الْبَيِّنَةِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند انانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ وازمشرکان
عرب باز استادکان از کفر حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا انکاه که
بدیشان اید حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ فرستاده ای از جانب
خدای که محمدست يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً میخواند صحیفهای پاکیزه
از کذب وبهتان یعنی قران وانرا مصحف کفت برای تعظیم
یا انکه جامع اسرار جمیع صحفست فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران
صحیفها نوشتهای راست ودرست یعنی احکام ومواعظ مقصود
ازین انست که اهل کتاب ومشرکان بردین واپین خود بودند
تا پیغمبر بیامد وایشانرا بایمان خواند بعضی بمدد توفیق بدولت
ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ومتفرق نشدند
یعنی اختلاف نکردند در شان محمد م انانکه داده شده اند کتابرا
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مکر از پس انکه امد بدیشان
پیغمبر یعنی پیش از بعثت انحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق
وی وبعد از انکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی کرویدند بوی
وبرخی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ وامر کرده نشدند
اهل کتاب مکر انکه پرستش کنند خدایرا مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاک
کنندکان برای خدای کیش خود را یعنی از شك والحاد پاکیزه باشند
حُنَفَاءَ میل کنندکان در عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ

ودیکر مامورند بانکه بکذارند نماز مفروضه را در اوقات ان
ویؤتوا الزکوة وبدهند زکوة واجبه را بمحل وی وذلک دین
القیمة وانچه بدان مامورند بدان دین وملت درست
ان الذین کفروا بدرستی که انانکه نکرویدند من اهل الکتاب
از اهل توریة یعنی یهود ونصاری والمشرکین فی نار جهنم
واز مشرکان یعنی بت پرستان در اتش دوزخ باشند روز
قیامة خالدین فیها جاویدان در دوزخ اولئک هم شر
البریة ان کروه ایشان بدترین همه افریدکانند ان الذین امنوا
بدرستی که انانکه کرویده اند وعملوا الصالحات وکردند
عملهای پاک وستوده اولئک هم خیر البریة ان کروه ایشانند
بهترین همه افریدکان جزاؤهم عند ربهم پاداش ایشان
که خیر البریه اند نزدیک پروردکار ایشان جنات عدن
تجری بوستانهای اقامتست که میرود من تحتها الانهار
از زیر اشجار ان جویها چه بوستان بی اب نشاید خالدین
فیها ابدا پایندکان ایشان دران بهشتها همیشه تاکید خلودست
رضی الله عنهم خشنود باشد خدای از یشان وطاعتهای ایشان
در پذیرد ورضوا عنه وخشنود باشند ایشان از خدای
بدان ثواب بیحساب بدیشان وایشانرا بمنتهای مرادات وغایة
الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد
برساند؎ دارند هرکس از تو مرادی ومطلبی ؎ مقصود ما زدنیی وعقبی
لقای تست؎ ذلک لمن خشی ربه انچه مذکور شد از جنة ورضوان
برای انکس است که بترسد از عقوبة پروردکار خود وبموجبات
مثوبات اشتغال نماید سورة الزلزال مدنیة وهی ثمان ایات
بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض زلزالها چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی

ویکه مقدرست نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه وبدان درهم
شکسته شود واخرجت الارض اثقالها بیرون ارد زمین بارهای
کران خود را که اجساد اموات ودفاین وکنوزست یعنی بیرون
اندازد از درون وقال الانسان مالها وکوید انسان یعنی کافر
وکفته اند عامست یعنی همه ادمیان بعد از مشاهدهٔ این حال
کویند که چیست زمین را که اشکار امیکند یومئذ تحدث
اخبارها ان روز سخن کوید زمین بزبان حال واضح انست
که خدای ویرا سخن ارد تا بکوید چیزهای خود را از جنبیدن
وبیرون اوردن مدفونات یا از عملهای که بروی صادر شده
از اعمال بان ربک اوحی لها بسبب انکه پروردکار تو امر کند
اورا ودستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان انکه بر تو
واقع بوده یومئذ یصدر الناس اشتاتا ان روز باز کردند
مردمان از موقف حساب پراکندکان یعنی کروه کروه بعضی
بدست راست وجمعی بدست چپ لیروا اعمالهم تا نموده
شوند جزای کردارهای خود را در اسباب نزول اورده که دو تن
بودند یکی سائل را بلقمه وکسوه نمی نواخت ومیکفت این اندکست
چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند ودیکری کنه خودرا
خار میداشت ومیکفت مارا بر خطره وقطره مواخذه نخواهد بود
بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق سبحانه درشان این دو کس
فرستاد که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس هرکه عمل کند بسنک
مورچه خورد نیکی ببیند پاداش انرا ومن یعمل مثقال ذرة
شرا یره وهرکه بکند بوزن غلهٔ صغیره بدی بیابد مکافات
انرا ابن عباس رضعم فرموده که هیچ مومن وکافری نباشد که
بکند دردنیی خیری یا شری مکر انکه خدای بنماید عمل ویرا بوی در
قیامة بلکه در دنیی نیز بنماید اما سیئات مومن را بیامرزد و

حسنات اورا مزد دهد وحسنات کافر را رد کند وبسیات معذب
سازد ابن مسعود فرموده که محکم ترین ایتی در قران اینست
وپیغمبر ص انرا جامعه فاده کفتی در عین المعانی اورده که صعصعة
بن ناجیه که نزد فرزدق بود نزد حضرت رسالت ص امد وکفت
انچه بر تو فرود می اید بر من خوان انحضرت ص این ایة بروی خواند
کفت حسبی حسبی همین پسنده است چون کسی دانست که دران
عرصهٔ کبری از ذرة وحبه ونقیر وقطمیر بخواهند پرسید وهیچ
کونه فروکذاشتی نخواهد بود هر اینه امروز بحساب خود خواهد
پرداخت ونکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد
ساخت ؎ حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ؏ ز خیر وشر
بنکر تا چهاست حاصل تو ؏ اکر بنقد نکویی توانکری خوش باش ؏ ورنه
بغیر بدی نیست وای بر دل تو سورة العادیات مکیة وهی احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت ص منذر بن عمرو الانصاری را با خیلی از صحابه بقبیلهٔ
کنانه فرستاد وفرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان
رسید وغارت کنید وفلان روز باز ایید ایشان چنان کردند
ودر باز امدن بسبب عبور بر ابی بزرکت توقفی افتاد منافقان
زبان دراز کرده بایکدیکر میکفتند که تمام ان سریه در بادیه هلاک
شده اند وکسی که خبر ایشان بما رساند نمانده این سخن بمومنان رسیده
اندوهناک شدند حق تعالی برای خوشدلی اهل ایمان از حالات
سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات ضبحا سوکند
باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی باواز
که نه صهیل بود فالموریات قدحا پس بیرون ارندکان اتش از
سنک بسمهای خویش یعنی بسم وسنک زیرا که اتش زنند اتش
زدنی فالمغیرات صبحا پس قسم بغارت کنندکان در وقت صبح

مراد

مراد راکبان ایشانند فاثرن به نقعا پس برانکیختند ان اسبان
بوقت سپیده دم غباری در کناران قبیله فوسطن به جمعا
پس عیان درامدند بدان وقت کروهی را از دشمنان دین ان
الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق یا جمع خود
که از خوفها درمیان مردم می افکندند یا مطلق انسان لربه
لکنود مر پروردکار خود را ناسپاس است وکویند ایه در شان
ابو حباحب است امام ابو اللیث اورده است که سه نفر از عرب
در یکعصر یکانه بوده اند هر یک در صفتی اشعث در طمع وابو
حباحب در بخل وحاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو
حباحب بخیلست واندک چیز وکفته اند کنود ان باشد که محنت بر
شمارد واز نعمت یاد نیارد در حدیث ابو امامه هست که کنود
انست که تنها خورد وعطا نکند وبنده را بزند وانه علی ذلک
لشهید وبدرستی که خدای بر بخل وکفران او هر اینه کواهست
انسان بر کنود خود کواه است جهة ظهور اثران ازو وانه لحب
الخیر لشدید بدرستی که انسان بر دوستی مال سخت است یعنی
بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام فرموده اکر مال را دوست
داری بده تا باز بتو دهند وبرای وارث منه که داغ حسرت بر دل
تو نهند ؎ مال همان به که بیاران دهی ؏ کر ندهی بد که بخاکش نهی
زر که بی منفعتست ای حکیم ؏ بهر نهادن چه سفال وچه سیم ؏
افلا یعلم اذا بعثر ایا نمیداند انسان که چون ظاهر کردد و
بیرون اورده شود ما فی القبور انچه در کورهاست یعنی اموات
وحصل ما فی الصدور وحاضر کرده شود انچه در سینهاست
یعنی با میان ارند وخیر وشر انرا متمیز سازند جواب اذا اینست
که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بهم بدرستی که افریدکار
ایشان باقوال وافعال ایشان یومئذ لخبیر ان روز رستخیز داناست

سُورَةُ القَارِعَةِ مَكِّيَّةٌ وبرجزا دادن توانا وَهِيَ اِحدىٰ عَشَرَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ روز كوبنده چيست كوبنده وَمَا اَدْرٰيكَ
مَا الْقَارِعَةُ وچه چيز دانا كرد ترا بدانی كه چيست كوبنده مراد
روز قيامتست كه بكوبد دلها را بهول وهيبت يَوْمَ يَكُونُ
النَّاسُ روزي كه باشند مؤمنان از شدة رستخيز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
مانند پروانه پراكنده يا چون غوغا، ملخ كه بهم بري آيند و
پايمال وپريشان حال ميشوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ وگردد كوهها
از هول آن روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگين زده شده
بكمان ندافي يعني كوهها در تفرق اجزا وتطاير آن در هوا مشابه
پشم رنگين زده باشد چه رنگ مر پشم را سست كند و
در زدن زود متفرق ومنتشر گردد فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
پس اما در آن روز هر كرا گران باشد ترازوهای عمل او يعنی
مقادير انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ پس
او در زندگاني باشد پسنديده وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
واما آنكه سبك بود ترازوهای كردار او بآنكه حسنه ندارد يا
راجح آيد سيات او فَاُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس جاي او هاويه است
وآن دركه باشد زيرترين همه دركها وَمَا اَدْرٰيكَ مَا هِيَهْ
وچه دانا كرد ترا كه چيست هاويه نَارٌ حَامِيَةٌ آتش بغايت رسيده
در سوزش

سُورَةُ التَّكَاثُرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند كه بني عبدمناف وبني سهم بر يكديگر تفاخر كردند بكثرت
مردم قبيله ومردم بني عبدمناف بيشتر آمدند بني سهم گفتند
بسيار مردم ما در جاهليه كشته شده اند ما مرده وزنده را
شمار ميكنيم چون بدين نوع شمردند بني سهم بيشتر آمدند بسه خانواده

حق سبحانه اين آيه فرستاد اَلْهٰيكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول كرد شمارا
فخر كردن به بسياري قوم حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدي كه آمديد
بگورستانها ومردگان را شمار كرديد وگفته اند معني آيه اينست كه
مشغول شديد بتكاثر اموال واولاد ومستغرق امور معيشي گشتيد تا
آنگاه كه بمرديد وآمديد بمقابر كَلَّا نه چنين است بايد كه همت
عاقل مصروف دنيي نشود واز آخرت فراموش نكند كه اجل ناگاه فرود
آيد بوي وندامت سود ندارد؛ روزي كه اجل كند شبيخون؛ والبته
بيايد از جهان رفت؛ گر دل بنود اسير دنيي؛ آسان ره از جهان توان
رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد كه بدانيد عاقبت تفاخر وتكاثر
را يعني بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا كه زود
بدانيد خطای رای خود را بوقت نشور كَلَّا نه چنان بايد كه
بزنده ومرده مباهات كنيد لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانيد كه چه در پيش
داريد عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن درست بيگمان هرآينه شمارا بازدارد
از مفاخرت ومكاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای كه بخواهند ديد
دوزخ را اول از دور كه بعرصات مي آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس
هرآينه بخواهيد ديد آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ ديدني بچشم بيشك وقتي
كه بوي در آييد ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ پس هرآينه پرسيده شويد يَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِيمِ آن روز بوقت محاسبه از نعمتها كه بدان مشغول
شديد از عبادتها خطاب مخصوصست بهر كه دنيي او را از دين باز
داشته وگفته اند مخاطب كفارند واصح آنست كه هر كس را از شكر
نعمتي كه داشته سوال خواهند كرد وبعضي نعيم را تخصيص كرده
اند باب سرد ورطب يا سايه خنك يا لذت نوم يا اعتدال خلق
يا تخفيف شرايع يا قرآن واشهر آنست كه صحت وفراغتست چه در
حديث آمده كه دو نعمتست كه بيشتر مردمان در آن مغبونند وقدر
آن نميشناسند صحة وفراغة ودر عين المعاني آورده كه نعيم محمدست

وجهه را از دعوت و ملة و اتباع سنت او خواهند پرسید تا چه نعمتیست
بزرک از خدای که بر ثقلین ٤ سپاسداری این نعمتست فرض العین

سورة العصر مكية وهي ثلاث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابو الاشدین مر ابا بکر را کفت زیان کردی ای ابا بکر که
دین پدران را بکذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد
که زیانکار نباشد آنکه سخن خدای و رسول را شنود و عمل خیر بجای
ارد بلکه زیانکار انست که بت پرستد و متابعة شیطان کند حق سبحانه
موافق این سخن این سورة فرستاد که والعصر سوکند بخدای روزگار
تا بروزکار که مشتملست بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیکر یا بعصر هر
پیغمبری یا بعصر نبوت محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم
ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان
لفی خسر هر اینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار
مده به بیهوده نقد عزیز عمر زدست که بسر زیان کنی و سر ترا ندارد سود
یا ضایع کنندکان عمر در زیان کاریند الا الذین امنوا مکر انانکه کرویده
اند وعملوا الصالحات و کردارهای پسندیده کرده وتواصوا بالحق
و وصیت کرده اند یکدیکر را بعمل راست و درست که اقامتست بر
طریق حق یا بقول صحیح که قرانست وتواصوا بالصبر و وصیت کردند
بصبر بر طاعت یا از معصیة و بعضی از مفسرین میکویند که لفی خسر کنایة
است از حال ابو جهل و امنوا تا اخر این سوره حاکی و مخبرست از سیرت
وصفت و سیرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ورحمة
الله علی تابعیه

سورة الهمزة مكية وهي تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله صلعم میکفت در حضور و ولید
مغیرة غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه درباره ایشان فرستاد که ویل

لکل

لکل همزة لمزة وای مر هر عیب کننده یا کسیرا که طعنه زننده بود
و بدست و چشم اشارت کننده الذی جمع مالا وعدده انکسی که
کرد کرد مالرا و شمرد انرا یا شماره انرا نکاه داشت یحسب ان ماله
اخلده می پندارد مال جمع کرده او را جاوید ساخت در دنیا کلا
لینبذن فی الحطمة نه چنانست که او می پندارد هر اینه انداخته شود
در حطمه و ان درکه ایست که هرچه در وی افتد شکسته و سوخته
کردد وما ادریک ما الحطمة و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست
حطمه نار الله الموقدة آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای
انرا برافروخته و هرچه حق برافروزد دیکری نتواند که فرونشاند
انرا التی تطلع علی الافئدة ان اتشی که بر آید و غالب شود بر دلها
و میان ان در اید و تخصیص این اتش بدل کافر جهت انست که دل
محل عقاید ناشایسته و منشا اخلاق نا بایسته است انها علیهم
مؤصدة بدرستی که ان اتش یعنی مکان ان بر کافران فرو بسته
شده است فی عمد ممددة بستونهای دراز یعنی دران درکه
بسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هر کس نتواند کشاد
و این اشارت میعاد خلود ایشانست در اتش صاحب کشف الاسرار
فرموده که اتش که بدل راه یابد اتش عجبست حسین منصور فرموده
که هفتاد سال اتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته
شد ناکاه شرری از مقدمه انا الحق بیرون جست و دران سوخته
افتاده اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد ای شمع بیا تا من و تو راز بکوییم
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفيل مكية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب سیر بنقلهای معتبر مذکورست که ابرهة صباح که از قبل
نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف
وجوانب متوجه میشوند معلوم کرد که مقاصد ایشان زیارت

خانهٔ کعبه است عرق نخوتش بحرکت امده داعیه کرد که در مقابلهٔ
ان خانه بسازد و وجوه حجاج را منصرف کرداند پس در صنعا از
رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام و در و دیوار انرا بزر و
جواهر مرصع و مزین کردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف
ان تکلیف نمود این صورت اکرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی
چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت ان خانه مشغول شده رتبهٔ
مجاورت یافت و شبی ان بیت محدثرا حدث الوده ساخت و فرار نمود
این خبر در افاق و اطراف منتشر کشت و طبایع مردم از طواف ان
متغیر شد ابرهه ازین حال متاثر کشته لشکری جمع کرد و با پیلان
قوی پیکر مهیب منظر قصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد
و پیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود ؛ بهیکل قوی راست چون
کوه قاف ؛ چو شیر عرین چابک اندر مصاف ؛ با خود برد و بحوالی مکهٔ
معظم امده مواشی قریشرا غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند
ابرهه از اول روز لشکر بر نشانده و پیلانرا برانکیخته روی بمکه نهاد
و پیل محمود روی از دیوار شهر بکردانیده متوجه لشکرکاه شد و هر
چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد
و پیلان دیکر بجهة اعراض او از خانه پیش نمی رفتند ابرهه ازین
حال فرو مانده و جماعة قریش از بالای جبال نظر بر کماشته که ایا
حال بر چه منوال کذرد که ناکاه از کنار دریا جوق جوق مرغان
سیاه با کردنهای سبز بدید امد و حمله اورده بران لشکر سنک
باران کردند و بیکنفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ ایا ندانستی که چکونه کرد پروردکار
تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ خداوند پیل یعنی ابرهه و لشکریان او أَلَمْ يَجْعَلْ
كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ایا نساخت و نیفکند مکر ایشانرا که در تخریب
کعبهٔ معظم داشتند در تباهی و بطالی وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد

بریشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا أَبَابِيلَ مرغان کروه کروه
منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهای
سک و سرهای ایشان چون سر سبع و کویند مرغان سبز بودند
با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ می افکندند ان
لشکر را بسنکی از کل یعنی کل سنک شده فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ
پس ساخت خدای ایشانرا بدان سنکها چون برک کاه خورده شده
یعنی خورده در روی افتاده و فنا بود کرده کنایت است از استیصال
اورده اند که هر مرغی سه سنک داشت یکی در دهن و دو در
پنجها و بر هر عضوی از بدن کافر زدندی از ان جانب دیکر بیرون
رفتی و بر هر سنک نام یکی از ان سنکدلان که نیت خرابی خانه
داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی
انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که ان سنک بنام ابرهه موسوم
بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود
و در بارکاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد ابرهه چون صورت
حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چکونه
مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه
را درین حالت نظر بران مرغ افتاده کفت ای ملک از ان مرغان
یکی اینست همان لحظه مرغ سنکی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر
نجاشی هلاک شد و این صورت ایت عبرتی بر صفحهٔ دل نجاشی منقش
کشت ؛ نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر ؛ خطی که فاعتبروا امله
یا اولی الابصار سُورَةُ قُرَيْشٍ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعُ آيَاتٍ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
امام زاهد رحمه الله اورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود
زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل
حرم کفتندی و حرمت داشتندی قریشرا باصح روات لقب نضر بن

کنانه است وهر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی میشود قریش
است وبعضی علما، انساب بر انند که قریش را لقب فهر بن الملک است
که بنیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره
فرستاد وگفت شگفت غایید ومتعجب مشوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
إِيلَافِهِمْ برای پیوستن قریش بیکدیگر رِحْلَةَ الشِّتَاءِ
وَالصَّيْفِ در سفر زمستان وتابستان وبرای عبادت ایشان
مر اصنام را یعنی تعجبست که من ایشانرا این نعمت وحرم داده
وایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا
رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ پس باید که بپرستند خدا وند این خانه معظم را
که تعظیم ایشان بسبب انست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ ان خداوندی که
طعام داد ایشانرا بدین دو رحله وسیر کرد مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ
مِنْ خَوْفٍ از گرسنگی وایمن کردانید بجهت این حرم محترم از ترس
انها که در حوالی مکه اند ویکدیگر را میکشند وغارت میکنند

سُورَةُ الْمَاعُونِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سَبْعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

مفسران بر انند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست ونصف
اخیر در بارهٔ منافقان اورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کبری
کردی وهرگاه وصی یتیمی بودی اورا بوقت طلب طعم وکسوه از مال
خود بزدی وبراندی وپیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی
حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ایا دیدی تو و
دانستی انکس را که تکذیب میکند روز جزا وباور نمیدارد یعنی ابو
جهل فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ پس او انکس است که بعنف وستم
دفع میکند یتیم را ومیراند وگفته ابوسفیان یا ولید شتری کشته
بود وبخش میکرد یتیمی از وی بضی طلبید اورا بعصا بزد حق سبحانه
مذمت او میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ و

تحریص نمیکند وترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش
ومحتاج یعنی نه خود میدهد ونه کسی را میفرماید بلکه از احسان
منع میکند، چون ذکرم سفله بود برگران، منع کند از کرم دیگران،
سفله نخواهد دیگری را بکام، خس نگذارد مگسی را بجام، پس در
شان منافقان میفرماید فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ پس سختی عذاب برای
نماز گذارندگان ریائی یعنی ابن ابی واصحاب او الَّذِينَ هُمْ عَنْ
صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ انانکه ایشان از نماز خود بی خبر اند غفلت
ورزندگانند یعنی از ان حسابی نگیرند وجز بحضور مردم نگذارند
مراد انست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند وچون
بصحبت رسند بشرط واداب بگذارند، کلید در دوزخ است
ان نماز، که در چشم مردم گذاری دراز، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
انانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود بامید ثنای مردم
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ وباز میدارند زکوة را یعنی نمیدهند و
گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونة
کنند چون دیگ وکاسه وتبر ودلو وقولی انست که مراد از ماعون
سه چیز است که منع ان نشاید آب وآتش ونمک سُورَةُ الْكَوْثَرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

در معالم اورده که عاص بن وایل با پیغمبر ص نزدیک باب بنی سهم
ملاقات کردند وزمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت ص بیرون
رفت وعاص بمسجد درامد جمعی از صنادید قریش که در مسجد
نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت ابن
ابتر وعادت عرب ان بود که هر کرا پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی
ازو عقب نخواهد ماند در انزمان پسر انحضرت طاهر نام که از خدیجه
داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر ص رسید دل
مبارکش اندوهناک گشت حق تعالی برای تفریح دل انحضرت وتسلی

خاطر مبارکش فرستاد که اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ما عطا کردیم
ترا بسیاری این لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر
بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار در عین المعانی اورده
که بسیاری امّة و کفته اند کثرت ذکر تو در زمین و اسمان
یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران اشهر انست
که کوثر جوییست در بهشت و در حدیث معراجیه امده که بالا
هفتم اسمان جویی دیدم بر لب ان جوی چشمها از یاقوت و
لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب ان جوی دیدم از جبرئیل
پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق
سبحانه بتو عطا فرموده در معالم از حضرت رسالت نقل کرده
که کوثر جوییست در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای
در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف
و حدیثی دیکر هست که حوض من یعنی کوثر میسره مدت یکماهست
اب او سفید تر است از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای
او مانند ستارکان اسمان هر که از ان حوض اب خورد هرکز تشنه
نشود صاحب تأویلات فرموده که کوثر کثرتست بوحدة و شهود
وحدة در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که
از و سیراب شد ابدا از تشنکی جهالة ایمنست و این معنی خاصّه
حضرت رسالتست و اکمل اولیاء امّة او فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ
پس نماز کذار برای پروردکار خود خالص از برای رضای او و شتر
قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که شتر قربان میکنند برای
بتان و کفته اند مراد نماز عیدست و قربان کردن اِنَّ شانِئَکَ
هُوَ الْاَبْتَرُ بدرستی که دشمن تو یعنی عاص اوست دم بریده و
منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریة بسیار و صیت
و اشتهار و اثار فضل بیشمار تا قیامت باقی خواهد بود اثار اقتدار

تو تا اخر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل سُورَةُ الْکافِرُونَ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ سِتُّ آیاتٍ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
کروهی قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن ... بزبان
عباس پیغام فرستادند به پیغمبر که تو یکسال خدایان ما را پرستش
کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای اریم چون پیغام بدان
حضرت رسید مقارن حال جبرئیل نازل شد این سوره فرود اورد
که قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ بکو ای محمد که ای کافران مراد همان جماعتند
که مذکور شدند خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم
کفت با ایشان بکو لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ نخواهم پرستید انچه
شما پرستید وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدُ و نیستید شما پرستندکان
در حال انرا که من می پرستم وَلا اَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ و نیستم
من پرستنده در حال انچه شما پرستش میکنید وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ
ما اَعْبُدُ و نباشید شما پرستندکان در استقبال انرا که من پرستش
میکنم لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ مر شماراست کیش شما که
بر انید و معتقد اید و دست باز نخواهید داشت و مراست دین
و ایین که بر انم و نخواهم کذاشت یا شماراست جزای کردار شما و
مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این ایه بایه
سیف منسوخ شده ابن عباس فرموده که در قران سوره نیست
بر شیطان سخت و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید محضست و
ثواب خواندن او برابر ثواب قراءة ربعی از قران باشد
سُورَةُ النَّصْرِ مَدَنِیَّةٌ وَهِیَ ثَلاثُ آیاتٍ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
اِذا جاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی
ظفر دادن ترا و فتح مکه و سایر بلدان امّة وَرَاَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ
و می بینی مردمانرا که در می ایند فی دِینِ اللّٰهِ اَفْواجاً در دین

خدای کر اسلامست کروه کروه در سال نزول این تتابع و فرد بود چون
بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکا و بنی الهلال و کنانه و نخب و دادم
و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت انحضرت امده بشرف اسلام
مشرف شدند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزیه کن خدا برا تنزیهی مقترن
بستایش پروردکار تو یا بکوی سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ یا سُبْحَانَ اللهِ
وَبِحَمْدِهِ از عایشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که
حضرت پیغمبر ص نماز کذاردی الا که کفتی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي و کفته اند نماز کن بامر خدای وَاسْتَغْفِرْهُ
و امرزش طلب اورا یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و کفته
اند استغفار کن برای کناهان امت خود إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا بدرستی
که خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر انند
که نزول این سوره بعد از فتح مکه بود درین سوره خبر وفات
رسول الله ص در وقتی که نازل شد پیغمبر ص بر خواند عباس بکریست
چون انحضرت پرسید که چرا میکریی عباس جواب داد که خبر دادند
ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو کفتی و حضرت
رسالت ص بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و اخر سوره که بتمام
فرود امد اینست صحابه این سوره را تودیع میکفتند در کشاف
اورده که چون این سوره فرود امد حضرت رسول الله ص فاطمه را
علیها السلام طلبید و کفت ای دختر خبر وفات من دادند یعنی ع نامه
رسید از انجهان بهر مراجعت برم ع عزم رجوع میکنم رخت بچرخ میبرم
فاطمه علیها السلام بکریست انحضرت فرمود که مکری کر تو اول
کسی باشی از سُورَةُ الْحَطَبِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ اهل من کر بمن آیی
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
چون ایه وانذر عشیرتك الاقربین نازل شد حضرت رسالت ص بکوه صفا
برامده ندا کرد یا صباحاه روسای قریش نزد وی جمع امدند فرمود

اکر من

اکر من شما را خبر کنم بانکه در پای این کوه جمعی امده اند بداعیه انکه
بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بکشایند مرا در ان تصدیق
میکنید یا نی کفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت
فرمودند که إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ابو لهب برخواست
و کفت هلاکت باد برای این خواندی روایتی هست که برو دست سنکی
برداشت که بر انحضرت افکند در همان حال حق سبحانه این ایه فرستاد
که تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ هلاك و نابود باد هر دو دست ابو لهب که
سنك برداشته خواست که بر حبیب من زند ابی لهب عم رسول
الله بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات
که با رسول خدای داشت برو نفرین واقع شد و بعضی معنی برین وجه
کفته اند ناچیز باد دنیا و اخرت او وَتَبَّ و هلاك شد و ناچیز
کشت خبرست بعد از دعا اورده اند که ابو لهب این سخن شنید کفت
اکر انچه برادر زاده من میکوید حق است مال و فرزند فدا کنم
و خلاص یابم رد قول او را ایه امد که مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا
وَمَا كَسَبَ دفع نکند از و خاصیت این نفرین را خواسته او و انرا
که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست
از ارباح تجارات و منافع معاملات سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
وَامْرَأَتُهُ زود باشد که در اید باتشی با زبانه یعنی شعله زننده
که اتش دوزخست و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان
نیز با او در اید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و
انچنان بود که ام جمیل در همسایکی رسول خدا ص خانه داشت
روزها پشتهای خار و دستهای خشك جمع کردی و بشب اوردی
بر سر راه پیغمبر ص بریختی تا نهاری در دامنش اویزد یا در پایش
خلد و انحضرت که بنماز بیرون امدی انها را از سر راه بر کرفتی و بطریق
ملایمه کفتی این چه نوع همسایکی است که با من میکنید ع میریختند

دره تو خار و با همه چون کل شکفته بود رخ دلستان تو و کفته
اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که اتش خصومت میان دو
کس می افروزد میان دو کس جنگ چون اتش است سخن چین بدبخت
هیزم کش است کند این وان خویش دکر باره دل وی اندر کور بیان
بخت و خجل میان دو کس اتش افروختن نه عقلست خود در
میان سوختن ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم
بود که بجهت معادات رسول بار کناه مردم برداشتی و کویند
فی نفس الامر هیزم میکشد برای خود چنانچه رسم زنان عرب
است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم
در کردن انداز بر سنکی نهاد تا بیاساید ملکی وان پشته را در
پس پشت او از سنک فرو کرداند رسن در کردنش بمانده خفه
شد و بدوزخ رفت حق سبحانه خبر داد که فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ
در کردن او رسن از لیف خرماست که هیزم بدان بر بسته بود.
و کویند مراد سلسله حدید دوزخست که روز قیامة در کردن وی بسته
بدوزخ کشند

سُورَةُ الاخلاص مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اَرْبَعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

جماعتی از قریش کفتند ای محمد صفت کن از برای ما ان خدای
را که بپرستش او دعوت میکنی در عالم اورده که کروهی از یهود
کفتند یا ابا القاسم وصف کن خدایرا تا بتو ایمان اریم چه در
توریة صفت او دیده و دانسته ایم بکو چه چیزست و چه می
خورد و می اشامد و از که میراث کرفته و میراث او که خواهد
کرفت این سوره نازل شد که قُلْ بکوای محمد انکسی که از و
می پرسید هُوَ اللهُ اَحَدٌ اوست خدای یکانه متوحد بذات
و منفرد بصفات اَللهُ الصَّمَدُ اخدائی که بی نیازست از همه
واوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که

فانی نشود

فانی نشود ماوردی کوید هرچه خواهد کند در عین المعانی از امام الصلوة
علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که صمد انست که عقلها
را اطلاع بر کیفیت او نا امید باشد کما الشر روی هر اندیشه بربست
خورد ایشت ازین اندیشه بشکست لَمْ يَلِدْ نزاد کسیرا رد یهود
است که کفتند عزیر پسر خداست وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسی
رد نصاری است که کویند عیسی پسر خداست وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
اَحَدٌ و نیست و نبوده مر ورا همتا هیچکسی رد مجوس و مشرکان عربست
که کفتند اورا کفوا هست شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرموده
که شرکه دایرست بر عدد و تغلب و علت و معلول و شکل و ضد
و حق سبحانه نفی عدد و شرکه کرد از ذات خود که قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ
و تغلب و تنقص فرمود به اَللهُ الصَّمَدُ و علت و معلول را منتفی ساخت
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ و اشکال و اضداد را مرتفع کردانید به وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ و ازین جهتست که اورا سورة اخلاص
کویند محققان کفته اند توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت
متکافی در قوة یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل ولد
متقدم در ان بمنزله علة مثل والد و یا معیة دارد بمثابه
مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که بقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ تقدیم
یافت به لَمْ يَلِدْ که مقتضای نفی صنف اولست وَلَمْ يُولَدْ که
مقتضای صنف دویم میکند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ که متضای نفی
صنف سیم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله فرموده که
معطله کویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه بر انند که هست اما
اورا نام و صفت نیست مذهب ثنویان انست که شریک دارد و مشبه
را اعتقاد انست که بخلق ماند یهود و ترسا کویند اورا زن و فرزند
هست معتقد مغان انست که کفو دارد چون بنده مومن کفت هُوَ
از تعطیل بیزار شد چون کفت اَللهُ از کفتار فلاسفه بیزار کشت

چون کفت اَحَدٌ از روش ثنویه براة عود چون بزبان راند که
اَللّٰهُ الصَّمَدُ از مذهب مشبه دور شد چون لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
از یهود و ترسا بیزاری کرد چون وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ کفت از
معتقد مغان تبرا عود و بعضی کفته اند اسرار از کلمه هُوَ بهره
کیرد و ارواح از ذکر اَللّٰهُ ارتیاح یابد و دلها از نور اَحَدٌ محظوظ
شود عقل از سر اَللّٰهُ الصَّمَدُ نصیب یابد نفس از تعقل لَمْ يَلِدْ وَ
لَمْ يُولَدْ منتفع کردد شخص از معنی وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ بهره
رسد کفته اند هُوَ قسم والها نست لفظ اَللّٰهُ بهرهٔ دانشوران
نام اَحَد حظ محا نست کفتار اَللّٰهُ الصَّمَدُ نصیب عارفانست الفاظ
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ قسط عاقلانست و کلمات وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ
از آن عامهٔ مؤمنانست هرکه بر هُوَ رسید واله است و هرکه اَللّٰهُ
را داند عالم است هرکه اَحَدِيَّت دریابد محبست هرکه صَمَدِيَّت بشناسد
عارف است هرکه لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ اعتقاد کند عاقلست هرکه وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ تصدیق نماید مؤمنست و هرکه این معانیرا جمع
کند موحد خالص است و شمه از حقایق این در تفسیر جواهر
توان یافت

سُورَةُ الْفَلَقِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که کودکی بخدمت رسول الله صم مشغول بود دختران
لبید بن اعظم از و بمبالغهٔ بسیار مقداری از مشاطه راس آنحضرت
و دندانه چندان مشط وی بستدند و بنام آنحضرت برسی سحر کرده
در چاه زروان بزیر سنکی نهادند جبرئیل ع حضرت سید انام را خبر
دار کرد آنحضرت علی مرتضی ع را فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده
کره بران زده بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل
قراءة فرمود بهر آیتی از آن عقدی کشاده و عقبة بن ... از آن حضرت
روایت کند یتعوذ المتعوذ بمثل المعوذتین قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

... میکیرم بافریدکار صبح و کویند فلق چیزیست که شکافته شود
... حب و نوا جهة رستن نبات و مانند آن چون سنک و زمین جهة
... آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند
... پناه باید کرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از دیوان
... و جن و سباع و بهائم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ
... از شر شب تاریک چون درآید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر
... آفتاب چون غروب کند یا ماه چون برآید یا ثریا چون ساقط کردد
... که آن محل کثرت استقامت و طلوع آن وقت قلة امراض و آلام
وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندکان یعنی زنانی که کلمات سحر
میکویند و میدمند فِي الْعُقَدِ در کرهها مراد دختران لبیدند و
مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ و از بدی حاسد چون ظاهر کند حسد
... را و بمقتضای آن عمل نماید چه اکر بپوشد ضرر آن جز بوی
... نیست مراد یهودند که بر حضرت سید انام حسد داشتند
... کرد شرور این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن
عب... فرموده که اکر در عالم از شر حاسد بدتر بودی ختم این سوره
بر آن ردی و اول خطیه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر
آدم ع و نخست کناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود
بر هابیل ع
حسد آتشی دان که چون بر فروخت ع حسود لعین را همان
لحظه سوخت ع کرفتم بصورت همه دین شوی ع حسد کی کذارد که حق بین شوی

سُورَةُ النَّاسِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُّ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بکو پناه میکیرم به پروردکار آدمیان مَلِكِ
النَّاسِ پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ معبود انسان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند
... عادت شیطان انست که چون بنده خدایرا یاد کند وی بکریزد چون

از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آرد الَّذِي يُوَسْوِسُ آنکه
وسوسه میکند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینهای مردمان مِنَ
الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و
الجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس و
شده معنی مکرر نیست مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت
دالست بدان و بثانی جوانان و لفظ ملک که در و سیاست
باشد مشیرست بان و بثالث پیران و اسم الله که مبنی است بر
و عبادت مناسبست بان و برابع صالحان که وسواس موضع
است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر متعوذ
منه دلالت میکند بران و محققان برانند که عدد پنج که
کلیه که انرا حضرات خوانند منحصر دروست دلالت بر نهایت
و غایتی دارد و بدین جهة اورا دایر گویند و دوران او اشارت
بانست که هرچند اورا در نفس او ضرب کنند و حاصل را نیز در و
ضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصلی خود باید
و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست
پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسان است حلیه پیکر
بدیع منظرش به پنج عضو منتهی میشود راس و یدین و رجلین
و اطراف هریك ازانها به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین
باعداد اصابع ظاهرست و در راس که بطرف علو علاقه بیش
دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش بدین پنج حس دیگر از آن
شده مؤید این قولست آنکه در معوذه ثانیه که سور قرانی بدو
منتهی میشود به پنج بار لفظ الناس تکرار یافته درین عدد
اسرار لا نهایة مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر
سمت تحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بباء
و اختتام بسین سر عزیز ست چه در عرب گویند بس ای حسبک

پس

...که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین
...ت انست که این دو حرف در لغت پارسی همان
...ده است حکیم سنائی اشارتی بدین معنی نموده
...قران زچه با امد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو
...اختتام تفسیر مواهب علیه بعون عنایت الهی و بروحانیت
...بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالم مظهر آثار خیر
...نظام علم و عرفان المؤید بالفتح والنصر والملقب
...نظام دولت و ملت علیشیر انکه یك لمحه بود خورشید
...هر تابانش وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد که
...لطف و فضل و احسانست تفسیرش جعل الله رایات دولته
...ام منصورة و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة با تمام
...الا ان القدر علیا و قلیه صیفا در تاریخ اتمام
...بر اخر این اوراق مثبت افتاد و هو هذا
...نوشت و انجام سخن با یمن الفال نوشت
...سال و تاریخ نویس فی الحال دویم ز شهر شوال نوشت
...مه ... الکاشفی عفی عنه حامدا و مصلیا
...العبد الفقیر الجانی حسین بن علی الکاشفی عفی عنه حامدا و مصلیا
...والفراغ من تسوید ترجمة کلام الله یوم الخمیس احدی
...عشر من رمضان المبارك لسنة اربع و ثمانین و تسعمایة هجریة النبویة
...العبد المذنب الفقیر مظفر علی
بن الغضنفر علی الکاشانی
... لوالدی و لاستادی و لجمیع المؤمنین والمؤمنات
... من نظر بعین السداد لا بعین العناد و دعا له بالخیر اذ یحتاج
... الاخوان والانام له اذا کان رهینا فی التراب انامله
اللهم صل علی النبی و آله آمین
یا رب العالمین

۹۱
... ذی الحجه

ابجد ابتدا کرد هوّز در پیوست حطّی
کلمن گوی شد سعفص نقد دریافت قرشت
نگاه داشت ثخذ تمام کرد ضظغ فتبارک الله

علی

آنچه ابتدا کرده هوش در بیست سطر و
سخن گوی شد متحقق نود دریافت قرینه
نگاه داشت منطقه تمام کرد فتبارک الله ا

علی

تعدون

ویند بستگان حیک







